

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی احمد وصحبه وآله وبعد چنین گوید مذنب قاصر محمد علی بن محمد باقر اصفهانی بهبهانی که چون کتاب
مقامع الفضل که ناشی بود از بنان ناتوان [illegible] از جمله مؤلفات حقیر مشتمل بود بر جمع غفیری از مسائل شرعیه واحکام دینیه
وحل بعضی از مشکلات با انضمام معضلات ادبیه وابیات عدد ابیات الغاز ومعمیات وذکر [illegible] از لطائف عبارات وطرائف
حکایات وفوائد [illegible] از علوم مختلفه وفوائد غیر مؤتلفه [illegible] استنباط واستخراج هر مسئله از آن عند الاحتیاج بدون کمال تعسر بود
وبعضی از اخوان ایمانی وخلان روحانی از این بی بضاعت خواهش نمودند که از برای اعانت طلاب فهرستی از برای این کتاب نویسم
لهذا شروع در نوشتن آن نمود بعد از تمهید مقدمه در مبادی وفوائد غیر ملتئمه مرتب بر کتب فقهیه ساختم کتاب الطهارة
وما یتبعه من احکام الاوانی والنجاسات کتاب الصلوة وما یناسبهما من الدعاء والتلاوات کتاب الزکوة والخمس والقضاء والاعتکاف
والکفارات کتاب الحج والجهاد والامر بالمعروف والزیارات کتاب التجارة والکسب والشفعة والدین والقرض والرهانات
کتاب الصلح والشرکة والقسمة والمزارعة [illegible] والمساقات والمضاربة والبضاعات کتاب الاجارة والجعالة والسبق
والرمایة والودیعة والعاریة والضمان والحوالة والکفالة والوکالات کتاب الوصیة والاقرار والعتق والتدبیر والکتابة
والهدیة والوقف والصدقات کتاب النکاح والطلاق والعدة والایلاء والظهار والخلع والمبارات کتاب الحجر والنذر والعهد
والیمین واصناف لعان والتقاطعات کتاب المطاعم والمشارب والصید والذباحات کتاب الغصب والاتلاف واللقطة و[illegible]
الموات کتاب المیراث والقضاء والافتاء والحیل والشهادات کتاب الحدود والقصاص والدیات ومحل هر مسئله سوای [illegible] در نزد
بعد از آن مرقوم میشود ودر رموز متشابهه آحاد از مافوق بنقطه ممتاز میکرد مثل [illegible] ومفردات متعدده بواو مکتوبه بغیر
لون [illegible] از یکدیگر جدا میشوند [illegible] اعداد مرکبه خواه منفصله باشد مثل [illegible] که بیست وهفت است یا متصله مثل [illegible] که دوازده
است بر عکس مرتب عدد بتقدیم الوف بر مآت وآن بر عشرات وآن بر آحاد بر نهج متعارف باشد مثل [illegible] هزار وصد وهشتاد ودو
هر چند نقطه باشد از برای تمام باتاریخ تحریر فهرست کتاب بخاطر حقیر رسید فمن الله الاعانة والتأیید وبجهة شدت مناسبت
بسیاری از مسائل با بسیاری از مواضع ذکر آنها مکرر کرد بمقدمه در مبادی وفوائد غیر ملتئمه از علم وکتاب لغت وتاریخ [illegible]

منطق و حساب و لغت و معانی و هیئت و نجوم و عروض و طب و حکمت و کلام و رجال و حل بعضی از ابیات مشکله و روایات معضله
و اصول بن هر چند که بسیار از مقدمات اجتهاد از مسائل اصول دین و اصول فقه بطریق کتاب نهند و مطالب کو ربشو ...
عدد جمل اسم کتاب که مقامع الفضل است و لفیش که اضافت شده اسم هذا بستان کیلا ... غایة ... الیف نسب عدد
عنوانات مسائل و تاریخ تالیف که هزار و صد و نود و دو است مطابق و موافق شد در دیباچه و ختم کتاب ترکیب بسم الله الرحمن الرحیم
و باء استعانت و مصاحبت و کل امر ذی بال و ظرف لغو و مستقر و لغت اسم لفظ جلاله عربی است یا غیر عربی جامد است یا مشتق
و مبدا اشتقاق آن و خواص آن خطا و نا ابتغا و لفظا و معنا و شانا الا غیر ذلک حاشیه دیباچه معلقه ... و حرفی نیست
مکر انکه نام خداست و خلق حروف بر ... اعانت بر کتابت و رموز ... جواب لمن ... ملک تو بند و لا اله الا الله
کلمه اسلام و اخلاص است و قرآن بهمین حروف است که جمیع عرب بان متکلمند و علت ترکیب کلام الف تعلیم اطفال و سوم لها ...
لا الا و نحو نفسا بلفظ الولو و قائل عمر و غالب عجم در اوائل سنی بودانه و تفصیل هر یک از فرقه عرب و عجم و دیگر ... تفسیر
و قاویل اللیل تو نه مثل حاشیه ان تفسیر ابجد و اول واضع کتابت عربی و تسمیه محمد و ضطغ بر ... و اد ... یوم ظله و اعما
ابکم و شعیب و کیفیت نمو خضر علیه السلام و الزام او معلم را و توبیخ جاهل تفسیر ابجد و معنی هاویه سعفص ... است و طرح
بسین و صاد است و از دیاد معانی باز دیاد مبانی و خلاف در عربیت رحمن و اختصاص ان و مبدا اشتقاق ان و معنی کن لك
حاشیه دیباچه تصحیف کلمن بر کلمن و اشکال در نمو عیسی و معنی کتاب و تغلیط جوهری و تفسیر بعضی کلمات حاشیه
ب مراد از هر و بر قیو خلقت حوا از ضلع ایسر و سجود ملئکه آدم را شنئه تزویج اولاد آدم و قربانی هابیل شنو
اسم مادر موسی بشنن لغاز ما فعل امر و فی ای قول و ما کلمات اربع و ایلفن لح تعریف اجتماعی لغز و معنی و مغالطه
و اجبات مثل حروف مقطعه اوائل سور است و ماکلمات ستة نحویة حاشیه لح ما معرب اعرابه مه ماکلمة ... لفظها د
کذا الجمع بخ ماکلمة ان شئتم و ما عامل ینصل و فی ای وطن و ای مضا و ما اسم صحیح حاشیه بخ لغز اذا ما جاء شهر الصوم
غیج وجدنا الصالحین و سلام عمرو و من اباقاسم و یثنیه شانها حاشیه غیج اخبرنی عن سبب نصه کان
بر ذون فی وجه جرم الی ان یابنا الصید شا اباعلما الهند ما حرف اعراب ماذو بناء و هاج الصنبر تیب یا
کاملا فی النحو ثبد الحوی هذا العصر ثبو بسمه نجد شج حاجت علام ثکا ما منصوب ابدا ثکب لما رایت
ابا یزید ثکو عاقبت الماء ثکح ای اسم اذا تم ثغر عقاب الوکر و قال زید سمعت ثقح حرفان قد ثنا ثغا ثف ان
هند الملیحة خنب امن ازد یارك خنز و ما اسم علی ستة خفز و ما اسم علی معزة خفج ما اسم تصغیره خص ای
حرف ای خصب ما حرف یلیه الفعل خصد ای ظرف یصاحب خصز و لام طفقت خصح ما اسم اذا جاء خصط و مد
عثمان بدلنا ذ و ما اسم مؤنث ذا و ما ابن جعه ذد ما اسم یکون مؤنثا ذه غیر ما سوف ضسر ... جود
ضس یا صاحب ضص و بعده ... حاشیه ضصا از ... جعفر ضصا لغز فلو ولدت فقیرة ... الکون و لقد
قال عبدالله و رایت عبدالله و علی صلب ابو طیف حاشیه ضصا اقول لخالد ضصب اذا ما کنت فی ارض و جاءك
سلمان ظبح الغاز سلمان ابن اخینا و کان اصواته الی الله ربی قالوا و بنا حرب مربع علی قوم و نفرق قومی و استحلوا
لنا و انا عبدالله فی ارض قومنا و یا بن یزید و یزید بن بعد الموت و ان لبون و نحن منا و لو ان نفس و هذا سلیمان
و جفا و صلی و فتی فی سبیل الله و لقد طاف عبدالله و انا عبدالله فی ارض داره حاشیه ظبج جاء ابی خالد و
من سعید ظبد و وردنا ماء مکة و ما اکلنا شیئا ظسح الغاز اقول لعبدالله یا زید و اقول لعبدالله لما و اقول لفا
سا و لما قرا زید فی الناس قوما و زید اذا خاننا و علیك سلم الله و ملنا ما نوی و کما یقصد شره من همومك و اذ النخل و قیل
منی و حد ثوی ان و خذ لف ابن و یجو قوع عمر و او قل المشیب اسبنو و فی السلا حاشیه ظسح قبل الی انظر غك یکاد یمسکه عکب
اکلت جاجتان عکح الغاز فرعون مالی و رمینا خاتم و لو لا مقالی و مؤمل عمر و او دغا خالدا و لی من سعید حاشیه عکح لغز و لخالد
و انا خالطها و یا خالی انا عمك حاشیه غفبو کما انقضی غس لقد رایت عجبا غفنو ... الناس و ابنه غفنح اشتر الحج
بکم غفسد ما عاطف للجمع غفسو الغاز نا تابع لم یتبع و یا معشر الادبا حاشیه غفسو و ترکه ثمارها ظعم من فضل
علینا و من فضلی شمد الله لیس بخ لو شمه ترکیبا اکثر من ان یحصی و نحو شمط من قال لا اله الا الله لعنة الله للسکة و لعنة الله
الله انا اجل الله الناس نصد زید فقد مشی و ما قام الا زید بالجر نصر زید کریم بالجر نضح زید عبده و ولده جاء نج

١٣٢٧

ترکیب شاه و سید قد جا غرابی و اللہ یا بنا جمع و تثنیه انها قط مراد از زید و عمرو در ضرب زید عمرا فیم دلالت حروف
مفرده بر معنا بعلاوه فائده ترکیب نبها و معنی ضرب ناقوس حاشیه قب ان الشاعر بالمعنی لکنا موافقه قبط لغوات مستهتر
و امر نهی لحافظها حاشیه قبط انا انا عبد لسید حاشیه علمنا ان یعود حاشیه تغر زید قد مثنی و وقف بر منصوب بلا الف تح
عبد و عمرو بن خفا عینا عینا اذیخ و حاشیه ان ابا ع علی امام بنفلیهم و تا اخر چند شعر مشو غسا ما کان و کفر بهم
ثنا و بل صوفیه ان الذین کفروا غعسا بانت بلیلة ثورة غعمو لقد امر علی اللئیم غعغعد جمع میا ایه و حدث اهل التقوی
واهل المغفرة کب حد لو سئل عنه صاحب القبر و کنیه علی ابی طالب لط توجیه عرج بر عمر ق نا اصغر من لی بسنتین قثا
من طال عمر ابیه و ثب غرا غراک قوش من لم یعرف الجنه تکط ولد الزنا شر الثلثه قله اسلم ابوطالب بحسب الجمل و کلمه توحید
و عقد ید شهادتین و حسا عقود و حکم ابا ابینا و عمر ابو طالب عقد خدیجه و لسا حبشه و ذکر علی و ابو بکر و ابو قحافه
و بحیرا راهب عش ایه لا تومنوا الا لمن تبع دینکم شظ حدیث علل در مقدمه موسی و خضر تقب موافقت بعضی از ایات
با بحور شعر تقح بعضی از متشابها بعضا و تقر نزول قران باباک اعنی تقط حکمت تکرار در یک قصه در قرآن
غقم لولا امر دعیسی غقسب علة علی غقسح تذکیر هذا ربی هذا اکبر غقعه مدت نزول قران و عمر حضرت
شعا لغز در ضعف کبوتر ذبن مفهوم لقب و اثبات شی نفی ما عداق خلاف در مطلق و اضع لغات توقیف سیالة
و انفا اعلا لمسند بانه و مخرج همزه و لام و ها و بعضی از نکات عربیه و نحویه و صرفیه حاشیه دیباچه تصحیح ما یصح عنه و
اصل عدم و برائت و اباحت و صحت نقا و افعال و استصحاب و سنت و کتاب و اجماع معلوم و منقول نه مسلمین با اصحاب
اطلاق و تقیید و تعمیم و تخصیص معنی صحت و حجیت قول و فعل و تقریر و توقیف احکام دون موضوعات و عدل دلیل الصحة کو
بطلان ترجیح بلا مرجح و اجماع النقیضین کا رتفاعهما و احکام ظاهریه و واقعیه و تکالیف کفائیه و عینیه و معنی عدالت و ترک
استفصال و ابتناء و بطلان قیاس و تنقیح مناط و اغراء بقبیح و معنی خذ ما خالف القوم و ترجیح ظ بر اصل در بعض موارد و قیاس
بطریق اولی و معنی شغل الذمة یقتضی البراءة و حال محمد بن اسمعیل بغدادی فضل بن سهل دیبا د ابن ابی عمیر و تعیین حما یقربه و دفع
طعن از شهید ثانی عن طریق صدوق بیونس بن عبدالرحمن و حال نصر بن حجاج و ابن ذویب ذکر محقق ثانی شیخ علی در حاشیه شرایع
محقق و قل جعفر بن سعید و در حاشیه ارشاد علامه و شیخ زین الدین شهید ثانی در مسالک و سید محمد صاحب مدارک در شرح
مختصر نافع و محقق ورع ملا احمد اردبیلی در شرح ارشاد و خال مفضال ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله در شرح تهذیب و ملا هادی برادر
زاده آخوند ملا محسن کاشانی در شرح مفاتیح و شیخ مفید در تنقیح و بخاری در صحیح و شیخ صدوق در امالی که از مجالس
کوینده و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و عدم ابی بصیر یعنی حاشیه خبر با دلیل قطعی و سالبه با انتفاء موضوع و جزم با علم با انتفاء شرط
ابن حسن رعایت بر مسکان از حضرت صادق بواسطه خفا مدح علامه و پسر شهر ابن طاوس و ابن سینا و کلینی و فاضل هندی
و دیگر دستا مسند ابن مسرهم اللهم طلبه خال عمر بن سعد ملعون و یزید ملعون و طعن بر غزالی در اباحت حکم نقل
نقل ما نکر بالفظ و مدت صوفیه غغصبح حجیت شعر ابیع سابغه ما ارتبت حلال طح حمل افعال و اقوال بر صحت ظغف
مراد از اسند عنه در رجال عو احوال جعفر ... ذکر ابجع و عصی ابوالدنیا و ضابو و صاحب قاموس و غیبت صغری و معرب قاب حسا
و حوقوشی و روایت خبر از حذیفه یعنی و اسد قشط مراد علامه از لفظ علی رای ... ترجیح احد طرفین ممکن و استحاله
اجتماع نقیضین شواهد و عدم علیت علم و شعر ... و جواب و عدل و ذم بنی امیه قیح بطلان قیاس شسط و
عغط احوال متوکل غغصیه از تکلم بالا بغرو حکمت و ... خطو کتابت و معنی جزاء سیئه حاشیه اذکر متوکل و نقل و عدم
ابن ملجم و کلشن و از غزالی و علامه حلی و ابو سعید ابوالخیر و سید شریف و علاء الدوله سمنانی و محی الدین و بعضی از مرغان و سهل تستری
و شیخ عطار و ابو یزید حلاج و جنید شبلی و ابن خلکان و حسین بن روح و شیخ مفید و قیصری و نسبت جبر بجمیع عرفا و طعن امام رازی بر اشاعره
تصا مراد از مولوی از ضیاء الحق حسام الدین و ملا حسین کاشفی تصح کیفیت نزول و شعر کیفیت تعارف عالم ارواح
شغا اسما و کنای کوک قل طبرسی و سنی و نوری و محمد عباس خوارزمی و صاحب مجمع قه مدح ناصر خسرو و ذکر شیخ زبیر
قفا ابی و ابوالحسن خرقانی و سنا حاشیه لیح ذکر عبدالله بن ابی سلول و یزید و معاویه در شرح حاشیه شسط ذم ملا شاه و ید
و ذکر کتاب ریاض الشعرا و شاهد لاهوری و ملا فوقی و قاضی و شاه جهان هندوستانی حاشیه عقا اصطلاحات صوفیه قبر
ذکر خربندن و شیخ و سید ... اسکندر و اردشیر و سراندیب کعبه قلط ذکر شوشتا و کتاب غیبت نعمانی و شیخ طوسی قلا ذکر

اسعد بن عبد القاهر و شیخ حر در امل الامل فصل در اطلاق حقیقت و شروط تناقض و غیر ذلک ثمّ شبهه
حکما در شق قمر و معراج و رد شمس و فرق میان سحر و معجزه و حدوث زمانی و غیر ذلک ثمّ جن مکلفند ثمّ رکاکت
حمل اطلاق بر فرد نادر قاعده تبادر و انصراف اطلاق تکلیفات بسوی انس و تشریف جن باستماع مانند قرآن با مر اسمیح ذکر
ابو جعفر بن محمد ثلثه اصحاب کتب اربعه و غیر ها و تکلیف هر کس و تقلید میت و ادله شرعیه متاخره و جمع بین الاخبار
و مرجحات منصوصه و اجماع معلوم و منقول و کیفیت فهم انها و درجات منقول انها بر حجیت و هم چنین ضرورت و خبر حسن و موثق
و ضعیف منجبر و مدح حلی و شیخ و مراد از اصل صحت و شرط حجیت مفهوم و نکته استثنا فا خوند ملا محسن در مفاتیح کلام
بعد از فتوی بمثل نحن نعتبره لذا مثلا و حقیقت مرد و وجوب عدم انصراف طلاق و عموم بنا در و عدم شمول خطاب
مخاطبین و اجماع مرکب و اولی درجه غلو و تفویض و از معصوم و عدم انفتاح خیر بنا و بل بعض آن و تقطیع اخبار و کیفیت
اجتهاد و قیام احدهما در فرق مقام دیگری و عدم خروج ملحوت از لغت لا بد لیل چنانکه در اذکار و اجبه ست و تکلیف ما لا
یطاق و حلال و حرام بمعنی خاص و عام و وجوب حمل اطلاق بر حقیقت و غیر ذلک تشط خلقت شب پیش از روز است
یا بعکس و مدت سیر افلاک بلد و ره را و ذکر مامون و ذو الریاستین با حضرت رضا و علم حساب و نجوم و طالع دنیا و شرف
کواکب و ذم اهل بصره و ابله و مکه و مدینه و زعم مغیره و بطن نخله و ابو معشر و کواکب سبعه و بروج و معنی فلک در حساب و طوفان نوح
و بقای عمر عالم و سلطنت آل محمد ع و رجعت و ظهور مهدی ع و بدو دنیا و خلقت آدم و عقاب شیطان و عصیان جنیان و اسکان ملئکه
بعد از ایشان و خلقت کربلا قبل از کعبه و معراج و مدت خلقت هر ستاره و هبوط آدم و مدت ما بین آدم و نوح تا زمان پیغمبر
ما و مساحت مبین و بعد مقعر فلک و محدب هر فلک و جرم کواکب و فطر آنها و کیفیت افلاک نزد حکیم و شرع الی غیر ذلک نسخ
نسب شهربانو مادر امام زین العابدین ع و ان غیر مادر سکینه و علی اکبر و علی اصغر است و کربلا نبوده ا و امام محمد باقر ع در انجا
بوده و بلوغ عمر شمر بن محمد ابی بکر و دیگری بن عبد الله بن عمر بوده است لغط عدد پیغمبران و کتب منزله تقا بعضی از ادله وحدت
وجود و جواب آن قضا معنی وجود اشاره بحکما و مشائین و اشراقیین و صوفیه و فرق میان حصه و فرد و کلیات خمس و ماهیت
وحدت وجود و موجود و غیر ذلک در دو بیت و پنجاه بیت تخمینا تقد ذکر مغالطه در باب جو باجوبت حاشیه تقل
ابدال میم بباء چون مکه و بکه تفه در وه مثلثه الذال و مکتوبها الا بشیخ بهائی قضا جواب حذف همزه ثابته لفظ الله
و عدم اخشیان در اعداد جل با وجوب تلفظ بآن و ثبوت همزه اولی آن در ندا و عدم جواز فصل بینهما بالها و تشدید
با الّتی و بالغلامان و تفخیم لام آن در بعض صور و لام صلوة و اطلاق علی خلاف و عدم جواز ندا بآن با حرف ندا مکر با
یا و ثبت میم مشدد در آخر مثل اللهم و جواز یاد کردن میم در آخر و اینکه آن اسم اعظم است و مختص است بجناب قدس الهی در لغت
عرب مانند خدا در لغت فرس و رام در لغت هند و ملاکو در لغت حبش و تاری در لغت ترک حاشیه دیباچه خونی حر
شهید و موضع قبر او و قبر حبیب شهید و تمام سپاهیان حضرت که بعد از شهادت آنحضرت سر برهنه کردند تشه بعضی از شعرا حکایت
او را بنظم آورده حاشیه تشه هبوط آدم و حال هاجر و لسان او و تکلم ابرهیم بعبری و اسمعیل بعربی و تزویج او و اولاد شیث و وقایع
و اخذ بیعت یزید از حضرت و رفتن بکربلا و سوختن کعبه و مردن یزید و ساختن آن و مقدمه مرده و ابن زبیر و رفتن حجر الحجر و غیر
ذلک رض ذکر قرامطه و بردن حجر الحجر و قتل اهل مکه و ذکر عزی و حابر و نصب حضرت صاحب حجر را و رسانیدن ابن هشام
نغمه ابن قولویه را بخدمت آنحضرت و عالم ذر و معراج و معاد و برزخ و وجود جن و ملک و معاصه حضرت امیر با عمرو
رضی دفع قلم در عید غدیر و نهم ربیع الاول و اغراء بقبیح و حب علی حسنه و فضیلت روز جمعه و اماکن متبرکه و نوحات
پیغمبر و اختیار خلق و انتحال تشیع حسن لغزی از قبیل جبر و مقابله ذکط استخراج عدد مضمر ذله احوال عوج بن عنق و مادر
و طوفان نوح و توهم قاموس و غیر ذلک ذمد اشعار مادر پیغمبر و مدح بلد آنحضرت و ابو ذر و قبول آنها از مرد
قابلیت و اسنه ادحضله کتاب حدیقة الشیعه از ملا احمد اردبیلی چنانکه تهذیب و استبصار از شیخ طوسی است و کرم
مخدوم و صوفیه و متصوفه غعو تردی معنا عجوز بغداد و هفت غقد ذکر غاید خوا امرش و سالم مولی ابی
حذیفه و مالک و صحاح سته و ذو جناحین پیغمبر و سهل و یحیی سعید ابو موسی و ابن مسعود و عمر خطاب و ابن عمر و ابن عباس و ابن مسیب
و عروه غفك عباس و عقیل غقد بعضی از احوال چهارده معصوم و ما بنا سبها و اسم ابو طالب و ابرهیم و داماد های پیغمبر غفسا
خال الاجامی و ابو یزید ملاقات سید رضی با غزالی و ابن ابی الحدید طعن سنیان ما اختراع تشیع و حکم ناصبی و فقهای او بعه

وصحاح ستة و شیخ عبد القادر و سکونی و سهل بن زیاد و ابن سنان و میر مرتضی رازی و فتح بغداد بدست هلاکو و سلاطین
صفویه و ملا محسن کاشی و مجدد بن مذاهب و بدعات و ذکر جمعی از روات که اهل سنت بر ایشان طعن زده اند بتشیع
یا رفض و تصریح ایشان بتسنن بعضی از روات خود شان عغحج ذکر ملا عبد الله ملا نفی همشیره زاده ملا جامی
و شاه اسمعیل صفوی و سید نعمة الله ولی و ابو عبد الله یافعی و شیخ عبد القادر گیلانی و شیخ صفی اردبیلی و شیخ زا
هد گیلانی و شیخ محمد بن شیخ زاهد و خاقانی حاشیه عغحج مخرج کسور نسخه عغفر و حاشیه عغفر
توام بودن عبد الشمس و هاشم شنط و ششز مدح هاشم و مدفنش و منشا عداوت بنی امیه با بنی هاشم
و ذکر اسد جد مادری حضرت امیر و عبد المطلب و معنی الخبیثات للخبیثین سستز عشره مبشره و فقهای اربعه
سسشه سعد وقاص و عبد الله بن مغفل و رسالة صاحب قاموس در اخبار موضوعه عغقه مدح عایشه عمر
و بنو ارفده و اصحاب در کله و تعشق و لواطه و ابنه و ذم یحیی بن اکثم و صوفیه و مدح ایشان شیطان را و مناظره ابو
با پور عمران و وعده شفاعت ابن ملجم از امیر مؤمنان عغغج بحریات شیخ رئیس ابن قبیل مناظره و غیرها فشز
حاکمه میان دو فتوی از معاصرین و جواز ردع باطل بباطل غغصب کتاب الطهارت و ما یتبعه من احکام
الاوانی والنجاسات اب متغیر بط مراد از تغیر مرا ط عدم انفعال بمجرد احتمال کر و خکو انفعال قلیل
ک در مد تحدید درهم و دینار صو و قصح مقدار درهم بغلی طسو و نقل رطل و مد و صاع و کر اب بوزن صو اقسام
ابها نظر بملاقات نجاسات رلح اب قلیل که در ان صعوه مرده بیابند و یا حکم جاری متغیر دم تطهیر جاری [illegible] مراد با ب
حمام و اجرای حکم ان در غیر رمب تطهیر با کد ربت عدم انفعال نهر بملاقات رنر و خسد سبیل اب لو لغ
بچاه ظمع تعدد نزح بتعدد نجاست رسو لغز ما یع و ما نع ضمع عدم انفعال چشمه و کر بملاقات خسه ملاقات مشتبه
بنجس خل حکم انا یین مشتبهین رتز حکم فضا و جواز استعمال اب غیر مغصوب و حد [illegible] ابار الورد در ما الورد رنع عدم
انفعال کثیر در حیاض و عدم انفعال قلیل در حال استنجا و تطهیر و ذکر ابن جنید و اسکافی و قطب راوندی و عدم طهارت بول تغیر
اب طهارت غایط بان لسط غساله نجاست رنط و خیح خنو غساله غسل رست غساله استنجا خکب او
بلا نیه نجاست در طهارت کتاب شرایع غغس تطهیر حوالی نجس با عدم سرایت نجاست خبت تطهیر اب مغصوب
خی تطهیر اب طرو کاربز خیا تطهیر زمین اب متغیر بباران خلح باران بر جسته از نجس تطهیر خکلد تطهیر سقف نجس
خکه تطهیر زمین ته پا و کفش خیا تطهیر زمین بخوان با اب قلیل خلت و ظاهرا تطهیر ته و کفش خمج تطهیر بسنا خمدک
تطهیر بخشت خمه تطهیر تنور قبح تطهیر زمین فبط تطهیر متنجس حرب قکط تطهیر برنج و گندم خعب تطهیر
شسته ستبح استنجا از غایط متعدی خات استنجا از بول و غایط خکا اعتبار بر تطهیر عین خمز تطهیر ظروف خصح
تطهیر از ولوغ کلب خوک و مردن موش و نجاست شراب خنط حکم ظرف سر تنگ که ولوغ در ان شود ظمه [illegible] اب نجس و
رسیدن نجاست به یخ خکو رسیدن رطوبت نجاست بیخ خکح تطهیر زمین بشمس خلح طلا و نقره نجس که اب شوند و تطهیر اتش
خمط عدم حکم بطهارت و تنجیس مشکوک الطهارت خکط حصول طهارت با اتصال موضع نجس خلا اتصال نجاست
برطوبت مثل برف و گل خطب عدم تنجس بواطن خلد طهارت بواطن بزوال عین نجاست و عدم سرایت ان بملاقی ان در ان
خله طهارت متنجس بنجاست باطنه بزوال العین نجاسات ان خلو عدم تنجیس بواطن بدون تغیر خلز طهارت بواطن بزوال
عین هر چند بغیر ابی باشد خلح تطهیر دست بعد از تطهیر غیر بان غیر لازم خسرج بعد از تطهیر از خبث و حدث شد که ند
در صحت ان بنا بر صحت که [illegible] رد و تطهیر بدن با رخت از برای ما یشترط فیه الطهارة در حال امکان از واجبات است الا ما استثنی
رسا وجوب تطهیر لنفسه و لغیره لسط عدم وجوب تنبیه غافل و جاهل بنجاست عدم وجوب قبول قول مدعی ان مکر
در بینه جا نرو عا بشرط که ذو الید متهم نباشد مظنون الصدق باشد حاشیه رز ثبوت حق تطهیر و شرب در میاه مملوکه
مکر با ظهور کراهت مالک عط اصالة الطهارت اشیا تا علم بنجاست انها بهم رسد ویا طهارت کافور و شکر و مایعات
و ظروف و رختی هر چند که از کفار باشد اگر چه مستعمل نیز باشد یا کافر پسمان رخت در ان دیشتر یا انرا با فنر باد و حفیه
[illegible] زاد و ظروف خود از خانه خود بیرون اورده باشد مکر انکه علم بنجاست انها بهم رسد غا و تکلک [illegible] ط طهارت

فدک

شدا و بس و مربیات و امثال اینها ان تا کولات عملیه شتا اخبار و هم چنین یوسف با اثنا و شرطیکه از مسلم گرفته باشد
تا علم بنجاست تاب ظاهر پیدا شد تکد مراد از علم معتبر در حکم بنجاست اوریاد تمیز اسا المبارک مرسلی مکر تا صبح نوری طالب
طهارت مظهر اسلام هر چند متهم باشد بعدم اعتقاد به امارات لبک مراد از مسلم شیعه و ناصبی تکما معنی تا صبی و غیر هم
و سوا پیه تکد طهارت مواضع تمام از در و دیوار و زمین و امثال اینها عد طهارت شیر هر چند از دختر باشد سه شیر
دختر و فی و اهمن ظطلد نجاست کافر و طهارت و تکش تا علم بنجاست این بیر و سه علم تملی یا شرعی نه عادی عرفی بعضی سابق
یح نجاست مرتد فتط نجاست کفار و لزوم تطهیر اینها در قبل از اسلام بجس کرده لله عرق حکم مخالفین دینی در رسل نجات
خون و بول حتی از پیغمبر دعر طهارت لت بارجه خارجه از بدن بدون تلطخ هر چند بعد از آن خون برآید ستیجه عرق
جنابت از حرام و شیر جلاله لجم طهارت سلک خولی ابی لشطط نجاست بدرو فضله موش اجماعا و هم چنین زن آن نوز بعضی
یغ نجاست فضله حرام گوشت و مرده ذی نفس لشطط که خون زیر شامی مثلا خسیه حکم بیست و بره المرا و نم و ا...
خسو بول و سرگین دواب خسیح سرگین شب بره و مرغان حرام گوشت خستط فضله بعد برای ... بیع و...
برآید حکم موادی خلط کون و خشت پخته از کل بجس خجا عدم سرایت نجاست میته بنوحجج کو دن بی بجس فضله
بیرون آمدن سانه غول لوده بمانند ظلو ربسند شیره قبل از ثلث برخد عارا از بطن نجیبه منجس ی کا نجاست
داخل مسجد و روضه معصوم شد خمر طهارت از حدث باطن دخول وقت یح معنی نیت در طهارات و جبر ها قت لم
لزوم نیت استباحه در وضو و اکتفا به نیت قربت در طهارات کط در نیت عرف بمعنی است نه بعبارت نه نیت و جب
در طهارت سهو اشصح اشتراط وضو و غسل تا ترتیب داعضا کح فائده مسواک فلط وضو و غسل با آب مغصوب بتیمم
بخاک مغصو قلح و شتبت مضو با آب غصب شرابن خو وضو و غسل در زمین با کفش یا ظرف غصب خز و هم چنین از ظرف طلا
و نقره خط حکم طهارات از حدث در مکان مغصوب دعر شستن بالا و زیر در وضو ظمط واجبات وضو کتیمم
خنا احتیاط در مسح باب برابی که شستن رو بموی سر سد حاشیه خنا استحباب غسل ثابت در وضو ر ا
موالات در وضو قشط وضو با رطوبت اعضا خیط مسح با جریان خبه تخلیل مو در وضو خیو نجاست مواضع
طهارت خیط اگر تطهیر انها فراموش شود خمب بعد از طهارت هر گاه آن مواضع را نجس ببیند خسا وقوع طهارت بر خلاف
نفیه یا ظن ضد در آن شیا بطلان طهارت با ظن ضد شصو کیفیت اجرای آب در طهارت طلط مردن خون در درون
اعضا طهارت ظن چرک ناخنها ظنا کیفیت غسل ترتیبی خج کیفیت غسل ارتماسی خل غسل واجب برای تمام
سنت ع بالعکس خه حدث اصغر در اثناء غسل خو الحمام یوم و یوم لا و الطیب یوم و یوم لا قلمه تداخل غسل حیض
و جنابت بر تداخل اغسال دعو تداخل وضوات قهرا و جواز اکتفا بیکی اجماعا در نیت آن با اشکال در بعض صور و جواز تداخل
اغسال و ترتیب و منع از آن و هر گاه متعدد بعمل آید با استدلال بر این ملازم بقدر مقتضا مقام حاشیه بر محل جبیره خ علم
تیمم با امکان جبیره خا جبیره با تیمم سشیو حکم جبیره فیز اشتراط تیمم بتعذر ما ثبت قمط و حاشیه وجوب سعی
مرد و زن در تحصیل غسل و وضو بتحصیل آب دیگ و هیمه از برای گرم کردن در حال احتیاج و بطلان تیمم با امکان استعمال آب
نسبت بنماز و روزه حاشیه ج عمل استحاضه کردن عبادات کند حاشیه لی جواز جماع مرد با علم بتعذر اغتسال زن و جواز
تیمم بتعذر غسل ج جواز تیمم با امتناع غسل هر چند که قبل از جنابت داند قه حاشیه ج علم وجوب غسل بدخول
کمتر از حشفه کل عدم تحقق دخول بوضع ذکر بر فرج یح او غیب الرجل علی الخنثی و الخنثی الانثی و وطی دبر بب خروج منی مرد
از فرج زن سیح عدم وجوب غسل با شک در منویت خارج و علامات منی در صورت شبهه قب الغاز توضأ ولمس
ظهر نعله و اتکاء البرد و ثما یفقد التغیا و ایتیه و الطواف فی الوبیح و العسل علی من امنی و غسل فرو نه و غسل فاسد در ای و ضا
و بستباح ما الفر یقط احتلام و حبس منی ستبن غسل بوطی دبر شبح سماع قول زن در حیض وجود و عدم با عدم معارض
یا ظهور کذب هم چنین در رسیدن بسن یا س و سن من تحیض و قرشیه و نبطیه فغه در یا حد اکثر حیض و نفاس تو حد نفاس فز
حکم لکه دیدن بعد از عادت حیض ویه مساوات حیض با نفاس در غیر حد اقل ضعو سبب تکلیف زنان با نقصان عقل در نه
سالگی بخلاف مردان بحد بلوغ سنی در ایشان عغز غسل توبه از کفر و فسوق سر غسل توبه فکب غسل جمعه و ...

لشط غسل شارب الخمر ظ صحت غسل و هیأت ذا ادیا از توبه فح جنابت در مسجد بن خوابیدن وحد مسجد بن
رلس جواز تیمم در اول وقت رلو اعتماد بر غیر در طلب خنس شرط تیمم و تا جزاب تا آخر وقت ختنه
کیفیت تیمم خسح تیمم بیان خوابیدن و جنابت ظتسر تیمم صد از برای مس خط قرآن به نیت وجوب بر تقدیر وجوب
غفلو سبب موت حیوانات ظکا شهید شهادت دادن شیخ و اجبات تجهیز کفایی است ربا
وشصد تجهیز ثواب مخالفین بضمیمه شنط غاسل خنثی و طفل سه ساله شیخ غسل مجهول الرجولیة و
الانوثیة قبیب شصر غسل طفل شنح تجهیز مجهول الاسلام والتشیع قتر تغسیل غیر محرم و مماثل قبیج
تغسیل از وراء ثیاب قید غسل آب سدر شعد غسل میت با جرت یا تبرع شحر زانیه شبحی تکفین
از وجوه بر شغد علت غسل میت و غسل مس میت غعمز لغز الاعلی للاعلی نماز بر طفل کمتر از شش ساله ظعز
وقت تلقین طغا مردن بعد از شرب خمر تا چهل بعد بدون توبه غعقبح رفتن در مغصوب حب نبش قبر ج
وشعط وظلج وغعسط زیارت میت منتقل در مدفن آخر یا اول و نقل بعد از دفن بمشاهد مشرفه ظعح نقل
بمشاهد قبل از دفن بر ملح مجاورت عبد ترجیح دفن در نجف بر غیر آن ظغح استحباب عیادت از برای اموات
وله خواندن قرآن بر سر قبر شیع دفن میتین در یک قبر و بکری غعسط وقت سؤال قبر و فشار آن در هوا و اکل و شرب
اموات طعف نقل عن قبر میتا و حکم اجرت سکنا ان غفبا خرج ایام تعزیت دلج استثنا ایام تعزیت بدخول خانه
واستعمال فروش و ظروف میت غعصب کتاب الصلوة وما یناسبها من الدعا والثناء
واث نماز از واجبات عینیه است ربا عدم معذوریت جاهل مگر در چند جا و حکم جاهل بنجاست خف و بدن و موضع
پیشانی و ظن به نجاست و اغماض در تطهیر غیر و اشتراط نماز بطهارت از حدث مطلقا و از خبث در حال علم و اختیار و ثواب و خاک طهارت
و بعلم بتذکیه جلد بمشاهده یا شهادت معتبره یا اخذ از مسلم یا از مجهول در دار اسلام بشرط عدم علم بخلاف و مراد از بلاد
اسلام و حکم جهل بطهارت و غصبیت و تذکیه و علم بانها در اثنا و بعد از فراغ و نقار رطوبت مغصوبیت در نماز و حکم لباس
حریر محض و مخلوط و حد خلط و تکمه طلا و بند چاقشور و سجاف و قیطان و تکمه حریر و دوختن با ابریشم و اصالت صحت در غیر معلوم
قلح دوختن رخت با ابریشم قلح وطسا الا انتم آن از ابریشم طسا نماز در زر بفت طلایی قلح وجعه نماز در ک
انگشتر طلا و لباس طلا ... و مطلا و با طلاء قلح وخعز نماز در زر بفت نقره خعد زینت تشبیه بطلا و نقره طبب
نماز پیدا ... تقدیم بدعت ساق دزر نماز در لباس آلوده بشراب خجح اشتباه لباس طاهر به نجس ضلو نماز در لباس مغصوب
قلح ورج ورعب رعز ورفر وشنب عورت نماز زن و مرد طنط نماز با اجزاء غیر ماکول اللحم رفد
اصل و طلان غیر ماکول بغیر انسان غفا التفافضا ظنو توشح ظبر کیفیت ذاطخ استحباب رداء عبا و پوشیدن نعال
رداء غب تحت الحنک ظس نماز در مکان مغصوب قلح وخج نماز در خانه مشترک طسح نماز در خانه که شراب ...
الزباشد خسط نماز در کوه و غیا شصل بنا نماز در مسجد و استحباب تلاوت و ذکر هر چند صد آن هم ...
عامدج بعضی از مساجد مثل مسجد کوفه و ظهور محراب حضرت امیر علیه السلام قلا نماز ... از دلال وکیل
و مدعی وکالت و ولایت گرفتن بلدن توقف بر اثبات یا قسم مالم یثبت کذبه رعا نماز در حال سکر و عدم قبول نماز شارب الخمر
تا چهل روز غعسح نماز با حبس بول قط حکم سلس البول در نماز شکم شروط نماز در حال علم و اختیار یا مطلقا قلح
طریق معرفت زوال و معنی قدم در اوقات و هر قدمی چند ساعت می‌شود و خط نصف النهار و ظل فیء و عرض اصفهان و بروج فلک
طسح شاخص و طول انسان دمذ وضبح تحدید ذراع و اصبع اخجح وفمد تحدید شبر و قدم دمد اشتغال
ساعت طلوع و غروب ماه و مراد از ساعات در اینجا و در قدم طعه آخر وقت نماز جمعه طسح آخر وقت عشا
خرم وقت نماز شب لج از نماز مستحبات و قضا در عید بعد از نماز صبح تا ظهر لشط بیدار کردن از برای نماز غم
عمل بظن در قبله خصب کیفیت استخراج قبله بدائره هندیه تعیین قبله اکثر شهرها نکط مخالفت قبور ائمه عراق
و بعضی از مواضع مشرفه با قواعد هیئت وشلا نماز به غیر قبله خضح رجوع بغیر دانا با امکان رجوع بقاعده حقق
رجوع به ستاره و غیر جدی در قبله خعف کیفیت استقبال در سوار و پیاده رفتن خفر کیفیت اذان و اقامه ذق جمع

میان دو نماز بیک اذان **ذیا** اذان و اقامه از برای نماز قضاء **کو** اذان ثانی روز جمعه **ظنب** توقف نماز بر اجتهاد
در مسائل یا اخذ از شخص قابل یا عمل باحتیاط در حال تعذر از آنها **دعد و دقو** نماز موافق تقیه **کن** نماز
مخالف تقیه **شیا** نیت نماز **کز** در نیت جزئیت بقلبیت مقتضی است نه بلسان و لفظ **فا و فه** تند نمودن
در اذان و وسواس مطیع شیطان **دشط** مخرج همزه و ها و لام و وجوب تلفظ بهمزه ثانیه لفظ الله و بطلان
نماز بترک و ثبوت همزه اولی آن در ندا و تفخیم لام وجوبا و تند بادر صورت انفتاح یا انضمام ما قبل آن و ترقیق آن
در حال انکسار ما قبل و تفخیم لام صلوة و طلاق علی الخلاف **حاشیه دیباچه** حکم ریا در عبادت **لا و**
ظنی ترتیب قیام و اقسام آن **ظنه** نماز نشسته با قدرت بر قیام **فنط** خم شدن بعد از تکبیر احرام **ظنید** معنی
الله اکبر **شمط** تعیین سوره بعد از حمد و عدول بعد از تجاوز از نصف **شصا** عدول از سوره بسوره **ذیو** توقف
نماز بر صحت قرائت با امکان **ی و یا و دعد و دفو و شغز و لشب و خضل و ذو** معنی عبث کیست که
مخرج حرفی نداند در ابدال آن و صعوبت حرف ضاد خصوصا عجمان و تغییر معنی حرف بتغیر مخرج آن **ذل** بیشتر
الناس بکسره **ثیب** احتمالات کلمه الحمد نظر باحتمالات لام و حمد **غغص** وجوب جهر و اخفات در مواضع معهوده و بعضی
قلح جهر در بسم الله **دیل** صحت قرائت با اسماع قرائت بیکدیگر در نماز جهری دو نفر نزدهم دیگر و وجوب استماع ماموم
قرائت امام خود را در جهریه و بین جواز جهر در نمازهای مستحبه و استحباب آن در نافله **عا** جهر در نماز جمعه و ظهر جمعه
دلج تشدید در خواندن و نوشتن و مانند مالک و ملک نوشتن و رسم الخط **غعلی** فصل همزه و وصل در نقل
کلام غیر و نفسی فی الکلام و تعیمها بفتح میم **غعش** تسبیحات اربع و استغفار در دو رکعت آخر **ذلب** سجده
بر سنگ و آجر **ظسن** بردن مهر موضع در سجده بسجده دیگر **ضسم** عدم وجوب وضع مسجد بر جبهه در ابتداء **عز** انتلا
ختان کربلا یا ابتدای مردم یا قرائت یا غیر لفظ **طسد** استحباب قنوت مطلقا **ذکو** قنوت بغیر عربی **عی** ضم ذال بیدجد
وفتح در تجسد در تشهد باطل و مبطل است مثل لحن در قرائت هر چند که از جهل باشد در مستحبات تشهد الاسماء الحسنی
کلها لله به جز الاسماء الحسنی کلها لله چنانکه اکثر عوام می کویند و کیفیت فرایض و مقید بوجه کمال **ذو** نقل اقوال در
نماز جمعه در زمان غیبت **لو** احتیاط بجمع ما بین ظهر و جمعه بیت جو **فه** اشتراط اجتهاد و قدرت بر انشاء خطبه
در امام جمعه **ذلز** عدالت معتبره در امام جمعه و جماعة و شاهد **خفط** طریق معرفت عدالت و تقدیم امام اصلی در
امامت **لشط** خلف و عدم قادح در عدالت است یا نه **عج** اقتدا بکسی به شهادت عادل یا فتوای مجتهد **ظصی** جواز
اخذ اجرة برای امام جماعت یا استحقاق **عن** نماز جمعه مسافر **طغا** اقتداء متنفل بمفترض در حکم جمعه و جوب هم
دیگر در غیر جمعه **ظغر** کمیت و کیفیت قنوت نماز جمعه **ط** حکم نماز عید در حالت غیبت **فل** عدم وجوب جماعت مگر در
جمعه و عید **عا** کیفیت نماز جماعت **خصو** امامت فاسق عادل نزد ماموم **ذکه** خوشحالی شدن امام بکثرت ماموین
ذکی عدم وجوب تعیین امام بنام **ظصه** اقتدا با امام حاضر یا زید حال آنکه عمرو باشد **ظغفل** اقتدا بعد امام در بلا فاصله
ضصد تجدید ماموم تکبیر احرام را و تجدید با امام **ذکح** ترک قنوت از برای ادراک رکوع امام **ذکو** ادراک امام در رکعتا
ظص فصل ما بین امام و ماموم بمثل دیوار یا مشاهده بعض و بکر **ظص** در دو رکعت آخر یا اخفات **ظضا** مقتدی نه مسئله
امام و ماموم و صفوف **قلبد** معنی نهی بآیات ثلثه در فصل **ظصو** تکبیر صف لا حول قبل النساء **ظصم** حال شک
پیش دستی ماموم **ظصط** تفاوت امام از ماموم **عج** در صور جمع ما بین ظهر و جمعه و قصر و اتمام هر یک از جماعت کنار دن
غد اعاده ماموم بجماعت **ظغح** وجوب قرائت مسبوق و قیام مسبوق قبل از سلام امام و انفراد در اثنا **ظصب** کیف
نماز آیات **ذسح** ثبوت آیه به شهادت **ظعج** حصول آیت در حال حیض و نفاس **ظعد** نماز زلزله همیشه اداست و واجب
حایض و نفسا است بعد از زوال عذر **قکب** مسبوق شدن ماموم در نماز آیات **ظغو** صحت نماز معتقد بر غیر شرایط
تکط صحت نماز بتیمم صحیح **ح** سلام بر مصلی **سا** رد سلام در نماز **سا و ذکد و ذن** اشکال در صحت نماز
با عدم رد حاشیه **سا** حدیث اکتفای مریض حاشیه **دیباچه** جواز نماز بر میت با حدث **کح** عدم اشتراط آن
بطهارت از حدث و خبث **کح** و قطعه مبطلات دیگر از تکلم و استدبار قبله عمدا در اثناء نماز میت **ظعو** تکرار نماز

برهیئت ن نماز جماعت فرادی برهیئت ذلو وجوب نیت بر ماموم لخ وشصد در نیت تذکره تا نیت لفظ غیر لازم
والملاق میت بردن ولفظ خابفرینا در نماز برهنه منزول بر کفش نب کیفیت نماز وحشت و وقت آن شعب
وذمح بطلان نماز وحشت نیت کر غش یول بدون استیجار و همچنین سایر عبادات شعب صحت نماز جماعت در
نماز وحشت در صورت استیجار شصه استیجار نماز وروزه قضا از برای میت و کیفیت آن شسبط و عسر
اجیر شدن شهید ثانی از برای نماز میت غسر فرق میان صورت جواب سلام در نماز و غیر نماز و سلام زن و مرد بر
مرده و زنده غقسو کیفیت نماز نافله و کذا ردن آن در سواری و راه رفتن ذیب نافله پیاده در حضر غج نافجر
نافله روز جمعه ذک شک در عدد رکعات نافله ذکا نماز جامه نو ذمط صلوة اوابین ض کد
نماز شب ان کرچهل مؤمن در آن وقنوت غیر عربی عج نماز غفیله و وصیت غه نماز باذات بعید قبلست
یا بعد ثنه نماز زیارت عاشورا چند رکعت سنت ثق نافله با وجود قضا واجب ذکج نماز کفارة نماز ها
قضائی خصج نماز بکر بسورة خاصه وارد شده تغییر میتوان داد ذمو نماز سنت بجماعت شصه عدم وجوب
اعادة نماز صحیح ج دکز عدم وجوب قضا نماز صحیح کزو قط وجوب عادة نماز واجب باطل خصد استحباب
قضای نوافل ل عدم وسعت عمر از برای قضا و وصیت با استنابت در آن شعز قضای عبادت از متهم بعدم ایمان ا
ذح قضای ولد اکبر عبادات پدر را ذط نادیا حدیثی که وارد شده در کفاره نماز ها قضا خصج کیفیت ادا
قضا کن وخصج وذی وجوب قصر در سفر با شرایط فلج از شروط حلیت سفر است ذصط سفر شکار
ذصج قصر در سفر شکار خوک غفز سفر به تکلیف جابر طعب از شروط مسافت شیم عرض و طول بلاد
ثکط حد فرسخ و میل ثکط و تج تحدید زرع واصبع وشعیر و شعر تج طریق استعلام مسافت ما بین البلاد بن صیب
مسافت بعد اکثر بلاد از هند بکربل کمتر از مسافت ذلب مسافت چهار فرسخ و خروج از محل اقامه بدون قصد
مسافت شفج حکم حد ترخص شعب سبب مسافر بحد ترخص در رجوع ذلد نماز مسافر در ملک خود ست استیطان
سنة اشهر ذلج حکم اماکن اربعه و سایر مشاهد مشرفه ذلا اشتراط صحة صلوة بدانستن شکیات هر چند شک نکند
والحکام خلل در نماز از امور لازمه داخله و خارجه رکن و غیره رکن و فعل و ترک و احلال بعلم و عمد و سهو و معنی علم و ظن
وشک و وهم و شک در افعال یا اقوال و در رکعات و غیرها نسبت بمنفرد و ماموم و امام در یومیه و غیرها با تفصیل
تطویل فلج تفاوت در نماز ذل شک در عدد رکعات و صور مبطله و غیر مبطله آن و اعمال شک از نماز احتیاط
وسجده سهو و محل و کیفیت آنها قه وجه شک میان دو و هشت حکم ضصیب حکم کثیر الشک والسهو و مراد از آنها
فه و فلج عروض شک مبطل مبطلست بمجرد عروض یا بعد از تروی و اختصاص غیر مبطل بنماز چهار رکعتی فه
عدم عبرت بشک بعد از سلام و بعد از تجاوز از محل و هم چنین در اداء بعد از خروج وقت ریا سهو در کلمه
از سوره یا کلمه شش از مشکوک قبل از تحل نکند شنید ذس ظن غالب بجا آورد رکن هر چند بعد از نماز باشد ذب
اعتماد بر انگشتر و نخوان در حساب رکعات ضکج عمل بشکیات آخوند مجلسی ره رفز عمل بخلاف فتوای آخوند سزاوار است رنج غاث
تارک الصلوة از در و بیشا و غیرهم تکو معنی تارک الصلوة شغو الغاز النحو علی الغدوة و علی الخلاف و علی شماله
و علی الکراع و علی راس الکلب غاسته یا رزه و علیه صوم و حمل جرو اوصلی و حامل القربة و حمل الدارس واستاق به نحو یوم مقنع
ومن فی یده و ثعب من فخذه بادیه وامهم الثور الاجم و یدخل الفقر فی صلوة التشاهد غسیه لغز صحت صلوة ماموم با بطلان
نماز امام شلج تعقیبات برای نماز واجب سنت غبا دعا و مدح ظالم و فاسق و سلطان غیب نفع و ضرر لعن در دعا
شبج لغز لا تصلوا علی النبی تصو معنی حدیثی که هر گاه کسی فلان کار کند مردم او را لعن کنند ذما لغز بطلان نماز
زنی بدخول مردی باو قعه معنی تفکر ساعة ذمب معنی ذاکرین الله کثیرا ذمه تفکر در معنی قرآن و دعا ذمح
اشکال در نصب مقر و مقام با وجوه در دعاء کمیل خسب غفسز تذکره کان در آن غفسز سبب عدم تاثیر در دعا
ذن یکی از انواع استخاره ذنب عبرت در استخاره با مرد و نهی غط فضیلت روز جمعه و عید غدیر و هم ربیع الاول و دفع اشکال
از حدیث رفع قلم در آن روز خسر آیه الکرسی از برای حفظ و دعا قه دمو آیه الکرسی تا کجا است شعب بعضی از منظرها آن

براى دفع و رفع اذيتها و آزار رفقا شنز غلط قرآن را گفتن و ساختن غغلو في از سجود از براى غير خدا پس اشكال نشود
در كور نش عمها عقصب كتاب الزكوة والخمس والصوم والاعتكاف والكفارات زكوة و
خمس از واجبات عينيه اند ربا بطلان دادن آنها قبل از وجوب و توقف آنها بر نيت عدم وجوب اعلام مستحق صمر حله
تملك مستحق مگر بعد از قبض صه شم علم حصول نيت قصد تجرد حواله شـهم فروختن مستحق آنها را قبل از قبض
و صحت قبض مستحق يا وكيل يا ولى وصمر غلاذ كه زكوة در آنها واجب است يا سنت و شرائط آن و مقدار زكوة آنها و حد
نصاب در آنها صو نصاب قبل از اربع عشر قط نصاب مشتمل بر نه عقد دنسـا اعتبار تعيين سهم هر يك از شركا
عليحده مو زكوة در مال صغير عكى مؤنه مستثنيات از غلات دسو زكوة مال مجهول و ثمار مبيعه دسى تارك
الزكوة بعد از چند سال چون زكوة دهد دسه عدم احتساب باج از زكوة دسط احتساب دين از زكوة صمه
وضع احتساب دين از خمس ذعط گرفتن كاسب بالغ خرج از آنها ققط صرف زكوة در بناء مسجد و حمام
و يكر ذعب دادن بوارث مستحق از براى تكفين شمد مستحق زكوة موجواز اخذ
كنند تكط لغز الفقير والمسكين عط الغاز الزكوة في مائة مصبا و جوان سهم الساعي و يستحق جملة الاوزا
عقد لغز زكوة بمستحق داده مجزى نيست چون ثانيا با و دها شلد كسبها كه خمس دارد غكط خمس در چه
لازمست ذصا خمس در ربح در تفاوت پول شيد خمس در مهر و منعم ذفز خمس جواز ذفخ
در زياد شدن قيمت ملك ذفط خمس در اجرت عبادات غلد خمس در وظيفه غله فرق ميان صدقه و وظيفه غلن
در انعام حكام نيست شبه خمس در ميراث شكب ذفح خمس در هبه ذفج تحليل شرعيه مال غير اجر
مستثنى از خمس قلج خمس بعد از نقد شدن تنخواه ذصيب خمس بعد از وضع مؤن اخراج معد ذعر خمس بعد از وضع مؤنه
سال ذفو احتساب دين از مؤنه رن و شكا و ذص خرج عروسى از مؤنه رن و شكا سال مراد از مؤنه ذفت ذفو
قول شهيدين در مسئلة اسراف و اقتار ذفب تقسيم خمس و مصرف آن تكب تصديق مدعى استحقاق زكوة و خمس ربا و تكب
هرگاه كه بعد ظاهر شود يا بعد از دادن شك كند كه بمصرف رسيده يا نه ربا ثبوت استحقاق بشهرت غالبه از معاصر و اشتراط عدالت
شاهد در آن شم گرفتن غير مستحق غلب بطلان حيله شرعيه در اداء وجوه شم مراد از سيد مستحق خمس شمشير دختر زاده
فرزند حقيقى است صعز مالك را ميرسد كه خمس را بمستحق رساند ذقد دادن خمس بقول غير مجتهد غلدا مصرف سهم امام
ذقه مصرف رد مظالم و مال مجهول المالك تكب غقع نقل وجوه بجاى ديگر ذعج ترجيح خويشان بوجوه بخود ذع
و غنا دادن بمستحق بلد مالك يا بلد مال ذعو دادن به ايتام فساق و كسبه از تشيع بغير از ايتام و نشانيدن غل
كيفيت دادن به يتيم دغا خوردن مال تارك الزكوة والخمس قلي استشاكت فقهيه مستحق غم دادن مهر از وجوه بر غلج
صرف وجوه در سفر زيارت غلو كيفيت سلوك فقراء در زندگانى غلى زكوة و فطره سيد بسيد غغب حد اضطرار و سيد
بگرفتن خمس و زكوة غير و چه قدر بگيرد غلا تشخيص كامل غنى كه فطره اش بر خود است و بر عيالش غلي صوم از واجبات عينيه
است ربا كيفيت ثبوت هلال عيد رؤيت قبل از زوال غغنه ثبوت رؤيت بمشاهده يا شهادت و حكم تقليد
در آن و در سائر موضوعات ربا نقص شعبان و تمام ماه رمضان ربا لغز هرگاه بشهادة و ثبوت هرگاه ثابت
شود كه حاكم و مردم بآن عمل كنند اگر شهود بقول خود عمل كنند مستحق تعزير شود غغته مبطلون فتن غبار و دود غنو
فرو بردن آب متغير بخون ذمر اشتراط صوم بغسل جنابت غبز چون در شب محتاج غسل شود و ممكن نباشد صبح را به تيمم
ادراك نمايد حاشيه ج هرگاه بعد از عادت غسل لكه ببيند يا خوردن ماه رمضان را باطل عند شرع موجب قضا و
كفاره است قكب قضاى صوم نفسا فر بسفر رفتن قبل از زوال غكو و بعد از ظهر با نيت شب غكز لغز اذا ما
شهر الصوم غيح الغاز للعذور ان يفطر و للعرس ان يأكل و افطر الغزاة و اكل بعدما اصبح و اكل ليلا و ضحكت في صومها
والجدى علم ضرتها و قبل ان تتوارى الشمس والصائم الكبد والطابخ غنح سن بلوغ دختر در صوم صا تداخل صوم ذصح
اختيار بجمع ميان صوم و قضا لشط تكليف افطار در صوم مستحب تحصد قضا آن غكر تفطير صائم ذصنه خلف وعده
افطار و دادن اجير اى افطار دهند بديگرى غيح تكليف افطار عيال فهو واب غكله صوم تاخير نماز عشا حض

سفر یا نذر صوم الدهر **ذ سن** کفارهٔ نذر متعلق بتضعیف بنوشطیح متعلق **قد** شب شک شیة در شنبه نیمه شعبان چنانکه
شهود نیما شبانسا **ذم** نوروز و مهرجان و عجم نزد شب **عکی** لعن بر قاتل حضرت امیر در شب قدر مخصوص است بعوذ دم
یا عام است **نشا** کیفیت لیلهٔ شب **نشا و نشب** اشکال در حدیث انا انزلناه و غلط عوام در اسقاط هاء **نشب** روز حج
الارض **نغو** لغز بطلان صوم زنی بدخول مردی بر او **فغه** لغز وجوب افطار و قضا بدون مرض و سفر **مشلله** اعتکاف
در مساجد خصوصا در مسجد **عا** شعر خواندن در رمضان و شبها و روز جمعه **کا** هر چند شعر حق در شأن ائمه باشد **کا**
کا اطعام مساکین در کفاره بتفریق به یکی زیاده بر یکی دادن **عف** سند از کفاره و اعطاء صغیر **عفا** دادن کفاره بسید
عفب استحباب صوم از برای میت **غسر** نصف عمر و مقام یا فتنهاد ردعا کمیل **خسب عفسر** تذکر کان در آن
غقسر **کتاب الحج والعمرة والجهاد والامر بالمعروف والزیارات** حج و عمره از واجبات
عینیه است **ریا** وجوب اجبار بر فعل انها اصالة یا نیابة **فج** استطاعت بمال ... **شمیب** بعضی از امور معتبره
در استطاعت **شج** حصول استطاعت باحرف عبادت **غلد** استنکاب حلیته در سفر ... **عمج** اسلام همیشه اداء
است هر چند که تا خیر شده از سال استطاعت خواسته **تکیب** وجوب حج بر اهل جنة و هر سال **فشط و ظلح** استحباب
قصو و غسر بطلان حج نایب در بعض صور و قصو ... عدم اعتبار اذن شوهر در بودن در حج واجب **شمیب** ندای حضرت
ابراهیم بحج **شبج و قص** سبب تکرر حج **نص** شوق در سفر **ضا و ضبث ضج** کیفیت سواری **ضد** اسامی مکه
معظمه **نقه** اشهر حرم **فصج** حد حرم **فضج و نقو** کیفیت وضع شهر مکه و حدود آن و استحباب دخول حاج مکه از حجون
نقج اصل حجر الاسود و ستیهها بر ... و تشبیه و جعرانه و خانهای نغار و اضافات لبن و عرفات و بطن نمره و حده و مشعر **نقو** تقدم
وجود مسجد الحرام بر مسجد اقصی یعنی بیت المقدس خلقت کربلا قبل از کعبه و عمره رجبیه و مثلا حجر و کثرت مسائل حج و سبب تکرارش
و چند مرتبه کعبه بنا شده و تجدید آن و ذکر مناسک مقام و سبب هروله در مسعی و سعی صفا و مروه و بنای زمزم و کوه ابو قبیس و بلیة
واحد امثالها و ولادت اسماعیل و طائف و قبر بیت المعمور یا سماء و حج آدم علیه السلام و متولی کعبه و کلید داری و دار الندوه
و حجابت و سقایت و عمارت و لواء کعبه در **قله** مطاف و شاذروان **نص** مقدار حجر الاسود و اصل آن که اکثر حجاج عمدا
قصب نصب پیغمبر حجر را و شکستن و سیاه شدن آن **نص** بردن حجر و نصب حضرت امام زین العابدین و حضرت صاحب
انرا **قصب** احوال حجر اسمعیل در کعبه و وجوب طواف بر دور آن و دفن هاجر در حجر **قص و غقصا** مهنج سرة الدنیا
و عرفه الوثقی در کعبه و اوقات یا عام بدخول بیت الحرام **قکط** حد مسجد الحرام **دلس** حج حایض و نفسا و مستحاضه
نشیر تلبیات واجبه احرام **نشط** نقل اقوال عشره در تلبیات واجبه حاشیه **نشط** حکم سلس البول در افعال حج **نشکه**
اشتباه روز عرفه و عید **شیا** روز اضحی شب **ندارد** **نقج** وجوب بدنه بر محرم و مکان آن هر گاه آن نباشد **نصبت**
طواف در انچه و بر انچه از کسی بگیرند باد عاء ملکیت یا وکالت یا ولایت بدون توقف بر تفحص و اثبات ببینه و حلف **پیا**
قربانی در غیر منی **ص** ولا الخصی من الفحول **ریا** صوم بدل هدی **عط** شأن در افعال حج و عمره **ریا** کندن بر کوه
منعوم و لطیفه اذا اطلع دبشرح حکم تلبیه محرم **نقا** لغز وجوب اعاده حج ... قول **شلو** لغز الحاج بعمر او
بقتل الشجاع **عغر** عند عدم ذکر مسائل جهاد در من لا یحضره و مفاتیح الشرایع جهاد **ذبح و ذبط** لغز فی قتل العجز
عقد امر معروف و نهی منکر **ذلح** نهی از منکر بردن سر ... و فرزند **عمل** بمنع ... و بعضی از شروط نهی منکر **یا** امر و نهی
در مسائل خلافیه **ضه** اشتراط تجویز تاثیر **ضلب** حکم دعوای حکام جور یا همدیگر **بشمکد** مثال در غیبت امام **عج** بمان
زیارت بعیده **عثه** کیفیت ... اشوه **فی** کیفیت ... کوه ... اطفال ... شب نیمه شعبان ... ما
اصفهان و کیفیت ... مستحب ...
و هر ملک ... نزدیکی ... حضرت ... صر کعبتین ... احادیث ...
رو بقبر بودن **عها** اشکال در موثق ... قبل از وضو ... مستحب ... زیارت ... **غدج**
زیارت شهدا **فح** **ثکز** زیارت قبور ... احد ... و له علی الناس ما فی زیارت ... شعبان **عغم** کتاب
التجارة والکسب والشفعة والقرض والدین والرهن ... صیغه بغیر عربی ... و قبض

کفش هکذا در ضبع با نجوین مشتا الیه هر چند بغیر عربی باشد تعیین معنا انشاد در صیغ عقود وایقاعات ضمیمه
اعتبار قصد انشاد در انها ز بیاء نی طفل ممیز قصیا بطلان معامله سفیه محد سفاهت شرع تامله فضولی ما
وقکو وفلو وفلز وقعب وفهو وثالد وعثو وغوغقط تو تقه ما امضوی اجازه ما وعقط بیع
معاطاة ضمحد اصل دوما الات صحت ان و باز ظهر لزوم معامله بعد تلف اشتراط الفاظ شرطیه اماله بعل
نی بدو ف زمی در معامله الات ظمسط بیع مکره ما در وی صحت معامله تحا با بیز محر با ثبات معنی
فقعا جواز معامله باذن ولی باذعاء ملکیت با وکالت بدون حالیه با ثبات باخلیه ایها البطلان الاخرس با بالاذن طلع
مغصوب ما وشکل فرارمت بر بایع مغصوب مشتری جاهل فرو و دیکر بطلان بیع آله حرم معامله مبنیه وفیه
غقط صحت نقل منافع منبیه بیع دون اجاره فکواعتبار قبض مجلس اماله تقید بی شرط وخصر علم توقف بیع
بر قبض ثمن الا ما استثنی و بر اشتراط بیع سلف بقبض ثمن در مجلس و ضمائم المباحات و مذاقات وجبوا امکان
بقبضه باشد بطلان معامله با مال با پول و حکم ان بعد از قبض قبل شروط بیع شرط و بعضها از ان کار ان فاو قکو
وفکح و رصا وبیو منافع بیع شرط در مدت اوقات یا اشتراط لبونیه خاوند خیار فکح فی الوت
نصرتا مشتری از بیع اجاره وغیرها حتی بیع در مدت خیار قکو وظمسط بیع با شرط بیع شرط مبیع
تصرف مشتری در مبیع بشرط قلم صحت بیع شرط ان ضمح انواع بیع از مطلبه و مرابحه و اوامها
وموضوع ضمبت اضافه مبیع عبلج خیار غبن ما و مع خیار غبن ما و مع خیار تاخیر اهالی هم و مزج اد اسمك
تما خیار از عقد فرق میان مقتضای خیار مطلق و اشتراط انفساخ تکم تلف مبیع خیار غبن الزوجین
تلف مقبوض بسوم خن اقباض مبیع ولیعب مکو با شرط تاخیر و معنی فبنی قکو عموم بواسب تمام اولی اثنی
از ان تعیب بواد ومعاشی جواز عیب اشتراط فرض در بیع اشتراط عدم قدمت شرین تصرات الاثنی بایع اسلوا
بطلان شرط عقد فکوا صالة الکسبها تاحومت ثابت شود عکلا بعطی از مکاسب مبتدعه حرام ومثلها از سر ابهها
لبه ابریشم وامثال انها از اجارات صبا و دنایی و نقضا وغیر ذلک عفو مال بجهات احکام وبکه عغی حکم جواب
دعط موشک انداز عقط تاثیر سحر وچشم عغمبت از منا لمحرمه فتنه مرادات طلاو وتفرقه وسالبه
مال مظلوم بظالم والتناس عقلب لمباحات وبطاری وختانی عقف کسبا و رقص عفو وعقفه غنا در قرآن ومرثیه
عقفه دف در عقفه دف بجلفه عنبح کتابت نان عن سبیل خبا مجانین از غیبت ضبط لغت در بحث
وذکط لغز اشترق الله عبط لغز فروحتن مسلما فرزند خود را ضبط لغز کو شوار دهاشم تکح معامله لانه کرد شتری
مالک مبیع شود و نه بایع مالک ثمن نقص صور نیکه متعین بیع بر تقلید بر صدق با بد ثمن نکرد و منکر شراء بر ذمه بر صدق باید
قیمت بدهد خن الغاز بیع الکمیت والخل باللحم والهدی والسبیبه العفیفه والسفر بالضر وعبد با امر جراح والداعی علی الراعی
والکلب المسلمات وبیع الشافعی وبیع لا بربوی علی الاصفر وبیع صفیر والکبب بالطرف غصب کتاب الصلح والشرکه
والقسمه والمزارعه والمساقات المضاربه والبضاعات وجوب اعطاء حق مستحق بمصالحه یا او
در بعض صور قلب خیار غبن در صلح لزوم وعد وقصر ونمط صلح در مجهول ممکن الاستعلام عدم تضم
ومسح وعط وغقعو عدم توقف صلح بر سبق نزاع و اشتراط کمال متصالح عدم انفساخ صلح الا بتراضیهم وقلد وقند
مصالحه با شرایط فغب شرط مبطل صلح ققو صلح عاقله بر دیه فصح اصالة صحت صلح ور با صلح باطل ققو صلح بر اسقاط حق
شفعه و خیار و رجوع در عده وحق قسمت وحق وجب و اسقاط مهر با اخذ شی در طلاق با شرط عدم امضا متعلق وکالت مکر
بعد از طلاق تشط مصالحه نفع اخروی ندارد بعلاوه دنیوی خمط صلح بر اجزاء ما در ملک غیر غسل بجای
توغیب حاکم شرع بر مصالحه در امور جزئیه با علم بحکم وعدم اظهار ان عقعو بطلان شرکت جنسیه متعارفه تجار
سفر اسو صورت صحیحه شرکت جنسیه در تقاص شریک سو قبول قول شریک در ضرر و تلف بر اکه امین است خیانت
ثابت شود بر بینه یا اقرار حاشیه سو و مسر صحت اشتراط تفاوت در ربح تر خسران صحت ظهور مشیخ بعد از قسمت
وتصرف فنه تصرف در مشترک بدون اذن شریک فسخ وعنح وعنط خیار غبن در قسمت و حد غبن فاحش

ابطلان هم بحثی شمار رفته اجرة المثل شه باب شرکت با فرض ... ضمن جزیة

فته و غصب مسئله از شرکت ... چون از قسمت ترکه از برای غائب بعد موت هر چند ...

حاکم بثبوت رسیده باشد ... اجرا فسخ شریک ولد انفساخ قسمت ... اختصاص هر شریک بحصهٔ

خود در بعضی صور ... ط قسمت ... شرکت قهری ... بطلان معامله با شریک بمال الشرکه

حج و قسمت ... قسمت متعدد ... ثلث ...

کره غصب ... کوشوار ...

دیه لغز قسمت چهل درهم بر چهل نفر مختلف الاجرة و تقسیم ... یکی سه ... و یکی هشت و

تقسیم کوسفند ... و علف ... کذشتن ... شیر ... ط لغز اذا کان ... واحد ... نوکان چها

... صلد مخرج کسر تسعه ... اصالة صحت شرکت و قسمت ... بطلان ...

ثبوت اجرة المثل در آن ... مزارعه مساقات ...

و نفع ... عامل ... اشتراط ... معامله باشد و بطلان جعله

مضاربه تجار و بطلان معامله بمال المضاربة با مالك ... جنس بقیمت ... بشود ... اصالة صحت

مضاربه در کتاب الاجارة والاعارة والجعالة والسبق والرماية والرهن ...

الضمان والحوالة والكفالة والوكالات ... زیاده بر ... ضمن ...

بیع بشرط ... مدت خیار ... اجاره و بطلان اجارهٔ متعلقه ...

زن برای شیر ... اجاره ... و حکم اجارهٔ کوسفند از برای شیر ...

اشتراط امکان حصول نفع در ایام اجاره ... اجارهٔ فضولی ... اشتراط معلومیت ... اجاره و ثبوت اجرة المثل

در اجارهٔ باطله ... اجارهٔ مجهول المالك ... عبادات ... برای میت ...

و شعب ... غصب ... و کتابت ... انفساخ اجاره ... خیار فسخ ...

میت بعد از ... اجارهٔ مبیع بشرط ... خیار ... احوال صیغهٔ عقود و ایقاعات ...

... از برای وضو و غسل و تیمم دادن در حال ضرورت ... اجرت بر تعلیم مقدمات ...

اجرة المثل در مغارسه ... اجرة المثل ... هر چند ... باطل باشد ...

جواز ... اجاره ... کسی ادعای ... وکالت ... بدون ... اثبات ...

... اصالة صحت عاریه و اجاره و جعاله و سبق ... و ضمان و کفاله و حواله و غیرها از عقود ...

... البطلان ربا لغز من دخل ... لغز چهل نفر مختلف الاجرة که اجرة همه ... چهل درهم ...

... حکم ... مستاجر بعد از انقضای مدت ... معلم اطفال ... اجرت در

اجارهٔ عبادات ... سهم ... مسابقه ... غیر منصوص ...

... مسابقه ... عقد ... ضامن

... ضمان مهر ... مسئله از حواله ... حواله باطله ... اصالة

صحت وکالت و هر معامله ... توکیل مستاجر ... صیغه و بطلان وکالت ...

اجرة المثل ... عدم ... وکیل ... کیفیت صیغه و وکیل ... کیفیت ثبوت وکالت

و عدم توقف صحت ... ثبوت ... کتاب الوصیة والاقرار والعتق والتدبیر

والکتابة ... الوقف والصدقه ... عدم تسلط وصی بعد از بلوغ و رشد و بطلان ...

بالغ عاقل ... حاکم شرع ... غایب ... اشتراط ... وصیت ... وصیت ...

و تزویج و ادعاء ... لزوم تصرفات ... وصیت ...

... اذن وارث ... وصیت ... اول ... ثابت شود ...

عمل بوصیّت بعد از قبول و فوت شمد مراد از ناظر و وکیل و وصایت رکا بعضی از احکام وصایا رسبح وسمد صالث
وصیّت ربا خروج وصایای متبرّعه از ثلث مد صحّت محاباة مریض و خروج ان از اصل و بعضی از مسائل رلم
توقّف وصیّت زائده بر ثلث بر امضای وارث مو لزوم وصیّت نا ئده و ثلث با امضای ورثه و بطلان سهم غیر ممضی
سع ورع وصیّت بتسویه میان ذکور و اناث در میراث شخ نسبتا بعضی از مصارف وصیّت شج عول در
وصایا قنط وصیّت بسهم و جزء و کثیر و قدیم لستا الغز در وصیّت باج نفح وصیّت باخراج حقوق
واجبه مالیه ذعج وصیّت باخراج حق الله ضسز انچه در وصایا مخرج از اصل میشود مو وح وفعو
وضع وصیّت بوقف فعه لزید عشره و نصف مال العمرو و بالعکس صبح اقرار مریض فعا اقرار
متهم باضرار وارث ربو اصالة صحّت وصیّت و اقرار و عتق و تدبیر و کتابت و هبه و وقف و صدقه ربا
اقرار متصرّف ببطلان تصرّف رکح بعضی از اقاریر شلط اقرار بایع بعد از بیع باستحقاق مبیع عمو عتق
حصّه مشترک و سرایت ان و جمع میان قصد اضرار و نیّت قربه شصب تعیین معتق بقرعه شکل تملک
انسانی بدون معامله وارث و تصدّق و اخذ از حربی لسته لزوم عتق مثا عدم حصول هبه بمجرّد قصد ط
لزوم هبه معوّضه مط صمط اشتراط قبض در هبه ققو و عنط هبه ما فی الذمّه بغیر ربو بعضی از احکام هبه
رسبح وشم هبه زوجین شحه انفساخ هبه بموت قبل از قبض ضفح هبه مبیع بشرط در مدّت خیار
طسط صدقه مال مفقود المالک لحو وقکب غفع تصدّق و خیار شدادن از برای طفل ره
فحط تصدّق بر کسی با ظنّ با انکه سبب اعتبار بکدائی شود ضمل تصدّق در غیر اما می ضمنه تصدّق
زن در خانه شوهر عقبح معنی خیر المال ما وقی به العرض و چیزی بدرو بشر دادن تکو تعریف وقف قکو
بعضی از مسائل وقف قکمر و شکو و شکر و عجر عدم تملک وقف دجح تملک وقف و وقفیّت چهار پایان
کما نشاهان و اجاره ان رکح اضافه و تمیتات مسجد و تبنا در وقف شریکی هر گاه حصّه احدهما اضافه بر خوجش
شود ضسر تعمیم موقوف بر سادات از خمس ضسا وقف بر شخصی و بعد از ان بر مدرّس فلان موضع ضمسه
وقف بر روضات و مساجد غعا صرف الات و وقف خراب در جای دیگر تلبو غعب عمل بقول واقف از
طریق ثبوت وقف غعک تغیّر وصیّت بوقف غعه سماع قول متصرّف در وقف غعنط کتاب الفقه
والطلاق واللعان والایلاء والظهار والخلع والمباراة ذکر بعضی از خصایص نبی
تنا رفع اشکال از مدّت حمل حضرت رسالت ثبه تحریم زن دیگر بر حضرت پیغمبر بحضرت امیر در حیات
حضرت فاطمه و خدیجه غغه مساوات میّت با حیّ در محرمیّت فید عدم محرمیّت لدز با نسبت بزانیه و زانیه
فب اشکال در عفو محرمیّت متعارفه شکح و غصح و غصط لغز زنیکه محرمیّت غیر محرّمه ابدیه و بالعکس
غضب محرمیّت مادر زن و دختر زن با مخالفت مفهوم حصر ایه شریفه غاو قب لسط شرط محرمیّت انها
ضغد محرم بودن متزوّج بفاطمیّه بر حضرت فاطمه غفو عورت زن نسبت بمحارم چه چیز است ضبح نظر با هل ذمّه
و بادیه غفط نظر بزن نامحرم در شنیدن صدای او غضبح تکلّم با نامحرم و شبهه در مکالمه حضرت فاطمه از جابر و سلمان
غصا محرّمات بسبب نکاح و زنا عو وربا و رصط و نح و تلو حرمت بمصاهرت و رضاع و غیرهما و
زیاده بر چهار جمعا ربا و تلو حرمت موطوءه مادر و دختر زاده بر همدیگر ضحز محرّمات بسبب لواطه فب
تلو تزویج اولاد منتظرین ضعل حرمت بعضی از مطلّقات و مقتول الزّوج بطمع او علی قول تلو تحریم مؤبّد
مفقوده بعد از یکساعت بدون حدوث امری از طرفین غما حکم زوجه مفقود و غایب قی و ری و رکو و
رکط حکم زنیکه بعد از تزویج معلوم شود که شوهر داشته ربا و شصط لغز صحّت تزویج بنات البعل با علم عمو
نکاح همشیره برادر خوانده یب حد رضاع و کیفیّت اثبات ان کو و رمه و ضفر رضاع در بزرگی باختیار
یا بسبب ان رسد و غفک بعضی از مسائل رضاع رسو شرطیّت در رضاع شبانروزی که از پستان بگیرد
نخورد هر چند کمتر از رضع باشد در رضاع هما که خوردن غذا میان ان فصل نداره و شرطیّت در مطلق رضاع

سر زوج شیر فقط جماع از یک مرد حاصل شده باشد پسر اگر از دو مرد باشد پس در آن تفصیلی هست و اشاره بمذهب شیخ
طوسی قد باید مجموع رضاع از پستان یکزن باشد پس اگر متعدد شود چه حکم دارد و هم چنین هر گاه یکزن شیر چه بعد اولاد
چه حکم دارد حاشیه کو نکاح همشیره رضاعی یو نکاح برادر مرتضع بخواهر مرتضعه را قشو ارضاع جده نواده را
صح و وطل نکاح پسر مرضعه بخواهر بیگدر مرتضعه را قشو نکاح مرتضع باولاد صاحب لبن را شبح ارتضاع
بلبن بغیر ازدی لشط وضف حکم وجود رضاع ضغز وعقك ظهر با اولاد مرتضعه دون مرتضع ضجو نکاح برادر
اعیانی مرتضعه بخواهر دیگرش ضغو نکاح پدر مرتضع بمرضعه را و شوهر مرضعه با مادر مرتضعه اضغع رضیع
همشیره یا برادر زن یا شوهر حاشیه عغح شیر دختر سبب ثبوت انتشار شیر نیست عغعط تزویج دختر زن
بر پسر شوهر قعف جواز تزویج مدعیه خلو از مانع از عدم شوهر اصلا یا موت یا طلاق یا انقضاء عده یا
حصول تحلیل یا غیر اینها بدون مطالبه یا اثبات یا حلف با عدم ظهور معارض یا الفعل یا کذب او قصر و قعه
و ربا و رکو جواز اعتماد زن بر ظن بموت یا طلاق مستند بخبر غیر مثبت نزد حاکم شرع و جواز تزویج او بمجرد این خبر
بکسیکه علم بکذب این خبر نداشته باشد و بر کشتن او بشوهر اول با استحقاق مهر از ثانی و جواز تزویج مطلقه بشهادت
طلاق ظاهر العداله که فاسق و روافع و عدم جواز تزویج بشاهد [illegible] و زیکه خلو او از مانع ثابت نشده باشد مگر بشهادت
او تزویج خاصه بخلاف بعض عامه ربا حلیت زن شخصی بر دیگری تله وقلد حلیت زن و حرمت [illegible] معصیت خدا
قلط روایتی خطبه نموده اند که بر احدهما حلال و بر دیگری حرام است ثاو زنیکه زیاده بر بینت نفر او را بعقد صحیح
جماع کنند ثغز تکرر حل و حرمت زنی در یک روز ثلو جماع دو مرد زنی را بعقد دوام در یکساعت با علم بدون تحلل
طلاق عیح حل دختر زن و مملوکه بر پسر شوهر و مالک ثلب توقف حل مملوکه بر وطی دیگری لشز اشتباه
حلال النکاح بحرام ضلو ملامسه مادر زن نشر حرمت کند یا نه ضعط ضغق حکم دختر ملموسه و منظوره ضغا
بعد ملاعبه دختر و مادرش محرم و محرم میشود یا نه ضغل عدم حرمت مادر زن و دختر و خواهرش بر اولاد شوهر او
زن دیگر ضغه دختر زن که بعد از فراق از شوهر دیگر بهم رسد ضغط استیلاد جاریه در مدت خیار ظغط جمع
میان دو فاطمیه از سیده و شریفه و منع ان و اخذ عامیه بهر ایشان عغو منع تبغیر شیعه از غیر اسلام ظد تمتع
بمتعه بعدم اعتداد و بمشهوره بزنا عغج منع از برای نظر و لمس بعد از آن رضی بجماع شد عغق ادعای زوجه فساد
عقد را ربا و رکا تداعی زوجین در تمتع و دوام لشو ادعای زوجیت زن دیگری ربا و قبا جواز
وطی مستحلیل امه قدو لشط صحت وطی بشبهه تزویج و منع خصی و عنین عغص تزویج خنثی مشکل شنبا جواز
عقد و وطی جاریه با اذن مدعی ملکیت یا وکالت یا ولایت با عدم ظهور خلاف ربا استیفا عدد جایز الاجتماع در نکاح
نسبت بمجرد و مملوکه و جواز وطی بملک الیمین بغیر حصر قد نکته من النساء زاید ما نکح اباؤکم عغعغ صیغه نکاح و طلاق
بغیر عربی را تحقق صیغه بایجاب و قبول زوجه یا وکیل یا ولی ربا زنیکه حرفی زند که یا ان جماعش حلال شد بدون عقد
و مهری شا جواز اجراء صیغه بوکالت مدعی یا مدعیه خلو از مانع با عدم معارض یا ظهور کذب ربا لغز نکاح لم
تشهده الفواری عغمو حیله یا متعه رضیعه ظه اشکال عظیم در صحت عقد اکثر منها عغضح جواز اکتفاء
بظهور رضا عغه اشتراط کفایت اسلامیه و ایمانیه در جانبین رلب بطلان نکاح حرام قب نکاح مکره
و مجبوره عج و ربا نکاح صغیره عج و قلب نکاح خوزیت منعا و فا اکراد و الوارد رف ربسد عدم ولایت
بر بالغه رشیده هر چند باکره باشد تسد ور د و شا شروط نکاح ولی عغح علامت بلوغ شلی
شروط عقد بضع و طلاق او نسبت با رث ثل معقوده بطریق فاسد با صحت آن ثم شرط عدم اخراج زوجه
از بیت و بلد ثم نکاح غلامی که اگر مالک قبول کند باطل شود ضعب لغزی نکاح شلا و شلو استحباب
سئوال از حال متعه و معنی تهمت در اینجا ربا غنا و دف و رقص در عروسی عغعح انکشر جد بر او مهر کردن
ظلز مهر شرایط خوله ثم مهر که نه نقد است و نه نخواه ثن مطالبه مهر قلح و قفد وجوب ادا و تحصیل مهر قشه
اخراج مهر از ترکه قضم ضمان مهر کبیره رضد استحقاق حامله بر بطلان نکاح مهر را از واطی هر چند مهر المثل

باشد قب قکب ریا و رصط و نجر و نقصه تداخل جماعات نسبت بمهر المثل قب عق جماع بمجرد خطبه
بدون عقد ضعه دادن مهر از وجوه بر علیح حکم شیربها سب حکم مهر و هدیه در دو نما رصح تحدید مهر سنت
و منع عمر از مغالات در مهر و تعظیم زوج غغصب علی ع انتقاص مهر بزنا بجح دخول معتبر در اثبات تمام مهر کدو
بجح و عضد زنی مثلا که مهرش هزار دینار است و بعد از طلاق بلا عوض باید بشوهرش هزار و پانصد دینار دهد قتب
ذکر بعضی از اسباب محبت و منافرت زوجین و حمل و عقم ذمد مراد از شب اول سفر ضصح اول و وسط و آخر ماه در باب
جماع ضصد ازمنه و امکنه مکروهة الجماع ضصه جماع حلیله بالفکر و ملاعبه تا انزال شوی از وی و جماعه
ضصو جماع در خانه که در آن طفلی باشد ضصز جماع در روز بر آسمان با وجود طفل ضصح طفل در گهواره و بود شده
ضصه جماع در روز بر آسمان ظ جماعهائی که موجب علت در فرزند میشود ظا در غربت ماندن صاحب عیال ظلح
ملاعبه و ملامسه محارم ضعج ملامسه مادر زن ضعط و ضعف وطی در وزن سب و ضعو بیان خلاف
در حل و حرمت آن در نزد شیعه و سنیان و نقل قول بکفر مستحل آن و طعن ملا جامی بر مالک از فقهای سنیان و فساد
وطی دبر با وطی قبل در جمیع احکام از نسبت و تمام مهر و مهر المثل و عده و حرمت مصاهرت و غیر ذلک مکرود حصول تحلیل و ثبوت
احصان و استنطاق باکره و عدم فتنه در ایلاء و در نقض صوم و وجوب کفاره و غسل با آن خلاف است حاشیه سب نفقه
زوجه ممکنه صد و قفل و شح و غغصبت نفقه ولد قفد نفقه مادر رجح نفقه پدر رسن نفقه عموم
قط ضمانت طفل له وقلد ورصح اعطاء نفقه از مال مفقود رکب واجبات النفقه و مستحبات النفقه و نزد پدری
که از برای وی وجه کنند یا بفرستند و در خوبیکه از برای خویش یا بیکانه فرستند غغصب حکم دخوت زوجه رصیح و
غغعا و غغصبت وجوب النفقه مضطر هر چند اجنبی باشد رکو لغز لزوم نفقه زوجین بر زوج اول عمو
قسمت لیالی زوجات و مصالحه بر اسقاط حق آنها غغفه اصالة صحت نکاح و طلاق و خلع و غیرها از عقود و ایقاعات حتی
یظهر الخلاف و مراد از اصل صحت ریا عدم انفساخ نکاح اختین با رضاع طفل هند بکر کوورمه بطلان نکاح حر امه
ظهور بطلان نکاح و رجوع بشوهر اول با استحقاق مهر از ثانی ربانده لبس از نکاح و ظهور عیب بخیار فسخ و رجوع به لابس
و مهر المثل بر زانی بجبر نقصه خیار فسخ با عسار زوج رکط و شك و عمب خیار فسخ بغبن غغفسه زائد ور
غبن بعد از جماع رصنت بعض صور خیار فسخ ریا و شلح و عمد و نقصه مفارقت زوجین با طاعت یا معصیت
خدا تلط و عجح و عقر حرمت زن بر شوهرش بدخول شخصی با او ربیب حرمت زنی بر شوهرش بعوض بکر عمد عدم
انتساب ولد بزانی و زانیه در محرمیت و ارث با عدم جواز تناکح و لحوق ولد بجاهل فساد عقد قب لحوق ولد بواطی بشبهه
ریا عدم انقداح نسب بقدح غیر ثابت دلك زینب و دو خواهرش از حضرت خدیجه حضرت پیغمبر نکاح
ایشان و امثال ایشان رلب ولادت خنثی شنه اقصای مدت حمل و حمل حضرت رسول ص و شافعی شسبر و شیر
لحوق متولد بر فراش کسیکه و هرگز ندیده شو لغز ای عم ببالکه مادرم از برای تو پسر بیاورد زائده عغبو
استیلاد جاریه در مدت بیع شرط ظسط عقیقه توامین ظلد عدم احتیاج نکاح باطل بطلاق رب اشتراط عدالت
شهود طلاق و تعیین زوجین ریا و رمز اشتراط معرفت شهود زوجین را رمط جواز طلاق حایض مدخول بها
با حضور زوج ربج طلاق بدون رضای شوهر عتب اختیار مطلق از شهود رمح طلاق بعوض بدون شرط خلع
لسط هر گاه شهود عربی نفهمند ضمز بطلان سر طلاق در یک کلام غغعح لغز بائنت بلیله حره غغمو
لغز فانت طالق خنح هبه ولی مدت متعه را شلح مسئله از ایلا عمر خطور عبارات ظهار بقلب دح
اشتراط شهود ظهار رو اجرای لفظ صیغه خلع را شسح عدم تحقق شرائط خلع در این ازمنه و بطلان غالب خلعها
واستدلال و تطویل مقال در اینجا زیاده بر هشتصد بیت و ذکر شرائط و خصائص خلع و مبارات و قول بوجوب
خلع در بعض صور لسط شخصی دو زن خود را طلاق داد که عده یکی از آنها یکسال است و عده دیگری یك ساعت شده
و اقسام عده نند زنیست غیر حامله و عده او سه روز است نند عده صغیره و یائسه و غیر مدخوله قلو و عمب
عضد اعتداد زوجه خصی و عنین عض اقل زمان عده مستقیمة الحیض رپا و ندا اعتداد با شهر ریا

اعتداد بظن موت وطلاق او خبر غیر مثبت شرعا وعدة وفات از حین بلوغ خبر د یا وجوب قبول قول زن در
حیض وعدة ر یا و یلط سماع مدعیه خلو از مانع واصالت صحت خلع ومباراة و ظهار ولعان وایلاء وعدة
وغیرها حتی یظهر الخلاف ویعارضها بالفعل وغیرها وسقوط استبراء بقول ثقة ومراد از ثقه در تحلیل واستبراء
ر یا الثقات د رابعه لعان حاشیه دیباچه وجوب تصدیق مدعیه تحلیل با امکان ر یا ورمز شخصی چون
شروع بکفارة ظهار نمود بر زوجه مثل آن واجب شد قنج کتاب الحجر والنذر والعهد والیمین و
اصناف المعاصی والطاعات حد سفاهت ع تصرف در مال صغیر ومجنون با کسب وشرط آن
فج وقسو شرط تصرف در مال الصغیر قلب قج وشن علامت بلوغ شلح علامت شد قسد و
رد متوجه صغیر شدن با عدم ولایت ووصایت فو نظر در مال یتیم وغائب غقما دفع حجر از دختر با تمام
نه سال باشد که لزوم تصرفات ولی دسز وشن کار فرمودن طفل ضح تصرف غیر ولی در مال یتیم اسم
غقفط الغاز الحجر علی صاحب الثور والضرب علی ید الیتیم وبیع بلد من السفینة ان یتخذ بیضا ویتباع حشا
غقکو مجرد التزام حرج غیر ملزم است تجح شرط صحت نذر وانحلال آن بمخالفت د قا اشتراط نذر بذکر نام خدا
فعز نذر بغیر عربی عدم انعقاد یمین ونذر وعهد بترک همزه ثانیه لفظ جلاله با وجوب خلاف آن وخطا وحسابا و
تفخیم لام در بعض صور وجوبا واستحبابا وخلاف در اختصاص بعضی از اسماء الهی بجناب و اتفاق بر اختصاص
لفظ الله بجناب د در لغت عربی ورام در لغت هندی وتاری در لغت ترک وملکو در لغت حبشه ولفظ آه از اسماء
الله است حاشیه دیباچه جمله در عدم حنث نسبت نص نذر متعلق بتضعیف ثواب شطرنج قل نذر
عتق اول ما یملک تشیح مراد از شب جمعه چیست نجح مراد از هفته وماه وسال غقعفز نذر کند که اگر مثلاً
روزه نگیرد نماز کند قصو افطار روزه نذری ضا انعقاد قسم بر مباح بر خلاف مشهور غقعح کفاره
در مخالفت نذر وعهد ویمین در اکثر صور ودر قسم بر برائت از خدا ورسول وائمه قکب ذکر بعضی از معاصی
مثل شرب خمر وسحق وشهادت و افتاء با عدم قابلیت و ترک نماز جمعه عید با وجوب بر بدن و تراشیدن زن موی
سر را در مصیبت و خراشیدن روی وپاره کردن وچاک نمودن گریبان در مرگ غیر پدر وبرادر ووطی حائض
ونفساء وارتکاب محرمات احرام وفحش دادن وفرمستادن ولد الزنا وحرام زاده گفتن بکسیکه اینها در او ثابت نباشد
شرعاً وبدون جهت شرعی کسی را زدن واذیت کردن قکب حرمت نا قکب حکم ساز ها شمو و
عقید غنا وخواندگی غقح وغقعفه غقعفح رقص غقح وغقعفح دف زدن غقح وغقعفب
غقعفح غنا ودف در فرح عروسی غقعفح ذم غنا وتعشق وتسمی بامیر المؤمنین غقعفح جواز
استماع ضربات ناقوس حاشیه ب ذم صوفیه غقعح ثنا گو وبنگ وچرس واحتکار واکل ربوا ومال یتیم و
سخن چینی وتردد وشطرنج بازی ونفاق در میان مردم انداختن واهل بدعت وضلالت غقعفب حرمت لواط
قکب غقعفب برای مرکوب طلا ونقره ضحو ردوات از طلا ونقره غنیر قرض بشرط نفع قنب
جلالات فاسده ه قضیه بشر وحسنه لد حرمت غیبت قکب قا وغقعفب عدم حل آن باذن مغتاب
ذکر وقت منع اذان ضکن غیبت فاسق ضکح د ضکط غیبت با ادعای تظاهر ضل گفتن فلان
اعلم است از فلان غیبت شبانه غقح معنوی که غیبت غیر ممتنع از غیبت ضلح وضلا عدم جواز
تفسیق مغتاب بکسر عین وفتح آن تا ممکن باشد حمل بر صحت ضل انها با احتمال خطا یا احکام در حکم یا موضوع ومبدع
نعتس ونجس د یا هتک عرض مسلم ضکو صدای زن نامحرم وتکلم با او ضغز بگوش رسیدن صدای ساز
وغنا ونامحرم قشمو سماع آواز طبل جنگ ودهل وغنا ودکل شر ضی تشبیهات روز عاشورا اشمو
حرمت نقل وافعات حضرت امام حسین واستحباب لعن بر یزید نزد امام ابوحامد غزالی وجمعی دیگر از اهل سنه
ظمو ذم نوروز ومهرجان وتشبیه بکجان نزد سنیان غکح حضور در مجالس مشتمل بر حرام بدون انکار با قدرت
صنو وضیل فعل سنت مستلزم ترک واجب شفه نفیه در دخون تا حق نصط اصرار بر گناه صغیره

محو افطار و تعیین کنا بر ضکب شکر نعمت فاسق و ظالم عمو دکوب حیوانی که بران سنا باشد صبا کفتن کاش
زاییده نشده بودم ذلط خدایا اگر گناه مرا نمیبخشی جزای مرا بمن رسان ذم قربان خدا و نام خدا ضح دروغ گوئی
بشوخی شبط وضبو جواز دروغ در بعض صور شبط شوخیهای هرزه و نامربوط کفتن و شنیدن ضیب
نهی از تکلم بما لا یعنی خاشیه مذمت وسواسی و تجسس از اهل مدعی فضل و سرائی و حکایت شخصی ظاهر الصلاح که دزدی
میکرد و صدقه میداد و بهما امکن سعی در حمل افعال مسلمین بر صحت نمودن خاشیه دیا فحش دادن بحیوان یا باسم صاحبش
ضلك قسم برای پدر و جان خود و لعنت و براءت و مانند اینها ضو شپش را سوختن و پا بر سفره نهادن عغیه
کفتن بکسیکه بنده تو ام عغیر کشتن حیوانات عغلز چراغ روشن کذاشتن و خوابیدن عغی تعلیم کتابت
بزنان عغن مراد از کلاه سیاه مکروه ذنا معنی چون کسی فلان کار کند خدا او را لعنت کند ذما فایده لعن کردن
و صلوات فرستادن ثیح وجوب تحصیل رتبه اجتهاد یا وصول بمجتهد تکح نقل حدیث بالمعنی و ترجمه آن بغیر عربی
تضو سلام بر کسیکه بخجالت کشد زند جواب سلام سلم غلط دنر جواب سلام و علیکم السلام شسا و عغسو
کیفیت سلام زن و مرد و مرده و زنده و جواب آنها عغسو جواب سلام طفل و کافر ذنو جواب غیر مسلم علیه
ذنح سلام بر متکبر ذنط غزل کفتن در شان محبوب خود عنسه جواز مبالغه در کلام ند صله رحم عنب
خویش سببی داخل رحم است عنح تا چهل پشت داخل رحم است عند تمیمت غالطس قلط سلام بر مصلی شسا
بدع مستحسنه شعا وجوب اعلام مستفتی و فتوی ناحق و وجوب کفاره در بعضی از معاصی و وجوب استسلام دری
و تغیر و پیوند دست مستحق نشد چکند و وجوب توبه بر فور و کیفیت توبه از حق الله و حق الناس قکب مدت مهلت
توبه و عدم قبول توبه از بعضی کناهان خسر تکرار و نقض توبه شغه توبه از شراب شغظ شرط قبول توبه
یخ و ضبط تبعیض توبه شمز الغنا مدح السهو و ذم الاشتغال من عماره الابنیه صبلم البلیه و مدح تغیر الاب
افغاد الاخ و اضلاء المملوك بالنار و صرم البعل و قتاد بهما علی الجبل و ضرب اسفیه و اعتراء الولد و ذم بحث اصله الحیه
عغیب لعن بتکلم القائم علی القاعد عجوز عغکد و بسیاری از معاصی و طاعات در سایر کتب فقهیه خصوصا
کتاب قضا مذکور است کتاب المطاعم و المشارب و الصید و الذباحات حیوانات انسان و حلال کوشت
و حرام فزو فح نسل و شیر و تخم آنها و چون حیوانی وطی انسانی کند یا منی انسان بدون دخول داخل حیوانی شود فح
حیوان مشتبه بحرام کوشت و حلال کوشت تکا حلیت بول حلال کوشت قح حرمت بول و خون حشره بیخیره
رعه حکم کلب دریائی و دنب دشط حکم موش و چلپاسه و ملاقی مرده انها تغ حکم جلالات و خبائث ظیر معنی خبیث
عغنو حکم ماهیانه و ملخ ظی خوردن آنچه بخلال بیرون میاید و حدیث من اکل البقعة قلط امتزاج شیر بول
یا سرکین حیوان عغکه خوردن شیر انسان در بزرگی عغک امتزاج عرق و آب دهن و اشك بمأکول و مشروب عغکب
دهان دیگران خوردن عغل چو شید مغز حرام و مانند آن در کوشت عغکط خوردن پوست و استخوان و فرج و ذکر
حیوان عغعب خوردن کرم میوه ظیب کرم و آب مشتمل بر کرم ف منشا دادن کوشت دراج بمریض عغغم خوردن
پشم و پنبه و نخوان عغلا خوردن پوست بادام و امثال آن عغکب خوردن دعای مکتوب بمرکب و مشك و زعفران
عغکا خاك مسهلك در آب و نان و شیر و امثال آن ظح نان سوخته و ذغال و آب متغیر بخاك ظبع شیره انکور و خرما
و مویز قبل از تثلیث و ربّ به و انار و امثال آنها و حرمت مطلق مسکر و نبیذ و خمر و علت تثلیث عصیر ظبا حکم
غوره و خلال یعنی خاک و جوشیدن آنها ظبا و عغبط ذکر بعضی از منافع و مضار خمر عغسح حکم قهوه و تنباکو
و بنك و چرس عغقب و عغفو سبزی و خربزه و امثاله در کوت و نجاست بر و ید عغکز غله که از شکم حیوانی
مهضوم بیرون آید عغکح شیر و کوشت حیوانی که در ملك غیر بغیر اذن چرا کند شصح شراب عصیبی تخ
ثبوت حق شرب الا در صورت ظهور کراهت مالك عط خوردن مال کسیکه خمس و زکوة نمیدهد قلح اکل عمودین و
اقارب از مال همدیگر قط جواز اکل و شرب از مال کسی بادعای ملکیت یا وکالت یا ولایت یا اباحت بدون تفحص و
مطالبه باثبات یا حلف تا الم نظهر خلافه ربا اشتباه حلال بحرام ضلو لعن تمیماکه مأذون فیه مالك براو حرام و منهی

عنه یا وحلال نسب غ عقیقه دادن انچه برای افطار بار داده اند بدیکری ع کج نان را بجواز دادن ظ طبد چه
مثل کوشت و طعام بر نان کذاشتن ظ طیبه لی سکنیست بعد از اکل ظ طك خواندن فاتحه بعد از طعام شعا
لعن بر قاتل امام حسین در وقت شرب آب ظیو مکصید بت شامد خراب قلیل د جواز اکل لحم ماخوذ در
سوق مسلمین بدون تجسس یا سوال کمن وانه لیا شا الشفراجوه در مسکه ظهر کیفیت ذبح
واشکال در ذبح طیور ضمنا ذبح زن و جنب و حایض غ عقیقه عتبار حرکت بعد از ذبح فقصد وظر
اعتبار خروج دم بعد از ذبح ظن الغانمیة الکافر و نصحة الطالق و الجبول و قبل الطهور الغزاله عقعا
پا بر سفره نهادن غ عقیقه حضور در مجلس منعقد بر حرام ضه ضبط شکر نعمت ظالم و فاسق عمو

کتاب الغصب و الاتلاف و اللقطة و الهبة المواشرحرمت مال و خون مسلمان

هرچند که از شیعیان نباشد و علم ملازمت میان حلیت خون و ... ل نکاعد ... در تصرف در حق غیر بغیر حق و
فرق میان متلف جاهل و غاصب و تفاوت انی تصرف شریک بدون اذن غصبیت رعز ضمان با تلاف مال غیر با تفرط
طوقشنز و هم چنین بدون تفریط هرگاه تصرف در ان بدون ... اذن شع اشد حاشیه ط عدم وجوب
اعلام غیر ناصب مغصوب منه را حاشیه ربا ضمان بقبض مال غیر بغیر اذن نك ضمان بتصرف در امانت سش
ضمان و غرامت بر غار فج ضمان بایع فضولی رمو ضمان بسبب شط ضمان طبیب بیطار و ختان غعقف
تصرف در مال یا ثوشاهی و مجهول المالک و غیر مکلف ش تصرف ... اله در مال غیر بغیر اذن و فرق میان معا
عینیه و ذمیه و معامله بمال یتیم و مذهب سنی و شیعه در مغصوب ... استعمال اب قنات و چشمه مغصوب
و عا استعمال دیکری چون بر زمین ریزد خ اثبات بر مدعی غصبیت ر هرگاه دو کشتی بهم خورند
و مال انها تلف شود غ عقعد کسیکه در زمین چیزی مخفی ... و دیکری ادعای ملکیت او کند باید با و بدهد
بدون مطالبه بینه و نشانه بخلاف لقطه ربا احیا ملك غیر ح بعض از مسائل احیا بعنوان استدلال
و تطویل مقال شکط اولویت محجر بقیمة ... ان نشد سبع و ... کشتن مواضع
دون بعض نص قرار ... در ملك دیکری خیب ... اوست ... عکج لغز ...
البر و الخلا عض کتاب المیراث و القضاء و الافتاء و الحیل و الشهادات انچه قبل از
وصایا ... اخراج میشود ربوا رث بعد از دین ... ث قم وورج ... تان بر ترکه ... غیر ...
ره ... و شکح تقاص جواز ترکه فق عدم ثبوت موت بمجرد مظنه نسبت بارث قضه ذکر بعضی
رمسائل ارث مو و مزوح و قکح و قکد و ر بح و ر سر و شه میراث براد خوانده که از اضامن
جریره میکویند یب عدم توارث میان ولد زنا و زانی و زانیه فب ربط و نبط ارث کافر و ذمی
نغا او ارث قاتل غ عقشد وارث عاق تلح اخراج وارثان زارث شعز میراث بردن امام علیه السلم
رکح شرا و ارثا زارث و توریث و تبط وارث بر قسو قصبت غ عقتز میراث زوجه با ولد قم
محرومان زوجه از زمین رط میراث غیر ذات ولد ظکب ارث زوجه و مادر با دختر حر و شد ارث انها
با پسر فش و الدین با ولد زوج با اخوه شما زوجه با دختر و مسئله عول شمد ارث ولد منعه قصه
عم و خال ابی و ککد خالوزاده با عمه زاده رصه عم پسر خال و خال پسر عم رضن شوهران تقر عمی که خال
باشد رصح توارث نکر و نعد برادرزاده پدر ... نعم کلاله و اولاد انها ... عم زادها مختلف نسبت ... ند
عم ابی با خال ابوین یا بالعکس طع عمیکه پسر برادر عقبو لغز ولد خاله و انا خالها و با خالی با عمان حاشیه
غ عقبو حرمان جد و جده و طعمه رتیکه سهم خواهرش ثمن و برادرش هفت ثمن قلح هفت برادر با یك خواهر غیر
کلاله ابی و تقسیم بینهم بالسویه سشل شش برادر با یك خواهر و سهم خواهر ضعف هر یك برادر نلا و قلب سهم یك
برادر ربع و دیکری سه ربع تقب مسا وانا ارث والد با ولد نعم زوجه از زوجها زوج ارث برد نصف ... که با ورسید
نقد ارث بردن زوجه با برادرش و حرمان برادر میت تقو تصویر نسبی که دران پسر و برادر و عم با امام ارث میبرند

نقص نقد بث زوجين جد ثبن واختين باباث بطريق اهل سنت **نقح** حامليكه اگر پسر باشد محروم شود واگر دختر
باشد ثلث برد بر مذهب اهل سنت **نقط** لغز امراة ثالث وجد عامة تعصيب ان از حضرت امير حاشيه **قل** هفت
نفر از يك ماده باختلاف دكارث از يك نفر ث سهم يك وجه يك سهم است ز نصف بيست و هشت سهم بعد از وضع
ديون ووصايا وعزل سهم دو پسر از براى حمل غير طائفه واز براى حمل لها سهم پسر لا اقل تو ارث زوجين در
عدة رجعيه وارث بردن زوجه بطلاق مريض تا يكسال **ثد** لغز عاقله **تلو** ارث مهدوم عليهم **قفر** و **رف**
ارث غرقى **رفا** ستعلام حال خنثى **سته** ادعاى هر يك از دو نفر وارثيت خود و مملوكيت ديگرى از براى خود
ششن دعوى وارث بعد از قبض بعض از ميراث وسكوت از تتمه **غغلط** وجوب كفائى قضا و افتاء **ربا** وجوب
اجتهاد در اصول دين وتحصيل آن بدليل وعدم جواز تقليد در آن و **خفط** كفايت دليل اجمالى كه موجب اطمينان
قلب در آن و مبانى خود وخدا لكن از براى اثبات بر مردم هر گاه از و مطالبه نمايند از براى ظهور عدالت يا استحقاق
وجوه بر متلابس بايد دليل خود را اظهار كند حاشيه **ن** اصول دين با دله اجماليه **ضينه** وجه اعجاز قرآن و مضمون
لوكشف فوايد البسملة زادت ووالقها حمل سبعين جملا واشاره بحكايت ابن المقفع و رفقاء او حاشيه **ديباجه**
وجه توصيف جناب قدس الهى بضار و نافع واستلزام وحدانيت سايرصفات والحاشيه **ا** وحديث في البدن از طريق
خاصه كه محمول بر تقيه است حاشيه **ضيه** صفات ثبوتيه وسلبيه **ضلط** مراد از صفات و احوال در صفات سلبيه و **صو**
معنى وجوب **تغد** بعضى از ادله وحدت وجود با جوابش **ثصا** شبهه ولا امكانيت خدا با جوابش **ثصب** شبهه در
معاجيتها با جوابش **بح** قول بقدم ذاتى عالم **ظطط** ذكر چهارده معصوم **غغسا** حكم مخالفين در دنيا
وآخرت **رفط** منكر ضرورى دين با مذهب **ظل** معنى كفر و تا ويل بعضى از صوفيه آيه ان الذين كفروا در اول سوره
بقره **غغا** وجوب اجتهاد در فروع دين با امكان وجواز تقليد با عدم آن **خفط** تكليف مجتهد و مقلد و حرمت تقليد با
امكان اجتهاد **تشط** وظيفه كسيكه نه مجتهد است و نه مقلد **تو** عدم جواز تقليد در موضوعات احكام مثل عدالت و رؤيت
هلال و نشناختن سگ و گوسفند و نحو و امثال اينها **ظصه** و **غيه** حجيت اقوال اهل خبره در موضوعات **رلن**
وجوب اخذ مسائل فروعيه از مجتهد حى و تكليف مردم در آن در مسائل زنان **نط** توقف صحت عبادات بر اخذ مسائل آن
مجتهد هر چند بواسطه باشد **رعد** و **رفو** جواز تقليد و مجتهد در يك زمان و وجوب ترجيح اعلم **رعج** بطلان تقليد ميت
رفو و **لشط** صورت استعلام از مجتهد **نط** و **رعد** و **رفو** عمل بر اخبر مجتهد **نصن** عمل بقول مجتهد قبل از ثبوت
رجوع او **نصح** علوم مقدمات اجتهاد **ظلا** حجيت خبر غير معصوم **غغفو** حجيت اصل عدم و برائت و اصل اباحت و
استصحاب سنت و كتاب و اجماع معلوم ومنقول از مسلمين و اصحاب و ضروريت دين و مذهب و اطلاق و تقييد و تعميم و تخصيص معنى
صحت و توقيف احكام و عدم توقيف موضوعات و عدم دليل الصحة دليل الفساد و بطلان ترجيح بلا مرجح و اجتماع النقيضين
كار تفاعهما واحكام وافيه وظاهريه و تكاليف كفائيه وعينيه واصالة صحت اقوال و افعال مطلق مكلفين و معنى
از و اخذ ما خالف القوم وترك استفصال و معنى ان جاءكم فاسق و ترجيح ظاهر بر اصل و اعراء و تقبيح و تنقيح مناط و شغل
الذمة يقتضى البراءة و قياس بطريق اولى و غير ذلك **ربا** بطلان قياس **ربا** و **غغط** تكذيب بعضى از اخبار عاميه كه
غغ دع باطل بباطل **غغصب** قول قدماء اكثر از حديث نيست **فغم** عدم عبرت بشهرت متأخره از عصر شيخ ره
لشط غلبه واجب غير حرام در صورت تردد **فد** تحريم افتاء و قضاء غير مجتهد **ثكج** مرافعه نزد غير مجتهد **ش** و **شكط**
مراد از حاكم شرع و **قبه** و **ش** شرايط مطلق قاضى و قاضى تحكيم **ثبلا** جواب غير مسموع در حضور او بامر او اجوبه مسلم
با عدم قابليت **رفو** وجوب اعلام مستفتى فتوى ناسخ خود را **قكب** تنبيه بر غلط بودن جواب و تحمل در تصحيح آن
وعدم امثال اين توقيعات واشاره بنوم جمع كثير و جمع غفير از اعلام خاصه و عامه در نقل قرآن متواتر و غير ذلك حاشيه
صو مدنت متابعت هوا و خود پسندى حاشيه **ربا** سماع دعوى بلا منازع و بلكن مطالبه اثبات و قسم **فج** و **ربا**
جواز غلات از مدعى ملكيت يا وكالت يا ولايت و دعوى خلو از مانع تزويج بعد تزوج اصلا يا موت يا طلاق يا تحليل
بشرط عدم معارض يا ظهور كذب بعد مطالبه شاهد و قسم **ربا** تعريف مدعى و منكر **ش** اثبات بر مدعى است **فج**

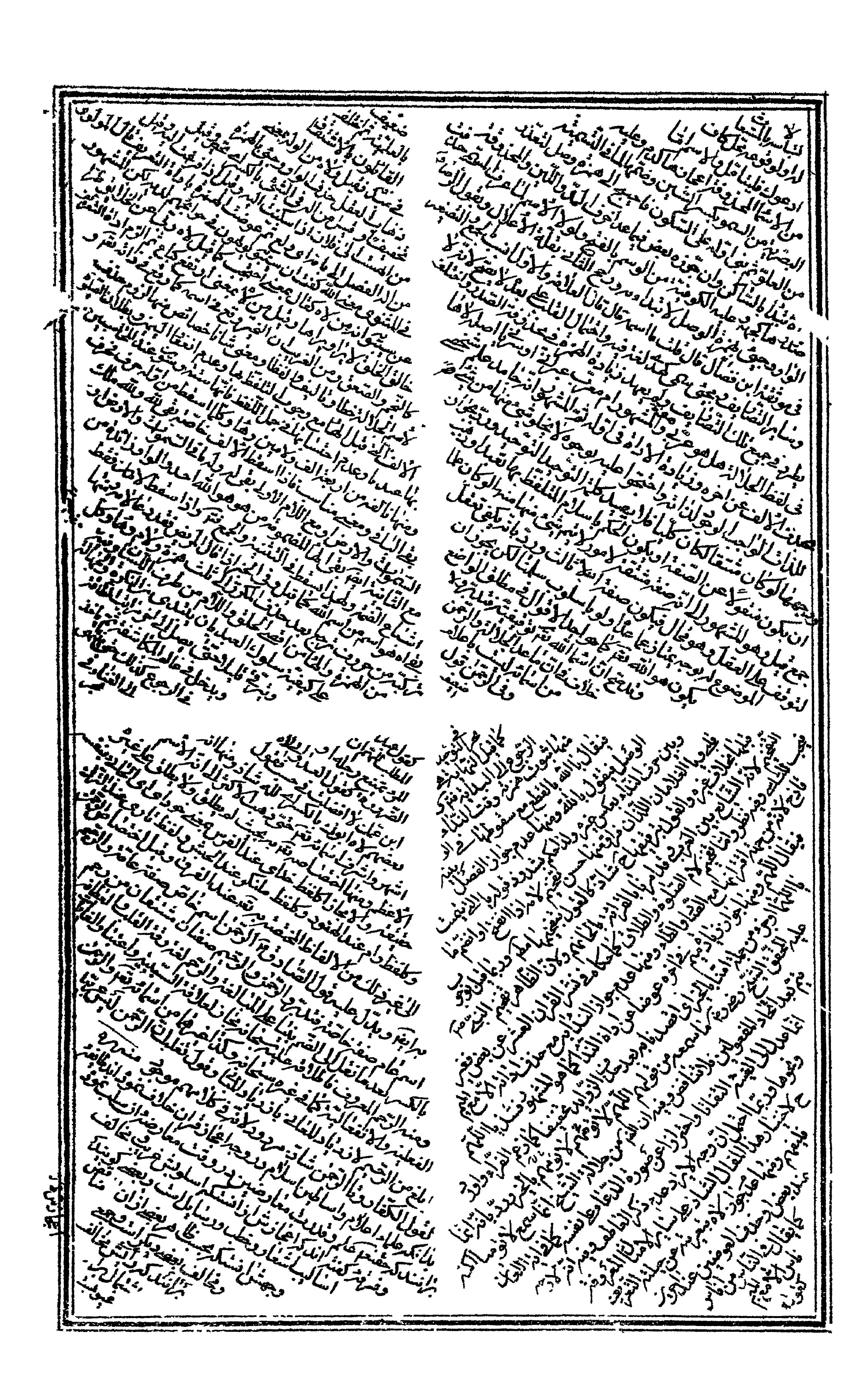
اصل باء مدعی حق ثبت اثبات بر مدعی قیام و مبث عد و ربا جواز انکار اصل حق و قسم خوردن بر آن در صورت
عدم اثبات در سن نوریه در قسم باشباع هاء والله با معنی لا هی شود تا سماع دعوی عظمت و تهمت و
تسلط قسم بر متهم که اعتبار تصرف و عدم اعتبار مجرد ید بالنا مجه رص فرق میان ید و تصرف ربا و شکط فرق
میان دعوی و اقرار ربا ادعای وصی بر وصی بعد از وفات له لزوم قسم با بینه در دعوی بر میت قسم ما علی الامین
الا الیمین سن حلف اخرس لشط حکم بر غائب ربا دعوی جنایت بر طفل قعنح عدم توقف دعوی طفل
بر تمام او رسه انقلاب دعوی شلط غضب قیام وارث مقام مورث در دعوی غضب سماع
دعوی بر دوام عقد ذات بر تخالف و حین در تمتع و دوام لشو بعضی از دعاوی قعنح ترجیح ید خالیه بر شهادت
بملکیت سابقه غضب ترجیح بینه خارجه لا لغز در دعوی شلب لغز در بعض احکام لشه صور تیکه هر گاه دعوی
مدعی ثابت باشد باید چیزی بگیرد و اگر انکار منکر ثابت شد باید چیزی بدهد خن سقوط دعوی بنفی بقسم شرع قلا
کفاره قسم که قاضی میگیرد غلط و حرام است ربا بطلان حیله شرعیه متعارفه در فرض لشط حیله در شرکت
جنسیه لسه و سو حیله در مضاربه بغیر نقدین حمو حیله در محرمیت شلح و غضب و غصط حیله در
محلل غغ حیله در غیر مادر پیر از مادر دختر در صورت اشتباه غغط حیله در خنثی لشب تص
حیله در وزن قبل زنکه و نجا و در بای مجوس مثال انها عقح عدم معذوریت جاهل احیاء شاهد سه
شرط شهود کمال در اکتفا بعلم در شهود تعریف هر چند از قرینه باشد عه جواز اعتماد بر شهود تعریف و اشتراط عدالت
انها ربا شاهد تعریف ظکح عدم تفسیق مغتاب بکسر عین و فتح آن در سامع آن تا ممکن باشد حمل فعل ایشان
بر صحت و توقف در حمل فعل و قول مسلم بر صحت تا هفتاد حمل و قبول شهادت عادل هر چند در خصوص حاکم شرع نباشد
در غیر حال دعوی و مرافعه مثل رؤیت هلال یا موت یا طلاق یا وکالت یا وصایت و امثال اینها اما در صورت مرافعه
اما مقبول نیست شهادت مگر با اطلاع حاکم شرع و شهادت عدلین افاده ظن معتبر شرعی میکند نه افاده علم و شهادت
بملکیت بر رؤیت تصرفات مالکانه ربا عدالت معتبره در قاضی و شاهد امام جماعت خفط مزاح بعدالت ضرر ندارد
بانضمام شهادت بعلم باطن و شهادت فرع در غیبت منکر ظکد شهادت در قبض یا اقرار بقبض ظکه شهادت
بر مجهول بوصف حیله ظکو شهادت باجمال تفصیل ظکز ابتناء غالب شهادات مقبوله بر استصحاب علوم
سابقه غضب قسم بغیر اسم خدا ظو خلاف در اختصاص اسماء الله بجناب قدس الهی بعد از اتفاق بر
اختصاص لفظ الله در لغت عرب خدا در لغت فرس تاوری در لغت ترک و ملکو در لغت حبشه حاشیه دیباچه عدم
تبعیت تا منفصل در بعض صور دعوی طیط بعضی از موارد فرع مشس الغاز یکون القاضی ظالما والمسئله بصیره
تعزی من العقل و زهو حیار غغله الغاز الشاهد یکون مرتیا او لا نظا او مانشا او غربل غغم کتاب الحدود
والقصاص والدیات خیالات فاسده و دل ضرری ندارد هی بشرطیکه بدل داخل نباشد و بنای نیاورد
و اگر بدل داخل باشد پس در آن خلاف است حاشیه هی حد قرمسات و بهودیه بمثل آکفش و ریش کندن و دشنام دادن مج
حد قذف رک ثبوت حد بر مفتری بعلاوه تعزیر بیع حرام زاده و ولد الزنا کفتن و تعزیر بر آن قعح بعضی از کلمات رد
و کفر مرتد قنط بعضی از اقسام و احکام ارتداد در لزوم شه ادعای شبهه در کلمات رده قنظ معنی کفر و نفاق و رد
غغم تاویل یکیک ان الذین کفروا در اول بقره غغما سماع دعوی شبهه محتمله لخ ردع حد بشبهات لج حد
لواط غعقح حد وطی حیوانات عشر لغز مردی که در یک روز برا و یک حد تمام و ربع ثمن بعلاوه تعزیر لازم آید
لشط شخصی در دو ساعت برا و دو حد تمام لازم شد لقع شخصی در یک روز مستوجب پانصد تازیانه و قطع
هر دو پا و هر دو دست و قتل و حرق کشت لعا بر یک واطی حد لازم شد در خفیه بر موطوء او حد علانیه لغج بر
شخصی و تعزیر ثابت شد بعلاوه قتل لغه زنای غیر محصنه که حدش قتل است لغط زنی زاد در یک روز شش نفر جماع
کرد بر اول قتل بر ثانی رجم بر ثالث جلد بر رابع نصف حد بر خامس تعزیر لازم آمد بر سادس هیچ لازم نیامد لعب
تحقیق زنا هر چند با ذن شوهر باشد ضکط عدم تحقق زنا نسبت بمجنون لیلب حد ولد الزنا شراب تلنه

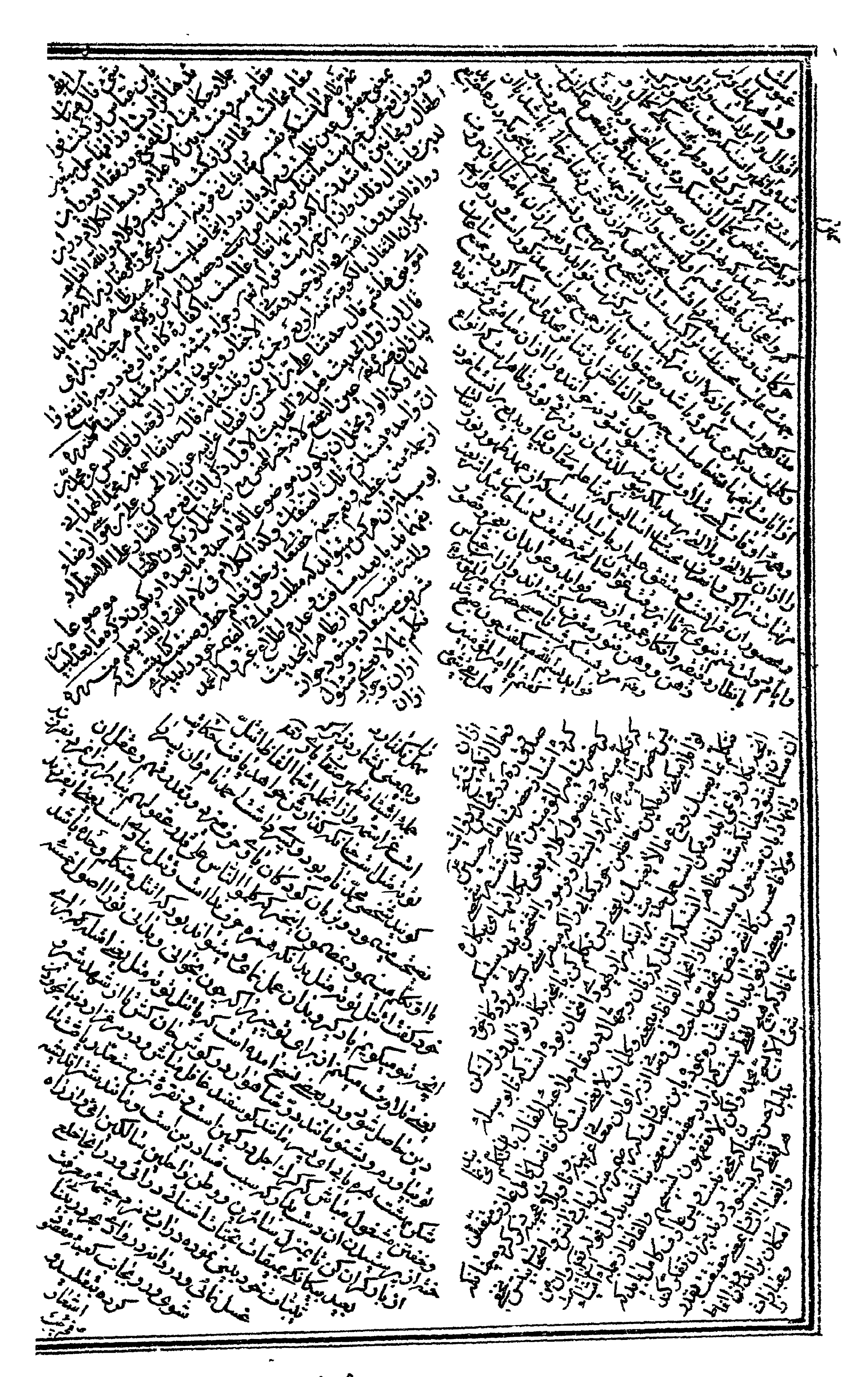
ثله تعزیر پیر از برای پدر و عدم حد و قصاص و تعزیر پدر از برای پسر عغثب الغاز حد المخنف وان سرق ثمینا وان
ثبت علی المرأة السرقة و من سرق ایسا و ر الدار عغمط شخصی حدا دیک تازیانه نقصان نمی شود و اگر کشت بیبن بیرار و هفت
هزار و پانصد درهم لازم آید تعب سقوط حدود در زمان غیبت فنکح وقت مطالبه حدود
عفو با لزوم استغفار و توبه هجر حرمت خون و مال مسلمانان هرچند که از شیعه نباشند و عدم ملازمه میان
حلیت خون و مال تکا انواع جنایات از عمد و خطا و شبه انما دا[illegible] غیر ذوی العقول در کر انواع
قتل نسبت بقصاص و دیت و قتل در حرم قصبح قتل در ماه حرام قصبح و قصبح قتل که مکه حرام
است قصاص ان و حلال است بعد از ان یقا ضمان مجامعین و متسابقین جنایت ها بکروا عغفا
چون متباشر اند از ان که دندین تیری خورد عغفح چون دو کشتی بهم خورند و بعضی از اهل ان تلف شود عغفد
دیت بر عاقله قلد و قضا و قصب کم و قضط و ثبح و عغفر صورت فقر عاقله و کیفیت استغفار از او
ثلزو ثما عدم غرامت مستعین جنایت اتفاقیه معین را بلکه ان بر جانی و عاقله است ثبح اطلاع بر تشکل کسی
خالی از نه صد و هفتاد و دو صورت نخواهد بود دیا دعوی لوث قل لوث بشهادت طفل و فاسق
و جنایات اطفال قضا اقسام قضا و شب مقدار دیت قلد و قسط و قصبح دیت جراحت عج دیت بعض
از جنایات ثبح مقدار دیت زبان و انقسام ان بر حروف هجا یا مساحت زبان ا و
خلاف مختص است بصورتیکه جنایت بر بدن بعض زبان واقع شود
اما هرگاه تمام بریده گردد یا بصدمه غیر قطع منفعت
ان بالمره زایل شود تمام دیت واجب گر
دد و اگر بصدمه بعض منفعت
زایل گردد دیت منقسم
بحروف شود اجماعا
حاشیه
ا مقدار دیت انگشت دو پل بجنایت بدون جراحت ثلث دیت لازم شد و ثمه اختیار در تعیین جنس و قدر دیت
دیت
با قاتل است مگر در بعض
صورکه با طرفین است قسط
گوش قاتل دیت را از برای خود شل انقسام
دیت بر قاتلین بعد از وضع سهم مقتول شد دیت جنین اگر
بیست درهم است تعو دیت هشتصد درهم تعز لغز قتل قاعد عو عغفد
الغاز دیت من فقهاء ابن بلبل و جرح قطاة امرءة واذا القت الحامل
حشیشا عغفا تمام شد فهرست کتاب بعید اقر الحروف
اقل الجانی محمد محسن الحسینی الطالقانی
الافرازانی المشهور
باو وازانی
سنه



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

فتاوی مفتیان عقول دراک و مسائل سائلان محول هوش را در الحمد سپاس حضرت علیمیست که ابجد خوانان دبستان آفرینش و سبق آموزان دار الارشاد دانش و بینش را بتعلیم علوم دینیه و القای مسائل یقینیه افتخار فضل و دانش بخشیده از افتقار جهل و نادانی رهانیده است و تحفهٔ هزاران نحو از انحای ستایش و درود که زبان متکلمین اقسام کلام و منطق ناطقان انواع لغات از بیان معانی و معانی بیان آن قاصر و عاجز اند صرف نثار دربار حکیمیست که از فن بدیع حکمت مدرس بسیط خاک و مکتب این سفلی مغاک را مسقف بگنبد نه طاق و منبر هفت رواق افلاک نموده و تدبیر ابرار المخلصین نام دار و انبیاء رفیع مقدار فرموده بوسیلهٔ ایشان جمعی از وقف شماران کتاب دانش را بمرتبهٔ فضل و فقاهت و درجهٔ علو کرامت رسانیده ایشان را موجب نجات بسیاری از گم گشتگان وادی ضلالت و راه نوردان فیافی جهالت گردانیده اگر چه ذات با کمالش از عبادت عباد و پرستش کم و زیاد مستغنی است لکن امر بمعروف فرموده اگر غریقان بحر سرگشتگی از تشبث بعروة الوثقی نیکوکاری از گرداب هلاکت نجات یابند تا آنکه حضرت جل الوهیت محتاج بعبودیت بندگان و متابعت ایشان بنسبت ما نحو منکر نموده تا در وادی کان بیابان بخت برگشتگی از تمسک بحبل المتین فرمایا و پیروی آن کراهی خلاصی جسته راه نمائی نماید عنایت نیکو منزلگاه فرو رشتابند کریمی که بمحض لطف و کرم بجهت سپار و روزان تا مر سیاه و ظلمت گزینان شبهای تار گناه چراغ ایمان را بنور هدایت بر افروخته است تا گروه گم کرده راهان بروشنی آن از راه نوردی ظلمات جهل عنان برتابند رحیمی که بمقتضای غایت لطف و عنایت کتاب مستطاب صحیفهٔ رحمت انتساب یعنی قرآن مجید و فرقان حمید بمصداق هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق بنا بعثت مذهب دین شریعت احمدیه و متمسکین این طریق حنیف محمدیه مرحمت فرموده که غواصان بحار جستجو از لآلی مشتمله آیات بینات و درر و غرر احکام محکمات آن سرمایهٔ سعادت یک پیرایهٔ فیوضات سرمدی دریابند عالمی که علمش بجزئیات و کلیات عوالم ایجاد و پیدا و نهان جهان کون و فساد و ما فی القلوب جمهور عباد احاطه کرده و قادری که بجهت تعلیم ابجد خوانان دبستان تحصیل علوم و نو آموزان مدرس لغات تا معلوم ببینت و





هشت حرف مفرد بقلم قدرت بر صفحهٔ صنعت نگاشته در هر یک از آن مفردات گنجهای معنی بودیعت گذاشته از ترکیب آنها افزون
از حد احصا الفاظ و عبارات زیاده بر مرتبهٔ املا کنایات و استعارات و بیرون از مقدار ادراک نکات و لغات که هر یک صد
یک عالم علوم و هر کدام منشأ یک جهان مفهوم است بیرون آورده صانعی که اوراق نسخهٔ گردون و صفحات سبعهٔ کتاب چرخ نگون
از طلای محلول ماه و مهر مذهب ساخته و مجدول بجداول مقطرات و مخطط بخطوط شعاع و مقرون بصور بروج
و ملفظ بالفاظ سیارات و منقط بنقاط ثوابت فرموده است تا سواد خوانان کتب نشأتین در رموز آن اسرار نهانی از مطا
لعهٔ آن نقوش غریب و خطوط عجیب رموز پنهانی بخوانند حکیمی که اصناف طبقات بنی آدم و فرق مختلف اهل عالم را از
هر یک حروف معروف لغات مختلفه و خطوط غیر مکرره مرحمت نموده است که از تحریر و تقریر کلمهٔ مختصر که مرکب از یک
دو حرف بیش نیست مطالب کلیه در یافته مقصود یکدیگر را بدانند جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه و جواهر زواهر تحیات
وافیات و درر غرر تسلیمات با برکات نثار مضجع منور جناب امی لقبی که با وجود آنکه شخص سعید بی آنکه در مکتب
تعلیم زحمت تحصیل کشیده و ذات مجمع صفاتش از کاس علوم نشئهٔ تعلیم چشیده بود کتابخانهٔ هفت ملت را باب بیان
شست و شو نموده و با آنکه زبان وحی ترجمانش در ایام صبا و هنگام نشو و نما باموختن الف و با در دهان الهام
بیان نگردیده بود لب عیسی دم را بتعلیم آیات بینات قرآن مجید و تدریس صحف فیض پرور فرقان حمید که زبان نکته وران از بیان یک
حرف آن عاجز و بیان معنی پرور آن از تقریر یک لفظ آن قاصر مانده گشوده از آنجا که زبان معجز بیانش مفتاح کنوز اسرار و الهام
الهی بود با فصحای عرب و بلغای بطحی و یثرب خطاب و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی فرموده اگر چه صانع فیض تا بعثت
تحمل قلم و خامه تحصیل تحریر صحیفه و نامه ندید قلم نسخ بر جمیع خطوط ادیان اهل هر ملت کشید و با آنکه ذاتش لطف عمیم قادر
رحمن و رحیم چون در یتیم اوراد کنار رحمت و دامن عاطفت پدر و مادر پرورید تعلیم معلم الطاف حق علیم و ارشاد مرشد
فضل خدای کریم از علم لدنی اساس ارشاد را بنوعی در فضای زمانه چید که دست برد اعوام و شهور تا دامن قیامت او را
نتواند برچید و صلوات موفور و تحیات نامحصور بر آل و اولاد او که بمدلول فیض شمول خبر سعادت اثر علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل و علو شأن و سمو مکان نازل منزلهٔ انبیاء و رسل و رهروان طریق حق را هادی و دلیل سبل و طالبان
سر منزل نجات را مقصد قصوی و مقصود کل و شجرهٔ حدیقهٔ رسالت و گلبن سرابستان هدایت را بجای ثمر و گل اند بتخصیص
علی مرتضی و سرور اتقیاء و قاید طریق هدی و مقتدای کل اولیاء و شیر خدا و حارث بیشهٔ وغا و حارس کنوز علوم مصطفی
و مفتاح قفل انا مدینة العلم و علی بابها و ناصر شریعت غرا و ناشر ملت بیضاء مسئلهٔ امور اهل فضل و فتوی سلام الله
علی المصطفی و علی علی المرتضی و علی آلهما و اولادهما الراسخین فی العلم والهدی اما بعد بر سالکان مسالک دین مبین و تابعان
مناهج شریعت حضرت خیر المرسلین مخفی و مستور نماناد که در حالتی که دست تقدیر عنان عزم جواد این فقیر جانی محمد علی بن محمد
باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی را بجانب ملک جنت نشان گیلان کشید قلیل وقتی در بلدهٔ طیبهٔ رشت رخت اقامت
سایهٔ عطوفت نواب مستطاب معدلت اکتساب مرحمت انتساب امیر مکرم معظم دلیر مشرف مفخم هدایت الله خان بیگلربیگی رشت
و گیلان رسید و از آنجا خاطر عاطر رسید که مجموعهٔ مشتمل بر سؤال و جواب مسائل یقینی و فتاوی دینی و فواید شریفه قلمی نموده
مرتب و مدون نماید که در وقت ضرورت ارباب استبصار را بکار آید لهذا بتاریخ اواخر شهر محرم الحرام سنهٔ هزار و صد و نود
و دو از هجرت خیر الانام علیه و آله افضل الصلوات والسلام شروع بتحریر و ترقیم نموده بعنایت الله العزیز العلام در شهر شعبان همان
عام زینت اتمام و حلیهٔ اختتام پذیرفته موسوم و مسمی بمفاتیح الفضل و ملقب باستبصار شد که هر یک از این دو کلمه جداگانه
تاریخ انشاء نموده و از غرایب نکته عنوانات مسائل و محل اسم شریف نواب غالی اعنی هدایت خان گیلانی که علت غائیهٔ تالیف
مزبور بود نیز با تاریخ موافق و با اسم و لقب مطابق و چون علل اربع متلائم و متوافق نمود امید از اهل فضل و دانش چنان
که در وقت مرور و مطالعه چنانچه بخطائی اطلاع یابند و عیبی در آن بینند بکرم ذاتی عطوفت حک و اصلاح نمایند و چشم
عیب جوی در آن نگشایند **سؤال** حروف هجا یعنی الف و با الی آخره معنی دارند یا نه و بر تقدیری که معنی دار باشد معانی آنها
چیست **جواب** از احادیث معلوم میشود که آنها معنی دارند و جهال نپسندند و معنی آنها بچند طریق روایت شده از آنجمله آنست
که شیخ صدوق علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت امام حسین روایت کرده است که یهودی بخدمت جناب پیغمبر آمد حضرت

امیر المؤمنین در خدمت آنحضرت بود پس متوجه عرض نمود که چه فائده است در حروف تهجی حضرت رسول صلی الله علیه وآله بجانب امیر اشاره فرمود که جواب
ده او را گفت خداوند او را تو نبوده و نشنید بلکن پس حضرت امیر فرمود که هیچ حرفی نیست مگر که نامی از نامهای الهی
بعد از آن گفت با این مضمون اما الف پس الله است که نیست معبودی غیر او حی و قیومی و اما با پس باقیست بعد از فنای خلق او
و تا توابیست که توبه بندگان قبول میکند و ثا ثابتست که مؤمنان را میدارد بر قول ثابت و جیم جلیل و بزرگست ثناء
او و بزرگست نامهای او و حا حقست و حی و حلیم و خا خبیر است بآنچه بندگان میکنند و دال دیان است یعنی جزا دهنده روز
جزاست و ذال ذو الجلال والاکرامست و را رؤفست به بندگان خود و زا زینت پرستندگانست و سین سمیع و بصیر
و شین شاکر است بندگان مؤمن خود را و صاد صادقست در وعده و وعید و ضاد ضار نافع است و طا طاهر مطهر است
و ظا ظاهر مظهر آیات و عین عالمست به بندگان خود و غین غیاث و فریادرس مستغیثین است و فا فالق حبه و تخم گیاها است
دانه و هسته است و قاف قادر است بر جمیع خلق و کاف کافی است که کسی کفو او نیست که نزائیده است و زائیده نشده است و لام
لطیف است به بندگان و میم مالک ملکست و نون نور آسمانها و زمینست از نور عرش و واو واحد صمد است که نزائیده است و زائیده
نشده است و ها هادی خلق است و لام الف لا اله الا الله وحده لا شریک له است و یا ید الله است که بر خلق پهن شده است پس
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اینست قولی که حق تعالی راضی شد از برای خود بجمیع خلق خود پس متوجه مسلمان شد و عن الرضا ع قال
ان اول ما خلق الله عز وجل لیعرف به خلقه الکتابة حروف المعجم وان الرجل اذا ضرب علی راسه بعصا فزعم انه لا یفصح ببعض الکلام
فالحکم ان تعرض علیه حروف المعجم ثم یعطی الدیة بقدر ما لم یفصح ببعض الکلام فیه ان تعرض علیه حروف المعجم ثم یعطی الدیة بقدر
ما لم یفصح منها ولقد حدثنی ابی عن ابیه عن جده امیر المؤمنین فی ا ب ت ث قال الالف آلاء الله والباء بهجة الله والتاء
تمام الامر بقائم آل محمد ص والثاء ثواب المؤمنین علی اعمالهم الصالحة ج ح خ فالجیم جمال الله والحاء حلم الله عن المذنبین
والخاء خمول ذکر اهل المعاصی عند الله عز وجل د ذ فالدال دین الله والذال من ذی الجلال ر ز فالراء من الرؤوف الرحیم
والزاء زلازل القیمة س ش فالسین سناء الله والشین شاء الله ما شاء واراد ما اراد وما تشاؤن الا ان یشاء الله
ص ض فالصاد من صادق الوعد فی حمل الناس علی الصراط وحبس الظالمین عند المرصاد والضاد ضل من خالف محمدا وآل محمد
ط ظ فالطاء طوبی للمؤمنین وحسن مآب والظاء ظن المؤمنین بالله خیرا وظن الکافرین بالله سوءا ع غ فالعین من العالم والغین
من الغنی ف ق فالفاء فوج من افواج النار والقاف قرآن علی الله جمعه وقرآنه ک ل فالکاف من الکافی واللام لغو الکافرین
فی افترائهم علی الله الکذب م ن فالمیم ملک الله یوم لا مالک غیره ویقول الله عز وجل لمن الملک الیوم ثم ینطق ارواح انبیائه
ورسله وحججه فیقولون لله الواحد القهار فیقول الله جل جلاله الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب
والنون نوال الله للمؤمنین ونکاله بالکافرین و ه فالواو ویل لمن عصی الله والهاء هان علی الله من عصاه لا ی فلام الف لا اله
الا الله وهی کلمة الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة والیاء ید الله فوق ایدیهم باسط
بالرزق سبحانه وتعالی عما یشرکون ثم قال قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا ان الله تبارک وتعالی انزل هذا القرآن بهذه الحروف التی یتداولها جمیع العرب قول ظاهر الخبر ان حروف الهجاء تسعة
وعشرون ولم یقل به فی باب الدیات احد الظاهر انه فرق بین الهمزة والالف والمشهور انها ثمانیة وعشرون بحذف اللام الف فلعله فرع
التصریح به فی بعض الاخبار والله العالم و از حدیث مذکور معلوم شد که دیت زبان را بر حروف هجا که آنرا حروف تهجی و حروف معجم نیز گویند
تقسیم میکنند چنانچه مشهور و اصح است نه بر مساحت زبان چنانکه بعضی گفته اند و بعضی اعتبار اکثر امرین نموده اند و طریقش
آنست که چون کسی زبان صحیح را ببرد بنا بر اول به نسبت حروفی که از آن کم شده و زبان تکلم نمیتواند کرد دیت میگیرند و دیت زبان
که عبارت از تمام دیت است بر مجموع حروف بالسویه قسمت میکنند پس اگر مثلا ثلث زبان را بریده و نصف حروف از آن کم
شده بنا بر اصح نصف دیت کامله را میگیرند و بر قول ثانی ثلث میگیرند و بر ثالث نصف میگیرند در صورت عکس دیت نیز
بر عکس میگیرند بر دو قول اول و همان نصف است بر ثالث و از دو حدیث مذکور مستفاد میشود که حروف معجم بیست و نه حرف است
مشهور آنست که بیست و هشت است باسقاط لام الف و موافق بعضی از اخبار دیگر و ظاهرا قائلین به تقسیم دیت بر حروف متفق اند بر آن
و بعضی از اهل عربیت گفته اند که بنا بر بیست و هشت بر اسم است و مقتضی بیست و نه است زیرا که الف اسم هر یک از الف و همزه است و نام همزه

مستحدث و تازه است و تقسیم بهتر اسما است و بعضی میان الف و همزه فرق کرده اند باینکه الف ساکن و همزه متحرک است و این
غلط است زیراکه مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در فضاء دهان ایضا فرق میان ما اخذ و تا اتب با اشتراک در سکون واضح است و بنا
بر مشهور بعضی گفته اند که همزه محتوی میشود الف زیراکه زبان در مخرج الف دخل ندارد و این نیز غلط است زیراکه در همزه نیز چندان
دخلی ندارد و در ذلک در بسیاری از حروف دخل ندارد با آنکه انها را احتسابا نموده اند مثل ها و میم و واو و محصلش که چون حروف
تهجی را غالبا برای تعلیم اطفال مینویسند و میگویند از برای تعلیم ترکیب حروف لام الف گفته اند و اختیار این کلمه را شاید جهت
این باشد که لا اول کلمه طیبه لا اله الا الله است که افتتاح اسلام و ایمان بان است چنانچه تفسیر حدیث مذکور نیز مشعر بان است
پس بنابر این لا را اگفتند معین اطفال و جهال شود بر گفتن کلمه طیبه و شاید نظر باین در مبادی اسلام زنان برای آرام و خواباندن
اطفال لا اله الا الله میگفتند تا بحدیکه در بعضی از ولایات که در اصل عرب بوده اند و الحال عجم اند در میان زنان ایشان
متعارف است که میگویند که از برای ولا لا بگو و الا الله بگو تا بخواب رود و از این قبیل است که چون میخواهند که طفل را بترسانند
میگویند مثلا الولو مد بضم همزه و هر دو لام و این مخفف ابولؤلؤ است که کنیه فیروز غلام مغیرة بن شعبه قاتل عمر بن الخطاب است
و چون غالب عجم در مبادی اسلام سنی بوده اند و چنین میکرده اند و تا حال در میان ایشان باقی مانده مثل انکه بنیمه شعبان
شب برات میگویند و بعربی لیلة الصکاک مینامند و حال انکه در طریق اهلبیت تکذیب این وارد است و نظر باینکه ابولؤلؤ
عجم بود موجب نفرت عرب از عجم گشته تا بحدیکه اطفال عرب تا حال در مقام استهزاء و تمسخر بعجم میگویند عجم لولو بالخیط مفتول
فتامل بلکه عقلا و فضلای طرفین در مقام تفاخر برهم کوشیده اند و در این باب با دله عقلیه و نقلیه متمسک گردیده
اند و عرب بقران و پیغمبر اخر الزمان افتخار فرموده اند و عجم بعد از معاصر با کثر دشمنان و قاتلان اهلبیت هر دو مفقده را
بر ایشان قلب نموده اند که انها از اعجاز پیغمبر و منقبت ایشان است و همچنین هر یا استدلال بر بکری با یه شریفه و لو
نزلناه علی بعض الاعجمین که در سوره شعرا نموده اند اختلاف در مرجع ضمیر علیهم فرموده اند و محققین مرام با ملک
بسطی در کلام در دیباچه کتاب مشترک الاقوال فی احوال الرجال نموده ام والله العالم **سؤال** کلمات ابجد معنی
و تفسیری دارند یا نه و اگر دارند چه چیز است **جواب** دارند و نظر بقول بعضی چنین است **ابجد** ابتدا کرد **هوز** در پیوست
حطی واقف شد **کلمن** سخن گوی گشت **سعفص** زود بیاموخت **قرشت** در دل گرفت **ثخذ** نگاه داشت
ضظغ تمام کرد و محمد یعقوب فیروزابادی در کتاب قاموس اللغه چنین گفته که ابجد تا قرشت که رئیس پادشاهان مدین
بودند که نوشتن عربی را وضع نمودند بعدد حروف نامهای خود هلاک شدند در روز ظله پس دختر کلمن گفت کلمن هدم
رکنی هلکه وسط المحله سید القوم اتاه الحتف نارا وسط ظله جعلت نارا علیهم دارهم کالمضمحله پس یافتند بعد از
ایشان ثخذ و ضظغ را پس ایشان را روادف نامیدند و مراد از روز ظله روزیست که اصحاب ایکه سوختند باتشی که از اسمان
بر ایشان بارید بدعای حضرت شعیب و در اخبار تفسیر ابجد تا قرشت شده زیاده بنظر رسیده و شیخ صدوق در کتاب توحید
روایت کرده است از ابی الجارود از حضرت باقر که چون عیسی بن مریم علیهما السلام متولد شد در روز فیکه یکروزه
بود در ماهی مینمود و چون هفت ماهه شد مادرش او را دست خود گرفته بمکتب برد و در پیش روی معلم نشانید
پس معلم بعیسی بعد از بسم الله گفت بگو ابجد عیسی سر بر داشت و گفت که میدانی که ابجد چیست معلم دره را بلند کرد که
بر عیسی بزند پس فرمود که مرا مزن اگر میدانی بگو و اگر نمیدانی از من بپرس تا بگویم از برای تو گفت بگو علیه السلام گفت الف
خدا است و با بهجت خدا و جیم جمال خدا و دین خدا **هوز** ها هول جهنم و واو ویل اهل اتش و زا زفیر جهنم **حطی**
یعنی حط و ریخته شد گناه از مستغفرین **کلمن** کلام خدا است که تبدیل نیست از برای کلمات او **سعفص** یعنی صاع
بصاع و جزا بجزا است **قرشت** یعنی ایشان را جمع کرده و حشر نمود پس معلم گفت ای زن دست پسر را بگیر و ببر که او
عالم است و احتیاج بمعلم ندارد و نیز در کتاب مجالس از حضرت امیر روایت کرده که عثمان بن عفان تفسیر ابجد را از
حضرت رسول سؤال نمود پس رسول خدا فرمود که یاد بگیرید ابجد را از جهت انکه در ان هست عجائبها همه بل از برای
عالمی که تفسیر او را بداند پس گفت یا رسول الله ما تفسیر ابجد فقال اما الالف فالاء الله حرف من اسمائه واما الباء فبهجة الله والجیم
جنة الله وجلاله وجماله والدال دین الله واما هوز فالهاء الهاویه فویل لمن هوی فی النار والواو ویل لاهل النار والزاء

زاویه فی النار نعوذ بالله تعالی و امّا فی الزاویه و امّا حطی فالحاء حطوط الخطایا من المستغفرین فی لیلة القدر و ما نزل به جبرئیل
مع الملائکة الی مطلع الفجر و الطّاء طوبی لهم و حسن مآب و هی شجرة غرسها الله و نفخ فیها من روحه و ان اغصانها لترى
من وراء سور الجنّة تنبت بالحلی و الحلل متدلیة علی افواههم و الیاء ید الله فوق خلقه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون و امّا کلمن
فالکاف کلام الله لا تبدیل لکلمات الله و لن تجد من دونه ملتحدا و اللّام لام اهل الجنّة بینهم فی الزیارة و التحیة و السّلام
و تلاوم اهل النار فیما بینهم و المیم ملک الله الذی لا یزول و دوام الله الذی لا یفنی و النون نون و القلم و ما یسطرون
فالقلم قلم من نور و کتاب من نور فی لوح محفوظ یشهده المقرّبون و کفی بالله شهیدا و امّا سعفص فالصّاد صاع
بصاع و فص بفص یعنی الجزاء بالجزاء و کما تدین تدان انّ الله لا یرید ظلما للعباد و امّا قرشت یعنی قرشهم فحشرهم الی
یوم القیمة و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون انتهی و ظاهر الخبر انّ سعفص بصادین من غیر سین و یمکن ان یحمل علی انّ
الصّاع کالقلط یأتی بالصّاد و السّین **سؤال** هرگاه شخصی در اول شب جماع نماید و یقین داند که صعیفه
صبح غسل نخواهد کرد و نماز صبح او فوت می‌شود در این صورت بر مرد حرجی هست یا نه **جواب** اظهر آنست که ضرری ندارد و
هرگاه غسل ممکن نباشد تیمم نموده نماز صبح را بکند اولی و بعد از غسل نماز را بعنوان سنت قضا نماید **سؤال** شخص نماز و قضا
روزه نکرده و شک دارد که در آن سال مکلف بوده یا نه کفارۀ آن چه نوع است **جواب** بر او حرجی نیست و کفاره ندارد **سؤال** هرگاه
در خیال شخصی خیالات فاسده بکند مثلا کلمه که آن کلمه موجب حد شرعی یا قتل باشد امّا بآن راضی نباشد و بزبان جاری نسازد
چه حکم دارد **جواب** بر او حرجی نیست **سؤال** شخصی از شخصی سؤال کرد خدا را به چه نوع شناختی و آن شخص بطریقی که خدا را شناخته
و خواطر خود را جمع نموده ولیکن از تقریر دلیل عقلی و نقلی عاجز باشد در معرفة الله همین قدر کافیست که خواطر خود را جمع نموده
یا نه **جواب** هرگاه دلیل داند که بآن مطمئن باشد و بمحض تقلید نباشد در شناختن توحید از برای خودش کافی است
سؤال مرد به زوجه خود را ببیند و لفظ انت علی کظهر امی بر خواطرش گذرد امّا بزبان جاری نسازد چه حکم دارد **جواب**
ضرری ندارد **سؤال** در کتب میگویند اذا طلع ربیشه فحلّ سبیله چه معنی دارد **جواب** معنی آن اینست که هرگاه ریش برآورد
او را سر دهد و این عبارت خالی از لطف و ظرافت نیست مراد آنست که چون کسی در حرم مکه مرغ و نوری بچه‌پند تا بکند
بر او لازم است که او را نگاهدارد تا پر او برآید و چون پر او برآید او را سر دهد **سؤال** هرگاه مرد اسباب و الات بسیاری
از برای زوجه خود بیاورد و بعلت آنکه زن مهر خود را باو بخشیده و بزن اظهار نموده و واضح نشده در جواب بود که اسبابها
از شما باشد دیگر اعتراض و شما مهر مرا بدهید و بعد از چند گاهی آن اسبابها را تصرّف نمود **جواب** مجرّد قصد مرد اعتبار
ندارد و اگر آن اسبابها را بزن بخشیده و باقی باشد و این مبنی بر آنکه متعیّن است و اگر تلف کرده باشد یا تفریط عوض از او می
تواند گرفت علی ای تقدیر مجرّد تصرّف نمودن زن ان مهر محسوب نمی‌شود **سؤال** هرگاه شخصی مخارج حروف نماز را داند
و معنی را نیز داند و خواهد که بگوید و مولف غرضش ط بوده ف ملفوظ گفته و همچنین در کلمات که شبیه بیک
دیگرند نماز او صحیح است **جواب** هرگاه ... و این بانش خلاف حرف مقصود گفته و از موضع الحرف گفته نمازش صحیح
و احتیاطا دو سجده سهو نماید و اگر نگذشته تدارک نماید **سؤال** شخصی در اعراب نماز فرق ننموده زید یا زیدا یا زید
امّا معنی زید را داند نماز او صحیح است یا نه **جواب** هرگاه اعراب را درست بگوید هرچند که معنی را نداند صحیح است و اگر عمدا یا جهلا
سوره یا سایر اذکار واجبه را غلط بخواند ضرر دارد و مبطل نماز می‌شود **سؤال** هرگاه زید با عمر صیغه برادری خواند و آیا مشتو انا
که همشیره او را بکر و میراث از هم دیگر میبرند یا نه **جواب** همشیره‌اش را می‌تواند گرفت هرگاه خالی از مانع شرعی باشد و از
دیگر ارث نمیبرند هرگاه وارث غیر از امام نداشته باشند بشروط مقرره در کتب فقها **سؤال** جگر و اسبی که بهودی رنگ کرده می
تواند پوشید یا نه **جواب** ضرری ندارد مگر آنکه علم بهم رساند که آن رنگ بما شرب بهودی یا غیر آن نجس شده است و این صورت
آن ضرورت و بعد از شستن ضرر ندارد هرچند آن رنگ باقی باشد بهودی یا سایر کفار تفاوتی ندارد **سؤال** اگر کسی در نماز
واجب بعد از حمد سوره طولانی شروع نماید و کلمه از آن سوره را فراموش نماید هرچند سعی کند بخاطرش نیاید می‌تواند که
سوره را بجا گذارد و سوره توحید را بخواند یا نماز را از سر گیرد **جواب** آن سوره را ترک نماید سوره دیگر بخواند و توحید
بهتر است و هرگاه بعد از بسم الله را اعاده نماید به نیت هر سوره که بخواند و نماز را بر هم نزند **سؤال** هرگاه زن حیض پاک شده

وبعد ان

ايشان ثوبان عقيب قبرا غافلا كه نهايت وقت
ايشان موليث وقشا ميشوانند بود كه ثم ايتها النفس ... زاهد بود
سكرات منها چه هفشاد حذف تعلوه سالكو يعنى احل المطمئنة ...
الله منها باشد او در اينجا چون دو ... غرض الهى ...
عوده باشد ... با سيحون ... كه ... ايشان ...
... از قبول نافع ... اهل ... از طاعت شرع ... خواهشند كه ...
وحيث ... امر ... پس ... درعل ... عذاب ... اثر عاقبت ...
كرحد نعالى ... بكشند پس دنيا در ... عافيت ... بود
[illegible]



في القاموس الشفوف المطال والاصل التبين انتهى لكنه موقوف على وروده في اللغة ولم اقف عليه الى الان منه

وبعضي

وبعد از غسل نماز کذارد و روزه کرفته بعد از ان لکه دید یا نماز و روزه او درست است یا باطل ب هرگاه ان لکه را بعد از روز دهم دیده یا اکر بعد از روز دهم مستمر ادید نماز و روزه درست است و اکر از ابتدا ایام عادت یا بعد از روز دهم ابتداء حیض نکذشته روزها این را قضا کند در اثناء ده هرگاه ان لکه خون کمی باشد که از بینه که زنان بجست ... خون بخود بر مبدا نند نکند و در احتیاط اما عمل استحاضه قلیله کند و نماز و روزه بجا اورد پس اکر ... ون از ده کذشت ... و اکر نکذشت روزه را قضا کند بنحوی که کذشت ل یو هرگاه دو همشیره باشند یکی از انها فوت شد و از او دختری شیرخواره مانده که همشیره زنده او را بشیر خود نزدیک نموده لکن دختر بزرکی نیز دارد که شیر این همشیره را نخورده و این همشیره نیز پسری دارد و میخواهد که ان دختر را از برای پسر خود عقد کند صحیح است یا نه ب صحیح است بنابر اشهر و اظهر و بهتر اجتناب است ل یز هرگاه زنی بعد از جنابت غسل نکرده حیض و را عارض شود یا بعد از پاکی و غسل حیض احتیاج بغسل جنابت هست یا نه ب یک غسل کند به نیت جنابت و حیض با هم و همان کافیست و اکر بعد از جنابت غسل دیکر بر نیت غسل حیض کند بد نیست لکن چندان اهتمامی در کردن او نیست ل یح ناصر خسرو کوید شعر مرد کرا بدشت کرک درید زان بخوردند کرکس و زاغان این چنین کس بحشر زنده شود تیز بر ریش ادم نادان ب باسم فخر رازی کفته کو دکار ریش بحشر زنده کند کرچه اعضا او شود جو جو زاولین بار نیست مشکلتر تیز بر ریش ناصر خسرو ل یط هرگاه در ممر اب قلیل اسطلی ساخته باشند و از اطراف ان اب نجاست بان سرایت نموده باشد و از ان اسطل بر شود که اضافه بر کر کردد از ان غسل و وضو میتوان ساخت یا نه ب هرگاه ان اب منبع بیاریست و متغیر بنجاست نیست پاکست ل ک هرگاه غسل در جا اتفاق افتد که اطراف ان احتمال نجاست داشته باشد و قطرات اب بعد از ریختن بر سر و کردن بر ان مواضع خورده بر اعضا مغتسل بر کردد چه صورت دارد ب احتمال نجاست موجب نجس نمی شود و اکر جزما نجس باشد اب قلیل بملاقات ان نجس میشود علی المشهور الاصح ل کا در ماه مبارک رمضان اطفال در سر ابیات میخوانند معلم ناچار است که انها را درس بکوید از برای صوم او ضرری دارد یا نه ب ندارد و لکن خواندن شعر در روزه مکروه هست بلکه خواندن مطلق شعر در روز ماه رمضان و در روز جمعه مطلق شبها مکروه هست ل کب قال الامام الرازی فی تفسیره فی الجمع بین قوله تعالی هو اهل التقوی و اهل المغفرة و بین قوله اللهم اجعلنی من اهل التقوی و اهل المغفرة ان الاول من الاول و الثانی من الثانی من المجهول و الاول من الثانی و الثانی من الاول من المعلوم ب مراده من الاول من الاول اهل التقوی من الایة و من الثانی من الثانی اهل المغفرة من الروایة فان المصدرین فیهما بمعنی المفعول فانه تعالی اهل لان یتقی من عذابه و قد سئل ان یجعل ممن یغفر له و مما ذکرنا ظهر وجه الفقرة الثانیة فانه سبحانه هو الغافر و من هو المتقین ل کج جنب و حایض نماز میت میتوانند کذارد یا نه ب میتوانند ل کد اکر شخصی جماع کند و زیاده از سر ذکرش داخل نشود و انزال هم نکند بر طرفین غسل واجب شود یا نه و زوجه اش باکره است این دخول اعتبار دارد یا نه ب هرگاه همین سر ذکر داخل شود و حلقه ختنه کاه بیرون ماند غسل واجب نیشود مکر بانزال و هر کدام که انزال نمود غسل بر همان واجبست و بس و هرگاه واقعا سر ذکر داخل شد بکارت باقی نمیماند و اکر بکارت زایل نشد مطلقا معلوم شد که دخول نشده و اکر احدهما ادعای عدم بکارت نماید هر چند بعید باشد لکن ان موقوف است بر ترافع و بدخولی که بکارت زایل شود جمیع احکام دخول از مهر و عده و غیرهما ثابت میکردد ل که هرگاه شخصی در مرض موت شخصی را وصی بر اولاد خود کند و بعد از انکه دختر ش بده ساله کی برسد زوجه متوفی مطالبه حصه خود کند و وصی بعد از کفتکو در حضور جمعی قدری پول بیاورد که من این قدر خرج خشم ام زوجه دهد زوجه را قرض نموده ام و زوجه براو ادعا می نماید که هرگاه وجه را بامانت نکذاشته کار بان کرده انتفاع از ان بخواهم و دیکر صبیه متوفی میکوید که عمر من حالا ده سالست میتوانم که مال خود را از وصی بکیرم و نمیدهد که بان معامله نماید و محل سکنای را هم میتوانم حصه برادر غایب را از او بکیرم و تعمیر سکنای خود نمایم و خوانندهٔ خود را هم حصه برادر نمایم یا نه ب هرگاه دختر نه سال تمام و عقل و رشد داشته باشد که ضبط مال خود را تواند نمود حصه خود را از وصی میتواند کرفت و وصی را بر او تسلطی نیست و در باب ادعای اشتغال اکر وصی ... در بنا ... داشته تسلط فسخ بر او ندارد و در باب مال غایب

هرگاه بالغ و عاقل بوده که غایب شده و صایت نسبت بحصه او باطل است و اختیار آن با حاکم شرع است هرگاه صلاح دانند
میتوانند که رهن معتد به از بعض ورثه خصوص هرگاه والده باشد که فقیر و حصه غایب با و قرض دهد و جمعی از شهود
معتبر بر آن بگیرد و هرگاه در نفقه شرعیه محتاج باشد و کسی ندارد که با و انفاق کند تا مال و لا دخود میتوانند که
نفقه خود را بردارد و هم چنین وصیت نسبت به بالغ رشید باطلست هرچند زن باشد ل گو هرگاه زنی طفل
همشیره خود را شیر دهد و بحد رضاع شرعی برساند یا مرضعه بر شوهر خود و هم چنین مادر طفل بر شوهر خود حرام
میشود یا نه و حد رضاع را هم بنویسید و دیگر هرگاه زنی اخبار نماید بزید که یک طفل ترا شیر داده ام و زید هم
سر دفعه بپرسد و او همین جواب دهد که بکماه شیر داده ام و زید از والده طفل هم بپرسد و او بگوید که مدتی شیر او را
خورده و سیر میشده و بعد از آن زید بصاحب شیر بگوید که تو بر شوهرت حرام شده و هم شیره ایشان بر من حرام شده
در این وقت آن زن انکار نماید که من اینقدر شیر نداشتم که طفل خود را سیر کنم کاهی شیر میدادم و سیر نمیخورد و زن را عادله
هم نباشد که تحقیق حال از انها بشود یا حکم زید مذکور چیست ب برضاع طفل همشیره هیچ یک از همشیرها بر شوهر
خود حرام نمیشوند علی الاشهر الاقرب و تحدید رضاع بنا بر اشهر و اقرب آنستکه طفل در ایام رضاع شرعی که دو سالست از
پستان زنی که شیرش از جماع حلال بهم رسیده باشد بعد از ولادت علی الاشهر الاظهر یا بعد از حمل علی الاحوط یکشبانه روز
شیر سیر خورده باشد باینکه هر وقت که محتاج بشیر شود موافق متعارف زنان بخورد و آن به نسبت چهار ساعت است که
دیگر شیر نخورد و هم چنین غذای دیگر نیز نخورد هرچند که شیر و شیمه باشد یا آنکه بطریق مذکور پانزده مرتبه
بمکیدن از پستان شیر سیر بخورد که خودش در هر مرتبه از پستان اعراض کند بشرط آنکه در بین آن پانزده مرتبه شیر از زن
دیگر حتی از مادر خود نخورد احوط آنستکه از ده مرتبه بطریق مذکور نیز اجتناب کنند اما تحدید رضاع بقدری که گوشت
برویاند و استخوان سخت کرداند چنانکه در بعض اخبار است پس بنا بر ظاهر اکثر این حد است علیحده و معرفتش منوط است بعرف
و اهل خبره زیرا که انبات لحم و شد عظم حقیقة با قل از ده محقق میشود قطعاً و شیر غذا و بدل ما یتحلل است جزماً و اظهر
در نظر حقیر آنستکه جمعی دیگر فرموده اند که این حد مجمل است و مبین او دو حد اول است زیرا که معرفت عرف مشکلست و فرق
میان چهارده رضعه و سیزده و پانزده اشکل است شاید منظور از آن رد بر اهل سنت باشد که بیک رضعه کامله اکتفا می
نمایند و بقول یک زن خصوصاً هرگاه اعتماد بر آن نباشد رضاع ثابت نمیشود مگر در حق خودش هرگاه اعتراف
کند برضاع بکیفیت و شرط مذکوره مذکور شد و بمجرد اطلاق اقرار چیزی لازم نمی آید و در صورت مسئوله بر زید مطلقا حرجی
ل گو شخصی نماز قضای بسیاری بذمه دارد و میخواهد که آن قضاها را ادا کند و لا بد نحو باید نیت کند که مثلا اصلی
صلوة الصبح قضاً لوجوبه قربة الی الله یا قضا و ادا را قصد کردن ضرور نیست عرض دیگر آنکه اگر هر روزی یک روز باید
رعه قضا خواهد بکند از برای هر نماز اذان و اقامه باید بگوید یا اقامه تنها کافیست یا هیچ کدام ضرور نیست و دیگر
شخصی مکلف در میان سنیان بوده و باداب و قواعد ایشان ادای فرایض نموده و در فصل زمستان احترام آن شخص کرده
آب گرم از حمام و ظروف خود آورده اند و آن شخص با آب گرم شده در حمام و ظروف علیهم الطهارت ایشان استنجا کرده و
وضو ساخته و نمیتوانسته بگوید که با آن آب وضو نمیسازم نماز آن شخص چه صورت دارد ب هرگاه در وقت تکبیرة
الاحرام مثلا قصد کند که نماز صبح قضائی که از برای آنکه واجبست برای رضای خدا میکنم کافیست و گفتن کلام عربی
یا عجمی در هیچ نیت ضرور نیست و نیت در همه جا همان دانستن قلبیست بلکه نیت نماز را بزبان گفتن نزد شیعیان خوب نیست
و دانستن ادا و قضا و تعیین نماز صبح یا شام مثلا و وجوب یا ندب نماز در نیتها لازم است علی الاحوط بل الاقرب و اذان
و اقامه از برای هیچ نمازی واجب نیست علی الاظهر الاشهر خصوصاً بر زنان لکن احتیاطاً تا توانند اقامه را ترک نکنند و هرگاه
در یک مجلس چند نماز قضا کند از برای نماز اول یک اذان بعنوان سنت بگویند با اقامه بعد از آن از برای هر نمازی یک
اقامه تا آن مجلس بهم خورد و هرگاه در میان سنیان سجده را بر ما یصح السجود کرده هرچند که با دست بسته باشد نمازش درست
الا با تیمم هرگاه غسلی یا نجس باشد ضرر نداشته و اهل سنت پاک کنند و ظرفشان نیز پاک است تا علم بنجاست آنها بهم رسد ما
ظروف شیعه مگر آنکه سنی باشد که الطهاره و بعض یکی از ائمه اثنا عشر یا حضرت فاطمه نماید یا ناسزائی بایشان یا به پیغمبر

طریق تا مل محقق رضاع شده و کفته است که بر هند بکر حرام شد و نیز شرط است که مجموع شیرها از مرتضع از پستان یک زن بخورد پس اگر مجموع از پستان دو زن یا بیشتر خورد هرچند که از شیر از جماع یک مرد بهم رسیده باشد رضاع محقق نمیشود اجماعاً و اگر احد مرتضعین مجموع شیرها را از پستان زینب بخورد و مرتضع دیگر نیز مجموع را از زن دیگر زید بخورد رضاع میان مرتضعین و میان انها و زید و میان هر یک از انها و مرضعه خودش محقق میشود و اگر احد مرتضعین مجموع را مثلا از زینب خورد از شیر زید و مرتضع دیگر خورد نیز مجموع را از زینب خورد لکن از شیر عمرو در اینصورت رضاع محقق می شود میان مرتضعین و نیمه و هم چنین مرتضع اول و زید و تالی و عمرو و اقامت میان هر مرتضعین با دیگری پس بنا بر مشهور که اتحاد فحل شرط است این تحقق نشده و بر هند بکر حلال است و بر مذهب شیخ طبرسی شرط ندانسته محقق شده است و بهند بکر حرام است چنانکه شد والله العالم

یا بخدا بگوید که در این صورت نجس است و در صورتی که نماز صبح باشد اعاده و قضا لازم ندارد ل کج هرگاه شخصی احتیاج بغسل
ندارد و پیش از وقت حمام میرود و بدن را می‌شوید بعد از آن وقت داخل میشود و اگر خواهد که اعضا را اغتسال نماید چون
خشک می‌شود وضو او چه صورت دارد ب اگر آب وضو در اعضا تأثیر نماید ضرری ندارد ولکن احتیاطاً اگر رطوبت در موضع
مسح را تا میتواند که نماید ل کط هرگاه قبل از دخول وقت خواهد که غسل یا وضو سازد بنیت وجوب نماید یا
استحباب ب هرگاه نماز قضا در ذمه او باشد به نیت وجوب بعمل آورد هرچند انقضا را بعمل نیاورده و هم چنین اگر
غسل واجب نزدیک بصبح روز یکه روزه او برای او واجب باشد به نیت وجوب کند والا اینها را به نیت استحباب کند
و اگر قصد قربت و رضای خدا نماید کافی است خصوصاً نسبت باکثر عوام که ذمه ایشان از نماز قضا ظاهراً فارغ نیست لکن
در وضو نیت استباحه صلوة را ترک نکنند و بطهارت قبل از وقت هرگاه باقی بماند نماز می‌توانند کرد هرچند که نماز
واجب باشد ل ل هرگاه شخصی بداند که در ثلث آخر شب بیدار نمی‌شود یا آنکه مانعی از برای وی بهم میرسد آیا نماز شب
را بر ثلث آخر مقدم میتواند داشت یا نه ب وقت نماز شب بعد از نصف شب است هر وقت که باشد و هرگاه که از حال خود داند
که در وقتش بعمل نمیتواند آورد و هم تقدیمش بر نصف شب مانعی ندارد لکن قضای آن در روز بهتر است از تقدیم ل لا هرگاه
شخصی بخواهد که عبادت خدا از قصد الهی کند و خیال کند که هرگاه این عبادت را در نزد مردم کند مبادا ریا شود و چیزی هم
در خاطر او بگذرد بهتر کردن آن عبادت است یا نه ب هرگاه داند که عبادت کردن او باعث عبادت کردن دیگران
میشود مانعی ندارد ل لب طایفه ظاهراً اسلام را اظهار مینمایند لکن مردم در باب آنها گفتگوها میکنند که اعتقاد
بنماز و روزه و اصول و فروع ندارند مطبوخ آنها از خوردن چه صورت دارد ب هرگاه جزم نباشد باینکه قبول
ندارند مانعی ندارد ل لج هرگاه وجهی از شخصی بر ذمه او باشد و صاحبش رد ننماید و بعد از مدتی صاحبش مفقود
شود یا بمیرد و وارث او معلوم نباشد آیا باید بارثی برای او میتواند کرد و از عوض آن خود از شغل ملکی بیرون میتواند آمد در
صورتیکه قادر نباشد که آن وجه را رد مظالم نماید یا نه ب تا تواند تجسس نماید که صاحبش یا وارثش پیدا کند
و هرگاه از همه مایوس شود و تواند هرچند بدفعات و تدریج باشد از برای صاحبش مقدار آن وجه را تصدق نماید
و هرگاه مطلقا تصدق ممکن نباشد یا بقدر همه تصدق نتواند کرد بعوض آن غیر ممکن التصدق دعا و زیارت و طلب
مغفرت از برای او نماید ل لد هرگاه کسی قصد اعمال خیر نماید ثواب دارد و اگر قصد عمل نامشروعی کند عقاب دارد یا نه ب
هرگاه حسنه را قصد کند که بعمل آورد خدای تعالی بآن قصد بحسنه را عطا می فرماید و چون بعمل آمد مستحق ده ثواب میشود هرگاه قصد
گناه نماید مطلقا برای او چیزی نمی نویسند و اگر بعمل آمد مستحق عقوبت یک گناه میشود لکن در صورت قصد گناه هرگاه استغفار
نماید بهتر است ل له شخصی در مرض موت وصیت کرده بعد از فوت من فلان قدر از مال مرا با صبیه من که بسن سال که بیست
یا کمتر بفلان که خویش من است بدهید الحال وارث از دادن آن امتناع می‌نماید آیا موافق شریعت مطهره وصیت در مرض موت
صحیح است یا نه و نتیجه وصیت نموده تماماً بموصله میرسد یا باعتبار بثلث است و صحت وصیت دادن دختر صحت دارد یا موقوفست
بر بلوغ و رضای آن دختر و الحال آن دختر صغیره است اقوام او میخواهند که او را از مادرش بگیرند یا حضانت او با مادرش
میباشد یا می‌توانند که از مادرش بگیرند و همان موصی له ادعا میکند که موصی چند سال ملک موروثی مرا داشته و فروخته
است و وارث باید تنخواه آن را بمن بدهد و وارث را علمی بآن نیست چه نحو باید بشود ب وصیت مال از ثلث میت محسوب
میشود مگر آنکه ورثه با بلوغ و رشد قبول کنند که از اصل ترکه دهند و وصیت تزویج لازم نیست لکن چون دختر بالغ و رشید
شود بهتر آنستکه بوصیت عمل کند و حضانت با مادر است و اقوام را بر او تسلطی نیست هرچند که شوهر کند و موصول له باید
دعوای خود را بثبوت شرعی برساند و بنحو قسم بر بطلان آن بگذرد در ذمه میت محو و رد و اگر از اثبات عاجز باشد و ادعای علم
بورثه نماید تسلط قسم نفی العلم را نهاد ارد که قسم بخورند که علم بصحت دعوای او ندارند ل لو مثلا از زید مبلغ ده تومان از
عمرو طلب دارد و وعده منقضی شده و عمرو نقدی ندارد که طلب زید را بدهد جنس دارد و میخواهد که بقدر طلب آن زید بدهد
و بعد از آن همان جنس را از او وا پس خرد و بوعده بقیمت زیاد تر و گفتگوی معامله ثانی را قبل از این که جنس را بزید بدهد بنما
چه صورت دارد ب مانعی ندارد زیرا که این معامله مشتمل بر قرض نیست که جر نفع کرده باشد و این سبب حرام شود بلکه

ادی

ادائی دین نموده که بعد از آن معامله نسیه نماید و این صریح ندارد و لکن شرط نکنند که معامله ثانیه را البته باید بعمل آیند
و اختیار نداشته باشد که میل نمایند و بنده که موجب اشکال میشود والله العالم ل عمرو با خالد معامله عقاری کرده
و غبن زیادتی در مصالحه نموده و غبن در صلح را نیز مصالحه کرده در مصالحه ثانویه نیز غبن فاحشی میباشد عمرو دا میتواند
که ادعای غبن و مصالحه ثانیه نماید یا نه ج بنظر نمیرسد بلکه غبن در مصالحه اولی نیز موجب خیار نیست نظر باینکه غالب
مصالحات مبنی بر مغابنه و محاباة است نه بر مماکسه ملاحظات پس اگر در جایی بقراین حالیه یا مقالیه معلوم گردد که
بنا مصالحین بر مماکسه و مقابله عوضین است و قیمت آنها معلوم یا معین طرفین باشد ممکن است که خیار غبن بهم رسد
و ثمره اش بر فسخ متحقق گردد و نظر بعموم لاضرر و لاضرار وارد و تو بیشتر از اخبار والله العالم ل ما فعل امر جائز الحذف
حرکت تبقی علی الثانی ایضا فی قول باثبات الملة حرکة قامت مقام الجملة ایضا ما کلمات اربع نحو به جمعن فی حرفین للا
ب جمیع ذلک یکون فی الامر من وای الواقع بعد امر اجوف معتل الفا فنقل حرکة الهمزة الیه ثم تحذف علی قیاس تخفیف
الهمزة بالنقل فی نحو قل ان و هی قاعدة مطرده فتقول قلنی و عدنی بکسر اللام و الدال و نظیر ذلک ما اختلج بالبال من لفظ ایلقن
بهمزه ثم تحتیه ثم لام ثم قاف ثم نون فانه یخرج من هذه اللفظة تسع صیغ جمل امریه ایلقن من الق و ای من وای ول من
ولی و ق من وقی و قن و قا و ایا من ای ولقن من ولق و من لا ق فهی خمس کلمات یخرج منها ثمان عشرة کلمة ل من
الحمیری فی قرب الاسناد صحیحا عن البزنطی قال قلت للرضا ان رجلا من اصحابنا سمعنی و انا اقول لان مروان بن محمد لو سئل عن صاحب
القبر ما کان عنده علم فقال الرجل انما عنی بذلک ابو بکر و عمر فقال لقد جعلهما فی موضع صدق ب کان المراد انه
سمعنی رجل و انا اقول علی سبیل المزاح و السخریة بمروان بن محمد الذی من خلفاء بنی امیة و بخلافته حیث کانت من الامور
الغریبة حصولا و زوالا کما یظهر من التواریخ انه لو سئل عنه و عن خلافته صاحب القبر یعنی النبی ص ما کان عنده منه علم لان
خلافته من حیث الغرابة لانها من الامور البدایة التی لم تصل الی النبی ص فی حیوته و لم یکن مروان من الملوک الذی سموا للنبی
فی حیوته فقال الرجل انما عنی یعنی البزنطی علی سبیل الالتفات بذلک ای بصاحب القبر ابو بکر و عمر و کان رفع ابی بکر بناء
علی جعل الکنیة التی اشتهر بها صاحبها بحیث غلبت علی الاسم بمنزلة الاسم کما نقل عن خط امیر المؤمنین انه وجد هکذا کتبه
علی ابو طالب بالواو و یحتمل ان یکون علی الحکایة و لما حمله السامع علی الشیخین قال انهما لقد جعل هذا الرجل هذین فی
موضع صدق و اکرمهما حیث جعلهما جاهلین بهذه الامر فقط مع انهما لم یکونا یعلمان اکثر الامور الظاهرة فضلا عن الامور
الغیبیة فلیفهم ل هرگاه زید ملکی را در حال محاصره و تشویش تمام که مظنه ضرر جانی و مالی باشد مورد مبایعه سازد
و بعد از آن ادعا نماید که در حال مبایعه شعور نداشتم در اینصورت زید با یمین مصدق است یا اینکه باید اثبات مدعی
به خود را به بینه مقبوله نماید ج باید مدعی خود را به بینه اثبات کند و بر تقدیر عجز از بینه و ادعای علم بر منکر تسلط
قسم نفی العلم برا و دارد ل هرگاه زید صاحب نفوذ و تسلط عمرو را به جهات مختلفه مدیون خود کرده باشد و عمرو
املاک و قنوات چند از مال مختص والد خود را بدون اذن او بیع شرط زید مسلط نموده و بکر حجی زید مذکور داده
و صاحب طلب شده و طالب املاک و قنوات مذکوره باشد بعد از آن زید تسلط تمام بهم رساند بجهت تعدی پدر عمرو را
ملجا و مضطر کند از راه خوف ضرر جانی و مالی املاک و قنوات مختصه را بقیمت کمی از بکر بفروشد هم چنین معامله صورت
شرعی دارد یا نه ج صحت بیع شرط عمرو مذکور موقوف بر اذن والد او است و اما بیع والد پس اگر اجبار تعدی رسید که صیغه بیع را
نفهمیده صورتی ندارد و هرگاه بکر از ثبوت اشتباه با بینه شرعیه به ثبوت برسد فیها و با عدم اینها و ادعای علم بانها بر
بکر تسلط قسم نفی العلم برا و هست و هرگاه اجبار با عدم فهم نرسیده لکن در چنین معامله با رضا نبوده و بکن رضای قلبی
و اکراه شرعی وقوع یافته باطل است مگر اینکه بعد از معامله و قبل از اظهار رد اجازه و قبول آن نماید که در اینصورت صحیح است
و اما ادعای عدم رضا پس ثابت نمیشود الا به بینه یا نکول منکر از قسم نفی العلم و هرگاه حفظ نفس موقوف بر آن بیع باشد بل
بلکه اگر ان بیع بر بایع واجب باشد و بر شاهد غیر مکره وجایز اشتری ان جایز بلکه واجب نیز باشد و اکراه بایع مذکور بر بیع
از قبیل امر بمعروف نیز واجب باشد و بر جمیع تقادیر صحت بیع هرگاه با جهل بقیمت او وقت زیاده بوده و کمتر فروخته باشد
خیار غبن دارد والله العالم ل هرگاه زید ملکی را مورد مبایعه با عمرو در آورد و لکن بتقریبی آنکه بکر ضامن زود

بل یجمع
فی مثل عدنی
بکسر اللام الاثنتا کلمات
فیقال لها کلمات ستة مجموعة
جمعن فی حرفین لا
تجتمع سبعة

ادعاء طلب شرعی از ولد زید مذکور نماید و در خانه او را گرفته با جمعی از اشرار بسیار و غیره میباید و بیکو بیکه طلب کند تا آنکه از ولد
نو دارم از تو میخواهم و پای جان و عرض تا بیع و میبا باشد چاره منحصر باشد در معامله آن ملک با عمرو مزبور بتقریب آنکه از
خوف بکر مذکور دیگری از طالب معامله نشود و زید مرقوم خوفا من ازهاق الروح لا عن شعور با عمرو مفروض معامله نماید
حسب الشرع معامله کذائیه صحیح است یا نه ب از ظاهر سؤال چنین مستفاد میشود که مشار الیه عمرو قبل از انشاء گفتگو بکر بود
و بنا بر ادعاء بکر و انحصار مشتری در او راغب در عمرو هیچ کدام امارت اکراه بر آن معامله نمیشود و ادعای عدم شعور را هر گاه
به بینه ثابت نماید فیها و الا فالسلط قسم نفی العلم بر منکر دارد اگر ادعای علم بر او نماید ل ج هر گاه شخصی مسلمانی یهودی
گوید و ریش او را بکند و او را فحش گوید و دشنام عرض دهد حسب الشرع بر او چه لازم میباید ب از برای یهودی
گفتن او را تادیب باید کرد و لااقل بیست تازیانه باید زد نظر بحدیث وارد برای فحش گفتن هر گاه فحش او ثابت نباشد
تادیب باید نمود اگر مراد قائل مجرد اذیت باشد و اگر مرادش معنی عرفی فحش باشد و آن جمع کردن نسبت میان دو شخص است
بدلال از برای زنا یا لواط در این صورت بعلاوه تادیب حد قذف هشتاد تازیانه هر گاه نسبت زنا یا لواط را بشخص معتبری
داده باشد و آن شخص مستحق مطالبه این حد است چنانکه مواجه مستحق مطالبه تادیب است و هم چنین تادیب لازم است از برای دشنام دادن
مگر آنکه در دشنام نسبت دادن بزنا یا لواطه کردن یا دادن باشد که در این صورت هشتاد تازیانه حد لازم است هر گاه امور
ثابت نباشد برای کندن ریش دیه میدهد و در بیش اگر تمام ریش را کنده و تمام موها از آن ازاله نموده پس اگر تا یکسال عود ننماید تمام
خون بهای شخص است اگر عود نماید ثلث خون بها و است و اگر تمام را ازاله ننموده اند دیگر کنند مساحت میباید بحساب آن خون بهای
کم دهد و تادیبات مذکوره و هم چنین دیه در صورتی است که مدعی طلب این حقوق نماید اگر ببخشد چیزی لازم نیست مگر توبه و استغفار
ل هر گاه شخصی در ابتداء با عقل و شعور مهر و حقوق زوجه اش را داده و ثانی الحال قریب بفوت بلکه در حال نزع زوجه را عمود نماید
بکمک کاتبچه موبر وصیت نموده که بعوض حقوق زوجه چنین که قبل الحال نیز زوجه دیگر داشته بود زوج ابری الذمه نموده بود باو بدهند
باید بدهند یا نه ب هر گاه حقوق خود را بعوض آنچه گرفته معاوضه نموده و زوج بری الذمه شده و بعد از آن بدعوی آنکه معاوضه
مذکوره را بر هم زده باشد وصیت کرده که بعوض حقوق مذکوره باغ را علاوه عوض نمایند درست نیست و اگر چنانچه بعد از گفتگوی
بدون جبر با فهم و شعور همین را گفته که فلانه باغ را بعد از مردن باو بدهید باید باغ را باو بدهند از ثلث میت حساب کنند هر گاه ورثه
راضی بدادن از اصل ترکه نباشند و اگر از کلام مشافهه میشده باشد که معاوضه مذکوره را بر هم زده اند باغ را بدهند لکن آنچه از قیمتی
با عوض که سابق گرفته اگر اضافه از حقوق آن زوجه باشد و ورثه راضی نشوند از ثلث حساب کنند والله العالم ل ما معنی
العزاء و حرفه کلاهما فی الوصل محذوف ان ب هو نحو تا ض ل و زید در حین حیوة صبیه خود را بعمرو داده و وصیت نموده که
آنچه مرد کان دارد بخصه از عمرو دو حصه را باقی ورثه حصه نمایند و دو تخته باغچه و دو باب خانه نیز بضعیفه خود داده الحال عمرو آمده
ادعا مینماید که ترکه را حصه میسازیم و حصه زوجه خود را نیز میخواهد و دو تخته باغ و دو باب خانه را هم حصه مینمائیم و حصه زوجه
خود را نیز میخواهم و دو تخته باغ و دو باب خانه را هم حصه مینمائیم الخ ب آنچه بضعیفه داده اگر در حال حیوة باو داده بعوض طلبش یا باو
بخشیده هر چند که حق بر شوهر نداشته و در صورت هبه در حین حیوة بقبض و تصرف او داده هر چند که این امور در مرض موت واقع
شده لکن با فهم و شعور آن شخص بوده باشد آن چیز مختص آن زنست و عمرو را بان حقی نیست و اگر در حال حیوة باو نداده اما در صورت
هبه بقبض او نداده با فهم و شعور پس اگر وصیت کرده است که بعد از مردن باو بدهند بعوض مهر یا حق مالی دیگر که بر ذمه شوهر داشته
و آن چیز زیاده از حق آن زن نباشد نیز عمرو را در آن حقی نیست و هم چنین اگر چنانچه نیز تبرعا وصیت نموده که بآن زن بدهند بدون آنکه
عوض حق مالی باشد و عمرو بعد از اطلاع بان وصیت راضی شده باشد و اگر بان وصیت راضی نشده در صورت تبرع با آن چیز زیاده
بر حق آن زن باشد و عمرو بان وصیت راضی نشده زیاده از ثلث آن زیادتی میتواند گرفت و آن زن حقوق مالیه بر ذمه شوهر
داشته از مهر و غیره هر گاه شوهر را حلال نکرده و نکند باذن زوجه میتواند گرفت و هم چنین بعد از فوت حصه ارثیه خود را میبرد پس
اگر شوهر آنچه را وصیت کرده که باو بدهند از بابت حصه ارثیه او وصیت کرده و آن چیز زیاده بر حصه او نیست عمرو را نیز در آن حقی
نیست و اگر زیاده بر حصه او است عمرو بان وصیت راضی نشده و نشود ثلث آن را ابدا میتواند گرفت والله العالم ل من رید با خواهر

پیدا نماید که خود هم بخش بوده وان خواهر را بشوهر داده صبیه از او بهم رسید وماده صبیه ثابت قاضی باقی مانده بعد از آن صبیه شوهر کرده از او
پسری بوجود آمد و آن صبیه فوت شده فقد مالک تمام الارث زید زید همشیره مذکوره مانده بیان فرمایید که رسد این پسر چه شود
و بر بچه میرسد ب زید حصه خود را از ارث پدرش میبرد و حصه همشیره بوارث اش میرسد وهم چنین حصه صبیه همشیره بوارث
اش میرسد که از انجمله پسر مذکور است و با وجود اولاد وارث مجال و برادر نمیرسد ل مح شخصی متوفی شده و از او چند نفر برادرزاده
بجا مانده و وارثش منحصر در ایشانست و یکی از ایشان در مرض موت عمه بلکه در حالت نزع ملکی از او خریده و در آن مبایعه
غبن فاحشی می باشد و هنوز ثمن را اقباض ننموده که عمه فوت شده آیا سایر ورثه را میرسد نظر بانکه مبایعه در حالت
نزع اتفاق افتاده و مشتمل بر غبن فاحش هم بوده که آن معامله را برهم زنند ج هرگاه ثابت شود شرعا که مریضه
در آن وقت معامله چیزی نمیفهمیده یا آن مبایعه با عدم رضا او واقع شده ورثه را فسخ میرسد و الا بیع صحیح و لازم
است اگر معلوم شود که منظور عمه مراعات او بوده باشد و دانسته و فهمیده بغبن فاحش فروخته یا حالش معلوم نباشد
نظر باصالت عدم غبن پس اگر مقدار غبن از ثلث ترکه محسوب تواند شد یا اینکه ورثه در حال حیوة یا بعد از وفات دا
بان مبایعه غبنیه راضی شده اند فیها و الا ورثه را اینکه تسلطی بر او نیست علی الاظهر و اگر مشتری ایشان را راضی نماید
احوط و بهتر خواهد بود و اگر معلوم شود که عمه نفهمیده بدون اطلاع بر قیمت لوقت فروخته و غبن فاحش دران بهم
رسیده و ورثه اجازه ننموده و نماید الخیار فسخ در حصه خود دارند و هم چنین بایع و ورثه خیار فسخ دارند تا سه روز
از وقت بیع در صورتیکه با عدم اقباض مجموع ثمن مجموع مبیع بقبض مشتری نرسیده و شرط تاخیر اقباض نیز در هیچ یک
از عوضین نشده باشد والله العالم لط زید و صبیه او اراده شراکت با عمرو داشته باشد بقیمت سی تومان
روغن بعوض سرمایه بعمرو داده و عمرو قبول نموده و زید شرط کرده که هرگاه روغن مذکور نفع یا ضرر کند با او باشد
و عمرو را رجوعی نباشد و بعد از فروختن روغن هفت تومان و کسری ضرر نموده و زید منکر شرط ضرر است ب جنس
بقیمت سرمایه نمیشود و آنچه بفروش میرسد همان سرمایه است مگر آنکه سرمایه را اصل روغن قرار دهند که بعد از فسخ
معامله مایه را روغن مرضی نمایند والله العالم لن دو بار نماز بر میت واحد میتوان کرد اگر مصلی مختلف باشد ب
جایز است خصوصا هرگاه نماز سابق بعنوان فرادی بعمل آمده باشد ولیکن نمازهای متاخر را بعنوان سنت بعمل آورند
اگر نماز سابق صحیحا بعمل آمده باشد بحسب ظاهر شرع والله العالم لا در غسل و نماز زن مرده هرگاه میشر با تاء
تانیث گویند بهتر است یا بدون آن یا مذکر و مونث در نیت مساویست یا نه ب نیتها را بغلبت نمایند و بجهة آن زن و مرده
کنند و هرگاه مرده را معتبر دانند بهر لفظی که قصد کنند مانعی ندارد و میت را بر زن نیز اطلاق میتوان کرد والله العالم
لب دن نماز بر زن بعضی و انت ضمیر منزله میگویند و حال آنکه ضمیرهای دیگر را مونث میگویند آیا صحیح است
یا نه و وجهش چیست ب صحیح همانست که آن بعض میگویند زیرا که ضمیر راجع بمیت نیست بلکه عاید است
که خطاب بخداست و منزول لازم است و بحرف جر متعدی شده مانند زید مر و در بر ل نحو ما کلمة فی لفظها واحد فما
وجمعها قد یتعاقبا کذلک الجمع لفظ واحد ذکرا و انثا الا لفظان ب هما نحو ضربن و تغزون ل نما نماز عید را مع
فقد امام و من نصب خاصا او عاما با جماعت گذاردن جایز است یا نه ب در زمان غیبت گذاردن نماز عید
جایز و سنت است هر چند که فرادی باشد یا با جماعت مجتهد نباشد علی الاظهر الاشهر و بعضی فرادی را سنت و جماعت
حرام میدانند و بعضی بالعکس و قول نادری هست بوجوب با جماعت خصوصا هرگاه امامش مجتهد باشد بنا بر این هرگاه
کسی نه مجتهد باشد و نه مقلد حرام است یا او بعنوان فرادی گذاردن زیرا که آن نماز در اینه مردد است میان سنت
و حرمت و باجماع کل علما حرمت بر سنت غالب است در صورت تردد والله العالم لد نیت نماز و غسل و غیرها از برای
عوام که معنی را نمیفهمند بفارسی کرده بهتر است یا نه ب معنی و نیت را در دل باید قصد کنند بهر لفظ و عبارت که باشد و عرفی معنی
است نه بعبارت و لفظ لو اکثر حیض با اکثر نفاس مساویست یا تفاوت دارد ب مساویست و از برای ذات العاده همان عادتست بطریقی
که در حیض است و از برای غیر او ده روز است علی الاظهر لیکن در ماه مبارک رمضان هرگاه خونش مستمر باشد تا هیجده روز

یا بیشتر

یا بیشتر روزه بجهة هم روزه را قضا کند هر چند که ذات العادت باشد و بعد از ده روز روزه گرفته باشد علی
الاحوط والله العالم (لن) اگر کسی به بیند که مردی با حیوانی مقاربت نموده و بر او مشخص شد که وطی بعمل آمده باید بگوید
که بجنس العین ظرفی را یا طعامی یا شرابی را دلوغ نموده یا از آن خورده و یقین بداند یا در طعام فضلهٔ موشی به بیند
و از این قبیل چیزها را به بیند بر او واجب است که بصاحب حیوان یا بر مؤمنان در خصوص وطی آن حیوان از جههٔ اجتناب
از لحم و شیر و بار کردن آن یا بر فقرا در خصوص نجاست طعم و اشربه بگوید و مطلع سازد یا مطلقا بر او واجب نیست گفتن
آنها (ب) همان شخص که دیده است خودش اجتناب کند و واجب نیست که بدیگران بگوید و اگر بگوید برآنها قبول کردن
واجب نیست هر چند که آن شخص عادل باشد مگر آنکه دو نفر عادل باشند که با آنها نماز جماعت توانند کرد و قابل
پیشنمازی باشند یا آنکه قابل دو الید باشد که آنچه را که خبر از نجاستش میدهند در ید و تصرف او باشد
بوجه شرعی هر چند که مالک عین نباشد والله العالم (لح) هرگاه نماز میت بجماعت گذارند باید ماموم
[illegible] کند یا استحبابا یا اکتفا بقصد قربة میتواند کرد (ب) امام و ماموم هر چه نیت وجوب بعمل آورد [illegible]
میت از جمله واجبات کفائیه است و واجب کفائی بر هر کس که مطلع بر آن شود و قادر بر ادای آن باشد واجب است
صحیحا بظاهر شرع بعمل نیاید از کردن دیگران ساقط نمی شود علی الاقرب بعد از تمام ساقط میگردد بلا خلاف
والله العالم (قط) زنانیکه احکام حیض و نفاس و استحاضه و وضو و صلوة خود را نمیدانند و از تحصیل آن متعذر
و از شوهر خود هم شرم میکنند یا عار میدارند که تعلم کنند بر شوهران واجب است که خود یاد بگیرند و ایشان را
تعلیم کنند یا واجب نیست (ب) نظر بآیهٔ شریفه قوا انفسکم واهلیکم نارا و غیر آن باید شوهرش از مجتهد حی
یا از کسیکه از او شنیده باشند و نزد او عادلست یاد بگیرد و بزن تعلیم کند هرگاه زن اعتماد و اعتقاد بخوبی و درست
گوئی او داشته باشد یا آنکه زن را مجبور سازد که خودش یاد بگیرد از مجتهد یا واسطهٔ عادله با حیاة مجتهد و در صورت
تعدد باید که تحقیق مسئله و احتمال [illegible] در آن از هر کس که اعتماد بر آن داشته باشد نماید و احوط آن اختلافات
بگیرد و عمل بطریق خاطر جمع نماید و مع ذلک باید در سعی باشد که خود را بمجتهد یا واسطهٔ عادله رساند (لس)
بجهت عدم تحفظ زنان از نامحرم و عدم احتراز بنجاسات و ترک واجبات بکوکه بموعظه فایده نکند میتوان ایشان را
چوب داد و حد ضرب ایشان را بفرمائید (ب) هرگاه شوهر معروف و منکر را بشناسد بر آن امر معروف و نهی از
منکر نماید باداب و شروطی که در کتب فقه مسطور است و حدی از برای ضرب ایشان نیست لکن باید بحد کشتن
و زخم کردن نرسد و منظورش در آن محض رضای جناب قدس الهی و اطاعت خدا باشد نه تشفی و غیره و نشستن
غیظ و خواهش نفسانی و باید بدلال از او مکدر شود و بزبان موعظه کند و از عذاب خدا بترساند و اگر فایده نکند
روز را بر او ترش کند و تهدید کند و اگر فایده نکند میتواند که او را بزند بنحوی که فایده بر بخشد بشرایط مقرره
در فقه (لسا) هرگاه در نماز شخصی بمصلی سلام کند و بگذرد و مصلی از خوف سهو و نسیان در نماز جواب نگوید
معاقب هست یا نه (ب) مستحق عقاب میشود باید که جواب را فوراً در نماز بگوید و بعد از آن اگر سهو و نسیان
اتفاق افتد بنحوی که در شرع مقرر است عمل نماید (لب) وطی در دبر زوجه حرام است یا مکروه (ب) مکروه است
علی الاظهر الاشهر و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است خصوصا با عدم رضای زن والله العالم (لج) هرگاه شخصی
با زن مقاربت کند و زن بعد از غسل که گذشتن چند روز بر او معلوم شود که منی مرد که نگاه داشته از او جدا شد
اعادهٔ غسل بر او واجب است یا نه (ب) واجب نیست مگر آنکه جزم داند که منی خودش با آن هست و در صورت شک بهتر
بر اعادهٔ غسل است لکن با آن بدنها نماز نکند و احتیاطا او را بشکند و وضو بسازد و بعد تقدیر غسل ظاهر فرج اگر با آن
ملاقات کرده باشد لازم است (لد) شیر زنیکه دختر زائیده حرام و نجس است یا نه (ب) شیر پاک است و
احتیاطا از آن ضرور نیست بر اطفال مطلق شیر حلال است و بر غیر طفل حرمتش معلوم نیست بلکه ضرورت اجتناب از آن
احوط است (له) مرد زید چند [illegible] زعفران و دو سهم شراکت بعمرو داده و در مدت ایام شراکت وجه شراکت را بزید و عمرو

و بعد از تفریق محاسبه مبلغ بیست تومان باید بدهد که عمرو بری الذمه شود و تتمه وجه نظر بمتعارف اهل معامله

بدون شاهد رد نموده و حال زید منکر است که از مال الشرکه چیزی نگرفته ام و عمرو از اثبات عاجز و علم ندارد

که در چنین امر شاهد گرفتن ضرور است ب شرکت جنس باین معنی که قیمتی را که فیما بین قطع نمایند ما به

باشد معنی خواه ذیل باشد و خواه دو دو و بر تقدیر صحت شرکت هرگاه شریک ادعا نماید که حصه شریک را

باو رسانیده ام و او منکر است باید بطریق شرعی از اقامه بینه و حلف طی شود و جهل با حتیاج بشاهد

فایده ندارد بلکه همه کس میدانند که اکثر خسارات دنیویه و اخرویه ناشی از جهل است و بر تقدیر هرگاه شریک

خود را محق داند شرعاً باینکه مسئله را میان خود و خدا درست تحقیق و تشخیص نمود خود را بری داند میتواند که

قدر متعارفه خود را از مال الشرکه وضع نماید بر طبق عدم شغل الذمه خود یا نقد و قسم خورد ل سو زید روغن

بنای شراکت جنسی زغرا به ده و دو بنا به کذا اسنه و عمرو مدعی انکه در انوقت گفتم که این جنس را باین قیمت بخر بدین

زید بشرط نمودی که اگر ضرر کند براو باشد و بعد از ان جنس بکور سیزده تومان ضرر کرده وزید الحال منکر این

شرط است و عمرو از اثبات عاجز ب شرکت جنسیه بنحویکه متعارف تجار است شرعیتش معلوم نیست

صورت مشروعیتش این است که مثلاً ده من گندم زید با ده من گندم عمرو مخلوط شد بفروش شدند بقیمتش معامله نمایند

و در این صورت هر وقت که فسخ شراکت کنند بجهة اختلافات بهم رسانیده اند بالمناصفه حصه مینمایند و توقف

معرفت قیمت گندم ندارد و صورت دیگر آنستکه زید نصف جنس را که دارد مشاعاً بعمرو فروشد و بنحو اول معامله

نمایند و بعد از فسخ بالمناصفه حصه میکنند و قیمت نصف مشاعی که خریده بر ذمه عمرو است که ادا نماید پس هرگاه در دعوی

دو کم او کفتگو نمایند به بینه و قسم طی کنند و اگر میان خود و خدا متضرر شده بدون تقصیر شرعی و نتوانند که ثابت

نمایند میتوانند که از مال الشرکه بنحویکه شریک نداند وضع نموده قسم بر برائت ذمه خود از ان قدر بنحو در ظاهر

صورت سؤال اشکال دارد زیرا که عمرو مدعی بطلان بیع است بر ان احکام متفرع میشود و تحقیق موقوف است بقید

سؤال است ل سمی زید با عمرو شریک بوده در ایام شراکت زید جنسی بتدریج بنزد او داده که بعنوان امانت از

برای او بفروشد و عمرو امیفروخته و چنانکه دأب تجار است بدون بینه با ورود مینمود و چیزی باقی نمانده الا

شش تومان و حال زید منکر است و میگوید مطلقاً از وجه امانت چیزی نگرفته ام و عمرو از اثبات عاجز است

ب طی دعوا به بینه و قسم میشود در صورت مسئوله که ظاهراً نستکه در وجه امانت تصرف مینموده تا انکه بر ذمه

او باقی مانده و اگر تصرف ننموده و خیانتش ثابت نشده نه باین نحو که نحو دیگر و آنچه میفروخته بدون دخل تصرف

بصاحبش میرسانیده و میان خود و خدا مشغول الذمه نمانده میتواند که انکار اصل گرفتن و اشتغال ذمه خود نموده

بر طبق آن قسم خورده یا رد کند و اگر انکار نکند و ادعای رد نماید قولش مسموع است با قسم زیرا که امین است و ما

علی الامین الا الیمین ل سمی زید فوت شده و وصیتی در مرض موت بتقسیم اموال خود بر ورثه نموده و بعد از

موت بعضی از ایشان امضا آن وصیت را نمی نمایند آیا در این صورت مخالف کما فرض الله قسمت میشود یا نه

ب هرگاه وصیت بنحوی واقع شده که محتاج با مضا و رضا ورثه باشد پس هر کدام از ایشان که امضا ننماید

نسبت بحصه او باطل میشود مگر آنکه بعد از وصیت و قبل از دعوی بگویند که از امضا نموده باشند ل سط

شخصی جنسی را که هزار دینار ارزش دارد مثل یک نوع شال با ده عدد اشرفی که دو تومانست بعدد معینی مثل

یکسان بچهار تومان میدهد چه صورت دارد ب هرگاه مجموع را بچهار تومان نسیه فروخته نسبت با شرفی و

نقد باطل است علی المشهور الصحیح نظر بعدم تقابض در مجلس و اگر شال را به تنهائی بدو تومان فروخته بشرط

قرض دادن اشرفیها یا بعکس چنانکه متعارف عوام است بلا شبهه باطل و حرام است والله العالم ل ع شخصی عالم

فاضل با شخصی جاهل معامله کتابی نموده با تحویل عوض پانصد کتاب معتبر خوب از کتب فقه و حدیث و تفسیر و غیرها

بمبلغ پانصد تومان و از قرار اشتریست بمبلغ بیست تومان خریده از جمله کتاب مسالک تمام بسیار خوب خوش خط در یک جلد

مشتمل بنار و مجلدات تجار از شهر جاهای دور بشود بنا و علی هذا القیاس نظر بانکه بایع وقوف تمام و آن علم بغبن معامله داشته غبن و زاید بوجه قلیلی مصالحه نمود و من بعد که بایع علم بهم رسانید در معامله غبن کلی دارد یا بعض صحیح شد نمود بر تقدیر صحت دعوی غبن میتواند نمود یا و جواز مصالحه با غرب هر گاه با عالم عامل شده است ظاهر ایجوبی نمود است که خلاف شرع نباشد هر گاه جاهل باشد و بایع جاهل مبیع باشد و غبن مجد باشد که مذکور شده در صحت نفس معامله اشکال است نیز اگر بر این تقدیر بایع سفیه و غیر رشید و معامله او لوی ندارد و هر گاه قیمتها نداشته و چنین فروختن نیز سفاهت مگر آنکه مراعات مصلحت عاقلانه در آن معامله نموده باشد مثل آنکه مشتری شخصیست با همت عالی یا آنکه برده در نظر حکام و عرف دارد یا وسیله از جلب نفع برای بایع یا دفع ضرری از او خواهد کرد هر چند که شرط نمود لکن توقع مظنون الحصول برای او بود اما اشتراط فرض بیس مضر و حرام است و هر گاه غبن مجهول شود نیز مجهول است غبن متعارف که محتمل است در وقت معامله و تجسس و وقوف است بروقت نظر و تفاوت معاملین و محتاج است بتفحص و تجسس این قیمت متعارف لهذا معامله از جهت رفع تضییع و مؤنت کردن و تفحص این قیمت این نمود مضامین تنها نباید گاه هست که بسبب امور یا رفتن قافله و طالبان این مبیع تفاوت بهم رساند و مغبون بسبب مرض یا سفر یا عدم هادی بر آن مطلع نشده اما غبن هر گاه مجد مشمول غبن باشد ظاهراً منشاش سفاهت و قلت مبالات و عدم رشد باشد و صورت نفس معامله را دارد و در آنکه مستلزم فساد است و تحقیقش محتاج بوجود مصلحت است هر گاه اظهار کند با وجود غبن این صلح را هر چند که قیمتش برابر ثمن باشد و او قبول کند هر گاه کلام مذکور را مبنی بر مبالغه نفهمد حکم اصل معامله بهم رساند هر گاه بر مبالغه بفهمد و چنین غبن فاحشی باشد ظاهراً تسلط دعوی غبن دارد و خلاصه فرق است میان معامله سفهیه و معامله غبنیه و هر یک احکام علیحده دارند و معامله اولی داخل معامله مجوره علیه بخلاف ثانیه والله العالم **ل ع** ا چه میفرمایند در باب طهارت و نجاست صحن و در و دیوار و سقف حمام و در نمازهائی که حمد و سوره آن بجهر میشود چند نفر نیز همه یکجا قرائت میتوانند نمود یا نه **ب** تمام حمام از سقف و صحن و در و دیوار و رطوبتی که بر آنها باشد یا از آنها بچکد همه پاکست علی الاقرب خصوصاً در حمامات عجم و شام تا آنکه علم بهم رسد بملاقات آنها بنجاست یا رطوبت بچکد بکسی که نمیتواند خورد که نجس است یا آنکه صاحب حمام که متصرف است در آن هر چند که مستأجر باشد قول او بنجاست آن بعنوان علم و یقین نماید یا دو شاهد عادل که نماز جماعت با آنها توان کرد یا آن شهادت علی دهند بنا بر مشهور یا یک شاهد عادل شهادت علی دهد بنا بر قول والا حکم بنجاست آنها قول بلا دلیل است بلکه قولی است تمام قیام الدلیل علی خلافه با وجود آنکه ظن نجاست در حمام کمتر است از ظن نجاست در اموری چند که در اجماع و فتاوی اخبار حکم بطهارت آنها شده مانند کافور و شکر که از فرنگ و هند میباشد بی شبهه و در خون و ظروف کفار و مشرکین هر چند که مستعمل باشد مجبب و ظروف شیر و پنیر و ماست و روغن اکراد و الوار و اعراب صحرانشین و امثال آنها و هم چنین رخوتیکه کفار و بیشتر آنها را و شسته و آنها بافته باشند و هم چنین چون مسلمانان رخت خود را بکافری بعاریت دهند برای پوشیدن و بعد از پوشیدن رد کنند تمام اینها را شارع حکم بطهارت فرموده و احدی خلاف در آن نموده مگر قول شاذی در بعضی از آنها که محل اعتنا نیست و مع ذلک مخالف نیز رجوع نموده و موافق با دیگران شده و نماز جهری را نیز دو یک همه بکر کردن بحیثیتی که قرائت همدیگر را بشنوند هیچ مانعی و ضرری ندارد بغیر مخالفت سوسن برآنکه بعلاوه اصالت جواز عموماً امر بصلات است در مساجد بلکه فرموده اند که نمازی نیست برای همسایه مسجد مگر در مسجد هیچ یک از علمای شیعه و هم چنین مشهور اهل سنت قایل نشده اند بوجوب مطلق جماعت موافق ادله و فتاوی کل علما و اجله تمام نمازهای سنی را بعنوان جهر بعمل میتوان آورد بلکه هر گاه در شب بعمل آید جهر در آن سنت است و هم چنین اعتکاف در بعضی خصوصاً مسجد شریف از جمله سنن مؤکده است و هم چنین تلاوت قرآن و تعقیب و غیره کرالهی هر چند که مشتمل بر آیات قرآنی باشد از مستحبات مشتبه و هیچ کس از زمان ظهور شرع مقدس نبوی الی الان از علما و فقها و اعیان امر بخلاف اینها نموده و شرط نکرده است که باید صدای قرآن همدیگر را نشنوند خواه در نماز و خواه در غیر نماز یا اگر بشنوند باید گوش بآن دهند و ساکت باشند

مگر در قرائت پیشنماز که مأموم او با او استماع کند و گوش بقرائت او دهد در نماز جهریه و بس و هیچ کس این توهم را نکرده است
که چون کسی خواهد که از برای نماز صبح مثلاً بعنوان فرادی داخل مسجد شود باید که در مسجد را ببندند و منع دیگران کنند
و همچنین هرگاه در خانه خود نماز کند باید که زنان و خادمان و کنیزان مشغول بنماز نباشند یا نشنوند تا آن شخص نماز را
تمام کند و همچنین اهل قافله حج و زیارت و غیره با وجود کثرت در صحرا متفرق گردند و زن و مرد از همدیگر بیشتر دور دور روند
که صدا همدیگر را نشنوند خصوصاً در مناسک حج مانند عرفات و مشعر و منی و مسجد الحرام و در روضات مقدسه و مانند
اینها و همچنین چون کسی داخل مسجد شود یا در جائی نماز کند که صدای قرائتش بهمسایه رسد مانند پشت بام در فصل تابستان
باید که منادی قرار دهد که ندا کند که ای مسلمانان در اینجا هست کسی مشغول نماز باشد هرچند نماز اخفاتی باشد زیرا که
شبهه و وسواس مخصوص نیست بنماز جهری بلکه چون یکی جهر بقرائت قرآن کند خواه در نماز یا غیر آن پس هرکس که قرائت
او را شنود باید گوش فرا دهد هرچند که در نماز اخفاتیه باشد باید که ساکت شود و گوش بقرآن دهد و همچنین نماز را
هرچند اخفاتی باشد در جائی که تاریک نکند یا آنکه ذکری را بلند بخواند زیرا که احتمال دارد که چون در ذکر
سجود آخر رکعت اول باشد و کسی ندانسته داخل نماز ولیه جهریه شود و قرائت را بسورهای طولانی کند نظر
بوسعت وقت و نفهمد بسبب کوری یا کری یا تاریکی و امثال اینها اگر کسی در اینجا نماز میکند پس باید نماز اول قطع کرد
یا خارج از وقت شود و همچنین این توهم را از مسلمانان کسی نکرده که چون جمعی در خانه یا مسجدی باشند اعتقاد
بامامت و صلاحیت همدیگر نداشته باشند و وقت نماز هریک را علیحده نداشته باشند و مکان نماز نیز قابل
تفرقه ایشان نباشد و همچنین در کجاوه همراه باشند باید که از برای شنیدن در نماز قرعه زنند و بعضی توقف
نمایند یا بیرون روند با امکان و الا نماز را ترک کنند تا وقت بیرون رود و علما اگاهند یا ضیق وقت را اعتنا کنند
یا آنکه وجوب جهر در این وقت از همگی ساقط شود یا قرعه زنند از برای بعضی دون بعضی خلاصه مفاسدی که بر این وسواس
مترتب میشود گنجایش تحریر ندارد و ذکرش موجب تضییع عمر است و منشأ این وسواس آنست که حق تعالی در آخر سوره
اعراف فرموده و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا و ظاهر معنیش اینست که هرگاه خوانده شود قرآن پس گوش دهید
از برای آن و ساکت شوید و اتمام این دلیل بر هیچ که مفید مطلب باشد و فی نفسه امور چند که اتمام هریک محتاج است
بدلیل و رد قال و قیل و بر تقدیر تسلیم همه حضرت امام در صحیحه [illegible] فرموده که [illegible] در اینجا همین
نماز جماعت است و گوش دادن مأموم قرائت امام خود را و جمعی نقل نموده اند اجماع [illegible] بر عدم وجوب استماع در غیر جماعت
از آنجمله است شیخ طوسی ره که در کتاب تبیان فرموده و شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان از او نقل نموده با ابن عباس
لا خلاف فی ان الانصات والاستماع للقرآن خارج الصلوة غیر واجب [illegible] و علامه محسن کاشی
در کتاب صافی که عدم وجوب استماع را در غیر نماز نسبت داده است بجمیع شیعه و از آنجمله است محقق مرحوم خلیفه سلطان
در حاشیه شرح لمعه و غیر ایشان که ذکر ایشان موجب تطویل میشود در آنچه مذکور شد معلوم گشت که این مسئله
اجماعیست و خلافی در آن از کسی که معروف باشد نقل نیست و همان حدیث صحیح صریح در وسواس شیعیان کافیست و
کسی توهم نکند که آیه هرچند در نماز جماعت است لکن عبرت بعموم لفظ است نه خصوص محل زیرا که این گفتگو را در آیات
در غیر این محل چنانکه اگر کسی سؤال میکرد که آیا در نماز جماعت استماع قرائت امام واجبست یا نه و امام میفرمود
که استماع قرائت قرآن واجبست در این صورت عبرت بعموم بود تا ثابت شود بدلیل آنکه آن حکم مخصوص است با محل
چنانکه در اینجا در صحیح صریح مذکور فرموده که مقصود خدا همین نماز جماعت است و بس پس پیداست که آیه مذکوره
خاص است بمحل یعنی نماز جماعت و کسی را نمیرسد که بحث بر امام کند که آیه عام است شما چرا تخصیص داده اید بمحل
و بعضی از احادیث که موهم عموم است با وجود ضعف سند ها ایشان علما اعیان نقل اجماع بر تأویل نموده اند
خلاصه نظر این آیه شریفه آیه منفیه محرمیت است که بعموم حصر باتفاق علما حجت است دلالت میکند بر اینکه مادر
زن و دختر زن نامحرمند و هرچه دلالت بر تخصیص آیه محرمیت کند نباشد بر آن دلالت بر تخصیص آیه استماع ننماید
و فرصت طول کلام در این مرام نباشد بر این نبشت و الله العالم [illegible] زینت بخش تومان از عمر و کو [illegible]

اول بهفت تومان و در سال دویم همان هفت تومان را نه تومان قرار داده و از برای این انتفاعها مطلع صیغه و طریقه شرعیه
اتفاق نیفتاده و بعد از آن عمرو مزبور سه تومان علاوه آنوجه کرده و با زید شریک شده و شش تومان از این وجه را
زید از او قرض کرفته و شریک شده بدون آنکه عمرو متوجه کار و کسب شده با زید و مدت هفت سال شریک بوده اند
و انتفاعی که بهم رسید بالمناصفه قسمت کرده اند در آن چه میفرمایند ب هرگاه در دو دفعه اول وجه را باضافه
بقرض داده بدون معامله و صیغه شرعیه آن ربا محض است و اضافه بر اصل وجه هم بر گیرنده و هم بر دهنده حرام است
و ملک مقرض نمیشود و در باب شراکت هرگاه قرض را بشرط داده است که بعوض نصفه از برای او کار کند نیز حرام است
ل عج زید نام افترا زده بعمرو نامی که در شب سر زوجه او آمده و عمل نامشروع با او کرده پس جمعی با او سر راه بر عمرو
کرفته و چند زخم کاری بر او زده بنحوی که مشرف بر موت شده و بآن زخمها منتفعا عد نشده بضرب چوب صبیه عمرو زاده
عمرو را از برای رضا نام خویش خود خطبه نموده و در حالی که دختر صغیره بوده و حال که کبیره شده راضی نشده و نکاح
نامچه نیز بخط و مهر ملا رضا ساخته اند و قطع نظر از آنکه کرده نوشته کرفته اند که هرگاه آن دختر بعد از بلوغ راضی
نشود عمرو مبلغ هشت تومان بزید بدهد حکم شرع را بیان فرمایند ب هرگاه افترای مذکور بثبوت شرعی رسید
حد شرعی بر مفتری ثابت میشود بعلاوه تعزیر و تادیب بر هر تقدیر مجروح مطالبه دیه جراحات خود میتواند
نمود و عقد صغیره بر نهج مزبور باطلست خصوصا هرگاه بعد از بلوغ و رشد امضا ننماید و همچنین التزام هشت
تومان ملزم شرعی نیست والله العالم ل عد کثیری چند برادر در دو منزل بجهت داشتیم و در دار از طاعون برحمت خدا
رفته اند و اطلاع کامل بر اموال ایشان ندادم و با کسی که متصرف در اموال ایشان بود دعوی نمودم و بالآخره
به چهار تومان صلح کردم و الحال که ملاحظه میکنم در آن صلح بسیار مغبونم چه میفرمایند ب هرگاه مطلع بر مقدار
حق خود نبوده و استعلام آن نیز ممکن بوده و نکرده ظاهرا صلح مذکور سفیهانه و باطلست و بفرض صحت خیار غبن
داری والله العالم ل عه زینب با عمرو در املاک و اراضی که ثمنا بقدر هزار و پانصد تومان قیمت دارد شریک
بوده و حصه هر یک مفروز مثلا از زینب ثلث و از عمرو ثلثان میباشد و سالها بر این منوال معامله نموده و هر یک اقرار
بحق دیکری داشته و زینب در این مدت صغیره بوده و عالم بمقدار آنها نبوده بعد از چند سال عمرو آمده بزینب کفته که
تمام املاک در شرف انهدام است و تو از عهده تعمیر آنها بر نمی آئی رسد خود را بمن صلح کن زینب چون عالم بکمیت و کیفیت
آنها نبوده رسد خود را بمبلغ هفت تومان مصالحه نموده مزبعد که عارف بقیمت و کمیت آنها شده پشیمان کشته آیا اختیار
فسخ دارد یا نه و ایضا با وجود اقرار بحق و عدم امتناع از تسلیم حق صلح صحیح است یا بمضمون الصلح عقد شرع لقطع
التجاذب موقوف بر تجاذب و تنازع است و ایضا بلوغ و رشد زینب در حین مصالحه ثابت نیست و قبل از نکاح و بلوغ نیست
میتماید و عمرو از اثبات آن معذور است و در شاهد بلوغ و رشد و تعریف عدالت شرط است یا نه ب صحت
صلح نزد شیعه موقوف بر تشاجر و تنازع نیست بدون آن نیز صحیح است و هرگاه سفاهت و عدم رشد یا عدم بلوغ
در حین صلح ثابت باشد خیار فسخ ثابت است بلکه هرگاه غیر رشید طرف صلح بوده و صیغه را خودش خوانده در
اصل باطلست و شروط شهود بلوغ و رشد همان شروط سایر شهود است و هرگاه شاهد عادل از شهادت
شهود تعریف با انضمام قراین یا از قراین تنهائی علم بمعرفت بهم رسانند ظاهرا کافی است هر چند که شهود تعریف را
شرط عادل باشند و هرگاه زینب بعد از اقرار بمصالحه ادعا فساد آن کند بعدم بلوغ یا رشد باید منشأ فساد را
بثبوت شرعی رسانند و بعد از عجز تسلط قسم بر عمرو ندارد که قسم بخورد که صلح مزبور با شرایط صحت واقع شده
والله العالم ل عو هرگاه شوهر زنی چند سال مفقود شده بعد از مدتی باخبار مفیده ظن موت آن زن شوهر
کند و بعد از آن شوهر اول پیدا شود و او را طلاق دهد آیا بر شوهر ثانی بعقد جدید حلال میشود یا وجود دخول
بعقد اول یا نه ب حلال نمی شود ل عز شخصی امامت میکند بعد از دو معنا او ما التمام انوجو بر است نماز کردن
با او چه صورت دارد ب هرگاه شرایط امامت را دارد و اخذ وجوه مذکوره بر او حلال باشد مانعی ندارد ل عح شخصی
کمان دخول وقت بقصد وجوب وضو یا غسل نموده و بعد از آن معلوم شده که هنوز وقت داخل نشده بود

بان طهارت نماز میتوان کرد یا نه ب هرگاه ظن یعنی گمان راجح بدخول وقت داشته باشد ظاهراً میتوانند هر چند عادة
ان طهارت خود طشت ل عط در دهی یا مزرعه جمعی از صغار و کبار شریکند شخصی یک روز یا بیشتر آب ایشان را بدون
اذن شرکاء غصب نماید و از آن آب حوض را پر آب میکند شرب آن چه صورت دارد ب هرگاه احدی از مکلفین ملاحظه
عدم رضا با استعمال آن ننمایند ظاهر احوط ترک طهارت از آن از برای غیر غاصب باشد و احتیاط از آن بد نیست
لف موضعی که ایشان باد اره کرده است در میان آن کرم بسیار هم رسید شرب آن چه صورت دارد ب شرب آن ضرر
ندارد هر چند اکثر از کرم باشد لکن از خوردن کرم اجتناب نماید ل فا نیدانی در زمین بعمر میفروشد و در چنین بیع شرط
مینماید که اگر بعد از انقضای یکسال رد مثل ثمن نماید قادر بر فسخ بیع باشد و الا فلا و در ثانی قید نماید مبیع را در
مدت خیار از مشتری بمبلغ معین اجاره مینماید این اجاره صحیح است یا نه ب در صحت بیع شرط شرط است معلوم بودن
منتهای مدت رد مثل ثمن با سایر شروط صحت مطلق بیع و در صورت مفروضه منتهی معلوم نیست مگر که بعد از انقضای
یکسال تمام باشد و اگر مقصود همان روز انقضای بعد است خوب است با تحقق سایر شروط از اراده بیع حقیقة نه تنها
و تعیین مبیع به رویت یا وصف معتبر اما اجاره ان قدر اشکالی دارد نظر بانکه اجاره از عقود لازمه است و ملکیت منافع
مبیع مذکور بعقد متزلزل است تعلیق لازم بر متزلزل محل اشکال و متزلزل است هر چند که منافع مذکوره خود متزلزل نیست الا
اشکال و اظهر صحت اجاره است و الله العالم ل فب هرگاه دو نفر با هم لواطه کرده باشند با این سبب کسان بر فاعل
و مفعول حرام میشوند و از برای این شرطی هست یا نه و هرگاه از انهائی که حرام باشند بر او بنکاح بگیرد چه حکم دارد
ب بر فاعل حرام میشود مادر مفعول و مادر مادرش و مادر پدرش هر چند بالا رود و هم چنین دختر مفعول و
دختر دخترش و دختر پسرش هر چند پائین رود و هم چنین خواهر مفعول لکن خواهر زاده اش حرام نمیشود و بر مفعول
هیچ کس از فاعل حرام نمیشود با این سبب علی المشهور و هرگاه مفعول احتیاط کند از مثل زنان مذکوره بهتر خواهد بود هر چند
لزوم ندارد و فرقی نیست تنها انکه فاعل یا مفعول بالغ و عاقل باشند یا نه و غیبوبت حشفه شده باشد یا نه لکن
شرط است هر چند به بعض حشفه باشد یا اینکه فعل قبل از عقد نکاح باشد و نکاحی که بعد از آن واقع شده
باطل است و محتاج بطلاق نیست هر چند بسبب جهل مسئله وقوع یافته باشد لکن اگر دخول با آن عقد واقع شده و زن
جاهل مسئله بوده یا نمیدانسته که چنین امری واقع شده مستحق یک مهر المثل از آن شخص میشود هر چند که زن باید بر او نحو
محقق شده باشد و فرزندی که بعد از صورت بهم رسید ولد شبهه است و حکم ولد صحیح دارد و هم چنین است حکم فرزند
نسبت بآن شخص در صورت جهل مسئله یا نسبتا از فعل جماع نسبت بهر کدام که جاهل بمسئله و بوقوع آن فعل بوده
زنا است و فرزندی که از آن بهم رسد از او نیست و اجنبی است و ارث از او نمیبرد و نمیدهد و اگر لواطه بعد از نکاح باشد
حرام نمیشوند لکن بهتر انستکه از آن زن دست دارد بطلاق و در صورت مبنوت نکاح هرگاه از نفس طلاق دهد یا نحو
از انحاء عقدش منفسخ کرد دیگر محرم ابدی نمیباشد و عقد میتواند کرد او را بعقد جدید بکر بهر علی الظاهر و اگر طلاق رجعی باشد
ظاهراً رجوع بان در عده مانعی ندارد و الله العالم و فرقی نیست میان عقد دوام و متعه و ملک یمین علی الظاهر نظر بعموم
الطلاق نص و ظاهر اره ملک یمین سبق تحریم ملک کافیست هر چند که جماع بعمل نیامده باشد مانند عقد نکاح و الله
العالم فج مال صغیر را پدرش یا جدش تصرف داشته جایز است یا نه ب تصرف در مال صغیر و هم چنین مجنون موکول
بنظر پدر یا جد پدری یا وصی ایشاست و با عدم انها با حاکم شرع است و هرگاه دست بحاکم شرع نرسد عدل مومنین حسبة
متوجه شده انچه صرفه و غبطه صغیر و مجنون است بعمل میتوانند اورد و هرگاه صلاح ایشان در قرض دادن باشد نهایت
و امین موثوق [illegible] او و توقف تام در قرض خلاصه باید مصلحت انها منظور باشد نه مصلحت مستقرض فعس اولاد
[illegible] پسر [illegible] برادر [illegible] پسر میتوانند خواهر مادری از یکدیگر یا نه ب میتوانند و فرقی نیست میان
خواهر مادری و پدری [illegible] در این مسئله فه عاقد نکاح و مطلق و امثال ایشان که عقدی یا ایقاعی از
برای غیر بعمل آورند باید اجرای صیغه را خود بخوانند که وقت یا نه ب میتوانند مانعی ندارد فو شخصی
چند نفر برادر و خواهر صغار دارد و خواهر و برادر [illegible] دارند متوجه حال ایشان شده اولاد است یا بغیر

رفتن و درس خواندن **ب** هرگاه جمع میان انها ممکن باشد بهتر والا درس مقدمست و اگر او وصی نباشد یا سایر مؤمنان تفاوتی ندارد و در صورت مذکوره باید مؤمنان احتسابه متوجه شوند **لقش** حد نفاس را بیان فرمایند **ب** اقلش حدی ندارد بلکه ممکن است که زنی بعد از ولادت مطلقا نفاس نه بیند اکثرش اکثر حیض است از برای غیر ذات العادة در حیض و از برای او ایام عادة او است تا ده روز بعد از عادة و استمرار خون استظهار میتواند کرد و احتیاطا انسکه بعد از ان با استمرار خون در عمل استحاضه صوم در روزه بلکه هیجده روز را قضا کند هرگاه تا هیجده روز یا بیشتر در ماه رمضان خون ببیند خصوصا غیر ذات العادت **لقح** هرگاه زید با عمرو دعوای داشته و انرا با صلاح مصلحین صلح نمود بمبلغی و قدری از انرا بتر گرفته ایا ان صلح را فسخ میتواند کرد بسبب انکه پشیمان شد **ب** نمیتواند مگر برضای ان دیگری **لقط** شخصی را پول ضرور شد که از شخصی بکیرد بیس برنج بسلف با و فروخته و او طلبش شخصی دارد و ثمن را حواله با و میکند ایا این بیع صحیحست یا نه **ب** هرگاه در مجلس مبایعه تا مادامیکه متبایعین از هم جدا نشده اند ثمن قبض شده بیع صحیحست والا فلا **لص** در فصل تابستان اکذشته احمد نام فوت شده و بعد از ان زوجه او وضع حمل نموده صبیه از او بهم رسیده بعد از ان زوجه فوت شده و مادرش الحال تمام اسباب او را ضبط کرده و صبیه احمد را بدیهه داده اند و عمو نیز دارد ایا میراث زوجه احمد بمادرش میرسد یا بدخترش **ب** ثمن ترکه احمد بزوجه میرسد و بقیه از دختر است و ترکه زوجه خواه از ارث و خواه از غیر مال خودش ربعش از مادر و بقیه از دختر است **لصا** زنی در هشت سالگی یک روز از روزه ماه رمضان را افطار نموده و در نه سالگی یک روز قضا و کفاره برا و هست یا نه و شخصی بعنوان نذر صوم پنجشنبه اول و وسط و اخر را بر خود واجب کرده و بتکلیف شخصی یک روز انرا خورده کفاره دارد یا نه **ب** افطار در هشت سالگی و نه سالگی قضا و کفاره ندارد مگر روز نه اگر افطار نموده در سال دهم سن او بوده یا بیشتر که در اینصورت قضا و کفاره لازم است و در افطار روزه نذری هرگاه مکلف کسی نبوده که باید مفطر در اثر باره ازاو تقیه بکند کفاره نیز لازم است **لصب** بم یعرف مقدار مسافة ما بین البلدین **ب** بما قیل من انهما ان اتفقا فی الطول و تفاوتا فی العرض او العکس فیجد لکل درجه من التفاوت اثنین و عشرین فرسخا و ان تفاوتا فیهما فربع ما بین الطولین و کذا ما بین العرضین ثم اضرب جذر المجتمع من المربعین فی اثنین و عشرین فالحاصل عدد فراسخ ما بین البلدین فلو کان ما بین الطولین اربعا و بین العرضین ثلثا ضربنا جذر مجموع مربعیهما و هو خمسة فی اثنین و عشرین بلغ مائة و عشرة و هی عدد فراسخ ما بینهما و لا یخفی ان الدرجه الارضیة اثنان و عشرون و تسعا فرسخا و لکن اسقط الکسر فی هذه القاعدة تسهیلا للحساب و لا یخفی ان وجه ذلک ظ بشکل العروس و هو الذی استدل به علی ان مربع وتر الزاویة القائمة یساوی مربع ضلعیها **لصج** اذا قال لزید عندک عشرة و نصف ما لعمرو و بالعکس فیم اقر لهما **ب** بطریق الجبر و المقابلة فرضنا مال زید شیئا مجهولا فلعمرو عشرة و نصف شیء بمقتضی الاقرار فیکون لزید خمسة عشر و ربع شیء یعدل شیئا کاملا و هو الذی فرضنا لزید اولا و طریقا استعلامه ان یسقط ذلک المجهول من العبارة الثانیة و هو ربع شیء من مثله فی العبارة الاولی و هو الشیء یبقی خمسة عشر یعدل ثلثة ارباع شیء فنقسم علیه فیکون ربع الشیء خمسة فالشیء الکامل عشرون هی مال زید و لعمرو عشرة و نصف ذلک فهو ایضا عشرون **لصد** ما النکتة فی التعمیم ثم التخصیص فی قوله تعالی و لا یخرجنکما من الجنة فتشقی **ب** لعله التنبیه علی وجوب نفقة الزوجة علی الزوج **لصه** شخصی فقد جنس بفقراء میدهد بهیئة انکه چون زراعتش بحد زکوة برسد انقدر که زکوتش بشود از انقدر که داده است کند و انچه اضافه داده است از بابت خمس یا صدقه واجبه غیر زکوة حساب کند و این مراتب را بفقیری که جنس باو داده نفهمانیده بلکه فقیر چنین فهمیده که انرا بعنوان تکلف و تبرع باو داده یا در اینصورت انجنس را از بابت زکوة یا غیره حساب میتواند کرد یا نه و نیت در وقت دادن زکوة و امثال ان لازم است یا نه و نیت را صاحب مال باید بکند یا انکس که تسلیم فقیر میکند جواب انرا مشروحا قلمی فرمایند **ب** حساب نمی تواند کرد نه از زکوة و نه از غیر ان مگر انکه جنس موجود باشد و از فقیر واپس کیرد و بعد از ان تعیین زکوة یا غیر ان نموده و بنیت ان باو دهد و اگر تمام انرا یا بعض انرا فقیر تلف نموده حرام نکرده است و معطی نیز مستحق مطالبه عوض را و نیست اینچه را بعوض مال خود داده او بکیرد حرام است مال او نمیشود نیز اگر او فقیر را

مسلط نموده است بر اتلاف آن مال بشرط عوض و آن فقیر غاصب نبوده و بعنوان قرض نگرفته بلکه مانند ضیافت تناول
خود و هر چند ضرری نیست که بفقیر ظاهرا [illegible] یا میدهند زکوة یا خمس مثلا لکن واجب است که در حین دادن دهنده
در دل خود نیت کند که این زکوة است مثلا که از مال میدهد قربة الی الله یعنی برای اطاعت و رضای خدا و خواه دهنده صاحب مال
باشد یا وکیل او و هر چند غلام یا ملازم او یا امام یا مجتهد یا نائب او باشد و هرگاه دهنده بدون نیت دهد صحیح نیست
هر چند که صاحب مال نیت کرده باشد و احتیاط آنست که صاحب مال در وقت دادن بوکیل خود نیت کند و بعد از آن
وکیل نیت کند در وقت دادن بفقیر بلا خلاف یا بوکیل فقیر بنا بر قول قوی که دادن بوکیل فقیر هم جایز است و بنا بر این
فروختن زکوة مثلا قبل از قبض او یا وکیل او چنانکه بعضی از عوام میکنند غلط است [illegible] زکوة را که فقیر مشتری
الذمه بری شود مگر آنکه فقیر مشتری را وکیل نماید در قبض و اقباض از جانب خود و او بوکالت از دهنده قبض کند بعد
از آن بوکالت فقیر بقبض خود دهد که در این صورت بنا بر قولی صحیح است لکن بشرطی که بیع مذکور بیع بذمه باشد نه بیع خصوص
زکوة نکرده زیرا که در آن وقت که آن زکوة مال او نشده بیع کرد بعد از قبض باجماع علما و صریح اخبار قبل از قبض او قبیل
باشد و بنا بر صحت توکیل در چنین مسائل توکیل در گرفتن صحیح است بنا بر قولی پس اگر توکیل نیز فایده ندارد و باید که
بقبض فقیر برسد تا آن زکوة مثلا محسوب شود و طریق احتیاط واضح است و هرگاه فقیر جنس را بذمه خود بغیر فروشد نیز زکوة
دهنده طلب مشتری ثابت باشد یا بثبوت شرعی رسانند و آن فقیر مرده باشد میتوانند که آن دهنده بعد از نیت دادن از دین
او از زکوة کند بشرط قصور ترکه میت از ادای آن و همچنین هرگاه خود شخص از مستحق طلب داشته باشد خواه مرده خواه زنده
میتواند که نیت کند که مقدار طلب خود از زکوة خود حساب کند والله العالم **اصل** مقدار رطل شرعی و مد شرعی و صاع
شرعی و کر آب بوزن و نصاب زکوة غلات و غیره را بیان نماید بمثقال صراف و وزن تبریز و صاع شرعی چهار مد است
و هر مدی دو رطل و ربع است برطل عراقی سابق و رطل عراقی نصف رطل مکی سابق و دو ثلث رطل مدنی سابق است
و رطل عراقی بنا بر اشهر اظهر معادل یکصد و سی درهم شرعی است و بعضی یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم میدانند
و درهم شرعی مقابل نیم مثقال و خمس مثقال شرعی است و مقابل نیم مثقال صراف و ربع عشر یعنی چهل و یک مثقال صراف
و مثقال شرعی برابر سه ربع یعنی چهار دانگ و نیم مثقال صراف است و دینار شرعی عبارتست از یک مثقال شرعی از طلای سکه
دار و هر یک از جو [illegible] مطابق مثقال شرعی است پس یک درهم مقابل چهارده غاز بیگی [illegible]
بیست غاز بیگی فرض شده و از عباسی این زمان که برابر یک مثقال صراف است بیست و یک غاز بیگی میشود بر تقدیری که عباسی
چهل غاز بیگی باشد خلاصه هر ده درهم هفت مثقال شرعی است و پنج مثقال و ربع مثقال صراف است بوزن تبریز نیم و سنگ
هشت عباسی پول سیاه است که عبارتست از شصت [illegible] مثقال صراف بناء علی ذلک موافق مشهور و اظهر هر رطلی
ششصد و هشت مثقال و ربع مثقال صراف است و از نیم چهار یک تبریزی یازده مثقال و سه ربع مثقال کمتر است و هر
مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و نصف ثمن مثقال است که از چهار یک تبریز بیست مثقال و سه ثمن و نیم مثقال کم است
و هر صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع است که از تبریز بیست و پنج مثقال و سه ربع کمتر است و کر آب بوزن هشتاد و
یک هزار و نهصد و [illegible] مثقال است که یکصد و بیست و هشت تبریز میشود الا بیست مثقال و نصاب غلات یکصد
هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج مثقال است که دویست و هشتاد و هشت تبریز میشود الا پنج مثقال و بنا بر قولی
دیگر در رطل هر رطلی [illegible] مثقال و مد یکصد و پنجاه و یک مثقال و هفت ثمن [illegible] و صاع
ششصد و هفت مثقال و نیم و کر آب یکصد و بیست [illegible] تبریز و سه چهار یک و ده مثقال است احتیاط در نصاب اقل است بنا بر قول
و در فطره و کفارات [illegible] مشهور راست و غلاتی که زکوة در آنها واجب است گندم و جو و خرما و مویز است و در
غیر آنها واجب نیست بلکه سنت است هرگاه بنصاب مذکور برسد و بکیل یا وزن [illegible] معامله کنند [illegible]
و آنکه وجوب آن بد فرض شود که هرگاه گندم و جو و خرما و مویز برسد البته بحد نصاب [illegible] از چهار [illegible] انگور
ولکن چون مویز میشود پس نصاب انگور چهار برابر نصاب [illegible] خواهد بود و زکوة غلات ده یک است هرگاه [illegible]
یا قنات یا [illegible] باشد بیست یک [illegible]

آب خورد اغلب اعتبار دارد و یا معتبر در غلبه مدت نسبت یا منفعت و در آن خلاف است و طریق احتیاط واضح است و هرگاه
به دو طریق به عنوان تساوی آب خورد از نصف آن ده یک و از نصف دیگر بیست یک دهند که از بیست و یکمین یک نیم میشود
و بعضی در این صورت پانزده یک گفته‌اند با آنکه طریقه اول مراعات کمال احتیاط است و این محض اشتباه است بلکه از پانزده
یکی و ثمن یکی میشود و زکوة طلا دو نصاب دارد اول پانزده مثقال است که مقابل بیست اشرفی دو بیست و دوم سه مثقال
است بعد از پانزده مثقال تا هر قدر برسد و نقره نیز دو نصاب دارد اول یک صد و پنج مثقال است دوم بیست و یک مثقال
بعد از نصاب اول تا هر قدر برسد و زکوة طلا و نقره چهل و یکیست و شتر دوازده نصاب دارد اول پنج شتر و زکوة
یک گوسفند است دوم ده شتر و زکوة دو گوسفند است سیم پانزده و در آن سه گوسفند است چهارم بیست و در آن چهار
گوسفند است پنجم بیست و پنج و در آن پنج گوسفند است ششم بیست و شش و در آن یک بنت مخاض است هفتم سی و شش و در آن
یک بنت لبون است هشتم چهل و شش و در آن یک حقه است نهم شصت و یک و در آن یک جذعه است دهم هفتاد و
شش و در آن دو بنت لبون است یازدهم نود و یک و در آن دو حقه است دوازدهم یکصد و بیست تا هر قدر که زیاد شود
پس اگر میخواهد پنجاه پنجاه حساب کند و از برای هر پنجاه یک حقه دهد یا چهل چهل حساب کند و از برای هر چهل یک بنت
لبون دهد و بنت مخاض شتر یک ساله یا در دوم است بنت لبون دو ساله است یا در سوم است و حقه سه ساله یا در
چهارم است و جذعه چهار ساله یا در پنجم ساله است و هر یک از اینها باید ماده باشد و گاو و گاومیش دو نصاب دارد اول
سی و در آن یک تبیعه است یا یک تبیع یعنی گاو نره یا ماده که یا در دو ساله باشد دوم چهل است و در آن یک مسنه
و آن گاو ماده یا در سه ساله است بعد از آن هر قدر که زیاد میشود اگر میخواهد همه را سی سی حساب کند و تبیع یا تبیعه
دهد یا چهل چهل حساب کند و مسنه دهد یا بعضی را سی و بعضی را چهل حساب کند بطریق مذکور و گوسفند پنج نصاب
دارد اول چهل و در آن یک گوسفند است دوم یکصد و بیست و یک است و در آن دو گوسفند است سیم دویست و یک
و در آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یک و در آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد است تا هر قدر که بالا رود و در هر
صد یک گوسفند است والله العالم (ص) س. زید به عمرو وجهی داده که با آن معامله ابریشم کند و آنچه نفع بهم رسد فیما
بین بالمناصفه حصه شود و اگر نقصان رو دهد بعد از شروع در معامله تماما بر عمرو باشد و اگر قبل از شروع
نقصان شود یا اینکه مجموع مال یا بعضی از آن تلف شود بر زید باشد و عمرو این مراتب را قبول نموده بعد از معامله نقصان
رو داده قبول نمیکند که متحمل آن شود آیا زید شرعا میرسد که تمام خسارت را از او بگیرد نظر به المؤمنون عند شروطهم
یا نه ج. موافق نقط سؤال این معامله بعنوان مضاربه بوده و خسارت تماما بر اصل مایه است و بر عامل مطلقا خسارتی نیست
و وفا بر امثال این شروط واجب نیست و اشتغال ذمه به سبب این شرط بهم نمیرسد و اگر منظور شراکت بوده هر چند مخالف
سؤال است بر عمرو مجموع خسارت نیست بلکه باید نصفه خسارات را هرگاه شراکت نصفیه باشد متحمل شود و اشتراط تفاوت
در خسارت صحیح و لازم نیست هر چند که اشتراط تفاوت در ربح صحیح است هرگاه زیادتی از برای عامل یا از برای
کسی که عمل او بیشتر است شده باشد بلا اختلاف ظاهرا و مطلقا بنا بر قول بعضی والله العالم (ص) جده شیر نواده خود
میتوانند داد خواه از جماع جد بهم رسد خواه از غیر آن و همچنین شیری که از جماع جد بهم رسیده خواه از جده باشد
خواه از غیر آن به نواده میتوان داد یا نه ج. هرگاه جد یا جده پدری تنها باشد ضرری ندارد و اگر مادری تنها یا پدری یا
مادری باشند نمیتوانند داد اگر بحد رضاع شرعی رسد مادر آن طفل بر پدرش که داماد است حرام میشود علی الاظهر (ص) ط.
زید قطعه باغی به عمرو هبه نموده به عوض و بیست بنا و ملکی در تصرف عمرو بوده و بعد از آن زید آن را متصرف شده و بید
عمه زاده عمرو واگذاشته حکم دارد یا نه ج. هرگاه هبه معوضه باشرایط صحت بعمل آمده لازم است و بر هم نمیخورد الا برضا
[illegible] هبه بغیر بیع شده خواه باشنا [illegible] در دعاها به مسطور است که و عرج بروحه الی السماء و حال آنکه ما
روح جسمانی قائلیم توفیق میان این هر دو را بیان فرمایند ج. آنچه بخاطر داعی میرسد آنست که حصر جهت و توافق میان
مذهب متکلمین و حکما فرموده و متفق علیه طرفین است را بیان نموده و اثبات الشیء نفی ما عدا نمیکند و مفهوم لقب
حجت نیست و نیز احتمال دارد که از جهت مراعات فهم اکثر عوام بلکه اکثر خواص نیز نموده که فی الجمله ملایم اعتقاد

وادعا ان قلبی اینست باشد چنانکه جناب حکیم علی الاطلاق علی الاحتمال بل علی الظاهر این حکمت را مراعات فرموده ومقدمه
معراج را آن مسجد الاقصی که مسجد بیت المقدس است علی الظاهر المشهور تجاوز نموده ومحتمل است که تخصیص روح بذکر آن
جهت تنبیه بر شرافت آن فرموده باشد یا برای آنکه مستفید از معراج ومنتفع بتکالیف فی الحقیقه روح است واشتغال
بدن بنا بر عود بعینه بر سبیل مجاز وبالعرض است واخبار الائمه بکثرت میرسد که ضبط وثبت کیفیت ذکر آنها ندارد والله العالم
ل قا زید مستوفی مبلغی قرض داشته وولد اکبر او ضامن قرض او بوده وزید زوجه خود را وصی نموده بعد از وفات او
وصی وضامن هر دو قطعه باغی که از زید متخلف شده فروخته اند وقرض را اداء الحال که صغار زید بالغ شده اند
ادعا ان باغ را مینمایند ومیگویند که باید ضامن وجه را بدهد چه حکم دارد ب غرامت وتعقیب بر ضامن نیست
هرگاه باذن مدیون ضامن شده باشد بلکه آنچه را بطلبکار میدهد میتواند که از مدیون بگیرد خلاصه هرگاه وصی او وصی شرعی
کند کسی را نمیرسد که بر او اعتراض نماید نه وارث ونه غیر وارث را مگر در کار ویکه ثابت شود که خلاف شرع نموده وهرگاه
صغار وارث گفتگوئی باشد طی آن موقوفست بمرافعه وعلم بان ل عه شخصی در شب در خواب بوده وبخواطرش شده
که محتلم شده وبعد از بیداری تفحص کرده واثری از آن نیافته در ظهر ظاهرش در وقت بول دیده کرده وچند
قطره آب مایل بزردی غلیظ از آن آمده بدان جهت که آیا بر او غسل هست یا نه ب غسل بر او واجب نیست تا آنکه جزم
داند که آنچه بیرون آمده منی بوده یا آنکه بوی خمیرش یا بوی بیخ نخل خرما دهد که اینها علامت منی میباشد در صورت
اشتباه اگر غسل کند وانرا بشکند واز برای نماز وضو بسازد بهتر است ل قح دختر بی پدر عمو ولی او را نامزد شخصی
نموده ودختر بعد از اطلاع اباکرده وثانیا خود را نامزد بکری کرده وشخص اول در این مدت مبلغی اخراجات کرده
الحال ادعا اخراجات را بر عمو یا دختر میتواند کرد یا نه ب هرگاه عمو بوکالت ورخصت دختر او را نامزد کرده وآن
شخص با اطلاع ورضا دختر آن اخراجات را نموده وبعد از عقد شرعی دختر او را جواب داده غرامتها بر دختر است والا
پس اگر عمو ادعای وکالت واذن دختر را نموده وکذب او بر آن شخص ظاهر نبوده غرامت بر عمو است والا غرامت بر همان شخص
وادعا ببکری نمیتواند کرد والله العالم ل قد هرگاه کسی نذر کند که هرگاه شطرنج بیاند قربة الی الله بتضعیف
جو بر در خانهای شطرنج آنچه از جو بر سهم خانه آخر شود در راه خدا تصدق کند یعنی که از برای خانه اول یک
جو واز برای دوم دو جو واز برای سیم وچهارم وهمچنین تا آخر خانها بتضعیف بدو سهم خانه آخر را تصدق
کند والحال نذر را شکسته است چه قدر باید تصدق کند ب نذر مذکور باطلست زیرا که خارج است از قدرت
بشر وچیزی بر آن شخص بسبب این نذر لازم نمی آید هرچند که شطرنج بازی حرام است وموجب گناه است بلکه اگر بعوض
جو دانه گندم نذر کند نیز باطل است بسبب آنکه آنقدر گندم تحت قدرت بشر نیست که بهم رساند وشاید
سائل این را نیز دانسته وغرض امتحان حقیر بوده باشد لهذا از بیانی نائیم که چه قدر میشود هرگاه بعوض یک جو
یک دانه گندم باشد بدانکه خانهای شطرنج شصت وچهار است پس چون در خانه اول یک دانه گندم ودر خانه دویم
دو دانه ودر سیم چهار دانه وهمچنین در هر خانه لاحق تضعیف عدد خانه سابق نمائی در خانه دهم پانصد
ودوازده دانه می شود وانرا بوزن کشیدیم تخمینا پنج مثقال صراف شده پس در خانه یازدهم ده مثقال میشود
ودر خانه دوازدهم بیست مثقال وهمچنین مضاعف شده در خانه بیستم پنج هزار ویکصد وبیست مثقال میشود
که هشت من تبریزی هشت عباسی باشد پس در خانه بیست ویکم شانزده من میشود وچون مضاعف کنی در خانه سی ام
هشت هزار ویکصد ونود ودو من میشود وآن هشتاد ودو خروار است الا هشت من که هر خرواری یکصد من باشد
وانرا یک انبار فرض کن وچون انبار را مضاعف کنی در خانه سی ویکم دو انبار میشود وبتضعیف در خانه چهلم یکهزار و
بیست وچهار انبار میشود وانرا یک قریه فرض کرده مضاعف کن تو در خانه پنجاهم یکهزار وبیست وچهار قریه میگردد وانرا
یک بلده عظیمه مانند اصفهان فرض کن بلکه معلوم نیست شهری که باین حد برسد وچون بلده را مضاعف کنی در پنجاه ویکم
دو بلده میشود ودر خانه شصت وچهارم که آخر خانهای شطرنج است شانزده هزار وسیصد وهشتاد وچهار بلده عظیمه میشود که انبارها
موافق تعارف انبار کنی وپر از گندم نمائی وظاهرا اینقدر شهر در ربع مسکون بهم نمیرسد زیرا که موافق هیئت ومساحت دایره

چنین که در زمان مامون الرشید خلیفه تخمین نموده‌اند بیست و چهار هزار میل شد که هشت هزار فرسخ باشد والله العالم

لمعه احکام شک در رکعات نماز را بیان فرمایند هر شکی که غالبا در رکعات نماز واجب واقع می‌شود بیرون از ده صورت
نیست و در پنج صورت موجب بطلان نماز است اول شک در یک و بیشتر دوم شک در دو و بیشتر هرگاه شک پیش از اکمال
سجدتین واقع شده باشد یعنی پیش از آنکه سر از سجدهٔ دوم برداشته باشد علی الاظهر سیم شک میانه ... شک در
جمعه و صبح و عید واجب و نماز قصر و نماز آیات مثل کسوف و خسوف و نماز طواف واجب و همچنین مگر نماز احتیاط از برای شکها
چهارم شک در نماز مغرب پنجم هرگاه نداند که چند رکعت کرده است پس در این پنج صورت شک نماز را برهم میزند و باید از
از سر گیرد لکن اگر بعد از اندک تاملی یکطرف در نظر او راجح شود و مظنون گردد هنوز منافی نماز بعمل نیاورده باشد ظاهرا
میشود اند که عمل بآن ظن نماید و نماز را تمام کند و اگر با تمام اعادهٔ نماز نیز کند احوط و بهتر است و در پنج صورت صحیح است
بشرط تدارک بنحوی که مذکور میشود و همه مخصوص اند بنماز چهار رکعتی اول شک میان دو و سه و بعد از اکمال سجدتین یعنی
بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم خواه نشسته باشد و خواه برخاسته شک کند که این رکعتی که سر از سجدهٔ آن برداشته ام
دوم است یا سیم است پس بنا را بر سه میگذارد و رکعت چهارم بعمل آورد و نماز را تمام کند و دو رکعت نماز نشسته یا یک
رکعت ایستاده کند احتیاطا دوم شک میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و تشهد و سلام بخواند و بعد
از آن دو رکعت نماز احتیاطا ایستاده کند سیم شک میان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را نیز بر چهار میگذارد و بعد
از سلام دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نماز احتیاط نشسته میگذارد چهارم شک میان سه و چهار هر وقت که باشد
هر چند پیش از اکمال سجدتین یا پیش از رکوع باشد و شک کند که این رکعتی که در آن هستم و هنوز تمام نکرده ام سیم است
یا چهارم پس بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته کند و در هر یک از این چهار صورت اگر دو سجدهٔ
سهو بعد از نماز احتیاط بعمل آورد بهتر خواهد بود پنجم شک میان چهار و پنج و این سه صورت دارد اول آنکه بعد از اکمال سجدتین باشد
و شک کند که آنچه کرده است چهار بوده یا پنج پس تشهد بخواند و سلام دهد و اگر برخاسته نیز بنشیند و بعد از سلام دو سجدهٔ
سهو کند بنیت وجوب دوم آنکه پیش از رکوع باشد خواه قرائت کرده باشد یا نه و شک کند که این رکعتی که در آن هستم
پنجم است یا چهارم پس بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته کند با دو سجدهٔ سهو نیت
فریضه سیم آنکه بعد از رفتن برکوع و قبل از اکمال سجدتین باشد پس بنا را بر چهار گذاشته آن رکعت را بعمل آورد و دو سجدهٔ سهو
کند و بهتر آنستکه نماز را نیز اعاده کند و در هر جائیکه بنای صحت موقوف بر اکمال سجدتین است هرگاه شک واقع شود در
اثنای سجدهٔ دوم هر چند که قبل از ذکر سجود باشد با اعادهٔ نماز بقصد وجوب بهتر بلکه احوط آنستکه بنا را بر صحت نیز گذارد
و اعمال شک بعد از رفع راس بعمل آورد و اگر در نماز احتیاط شک در رکعات کند بنا را بر اکثر گذارد مگر آنکه اکثر موجب بطلان
باشد که در این صورت بنا را بر اقل گذارد هرگاه آن نیز موجب بطلان نباشد والا باطل کند مثلا هرگاه شک در دو رکعت
نماز احتیاط کند که یکی کرده است یا دو بنا را بر دو گذارد و اگر شک کند که دو کرده است یا سه بنا را بر دو گذارد و اگر در یک
رکعت نماز احتیاط شک کند که یکی است یا دو بنا را بر یک گذارد و نماز احتیاط مثل سایر نمازها است که باید با طهارت از حدث
و خبث و ستر عورت و سایر شروط باشد و در نیتش در دل چنین نیت کند یعنی بداند که این دو رکعت نماز احتیاط میکند
برای فریضهٔ ظهر مثلا برای آنکه واجب است قربة الی الله و تکبیرة الاحرام بگوید پس حمد تنها بخواند بدون سوره و قنوت پس
رکوع و سجود و تشهد و سلام بجا آورد و تا تواند احتیاطا بی فاصله نماز احتیاط را بعد از نماز اصلی بجا آورد و اگر مابین آن
و نماز سخن گفته شود سهوا یا نحو آن مسئله عود باشد و سجدهٔ سهو کند احتیاطا و اگر نماز احتیاط را فراموش کند هر وقت
بخاطرش آید بعمل آورد و حکمش در زیاده و کم رکعت یا فعل حکم نماز اصلی است و در شک در افعال و رکعات بنحو کثیر الشک عمل میکند
و اگر شک کند که نماز احتیاط را بجا آورده یا نه بجا آورد و اگر بعد از سلام نماز شک کند اعتبار ندارد مطلقا و همچنین است هرگاه شک
کند بجهت آنکه در عرف مردم بگویند که او بسیار شک میکند نیز اعتبار بشک نکند و بنا را بر آن گذارد که مشکوک فیه را کرده است اگر
کردن آن موجب بطلان نباشد و الا بنا را گذارد بر اینکه آنرا نکرده است و در کثیر الشک فرقی نیست میان آنکه در رکعات باشد یا در
افعال لکن مثلا هرگاه در رکعات کثیر الشک باشد حکمش متعدی بافعال نمی‌شود و اظهر و اشهر آنستکه بسبب کثرة الشک حکم سهو

ساقط نمی‌شود و کثرت سهو موجب سقوط حکم شک و سهو نمیگردد بلکه سهوی یا شکی که کند احکام آن را بجا می‌آورد علی الاقرب و بعضی گویند که آن نیز حکم کثیر الشک دارد و کثرت سهو مسقط حکم شک نیز میگردد لکن اجماع واقع است بر اینکه اگر فعلی که فراموش کرده است رکن باشد نمازش باطل است اگر وقتش گذشته و اگر وقت باقی باشد آن را بجا می‌آورد هر چند که غیر رکن باشد و اگر فعلی باشد که موجب تدارک باشد مثل یک سجده و تشهد بعد از فوت محل بعد از نماز بجا می‌آورد و احوط بلکه اقوی است که سجدهٔ سهو نیز میکند و طریق احتیاط نیز واضح است و سجدهٔ سهو را بنحوی و شرایطی که سجود نماز را بعمل می‌آورد بعمل آورد یعنی بالطهارت و ستر عورت و قبله و آرام در سجود و نشستن بعد از سجود اول با آرام دل و نیت شرط است در دل چنین کند با اینکه بجا آورد که دو سجدهٔ سهو میکنم مثلا از برای شک میان چهار و پنج در نماز ظهر از برای آنکه واجب است از برای رضای خدا و بهتر آنست که بعد از نیت الله اکبر بگوید پس بسجود برود و در هر یک از سجده‌ها بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علیه محمد و آل محمد و بعد از سجدهٔ دوم تشهد بخواند باین طریق اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد پس سلام بگوید باین نحو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بهتر آنست که بعد از سجدهٔ اول بنشیند و اندک آرام بگیرد و از برای سجدهٔ دوم نیز تکبیر بگوید و اگر سجدهٔ سهو را فراموش کند هر وقت بخاطرش آید بعمل آورد و هم چنین هرگاه یکی از آنها را سهو کرده باشد آن را بعمل آورد هر چند که بعد از سلام باشد و اگر خللی در آنها شود که اگر در سجود نماز میشد موجب سجود سهو شد دیگر سجدهٔ سهو ضرور نیست و اگر شک کند که آنها را بعمل آورده یا نه بعمل آورد و اگر شک کند در عدد آنها یا در جزء آنها بنا بر طرف صحیح گذارد بمانند کثیر الشک

ل قو ضعیفه در حال وصیت زوج خود را در حضور همشیرهٔ خود که بعد از ایشان وارثی ندارد وصی نمود و وصیت کرد که نماز واجبی یکساله و نیم بدهد که دارد و مندوبات و خیرات را و دفن و کفن را از مال او بعمل آورد و همشیرهٔ خود را زوج ابراء نمود و بعضی اجناس به زوج عوض نماز واجبی داده که بعمل آورد و بعضی اجناس نیز بهمشیرهٔ خود هبه نمود و تتمه مخلفه را از برای کفن و دفن و خیرات معین نمود و در حضور جمعی همشیره تشخیص تمامی وصیت او نمود آیا می‌توانند زوج بدون حضور همشیره اقدام بر اجرای وصیت کند یا نه ب هرگاه ثابت شود نزد آن همشیره را ناظر بر آن زوج ننموده اقدام بر وصایا تماماً بدون انتظار همشیره نکند

ل قو حیوانی را انسان وطی کند خواه حلال گوشت یا حرام گوشت بارکش یا غیر بارکش حکمش را بیان فرمایند ب هرگاه حلال گوشت غیر بارکش باشد مثل گاو و گوسفند و شتر و آهو و شتر مرغ و امثال اینها پس حرام میشود بان وطی گوشت آن و گوشت نسل آن که بعد از وطی بهم رسیده و آنچه از آنها از شیر و تخم و غیر آن بهم رسد باید که آن حیوان را بطریق شرعی تذکیه نمایند و بعد از آن بسوزانند و احتیاطاً سوختهٔ آنها را هر چند که خاکستر باشد دفن نمایند و اگر مشتبه شود با حیوان غیر موطوء پس اگر محصور نباشد مثل آنکه دانیم که یک گوسفند موطوء در میان گوسفندهای فلان ده یا فلان شهر است و معین ندانیم که کدام گوسفند است در این صورت همهٔ آنها حلال اند و اگر محصور باشد مثل آنکه دانیم که در صد گوسفند یا کمتر یک گوسفند موطوء غیر معین است در این صورت آنها را دو حصه میکنند و قرعه میزنند باسم موطوء و غیر موطوء پس هر قسمی که قرعهٔ موطوء باسم آن درآمد آن را نیز تنصیف کنند و قرعه زنند و هم تا منحصر شود در یکی که قرعهٔ موطوء باسم آن درآید پس آن را موطوء و تتمه را حلال دانند و هرگاه عدد طاق باشد جایز است که یکی اضافه را در نصف قرار دهند و اگر آن حیوان بارکش باشد خواه حلال گوشت مثل اسب و استر و الاغ یا حرام گوشت مثل فیل باید آن حیوان را از آن ولایت که در آن این فعل شده بیرون برند در ولایت دیگر بفروشند و پول آن را تصدق کنند و شاید حکمش در صورت اشتباه بحیوان دیگر مانند سابق باشد و در این وقت فرصت تحقیق آن را ندارم و اگر ضرور باشد مجدداً سؤال نمایند و اگر حیوان غیر بارکش و حرام گوشت مثل سگ و خوک و شیر و روباه باشد نظر بعموم و اطلاق ادله آنها را بکشند و بسوزانند و هر کدام که قابل تذکیه باشد مثل غیر سگ صحرائی و خوک صحرائی کشتن آنها را بر نهج تذکیهٔ شرعی بعمل آورند احتیاطاً و اگر آن حیوان قیمت داشته باشد و واطی غیر مالک باشد مالک آن می‌رسد که مطالبهٔ قیمت آن از واطی کند والله العالم

ل قو هرگاه طفل نابالغ وطی حیوانی کند یا بالغ وطی بی انزال کند حکم بحرمتش باید کرد یا نه ب دلایل این مسئله فرقی نیست میان آنکه واطی بالغ باشد یا نابالغ عاقل باشد یا دیوانه آزاد باشد یا بنده مختار باشد یا مجبور از برای معالجهٔ مرضی باشد یا غیر معالجه قدر حشفه داخل شده باشد یا نه و بالغ انزال کرده باشد یا نه عالم باشد بمسئله یعنی بحرمت آن و

یا بموضوع مسئله یعنی آنکه موطوء غیر انسانست یا جاهل باشد بمسئله یا بموضوع بتنهائی مثل آنکه کور باشد یا در خواب
باشد و ذکر را داخل کرد بخیال آنکه انسانست یا جاهل بهردو باشد و موطوء چهارپا باشد مثل کلاغ و آهو یا نه مثل
شتر مرغ حلال گوشت باشد یا حرام گوشت یا رکتن باشد مثل استر و فیل یا غیر یارکتن مثل گاو و گوسفند و شتر صغیر
باشد یا دریائی مثل سگ آبی باشد یا مادّه ملک کسی نباشد یا ملک واطی باشد یا ملک غیر واطی نظر باطلاق بعض الاخبار
و فتاوی علمای اخیار و صور مسئله بنا بر تعمیم مذکور در واطی و موطوء و محل وطی بیشتر زیاده بر دو هزار و هشتصد
هشت صورت میشود در حکم بتحریم حیوان مخصوص است بادخال ذکر انسان در قبل یا دبر آن پس اگر حیوانی وطی کند انسانی
یا مثل انسانی بدون وطی داخل فرج حیوانی شود هرچند بمساحقهٔ زنی باشد که بکر را از زنی بجماع مرد بکر خواسته باشد
یا خنثی مشکلی وطی کند حیوانی را در جمیع این صور باین حیوان ضرر نمیرسد و حرام نمیشود والله العالم **س** نصاب اوّل
زکوة طلا و نقره بضرب که هم خانی که رایج است در این عصر نقره باشد چند مقدار میشود از این پول و از این اشرفی چند اشرفی میشود
ج نصاب اوّل طلا پانزده مثقال صیرفی است و اشرفی که هم خانی پنجاه شاهی هر عددی یک بوده چهار نخود است بنا بر این نصاب
پانزده اشرفی و بیست و شش اشرفی میشود الا چهار نخود که بحساب حال شش تومان و چهار هزار و دویست و هشتاد و پنج دینار
و پنج سبع دینار میشود زکوتش که چهل و یک است یک هزار و شش صد و هفتاد دینار و ثمن دینار و ثمن سبع دینار می
شود و نصاب اوّل نقره یکصد و پنج مثقال صیرفی است و عباسی که هم خانی یک مثقالی است بنا بر این نصاب بعباسی که بحساب
که عددی دویست و پنجاه دینار رایج است یکصد و پنج عدد عباسی میشود که دو تومان و شش هزار و دویست و پنجاه دینار باشد
و زکوتش که چهل یک است شش صد و پنجاه و شش دینار و ربع دینار میشود و به پول حوزه یکصد و چهل عدد حوزه است بنا بر اینکه
هر حوزه چهار دانگ نیم صیرفی است و زکوتش سه حوزه نیم است **س** زنی که مفقود البعل باشد بحکم حاکم شرع جامع
الشرایط شوهر کند و شوهر اوّل بعد از آن ظاهر شود و زن خود را طلب کند آن زن تعلق بکدام شوهر دارد **ج**
تعلق بشوهر ثانی دارد هرگاه بعد از تفحص چهار سال و انقضای عدّه بنهج شرعی شوهر کرده باشد **س** شخصی زنی دارد
که مدّتی در حبالهٔ نکاح او بوده و شخصی پیدا شود که بشهادت عدلین یا عدل ثابت کند که زن از من است و زن و شوهر
هر دو از این معنی ابا داشته باشند چه باید کرد **ج** هرگاه ثابت کند که تا حال دعوی زن او است و ابای زن
باو ضرر نمیدارد چنانکه با عجز از ثبوت اعتراف زن ضرری بشوهر ثانی ندارد و از زینت و بیرون و غیره ضبط شرع و طریق
سلوک او بینها و بین الله با شوهر اوّل و ثانی و در فهم ثانی در باب ارث و غیره تفصیلی دارد والله العالم **س**
هرگاه بعضی از میّت یافت شود در جائی که معلوم نباشد که او زن است یا مرد بچه نحو او را غسل دهند و نماز کنند **ج**
بطریقی که خنثی مشکل را تجهیز مینمایند هرگاه استعلام حالش ممکن نباشد بشمردن دندهها استخوانهای پهلو مثلاً
که اگر چنین است در عدد مختلف است مرد است و الّا زن است والله العالم **س** هرگاه زنی بمیرد و محرمی نباشد از مرد و زنی
مسلمان یافت شود که متوجه تغسیل و تکفین او شود یا بر عکس آن مردی بمیرد که غیر محارم از زن باشد و غیر مرد مسلمان چه
کنند **ج** هرگاه کافر مماثل بهم رسد مسلمانان او را امر کنند بتغسیل و تکفین بنحوی که آب کفن را نجس نکند و نیت
غسل را مسلمانان کنند و هرگاه کافر مماثل نیز بهم نرسد او را تیمم دهند باینکه زنده نیت تیمم بدل از غسل میت
کند و دست خود را بر خاک زند و بر پیشانی و پشت کف دستهای میت کشد بشرطیکه زیاده بر آن از اعضای میت را نه بیند
و مس نکند و اگر ممکن نباشد میت را بهمان حال که هست بدون غسل و کفن دفن نمایند و بعضی گفته اند که اجنبی او را
غسل میدهد از زیر ثیاب چشم بر هم گذاشته که از آنرا نه بیند و بعضی غسل موضع تیمم را داده او را واجب دانسته اند و این دو
قول ضعیفند و اگر احتیاط بقول اوّل عمل نماید بهتر است والله العالم **س** غسل دادن او را از زیر ثیاب که علماء
فرموده اند بچه نوع است **ج** مراد آنستکه بر مواضعی که در حال حیوة جایز النظر بود چیزی که ساتر باشد بپیچند و آب را
بر میت از زیر آن ساتر جاری سازند و اگر ابشویند غسل دهد و اگر محتاج بمالیدن باشد یا ازالهٔ نجاست باشد دست خود را در
کیسه کند و بنحوی که مماثل میت عورتش را می شوید خلاصه نظر بیشتر نماید و مانند عورتش بپوشاند و غسل
لکن اظهر آنستکه آنچه حلال النظر است از برای غاسل ستر شی واجب نیست بلکه سنّت است والله العالم **س** احکام

شرع که در کتب فقهاء مذکور است که ولی یا حاکم شرع باید متوجه امور صغیر یا مجنون یا غایب شود مراد کیست شیخ الا
سلام که در این ایام تعیین میشود از جانب حاکم جور ایشان اند که مطلع که هر دو بر از هم فرق نمیکنند ب حاکم شرع مجتهد
جامع الشرایط است باجماع کل علماء س مراد از هر و بر در کلام که میگویند فلانی هر را از بر فرق نمیکند چیست
ب هر و بر بکسر هاء و با و فتح هر دو و ضم هر دو هم گویند و مشهور کسر است و بر این تقدیر احتمال چند معنی دارد
اول هر بمعنی بچه گربه است و بر بمعنی بچه موش است و این اشهر و اظهر معانی است دوم هر خواندن گوسفند است و بر راندن
آن سیم هر خواندن گوسفند است بسوی آب و بر خواندن است بسوی علف چهارم هر عاق کردن است و بر احسان نمودن
پنجم هر ناخوش داشتن و بر اکرام نمودن ششم مراد از هر چیزیست که موجب شرارت و جنگ میشود و بر چیزیست که
موجب نیکی و احسان میگردد و بر تقدیر فتح هر بمعنی کراهت و شرارت و بر بمعنی محبت و خیر است و بر تقدیر ضم هر دو
هر چیز پست شبیه برو بر گندم است و از آنچه گفتیم معلوم شد که کسیکه هر و بر را نشناخته ابله است س هرگاه بعضی
از اعضاء غسل یا وضو جبیره باشد یعنی زخم یا [illegible] شکسته یا جراحت مضر باشد یا ممکن نباشد چه کند ب هرگاه
[illegible] باشد یا تطهیرش ممکن بود بعد از تطهیر باجزای جبیره از غسل و وضو و غسل را بعمل آورد و اگر رسانیدن آب
مضر یا ممتنع باشد بلکه [illegible] مسح جبیره را مسح کند و اگر جبیره نجس باشد و تطهیرش ممکن نباشد چیزی پاکی
بر آن گذارد و بر او مسح کند و همچنین در مواضع ممسوحه در وضو و اگر [illegible] جبیره [illegible] تیمم کند [illegible] است علی
اشکال و احوط عدم عدول است با امکان طهارت بمسح جبیره و غایت احتیاط جمع [illegible] هر دو س هرگاه سگی بشوی
را بلیسد تطهیر آن بچه نحو باید کرد ب بعد از ازاله لعاب [illegible] هرگاه در آنجا باشد باجزاء کر یا جاری یا باران بلا
شبهه پاک میشود و در تطهیرش باب قلیل خلاف و اشکال [illegible] هر چند که قول بان خالی از قوت نیست والله العالم
س هرگاه خمی از زیتون که پر از آب باشد سگی آب خورده یا بعضی از اعضایش ملاقی با آب شود و معلوم شد که
زیتون آن آب را جذب میکند تطهیرش بچه نحو است ب زیتون مذکور بشستن پاک میشود و ظاهر اینست که قدر [illegible]
کر یا آب جاری کفایت نکند بلکه از [illegible] س [illegible] حیوان کار یا گوسفند یا غیر اینها از حلال گوشت بچه
نحو حلال میشود ب بشرط تمامیت خلقت یعنی اعضاء او تمام باشد حتی اگر مو بر بدن او و پشم در پشم دار
روئیده باشد و آنکه مادرش را بر نهج شرعی تذکیه کرده باشند یا آنکه جان از شکم بیرون آید بجهتی که بنهج شرعی تذکیه
شود الی آخر هرگاه با تذکیه مادر بی جان بر آید حلال است بلا اختلاف و همچنین هرگاه با جان بر آید لکن بقدر تذکیه
نماند فرصت تذکیه او شود علی اشکال و اگر فرصت تذکیه او شود حلال نمیشود بغیر تذکیه بلا اشکال والله العالم
س هرگاه بره شبیه باشد بعضی اعضای او به بز یعنی علامت حلیت گوشتش بفهما نشود ب در غیر منصوص الفا
بجوع بتسمیه عرفیه نمایند که اگر آنرا گوسفند گویند حلال است و اگر در عرف نامی نداشته باشد پاک است بلا اختلاف و
حرام است علی المشهور و اعتبار بشباهت بعضی از اعضا نیست [illegible] اعتبار اطوار از حضرت امیر المؤمنین مرویست که اگر
گوشت خورد سگ است و اگر علف خورد یا کشت گوسفند است و اگر هر دو بخورد گوسفند است و اگر بزبان خورد سگ است و اگر
در عقب گله راه رود سگ است و اگر در میان و پیش قدم آنها رود گوسفند است و اگر بسینه نشیند گوسفند است و اگر بمقعد
نشیند سگ است و بعد از ذبح ببینند اگر شکنبه دارد گوسفند است و اگر امعاء دارد سگ است س طریق توبه کردن را
بیان نمائید ب توبه از گناه واجب فوریست یعنی بعد از حصول معصیت بدون تاخیر باید توبه نمود و معنی توبه اینست که
پشیمان شود از آنکه کرده است و عازم باشد بر آنکه دیگر مثل آنرا نکند و بهتر اینست که غسل توبه بکند پس دو رکعت
نماز بجا آورد و بعد از آن بگوید استغفر الله ذا الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام و اگر آنچه که کرده است حق
الله محض است و تدارکی ندارد از قضا و کفاره مثل شراب خوردن و لواط کردن [illegible]
[illegible] بر تقدیر [illegible] و یا عفو [illegible] و همچنین
زنا کردن با رضا از [illegible] و امثال اینها در توبه از اینها [illegible] در اینها بصراحت اعلام
مستفتی [illegible] امکن واجب است اگر آن گناه تدارک بردار است مثل حقوق الله مالی از زکوة و خمس و کفارات واجبه

مثل کفارهٔ روزه و قتل بغیر حق و امثال اینها و همچنین حج هر گاه از سال استطاعت بسال دیگر تاخیر انداخته باشد و همچنین
نماز زلزله هرچند بسبب عذر شرعی مثل حیض و نفاس و فقدان طهور نکرده باشد توبه از اینها موقوف بر عزم بر اداء
اینها است یا پشیمانی و اگر قضا دار است پس مثل ترک اکثر نمازها واجب است که عزم بر قضا نیز کند و اگر کفاره دار است پس
مثل مخالفت نذر و عهد و قسم در اکثر صور و همچنین در قسم خوردن بعنوان بیزاری از خدا و رسول و ائمه هدی بنابر مشهور و
وهمچنین در بریدن یا تراشیدن زن موی سر خود را در مصیبتی یا روی خود را خراشیدن و خون آمدن یا پاره کردن و یا
نمودن مرد گریبان جامه و رخت خود را در مرگ فرزند یا زن خود بنابر اشهر اظهر و همچنین در وطی حائض و نفساء و
ارتکاب محرمات احرام که موجب کفاره باشد پس باید عزم بر دادن کفاره نیز کند و اگر هم قضا دارد و هم کفاره دارد
مثل خوردن روزهٔ ماه مبارک رمضان بدون عذر شرعی باید عازم بر قضا و کفاره نیز باشد و اگر حق الله و حق الناس
نیست یعنی حق الله توبه کند بنحوی که مذکور شد و اما حق الناس پس یا مالی است یا غیر مالی مثل آنستکه کسی را فحش دهد و
کسیکه حرامزادگی او معلوم نباشد حرامزاده گوید یا ولد الزنا گوید یا کسیکه قرمساقی او معلوم نباشد قرمساق گوید
همچنین کسیرا بدون جهت شرعی اذیت غیر مالی برساند مثل زدن و غیبت کردن پس صحت توبه در این صورتها
موقوفست بآنکه آن شخص را راضی کند تا او را حلال کند و اگر فحش موجب حد شرعی باشد و آن شخص مطالبه حد خود کند
باید عازم بر اطاعت باشد و گردن نهد و اگر آن شخص را نشناسد یا دستش باو نرسد از برای او دعا و استغفار و
خیرات کند که در قیامت ثواب اینها را باو دهند تا راضی شود یا خدا او را راضی کند و اگر حق الناس مالی باشد یعنی مالی
یا حقی از کسی نزد او باشد مثل آنکه پولی یا جنسی یا حقوقی یا مهر المثلی از زنی که جبرا با او زنا کرده بر ذمهٔ او یا نزد او یا
پس بر چند نحو است صورت اول آنستکه مقدار حق را داند و صاحبش را بشناسد پس باید بصاحبش اظهار کند و تمام
حق را باو بدهد یا برائت ذمه و حلیت از او حاصل کند دویم آنکه مقدار حق را داند لکن صاحبش را نشناسد یا صاحبش
فوت شده و میداند که وارث دارد لکن وارث را نمی شناسد پس باید تفحص کند و چون مأیوس شود از پیدا شدن
صاحب یا وارث او از جانب ایشان تصدق کند بر فقیر مستحقی که غیر سید باشد و بعد از آن اگر بهم رسند و تصدق را
قبول نکنند اظهر آنستکه بر او چیزی نیست و احوط آنستکه ایشان را راضی کند و ثواب تصدق بخودش برمیگردد و اگر
نداند که وارث دارد یا نه و بعد از تجسس نیز معلوم نشود از اموال امام است باید بمجتهد جامع الشرایط دهد که بمصرف
مال امام رساند و در تجسس آنقدر کافی است که بحسب عادت ظن غالب بر عدم آن بهم رسد سیم آنکه صاحب حق را می
شناسد لکن مقدار حق را نمیداند مطلقا پس باید صاحب را راضی کند یا با او مصالحه نماید و اگر راضی نشود الا باکثر من
حقش لازم است که اقل ما یتمول مثل یک غاز یکی مثلا باو بدهد و احوط آنستکه آنقدر باو بدهد که جزم داند که
زیاده بر آن از او طلب ندارد و اگر قدری را از حق جزم داند و در زیاده بر آن شک داشته باشد باید آنقدر یقینی را
باو برساند و در مقدار شکی که دارد او را راضی کند بنحویکه مذکور شد علی الاحوط و اظهر آنستکه بر او چیزی نیست
چهارم آنکه مقدار حق را نمیداند مطلقا و صاحبش را نیز نمی شناسد اصلا این بدترین صورتها است و آن آنکه آن حق و مال بذمهٔ
او تعلق دارد و مخلوط بمال او نیست و در این صورت باید قدری را که جزم داند که از آن کمتر در ذمهٔ او نیست علی الاظهر یا
از آن بیشتر نیست علی الاحوط بعد از تفحص و یأس از پیدا شدن صاحبش تصدق کند بنحویکه در صورت دوم
گذشت سیم آنکه آن حق و مال مخلوط بمال موجود او باشد و خواهد که اموال حلال شود و از شغل ذمه خلاص گردد
و خواه اموال را خودش کسب کرده باشد یا بارث یا بهبه و تملک رسیده باشد پس باید پنجیک اموال را بفقرا دهد
و بهتر بلکه احوط و اظهر آنستکه بفقرای سادات دهد و این را رد مظالم گویند و اگر جزم داند که خمس اموال را اصلا
یا بیشتر از اموال مردم است خلاصه قدری را بعنوان جزم داند که حق مردم است و در بیشتر از آن شک دارد آنقدر حتمی
را بنحویکه مذکور شد معمول دارد و آن داخل رد مظالم نیست بلکه داخل صورتهای سابقه است و در قدر مشکوک هر گاه احتمال
دهد که مقدار پنج یک از مال باشد خمس آن را بعنوان رد مظالم دهد علی الاقرب هرچند که اقرب آنستکه بر او چیزی
نیست و در صورت تصدق یا رد مظالم اگر اتفاقا صاحب مال ظاهر شود اظهر آنستکه بر آن شخص چیزی لازم نیست یعنی باید او

صاحب ثلث را راضی کنند احوط خواهد بود والله العالم **س** کمترینا همشیره مادری دارم که صبیه مرحوم قارچقا بیک است
و بعد از فوت او پدر کمترین او را زوجه او را بعقد خود در آورده است که والده کمترین باشد و از قارچقا دو دختر و دو پسر
بجا مانده بود و در حین فوت والده ام دو پسر و یک دختر فوت شده بودند انکه پسرهای وی زن کرفته یا دخترهای شوهر کرده باشند
و ملکی از قارچقای مانده است استدعا انکه از این ملک حصه کمترین را که دو برادریم و همشیره ایم از هم سوا نمائید **ج**
ملک مذکور را سه حصه کنند و یک حصه را بهمشیره دهند و هر یک از ان برادرها نیز یک حصه بردارند و چون در ثمن
زوجه خلاف عظیم میان علماء هست برادرها که بزرگند بهتر انست که همشیره را در قیمت ابنیه و اشجار راضی کنند یا بهره حلال کنند و ببخشند
و اکر نه بخشند بمصالحه قهریه در خمس نصف ثمن همشیره اکر ربع عمارت است از او استرضاء نمایند یعنی ثلث ملک را که بهم
شیره میدهند بهشتاد حصه فرض کنند پس چهار حصه از ان بعنوان ارث مادر بشما میرسد نظر بخلاف مسئله و محصّل
قهریه نصف انرا که چهل یک ثلث است بمصالحه از او بکیرید و میان خود قسمت کنید و سی و نه حصه ان ثلث را بهمشیره
واکذارید و اکر تمام ثلث را باو بدهید هیچ از او نکیرید بهتر و احوط خواهد بود و تقسیم بنحو مذکور در صورتیست که
شوهر دوم قبل از فوت زوجه مرده باشد و ربع ترکه زن از مهر و غیره که حصه ارثیه او است بر ذمه او باشد و اکر
بعد از فوت زوجه مرده و بر ذمه اش حق زوجه نبوده است از بابت ارث اش کم شود ربع ملک مزبور باو میرسد و بعد
از او باولاد خودش میرسد پس اکر اولادش منحصر در دو برادر مذکور است تمام انرا بیست و چهار سهم فرض کنند و هفت سهم
از انرا بهمشیره دهند و هر یک از برادرها هشت سهم و نیم بردارند و اضافه که همشیره در اینصورت میبرد نظر بثمن مادر یا باو
می بخشید یا نصف اعزا بمصالحه قهریه میتوانید کرفت و اضافه مذکور عبارتست از چهار سهم و ربع از هفتاد سهم از سهم هم
شیره و نصف ان دو حصه است و ثمن از هفتاد حصه یعنی هفت سهم همشیره را هفتاد حصه فرض کنند و بصیغه مصالحه از حصه ثمن مادر
و حصه و ثمن انرا از او بکیرید و انچه بماند مال او است والله العالم **س** زید فوت شد از سر دختری و زوجه و والده
و بعد از او زوجه نیز فوت شده از سر صبیه و والده ایشان از متروکات زید و زوجه با وجود دختر و مادر برادرهای زید چیزی
میرسد یا نه و دیکر انکه حضانت و پرستاری صغیره بجده مادری میرسد یا بجده پدری و کیفیت و حصه هر یک از ورثه را
بیان فرمائید **ج** ترکه زید را بیست و دو حصه فرض کنند چهار حصه را بزوجه و هفت حصه را بمادر زید بدهید و یک حصه را
بدختر زید دهند و برادرها او چیزی از میراث نمی رسد و ترکه زوجه را از مهر و حصه میراثی که از زوج باو رسیده و غیر از اینها
انچه داشته چهار حصه نمایند یکی را بمادرش دهند و سه را بدخترش و حضانت صغیره با جده مادری است علی الاظهر و هرکاه
با رضا جده پدری یا بر عکس رضا جده مادری شود احوط خواهد بود والله العالم **س** ضعیفه پسری و دختری داشته و
ملکی را با پسر خود شریک بوده مادر و پسر هر دو ملک مزبور را وقف نموده اند بر اولاد و بعد از ان پسر فوت شده و دو پسر
از او مانده لا غیر و ان دو پسر هم فوت شده اند و مادر ایشان ادعای حصه اش از ملک وقف اولاد میکند ایا شرعا باو
میرسد یا نه **ج** هرکاه وقف مذکور با شرایط صحت بوده که از انجمله اخراج وقف است از تصرف مالک و واقف و قبض
موقوف علیه و وجود او در حین وقف نسبت بطبقه اولی هر چند که یک نفر از ان طبقه باشد پس اکر وقف را منحصر در اولاد
نموده اند و متعرض صورت انقراض طبقه اولی نشده اند بعد از انقراض موقوف علیه بورثه واقف بر میکردد و بطریق
میراث منقسم میشود و ایا مراد بورثه واقف کسانی اند که بعد از فوت واقف وارث او بوده اند و هم چنین ورثه ایشان
تا حین انقراض در این مسئله خلاف و اشکال هست اکر ضرور باشد مجددا سؤال کنند و اکر در حین وقف پسر اصلا هیچ
فرزند نداشته و بعد از اجرای صیغه بهم رسیده وقف مال پسر باطل است و هم چنین هرکاه فرزند در وقت اجرای صیغه داشته
لکن قبضا فرزند ولایتا قبض بعمل نیامده هرکاه صغیر بوده که در این صورت صحتش اشکال دارد و اما در صورتیکه فر
زند کبیر باشد و بقبض او نرسیده و هم چنین در وقتیکه هرکاه بقبض پسر که پدر صغیر باشد نداده باشد پس در این
صورت وقف باطل است بلا اشکال والله العالم **س** هرکاه مثلا ملکی بیع شرط نماید بکسال که اکر بایع بعد
از یکسال و یا در مدت پنج یوم مثل کل ثمن بمشتری نماید قادر بر فسخ بیع باشد و الا بیع لازم باشد و جواز اکر بایع قبل
از یکسال و مثل ان نماید قادر بر فسخ خواهد بود یا نه و این در صورتیست که مثبت بعین از اختیار و عدم اختیار قبل از

سالها ساکت باشد و هرچنین عقد بیع در صورتی که مشتری شرط نماید که اگر قبل از سال رد ثمن نماید قبول نخواهم کرد یا
این شرط معتبر خواهد بود یا نه و بنابر اعتبار این شرط آیا بایع میتواند که ملک مزبور را از مشتری یکسال اجاره نماید چونکه
در اینصورت مدت اجاره معین خواهد بود یا نمیتواند و اگر چنانچه مبیع مثلا مثل باغ یا آب و امثال اینها از چیزهائی باشد که منفعت
آن باتلاف نفس عین موجود باشد مثل آب که بعین آن شرب اراضی میشود یا امثال این املاک را باز در ظرف یکسال اجاره میتوان
نمود یا نه بلکه حاصل و ثمار را باید بمثل بیع منتقل سازد و شرب اراضی را باجاره یا بیع و امثال آن منتقل میتوانند کرد و در بیع
شرط مذکور را و اجاره آن بنحو مزبور معهود طرفین اینست که بعد از عقد بیع بایع تخلیه مبیع نمی نماید بقبض مشتری نمیدهد
بلکه اگر مشتری خواهد که از آن تصرف نماید بایع راضی نمیشود و نمی گذارد مگر آنکه در عرض سال آنرا از مشتری اجاره نماید
ملک مبیع اگر باغ و امثال آن باشد در همان مجلس یا از بایع باجاره میگیرد هرچند که فصل زمستان باشد و منافع اعلام
نباشد که چه قدر خواهد بود ب هرگاه شرط بیع شرط متحقق شود صحیحست و انفصال ابتداء زمان خیار از زمان عقد
ضرری ندارد علی الاظهر و عموم المؤمنون عند شروطهم بر آن دلالت دارد و وجوب اتصال مطلقا قائلی ندارد و لزوم اتصال
مقتضای خیار مطلق است یا نه مطلق خیار و هرگاه انفصال را شرط نمودند و مدت خیار را ضبط کرده اند صحیح و لازم است
و بعد از تراضی طرفین بر هم میخورد پس هرگاه بایع قبل از انقضای سال رد مثل کل ثمن نماید تسلط بر فسخ ندارد الا برضای
مشتری و آنچه نوشته اند که این در صورتیست که لفظ عقد بیع مقصود از آن مفهوم قاصر نشد مگر آنکه این اشاره باشد بعدم
بر فسخ لکن در اینجا به معتبر بودن نیست چون مشتری بر بایع شرط کند و او قبول نماید صحیح است و بعنوان تقدیم قبول بر ایجاب
و بر تقدیر صحت شرط مذکور بایع میتواند که ملک مزبور را اجاره نماید در غیر مدت خیار بلا اشکال و اجاره در مدت
خیار اشکال ندارد و صحتش خالی از قوتی نیست و هرگاه منافع از قبیل عین باشد بعنوان بیع بعمل باید بیاورد با شرایط صحیح است
بلا خلاف و در انتقال اینها بعنوان اجاره اشکال است و مشهور در انعقاد صحتش بلکه خلافی از معارف علما در آن نقل نمیست
بلکه ظاهرا اجماعیست نهایت که تمام علما در مسئله اجاره زن از برای شیر دادن و چاه از برای آب کشیدن بعد از استشکال
در صحت اینها یا اینکه مقصود در اینجا اتلاف شیر است که از قبیل اعیان اند در تصحیح اجاره اینها میفرمایند که اینها از قاعده
خارجند بنص و اجماع و یا اینکه در اوضاع حضانت طفل را در دامن گذاردن و پستان را در دهن گذاردن و او را مشغول
کردن نیز هست و اینها از برای صحت اجاره کافیست و اتلاف عین که مقصود بالذات از اجاره نباشد ضرر نمیدارد و امثال این
توجیهات را میفرمایند و در تعدی باجاره از برای شیر دادن گوسفند اشکال مینمایند خلاصه کلام ایشان ظاهر یا صریحست
در عدم صحت پس اگر مسئله اجماعی نباشد در آن احتمال مناقشه میرود زیرا که اجاره چنانکه فرموده اند عقدیست که ثمره
آن تملیک منفعتست بعوض معلوم و همچنین وقف چنانکه تعریف کرده اند عقدیست که فایده آن حبس اصل است و تسبیل
منفعت و حال آنکه منافعیکه در وقف تسبیل شد شامل اعیان هست مانند ثمره نتاج و برگ و علف و امثال اینها باجماع
کل علماء و همچنین در مباحث بیع و هبه و صداق و وصایا و غیر اینها اطلاق منفعت بر عین شده بلا نزاع و نماء
و منافع را تقسیم بمتصل مانند چاقی و منفصل مانند بچه و مو و پشم نموده اند بلا شبهه پس چگونه در خصوص اجاره
عین حاصل از عین را منفعت نتوان گفت مگر آنکه مانع در اینجا همین اجماع باشد و الله یعلم و در اجاره آب نهر
اشکال مجرای نهر اجاره کند بشرط اتلاف آب که آب بالتبع مالک شود و بعد از تحقیق بیع بر بایع اقباض و تخلیه
واجبست مگر آنکه بشرط تاخیر قبض بر مدت باشد یا ضبط مدت تاخیر یا آنکه مشتری راضی بتاخیر شود و اگر شرط
شده که مطلقا مشتری مسلط بر قبض و تصرف نباشد مگر بعنوان اجاره دادن ببایع پس صحت آن محل اشکال است
و شاید اظهر بطلان باشد بر تقدیر بطلان شرط اقوی بطلان عقد مشروط است و اجاره در مجلس بیع مانع
ندارد بشرطیکه در ضمن عقد بیع شرط نشده باشد و قبل از ظهور منفعت و در عدم اوقات عدم آن اجاره صحیح است بشرطیکه
مدت شامل اوقات امکان عادی باشد و الله العالم تکمله هرگاه زید ملک عمرو را بدون اذن او تصرف نموده
و باجاره داده و ثمار را فروخته آیا عمرو میتواند مطالبه حق خود را از زید نماید یا از هر کس که منافع ملک او را تصرف و
تلف نموده ب هرگاه عمرو اجاره دهد و امضا معامله زید نماید حتی که حق وجه اجاره و ثمن را از مستاجر و مشتری

رجوع بر زید نمی کند و اگر امضا معامله کند که فتن وجه را امضا نکند رجوع بر مستاجر و مشتری مینماید بهما وجه و اگر امضا
معامله نکند اصلاً رجوع باجرة المثل و نیز و قیمة المثل تمام میتواند کرد بر هر کس که در آن تصرف نموده و تلف کرده و الله
العالم **ل قکج** شخصی سه دانگ طاحونه نزد شخصی به بیع شرط گذاشته بمبلغ هفت تومان بموعد معین و وعده منقضی
شده و الحال تمام طاحونه را بدون تقویم امناء شرع متصرف گشته و سه دانگ مذکور را اگر چنانچه امنا قیمت نمایند
به تومان نمی ارزد و بعد از انقضای مدت ثمن باو رد شده و نگرفته است چه حکم دارد **ب** هرگاه بیع شرط مذکور
بطریق شرع شده و بایع و مشتری قصد خرید و فروش داشته اند چنانکه بیع بشرط بعمل میآورند سوای اینکه در اینجا
شرط مینمایند که هرگاه بایع رد مثل کل ثمن نماید در ظرف مدت معینه مضبوطه قادر بر فسخ مزبور باشد و الا فلا پس
در اینصورت هرگاه وعده منقضی شود و رد مثل کل ثمن را بمشتری یا وکیل یا وارث او ننماید تسلط بر فسخ ندارد و بیع
لازم میشود و توقف بر تقویم امناء و رضای بایع و نوشته او ندارد هر چند که مبیع و برابر ثمن قیمت داشته باشد
ل قکط هرگاه شخصی مبتلا بمرض نواسیر باشد و در حین شستن رجع یا بروز مخرج یا عروض یا جروح یا قروح باید یا
طلا یا بروغنها دارو استعلاج نمود و مخرج بالقرحه مدهون میشود و در حین اطلاق البثر مخرج نجس میگردد و در تطهیر آب
کرم مخرج را ظاهر میکند یا خیر و نماز مریض صحیح است یا نه **ب** مطلقا مخرج مدهون بآب پاک میشود مانند گوشت
و دنبه هرگاه نجس شود و نماز مریض صحیح است هرگاه به نهج شرعی بعمل آید **ل قل** زید بکر را بخانه خود برد که از برای او کنیز
بگوید و در آن خانه چند نفر دیگر بوده که در اثنای گوییدن غشی بر بکر عارض شده و در آن غش تسلیم نموده و فجأة فوت
شده و وارث او مدتی مطالبه خون او مینمایند خدا و رسول خدا میدانند که بسبب فوت او کسی عمدا نداده ادعای وارث چه صورت
دارد **ب** بجهة سؤال وارث بر زید حقی نیست مگر آنکه ادعای لوث نماید و لوث را ثابت کند که در اینصورت بطریق
قسامه شرعیه عمل مینمایند و اگر لوث نباشد و زید متهم بقتل نماید تسلط زیاده بر یک قسم بر او ندارد و الله العالم **ل قلا**
هرگاه مدعی منکر را قسم دهد بعد از آن حق و زان دعوی مقسم فیها بر او دارد یا نه **ب** هرگاه قسم بعد از مرافعه نزد حاکم شرع
مجتهد جامع الشرایط شده و قسم بنهج شرعی وقوع یافته اند دعوی طی شده و رجوع بر او در آن دعوی باطل و غیر مسموع است
ل قلب هرگاه زید بر عمرو ادعا نماید که پسر مرا بقتل آورده و قادر بر اثبات و بینه شرعی نبوده پس بنا را بر صلح
گذارده که عمرو سی تومان باو بدهد باز خواهد که ده تومان نقد و بیست تومان دیگر را بعوض صداق صبیه صغیره خود قبول کند و آن
صغیره را برادر مقتول تزویج نماید آیا این عقد صحیح است یا نه و آیا بعد از عقد پدر صبیه را قدرت بر فسخ عقد هست یا نه **ب**
در تصرفات پدر و جد پدری که ولی صغیر است هرگاه بشرایط ولایت باشد در نفس صغیره و عقد کردن او شرط است که متضمن
مفسده نسبت بصغیره نباشد بلکه متضمن صلاح و صرفه صغیره باشد اگر با کفو و بمهر المثل عقد نماید و اگر مراعات
نفع را منظور داشته میتواند که مهر را بر ذمه خود قرار دهد یعنی پدر مشغول الذمه بمهر صبیه خود شود و لکن بشرطی که
صلاح صغیره در آن باشد نه صلاح پدر به تنهایی هر چند که پدر در صورتیکه مضطر بنفقه شود میتواند که از مال فرزند
بر خود انفاق کند خواه از مهر و خواه از غیر آن و بر تقدیر صحت عقد پدر قادر بر فسخ نیست و بر تقدیر عدم لزوم عقد صبیه
بعد از بلوغ و رشد اختیار فسخ و امضا دارد و الله العالم **ل قلج** شخصی زنی گرفته و بعد از آن سه ماه آن زن بدست
شوهر بقتل خطا کشته و الحال پدر زن ادعای مهر مینماید و زوج میگوید که من مشغول الذمه مهر او نیستم چه باید
کرد **ب** باید پدر اثبات اصل مهر و قدر آن را نماید یا بکند و بر تقدیر عجز از اثبات تسلط قسم بر زوج دارد و اینها در
وقتی نیست که ادعا قبل از دخول باشد و اگر بعد از دخول باشد قول زوج در انکار اصل مهر غیر مسموع است علی الاشهر الا
لمهر بلکه بمجرد دخول اشتغال ذمه او از برای او بهم میرسد لکن در مقدار آن خلاف است و اقل ما یتمول متیقن است و زیاده
بر آن ثابت نیست و باصل برائت منفی است و اثبات آن بر مدعی است و اگر زوج معترف باصل مهر و قدر آن باشد لکن ادعا
برائت ذمه کند باید برائت ذمه را بینه شرعیه یا باعتراف زوجه یا ورثه او ثابت نماید **ل قلد** شخصی زنی گرفته و با پدر زن
بر بیک محوطه بوده و آن شخص را تکلیف نموده که با من در فلان سفر موافقت کن و داماد از برای سفر تهیه اسباب و صلاح
نموده و تفنگی در دست داماد صلاح میمنموده که در بین راه معطل نباشد و بغفلت تفنگ خالی شده و زوجه خود را بقتل رسانیده

و بعد از ادعای پدر دیه دختر خود را امنای شرع حکم نموده‌اند بآنکه دیه بر عاقله است و عاقله در زمان قتل پدر او نبود
نبوده و بعد از حضور ادعا نموده که این قتل خطا نیست بلکه عمد است مسموع نیست **ب** آنکه دیه بنحوی که در شرع مقرر
شده کدام است و تعیین هر یک از دیات مقرره باختیار قاتل است یا ورثه مقتول **ب** بر عاقله دیه لازم نمی‌آید مگر
آنکه به بینه شرعیه یا باعتراف عاقله یا بقسامه ثابت شود که قتل خطا بوده و بر فرض عدم ثبوت خطا دیه بر قاتل است
و قصاص بر او نیست مگر آنکه به بینه شرعیه یا باعتراف و قتل عمد ثابت گردد و در تعیین جنس دیه اختیار با کسی است که
دیه بر او لازم میشود نه ورثه مقتول و اقل مراتب دیات مرد بنقد رایج این زمان هفت هزار عدد حوزه است
که هفتاد تومان حوزه باشد و بعباسی یکمثقالی یک صد و پنج تومان میشود که هر تومانی پنجاه عباسی باشد و دیه زن
نصف آنست که سی و پنج تومان حوزه یا پنجاه و دو تومان و نیم عباسی باشد والله العالم **ل** قوله زید با عمرو ادعائی
داشته و از آن اجمالا در عوض مبلغی مصالحه نموده‌اند و زید وجه مصالحه را ببکر حواله نموده که بکر فی الحال بکر آن وجه
مطالبه مینماید و زید غایب است و بجهتی مصالحه مزبوره نیز بهم خورده پس هرگاه وجه را عمرو تسلیم بکر نماید من بعد بتقریب
برهم خوردن مصالحه عمرو تنها دعوی وجه یا تمام آنرا از زید مطالبه میتواند نمود **ب** هرگاه صلح به نهج شرعی وقوع
یافته بعد از آن باختیار و رضای مصالحین مفسوخ شده یا آنکه حواله شرعیه متحقق گردیده و زید مشغول ذمه بمقدار وجه
حواله بوده بکر میتواند که آن وجه را از عمرو بگیرد علی الاظهر و او رجوع بر زید مینماید والله العالم **ل** قوله یک دانک ملک
از والد باین کمترینها منتقل و ورثه منحصر در ده نفر و دو نفر از ملاک اصالة و فضولا فروخته‌اند و سایر ورثه راضی باین
مبایعه نمیشوند **ب** هرگاه مالک اجازه و امضای بیع فضولی ننماید آن بیع باطل است نسبت بحصه فضولی **ل** قوله ملکی
مشترک مابین جمعی بوده و بعضی از ایشان بدون اطلاع دیگران از راه فروخته‌اند و مشتری باطلاع کامل بر اینکه ملک
غیر است خریده و حال که باو میگویند سهم شرکا را واگذار میگوید که من پولی که بقیمت آن داده‌ام از قرار ده یا زده
قرض کرده‌ام باید آنچه را که من غرامت کشیده‌ام رد نماید یا از عوض آن ملک بکر بدهید تا دست بردارم **ب**
در صورتیکه مبایعه فضولا واقع شده و مالک امضا ننموده و ننماید آن بیع باطل است و مستحق زیاده بر ثمن نیست و غرامتی که
بسبب قرض کشیده نیز بر او نیست و هم چنین تسلطی ندارد بر گرفتن ملکی یا مانند آن در عوض ثمن **ل** قوله احکام خلل در
نماز را بیان فرمایید **ب** آنچه رعایت آن از برای نماز لازم است یا داخل است در حقیقت نماز یا خارج است آنچه داخل
است یا رکن است که زیاده شدن یا کم شدن آن مطلقا مبطل نماز است در غیر نماز جماعت یا واجب غیر رکن است که بزیاده شدن یا کم شدن
از روی فراموشی مبطل نیست و آنچه خارج است از حقیقت نماز یا ترک است مثل سخن گفتن و حدث کردن و پشت بقبله کردن
در اثنای نماز یا فعل است و آن یا شرط صحت است مطلقا مثل طهارت از حدث که اگر نماز بی وضو و غسل و تیمم واقع شود باطل است
هر چند که از راه اضطرار باشد یا شرط صحت است در حال علم و اختیار و بس مثل طهارت رخت و بدن از نجاست غیر معفو عنها
و ستر عورت و عدم غصبیت آب وضو و غسل و خاک تیمم و رخت و مکان که در صورت اختیار شرطند و در حال اضطرار
یا جهل بنجاست یا کشف عورت و هم چنین در صورت جهل بغصبیت امور مذکوره نماز صحیح است و اخلال بهر یک از آنچه مذکور
شد یا از روی علم و عمد یعنی دانسته کند و دانند که جایز نیست یا با جهل و عمدا یعنی دانند که اخلال است لکن نداند
که جایز نیست و گمان میکند که ضرر ندارد یا از روی سهو است یعنی بسبب فراموشی اخلال بعمل آید یا از روی ظن است یا از روی
شک و کسی که متردد شود در آنکه کاری را کرده یا نکرده پس اگر در تردد باقی باشد آن شک است و اگر یکطرف در نظرش
راجح شود که خلاف آن را احتمال ندهد آن علم است و اگر احتمال دهد ظن است و طرف مرجوح ظن وهم است و احکام هر یک از
خللهای مذکوره در نوری بیان میشود ان شاء الله **نور اول** در عمد بدانکه هر که عمدا بدون ضرورت یکی از امور لازمه نماز را
مخالفت کند خواه شرط باشد یا ترک بدون ضرورت یا رکن نماز یا واجب نماز او باطل است و در وقت اعاده و در خارج وقت
باید قضا کند اگر قضا داشته باشد و در صورت عمد فرقی نیست ما بین عالم بمسئله و جاهل بمسئله مگر در چند موضع مثل آنکه
جاهل باشد بوجوب قصر نماز در سفر نسبت بمرد و زن یا وجوب جهر و اخفات یا حرمت پوشیدن حریر که تمام پیشتر را پوشانده
و ساتر نداشته باشد نسبت بمردان زیرا که بر زنان واجب نیست و مخالفت در مواضع مذکوره ضرر ندارد و هم چنین است

نشسته و تشهد خوانده باشد که

بدون تشهد با آنکه زیاده بر

یاد شدن بعد از دخول رکوع

معلوم

معلوم شود که در همه این صورتها آخر نماز بقدر تشهد نشسته باشد خواه تشهد خوانده و خواه نخوانده باشد که در همه صورت
بهتر بلکه احوط آنست که بنا بر صحت گذارد و بعد از سلام دو سجده سهو نماز را بقصد وجوب اعاده نماید و اگر قبل از آنکه
متذکر شود هر چند که نماز دو رکعتی یا مغرب باشد بنشیند و تشهد را نخوانده اگر نخوانده باشد و دو سجده سهو کند
و نمازش صحیح است و اگر یک رکعت یا بیشتر از نماز را فراموش کند و پیش از تشهد یا سلام بخاطرش آید نماز را تمام
کند و صحیح است و از برای زیادتی تشهد احتیاطا سجده سهو کند و اگر بعد از سلام بخاطرش آید که یک رکعت یا بیشتر را
کم کرده است و هنوز فعلی که منافی نماز باشد بعمل نیاورده آن نماز را تمام کند یعنی آنچه را ترک کرده بعمل آورد و از برای
هر یک از سلام و تشهد بی موقع علی حده سجده سهو کند احتیاطا و نمازش صحیح است هر چند نماز دو رکعتی یا مغرب باشد و اگر
وقتی بخاطرش آید که فعلی بعمل آورده که کردن آن نماز را عمدا مبطل است نه سهوا مثل سخن گفتن یا خنده بقهقهه زدن تمام
آن نماز را بعمل آورد و سجده سهو کند احتیاطا و نماز صحیح است هر چند اعاده آن بهتر است خصوصا در غیر چهار رکعتی و اگر
در وقتی بخاطرش آید که منافی بعمل آورده که فعل آن عمدا و سهوا مبطل است مثل حدث کردن و فعل کثیر و پشت بقبله نمودن
نمازش باطل است و اگر سلام را فراموش کند و قبل از فعلی که عمدا مبطل نماز است بخاطرش آید سلام را بجا آورد و نمازش
صحیح است و اگر بعد از فعل منافی که عمدا و سهوا باشد بخاطرش آید نمازش باطل است علی الاظهر و اگر پیش از تشهد آخر بعد از رفع
راس از سجده دویم حدث از او صادر شود نمازش باطل است و احوط آنست که طهارت بعمل آورد و تشهد و سلام را بگوید
و نماز را نیز اعاده کند و همچنین هرگاه در اثنای نماز پیش از سر برداشتن از سجده دویم رکعت آخر حدثی سهوا یا بلا اختیار
از او صادر شود اظهر بطلان نماز و احوط اتمام آن بعد از طهارت و اعاده است و اگر داند که دو سجده در نماز ترک کرده لکن
نداند که آن در یک رکعت است یا دو رکعت نمازش باطل است و اگر در نماز یک رکوع یا بیشتر سهوا زیاد یا کم کند آن نماز را
بعد از اتمام اعاده کند و احتیاطا رکوع منسی را نیز بعمل آورد و از برای رکوع زیاده سجده سهو کند و اگر سهوا اخلال کند
بغیر رکن از افعال واجبه نماز پس بر سه قسم است اول آنکه نماز را تمام میکند و احتیاج بچیزی ندارد مثل آنکه تمام قرائت
یا تسبیحات اربع را یا حمد تنها یا سوره تنها را یا بعضی از آنها را یا جهر و اخفات آنها را فراموش کند یا داخل رکوع شود یا ذکر رکوع
را یا آرام گرفتن بقدر ذکر را فراموش کند یا سر برداشتن یا آرام بعد از آن را فراموش کند تا سر بسجده نهد یا ذکر سجود
و آرام گرفتن بقدر ذکر یا بعضی از هفت عضو غیر پیشانی را قرار دادن فراموش کند تا سر بردارد یا سر برداشتن
از سجده اول را یا آرام گرفتن آن را فراموش کند تا سر بسجده دویم گذارد که در همه این صور نمازش صحیح است و اگر احتیاطا
سجده سهو کند بهتر است دویم آنکه نماز صحیح است لکن باید آنچه را سهو کرده است بعمل آورد و احتیاجا بسجده سهو ندارد
مثل آنکه قرائت را یا خصوص حمد یا سوره یا بعضی از آنها را هر چند یک حرف باشد فراموش کند و پیش از آنکه بحد رکوع برسد
هر چند که قنوت خوانده باشد بخاطرش آید باید برگردد و آنچه را ترک کرده است بعمل آورد یا آنچه که بعد از آن است هر
چند کرده باشد و اما جهر و اخفات هرگاه فراموش کند پس اقرب صحت نماز است بدون احتیاج بتدارک مطلقا
و اگر ذکر رکوع یا آرام گرفتن را فراموش کند و پیش از بیرون رفتن از حد رکوع بخاطرش آید یا سر برداشتن از رکوع
یا آرام آن را فراموش کند و پیش از سر بسجده گذاشتن بخاطرش آید یا ذکر سجود یا آرام در آن یا سجده بر اعضا غیر [illegible]
را فراموش کند و پیش از سر برداشتن از سجده بخاطرش آید باید درست نشستن بعد از سجده اول را یا آرام گرفتن در نشستن
را فراموش کند قبل از سر برداشتن بسجده دویم بخاطرش آورد و در همه این صورتها آنچه را فراموش کرده باید بعمل آورد
و نمازش صحیح است و اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند قبل از رکوع بخاطرش آید باید برگردد و آن را بعمل آورد پس
برخیزد و قرائت یا تسبیح را از سر بگیرد هر چند که پیشتر کرده باشد و در صورتی که سجده را فراموش کرده اگر بعد از آن
سجده اول نشسته و آرام گرفته بقصد آرام واجب چون عود بسجود کند بسجده رود بدون نشستن و اگر اصلا نشسته
یا آرام گرفته را بعمل نیاورده اول بنشیند و آرام گیرد و بعد از آن بسجود رود و اگر نشسته است لکن نه بقصد واجب بلکه
بقصد جلسه استراحت که مشهور آن را سنت میدانند و اظهر وجوب آنست که احتیاطا نیز بنشیند و آرام گیرد و بعد از آن
بسجود رود و اگر بعد از ایستادن قبل از رکوع جزم کند که یک سجده را نکرده و در سجده دیگر شک داشته باشد برگردد

در سجده که جزء ما ترک کرده بکند نمازش صحیح است و اعادهٔ آن احوط است و در این قسم نیز اگر سجدهٔ سهو کند در جمیع صور
احتیاط البته خواهد بود و ششم آنست که هم تدارک دارد و هم سجدهٔ سهو مثل آنکه یک سجده را یا تشهد را فراموش کند تا بعد از
رکوع بخاطرش بیاید پس آنرا بعد از نماز بجا آورد و بعد از آن سجدهٔ سهو کند و نیت سجده یا تشهد را نیز باید بنماید و متعرض
اداء و قضا آن نشود و احکام مذکوره از برای غیر سجده‌های آخر نماز است و اما حکم آنها پس اگر هر دو سجده یا یکی از آنها را
فراموش کند و قبل از سلام بخاطر آورد آنها را بعمل آورد و تشهد را از سر گیرد و اگر بعد از سلام بخاطرش آید پس اگر دو سجده
باشد نمازش باطل است و اگر یکی باشد بعد از سلام بعمل آورد نمازش صحیح است و اگر تشهد آخر را فراموش کند و قبل از سلام
بخاطرش آید بعمل آورد و سلام را نیز فراموش کند و بعد از سجده و پیش از آنکه مبطل بعمل آورد بخاطرش آید هر دو را بعمل آورد
و اگر بعد از سلام بخاطرش آید تشهد را بجا آورد و اگر اللهم صل علی محمد و آل محمد را در تشهد اول یا آخر فراموش کند تا از
محلش بگذرد بعد از نماز بجا آورد و در جمیع صور مذکوره نمازش صحیح است و بهتر آنست که از برای هر یک سجدهٔ سهو نیز
بکند و اگر پیش از عمل آمدن تشهد یا صلوات فراموش شده حدثی از او صادر شود طهارت بگیرد و رو بقبله نشسته آنرا بعمل
آورد و نمازش صحیح است هر چند اعاده بهتر است نوع سیم در شک است بدانکه شک یا تعلق بطهارت میگیرد یا بافعال
نماز یا بعدد رکعات اما شک در طهارت پس هر گاه بعد از فارغ شدن شک کند در عضوی از آن شکش باطل و طهارتش
صحیح است و اگر قبل از فارغ شدن شک کند باید آنچه را که در آن شک کرده بعمل آورد با ما بعدش هر چند کرده باشد خواه
در وضو و خواه در غسل و خواه در تیمم بشرط آنکه در وضوء در اعضاء قبل از عضو مشکوک فیه خشک نشده باشد و تمام
آنها خشک نشده باشد و الا وضو باطل است و اگر جزم داند که طهارت بعمل آورده و شک کند که بعد از آن حدثی از او صادر شده یا نه
طهارتش باقیست و اگر جزم داند که حدث کرده و شک کند که بعد از آن طهارت بعمل آورده یا نه یا جزم داند که هر دو را بعمل
آورده و شک کند که کدام پیش از دیگری و کدام آخر بوده در هر دو صورت طهارت بعمل آورد و اما شک در افعال نماز پس اگر وقتی
شک کند که از محل آن فعل مشکوک فیه گذشته و داخل فعل دیگر گشته از شک اعتبار ندارد و چنان داند که آن فعل را کرده است
و اگر محل آن فعل باقی باشد آنرا بعمل آورد و نمازش صحیح است پس شک در نیت بعد از آنکه داخل تکبیرة الاحرام شده باشد
اعتبار ندارد و هم چنین در تکبیرة الاحرام بعد از شروع در حمد و شک در حمد بعد از شروع در سوره و شک در آیه بعد از آیه
دیگر و شک در کلمه یا حرفی بعد از شروع در سوره و شک در آیه بعد از آیه دیگر و شک در کلمه یا حرفی بعد از شروع در
ما بعدش و شک در قرائت بعد از شروع در قنوت یا در خم گشتن از برای رکوع اعتبار ندارد هر چند که در صورت اخیره
احتیاط در اتمام و اعاده است و در صورت شک در قرائت یا اجزای آن مطلقا قبل از رکوع یا قنوت بهتر آنست که
برگردد و مشکوک فیه را و ما بعدش را بعمل آورد و هم چنین شک در رکوع بعد از سر گذاشتن بسجود یا سر اشیب شدن
هر چند که در صورت دویم نیز احتیاط در اتمام یا اعاده است و اگر در وقتی که ایستاده است شک کند در رکوع رکوع کند و هم
چنین هر گاه در حالی که نشسته شک کند که سجده کرده یا نه دو سجده کند و اگر شک کند که یک سجده کرده یا دو سجده
یک سجدهٔ دیگر کند و اگر بعد از سر بسجود دویم گذاشتن یا در اثنای رفتن بسجود قبل از سر گذاشتن شک کند یا بعد از
سجود اول نشسته و آرام گرفته یا نه اعتبار ندارد هر چند که در صورت دویم نیز احتیاط در اتمام یا اعاده است و همچنین
در شک در سجده بعد از راست ایستادن یا شروع در برخاستن هر چند که در صورت اخیره احوط کردن سجود است یا اعاده
نماز و اگر بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود شک کند در ذکر آنها یا در آرام بقدر ذکر یا در سجود بر اعضای غیر پیشانی
اعتبار ندارد و اگر شکش در اصل پیشانی گذاشتن یا بر ما یصح السجود گذاشتن باشد خواه این شک بعد از سجده این
باشد یا ما بین آنها و خواه نسبت بیک سجده یا دو سجده در این صورتها خلافست و اقوی تدارک مشکوک فیه است و اگر
اعادهٔ نماز نیز کند بهتر است و اگر شک کند در سجده بعد از شروع در تشهد اعتبار ندارد و هم چنین است شک در تشهد
بعد از راست ایستادن یا در اثنای برخاستن هر چند که در این صورت اتمام یا اعاده بهتر است و اگر در حال قیام شک کند
در عدد رکعات نماز یا آیات یا عدد قنوتات نماز عید بنا بر اقل گذارد و اگر شک واقع شود میان زیاده و کم فعل واجب
یا بنکه جزم داند که صحیحا بعمل نیاورده لکن شک دارد که آن واجب را سهوا نکرده است یا زیاده کرده است پس اگر محل تدارک

باتیان آن را بعمل آورد و اگر از محل گذشته باشد و آن واجب غیر رکن است ملتفت نشود نماز صحیح است بدون تدارک
و بهتر آنست که بعد از نماز دو سجدهٔ سهو کند و اگر آن رکن است نماز باطل میشود علی الاظهر و اگر شک واقع شود میان
احتمال صحت و زیاده و نقص احتمال سابقه را اگر متعلق بود بشک میان صحت و نقصان بعمل آورد و ملتفت باحتمال زیادتی
نمیشود و نماز صحیح است علی الاظهر و بهر تقدیر اگر فعلی را باعتبار شک بعمل آورد و بعد از آن معلوم شود که از پیشتر
کرده بود پس اگر آن فعل تکبیرة الاحرام یا رکوع یا هر دو سجود باشد نمازش باطلست و اگر غیر آنها باشد نمازش صحیح
و اگر بعد از گذشتن از محل شک کند و برگردد و فعل مشکوک فیه را بعمل آورد نمازش باطلست و اگر در فعلی شک
کند در وقتیکه محل تدارک بود لکن تدارک را فراموش نمود بخاطر نیامد الا بعد از فوت محل پس اگر رکن بود نماز
باطل میشود و الا نمازش صحیح است و تدارک را بعد از نماز بعمل آورد احتیاطا و همچنین است در تدارک فعلی که
بعد از نماز باید بعمل آید اگر فراموش شود و اگر شک کند که فعل مشکوک فیه را در محل بعمل آورده یا نه در وقت شک
ثانی هنوز وقت اول باقیست بعمل آورد و الا حکم شک اول ندارد علی الاظهر و همچنین است هرگاه تعلق گیرد بفعلی از
افعال منسیه که باید بعد از نماز بعمل آید و اگر جزم داند که بعد نماز سهوی یا شکی کرده لکن در متعلق آن شک دارد میان
چند چیز بلوازم همه عمل نماید علی الاحوط بل الاقرب و هر شکی که بعد از فراغ از نماز عارض شود اعتبار ندارد و همچنین
اگر شک کند که از برای نماز ظهر مثلا نیت ظهر کرده ام یا عصر اعتبار ندارد و هر چند که در اثنای نماز باشد که بر نیت
ظهر باشد و همچنین شک کثیر الشک اعتبار ندارد و کثیر الشک است که بنا را میگذارد بر اینکه مشکوک فیه را کرده
اگر کردنش موجب باطل نباشد و الا بنا را میگذارد که نکرده است بدون احتیاج بتدارک و سجدهٔ سهو و کثیر الشک
کسی است که بسیار شک کند در نماز بحدیکه مردم هرگاه بر حال او مطلع شوند بگویند که او بسیار شک میکند و اگر انحالت
از او برطرف شود که نیز در عرف گویند که او بسیار شک نمیکند عمل بموجب شک کند و اگر باز کثیر الشک شد ترک کند
و همچنین است کثیر السهو در حکم بنا و تحدید معنی و حواله بر عرف و در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه شخصی سه نماز در
بی سهو نباشد او کثیر الشک است و بعضی گفته اند که هرگاه در یک نماز سه مرتبه شک کند یا سهو کند یا در سه نماز
پیاپی شکی یا سهوی کند پس در مرتبهٔ چهارم شک و سهوش اعتبار ندارد و ظاهر این تحدید با عرف موافقت ندارد
و متحقق میشود کثرت در یک نماز باینکه در میان سهوها چیزی بدون سهو بعمل آرد مثلا بعد از سهو یک سجده
شهادتین را بگوید و بعد از آن اللهم صل علی محمد و آل محمد را فراموش کند و همچنین نه آنکه یک سجده را با تشهد
دفعه فراموش کند یا در کردن آنها شک کند و در زوال کثرت بعضی گفته اند که چون سه نماز پی در پی از او سالم
واقع شود از کثرت بیرون میآید و دور نیست که این نیز با عرف موافق باشد و در کثرت ضرور نیست که سهو
و شکی باشد که موجب نماز احتیاط یا سجدهٔ سهو گردد و بهتر آنست که برای هر شک صحیحی و هر زیاده که ممکن موجب
بطلان نباشد دو سجدهٔ سهو کند بقصد قربت حتی در نماز نافله و هرگاه شک در عدد رکعات نافله کند مختار است
در بنا بر اقل یا اکثر بدون احتیاط و بنا بر اقل گذاردن بهتر است و اگر در نافله امری بعمل آید که اگر در فریضه میبود موجب
سجدهٔ سهوی میشد سجدهٔ سهو لازم نمیشود و جمعی از علما تصریح فرموده اند که فرقی میان نافله و فریضه نیست
مگر در این دو امر و در نظر احقر نیز فرقهای دیگر هست مثل آنکه سوره در نافله لازم نیست اجماعا و در فریضه در حال
اختیار مختلف فیه است و اظهر وجوبست و دیگر آنکه نافله را نشسته و سواره و در راه رفتن میتوان کرد بدون ضرورت و در فریضه
بدون ضرورت شرعیه در این حالات نمیتوان کرد و همچنین قطع فریضه در حال اختیار نمیتوان کرد بخلاف نافله و دیگر
آنکه زیادتی رکن در نافله موجب بطلان نمیشود نظر بحدیث صحیح معتبر از حضرت صادق و بهر یک از این فرق
جمعی قائل شده اند بسند معتبر و بعضی فارقهای دیگر گفته اند و دلیل درستی ندارد و شک در عدد رکعات
واجب موجب بطلانست مطلقا مگر در نماز ظهر و عصر و عشا هرگاه بعنوان قصر نباشد در چند صورت که در این جواب مذکور
میشود که آنها صحیح اند بشرط آنکه بطریقیکه مذکور میشود عمل نماید و الله العالم و اگر هر یک از امام و ماموم حافظ
بر خلاف دیگری کنند در واجبات اقتدا بر هم میخورد و باید هر یک عمل بجزم خود کنند و همچنین در صورت ظن بر خلاف هم

واگر یکی جزم داشته باشد و دیگری ظن ظان عمل بقول جازم میکند علی المشهور والاظهر واگر احدهما شک کند و دیگری
جزم یا ظن داشته باشد شاک رجوع بجازم وظان میکند باید ماموم جازم وظان [illegible] منفرد را مطلع سازد باینکه مثلا
سه مرتبه سبحان الله بگوید تا امام بفهمد که سه رکعت گذارده است و بر امام واجب است که بقول او عمل نماید هرچند که ماموم یکی
و فاسق باشد و از گفته او امام را ظن حاصل نشود و اگر امام و ماموم هر دو شک کنند پس خالی از این نیست که شک ایشان
موافق است یا مخالف و در صورت دویم یا امر مشترکی میان ایشان هست یا نه و ماموم ها متفق اند در شک یا مختلف اما اول که
متفق باشند پس اگر شک ایشان مبطلست نماز را اعاده میکنند بجماعت یا انفراد و اگر مبطل نیست هر دو عمل بحکم آن شک می
کنند و در نماز احتیاط جماعت نیز جایز است هرچند که بهتر انفراد است دویم آنکه مختلف باشد و امر مشترکی داشته باشند
پس رجوع بان مشترک نمایند و نماز را تمام کنند مثل آنکه امام شک میان دو و سه کند و ماموم میان سه و چهار پس هر دو
بنا را بر سه گذارند و تمام کنند بدون نماز احتیاط و اگر اعاده نیز کنند بهتر است سیم آنکه ماموم نیز با یکدیگر در شک مختلف
باشند پس اگر امر مشترک میان همه هست بنا بر آن میگذارند مثل آنکه امام شک کند میان دو و سه و بعضی از مامومین میان سه
و چهار و بعضی دیگر میان چهار و پنج پس امام با بعضی اول بنا را بر سه گذارند و بعضی دویم منفرد شوند و بهتر است که اعاده
نماز نیز کنند و اگر امر مشترکی میان ایشان نباشد همگی جدا شوند و هر یک عمل بمقتضای شک خود کنند و در جمیع این صور فرقی
نیست میان آنکه شک ایشان در رکعات باشد یا در افعال و چون امام بتنهائی کاری کند که موجب سجده سهو باشد ظاهر
آنست که مامومین بمتابعت او در سجود سهو نمایند و اگر ماموم بتنهائی موجب سجود بعمل آورد سجده سهو کند علی الاشهر الاظهر و بر امام
چیزی نیست و اگر هر دو سهو کنند بمقتضای سهو خود عمل مینمایند و اگر کسی شک کند خواه در رکعات و خواه در افعال و دیگری
که غیر امام و ماموم باشد او را خبر دهد باحد طرفین شک و پس اگر او را ظن از گفته او بهم رسد عمل باو میکند هرچند که
فاسق یا طفل باشد و اگر ظن حاصل نشود عمل بحکم شک خود میکند هرچند که مخبر عادل باشد روی الشیخ فی الزیادات
من الصلوة فی الصحیح عن حمزة بن حمران وهو قوی وهو عند صفوان من اهل الاجماع عن ابی عبدالله ع قال ما اعاد الصلوة
فقیه قط یحتال لها و یدبرها حتی لا یعیدها و فی باب تفصیل ما تقدم ذکره فی الصلوة فی الصحیح عن عبید بن زرارة عن
ابی عبدالله ع قال سألته عن رجل لم یدر رکعتین صلی ام ثلثا قال یعید قلت الیس یقال لا یعید الصلوة فقیه فقال انما ذلک
فی الثلث والاربع بدانکه شک در عدد رکعات نماز چهار رکعتی بر سه قسم است اول موجب بطلان است دویم آنکه ضرر
ندارد هرگاه تدارک به نهج مقرر بعمل آید و این دو قسم در سؤال یکصد و پنجم گذشت و در اینجا نیز اشاره شد و بعضی از
علما دانستن پنج شک صحیح را بر همه کس لازم و واجب عینی میدانند و بعضی شرط صحت صلوة میدانند که اگر کسی ندانسته
باطلست هرچند که شک نکند و این احوط و دور نیست که دانستن پنج شک مبطل نیز همین حکم داشته باشد نظر باشتراک
دلیل قسم سیم آنست که صحیح است ترجیحی با تدارک بنحوی که مذکور خواهد شد و مع ذلک نماز را اعاده میکند علی الاحتیاط
بل الاقوی اول دو و بیشتر از چهار هرگاه بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر دو گذارد و تمام کند دویم دو و سه و بیشتر
از چهار سیم دو و چهار و بیشتر چهارم دو و سه و چهار و بیشتر در این صورت هرگاه بعد از اکمال سجدتین باشد بنا بر اکثر
صحیح گذارد مانند کثیر الشک و بعد از اتمام نماز لوازم شک را بنحوی که در نظایر اینها از قسم دویم گذشت بعمل آرد پنجم
سه و بیشتر از چهار بشرطی که قبل از رکوع باشد پس بنا بر بیشتر نهد و رکعت را منهدم ساخته بنشیند و تمام کند و
بعد از آن یک رکعت ایستاده احتیاط کند ششم سه و چهار و بیشتر بشرط آنکه قبل از رکوع باشد یا بعد از اکمال
سجدتین پس بنا را بر بیشتر نهد و قبل از رکوع بنشیند و تمام کند با دو رکعت ایستاده احتیاط و بعد از اکمال
نیز تمام نماید با دو رکعت نشسته احتیاطا هفتم چهار و بیشتر از پنج بنحوی که در چهار و پنج گذشت عمل کند هشتم
پنج و شش پیش از رکوع و این برمیگردد بشک میان چهار و پنج پس مینشیند و نماز را تمام میکند با دو سجده سهو و
بعد از رکوع اگر در رکعت چهارم ننشسته است بقدر تشهد نمازش باطل است و اگر نشسته است مینشیند و نماز را تمام
میکند نهم پنج و هفت یا پنج و هشت یا بیشتر پیش از رکوع باطلست و همچنین بعد از رکوع اگر بعد از چهارم بقدر تشهد
ننشسته و اگر نشسته است نماز را تمام کند والله العالم و در همه اینصور بعد از عمل نیز نماز را اعاده کند البته و درست

از این عمل نیز بیندازد واحتیاطاً و هرگاه بعد از تمام احتیاط شک زایل شود و علم یا ظن غالب بهم رسد که چه کرده است
ضرر ندارد و اعاده لازم نیست هرچند که نقص نماز ظاهر شود و وقت اداء باقی باشد و اگر قبل از احتیاط بخاطر آید که نماز تمام
بوده احتیاط ساقط میشود و اگر بخاطر آید که ناقص بوده حکم کسی بهم رساند که بعد از دو رکعت و تمام یا بتمام سهواً اسلام داده باشد
پس تتمه نماز را بعمل آورد و بعد دو سجده سهو بشرطیکه گذشت و اگر در اثنای احتیاط بخاطر آید که نماز تمام کرده بود تتمه را
ترک کند و اگر بخاطر آید که کم بوده بنحویکه در صورت سابقه مذکور شد عمل نموده نماز را اعاده نماید هرچند در خارج
وقت باشد علی الاحوط بل الاقرب و اگر در صورت شک میان دو و سه و چهار و ابتداء به دو رکعت نشسته کرده بخاطر آید که نماز
سه رکعت بوده نمازش صحیح و دو رکعت ایستاده ساقط است علی الاظهر و اگر بخاطرش آید که دو رکعت کرده نمازش باطل
و اعاده لازم است و اگر ابتداء بدو رکعت ایستاده کرده و بعد از آن بخاطرش آید که سه رکعت بوده نمازش باطل است و اگر بخاطرش
آید که دو رکعت بوده نمازش صحیح است و دو رکعت نشسته ساقط و اگر معلوم شود که زاید بر چهار رکعت بوده
حکم کسی بهم رسانده که بر چهار رکعت سهواً اضافه کند چنانکه گذشت والله یعلم **ل غلط** عن امیر المؤمنین علیه السلام
انه قال من اکل البغعة وقذف الوغمة واستعمل الخشبتین من الشوص واللوص والعلوص ب قال فی قرة العین
وسبیکة اللجین فی تفسیر البغعة ما یبقی من الغذاء فی خلال الاسنان والوغمة ما ینتثر من الطعام حیال الخوان والمراد
بالخشبتین السواک والخلال والشوص بالمعجمة قبل الواو والمهملة بعدها وجع الضرس وبها وجع فی البطن او وجع یتعقب
فی الاضلاع او ورم فی حجابها من داخل واللوص بالمهملة وجع الاذن والنحر وبها وجع الظهر والعلوص کسنور بالمهملتین وجع
فی البطن او الظهر انتهی و انا اقول کان بین قوله ع اکل وقذف قلبا مکانیا علی ما یظهر من الاخبار من مدح اکل ما ینتثر من الخوان بخلاف
ما تخلل الاسنان وفی النهایة الاثیریة فیه من سبق العاطس بالحمد امن من الشوص واللوص والعلوص انتهی وقد عد هذا من المجربات
الامن من وجع السن **ل قسم** هرگاه زید متوفی و ورثه او منحصر در دو زوجه باشند یکی از انها اولاد دارد و یکی از انها اولاد
ندارد چند یک اموال او بزوجه ذات ولد میرسد و چند یک بزوجه بی ولد وصداق ایا محتاج یکی از انها مفقود است یا صداق اورا
از ترکه بچه نحو باید داد بینوا ب صداق هر یک از انها از ترکه بدهند هرگاه ثابت نمایند که مهر از متوفی طلب دارند
و با وجود شهود قسم نیز بخورند که مهر را نگرفته اند و او را حلال نکرده اند خواه نکاح ایشان دائمی باشد خواه منقطع
باشند و بعد از اخراج حقوق و دیون از ترکه و ثلث میته هرگاه وصیت بان کرده باشد از تتمه ترکه یک هشت یک را ابتر
نمایند و بهر دو زن دهند بهر یک از ایشان شانزده یک برسد و فرقی نیست میان اولاد دار و بی اولاد در اینجا و بعد از
اخراج هشت یک مابقی ترکه تماما از اولاد است **ل قسما** شخصی یکسال قبل از فوت وصیتی کرده املاک اورا
ما بین ورثه از ذکور و اناث منقسم سازند و قطعه از ان املاک را هم عوض مهر به زوجه خود وصیت کرده که بدو
هر یک بانها رسد بفاصله یکسال دیگر انشخص فوت شده و ما دام الحیوة املاک منقسمه را خود متصرف بوده ایا بعد
فوت همان وصیت قبلش صحیح است بینوا ب وصیت سابقه صحیحست و عمل به آنست و بعد تصرف مالک بودن
ضرر ندارد تا انکه عدول از ان وصیت کند صریحا و گوید که عمل بان مکنید یا از ان برگشتم و امثال این عبارات یا انکه
کاری کند که مشعر به عدول باشد مثل انکه او را بفروشد یا ببخشد یا بخود دیگر از ملک خود بیرون کند یا رهن
گذارد یا خراب نماید یا تعمیر کند یا باسم دیگری وصیتی نماید که در اینصورت وصیت سابقه باطل میشود والله العالم
ل مثب یک دو ره حصه اما الزید میباشد و بکر یکی از ان دو ره مع بیوتات حصه دارد پس حصه خود را بدون اطلاع
شریک مبایعه نموده و الحال شریک ادعای شفعه نموده او را میرسد یا نه و اگر برسد بهمان قدر که فروخته میرسد
یا نه ب هرگاه زید بدون انضمام شریکی غیر از بکر نداشته اختیار شفعه دارد که مثل همان ثمن را جنسا و عددا بمشتری
بدهد و حصه را بگیرد **ل فتح** زید متوفی جمعی ورثه دارد و مخلفات از او بجا مانده و قرضی هم او بوده و کبار ورثه
قطعه ملکی بجهت دین بیع و فروخته اند و از انجمله وارث یک نفر صغیر بوده حال که بسن بلوغ رسیده منکر بیع
میباشد که خود برادرها او فروخته اند چه حکم دارد ب هرگاه در جمله بایعین وصی بوده یا بیع باطلاع او شده یا باطلاع
وصی یا باذن حاکم شرع شده و با عدم امکان باطلاع و رضا جمعی از مؤمنین با ملاحظه صرفه و غبطه صغیر بوده بیع

لازم است و الا صغیر بعد از بلوغ و رشد اختیار امضا و فسخ نسبت بسهم خود دارد والله العالم **سؤال** هرگاه شخصی
دیگری را وصی خود نموده و او نیز قبول وصیت کرده الحال سعی دارد که بعد از فوت او قبول ان وصیت نکند یا شغل
ذمه هست یا نه و براو لزوم دارد که انچه در وصیت نامه نوشته بعمل اورد یا نه **ج** بعد از قبول و فوت موصی
هرگاه قادر بر امضا وصایا باشد رد و تبدیل نمیتواند کرد و هرگاه عاجز از امضا باشد باید استعانت از حاکم شرع
جوید و اگر دستش بحاکم شرع نرسد از صلحا و عدول مؤمنین استعانت کند والا برد و تبدیل وصیت فاسق میشود و
بفسق معزول میگردد **سؤال** هرگاه شخصی عمداً خود را جنب کند و اب ممکن باشد اما بجهت سردی هوا غسل نمیتواند
کرد و پیش از جنابت معلومش بود که هوا سرد است بعد تیمم کرده نماز گذارده اما بعد از غسل نمازش اعاده
دارد یا نه **ج** هرگاه غسل کردن با وضرر رساند و گرم کردن اب ممکن نباشد تیمم کند و نماز را ادا نموده
بعد از غسل احتیاطا قضا نماید **سؤال** شخصی قدری املاک از خود و قدری از زوجه خود دارد و هر دو در تصرف
شوهر است و هرگاه حاصل این دو املاک را بر روی هم حساب شود بحد زکوة میرسد والا فلا چه حکم دارد **ج** بر حصه
هیچ کدام زکوة نیست و حصه هر کدام که بزکوة برسد همان زکوة واجب میشود **سؤال** یکمن روغن پنجهار صد دینار
در بازار معامله میشود و شخصی برای وجه معطل است مبلغ یک تومان از شخص میگیرد که بعد از نوروز یا گذشته نیز
شرط مینماید که روغن از قرار سیصد دینار تسلیم صاحب وجه نماید چنین معامله صورت شرع دارد یا نه و هم چنین کندم
امروز بصد دینار است شخصی مبلغ هزار دینار از شخصی میگیرد و شرط مینماید که مقدار پنجاه من کندم در عوض هزار دینار
در خرمن اینده خواهم گرفت **ج** بمجرد شرط معامله نمیشود اگر خواهند بعنوان بیع سلف معامله نمایند **سؤال** کسی
در وقت دوشیدن گوسفند اتفاق می افتد که قدری بول ان داخل شیر میشود خوردن ان شیر چه صورت دارد **ج**
هرگاه مدتی بران گذرد که ان بول مستحیل بشیر گردد حلال میشود بلا اشکال والا نیز حلال است زیرا که شرب بول حیوان
حلال گوشت حلال است حتی در حال اختیار علی المختار والله العالم **سؤال** شخصی وضو دارد در اخر وقت نماز صبح
ببیابان رسیده و بول براو غلبه کرده و هوا بسیار سرد است تا چکمه را بیرون کند و وضو بسازد رفقا میروند و محتمل که
افتاب نیز طلوع کند در این صورت با همان وضو نشسته نماز میکنند نیز اگر ایستادن بسبب زیادتی بول حضور قلب ندارد
نماز چنین قضا دارد یا نه **ج** هرگاه زیادتی بول مستلزم ترک رکنی یا واجبی از واجبات نماز گردد باید بول کند و با تعذر
وضو تیمم کرده نماز گذارد و قضا بعنوان وجوب ندارد و در صورت مسئوله اگر نماز را نشسته گذارده اعاده نماید **سؤال**
شخصی متوفی و دیگری او را طلب دارد و وارث کبیر و صغیر هست و صاحب طلب بینه و حجتی ندارد در این صورت میتواند که
از مال مشاع بنحوی که گفته شد بهم رسد قصاص طلب خود نماید یا نه **ج** میتواند **سؤال** شخصی از شخصی متاعی
میخرد بمبلغ پنج هزار که اگر در حین مبایعه وجه مذکور را داد فبها والا مشتری باید بعد از انقضاء مدت یکماه یا پیش شش
شش هزار بدهد صحیح است یا نه **ج** صحیح نیست **سؤال** شخصی مبلغ یک تومان بقرض میگیرد و جنسی که بصد و بیست
دینار ارزش دارد از صاحب وجه بمبلغ دو هزار میگیرد که بعد از انقضاء مدت یکسال دوازده هزار دینار تسلیم صاحب
وجه نماید صحیح است یا نه **ج** هرگاه قرض بشرط بیع مذکور دهد ان قرض و بیع باطلند و موجب گناه نیز هستند **سؤال**
شخصی مستطیع حج اسلام بوده و بدون وصیت متوفی شده و بعد از فوتش نیز نقد و استطاعت به بیشتر از او مانده و
وارث در دادن حج تهاون مینمایند یا شخصی دیگر میتواند که جبراً از ایشان وجه بگیرد و استیجار حج بلدی یا میقاتی نماید
و متنابه خواهد بود در این باب یا نه **ج** از باب امر بمعروف تا در مراتب جایز میشود اند که ایشان را باخراج حجه جبر نماید و تولی
نیز دارد **سؤال** ملکی مشاع میان زید و عمرو بوده و با هم دیگر مصالحه نموده اند و در احد حصتین تفاوت فاحش بوده که
یکی مرغوب و دیگری غیر مرغوب و مالک مرغوب وجه نقدی بان دیگری داده و صیغه مصالحه نیز جاری شده و حالا باز امده وادعا
غبن مینماید چه صورت دارد **ج** هرگاه صاحب حصه مرغوبه زیادت تفاوت دیگری را با معرفت و رضا طرفین مصالحه نموده
صلحش صحیح و لازم است و ان دیگری را بر او تسلطی نیست **سؤال** چند باب خانه از پدری بجهت اولاد انتقال یافته و برادر
انها را رسد کرده اند و هر یک متصرف حصه خود بوده اند چند نفر خانه ها خراب شده و از نو تعمیر کرده و حالا زید املاک ما

نمود که رسیده در این خانها دارد یا رسد از کل خانها میبرد یا از یک حصه از انها و زید یا بد الحال باینکه در اینجا کرده اند
بدهد و متصرف حصه خود بشود ب هرگاه سهم زید حصه مشاعه بوده است درمیان کل خانها رسد خود را از همه میگیرد
واختصاص بحصه معینه ندارد و دادن اخراجات براو لازم نیست لیکن اعیانی که ملک مختص عامر بوده که از خارج از املاک
اورده اند در اینجا بکار برده اند از قبیل سنگ و چوب و گچ و خاک وغیر ذلک مخصوص بعامر است و از انها رسک
به زید بهم رسد و هرگاه راضی به تعمیر ایشان نباشد میتوانند که انها را خراب کنند که بصورت سابقه کرده و بعد از ان حصه کنند
لکن در صورت خراب کردن اگر ارش حصه شرکا را بدهد بهتر خواهد بود ق فتوی عمرو دختر بکر زن دارد و زید دو زن و زن
عمرو دختر بکر زن زید را شیر داده و حال پسر عمرو میتواند دختر زید را اگر از زن دیگر دارد بگیرد ب ضرر ندارد علی
الاظهر و اجتناب از ان بهتر است ق فتوی هرگاه میتی در بیابان یافت شود و معلوم نباشد که شیعه است یا مخالف
مسلمان است یا کافر تغسیل و تجهیز او بچه نحو باید داد ب هرگاه در بلاد اسلام باشد او را در حکم مسلمانان بلکه شیعه دانسته
مگر انکه علم بعدم تشیع یا کفرش بهم رسانند هر چند صغیر الذکر یا کبیر الذکر باشد در نماز دعائیکه در مجهول الحال
میخوانند بخوانند ق فتوی زید همشیره دارد و چند باب خانه هم دارند بدون اذن همشیره رفته و خانه ها را تعمیر کرده
و مدت چند سال در انجا نشسته و حال ادعای تعمیر بر همشیره میکند و همشیره ادعای کرایه سنوات ماضیه بر او مینماید چه
صورت دارد ب بر همشیره دادن اخراجات تعمیر لازم نیست لکن انچه از اعیان تعمیرات ملک مختص زید باشد که از خارج
املاک اورده باشد همشیره دادن حقی نیست و میتواند که کرایه حصه خود یعنی اجرة المثل حصه غیر ماموره خود را
بهمان صورتیکه قبل از تعمیر بوده بگیرد و عمارت را بصورت خرابه اول برسانند و اگر مجموع الات تعمیر از کل سنگ و چوب
و امثال ان تماما از اصل املاک بوده بهمان نظر بوده و مبانی ایشان مشترک است و در باب اجرة عمله که زید داده تسلطی بر همشیره
ندارد و هم چنین هیچ کدام تسلطی بر خراب کردن ان نیست و همشیره مستحق اجرة المثل معمور است بعد از عمارت در این صورت
والله العالم ق فتوی زید نام والدین او سنی بوده اند و خود الحال متشیع است و با عمرو نام شریک بوده روزی با ملای بکر نام
کرده بیشتر زید با این عبارت متکلم شده که چگونه که خدائی نیست و معجزه ندارد و اگر خدائی میشد و معجزه میداشت معلوم
مینمود این کلام چه صورت دارد و هرگاه توبه نماید مقبول است یا نه و با او برطوبت ملاقات میتوان کرد یا نه و دختری نیز
از برای او نکاح کرده اند و هنوز تصرف ننموده ایا میتواند دختر را تصرف و داد یا نه و امور ان شخص بنوعیست که همیشه
با مردم برطوبت ملاقات مینماید ب هرگاه متکلم مزبور ادعای شبهه نماید که در باره او احتمال برود مثل انکه نداند انکلام
بداست و موجب کفر است و احتمال ناشی در شان او رود مثل انکه کرد یا الو یا نافهمی باشد و از مردم فهمیده یا انکه
ادعا کند که اینحرف را نزدم یا انکه در انحال نفهمیدم چه گفتم و این احتمال نیز در باره او برود و ممکن باشد مثل انکه تازه از
خواب برخاسته باشد یا در حالت غیظ و غضب بوده و مسموع است و انکلام موجب کفر و نجاست نمی شود و دختر را میتواند
گرفت و اگر احتمالات مذکوره در باره او نرود یا ادعای شبهه نکند بیشبهه کافر و نجس خواهد بود و نسبت بکسانی که این حرف را از او
شنیده اند و میانه خودش و خدا توبه میتواند کرد و لکن توبه نفع بحال دنیای او نمیرساند که او را پاک و مسلمان کنند نزد کسانیکه
این حرف را از او شنیده اند یا جزم بصدور ان از راه علم و عمدا از او بهم رسانیده اند و بر انها که شنیده اند واجب نیست که
از برای دیگران نقل کنند خصوصا بعد از اظهار توبه و پشیمانی و اگر نقل کنند به دیگران قبول لازم نیست مگر انکه دو شاهد
عادل باشند والله العالم ق فتوی زید مقتول شده پسر و والده و زوجه داشته و بعد از ان پسرش و غائب [illegible]
از سر والده و دیت مقتول از قاتل اخذ شده بنا فرمائید که بچه نحو تقسیم میشود و ارث پسر بوالده میرسد یا جده و یا [illegible]
با او در دیت دخل هست یا نه و دیگر انوقت که دیت قاتل میداد صبیه خود را عقد کرده برادر مقتول داده و چندی [illegible]
کرد و تصرف او میباشد و الحال والده پسر که وارث است ادعا مینماید که شیربها یا چیزی بکر در وقت دادن زن بیک دختر هند
نو بمن بده یا ادعای او صورت دارد یا نه ب دیت مانند سایر ترکه مقتول بر ورثه شرعیه منقسم میشود مگر بر متقرب بام
تنها علی المشهور المنصور و با وجود ولد و والده و زوجه بجده و سایر خویشان تعمیر نرسد و سهم پسر بوالده منتقل میشود و بسبب دختر
دادن قاتل از دیت چیزی کم نمیکرده مگر برضای جمیع ورثه که مستحق دیت اند و بعد از فوت پسر چون سهم نمانده بمادرش میرسد

رضای او نسبت بسهم پسر نیز شرط است و دیه مذکور بر بیست و چهار حصه میشود چهار حصه بوالد مقتول میرسد و بقیه بولد او
پسر والله العالم **س** در جریب باغ که میان ما دو نفر بشرکت خریده ایم و بعد از چند وقت آن دو نفر بنا گذاشته اند
که این را تقسیم کنیم و من اول راضی نشدم بعد از آنکه راضی شدم هر سه باتفاق میان باغ رفتیم و قسمت کردیم والحال
که این با تقسمت راضی نیستیم بسبب آنکه مغبونیم **ج** هر گاه غبن تو فاحش باشد یعنی تفاوت داده بوده و نیم باشد چنانکه ظاهر
فقها است و ناشی باشد از غلط قاسمین اختیار فسخ داری خصوصاً در صورتیکه بعد از قسمت اظهار رضا نموده باشید و
الله العالم **س** زید مدتیست که از والد خود سوا شده و در این مدت والدش فوت شده و جمعی ادعا طلب از والدش
مینمایند و او از ابرص شده و کذب آنها اطلاع نیست و آنها والدش مختلف نشده آیا تسلطی بر زید دارند که طلب خود را از او
بگیرند یا نه **ج** ادعا طلب کار در مال میت است و منجر بشد که ادعا بر وارث نمایند مگر آنکه مال میت نزد او باشد ادعا بر او
بر مال میت از خانه و غیرها بر او نمی توانند کرد والله العالم **س** زید عمارت خود را بیع شرط گذاشته و وفات یافته و بعد
از وفات او بیع مزبور لازم کردیده و دو نفر از کبار اولاد او در نظر حاکم شرع آن را بیع لازم کرده و نوشته داده اند والحال یک
نفر از صغار او آمده ادعا میکند خود را میبینم باید امر سد یا نه **ج** هر گاه بیع شرط بطریق شرع بعمل آمده و مدت منقضی
گردیده بدون رد مثل کل ثمن هر چند به سبب عذری باشد از موت یا فقر یا دوری یا غفلت یا منع جائر و امثال اینها بیع ثابت
و لازم میشود هر چند که صاحب مال یا وارث او راضی نشوند و نوشته بیع لازم داده اند هند **س** شخصی صبیه شیرخواره
خود را که والده اش فوت شده بود بمن داد که از برای او محافظت کنم و حالا بحد بلوغ رسیده و عاقله و رشیده است و میان
اشیاء کلیه و جزئیه بعقل خود تمیز میکند و پدرش مفقود الخبر است و بعضی میگویند فوت شده با وجود اختیار با شوهر
بکفو خود شوهر میتواند کرد یا نه **ج** هر گاه دختر بالغه رشیده باشد یعنی که در امور دنیویه فهم داشته باشد و
حسنا و معامله سفیهیه نباشد و غالب در مالیات فریب نخورد اختیار تزویج با خود او است و کسی بر او تسلطی ندارد نه پدر و نه غیر او
هر چند که باکره باشد خصوصاً هر گاه احتیاج بتزویج داشته باشد و پدر و جد پدری حاضر نباشد یا راضی نکردند یا متکفل اخراجات
نفقه او نشوند و استیذان از پدر یا جد پدری تا مدت طولی نتوان **س** زید زوجه دارد و او را میخواهد که ببلد بکر نقل
کند و او تعلل مینماید و میگوید اولاد دارم و صدای خود را میخواهم آیا او را میرسد که باز ادعا از امتثال سر پیچی نماید **ج** اطاعت
شوهر هر چند در رفتن ببلد بکر باشد بر زن واجبست و داشتن اولاد مجبت عذر شرعی نمیشود تا آنکه درست و جمله منشا
آن زن معلوم شود و بر مرد واجبست که سعی در دادن صداق زن و تحصیل آن نماید و یا قدر ... پس چون زوجه مطالبه کند باید
ادا نماید و بتاخیر و تعلل بعد از مطالبه در صورت امکان گناه کار میشود **س** شخصی متوفی شده قرض داشته و سه پسر دارد
دو کبیر و یک صغیر و یک قطعه باغی خرابه از او مانده بود و دو پسر کبیر آن باغچه را نزد کسی بیع شرط نموده اند و بیع شرط لازم شده
و حال مدت بیست و سه سال است که وعده منقضی شده و مشتری آن باغچه را آباد نموده و بقیمت تمام رسانیده والحال صغیر ادعا
مینماید که من در آن وقت صغیر بوده ام و راضی نیستم چه حکم دارد **ج** هر گاه بیع شرط مذکور یا از وصی متوفی شده
و بر تقدیر عدم وصی باذن حاکم شرع یعنی مجتهد شده و بر تقدیر عدم امکان استیذان بصوابدید جمعی از مؤمنین وقوع
یافته و با عدم امکان اطلاع ایشان نیز کبیرها موافق مصلحت صرفه حال صغیر این معامله را بعمل آورده اند صغیر را ادعا
نمیرسد و بر تقدیر یکه بر غیر نهج شرعی شده باشد صغیر را ادعا بسهم خرابه خود میرسد و تسلطی بر اشجار و امور مستحدثه مشتری
ندارد هر چند که در این صورت میتوانند که او را اجبار بر ازاله آنها نماید و غرامت آنها بر بایع است در صورت جهل بغصبیت
و بر مشتری نیست در صورت علم والله العالم **س** زید صبیه خود را به بکر داده و اقرار کرده مثلاً که زید بده و انده سال خدمت
کند آنچه زید از باغ و خانه و غیره دارد بعد از مدت مسطوره دو ثلث از زید و یک ثلث از بکر باشد و بکر ده سال خدمت
کرد که زید متوفی شد بعد از آن دو سال دیگر را خدمت نمود والحال میگوید که خانه و باغ را حصه بمن بدهید و ورثه زید در جواب
مینمایند که والده او چه کرده همین حصه زوجه خود بشوهر رسد چه نحو میباشد آیا ساقط میشود **ج** مجبت صورت شرعیه ندارد مگر آنکه
بنهج شرعی شده باشد و باید که آن معلوم شود و بر تقدیر آنکه بکر خود را باجاره دوازده ساله داده باشد باز او یک ثلث از امو
ال ثابت مذکوره مجهول العین والمقدار ظاهراً اجاره باطل و مستحق اجرة المثل است از زید نسبت بده سالی که زید موجود بوده

معوضاً لنا مبدهر گاه باذن ورثه خدمت نمود مستحق اجرة المثل بود و سال الا ورثه میشود و هر گاه زید در حین موت گفته باشد که
ثلث مال او را بکر دهند و ورثه قبول کرده باشند که بازاء خواهر بدهند و او نیز راضی باشد شاید لازم باشد که ثلث با و
بدهند والاّ ایشان اجرة المثل را میتوانند گرفت و صبیه حصّه از تبیه خود را مستحق است خواه ثلث بشوهر برسد یا نه والله العالم
قسح هرگاه کسی با دیگری مصالحه کند در امری و مطلع از کیفیت وجه مدعی به نباشد و بعد از طیّ مصالحه معلوم شد که وجه صلح
بیش از وجه مدعی به بوده یا خیار فسخ دارد یا نه **ب** هرگاه در حین صلح استعلام مقدار مدعی به ممکن بوده و ننموده انظلام
اختیار فسخ دارد والاّ فلا والله العالم **ک قسط** در دیه قتل که در شرع مقدس مقرر کرده که سفید یا اشرفی یا گوسفند
یا گاو یا شتر یا برد یمنی است در تعیین یک کدام از اینها اختیار با قاتل است یا ورثه مقتول **ب** هرگاه دیه قتل عمدا باشد
و وارث اختیار قصاص داشته و قاتل موجود و حاضر باشد تعیین جنس و مقدار آن موقوف بر تراضی طرفین است و هر
مقداری که قاتل و ورثه مقتول بان راضی شوند دیه همان است خواه کمتر از دیه شرعی باشد یا بیشتر و از جنس دیه باشد
یا غیر آن مانند باغ و خانه و امّا در قتل غیر عمد و یا قتل عمد در غیر صورت مذکوره اختیار در تعیین جنس و مقدار با دهنده
دیه است خواه قاتل باشد یا عاقله یا غیر ایشان و اقل دیه در این ازمنه و اوقات هفتاد تومان پول حویزه است که تومانی یک
صد عدد حویزه باشد و هر حویزه چهار دانک ریم نقره مسکوک است والله العالم **ک فسح** هرگاه ملکی مجهول المالک باشد
و شخصی مدعی شود که آن از موارث است و بعنوان ارث باید که از فلان بمن برسد معارضی از برای ادعای او نیست سوای یک نفر که
ادعا وقفیت آن ملک میکند معلوم او هم نیست که وقف عام است یا خاص و که وقف نموده و وجه اجاره را مدعی وقف صرف
تعمیر ملک موقوفه میرساند آیا بتصرف مدعی ملکیت باید داد یا نه **ب** هرگاه ملک در تصرف کسی نباشد بظاهر شرع تا
مدعیست مگر آنکه کذبش ثابت شود و اگر در تصرف کسیست که ادعا وقفیت از و نظارت تولیت از برای خود مینماید باید مدعی
اثبات مدعا خود یا غصبیت ید متصرفه نماید تا از متصرف گرفته **ک قضا** زنی در حال صحت و اختیار مکرر می
گفته که دو حجه از زید و عمرو و بوذر من هست که بکیر ما از املاک و دکاکین که در تصرف دارم بجهت آنکه اینها مالک و صاحب
حق میباشند در املاک مذکوره و بعد از آن که مریض شد در نهایت شعور و ادراک املاک مزبور را بقصد توجّهی از معتبرین
و اهل خبره بیک نفر از برادرزادگان خود که اعتماد بر او داشته فروخت و وصیت نمود که آن دو حجت را از بابت ثمن اشتیا
نماید و بعد از مبایعه ده روز یا بیشتر در حیات بوده و بعد شد که حجام رفته و بعد از آن وفات یافته و مشتری بر وصیت عمل
نموده بعد از چند سال سایر برادرزادگان آمده ادعا مینمایند که عمه ما بیع محاباة نموده بجهت آنکه املاک ترقی نموده بعمل مشتری
و بعضی نیز مجهز دنا همیکه در مبایعت هم رسیده این معامله چه صورت دارد و محابات را باید ثابت نمایند در روز معامله یا
بعد از معامله یا بعد چند سال با دعوی محابات بر قرار است و هرگاه مدعی غایبانه منکر شهود کند را بنده باشد در حضور شرع
یا امر شد منکر را اگر گوید شهود در حضور من شهادت دهند یا نه **ب** اقرار مذکور صحیح است بلا اشکال و هم چنین
بیع محابات در مرض با اجتماع شرایط بیع هرگاه از آن مرض صحت یافته و بعد از آن فوت شده لازم است بلا خلاف و اگر بهمان مرض
فوت شده نیز لازم است علی الاظهر و یا عدم امضا ورثه ارضا آنها در زیاده بر ثلث مجموع ترکه معتبر است و مراد بمحابا آنست که
در حین معامله مریض با معرفت بقیمت وقت چیزی را بکمتر بفروشد یا زیاده بخرد بقصد نفع مشتری یا بایع و صرف روات
و ترقی قیمت بعد از معامله هرچند که بدون فعل مشتری باشد متحقق نمیشود و شهادت شهود نزد حاکم شرع و
یعنی مجتهد جامع الشرایط درست است هرچند منکر حاضر نباشد لکن او را میرسد که تحقیق حال و کیفیت شهادات
ایشان نماید که اگر قدحی و جرحی در شهادت ایشان داشته باشد اظهار نماید و شهادات ایشان را باطل کند **ک قضا**
زید و هند از سر صغیره هند تا و عمرو برادر زید خانه او را فروخته و الحال که هند کبیره شده و ادعا آن خانه را مینماید
عمرو میگوید که خانه را از برای ادای قرض زید فروخته ام و هند ادای قرض زید را منکر است بر تقدیر بطلان بیع
مذکور هند را تسلط بر عمرو و اشیا مشتری ایضا هرگاه هند ثابت نماید که ثمن المثل خانه را اخراجات تا تعزیه نموده اند یا
او را اگر راضی نشود و اخذ ثمن یا مثمن نماید **ب** اگر عمرو در آن باب وصی شرعی زید بوده هند را بر او تسلطی نیست
مطلقا مگر آنکه کذب و خیانت او را در آن مقدمه ثابت نماید و بر تقدیر عدم ثبوت جواز بیع عمرو آن بیع فضولی میشود

وموقوف برضا وامضای ایشان است پس اگر بیع را با قبض ثمن امضا نمود همین تسلط دارد بر گرفتن ثمن از عمرو و اگر بیع را
بتنهایی امضا نمود تسلط بر مشتری دارد بر گرفتن ثمن و بس و اگر بیع را قبول نکرده همین تسلط دارد بر گرفتن خانه از
مشتری و در صورتیکه از مشتری خانه را با ثمن را بگیرد مشتری رجوع بر عمرو مینماید در ثمن اگر او را در حین بیع کاذب فرض
ننموده بشرطی که ثمن بعینه موجود باشد و هم چنین هرگاه حالش بر او معلوم نباشد هر چند که ثمن تلف شده باشد
و عوضش را میگیرد و اگر او را صادق دانسته چیزی از او نمیتواند گرفت هر چند ثمن بعینه موجود باشد والله العالم
فتح زید باغی بمهر عروس خود نموده و بعد از چهار سال آن باغ را بعمرو فروخته و عمرو هم بعد از چهار سال
آن باغ را بعمرو فروخته و عمرو بعد از چند سال بخالد فروخته و خال عروس عمرو ادعا مینماید که این باغ در مهر منسوب
و میخواهد که باغ را تصرف نماید و در ایام مبایعات مذکوره عروس در خانه زید بوده و در جای دیگر نبوده
که علم بهم رسانده باشد چه حکم دارد **ب** هر کدام از مشتریها که معترف باشند باینکه باغ مذکور از عروس بوده
باید اذن عروس در بیع و حق ثابت نماید اگر ادعا اذن کند و بر تقدیر عجز از اثبات تسلط قسم بر عروس دارد هرگاه
قسم بر عدم اذن خود در باغ را میگیرد اگر ممکن باشد والا قیمت المثل او را میگیرد و اگر قسم را بر مشتری رد نمود و قسم خورد رفع
دعوا از او میشود و مجرد بودن عروس در خانه او اذن ثابت نمیشود و هر کدام از مشتریها که معترف نباشند بملکیت سابقه
عروس نباید که بینه شرعیه ثابت کند که این باغ در مهر او بوده و بر آن بینه معلوم شده باشد که تا حین دعوا از ملکیت او بیرون
نرفته باشد و تصرف بایع و مشتری را بنا بر این نافی شرع دانند و بعد از ثبوت این مراتب میتوانند که باغ را متصرف شود و احکام
مذکوره نظر بظاهر شرع است و واقعا هر کس مکلف است بانچه میداند مبنا نمود و خدا پس اگر عروس واقعا اذن بیع داده نمیتواند
که دعوی کند هر چند که مشتری نتوانند که اذن را اثبات نماید و هم چنین هرگاه مشتری داند که او صاحب حق است و بدون اذن او بیع شده
باغ را رد کند هر چند که عروس نتواند که اثبات مدعای خود نماید **فصل** اینجانب بمبیع شرعی تعیین محل زراعت خود را
بعلاوه یک تومان نقدی و بیلی تشخیص داده ام که در آن کرم و اشجار غرس نماید و آنرا باغ کند و تا سه سال جمیع اعمال متعلقه
باغ را با اخراجات لازمه متحمل شود و بعد از سه سال باغ مزبوره فیما بین اینجانب و آن شخص بالمناصفه باشد بعد از سه سال طاعون
فتد از اشجار و همگی کروم از غرس نموده بنفر مرحوم طاعون باغ را گذاشته و فرار نموده و باین سبب باغ خشک شده و باز سال کروم
دیگر چین خشک شده را بیرون آورده تجدید داکروم و هر چین گذاشته و اسباب نکرده و همین انها را آب داده که سبز شده باید
دو سال دیگر متوجه اعمال و متوجه اخراجات باغ مزبوره شود و حالا نه متوجه اعمال میشود و نه متحمل اخراجات و نه از باغ
مزبوره بسبب میدارد و دو سال است که زمین اینجانب از صلاحیت زراعت افتاده و یک تومان و بیل اینجانب را تلف
نموده و میخواهد که باغ مزبوره را با این نفر ببیع غرا بکند صورت حکم را قلمی فرمایند که حجت شود **ب** معامله مذکوره
مغارسه است و مشهور میان فقها این است که مغارسه باطل است و بعضی نقل اجماع شیعه بر آن نموده اند و بر تقدیر بطلان
چنانکه ظاهر است و جهل معاملین ببطلان آنچه از مغروس موجود باشد مال صاحب غرس است پس اگر مالک عامل است با
ظاهر میشود الست باید اجرة المثل زمین را در مدتیکه حبس نموده با تمام بدهد بمالک زمین و هر وقت مالک ارض میتواند که آنرا
ازاله نماید بعد از آنکه ارش آنرا بدهد در مقدار ارش اقوال و اشکالی هست و شاید اقرب تفاوت ما بین کونها
با جره و مقلوعا باشد علی ای تقدیر بر عامل ارش نقصان زمین و اصلاح گودالها و بیرون آوردن ریشه ایها لازم
والله العالم **فعم** ضعیفه هست که ادعا میکند که شصت سال دارد و از قرائن احوال پنجاه سال دارد و بحسب مظنه و
معاصره در باره بد از اینجا قول و مسموع است یا نه و بر تقدیر که شصت پنجاه باشد یا بستن یاس رسیده با حکمش حکم مستربه
و دای ملاک مان در سن یاس موافق مشهور است که پنجاه سال است و حدیث صحیح دارد یا موافق قول بعضی است که بشصت
تا بلند نظر بحدیث ضعیفه و اقوال را دو این مسئله بیان فرمایند با دله و آنچه در نظر شریف راجح است که احتیاج
بتحقیق آن بهم رسیده **ب** زن در باب حیض و انقضاء عده و نداشتن عده و رسیدن بسن یاس هرگاه حدیث را بداند
و نداشتن شوهر یا طلاق دادن یا مردن او و هرگاه مدعی در باره نداشتن باشد که تکذیبش مظنون و راجح نباشد در جمیع امور
مذکوره قولش مسموع است شرعا بدون بینه و قسم خصوصا هرگاه مظنونة الصدق باشد بلا خلاف و در صورتیکه مشکوک له هرگاه

شوهر رجوع نماید ادعا یأس زن او مسموع نیست مگر به بینه یا اقرار زوج و حد یأس مختلف فیه است نظر باختلاف اخبار و اقوال
جمعی مانند شیخ ره در نهایه و استبصار و محقق در طلاق شرایع قایلند به پنجاه سال مطلقا و بعضی این قول را نسبت
باکثر داده اند و جمعی از قبیل محقق در حیض شرایع و علامه در منتهی و مختلف به شصت سال قایلند مطلقا و بعضی مثل
محقق در معتبر و علامه در قواعد بتفصیل قایلند در قرشیه شصت و در غیر آن پنجاه گفته اند و مراد از قرشیه زنی
است که از اولاد نضر بن کنانه باشد که از اجداد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ملقب بقریش است و بعضی بکر نبطیه را در این
مسئله مانند قرشیه میدانند و مراد از نبطیه زنی است که از طایفه نبط باشد و آنها اهلی بوده اند که در عراق و غیر و بصره
در میدانها جا داشتند و الحال معروف نیستند و اما اهل سنت پس در حد یأس سه قول دارند پنجاه سال و شصت و سال
بدون تفصیل میان آن و اما اخباری که در این مسئله بنظر قاصر رسید یکی حدیث پنجاه است و آن را روایت کرده است کلینی
و شیخ ره بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج لکن سندش مشتمل است بر محمد بن اسمعیل راوی از فضل و حال او مختلف
فیه است و اشهر در این ازمنه آنست که حدیثش حسن کالصحیح و بعضی مجهول کالصحیح میدانند و اظهر اول است و هم چنین در
طلاق کافی و استبصار و زیادات طهارت تهذیب بسند ضعیف سهل بن زیاد از عبد الرحمن مذکور روایت کرده اند
و نیز محقق از کتاب بزنطی روایت کرده مرسلا و همگی از حضرت صادق ع و از آنچه مذکور شد معلوم گشت که حکم مفاتیح باینکه
این حدیث موثق است مانند حکم صاحب مدارک و مرحوم آخوند ملا احمد اردبیلی ره بصحت آن محل تامل است و دیگر حدیث
شصت سال است و آن مذکور است در کافی بعنوان ارسال و در زیادات نکاح تهذیب بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت
صادق ع و تضعیف مدارک و مفاتیح و آخوند ملا احمد این حدیث را توهم است و منشا وهم آنست که ضمیر عنه را در اول سند
بعلی بن حسن عاید نموده اند نظر بقرب و قرب نیست که عاید آن صفار که قبل از علی است بقرینه آنکه در آن جا تصریح نموده اند
که راوی کتاب محمد بن حسین بن ابی الخطاب در سند این حدیث صفار است و علی را از جمله روات آن نشمرده اند و بر تقدیر رجوع ضمیر
بعلی حدیث موثق خواهد بود نه ضعیف فلیفهم و دیگر حدیث تفصیل است و آن در من لا یحضره روایت شده بعنوان ارسال و در
زیادات تهذیب بسند صحیح از ابن ابی عمیر که نقل اجماع بر تصحیح ما یصح عنه نموده اند و شیخ ره در عده فرموده که او روایت نمی
کند مگر از ثقه و علامه ره در نهایه گفته که او ارسال نمیکند مگر از ثقه خلاصه ابن ابی عمیر مرسلا روایت کرده است که حضرت
صادق ع فرموده که هر گاه زن به پنجاه سال رسید نمیبیند خون سرخ را یعنی حیض را مگر آنکه زنی باشد از قریش و شیخ مفید ره
در الحاق نبطیه بقرشیه فرموده که روایت دارد و این قول اگر از خبر مرسل نیست و روایات مذکوره دلالت بر مدعا ندارد
مگر بانضمام اجماع بر عدم زیاده بر شصت و شهادت حدیث شصت و حدیث پنجاه موید است باصالت عدم سقوط عبادات
و حدیث شصت موید است باستصحاب حکم حیض و اصل عدم وصول بحد یأس و اجماع منقول بر ما امکن ان یکون حیضا فهو
حیض و حدیث مفصل موید است باینکه جامع بین المتعارضین است و بالجمله حدیث شصت از حیثیت سند و دلالت اقوی و اظهر است
از دو حدیث دیگر و احتمال دارد که آن حدیث محمول بر غالب باشد زیرا اکثر زنی بهم میرسد که بعد از پنجاه خون ببیند و اشاره بآن
دارد کلام حضرت که فرموده لم تر حمره و اما حدیث شصت پس صریح است در اینکه آن منتهای یأس است و اجماع نیز بر آن
واقع شده است خلاصه تا شصت وقت امکان حیض است تا پنجاه وقت حصول آنست غالبا در هر زنی هر چند قرشیه باشد و
نظر این جمله بعضی از محققین در شرح من یحضره فرموده که بعد از اتمام نه سال وقت امکان حیض است اگر اتفاق خونی به بیند
حیض خواهد بود لکن غالبا خون نمی بیند مگر بعد از دوازده سال و از آنچه گفتیم معلوم شد که اظهر در حد یأس شصت است
مطلقا لکن احوط نظر باختلاف ظواهر اخبار حتی از برای قرشیه جمع بین التکلیفین فیما بین الحدین است مهما امکن والله العالم
س هند را بدون اطلاع شوهرش والدین او برده اند و نوشته اند بمضمون فروختن با همراه او گرفته اند در حالتی
که هند غرا تر و مریض بوده آیا آن نوشته اعتبار دارد شرعا یا نه ج هر گاه هند در معامله مزبوره باختیار و رشید بوده
صحت آن موقوف بر رضا شوهر یا کسی دیگر نیست هر گاه آنچه واضح بوارث رسانیده زیاده بر ثلث ترکه اش نباشد
یا از آن مرض صحت یافته یا ورثه اجازه و امضا آن کنند هر چند زیاده بر ثلث باشد که در این صورتها آن معامله با استجماع
شرایط لزوم لازم است بلا خلاف و در صورت عدم رضا وارث در زیاده بر ثلث نیز لازم است هر چند در مرض الموت باشد علی الاظهر

وارضا وارث حوط وبهتر است (قعز) هند نوشته از سر والدین وعلاوه ترکه او بچه نحو منقسم میشود ب
هرگاه وارث منحصر در اینها باشد ثلث مجموع ترکه از والدین است که بالمناصفه حصه میکنند وتتمه از فرزند انست اگر پسر
یا پسر و دختر باشند یا زیاده ویک دختر باشد واگر فرزند منحصر در یک دختر باشد ترکه او را پنج حصه کنند بهر یک از پدر
ومادر یک حصه وسه را دختر دهند (قشع) شخصی بکسی حرام زاده خطاب نمود آیا آنکس را میرسد که بر او ادعا نماید
که گفته خود را بثبوت شرعی برساند وهرگاه عاجز از اثبات شود حد شرعی آن چه چیز است وبا آن شخص بعد از عجز
از ثبوت نماز جماعت میتواند کرد یا نه ب هرگاه قائل اعتراف نماید که مرادش از حرام زاده ولد الزنا بوده است خاطر را
میرسد که بر او ادعا کند بعد از عجز از اثبات مطالبه تعزیر و تادیب او نماید و مطالبه حد شرعی آنکه هشتاد تازیانه است
با کسیست که نسبت زنا باو داده باشد واگر مرده است وارثش مطالبه میتواند کرد واگر قائل اعتراف نماید که مرادش از لفظ
حرام زاده بدکار یا از لقمه حرام رسیده است واحتمال این اراده در شان او برود ظاهرا عذرش مسموع است وحد قذف
از او ساقط است لکن چون آنکس را باین عبارت اذیت نموده میتواند که مطالبه تعزیر او نماید و بر هر تقدیر باید که آن
مخاطب حلیت طلبد واز گفته خود توبه کند وبعد از توبه صحیحه نماز جماعت گذاردن ضرر ندارد هرگاه مانع دیگر بر او
نباشد والله العالم (قعط) طفل یکساله ودو ساله احتیاج بخیرات دارد یا نه وخیرات وخوبیت یا نه ب احتیاج
ندارد وخیرات بد نیست (قعف) کسی زنی دارد وآن زن دختری داشته آیا آن دختر را برای پسرش میتواند خواست
ب میتواند هرگاه مانع دیگر نداشته باشد تقدیم عقد دختر یا مادر تفاوتی ندارد (قعفا) شخصی مدتی مدید و
کیل اخذ مطالبات واجرت دکاکین وزراعت باغ وغیره از امور داده وشد وزید کلانتر خانه عمرو بود در حین توکیل
وکیل اظهار اجرت ننمود لکن توقع داشته که اجرتی باو داده شود ودر این اوقات وکالت ضرری بوکیل رسیده وسبب ضرر
همین امر وکالت بوده آیا موافق شرع اقدس مطالبه اجرة المثل میتواند نمود یا نه وضرری که متفرع بر وکالت باو عاید شده از موکل
میتواند گرفت یا نه ب هرگاه متبرع نبوده وآن امر نظر بعرف وعادت وملاحظه شان امر و مامور موجب اجرت بوده او را
اجرة المثل میرسد وضررها یکه مترتب بر وکالت شده موکل شرعا متحمل نمیشود خصوصا ضررها یکه وکیل بعد از ضرر
اول کشیده باشد والله العالم (قعب) زید با عمرو شریک میشود ومال الشرکه تماما از عمرو بود که نصف آن را
بقرض الحسنه بزید داده که زید مشغول تجارت شود وعمرو او را رجوعی در شغل وعمل نباشد واجرتی از برای زید قرار نداده باشد آیا
زید مطالبه اجرة المثل حصه عمرو را میتواند نمود یا نه وهرگاه حق العمل را بمقدار یکمن گندم مصالحه نماید صحیح است یا نه
و با وجود اینها هرگاه مال الشرکه را انتفاعی نباشد واحد شریکین متوجه شغل وعمل نشده شریک دیگر مطالبه حق
العمل واجرة المثل میتواند نمود یا نه ب هرگاه قرض را بشرط داده که عمل وتجارت در حصه او بدون اجرت نماید
آن قرض حرام است ومحتمل که عامل مستحق اجرة المثل باشد هر چند که نفعی بهم نرسیده باشد واو را ضیع نمودن موافق احتیاط
است هرگاه بعد از عمل اجرة المثل را مصالحه نماید بهر چه باشد صحیح است وقبل از عمل اگر ناشی از شرط در قرض باشد
باطل ومستحق اجرة المثل است والا صحیح است بشرط که منجر بسفاهت نشود ومتضمن فایده عقلائیه باشد والله العالم
(قعج) زید با عمرو شریک بود بعد از آن عمرو زید را در امری وکیل خود نموده وزید خود با بکر شریک کرده
واجرتی از برای بکر معین نموده که او متوجه تجارت شود وخود امر وکالت را بعمل آورد آیا زید اجرتی را که ببکر داده از عمرو
مطالبه میتواند نمود یا نه واگر چنانچه موکل از برای وکیل اجرتی قرار ندهد وبعد از ابتلا بامر وکالت موکل منکر تعیین اجرت
شود آیا وکیل مستحق اجرة المثل میگردد یا نه ب مطالبه اجرتی که ببکر داده صورتی ندارد بلی هرگاه زید در اجرای امر موکل
فیه متبرع نبوده وآن امر از امور یست که موافق عادت وغالب نسبت بامر ومامور بلا عوض اجرة بعمل نمی آید موجب اجرة المثل
میشود ودر صورتیکه موکل معترف باشد که بنای اجرت شده لکن بدون تعیین ووکیل ادعا تعیین نماید
واز اثبات عاجز آید وبعد از قسم موکل قسم بر عدم تعیین یاد نماید وکیل مستحق اجرة المثل میگردد واگر فرضا
اجرة المثل زیاده بر مدعا مدعی باشد در استحقاق آن اشکال بهم میرسد واظهر عدم استحقاق است ظاهرا موکل میکرد
والله العالم (قعد) کسی وجه خود را مدت هفت سال با دو طفل بی نفقه گذاشته وبسفر رفته وبرادر زوجه نفقه اطفال را

داده و حال که از سفر آمده برادر زن ادعای نفقهٔ خود را میکند و ضعیفه نیز ادعای صداق مینماید و آن شخص نیز کوفت
آتشکی دارد و از حرکت مریض افتاده و ضعیفه نیز خواهش مرد دارد و میگوید اگر دستم از او برنیاید و رجا انخواسته عمل نامشروع
از او سر میزند آیا تسلط دارد که جبراً از او طلاق بگیرد یا نه ج بر زوجه ادعای نفقهٔ ماضیه را بر شوهر میتواند نمود مطلقاً و همچنین
برادرش نفقهٔ اطفال را ابتر که باید در ایام ماضیه قادر بر انفاق بوده و اطفال از خود چیزی نداشته باشند و منفق به نیت
قرض و رجوع بر پدر داده باشد و زوجه مطالبهٔ صداق نیز میتواند نمود و تمام مطالبات در وقتی میتواند کرد که آن شخص
قادر بر اداء باشد و زن تسلط بر گرفتن طلاق ندارد مادام که شوهر نفقه و کسوهٔ او را میدهد والله العالم س
کاروانسرائی با شخصی شراکت دارم که دو دانگ از او و چهار دانگ از داعی میباشد و آن شریک نه با من در آبادی اعانت میکند و نه
میخرد و نه منهدم میشود و نه تقسیم مینماید و باین تقریب سه من در شرف انهدام است و آن قابل تقسیم نیز میباشد هرگاه شریک
بهیچ قسم راضی نشود میتوانم که در حضور اهل خبره تقسیم کنم و رسد خود را جدا نمایم ج هرگاه قابل تقسیم باشد
که حصهٔ شریک از حیز انتفاع عرفی بیرون نرود او را بر تقسیم جبر میتواند کرد و اگر جابر تفاوت ما بین قیمت حصه را
قبل از افراز و بعد از آن بمجبور دهد احوط و بهتر خواهد بود والله العالم س مریضی مایملک خود را از باغ و
غیره با برادرزادهٔ خود صلح میکند بعوض مال المصالحه مبلغ معین یا هبهٔ معوضه مینماید و در ضمن العقد شرط میکند
که مادام الحیوة خود آنها در تصرف خودش باشد و برادرزاده را دخلی نباشد و هرگاه در آن مرض بمیرد اموال را برادرزاده متصرف
شود و از آن مرض چاق شده و اموال در تصرف او بوده و بعد از دو سال دیگر بیمار شده و بعلت وصیت تجدید مصالحه
فوت شده همشیره دارد لاغیر آیا آن اموال بهمشیره میرسد یا برادرزاده ج هرگاه در ضمن عقد شرط شده که مادام
الحیوة در تصرف مالکانهٔ او باشد و اگر در آن مرض بمیرد برادرزاده را تسلطی نباشد این عقد و شرط باطل و موجب بطلان صلح نیز
میشود علی الاظهر و آنها بعنوان ارث بهمشیره میرسد و در صورت هبه هرگاه بقبض متهب نداده تا فوت شده آن نیز موجب
تزلزل هبه است و وارث میتوانند که از آن عدول کنند بلا خلاف بلکه باطل است علی الاظهر س خانه با شوهر و زوجین با
اطفال ایشان فرو رفته اند و همه کشته و زوج برادری و زوجه مادری دارد و میراث بکدام میرسد ج هرگاه معلوم نباشد
که کدام پیشتر مرده اند یا باهم مرده اند و معلوم باشد که هر یک از زوجین از خود مالی دارند و اطفال از خود چیزی نداشته
اند در این صورت مجموع مال زوج بوساطت زوجه و اطفال بمادر میرسد و سه ربع مال زوجه بوساطت اطفال نیز بجده میرسد
و یک ربع دیگر بوساطت زوج ببرادرش میرسد س طفلی با جمعی از اطفال با برادر صغیر زید بازی میکرد زید
از تقدیر الهی سنگ بر چشم آن طفل خورد و یک چشم او کور شد و حال مینماید که برادر زید زده است و شاهد ندارد سوا
چهار نفر طفل چه میفرمائید ج هرگاه به بینهٔ شرعیه که شهادت عدلین یا شیاع معتبر است ثابت شود حکم شرعی
آن اجرا میشود و الا موقوف بر بلوغ و رشد صغیر مذکور خواهد بود س چهار نفر یتیم هستند و مبلغ سیصد تومان
پول دارند اگر آن پول را یکی از برای ایشان بمعامله دهیم منافع آن کفاف معاش ایشان نمیکند و اگر تمام پول را صرف
ماکول و ملبوس ایشان کنیم گو با کفاف معاش یکسال کند بعد هم معطل خواهند بود آیا در این صورت از وجوه بر و زکوة
چیزی بایشان میتوان داد یا نه ج اگر بنهج شرعی بآن معامله شود و نفعش کفاف معاش سال ایشان نکند تتمهٔ
خرج را از وجوه بری که مناسب ایشان باشد میتوانند گرفت و اگر معامله ننمایند با وجود آن وجه که کفایت سال ایشان کند از
وجوه بر واجبه نمیتوانند گرفت س ضعیفه طریقهٔ اهل سنت داشته و حال و اولاد بلاد شیعه شده نقل مینماید که زن
سنی داشتم و مدتی سنی و کسی میشود که بطریقی که داشتم مرا طلاق داده و حال آن زن شیعه میشود و بعد انقطاع از شیعه
آیا نظر باقرار و شیعه شدن او را امضاء میتوان کرد یا نه ج ادعای زن از خلو زوج و طلاق و انقضاء عده شرعاً مسموع است
بدون احتیاج بشهود و قسم هرگاه معارضی نداشته باشد و کذبش معلوم نباشد و بهتر این است که بعد از انقضاء مدت عدهٔ طلاق
دعوی تشیع او را ترویج نماید بشرطیکه زوجش در آن عده نیاید و ادعای تشیع و عدهٔ طلاق ننماید س آیا ثبوت
بشهادت اطفال و قتل با یکدیگر میرسد یا نه و بر تقدیر ثبوت تحقق قصاص بر جنایت خطا دیت بر کیست هرگاه مدعی علیه طفل
باشد حکمش چیست ج ثبوت لوث بمجرد شهادت قصاص اطفال محل خلاف و اشکال است مگر آنکه بحد تواتر یا شیاع مفید

ظن قوی و سند مراد بظن قوی آن نیست که اقوی از شهادت عدلین باشد بلکه اگر از قول یک طفل یا یک فاسق یا
یک زن باشد مطلق ظن و خروج از شک نیز متحقق میشود و حال آنکه معتبر نیست اجماعاً و بنا بر قول بثبوت باید که
اطفال کمتر از سه نفر نباشند و اطفال ممیز باشند یعنی گفتگو را بفهمند و مقصود از کلام را بیابند و جواب را مطابق سؤال
دهند و بر تقدیر ثبوت جنایت خطا بقسامه دیت بر جانی است و بر عاقله چیزی نیست بلی اگر جنایت خطائیه ببینه شرعیه ثابت
شود یا از برای دفع قصاص مثلاً عاقله معترف بخطا گردد دیت و ثابت میشود و اگر اصل جنایت ببینه یا اقرار عاقله ثابت
باشد و جانی ادعای خطا نماید و عاقله منکر شود بر او چیزی لازم نمی آید سوای آنکه یک قسم بخورد که جنایت مذکوره
غیر خطا بوده یا آنکه علم ندارد بخطا بودن آن و هرگاه مدعی علیه طفل باشد پس اگر جنایت ثابت باشد بتواتر یا دو
شاهد عادل یا یک عادل و دو زن عادله یا یک عادل و یک قسم مدعی یا باعتراف عاقله در این صورت جنایت ثابت
میشود و دیت بر عاقله میباشد هر چند که جنایت عمداً باشد زیرا که عمد طفل حکم خطا دارد هر چند که آن طفل ممیز باشد
یا هشت ساله یا ده ساله باشد یا قامتش پنج وجب شرعی رسیده باشد و قول و خبری که وارد است بقصاص از صغیر
یا کبیر در صور مذکوره شاذ است و قول صدوق ره باینکه خطای صبی حکم عمد دارد و او را قصاص میتوان نمود نظر
بصحیحه ابی بصیر شاذ است و اقرار و انکار طفل فایده ندارد و اگر جنایت او بامور مذکوره ثابت نشود بلکه بقسامه ثابت
گردد دیت بر همان طفل است و بر عاقله نیست مگر قسم نفی العلم بخطا بودن جنایت مذکوره والله العالم

شخصی زوجه خود را بقتل رسانیده و جمعی از مؤمنین از لفظ قاتل و مقتول شنیده اند که آن قتل خطا بوده آیا دیت او بر
جمیع ورثه میرسد یا نه و دیت بر کیست ج هرگاه مقتول یا سایر ورثه معترف بخطا باشند دیه بر جمیع ورثه
او حتی بر شوهر منقسم میشود علی الاظهر و هم چنین دیه بر جمیع ورثه حتی بر زوجه منقسم میشود و در هر دو صورت
منفرد تب یام محروم است علی الاقرب و اگر خطا امر بود و ببینه شرعیه یا تواتر ثابت شود یا عاقله بر آن اعتراف نماید دیه
بر عاقله است و الا بر قاتل است و بر عاقله همین قدر تسلط یک قسم است که آن قتل بعنوان خطا محض نبوده است یا علم بکیفیت
آن ندارد و اقرار قاتل و مقتول در باره عاقله مسموع نیست والله العالم

شخصی دعوای دیه دم را با ضمیمه
دیگر بشخصی داشته و بدون اطلاع مدعی علیه بر کیفیت وجه مدعی به از او صلح نموده اند بمبلغی که زیاده بر مدعی به بر او وجه
مصالحه بعضی حواله شده است که کسی بگیرد و بعضی دیگر گرفته شده آیا این صلح صحیح شرعی است و اجناسی که از برای دیه
مقرر شده کدام است و چه قدر است ج هرگاه در حین اجرای صیغه مصالحه استعلام مقدار مدعی به غیر ممکن بوده
یعنی متعذر یا متعسر بوده صلح مزبور صحیح و لازم است هر چند که بعد از آن معلوم شود که زیاده بر آن صلح شده
اگر ممکن الاستعلام بوده و بدون استعلام با جهالت احد طرفین یا هر دو بمقدار آن صلح شده باشد صلح باطل است و
گرفتن و نگرفتن مثمر ثمری نیست مگر آنکه بعد از علم جاهل قبض مقدار حق بعمل آمده باشد اما اجناس و مقادیر دیه
پس باید دانست که قتل بعنوان ظلم و ناحق یا عمد است یا شبیه بعمد یا خطاء محض در صورت عمد یا قصاص ممکن است یا غیر
ممکن و در صورت امکان قصاص دیه جنس مشخص و مقدار معین ندارد بلکه تعیین جنس و مقدار آن موقوف و موکول
بتراضی قاتل و ورثه مقتول است بهر چیز و بهر قدر که معین نمایند متعین میگردد هر چند که زیاد باشد از دیاتی که
مذکور خواهد شد یا کم شود از آنها و هرگاه قصاص ممکن نباشد بجهت مردن یا کشته شدن یا گریختن جانی یا آنکه قاتل پدر
مقتول باشد در این صورت ها دیه قتل نفس مسلم یا صد شتر است که هر یک پنج ساله یا زیاده داشته باشد یا دویست
گاو یا هزار گوسفند آبستن گاو و گوسفند قربانی یا دویست حله است هر حله دو ثوب است برد یمنی یا هزار دینار است و آن
عبارتست از هزار مثقال شرعی از طلائی که سکه معامله داشته باشد و هر مثقال شرعی چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی
است که هزار دینار هفتصد و پنجاه مثقال صیرفی میشود یا ده هزار درهم نقره مسکوک است که هر درهمی نیم مثقال و
ربع عشر مثقال شرعی است و هر ده درهم پنج مثقال و ربع مثقال است که مجموع ده هزار درهم پنج هزار و دویست و پنجاه
مثقال نقره سکه دار میشود و هر نخود که هر یک محمدی چهار دانگ و نیم صیرفی است برابر است در وزن با یک اشرفی فندقی
یا قرانهای قدیم که هر یک نیز چهار دانگ و نیم میباشد هفت هزار و ... نخود میشود که هفتاد تومان فضه سکه خورده

میشود

میشود و در شبه عمد هرگاه شتر دهند سی و سه شتر ماده یا در سه و سی و سه شتر ماده یا در چهار و سی و چهار ماده یا در
شش است و در خطا هرگاه شتر دهند بنابر اشهر و اظهر بیست شتر ماده یا در دو سالست و بیست شتر نر یا در سه
سالست و سی شتر ماده یا در سه و سی شتر ماده یا در چهار که مجموع شتر در هر یک از قتلها یکصد میباشد و بحسب سن
تفاوت دارند و در سایر اجناس دیه قتل عمد و شبه عمد و خطا یکسانست و دیه زن نصف دیه مرد است در همه اجناس و دیه عمد
و شبه عمد با قاتلست و دیه خطا بر عاقله است لکن دیه عمد در یکسال و شبه عمد در دو سال گرفته میشود و دیه خطا
در سه سال و در هر سالی ثلثی از آن و در همه جا که دیه دادن لازم باشد در تعیین جنس و مقدار آن از امور مذ
کوره اختیار با دهنده است و اگر قتل در ماه حرام باشد که ذو القعده و ذو الحجه و محرم و رجب یا در حرم
مکه واقع شود و آن عبارتست از چهار فرسخ شرعی در چهار فرسخ از شهر مکه و آن حوالی که میلها از برای تعیین حد و نشانها
نصب نموده اند در هر یک از این دو صورت یک دیه و ثلث دیه باید بدهد و اگر در حرم و ماه حرام هر دو باشد بعضی
گفته اند که یک دیه و دو ثلث دیه واجب میشود و این قول موافق احتیاط است بلکه خالی از قوت نیست و زیاد شدن
دیه مخصوص بقتل نفس است و در جنایات اطراف نیست والله العالم **فصل** کبوتری را کسی گرفته و زخم نموده پس
از آن او خلاص نموده و کشتند و بعد از ذبح حرکت نکرد حلالست یا نه **ب** حلال نیست هرگاه مطلقا حرکت نکرده از پا و نه
از بال **فصل** شخصی غایب شده زمان غیبتش و صبیه که از منعمره داشته فوت شده و ترکه غایب در دست صبیه و بکر
زوجه دائمه او است و مدت غیبتش چهار سال است احتمال منعمر یعظنه و فاتش انشخص او و حالا ارث صبیه متوفاه خود میخواهد **ب**
بمجرد مظنه بدون ثبوت موت شرعا قبل از وفات صبیه تسلط بر مطالبه ندارد مگر آنکه سایر ورثه قبول داشته باشند هرگاه
بعد از این موت او قبل از وفات معلوم شود وارث که از منعمر مذکور است بقدر الحصه ترکه متلفین ترکه تسلط بهم رسانید
فصل زید بنیابت هند استیجار حجه نموده اند و در حین اجرای صیغه نظر بمتعارف که باید همان سال ایشان حج نماید
تعیین سال ننموده اند بعد از اجرای صیغه نایب بدون اطلاع هند منوب عنها در بلده بکر حجه دیگر قبول و بخشید بکر و روانه
حج شده و در سال اول حج بنیابت بکر عمل آورده و با هند یا ان حج بر ذمه میشود یا نه و میتوانند که مطالبه وجه اجرت
از زید نماید یا نه **ب** در صورت مسئوله حج سال اول نایب باطلست و بعضی بکر نیز نمیرسد و باید وجه را رد نماید و همچنین
در سال ثانی نظر بحج هند و عدم اذن او در سال ثانی نیز باطلست و هنوز هند مشغول الذمه است بحج و مطالبه وجه خود را
میتوانند نمود و رضای هند بعد از وقوع حج از برای هیچ کدام از آن دو حج فایده ندارد علی الاقرب والله العالم **فصل**
زید مبلغ چهل تومان بعنوان شراکت سرمایه داده و مبلغ ده تومان نیز سرمایه علاوه نموده و خود نیز شریک بوده و مبلغ
پنجاه تومان بموعد معین سند که نیز که در عرض مدت با اتفاق هم بامر معامله مشغول بعد از انقضای موعد اصل [illegible]
اخراج و نفع و ضرر از قرار رسد تقسیم کنند یا نه بدیهی سوای چهل تومان اصل سرمایه یعنی ده تومان این مطالبه میتوانند کرد
یا نه **ب** صورت سؤال در سند مفهوم نشد هرگاه منظور آنست که ده تومان بعلاوه چهل تومان سرمایه نموده اند الحال پنجاه
تومان باز با دیگران موجود است در این صورت صاحب مال میتوانند که تمام پنجاه تومان را بردارد و هرگاه چیزی نمانده بنحو شرکت
تقسیم نماید و هرگاه پنجاه تومان نمانده باشد پس اگر شراکت را بنحو متعارف عمل آورده با اینکه بیست و پنج تومان داده
و بعد از آن بیست و پنج تومان را بعنوان قرض بشریک داده در این صورت نصف [illegible] از مال موجود الان صاحب سرمایه است و
بیست و پنج تومان دیگر را از شریک مطالبه میتوانند نمود هر چند که آنقدر نمانده باشد و اگر بطور دیگر بنا گذاشته اند
باید سؤال از آنچه بنا نهند و اگر منظور آنست که ده تومان را قبل از آنکه از چهل تومان نفع و سود حاصل شود بعنوان
نفع و سود پول علاوه کرده اند آن باطلست و سرمایه همان چهل تومان است **فصل** شخصی زوجه خود را مقتول
نموده در حین مرافعه او با ورثه ادعا مینمودند که قتل خطا بوده و عاقله منکر بود و بعد از گفتگو جمعی از مصلحین
بنای صلح فیما بین قاتل و عاقله و ورثه در خصوص وجه دیه و حق صلحا گذاشتند حال عاقله ادعا مینماید که من عالم
بقدر دیه نبودم آیا صلح مذکور منفسخ میشود یا نه و دیگر قتل مذکور در ماه حرام واقع شده آیا دیه آن با سایر ایام
تفاوت دارد یا نه **ب** هرگاه جهل عاقله در حین مصالحه معلوم یا ورثه بان معترف باشند اختیار فسخ دارد و اگر ورثه

منکر و غافل از اثبات عاجز باشد صلح لازم است پس اگر ادعای علم بجهل مدعی نماید تسلط قسم بر او نهادارد لکن در صورت
مشتبه بودن غافل منکر خطا بوده پس اگر صلح را بجهت دفع ادعا از خود واز قائل نموده صلح صحیح و متوقف بر دانستن فعلا
دیه نیست و در این صورت دیه نیز رد باید نمی شود هر چند که در بنا حرام واقع شده باشد ک **فصل** طفلی بمیره سوار
اسبی بوده و او را میدوانیده و در این اثنا با ولاغ شخصی رسیده و پای او را شکسته غرامت بر غافل است یا نه ب
بر غافل همین دیه جنایت خطاء و غیر مکلف بر نفس انسان یا اعضا ازلا لازم است و اتلافات و جنایات که بر اموال واقع
میشود بر جاهل و متلف است خواه بعمد باشد و خواه بخطا و خواه مکلف باشد یا غیر مکلف باتفاق جمیع علما ل
شخصی باغی در تصرف دارد و چند سال صغیره را وادعا مینماید که آن موروثی و منتقل بدیگری یادران دخلی نیست و سخن
آن شخص همین است که در تصرف دارد ب باید صغیره عصبیت بید متصرف را بثبوت شرعی برساند یا اینکه آن شخص در
ایام تصرف کاهی اعتراف نموده یا آنکه دو شاهد عادل شهادت دهند باینکه علم دارند باینکه تصرفات آن نامشروع و عدوان است
یا علم بشرعیت آن ندارد و آن باغ تا حال مال صغیره است و بعد از ثبوت شرعی مسترد شود و اگر در آن باغ تصرف نماید
و بعد از عجز از اثبات تسلط قسم دارد ل آیا در صیغه عقود و ایقاعات عربیت شرط است یا بفارسی نیز میشود
ب بهتر بنای بعربی است لکن در نکاح و طلاق با قدرت بر عربیت ترک آن نمایند و هر گاه خود عربی ندانند و یاد گرفتن در آن
وقت برا او دشوار باشد و وکیل عربی دان در آنجا موجود باشد و مانعی در توکیل او نباشد بهتر این است که او را وکیل کنند
ل ب دختر نابالغ پدر او بی اذن او بحکم حاکم عرف او را در عقد دائمی بر احد معقول چنانکه متعارف است داد و
و دختر بعد از اطلاع ابا نموده و ثلث الحال او را بعقد دیگر شخص اقل داده اند بدون صیغه طلاق آیا عقد ثانی صحیح است
ب صحیح است ل ج شخصی مقبره را شکافته و داخل ملک خود نموده یا مسجد ساخته آیا نماز کردن در آن جایز است
یا نه و آن شخص را بر این تادیب میتوان کرد یا نه ب هر گاه آن مقبره ملک او نبوده از ملک او بیرون کنند و نماز در آن باطل است با علم
و عمد و اختیار و اگر قبر مسلمان را بدون وجه شرعی شکافته عالما عامدا مستحق تادیب میشود والله العالم ل د دختر باکره که
پدر و جد پدری نداشته باشد بدون اذن برادر و اقربا شوهر میتواند نمود یا نه و هر کس که خواهد از کفو و غیر کفو و هر گاه که پدر
داشته باشد و بکفو خود خواهد شوهر کند و پدر راضی نشود یا آنکه پدر حضور نداشته باشد و دختر معطل باشد یا شوهر
میتواند کرد و در حالی که پدر و جد دارد بدون اذن بغیر کفو شوهر میتواند کرد یا نه و بر فرض اینکه اختیار با دختر باشد هر گاه
بالغه باشد کافیست یا عقل و رشد هم در کار است ب هر گاه زن بالغه عاقله رشیده باشد یعنی تواند که ضبط مال خود کند هر چند
که بتوکیل باشد مال او را بعضی غافلان رسانند و هرچند داد و ستد که موافق شرع و شأنش باشد مغبون نشود احتیاج بامضای کسی که اولیا
مجبور شادی بنکاح هر چند که پدر یا جد پدری باشد و آن زن باکره باشد علی الاقرب بدون اذن برادر و خویشان شوهر میتواند
نمود بلا خلاف بلکه بدون اذن پدر و جد مادر نیز علی الاظهر و هر گاه که خواهد که بکفو خود شوهر کند و پدر یا جد یا مادر
راضی نشوند یا حاضر نباشند یا نفقه او را ندهند و معطل باشد شوهر میتواند کرد باجماع علمای امامیه و همچنین بغیر
کفو خود با حضور ایشان و عدم اختیار و اتفاق ایشان بر او نیز علی الاصح و عقل و رشد در استقلال بالغه در کار خود در کار لازم
است والله العالم ل ه شخصی در مرض موت کسی را مخاطب نموده که بعد از من اموال مرا نقد کن و فروختن و تصرف میکرده
اموال من شود باید با اطلاع فلان باشد و بعد از فروختن و نقد کردن با اطلاع همان شخص نیز تجارت از برای من استیجار کن و نو
ناظر من شخصی باو بعد از آن گفته که آن شخص که این امور باید با اطلاع او بشود وکیل منست و بعد از وفات من هم ناظر اموال ابدا
اطلاع وکیل نقد نموده و وکیل حضور نداشته و ناظر قیمت اموال را بدیگری می سپارد بدون اطلاع وکیل غائب و بعد از چند وقت
بچند نفر بجهت رفع ضرر دست خود نصف حجت را از امین میگیرد و عصر حجت را مسترد شد و نصف دیگر را امین بعصر مسترد تاملات
وجه را بذمه خود میگیرد و بعد مدتها اتفاق ملاقات وکیل و ناظر افتاده و وکیل گفته که وجه را بده تا حجت از برای موصی
بگیرم ناظر میگوید که وجه ابقلا امین میسپارم و او تلف کرده و وقتی دیگر ادعای من کرده و بر طرف کرده آیا حجت در ذمه کدام
یک از ناظر و وکیل قرار گرفته و هر گاه ایشان در حیات نباشند از ورثه ایشان مطالبه وجه میتوان نمود یا نه ب مستفاد از کلام
آن شخص که مرادش از ناظر وصی و از وکیل ناظر است و مانعی ندارد و از کلام وکیل که وجه را بده معلوم میشود که امضا تصرفات ناظر

نمود و کسانیکه بوجه مذکور اورا بر ذمه قرار گرفته‌اند یا متصرف شده بغیر نهج شرعی باید رد نمایند که بجهة استیجار شود هرگاه در ذمه
نباشند و از ایشان چیزی مخلف شده باشد از مخلفات ایشان میتوانند گرفت الا انسلطی بر ذمه ایشان نیست والله العالم
س هرگاه مدعی بعنوان مظنه و احتمال دعوی بر کسی نماید و از اثبات عاجز باشد قسم میتوانند داد یا نه و اگر منکر بعد از صرف
قسم را رد نماید چه صورت دارد ج در صورت مظنه و تهمت تسلط قسم دارد علی الاظهر و منکر تسلط رد ندارد بلکه یا
قسم مجبور است یا اداء مدعی به کند قسم مذکور در این صورت س زن در حال غیظ کسی گفته بزوجه خود که تو عوض مادر
خواهر منی و دو سه نفر از اکراد در آنجا بوده‌اند که این کلام را شنیده‌اند و انها عنان عیب کنند یا آن زن حرام میشود و کفاره
دارد یا نه ج حرام نمیشود و کفاره ندارد س طاحونه خرابه از شخص غایب است دیگری آمده اورا آباد نموده و الان
طاحونه اعیانی نمانده بود و آن طاحونه در تصرف کرمانتقلت الیها یا از صاحبان اول رسید یا تا حال و اگر در آن اعیانی مانده و سنگ
اسیا بجای خود مانده چه حکم دارد ج هرگاه زمین اسیا از صاحب اسیا باشد نه عینا و نه نفعا یا نکه ملک دیگری
باشد یا وقف باشد بر غیر او یا وقف عام باشد عماره نکرده باشد پس اگر اعیانی در آنجا ندارد حقی ندارد مطلقا و اگر اعیانی
دارد لکن اورا معطل گذاشته و بر تعمیر احیاء پرداخته نیز حقی ندارد و دیگری میتواند که آن اعیان را از آنجا ازاله کند و (?)
شرعی در آن تصرف نماید س زن از املاک و زمین زوج ارث میبرد یا نه ج اظهر آنست که زوجه خواه ذات
ولد باشد از زوج یا نه از زمین و املاک زوج ارث نمیبرد نه از عین آن و نه از قیمت آن بلی ارث میبرد از قیمت آلات ابنیه
که نقل توان کرد مانند چوب و سقف و درها منصوب و سنگ و خشت و آجر و امثال آنها و از اعیان منقول از زرع و ثمره درخت مثل
و آجر و چوب که هنوز بکار نگذاشته باشند یا در حین موت جزء ابنیه باشد بلکه هرگاه قبل از تقسیم نیز جزء ابنیه شود از عین
مانند دیگران ارث میبرند لکن احوط ابراء یا العین (?) است انست که نسبت بحصه خود از زمین یا زوجه مصالحه نمایند یا
بالمره دست بر دارند س جمعی را طایفه ترکمان و یموت اسیر کرده‌اند بعضی از حکام و اعیان در تفحص حال ایشان بر
آمده‌اند منتظر اینها فرستاده ایشان از راه بیابان رفته‌اند و بعضی تا حال نیامده‌اند و اثری از ایشان معلوم نیست و بعد
از آن جمعی از ترکمان که اسیر شده‌اند و بعضی از اینها تحقیق حال اسرای ما نمودند که همگی کشته شده‌اند و استشهاد از جمعی از
مؤمنین چیز بسیطی گرفته‌اند در این باده و ارسال خدمت صاحب اعلام کرده‌اند ملاحظه فرمایند که حال زنهای آن بیچاره‌ها چه خواهد
بود و حال آنکه نفقه ندارند و خواهش شوهر دارند ج هرگاه بعد از چهار سال از تجسس شوهر در سمتی که مفقود شده یا
از خبر کشته شدن او که بزن رسیده و از قرائن احوال دیگر زن خاطر جمع نبود که کشته شدن او شده میتواند که شوهر
کند بکسی که اطلاع بر کیفیت حال و سرگذشت کار او نداشته باشد و چنین کسی میتواند که او را عقد کند خواه از برای
خود و خواه از برای دیگری و بر عاقد و بر آن کسی که او را میگیرد لازم نیست که کاوش و تجسس حال او نمایند بلکه بر همین گفتن
زن که مانعی و شوهری ندارم اکتفا میتوان کرد لکن احتیاط آنست که هرگاه نفقه از شوهر مفقود از برای او نمانده یا کسی
از اولیاء شوهر متوجه نفقه او نگردد صبر کنند تا حال آن شخص بهتر معلوم گردد و اگر نفقه از برای او نمانده و کسی متوجه نفقه
او نباشد آن زن عقد خود را فسخ نماید یعنی اظهار کند که عقد آن شوهر را بر هم زدم از جهت (?) پس اگر مفقود
خویشی داشته باشد بهتر آنست که او و حاکم شرع آن ولایت هر دو کسی را وکیل کنند که آن زن را طلاق دهد که در
عادت زن نا ... باشد بعد از طلاق چهار ماه و ده روز عده بگیرد و بعد از آن شوهر کند بهر کسی که خواهد از کسانیکه براو
حلال باشند هر چند که از کیفیت حال مطلع باشند والله العالم س ضعیفه چند سال قبل از این بمحکمه شیخ الاسلام
رفته که او را عقد کنند و از او تفتیش کرده‌اند که شوهر داشته یا نه گفته متعه کسی بودم سه سال و مدة عده تمام شده
گفتند که چون اقرار بشوهر کرده شاید عقد دائمی باشد باید از آن شخص کاغذ بیاوری تا ترا عقد کنیم ضعیفه هر چند
قسم خورده که شوهر دائمی نداشته‌ام و همین متعه بوده و عده‌ام تمام شده و مانعی ندارم قبول نکردند الان آن ضعیفه (?) شده
چون شوهرش در جای نزدیک بوده بشخصی التماس کرده که کاغذ از او بیاورد و چون آن شخص برگشت گفت آنمرد چون شنید این
وقتها گفت فلان مبلغ بدهید تا کاغذ بدهم و الا نمیدهم و ایشان پول ندادند و کاغذ نیاوردند و این ضعیفه فقیره
است و چیزی ندارد که رشوه بانمرد بدهد و کاغذی بگیرد آیا در شرع ضرور است که از او کاغذ بیاورد یا نه و هم چنین

هرگاه

هرگاه زنی شوهرش بسفر رفته و مفقود الخبر شود و بعد از مدتی زنش گوید که علم دارم که شوهرم مرده است و خبر مرگش
بمن رسیده یا گوید که مرا طلاق داده و خبر طلاق بمن رسیده و علم بموت یا طلاق او بهم رسانیده ام در این صورت ادعای
او مسموع است و میتوان او را تزویج نمود بدون مطالبه اقامه بینه و قسم یا نه بحسب شرع انور قول زن معتبر است در
ادعای نداشتن شوهر یا متعه بودن یا عده منقضی شدن یا نداشتن یا مطلقه بودن یا شوهر مردن یا مانعی از تزویج
نداشتن و امثال اینها هرگاه مدعی در برابر نداشته باشد و علم بکذبش یقینی نباشد بلکه واجب است که او را تصدیق کنند
و راست گو دانند هرگاه متهم نباشد یعنی معروف نباشد بدروغگویی و زناکاری بلکه تجسس از حال او در این صورت
بیصورت و غلط است بعد از آن تکذیب او کردن غلط دیگر و شاهد از او خواستن و او را قسم دادن غلط بر غلط است باجماع
کل علماء و دلالت بعموم اخبار بر این مثل آنچه روایت کرده است کلینی بسند صحیح از فضالة از میسر که گفت گفتم بخدمت
حضرت صادق ع که بر میخورم بزنی در بیابان و کسی در آنجا نیست پس میگویم با او که شوهر داری میگوید نه آیا میتوانم که
او را تزویج کنم حضرت فرمود بلی زن مصدقه است بر نفسش یعنی باید او را تصدیق کرد در باره خودش و مثل این حدیث
نیز از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده و در آخرش اینست که بر تو چیزی نیست همین است که بر تو لازم است تصدیق او
در باب نفسش و روایت کرده است شیخ طوسی بسند صحیح از حسین بن سعید ثقه از حماد و او از ابن عیسی ثقه است از حضرت
صادق ع که از آنحضرت پرسید که مردی سه مرتبه طلاق داده زن خود را پس از آن باین شد یعنی محتاج بمحلل گشت و آن مرد
خواست که او را باز تزویج نماید پس گفت با او که میخواهم ترا بگیرم پس تو شوهر دیگر بکن یعنی از برای حصول محلل پس آن زن
گفت که من شوهر دیگر کردم و خود را از برای تو حلال کردم یعنی آن شوهر ثانی دخول کرد و طلاق داد و از عده بیرون آمده
و الحال از برای تو حلالم آیا شوهر اول تصدیق میتواند کرد او را در این ادعا بدون شاهد و میتواند او را گرفت و جماع با او
بکند حضرت فرمود که هرگاه زن ثقه است تصدیق او کرده میشود و قولش یعنی باید حرفش را تصدیق کنند و در بعضی [illegible]
و مشهور اعتبار ثقه بودن را حمل بر استحباب کرده اند نظر بعموم احادیث دیگر و فرموده اند که مراد به ثقه در اینجا آنست که
اعتماد بر خبر او باشد و نفس مطمئن بکلام او شود هر چند که متصف بصفت عدالت که مقبولیت شهادت است نباشد
و نیز شیخ روایت کرده است بسند حسن از بزنطی و محمد بن حسن اشعری از محمد بن عبدالله اشعری که بخدمت حضرت امام رضا ع عرض کرده
که مردی زنی میگیرد و بعد از آن بدلش می افتد که آن زن شوهر دارد حضرت فرمود که بر او چیزی نیست آیا اگر از زن شاهد طلبد
میتواند که شاهد بیاورد که شوهر ندارم یعنی اقامه شهادت بر نفی و عدم متعذر یا متعسر است و بسند صحیح روایت کرده از
حسین بن سعید که بخدمت حضرت نوشته که مردی تزویج کرد زنی را در شهری از شهرها پس از او پرسید که شوهر داری گفت
نه پس او را تزویج کرد بعد از آن شخصی مدعی گفت این زن منست و زن انکار کرد شوهر را چه لازم می آید فرمود که زن زن
او است تا آنکه آن شخص دعوی خود را به بینه ثابت نماید و عموم احادیث شامل است باکره و ثیبه را و زنی را که دانند که
قبل از این شوهر داشت و صاحب مدارک در شرح مختصر و همچنین صاحب مسالک و همچنین محقق شیخ علی در حاشیه شرایع
و ارشاد همگی فرموده اند باین مضمون که همین حکم دارد هر زنی که شوهر داشته و ادعا کند که شوهرش مرده یا او را طلاق
داده و عده اش تمام شده باشد در وقتیکه احتمال داشته باشد هر چند که احتمال بعید داشته باشد باعتبار آنکه معارضی
ندارد و صاحب مدارک نیز فرموده که باعتبار آنکه قبول قول او در این امور دور نیست از قبول قول ذی الید در انتقال مال
غیر بسوی او و حال آنکه علما ظاهرا اجماع دارند بر قبول قول ذی الید بدون شاهد و قسم دیگر زن مصدق است در ادعای انقضای
عده و جماع محلل از اموری که نمیتواند اقامه بینه شرعیه بر آن نماید و گاه هست که شوهرش می میرد و همچنین شهودش می
میرند یا فاسق میشوند یا در بعضی از ولایات حاضر نمی شوند یا شهادتشان را نمی شنوند پس باید که آن زن ابد الدهر
بلا شوهر باشد و این عین ضرر و حرج است که منفی است بعقل و نقل و گاه هست که شوهر نیز از امور او مطلع شود و از راه فسق و بی
دینی امر او را معوق گذارد و منظورش اذیت و اضرار او باشد و مشهور و مبنای علما آنست که هرگاه کسی ادعای زوجیت زنی کند
و آن زن منکر باشد قبل از آنکه دعوی اثبات به بینه و قسم طی شود زن نمیتواند که بدیگری شوهر کند چنانکه جایز است
تصرف منکر در آنچه در دست دارد هر چند که مدعی در برابرش باشد قبل از ثبوت دعوی نظر باستصحاب سابقه

تحقق یافت شرعاً و باعتبار اینکه منع از ان منجر بحرج میکردید در بعضی موارد مثل انکه کوا کند تدعی دیگری دعوی داشته باشد نیز اگر هر گاه بداند که کسی قبل از طی دعوی ان زن را تمیشواند گرفت ممکن است که شاهد اشتر باشد و تحلیف نیز ابتلا حرا انفیا و جهت اصل و بیرالت تزویج اما مفقد ممر زوجه و مفقود ازاء میکرد زوجه ادعا موت یا طلاق او نماید پس ان خارج است از دلیل ضرر و حرج بنص و اجماع و صا... پس فرموده که فرق نیست ... ان زن شوهر شرا معین کرده یا مبهم و هم چنین فرقی نیست میان انکه ... باشد یا نه و انما احتیاط ... که شیخ صدوق ... لا یحضره روایت کرده است از ابو بصیر که گفت سوال کردم حضرت صادق ... و بعد از عقد از زن با و گفت که من ابستنم و با خواهر رضاعی تو ام یا هنوز در عدة شوهرم پس حضرت فرمود که ... با زن دخول کرده است تصدیق نکند او را و الا احتیاط کند و از حال و سوال کند اگر پیش از ... است پس این حدیث با وجود انکه خارج از محل نزاع علما است ... استحباب کرده اند و در امر شهادت ... اعتبار انکه دلالت دارد بر انکه زن مجهول الحال را بمجرد ادعا بنما ... و در بعضی احادیث هست که ... که شخصی زنی گرفت و بعد از ان بخاطرش گذشت که شاید شوهر داشته باشد چون تفتیش کرد معلوم شد که شوهر داشته ... فرمود لم فتشت یعنی چرا تفتیش کردی والله العالم و محل الکلام فی تحقیق المرام و ابرام النقض و نقض الابرام فی هذه المسئلة ای قبول قول المرئة فی ادعاء الخلو عن مانع التزویج او موت زوجها او طلاقه مع عدم العلم بکذبها و خلوها عن المعارض ان من القواعد المقررة بین الاعلام المبرهن علیها فی اساطیر الاساطین الایمان و الاسلام ان الاصول من اصالة الصحة و البرائة و الاستصحاب انما یکون حجة اذا لم یعارضه دلیل اقوی منها من سنة او کتاب او اجماع معلوم او منقول علی وجه مقبول عموم المسلمین او خصوص الاصحاب فی کذا ... الخاص العام و مما لا ریب فیه و لا مریة تعتریه ان الاصل فی تصرفات المسلم کانئاً من کان ... فی نفسه مما یختص به قولاً او فعلاً او ترکاً انما هو الجواز و الصحة و ترتب الاثار ... بالفعل علیه و لیس هذا بمعنی کون المسلم قوله و فعله و تقریره حجة کالمعصوم ... الصحة من الاحکام الشرعیة و کلها توقیفیة موقوفة علی استنباطها من دلیلها و الاصل العدم و عدم دلیل لصحة ... بل بمعنی انه اذا دار ... بین ان یکون ... الوجه الثابت صحته شرعاً و فساد ... انه وقع علی النهج الصحیح فیجب حمله علیه تصدیقاً فی فعله و قوله و یحرم تکذیبه و تفسیقه الا لمن یعلم خطائه و کذا او فی وقت التواقع و التنازع حیث لا یمکن الجمع بینهما فی لا یجوز تکذیب احدهما و لا تصدیقهم بعینه الا من خارج کالبینة لبطلان الترجیح من غیر مرجح و اجتماع النقیضین کارتفاعهما و ان کان احد المتنازعین تعتد دون الاخر ما لم یکن منصوصاً بالاختلاف فی شیء من ذلک بین المسلمین و هذا کله فی الاحکام الظاهریة کما هو ظ و کل مکلف بعلمه فیما بینه و بین عالم الغیب و ادلة ما ذکرنا من الایات و الروایات مضافاً الی الاجماع اکثر من ان تحصی او یبلغ عنها و تنسق علیه قامت الاسواق فی جمیع المعاملات و الاصناف و صحة ما وقع من الاوقاف و الهدایا و الهبات و النکاح و الطلاق و به یسقط اکثر التکالیف الکفائیة من تجهیز الموتی و القضاء و الافتاء عن الوصی و الاعتاق بل و کثیر من العینیة ... فی التطهیر و التطهر و الصلوة و الزکوة و الصیام و الکفارات و الحج اصالة و نیابة عن الاحیاء و الاموات الی غیر ذلک مما فصل فی الفقه تفصیلاً و لن تجد لسنة الله تبدیلاً ... و بعض ... و یقولون الباقون لیس لنا ... الذی ... من غیر مطالبة بینة و لا حلف ... انه یسئل البایع فان ... اعطاه ... من خارج من اجماع او نص و بالجملة لا خلاف فی الموضعین ... و التملک ... نصاً او تلویحاً من غیر اعتراف ... ما لم یعلم ... الصلوة و الطواف ...

... لا یحسن لا مطالبة ...

... انواع البیع من ...

وصحة التناكح والتناسل بينها بالنسبة الى الثيبات والمتوفيات عنها والمطلقات والمشتريات جارية على تلك المسالك خصوصًا في الطلاق المفتقر صحته الى شروط كثيرة بالوفاق منها عدالة الشهود وتعيين الزوجين عندهم بحيث يمكنهم اقامة الشهادة عليهما لا سيما العدالة بمعناها المعين عند اكثر من تأخر من الملكة واجتناب ما ينافي المروة مضافا الى ما هو المشهور بين الاصحاب من كون كل مكلف مجتهدًا في تكاليفه او مقلد المجتهد حتى في فروع دينه اخذا لاصوله من دليل ولو اجماليا لا من غير تقليد على وجه الايجاب الى غير ذلك مما لو دقق النظر فيه وجهد في ابداء خافية ودفع البدع عن الاصل الاصلي الذي هو اقوى مستند بعد دليل وعومل بالاستصحابات واصالة الاثار لعدم لادى الى اختلال احوال العالم وحصل كمال العسر والحرج المنفي بالنقل والعقل من غير عوج بل المعلوم للمتتبع مشاركة الكفار كالمخالفين للمؤمنين في هذا المضمار للاجماع المعلوم من سلوك المسلمين لهم في الاعصار والامصار وقولهم خذ ما خالف القوم فان الرشد في خلافهم وليسوا في الحقيقة على شيء الى غير ذلك مما في الاخبار اما على المبالغة او تغليب الاصول او بالنظر الى فتاويهم الباطلة والاحكام الواقعية او ما خالف فيه الخاصة من الاحكام دون الموضوعات فليتدبر ومما يمكن ان يفرع على هذا الاصل الاصيل عدم جواز الحكم بفسق المغتاب بكسر العين ولا سامع الغيبة بمجرد هما مهما امكن حمل غيبتهما على الصور المحللة ولو بزعمهما وادعاء شبهة محتملة وكذا المغتاب بالفتح حيث يمكن حمل فعله على السهو ونحوه جمعًا بين الادلة فيكون تلك الغيبة من قبيل ما تواردت فيه استصحابان كمسئلة الصيد المشاهد في الماء القليل ميتا مع عدم العلم بموته خارجه فيحكم بحرمته وطهارة الماء وهذه فايدة في غاية الجلالة يتسع بها دائرة العدالة سيما في عصرنا الذي قلما يتفق فيه محتمل بغير غيبته ومن التفريعات ايضًا انه اذا اطلع شخص على قتل فاما ان يكون ذلك بعد وقوع القتل وحينه او قبله وعلى التقادير فالمقتول اما ان يكون ممن ثبت عند المطلع كونه مكلفا او غير مكلف او جهل حاله وعلى التقادير اما ان يكون ممن علم كونه مستسلما للقاتل باختياره او غير مستسلم او جهل حاله وعلى التقادير اما ان يعلم المطلع كون ذلك القتل حقا او ظلما او يجهل وعلى التقادير اما ان يعلم بكون كل من القاتل والمقتول معترفا بجواز ذلك الفعل او بعدمه او يجهل حاله وعلى التقادير اما ان يكون المطلع وليا للدم للمقتول صالحا او ولا يترام لا فهذه تسع مائة واثنتان وسبعون صورة ويمكن تصوير المسئلة اكثر من ذلك وجملة القول فيها انه اذا ثبت على المطلع كون ذلك القتل حقا او ظلما قبل وقوعه اتبع عليه ويحتمل ... الظن ان مهما امكن وان لم يثبت عليه شيء من ذلك ورأى المكلف مستسلما للقتل اختيارا ولم يظهر من القاتل اعتراف ببطلانه بنى على الصحة ولم يصح عنه الاعتراض وكذا لو كان اطلاعه بعد القتل ولم يكن وليًا ولا وكيلا لم يكن له الاعتراض اصلًا ولا المطالبة وان علم بكون القتل ظلما اذ حق المطالبة انما هو للوارث وعليه بلا خلاف في شيء من ذلك وتمام الكلام في هذا المرام محال على محله فليفهم ثم عموم واطلاق بعض ادلة اصل الصحة وخصوص بعضها يعم المسلم بالنسبة الى نفسه فيجوز له ان يحمل ما فعل او قال على الوجه الصحيح اذا حصل له الشك بعد الفعل او القول في انه هل وقع صحيحا او لا كما اذا اغتسل او توضأ او سجد او تكلم بصيغة النذر او البيع مثلا ثم شك هل وقع ذلك على النهج المعتبر شرعًا او فاسدا فانه يبني في جميع ذلك على الصحة ويكون مدعي الفساد في وقت الوقوع مدعيا مطالبا باقامة البينة او الحلف في الاختلاف في شيء من ذلك وهذا بخلاف ما لو شك في اصل صدور الفعل او القول او في نفس المسئلة كصحة صلوة الجمعة في زمن الغيبة فانه يبني على اصالة عدم الوقوع او الصحة فهذا هو المراد في قول الاكثر شغل الذمة اليقيني يقتضي البراءة اليقينية فتدبر الا في العبادات اذا حصل الشك بعد خروج الوقت او التجاوز عن المحل فان تحكم هنا البناء على شيء وبنى فيه ايضا على الوقوع بالادلة الخاصة فليتدبر في هذه فايدة مهمة ينبغي ان لا يغفل عنها فقد ظهر مما ذكرنا ان العمدة في قبول دعوى المدعى الخالية عن المعارض بالفعل المحتملة للصدق ولو بعيدا انما هو وجوب حمل تصرفات المسلم قولا وفعلا على الصحة ما لم يعلم كذبه وبطلانه على ما مر ومنه ما نحن فيه اعني قبول دعوى المرأة الخالية عن المعارض بالفعل خلوها عن موانع التزويج من كونها ذات بعل او معتدة الى غير ذلك ومورد وقوعها او طلاقه على النهج المعتبر مع الامكان وان بعد سواء كانت بالقول او بالفعل كـ ... الخطبة وتعرضها للازدواج بكرا كانت وثيبا ذات ولد ام لا اما بالاصل ام مزوجة قبل ذلك علمنا تزويجها سابقا بمباشرة عقدها او البينة او باقرارها وانكانت مسبوقة بتعين الزوج او فقده مدة وكان ذلك معلوما لنا

من خارج او من اقرارها فقط لعموم الاصل المتاصل المذكور مضافا الى اصالة الاباحة والبرائة فيما لا يعلم بسبق تزويجها
والى ترك الاستفصال والاستفسار من اطلاقات الاخبار الجائلة في هذا المضمار القاطع لاستصحاب حكم النكاح السابق
لو كان وقد نبّه على ذلك جمع من الاعيان قال المحقق الثاني ره على قول المحقق الاول في بحث المحلل في رواية اذا كانت
ثقة صدقت ما عبارته بل المعتمد قبول قولها ولا نشترط كونها ثقة وكذا يقبل قول ذات الزوج في موت زوجها او طلاقه
بقولها كنت مزوجة ومات زوجي او طلقني وقال ايضا في حواشيه على الارشاد عند قول العلامة وتصدّق الثقة في
ادعاء التحليل وانقضاء العدة مع الامكان ما لفظه وكذا غير الثقة مع انتفاء التهمة في ذلك مع الامكان وان بعد ولا
يشترط كونها ثقة وكذا يقبل قولها لو قالت كنت مزوجة ومات زوجي وطلقني بل يقبل قولها اذا كانت مزوجة يعلم
سابقا وادعت موت زوجها او طلاقه ويباح نكاحها مع مجرد اخبارها عن بيّنة لانها دعوى سليمة عن المعارض فيقبل
قولها فيها انتهى وقال الشهيد الثاني ره في المسالك في بحث المحلل عند شرح قوله لو انقضت مدة ما كلامه القول
بقبول قولها مع امكان صدقها مطلقا هو المشهور بين الاصحاب وعليه العمل لانها مدعية في انقضاء العدة والوطي مما لا يمكن
اقامة البيّنة عليه وربما مات الزوج او تعذر مصاحبته بغيبة ونحوها فلو لم يقبل منها ذلك لزم الاضرار بها و
الحرج المنفيان والرواية التي اشار اليها هي صحيحة حماد عن ابي عبد الله ع في رجل طلق الى اخر الحديث ثم قال والمراد بالثقة من
يسكن النفس الى خبرها وان لم يكن متصفة بالعدالة المعتبرة في قبول الشهادة ويمكن حمل الرواية على الاستحباب مراعاة
الثقة في قبول خبرها وكما يقبل قولها في حق المطلق يقبل في حق غيره وكذا الحكم في كل امرأة كانت مزوجة اخبرت بموته
او طلاقه وانقضاء العدة في وقت محتمل ولا فرق بين ان تعيّن الزوج وعدمه ولا بين امكان استعلامه وعدمه وان كان
طريق التورع غير خفي بسؤال المعلوم والتوقف مع ظن كذبها ولو كذبه المطلق لم يكن له نكاحها ولو قال بعد ذلك تبيّن
صدقها لم يمنع من نكاحها لانه ربما انكشف له خلاف ما ظنه ولو عيّنت الزوج فكذبها في اصل النكاح احتمل تصديقها
في التحليل وان لم يثبت عليه موجب الزوجية لوجود المقتضي لقبول قولها مع عدم تكذيبه وهو امكان صدقها مع تعذر
اقامة البيّنة على جميع ما تدعيه ومجرد انكاره لا يمنع صدقها في نفس الامر وعدمه نظرا الى تقديم قوله واستصحابا للاصل
ولامكان اقامة البيّنة على الاصل التزويج وفيه انه لا منافاة بين الامرين لانا لا نقبل قولها الا في حقها خاصة والا
لو عارض لقدح في اصل دعويها مطلقا انتهى اقول لا يبلغ ما ذكره من دلالة الضرر والحرج المنفيين التزامهما في زوجة
المفقود اذا لم تعلم بموته ولا طلاقه ولم يقع الفحص عنه من الحاكم فانه يجب عليها الصبر الى ان يقع الفحص ويحصل لها العلم
بموته او طلاقه ويقع الفحص ويمضي مدة لا يعيش اليها مثله عادة لحرمة زوجها بالنص والاجماع والعام المخصوص حجة
في الباقي فافهم فانه من مزال اقدام اقلام بعض المعاصرين من الاعلام وقال السيد السند صاحب المدارك ره في شرح
النافع في بحث المحلل ايضا ما نصه المشهور بين الاصحاب ان المطلقة ثلثا اذا مضى لها مدة فادعت انها تزوجت وحلل
بها الزوج وفارقها ومضت العدة وكان ممكنا في تلك المدة قبل قولها في ذلك وعلله المصنف ره في الشرايع بان
في جملة ذلك ما لا يعلم الا منها ويشكل بانه لا يلزم من قبول قولها فيما لا يعلم الا منها قبول قولها في غيرها واستدل
عليه في المسالك بانها مؤتمنة في انقضاء العدة والوطي مما لا يمكن اقامة البيّنة عليه وربما مات الزوج او تعذر
مصاحبته بغيبة ونحوها ولو لم يقبل منها لزم الاضرار والحرج المنفيان بالاية والرواية ويمكن الاستدلال عليه ايضا
بما رواه الكليني في الصحيح عن فضالة عن جميل قال قلت لابي عبد الله ع القى المرأة بالفلاة التي ليس فيها احد فاقول لها الك
زوج فتقول لا فاتزوجها قال نعم هي المصدقة على نفسها وعن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله ع انه قال في حق ذلك انما هذا
عليك انما عليك ان تصدقها في نفسها والرواية التي اشار اليها المصنف ما رواه الشيخ في الصحيح عن الحسين بن سعيد
عن حماد عن ابي عبد الله ع هكذا عن رجل طلق امرأته ثلثا فبانت منه فاراد مراجعتها فقال لها اني اريد مراجعتك فتزوجي زوجا غيري
فقالت قد تزوجت زوجا غيرك وحللت لك نفسي ايصدق قولها ويراجعها وكيف يصنع قال اذا كانت المرأة ثقة صدقت في قولها
وهذه الرواية صحيحة السند لان حمادا هذا هو ابن عيسى لانه الذي يروي عنه الحسين بن سعيد كما هو معلوم من كتب الحديث والرجال فما
ذكره جدي قدس سره في حاشية كتبها بخطه الشريف على المسالك مع ان حمادا مشترك بين الثقة وغيره فلا يكون الرواية

صحيحة غير جيد ومقتضى الرواية قبول قول المرأة اذا كانت ثقة والظاهر ان المراد من ذلك كونها بحيث يوثق بخبرها وتسكن النفس اليه وان لم يحصل في ذلك الاتصاف بالعدالة المعتبرة في قبول الشهادة وكذا الكلام في كل امرأة كانت مزوجة فاخبرت بموته او فراقه وانقضاء العدة في وقت يحتمل ويمكن حمل ما تضمنته الرواية من مراعاة كونها ثقة في قبول خبرها على الاستحباب وقبول قولها مطلقا لاطلاق روايتي ميسر وابان بن تغلب المتقدمتين ولان ذلك دعوى لا معارض لها ولان قبول قولها في ذلك ليس بابعد من قبول قول ذي اليد في انتقال ما في يده الى غيره ونحو ذلك مع اتفاقهم ظاهرا على قبوله فيه انتهى اقول كلام هؤلاء الاعلام كما ترى ظاهر بل صريح في التعميم الذي ذكرنا الشامل لما ادعت كونها مزوجة ثم خلت عن المانع ومن علمنا بكونها مزوجة سابقا من غير دعواها ثم ادعت موته او طلاقه مع تجرد دعواها عن البينة سواء كان زوجها غائبا ام حاضرا معلوما ام مجهولا يمكن الاستعلام ام لا كما لا يخفى وقال المحقق الورع ره في كتاب الوكالة من شرح الارشاد عند شرح قوله ولا تثبت الوكالة في جملة ما قال لان الظاهر انه اذا علم الوكيل وادعى ذلك فكان متصرفا من غير منازع يجوز المعاملة معه والاخذ منه والتصرف فيه وكذا في الوطي والتزويج بحمل اعمال المسلمين على الصحة ولقبول قول المرأة طلقها زوجها وانها تزوجت آخر وطلقها المحلل وقد خلت بها وخرجت عن العدة عند الاكثر واشترط بعض كونها امينة كما هو ظ الرواية الصحيحة ولانه لو لم يكن كذلك للزم الحرج والضيق ولانه على ذلك عمل المسلمين ولانه يعلم كل احد ان الغنم مثلا ليس ملكا للقصاب ويبيع وكذا امتعة البزاز وفواكه البقال واموال التجار ولانه ما نقل عن اهل البيت ع ولا عن العلماء التوقف في ذلك والاستفسار وكانوا يشترون الاشياء عن الوكلاء ويقبضون الهدايا والتحف وغيرهما من الوكلاء وممن في يده بل قالوا يجوز الاخذ من الصبيان والعبيد فكانوا يوكلون الناس ويبعثون الى البلاد البعيدة وكان معلوما عند الشهود معهم وبالجملة الظاهر ان لا كلام فيه والله يعلم انتهى وقال الخال الفاضل المجلسي ره في شرح التهذيب في قوله ع في رواية فضيل لم فتشت قال الوالد العلامة برد الله مضجعه لعل المراد انكاره على التفتيش بعد التزويج واذا كانت متهمة فالمشهور استحباب السؤال عن حالها مع التهمة انتهى وظاهره جواز التزويج بالمتهمة اعتمادا على قولها على المشهور وعدم اعتبار الثقة بعنوان الوجوب كما ظهر من كلام الشهيد الثاني وسبطه ايضا كجده المحقق الثاني ره حيث حكما في المحللة ان المشهور قبول قولها مع امكان صدقها مطلقا ثم شبها بها كل امرأة كانت مزوجة ثم صرح الشهيد بان المراد من الثقة من يطمئن النفس الى خبرها وان لم يكن عدلا واستظهر ذلك سبطه ايضا ثم حملا اعتبار الثقة على الاستحباب ويحتمل ان يكون مرادهما استحباب اعتبار الثقة بالمعنى الذي ذكراه ولعل هذا هو الظاهر في شرح المفاتيح على ما نقل بعد ذكر صحيحة حماد في المحللة ان الاكثر حملوها على الاستحباب انتهى واستظهر بعض المحققين من المعاصرين كون الثقة هنا بمعنى العدالة لظهورها فيها مؤيدا بتصريح المحقق الثاني ره بان الاحوط اشتراط الوثاقة بمعنى العدالة وفي الظهور ما يأتي وما نقله عن المحقق الثاني ره فهو مؤيد للعكس ولا اقل من تساوي الاحتمالين فليفهم نعم اعتبر في التنقيح كونها ثقة في دينها فليتأمل وكيف كان فوجه ما ذكروه ظ اذ لو كان الاعتماد عليها من حيث كونها ثقة دون مجرد كونها مسلمة ودعواها محتملة خالية من المعارض بالفعل نظرا الى كونها مدعية لامور كلها على خلاف الاصل لوجب اعتبار الوثاقة في جميع المواضع لاشتراك الدليل من المانع والمقتضي وعدم القائل بالفصل بين المدعين والدعاوي مع اتفاقهم على طبق عموم النصوص على ان وظيفة المدعي الاثبات وان كان اعدل العدول ما لم يكن معصوما كما ان وظيفة المدعى عليه الحلف وان كان افسق الفساق ثم اتفاقهم على قبول الدعاوي المحتملة السليمة عن المعارض بالفعل وان كانت مخالفة للاصل كما في بيع التولية ونحوه والاشتراء من الدلال والسمسار ومن علمنا بسبق ملك الغير لما في يده وكذا في غير الاشتراء من سائر التصرفات باذن ذي اليد فيما علمنا يقينا او باقراره انه كان ملكا لغيره فتاكل وتشرب وتمشي وتلبس للصلوة الى غير ذلك من غير توقف على اثبات ببينة او حلف كما لا يخفى ويجب في ذلك ما نبهنا عليه اتفاقا من اصالة صحة تصرف المسلم الخالي عن المعارض وظ ايضا ان الثقة لغة وعرفا عاما ما هو من يطمئن النفس اليه فيحمل اطلاقه في الاخبار عليه لعدم ثبوت كونه حقيقة في المعنى المصطلح بين الفقهاء واهل الرجال عند المتشرعة فضلا عن الشارع والائمة ع بالحقائق ومما ذكر يظهر المراد ايضا من الثقة في سقوط الاستبراء قال في الكفاية في مبحث الاستبراء وفيها ان تكون العدل واخبر باستبرائها والمذكور في النصوص الثقة والامانة وجماعة من الاصحاب حملوه على العدل لعدالة الوثوق

بالفاسق فيه تامل انتهى فليتامل و بالجملة لم نقف الى الان على مظهر للخلاف فيما ذكرنا من الاعتبار في المقامين سوى ما حضر

منها الكفاية والتنقيح حيث نسب المحقق في الشرايع قبول دعوى المطلقة ثلثا في التحليل الى القيل مشعرا بالتمريض

ثم قال و يحمل رواية اذا كانت ثقة مصدقة فيه وقال في النافع فالمروي القبول ان كانت ثقة وفي التنقيح عمل الاكثر على ذلك

وان كان الاصل يقتضي خلافه لكونها مدعية تفتقر الى البينة بدعويها لكن الفتوى على العمل بقولها لان العلم بذلك متعذر

بتعذره ولان الوطي شرط في التحليل وانما يرجع فيه اليها نعم يشترط كونها ثقة بمضي ايمانها وعدالتها في دينها ومضي زمان يمكن

فيه ذلك وقال العلامة في الارشاد و تصدق الثقة في ادعاء التحليل انقضاء العدة مع الامكان وظاهره وجوب التعبير بالوثاقة

وفي الكفاية في مبحث التحليل ولو ادعت انها تزوجت وفارقها وانقضت العدة وكان ذلك محتملا فالمشهور بين الاصحاب

انه يقبل ذلك ويظهر من المحقق تردد في ذلك وعلل حكم القبول بعلل لا تخلوا عن اشكال وفي صحيحة اذا كانت المرءة ثقة صدقت في

قولها ومفهوم الرواية عدم القبول مع عدم كونها ثقة قال بعض الاصحاب ويمكن حمل الرواية على الاستحباب و قبول قولها مطلقا لاطلاق

رواية ميسر و ابان بن تغلب وفيه للتامل في عموم الروايتين بحيث يشمل محل البحث وفي المسالك وكما يقبل قولها في حق المطلق

يقبل في حق غيره وكذا الحكم في كل امرءة كانت مزوجة واخبرت بموته او فراقه وانقضاء العدة في وقت محتمل ولا فرق بين

ان تعين الزوج وعدمه ولا بين امكان استعلامه وعدمه وفي عموم الحكم اشكال انتهى والظاهر ان تردد المحقق كاستشكال

الكفاية انما هو في اطلاق الحكم لا في الحكم مطلقا وان قبول قولها في الجملة مما وقع عليه الاجماع ولم يتطرق اليه النزاع فافهم كذلك

على مستند المستشكل من العموم في هذا الباب هو استصحاب النكاح السابق سواء ثبت من خارج او باقرارها خاصة وقد

ظهر مما تلونا عليك انفا ان لا وجه للخروج عن الاصل الاصيل في تصرفات المسلم الخالية عن المعارض الى التشبث بذيل

الاستصحاب ثم لتحصيل الاشكال بهذا المجال باتفاقهم على قبول قول المدعي لانتقال الاموال مع اشتراك الموضعين

في وجه الاشكال على انه في حجية اصل الاستصحاب من الخلاف والمقال مع بنائه على تقديم حجية الاستصحاب وعدم جواز قطعه بالة

صحة التصرف بينهما لم انا اساس الاشكال من ان النكاح السابق مسبوق بالعدم وبحرمتها على ذلك الناكح وحليتها

لكل خاطب وانما انقطعت هذه الاستصحابات باصالة صحة التصرفات اذ لا قاطع على صحة النكاح السابق الذي هو سابق

الاستصحاب الطاري لجواز عدم وقوع ذلك النكاح على وجه المعتبر شرعا في الصيغة والمتعاقد وساير شروط الصحة

عليهم ومما قررنا ظهر ان مستند حكم القبول فيما نحن فيه على الاطلاق هو اصالة الصحة لا ما ذكره من العلل العليلة

وانه مع قطع النظر عن الاصل المذكور لا يتحقق العلم بصحة نكاح الا للمعصوم حتى ينقطع به استصحاب التحريم على الناكح

وجواز النكاح لغيره ويفتقر الى قاطع الاستصحاب الطاري فان غير المعصوم كيف يحصل له العلم بصحة نكاح غير المعصوم

وان كان هو عارفا فقيها مجتهدا مرتكبا لاجزاء الصيغة مع المرءاة المجتهدة او وكيلها العارف الثابت وكالته عليه

بالمشافهة لاحتمال ان يكون مكرهة في التزويج واظهارها الرضا خوفا من الام والاب وغيرهما كما وقع كثيرا او يكون

مزوجة قبل ذلك بالغير عليه وقع التزويج منها نفسها او من وكيلها او وليها ابيها وجدها علمت بذلك او لا

وفرض تصريحها و تصريح وليها بعدم التزويج فاحتمال كذبهم او نسيانهم قائم وكذا بالنسبة الى التزويج وكونه ذا

بعد زواج بالفعل بارتكاب التزويج من نفسه او وكيله او وليه عالما او ناسيا او جاهلا مضافا الى عدم العلم الكلي

من الطرفين بقصد الانشاء من الطرف الاخر وكذا عدم علمهما بخلوها عن موجبات التحريم الابدي من الرضاع وغيره فالعمدة

في العلم بصحة الانكحة وغيرها من العقود والايقاعات ليس الا حمل افعال المسلمين واقوالهم على الصحة ما لم يظهر خلافها

او يكونون في وقت المرافعة والمحاكمة وما ذكرناه هو تكليف المعاملين والمعاقد مع المتصرفين والمدعين للملكية او الوكالة

او الولاية او الخلو عن مانع التزويج او موت الزوج او طلاقه واما تكليفهم انفسهم فهم مكلفون بما يعلمون فيما بينهم

وبين الله فلا يجوز لهم التصرف في حق الغير بغير اذن شرعي من المالك وغيره او ثبوت موت الزوج او طلاقه عليها باحد

الطرق المفيدة للعلم العقلي او الشرعي لها كمشاهدة طلاقه او جنازة ميتا او حصول التواتر والشياع المفيد للعلم او الظن الاقوى

من شهادة العدلين او الاعم على الخلاف والخبر الواحد المحفوف بقرينة القطع كل ذلك لها وان لم يحصل لغيرها وكذا

شهادة العدلين عندها وان لم يكونا معروفين او مرضيين عند الحاكم ولم يحكم بها اذ لا يشترط ولم يشترط احد صحة

[illegible] عند الحاكم [illegible] رجوع الشاهد

الحكم بالشهادة وقوعها عند الحاكم ولا قبوله لها الا في بيّنة المدّعي في مقام الترافع والتنازع مع المدّعى عليه من حيث انّ
قطع الدعوى وفصل القضاء من وظيفة الحاكم ليس الّا ويمّا ينبّه على ذلك ما ورد في اخبار الجبن انه حلال حتى يجيئ شاهدان
يشهدان عندك انّ فيه ميتة وصحيحة محمّد بن مسلم ورواية ابي بصير وغيره الآتيين في شاهد يشهد عند امرأة بانّ
زوجها طلّقها الحديثين وغير ذلك مضافا الى عموم حجية البيّنة لكل احد وانّما خرج اشتراطها بكونها عند الحاكم في
مقام المرافعة بدليل وبقي الباقي على حجيته بل صرّح بعض الاصحاب بعد جواز الاعتماد على حكم الحاكم في الاهلّة وثبوته
عنده بالشهادة اتفاقا الى انّ هذا من الموضوعات ولا يجب بل لا يجوز التقليد فيها الا ما ثبت فيه بدليل من خارج
ولا خلاف في جواز بل وجوب العمل في الاهلّة لكل من علم بشهادة العدلين او الواحد على الخلاف والشياع ونحوهما وان
لم يحكم به الحاكم كوجوب عمله بالرؤية وان تفرّد به فليفهم بل صحيحة عاصم بن حميد في حسنة الايتان ظاهرتان في جواز تزوّجها
بظن الموت او الطلاق وظاهر انّ الظن يحصل بخبر غير العدل لين ايضا وكذا الاخبار الآتية فيمن نعي اليها زوجها او خبرها
بموته او طلاقه فاعتدّت وتزوّجت ثم انكشف الفساد وانها تردّ على الاوّل ولها المهر من الثاني بما استحلّ من فرجها فانها
صريحة في جواز التزويج لها اذ لولاه لما استحقت المهر اذ لا مهر لبغي نصّا واجماعا غاية الامران يكون وطيها وطي شبهة وهو
حلال ملحق بالصحيح في عدم الاثم وترتب الآثار من المهر ولحوق الولد لا حرام كما هو مقتضى عدم الجواز فليتأمّل والاخبار المذكورة
ظاهرة في عدم ثبوت ذلك النعي والاخبار بالبيّنة على الحاكم والا لما ردّت على الاوّل في صورة الاخبار بالطلاق وان رجع
الشاهدان خلافا للشيخ في النهاية فانه ذهب الى انها لو تزوّجت بعد الحكم بالطلاق ثم جاء الزوج ردّت على الاوّل بعد العدّة وغرم
الشاهدان المهر للثاني استنادا الى موثقة ابراهيم بن عبد الحميد الآتية وردّ الاكثر الخبر بضعف السند وقال الفاضلان
منهم من حمله على ما لو تزوّجت بمجرد الشهادة من غير حكم الحاكم وعلى التقادير لا بد من حمل الخبر على رجوع الشاهدين لا بمجرد
انكار الزوج كما هو ظاهر الخبر والله العالم انتهى والى ما ذكرنا اشار جمع من الاعلام قال الشهيد الثاني في المسالك مسئلة
المفقود ولا فرق في المفقود بين من اتفق فقده في جوف البلد او في السفر وفي القتال وما اذا انكسرت سفينة ولو لم يعلم حاله
لشموله النص لذلك كله وحصول المعنى ولا يكفي دلالة القرائن على موته بدون البحث الا ان ينضم اليها اخبار من يتاخم قوله
العلم بوفاته فيحكم بها من غير ان يتربص به المدّة المذكورة ولا فرق حينئذ بين ان يحكم الحاكم بموته وعدمه بل اذا ثبت ذلك
عندها جاز لها التزويج ولم يجز لغيرها ان يتزوّجها الا ان يثبت عنده ذلك ايضا ولو حكم الحاكم بها كفى في جواز التزويج
بغير اشكال وقال سبطه السيد قده في شرح النافع في ذلك المبحث الغائب من زوجته ان علم حيوته فكالحاضر وان تحقّق
وفاته اعتدّت زوجته وحلّت للازواج ولو علمت الزوجة خاصّة بوفاته جاز لها التزويج وان لم يحكم الحاكم لكن لا
يجوز تزويجها الا لمن يثبت عنده موته او لمن لا يعلم بالحال وعوّل على دعويها الخلو من الزوج ومن انقطع خبره بحيث
لم يثبت شرعا حيوته ولا موته فالذي يقتضيه الاصل وجوب الصبر الى ان يثبت وفاته شرعا لكن وردت الاخبار عن
ائمة الهدى صلوات الله عليهم بخلاف ذلك انتهى ونحوه قال المحقق السبزواري في الكفاية الا انه قال ولمن يعلم
بالحال فعوّل على دعويها الخلو من الزوج لا يقال ما ذكره في المسالك من قوله بل اذا ثبت عندها جاز لها التزويج ولم
يجز لغيرها ان يتزوّجها الا ان يثبت ذلك عنده ايضا ظاهر في انه لا يجوز التزويج بامرأة المفقود الا لمن يثبت بموته
عنده يقينا او البيّنة الشرعية عند الحاكم فلم يجز له التعويل على دعويها الخلو عن الزوج او موته او طلاقه وان ثبت ذلك
عليها وحلّ لها التزويج لانا نقول الظاهر ممنوع لان ثبوت موته عنده اعم ممّا ذكره قدّه لو وقف هو على موته بالمشاهدة
او قامت عنده البيّنة او حصل له العلم بغير ذلك من الطرق المذكورة آنفا ومن طرق الثبوت له تعويله على دعويها
السليمة عن المعارض مع احتمال صدقها كما سبق التصريح به منه وعن غيره في مسئلة المحلّل حيث قال وكذا الحكم في كل
امرأة كانت مزوّجة واخبرت بموته او فراقه وانقضاء العدّة في وقت محتمل ونحوه قال سبطه واصرح من ذلك ما سبق من
المحقق الثاني حيث قال في حاشية الشرايع ولا ريب في ذلك وكذا يقبل قولها لو قالت كنت مزوّجة فمات زوجي او طلقني بل يقبل
قولها اذا كانت مزوّجة بعلم سابق وادّعت موت زوجها او طلاقه وبيانكاحها مع مجرّد اخبارها عن بيّنة لانها دعوى
سليمة عن المعارض وكذا قوله في المسالك ايضا في بحث المفقود حيث قال لو تعذّر البحث عنه من الحاكم اما لعدمه او قصور

بل يجب عليها الصبر الى ان يحكم بموته شرعا او يظهر حاله بوجه من الوجوه لاصالة بقاء الزوجية وعليه يحمل ما روي عن النبي
امرأة المفقود امرأته حتى يأتيها يقين موته او طلاقه وعن علي ع انه قال هذه امرأة ابتليت فلتصبر ومن العامة من اوجب ذلك
سط عملا بهاتين الروايتين فان كلامه ظاهر في ان صورة ظهور حاله بوجه من الوجوه غير ما لو حكم الحاكم بموته شرعا
وان يظهر حاله بوجه من الوجوه يرتفع استصحاب زوجيتها ويثبت موته او طلاقه من غير اختصاص لذلك الظهور
والثبوت بشخص دون شخص فليتدبر ولو سلم الظهور لوجب الحمل على ما ذكرنا لظهور دخول هذه المرأة في عموم قوله
السابق كل امرأة كانت مزوجة فادعت وعدم ظهور مخرج لها عنه وكذا في دليله من قبول كل دعوى سليمة عن المعارض
وانه ربما مات الزوج او تعذر مصادقته بغيبة ونحوها ولم يطلع على موته سوى الزوجة خاصة او مع من يريدها ولا
غيره او مع جمع لا يثبت بكثرتهم او مع عدول قد ماتوا او تعذر حضورهم او العلم بشهادتهم في بلد هي الآن غير
ذلك فلو لم يقبل منها لزم الضرر والحرج المنفيان ويؤيد ما ذكرنا قول سط ولمن لا يعلم بالحال التعويل على
دعواها الخلو عن الزوج وكذا قول صا الكفاية ولمن لم يعلم بالحال التعويل على دعواها الخلو عن الزوج فتزو
قبل الخ من قولهما من لا يعلم بالحال من لا يعلم بان كان لها زوج دون من لم يعلم بموته والا لصار الكلام
حشوا الجواز لاختصاصه على من عول على دعواها الخلو او قول الظهور غير مسلم وغايته ذلك الكلام البينة على ان
الاعتماد على قولها انما يجوز لمن لم يعلم بحال زوجها وحيوته وان الادلة من اصالة صحة قول المسلم وسماع الدعوى
السليمة عن المعارض لا تشمل من يعلم ببطلانها وكذبها وان حكم بها الحاكم بشهادة الزور مثلا ولا خلاف في ذلك
عندنا بل عند جميع الخطئة خلافا لبعض الصوفية من العامة نقل البخاري في صحيحه في باب الشفعة في ثلثة
مواضع متقاربة بانه يباح لها التزويج حتى يشاهد الزور الذين لم يثبت خلوها من المانع الا بشهادتهما
مع علمهما بكذب انفسهما فتباح تلك المرأة لهما ظاهرا وباطنا والى ذلك اشار العلامة حيث قال في القواعد لو اقام شاهدي
زور بنكاح امرأة لم يحل له وطيها وان حكم له بالزوجية ويجب على المرأة الامتناع ما امكنها وعليه الاثم والمهر والحد الا ان يعتقد
الاباحة بذلك وله ان تنكح في الباطن غيره لكن لا يجمع بين المائين ولو شهد على طلاقها فاسقان باطنا وظاهرهما العدالة
وقع واستباح كل منهما نكاحها على اشكال ع في التحرير واذا اقام شاهدي زور بنكاح امرأة وهو يعلم كذبهما لم يحل له ولزمها
في الظا وعليها ان تمتنع ما امكنها فان اكرهها فالاثم عليه دونها فان وطيها الرجل فعليه الحد ان لم يعتقد الاباحة وهل
يحل لها ان تزوج بغيره الوجه ذلك غير انه لا يجوز الجمع بينهما في الوطي بل يحرم على المحق ما دام الاخر حاضرا عندها فاذا
غاب الزوج الظا جاز للاخر الوطي انتهى كلام علامة وان ابيت الحمل على ذلك لتنبيه فوقوع التطويل في كلامهم
غير قليل منها قولهم في شروط الاضحية ولا الخصي من الفحول حتى ان العارف الفاضل الكاشاني ره مع كمال حرصه على
الاختصار في الكلام حتى ربما ال الى الاختلال في المرام تبع الفحول في الخصي من الفحول فكلما ابيت نكتة وفائدة لما هنا
ابيناك بجرّ منها او مثلها هنا وبالجملة وظيفة الفقيه اقتفاء الدليل لا التقليد قال وقيل والدليل من اصالة الصحة
وقبول الدعوى السليمة عن المعارض في زوجة المفقود وغيرها واحد وبعد احتمال الصدق فيها لو سلم لا يخرج الدعوى
عن الاحتمال المجوز وعن الحامل السبعين مثلا ومن الاعاجيب انه لم يقف في هذا المقام حمل سقط عن لسان اقلام بعض
المعاصرين من الاعلام حيث ذكر ان المراد بقول الشهيد ره في المسالك وكذا الحكم في كل امرأة كانت مزوجة فاخبرت
بموته او طلاقه فيباح حكم كل امرأة لم يعلم الحاكم والمريد لتزويجها بتزوجها سابقا فلهما الاعتماد على دعواها الا من
علما بكونها متزوجة سابقا وذلك لوجوه الاول تشبيهها بالمطلقة ثلثا في الحكم والثاني قوله بعده ولا فرق بين
ان تعين الزوج وعدمه اذ من المعلوم انه لو علم بزوجيتها السابقة لم يبق لتشبيه تعيين الزوج وعدمه اليها معنى بل كان
اللازم ان يقول لا فرق بين ان يعلم الحاكم او مريد التزويج زوجيتها معينة او مبهمة والثالث ما صرح به هو وغيره في
مفقودة الزوج انه لا يجوز لغيره التزويج بها حتى يثبت ذلك عنده او عند حاكم الشرع انتهى وليت شعري من اين وهم ذ
من تشبيه كل امرأة كانت زوجة بالمدعية للتحليل في حكم قبول الدعوى المشابهة في نفس الدعوى مع التصريح بان التشبيه
في الحكم مضافا الى الظهور وقوله كانت زوجة ولو كان مراده ما توهم لوجب ان يقول ادعت انها كانت زوجة ومما لا يخفى

على ادنى الطلبة ان قوله لا فرق الى اخره انما يتعلق بصدر المسئلة الذى هو المشبه به دون المشبه وان التشبيه كانت
فائدة وقعت فى البين ويؤيده قوله بعد ذلك لو كذبه المطلق لم يكن له نكاحها ولو عنيت لزوج فكذبها فى اصل النكاح
احتمل تصديقها فى التحليل الى غير ذلك فليفهم واما الوجه الثالث فحمله على التخصيص ليس باولى من حمله على تعميم
الثبوت عنده بل الثانى اولى لما حققنا انفا واعجب من هذا كله ادعاء الاجماع على المنع من تزويج مفقودة الزوج
العالمة بخلوها عن المانع او موته او طلاقه المدعية لذلك الا اذا ثبت عند الحاكم او مريدها صدقها بالبينة او
الاستفاضة استنادا الى استصحاب الزوجية السابقة وانحصار مزيل النكاح فى الموت والطلاق وانحصار طريق ثبوت
الطلاق شرعا فى شهادة العدلين وثبوت الموت شرعا فيهما او فى الاستفاضة وان بمجرد قول المرئة لا يثبت الموت ولا
الطلاق عند الحاكم او مريد التزويج لتثبت بموته بالنسبة الى قسمة ميراثه بين ورثته التى منهم هى وكان منشأ توهم الاجماع
انما هو كلام المسالك فى تجويز تزويجها الاول لمن يثبت عنده بناء على توهم انحصار المزيل والثبوت فيما ذكر وكلاهما باطل
لجواز زوال الزوجية ببطلانه وانفساخه اختيارا او اضطرارا حيث يوجد موجبها من رضاع سابق ولاحق وعنة او عيب
او غير ذلك ومنها لو عقد الولى على البالغة الرشيدة من غير رضاها بناء على المتعارف بين العوام من دون تقليد
لمجتهد حتى فى هذا المرام ولان لثبوت الطلاق والموت طرقا اخر اكثرها اقوى واظهر كالتواتر ومشاهدة الطلاق والموت
واستفاضة الطلاق بحيث تفيد العلم واقرار المطلق وادعاء المرئة مع اليمين المردودة وقت المرافعة بلا خلاف فى شئ من ذلك
وكذا بمجرد دعويها السليمة عن المعارض بالفعل كما صرح به الشهيد الثانى ثم بعده المحقق الثانى على ما سبق
كلما تهم فليلاحظ فلو علم الحاكم نفسه وغيره ممن ارادها بزوال نكاحها او بموت زوجها او طلاقه بغير شهادة العدلين و
الاستفاضة من الطرق المذكورة والمتفق عليها وعلمت هى ايضا كذلك لجاز التناكح بينهما وبين كل منهما باجماع المسلمين بل
ضرورة الدين حتى على القول بعدم جواز حكم الحاكم بعلمه فى الحقوق الادمية فليفهم ثم الاستدلال على الاجماع بالاستصحاب
من قبيل الانصراف عن الزلال الى السراب مع ما اشرنا اليه انفا من ان جريان الاستصحاب هنا موقوف على صحة تصرفات
المسلم قولا وفعلا حتى يثبت صحة النكاح السابق المزيل للتحريم والحل لكل احد فلو سلم اصالة الصحة لوجب دفع الاستصحاب
الطارى بدعويها الخالية عن المعارض الحالى المحتملة للصدق لعين ما ذكر فى دفع الاستصحاب بين السابقين فيكون نقض
الحكم الثانى مرتفعا بيقين مثله فليتدبر وقوله بمجرد قول المرئة لا يثبت الموت ولا الطلاق ان اراد بالمرئة فيه غير الزوجة
او الزوجة على الزوج او فى غير التزويج وهو مسلم بل يرجع فى ذلك الى الطرق المقررة فى طى الدعاوى وان اراد بها الزوجة
المدعية لامر ممكن وان بعد الخالية من المعارض المقابل وفى جواز تزويجها بالغير فهذا اول المسئلة والحكم بعدم صحة
قبول قولها حكم بلا دليل بل حكم بما قام الدليل من وجوب حمل قول المسلم على الصحة مع الامكان على خلافه فليتدبر
ومما حققنا ونبهنا عليه ظهر ان فى المسالك وشرح فع والكفاية فى مباحث العدة ان المتوفى عنها تعتد من حين
بلوغ الخبر ولو من مخبر لا يفيد خبره الظن لكن يتوقف جواز تزويجها على ثبوت موته بالبينة او الشياع انما ورد
على سبيل التمثيل بذكر الطرق الغالبة الوقوع دون النادرة كمشاهدة المرئة ومريدها بجثة الزوج ميتا منقولا
الى المشاهد المشرفة مثلا او بلوغ خبر واحد محفوف بقرينة القطع اليها ومرادهم رفع الملازمة بين عدة الوفاة وجواز
التزويج فليفهم وقوله والا لتثبت موته بالنسبة الى قسمة ميراثه بين ورثته ناش عن قصور تام لعدم ثبوت الملازمة
بين الامرين اذ البينة بينة ولا مبينة ولا مسلمة وقد اجمع الاصحاب على ان مفقود الزوج تعتد بعد فحص الحاكم اربع سنين على
النهج المقرر تعتد عدة الوفاة وتحلل للازواج والمشهور ان بهذا لا يقسم تركته بل يبقى الى ان يظهر موته او يبلغ
الى حد لا يعيش اليه مثله عادة قال فى المسالك الحكم مختص بالزوجة فلا يتعدى الى ميراثه ولا عتق ام ولده ونحوه
فيما خالف الاصل على مورده فيتوقف ميراثه وما يترتب على موته من عتق ام الولد والمدبر والوصية وغيرها الى
ان يمضى مدة لا يعيش مثله اليها عادة وسيأتى البحث فيه والفرق بين الزوجة وغيرها مع ما اشتهر من ان الفروج
مبنية على الاحتياط وداء النص الدال على الاختصاص دفع ضرر الحاصل بالمرئة بالصبر دون غيرها من الوارث و
نحوهم وان للمرئة الخروج من النكاح بالجب والعنن لفوات الاستمتاع وبالاعسار بالنفقة على قول لفوات المال فلان

فخرج فيهما وقد اجتمع الشرطان ولا اشتهى اقول ولو فرض تشاكر الوارث خاصة بهما في العلم بموت المورث لجاز لهم
تقسيم التركة فيما بينهم وان لم يحكم الحاكم بموته ولا شهد به عدلان بلا خلاف ولا اثم في ذلك وكذا لو علم الحاكم خاصة
معهم فانه يجوز لهم القسمة عند الحاكم اجماعا حتى على القول بعدم جواز حكم الحاكم بعلمه فافهم بل لو تتبعت لوجدت
اكثر الاموال منتقلة عن الاموات الى الاحياء بهذا المنوال فليتامل فان قيل مقتضى عموم اية النبأ التبين في كل خبر وانما
خرج منه خبر الثقة بالنص والاجماع واية مقتضى الاخبار جوازا ووجوبا تصديق المدعية فيما يتعلق بنفسها ودعواها
موت الزوج وفراقه مما يتعلق بالغير اى الزوج فلا يدل النص على قبول قولها فيه قلت عموم الاية ممنوع وشموله لغير
الرواية والشهادة غير مسلم ولو سلم لاقتضى وجوب التبين في خبر الفاسق ومجهول الحال بحال ما في يده من طهارة او
نجاسة او حل او حرمة او ملكية له بالاصل او الانتقال من غيره او وكالة او ولاية عليه وعدم سماع شيء من ذلك منهم ما لم
يحكم به الحاكم او يشهد به عدلان لوجب قبول دعوى المدعي الثقة على غيره حين الترافع والتالي باطلان نصا واجماعا مع ان
تخصيص عموم الاية بعد التسليم بما دل على وجوب حمل قول المسلم على الصحة من الاخبار مضافا الى الاجماع جائز بل واقع
وسماع قول الزوجة في شان نفسها وخلوها عن المانع وعن تسلط الزوج عليها لا يوجب في حقه بطلان دعواه ان
ظهر او نكر الطلاق بل هو باق على حجته والزام المرأة باقرارها يبقى زوجيته كالغائب المحكوم عليه في غيبته وليس المراد
بنفسها ما لا يكون له ربط بغيرها اصلا والا لم يبق له فائدة في ادعاء الحيض والطلاق وانقضاء العدة وعقد الزوج اذا ادعت
صدقت مثلا بمعنى الظهور وكون الدعوى اما يتضمن نفعا دنيويا للمدعي او ضررا دنيويا على الغير واما ما تضمن العكس فهو
الاقرار والفرق بينهما واضح مع ان الاخبار ظاهرة بل صريحة فيما ذكرنا سيما صحيحة حماد في المحللة ومما يؤيد ما ذكرناه
يب في باب احكام الطلاق في الصحيح عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال سأل رجل عن رجل طلق امرأته تطليقة الى ان قال وفي كتاب
علي بن ابي طالب ع ان امرأة اتت رسول الله ص فقالت يا رسول الله افتني في نفسي فقال لها فيما افتيك قالت ان زوجي طلقني
وانا طاهر الى ان قال فقال لها رسول الله ايتها المرأة لا تزوجي حتى يمضي الحديث حيث دل على ان المراد بافتائها هي
نفسها في امر طلاقها وتزويجها بغير المطلق فتدبر ومما اشرنا اليه ونبهنا عليه ان ليس المراد بالمتهمة في هذا المقام المتهمة
في التزويج لان جلب النفع ودفع الضرر غاية دعوى كل عاقل وداعية اليها في العاجل والاجل كما لا يخفى على جاهل
فضلا عن فاضل بل المراد بالمتهمة من حصل العلم او الظن من اقوالها او افعالها عدم مبالاتها بمخالفة الشرع وارتكابها
المعصية لسفهها وفي التهذيب في باب المتعة في الصحيح عن ابن بزيع قال سأل رجل الرضا ع عن الرجل تزوج المرأة متعة ويشترط
عليها ان لا يطلب ولدها فتأتي بعد ذلك بولد فينكر الولد فشدد في ذلك وقال يجحد وكيف يجحد اعظاما لذلك قال الرجل
فان اتهمها قال لا ينبغي لك ان تزوج الا بمامونة ان الله عز وجل قال الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية
لا ينكحها الا زان او مشرك وحرم ذلك على المؤمنين ورواه يب وفي ابه باب في تعبيره ولبعض المعاصرين الاعلام وفقه الله
الكلام في هذا المرام طوينا عن ذكرها كشحا واعرضنا عنها صفحا واكتفينا بما كتبنا عليها من الحواشي في توضيح المرام وانا
الحواشي منها ان قول الشهيد ره وكذا الحكم في كل امرأة اه تشبيه بالمحللة التي هي مورد النص وهو قياس محض واستشهد
على ذلك بقول صاحب الكفاية وفي عموم الحكم اشكال اقول هذا ليس باول سهم رمى به الشهيد من جهة الغفلة والتقليد
كما لا يخفى على من القى السمع وهو شهيد لان بطلان القياس التمثيلي من ضروريات مذهب الامامية فلا يكون مبنى
اجتهاد الشهيد ولا استشكال صاحب الكفاية بل مبنى الحكم المذكور طرق احدها تنقيح مناط الحكم وهو اصل
ظهور صحة تصرفات المسلم في نفسه وما تحت يده حتى يعلم الخلاف ووجوب قبول الدعوى الخالية عن المعارض المحتملة و
اليه اشار الشهيد في القاعدة التاسعة والتسعين من التمهيد حيث فرع قبول دعوى المحللة على قاعدة ترجيح الظاهر
على الاصل وجعل رواية حماد من حيث اشتراط الوثاقة معاضدا له مضافا الى طعنه في سندها في حاشية له عليه
وكذا اشار اليه سبطه بعد المحقق الثاني وهو الاظهر فليفهم والثاني اثبات الحكم بالقياس بطريق الاولوية
بالاعلى على الادنى اذ لو وجب او جاز تصديق المرأة في دعوى النكاح والدخول والفراق وانقضاء العدة في موضع يكون
تحقق تلك الامور لازما وموقوفا عليه لصحة نكاح جديد لجاز تصديقها في ادعاء الفراق وانقضاء العدة فقط بطريق

الاولى فيتدبر والثالث ما ذكره المحقق في يع واشار اليه في الكفاية من بعض العلل العليلة وبالجملة ليس مستند الالحاق
للامامي محض القياس العامي فليتأمل وقد ظهر مما بينا عليه ان لكل من الناكح والمنكوحة بحسب الظاهر تكليفا على حدة فتكليفها
عدم التعرض للنكاح حتى تعلم او تظن ظنا معتبرا شرعا خلوها عن مانع التزويج ولو بالاعتماد على اصالة عدم تحقق التزويج
عليها حيث لم يظهر كونها مزوجة اصلا او كذا على اصالة عدم تحقق موجب التحريم كالنسب والرضاع واللواط والعقد في العدة
والاحرام والزنا والمصاهرة الى غير ذلك حيث لم يظهر عليها خلافه وكذا على المشاهدة والعلم الحاصل بالحس والخبر المفيد
للعلم او الظن المعتبر كشهادة العدلين عندها او حكم الحاكم ببطلان نكاحها او فسخه او موت زوجها او طلاقها او غير
ذلك حيث كانت مزوجة وتكليفه عدم التعرض لنكاحها حتى يعلم او يظن ظنا معتبرا شرعا خلوه عن مانع التزويج
ولو بالاعتماد على الاصل حيث لم يظهر كونه ذا او بعد ازواج بالفعل بعقد من نفسه او وكيله او وليه وكذا بالنسبة
الى موجبات التحريم بينهما كما ذكر فيها وكذا على العلم الحاصل له بالحس او الخبر المفيد للعلم او الشهادة العدلين عنده
او حكم الحاكم ببطلان نكاح تلك المرأة سابقا بموت زوجها او طلاقه مثلا حيث ثبت كونها مزوجة من خارج او من اقرارها
خاصة وله الاعتماد على قولها وادعائها موت زوجها او فراقه مع امكان صدقها وان بعد وعلم بحكم به الحاكم وخلت دعواها
من بينة اذا سلمت عن المعارض لعدم تمكن جل الدعوى والمحاكمة عند حاكم الشرع كما سبق عن المحقق الثاني والشهيد الثاني
وسبطه اعتمادا على اصالة صحة فعل المسلم وقوله وحمله على الاحسن والترخيص في الحمل الى سبعين محملا ونحوها امكن وهذا بحسب
التكليف الظاهري فلا يباح لها التزويج مع كذبها ولا العالم بكذبها العقد عليها لا لنفسه ولا لغيره وان قامت بصدقها
البينة وحكم به الحاكم بشهادة الزور بلا خلاف عند الامامية خلافا لبعض العامة كما اشرنا اليه بل وجب على كل من علم
بكذبها بلا دعوى شبهة محتملة نهيها من باب الحسبة مع اجتماع شرائط النهي عن المنكر وما رواه في باب المتعة عن يونس بن
عبد الرحمن قال قلت للرضا المرأة تتزوج متعة فينقضي شرطها فتزوج رجلا آخر قبل ان ينقضي عدتها قال وما عليك
انما اثمه عليها فمع جهالة السند اذ لا طريق للصدوق الى يونس المذكور وان حكم في الكفاية بالصحة وكأنه مبني
على ان الصدوق اخذه من كتابه وهو غير واضح فقد يمكن حمله على عدم علم الزوج بذلك او عدم دلالته على المنع وكيف كان
فيدل على انه لا يجب على الزوج حبسها حتى ينقضي عدتها فليتأمل فظهر ان بين التكليفين بونا بينا وعلى الموضعين تدبر
فتامل في الاعلال في هذا المقام وتوهم الشافي من القصور التام وحصر بعضهم طريق العلم في البينة والشياع مبني على
التمثيل بذكر الطريق الغالبة الوقوع مع ان شهادة العدل لربما تفيد العلم وان حكم به الحاكم وصرحوا بجواز حصول
العلم بها واعتدادها به وان لم يحكم به الحاكم ولكل من تكليفهما توابع مذكورة في محالها بدلالتها وحالها كعدم حصول
الاثم لمن اعتمد على مجرد البدعة الممكنة وعلى مجرد ادعاء الوكالة او خلوها عن مانع التزويج او موت الزوج او فراقه او
انقضاء العدة مع احتمال ذلك الى غير ذلك وان كان مخالفا للاصل والاستصحاب واستبعدت لذلك الزمان والغرم والفرقة
بلا خلاف ويكون للفارق بينه وبين الغاصب في الزنى اعني من تغيب عنه كذبه هو الاثم والحد والتعزير وغرامة على
القيم واكثر الامرين من مهر المثل والمسمى على الخلاف فاذا اراد من ظاهره الاسلام والمدعي له وان سبق العلم بكفره
الاصلي او ارتداده حيث تقبل توبته التزويج بمسلمة كان ممكنا من ذلك وكذا اذا احتمل في حقهما التحريم مؤبدا او منقطعا
بالتحليل من دون ثبوت فاذا الناكح لم يمنعا بل ممكنا منه من غير وجوب تفحص ولا تجسس عن حالها وتبين لصدق
مقالتهما الا من غافل عن الادلة واقوال الاجلة من قول الله تعالى ولا تجسسوا واجتنبوا كثيرا من الظن وضع امر اخيك
على احسنه والترخيص في الحمل الى سبعين محملا الى غير ذلك بل وان علمنا بان للطالب بالفعل اربع فروج او اكثر بعقده
عليها ويزوج عليها او علمنا بان كان له قبل ذلك اربع زوجات دائما سواء كان مريدا للتزويج عادلين او فاسقين
ام مختلفين ما لم يعلم كذبهما او كذب احدهما وكذا من اراد ان يشتري جارية سوداء او بيضاء للمشتري ولو فاسقا
من فاسق مدع للملكية او الوكالة او الولاية المحتملة الجريرة فان تكليفنا البس لا نصدقهم وتمكنهم من الازواج و
البيع والشراء والنشر وحرمة تكذيبهم ومنعهم ثم ان ظهر كذبهم عوملوا بما ورد في الشرع من التفريق والتعزير و
التأثيم الى غير ذلك وكل منهم في نفسه مكلف بعلمه وظنه المعتبر شرعا وان لم يوافقهم في ذلك غيرهم فافهم ولا

تحيط بين المتجنبين خبط عشواء فلا انه يركب في المقامين متن عمياء وعليك بانتفاء الفصل بين التكليفين حتى لا يلتبس عليك
الامر بين الامرين ومما نبهنا عليه مضافا الى الاطلاقات والعمومات ما ظهر من جواز التوكيل لهم والتوكيل عنهم في اجراء الصيغة
حتى للجاهل بحالهم المعتمد على مجرد اصل الصحة في صدق مقالاتهم ومن التوهمات الفاسدة منع الجاهل بحال المدعي
للعلم بموت المفقود ظاهرا مثلا عن اعتماده على دعويهما والتوكيل في اجراء الصيغة عنهما وان جاز لهما اجراء الصيغة
لانفسهما بانفسهما الا ان جواز التوكيل مما لا اختلاف فيه ولا مرية تعتريه اذ لا مانع من ذلك سوى عدم ثبوت الموت للحاكم
وعدم علم الوكيل بذلك كما هو ظاهر المفروض وشيء من ذلك لا يصلح للمانعية للاصل وعدم ظهور المخرج بل وقيام الدليل
على خلافه اذ يجوز لهما اجراء الصيغة بانفسهما بالوفاق فيكون محلا للتوكيل بالاتفاق لان محله ما للموكل مباشرته
سوى ما سنشير وليس هنا منه بلا اختلاف ولا تتوهمن ان في توكيل الجاهل عنهما اغراء منه بالقبيح منافاة للنهي عن
المنكر الواجب اذ لا قبح بالتسبب الى مدعي العلم ولا بالتسبب الى قصد المسلم في المحمل ويؤيد ما ذكرنا ما رواه في باب
الوكالات في الصحيح عن الحلبي عن ابي عبد الله ع انه قال في رجل ولته امراة امرها اما ذات قرابة او جارة له لا يعلم دخله
امرها فوجدها قد دلست عيبا هو بها قال يؤخذ المهر منها ولا يكون على الذي زوجها شيء ومن شروط النهي عن
المنكر علم الناهي بوجه الفعل في نفسه وبان هذا الفعل موصوف بذلك الوصف اجماعا فلا انكار فيما اختلف فيه
العلماء احتمالا فظاهر الآلات يكون المرتكب يعتقد تحريم ما فعل ووجوب ما ترك والامر الناهي موافقا له في اعتقاده
فليتأمل وبالجملة المستفاد من الادلة اصالة صحة قول المسلم وفعله ووجوب حملهما عليها مع الامكان وان بعد غاية كاصالة
طهارة الاشياء وعدم الحكم بنجاسة شيء منها حتى يعلم كونه من اعيان النجاسات او ملاقيا لها برطوبة وان المراد العلم هنا
كما هناك العلم العقلي الحاصل بالحس او التواتر ونحوه او الشرعي الحاصل من شهادة العدلين او اقرار ذي اليد على خلاف
الشرع في الحكم بالنجاسة ولنذكر بعض الدلائل من الآيات والروايات لتكون على مزيد بصيرة في المقالات قال عز
من قائل في سورة الحجرات يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا
الآية وقال عز شأنه في سورة النور لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيرا الآية وان الذين يحبون ان تشيع
الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب اليم في الدنيا والآخرة والله يعلم وانتم لا تعلمون وفي في عن الصادق ع قال ضع امر اخيك
على احسنه حتى يأتيك ما يقلبك عنه ولا تظن بكلمة خرجت من اخيك سوءا وانت تجد لها في الخير محملا وعن الصادق ع قال قال
رسول الله ص لا تطلبوا عثرات المؤمنين فانه من تتبع عثرات المؤمنين تتبع الله عثرته ويفضحه ولو في جوف بيته وفي في
الامالي وتفسير علي بن ابراهيم القمي عن الصادق ع قال من قال في مؤمن ما رأته عيناه وسمعته اذناه فهو من الذين قال الله عز
وجل ان الذين يحبون الآية وفي في عن الكاظم ع انه قيل له الرجل من اخواني يبلغني عنه الشيء الذي اكرهه فاسأله عنه فينكر
ذلك وقد اخبرني عنه قوم ثقات فقال كذب سمعك وبصرك عن اخيك وان شهد عندك خمسون قسامة وقال لك
قولا فصدقه وكذبهم ولا تذيعن عليه شيئا تشينه به وتهدم به مروته فتكون من الذين قال الله ان الذين يحبون ان تشيع
الفاحشة الآية وعن الصادق ع قال قال رسول الله ص من اذاع فاحشة كان كمبتدئها اقول مورد هذه الاخبار وامثالها وظواهرها
الدعاوى والمحتملة السالمة عن المعارض بالفعل كعين المرافعة وقد عدوا من بدع الخليفة الثاني مطاعنه تجسس النجس
وحكايته مع نصر بن الحجاج وابن عمة ابي ذؤيب مشهورة وفي باب المطاعن مذكورة وفي في في كتاب الصلاة في الصحيح انه سأل
سليمان بن جعفر الجعفري العبد الصالح موسى بن جعفر عن الرجل يأتي السوق فيشتري جبة فراء لا يدري اذكية هي ام غير ذكية
ايصلي فيها فقال نعم ليس عليكم المسألة ان ابا جعفر ع كان يقول ان الخوارج ضيقوا على انفسهم بجهالتهم وان الدين
اوسع من ذلك وفي في في الصحيح عن البزنطي قال سألته عن الرجل يأتي السوق الحديث بنحوه وفي في في الثالث عشر من
كتاب الذبائح في الحسن بابراهيم عن الفضيل وزرارة ومحمد بن مسلم انهم سألوا ابا جعفر ع عن شراء اللحم من الاسواق ولا يدرى
ما صنع القصابون قال كل اذا كان ذلك في سوق المسلمين ولا تسأل عنه وبهذا المضمون اخبار كثيرة وفي في في باب البينات
في الحسن وفي في في الثالث والعشرين من كتاب الشهادات في الحسن بهم جميعا عن علي بن يقطين عن ابي الحسن الاول ع قال لا بأس بشهادتهما
على اقرار المرأة وليست بمسفرة اذا عرفت بعينها او يحضر من يعرفها ولا يجوز عندهم ان يشهد الشهود على اقرارها دون

ان تشعر و تنظر اليها قوله ع عندهم يعنى العامة وفى يب وفيه فى الصحيح عن الصفار انه كتب الى ابى محمد ع فى رجل اراد
ان يشهد على امرأة ليس لها بمحرم هل يجوز له ان يشهد عليها من وراء الستر ويسمع كلامها اذا شهد عدلان انها
فلانة بنت فلان التى تشهدك هذا كلامها او يجوز الشهادة عليها حتى يبرز وتثبتها بعينها فوقع عليه تنتقب
وتظهر للشهود ان شاء الله وفى الفقيه وهذا التوقيع عندى بخطه وفى فى فى التاسع والثامنين من الاطعمة فى الصحيح عن عبد
الله بن سليمان عن ابى عبد الله ع فى الجبن قال كل شئ لك حلال حتى يجيئك شاهدان يشهدان عندك ان فيه ميتة و
فيهما دلالة على عدم توقف قبول الشهادة فى غير المرافعة على حضور الحاكم وبعضمونها اخبار اخر وفى يب فى باب من الزيادات
المكاسب فى الضعيف عن مسعدة بن صدقة عن ابى عبد الله ع قال سمعته يقول كل شئ هو لك حلال حتى تعلم انه حرام بعينه
فتدعه من قبل نفسك وذلك يكون مثل الثوب يكون عليك قد اشتريته وهو سرقة او المملوك عندك ولعله
قد باع نفسه او خدع فبيع وقهرا او امرأة تحتك وهى اختك او رضيعتك والاشياء كلها على هذا حتى تستبين
لك غير ذلك او تقوم به البينة وفى فى فى التاسع من الاطعمة فى الصحيح عن محمد بن الفضيل عن الثمالى عن الباقر ع فى
جملة خبر قال ع فاذ لك لا انفحة مثل البيضة فاشتر الجبن من اسواق المسلمين من ايدى المصلين ولا تسئل عنه الا ان
ياتيك من يخبرك عنه وفى فى فى التاسع من الشهادات وفى يب فى باب البينات جميعا عن حفص بن غياث عن ابى عبد الله
قال قال له رجل رأيت شيئا فى يد رجل ايجوز لى ان اشهد انه له قال نعم قال الرجل اشهد انه فى يده ولا اشهد انه
له فلعله لغيره فقال له ابو عبد الله ع افيحل الشراء منه فقال ابو عبد الله ع لعله لغيره فمن اين جاز لك ان تشتريه ويصير ملكا لك
ثم تقول بعد الملك هو لى وتحلف عليه ولا يجوز ذلك ان تنسبه الى من صار ملكه من قبله اليك ثم قال ابو عبد الله ع لو لم يجز
هذا ما قام للمسلمين سوق وضعف سند هذا الخبر منجبر بعمل الجل بل الكل وذكر بعض افاضل الاصحاب ان مضمونه موافق للقواعد
الشرعية وذكر بعض متاخرى المتاخرين ان مجرد التصرف بالبناء والهدم والاجارة ونحوها مع عدم المنازع يكفى فى الشهادة با
الملك المطلق على المشهور بين الاصحاب ونقل فى الخلاف الاجماع عليه استنادا على قضاء العادة بان ذلك لا يكون الا فى
الملك وجواز شرائه منه ودعوى الملكية بعد الشراء وحلفه لو ادعى عليه فانكر ثم قال وكذا لو انفرد باليد عن التصرف
عند الاكثر كما مر ولرواية حفص بن غياث ثم نقل هذا الخبر فليتدبر وفى فى فى السادس والمائة من النكاح فى الضعيف
عن ابان بن تغلب قال قلت لابى عبد الله ع انى اكون فى بعض الطرقات فارى المرأة الحسناء ولا آمن ان يكون ذات
بعل او من العواهر قال ليس هذا عليك انما عليك ان تصدقها فى نفسها وفيه وفى الصحيح عن ميسرة وفى الطريق بعد ابن
فضالة قال قلت لابى عبد الله ع القى المرأة بالفلاة التى ليس فيها احد فاقول لها هل لك زوج فتقول لا فاتزوجها
قال نعم هى المصدقة على نفسها قال الخال المفضال المجلسى ره فى شرح التهذيب يدل على ان القول قول المرأة فى عدم
الزوج كما ذكره الاصحاب وضعف الخبر منجبر مع انه معتبر وفى يب فى باب تفصيل احكام النكاح عن فضل مولى محمد بن راشد
عن ابى قال قلت انى تزوجت امرأة متعة فوقع فى نفسى ان لها زوجا ففتشت عن ذلك فوجدت لها زوجا قال ولم فتشت
وعن مهران بن محمد عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله قال قيل له ان فلانا تزوج امرأة متعة فقيل ان لها زوجا فسألها
فقال ابو عبد الله ع ولم سألها وفى المجهول عن محمد بن عبد الله الاشعرى وفى الطريق البرقى قال قلت للرضا ع الرجل يتزوج
بالمرأة فيقع فى قلبه ان لها زوجا فقال وما عليه أرأيت لو سألها البينة كان يجد من يشهد ان ليس لها زوج وظاهره
الاعتماد على دعواها اذا ادعت موت الزوج او طلاقه ولم يمكن استعلامه فيتم لعدم قائل بالفصل بين ممكن الاستعلام
وغيره فليتامل وفى القوى ببعدادعن على بن يقطين قال قلت لابى الحسن ع نساء اهل المدينة قال فواسق قلت فاتزوج
منهن قال نعم وفى فى فى السابع والتسعين من النكاح فى الحسن بابراهيم عن ابى عمير عن عمر عن عبد الله بن ابى يعفور عن ابى
عبد الله ع قال سئلته عن المرأة ولا ادرى ما حالها اتزوجها الرجل متعة قال يتعرض لها فان اجابته الى الفجور فلا يفعل
وفى فى فى باب نوادر النكاح القوى بعمر بن حنظلة قال قلت لابى عبد الله ع انى تزوجت امرأة فسألت عنها فقيل فيها فقال
وانت لم سألت ايضا ليس عليكم التفتيش وغيره فى باب المذكور وفيه فى باب نوادر النكاح ايضا فى الصحيح عن ابى بصير قال

سئلت

سئلت أبا جعفر عن رجل تزوج امرأة فقالت أنا حبلى وأنا أختك من الرضاعة وأنا على غير عدة قال فقال إن كان دخل بها
وواقعها فلا يصدقها وإن كان لم يدخل بها ولم يواقعها فليختبر وليسأل إذا لم يكن عرفها قبل ذلك وحمل سؤاله على
الندب وفيه دلالة على جواز التزويج بالمجهولة وبالمعلومة وإن علم بكونها مزوجة قبل ذلك بعلم من خارج أو بإقرارها
لكن اعتمد على تعرضها للتزويج أو ادعائها الخلو عن المانع من موت زوجها أو فراقه كل هذا من إطلاق الخبر وقد تقدم كذا
الكلام فيما رواية في زيادات النكاح في الموثق بزرعة عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج جارية أو تمتع بها فحدثه رجل
ثقة أو غير ثقة فقال إن هذه امرأتي وليست لي بينة فقال إن كان ثقة فلا يقربها وإن كان غير ثقة فلا يقبل منه
والقبول محمول على الندب بلا خلاف وفي الصحيح عن الحسين بن سعيد قال كتبت إليه يسأله عن رجل تزوج امرأة في بلد من البلدان
فسألها ألك زوج فقالت لا فتزوجها ثم إن رجلا أتاه فقال هي امرأتي فأنكرت المرأة ذلك ما يلزم الزوج فقال هي امرأته
إلا أن يقيم البينة وفي المجهول عن يونس قال سألته عن رجل تزوج الحديث نحوه وفي الصحيح عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت
أبا عبد الله عن رجل تزوج امرأة ولها زوج وهو لا يعلم فطلقها الأول أو مات عنها ثم علم الأخير أيراجعها قال لا حتى تنقضي
عدتها وحمل على عدم الدخول مع جهلها بأنها موثرا أو طلاقه والآخر شيء عليه موثقا فليسدد ترو وفي الصحيح عنه أيضا قال سألت
أبا عبد الله عن رجل تزوج امرأة ثم استبان له بعد ما دخل بها أن لها زوجا غائبا فتركها ثم إن الزوج قدم فطلقها أو مات
عنها أيتزوج بعد هذا الذي كان تزوجها ولم يعلم أن لها زوجا فقال ما أحب له أن يتزوجها حتى تنكح زوجا غيره وحمل
للمشهور على إرادة الخلوة من الدخول والتعليل مرجح للإجماع على توقف حلها على المحلل في الطلاق الخبر ففيه دلالة على
جواز التزويج لمن لم يعلم أن لها زوجا في الحال سواء جهل بالحال أو علم بكونها مزوجة قبل ادعاء الخلو والموت أو الفراق
من خارج أو من إقرارها اعتمادا على مجرد دعواها وعلى البينة أو الثبوت عند الحاكم فليفهم وفي باب أحكام الطلاق في
الصحيح عن حماد يعني ابن عيسى عن أبي عبد الله عن رجل طلق امرأته ثلاثا فبانت منه فأراد مراجعتها فقالت له إني قد تزوجت
زوجا غيري قالت له قد تزوجت زوجا غيرك وحللت لك نفسي أيصدقها ويراجعها وكيف يصنع قال إذا كانت المرأة
ثقة صدقت في قولها ولم أقف الآن على مخالف لظاهر هذا الصحيح وقولها حللت يحتمل لوقوع التحليل بطلاق المحلل أو
موته وترك الاستفصال مع قيام الاحتمال يفيد العموم في المقال والمشهور حمل اعتبار ثقتها على الاستحباب وظاهر العلامة
في الإرشاد والشيخ والمقداد في التنقيح الوجوب والمشهور أظهر لما تقدم فيه دلالة على أن إرادة التزويج لا توجب إلا لها
كما إذا سبق الحي بعض الأولاد لفرض اجتماعهما مع وثاقتها في هذا المقام فليتأمل والمراد بثقتها على المشهور من يطمئن
النفس إلى قولها من القرائن الخارجة عن مجرد إسلامها وكون دعواها سليمة عن المعارض لإخراجها من يعلم أو يظن
كذبها وكان المشهور نظروا إلى ما أشرنا إليه فحملوها على الندب لشمول أدلة القبول للمجهولة وفي الزيادات أيضا
في الموثق بيونس عن أبي بصير عن أبي جعفر قال سئل عن امرأة كان لها زوج غائب عنها فتزوجت زوجا آخر فقال إن رفعت إلى
الإمام ثم شهد عليها شهود أن لها زوجا غائبا وأن مادته وخبرها بأنها منه وإنها تزوجت زوجا آخر كان على الإمام
أن يحدها أو يفرق بينهما وبين الذي تزوجها قيل له فالمهر الذي أخذت منه كيف يصنع به قال إن أصاب منه شيئا فليأخذه
فإن لم يصب منه شيئا فإن كل ما أخذت منه حرام عليها مثل أجرة الفاجرة قوله حرام عليها يدل على ضمانها ما تلف منه فيه
دلالة على اشتراط الحكم ببطلان نكاحها على شهادة الشهود على بقاء زوجها الغائب على الزوجية بأن بائنها منه خبر
وقاصر فيدل بمفهوم الشرط على عدم جواز الحكم ببطلان نكاحها بمجرد استصحاب النكاح السابق فلعلها أخبرت
بموته أو فراقه بحيث حصل لها من ذلك الظن أو العلم بخلوها من المانع فإنها تكون على نكاحها وإن كان الزوج عالما
بتزوجها سابقا ثم حصل من الأخبار ما حصل لها أو اعتمد على دعواها السليمة عن المعارض ثم إذا انكشف الخلاف ود
شاعليها مثلا جهلا مركبا انفسخ النكاح بينهما واستحقت المهر من الثاني كما إذا كان نكاحها مبنيا على شهادة
الزوج مع جهلها بذلك كما هو ظ ويكون وطيها وطي شبهة ملحقا بالصحيح في الحل وبعض الأحكام وفيه في الباب المذكور
وفيه في التاسع والثلاثين من الطلاق بطرق أحدها حسن فيه صفوان جميعا في القوي بموسى بن بكر وفي أيضا في الحسن الموثق
بعبد الكريم وفي الطريق البزنطي جميعا عن زرارة عن أبي جعفر والمتن للموثق قال إذا نعي الرجل إلى أهله أو خبروها

انه قد طلقها فاعتدت ثم تزوجت فجاء زوجها الاول قال الاول احق بها من الاخر دخل بها او لم يدخل ولها من الاخر
المهر بما استحل من فرجها وفي القوي مثله وليس للاخر ان يتزوجها ابدا وفي يب في المجهول بابان عن ابي بكر عن الباقر مثل القوي
المذكور وفيهما دلالة على جواز اعتماد المتزوجين على مجرد النعي والاخبار مطلقا خرج ما لو لم يحصل الظن منهما بالاجماع
ويبقى الباقي وفي يب في الباب المذكور وفي في في السبعين منه في القوي بموسى بن بكير عن زرارة عن ابي جعفر ع
والمتن للكافي قال سألته عن امرأة نعي اليها زوجها فاعتدت فتزوجت فجاء زوجها الاول ففارقها وفارقها الاخر
كم تعتد للناس قال ثلثة قروء وانما يستبرئ رحمها بثلثة قروء تحلها للناس كلهم بحديث وبعضهم مرسلة يونس
في في والتقريب من عدم تعرض الامام لحكم تزويجها بالثاني فتم وفي يب في الزيادات في الموثق بزرعة وفي في في
النكاح والتهذيب في الموثق بعثمان جميعا عن سماعة قال سألته عن المفقود فقال ان علمت انه في ارض فهي منتظرة له ابدا
حتى ياتيها موته او ياتيها طلاقه الخبر وفي يب عن السكوني عن جعفر عن ابيه ان عليا ع قال في المفقود لا تتزوج امرأته حتى
يبلغها موته او طلاق او لحوق باهل الشرك والتقريب من حيث اطلاق البلوغ وترك الاستفصال خرج ما خرج بدليل
ويبقى الباقي وفي رجال الكشي عن علي بن محمد قال حدثني محمد بن احمد عن محمد بن الحسن عن صفوان عن شعيب بن يعقوب العقرقوفي
قال سألت ابا الحسن عن رجل تزوج امرأة لها زوج لم يعلم قال ترجم المرأة وليس على الرجل شيء اذا لم يعلم فذكرت ذلك
لابي بصير المرادي قال قال لي والله جعفر ترجم المرأة ويجلد الرجل الحد وقال بيده على صدره يحكها اظن صاحبنا ما تكامل
علمه وفيه بسند اخر عن شعيب نحوه بزيادة قوله لانه لم يسئل بعد قوله الحد ويكفي في رد ذيل الخبر صنعه مضافا الى اجماع
المسلمين بل ضرورة الدين واشتماله على ما يقدح في دين الراوي فافهم وفي يب في اواخر باب العقود على الاماء في الصحيح
عن عاصم بن حميد عن ابي عبد الله ع وفي اواخر باب الزيادات في الموثق بابن فضال عن عاصم بن حميد وفي في في التاسع والستين
وفي ابنه في باب طلاق المفقود جميعا في الحسن بابرهيم جميعا عن محمد بن قيس عن ابي جعفر والمتن للتهذيب في رجل ظن اهله انه قد مات
او قتل فنكحت امرأته وتزوجت سريته فولدت كل واحدة من زوجها ثم جاء الزوج الاول وجاء مولى السرية فقضى في ذلك ان
ياخذ الاول امرأته فهو احق بها وياخذ السيد سريته وولدها الا ان ياخذ رضا من الثمن ثمن الولد وفي في وفي نسخة مكان
ظن وفقد العبر بمعنى واحد والتقريب ظاهر من جواز الاعتماد على مطلق الظن للاهل مطلقا فليتدبر وفي مرسلة موسى بن سعدان
في مسئلة نشر التحريم بايقاب الغلام حمل كلام السائل على صحة ما كان وقع بين الشابين المصطحبين قال السائل انه كان بعض
به قال فاعرض بوجهه عليه ثم اجابه وهو مستتر بذراعه الحديث فلو كان الاعتماد على مطلق ظن الاهل منكرا لاعرض واعرض
بوجهه فتم ويؤيده ما ذكرنا الاخبار الكثيرة الدالة على اعتداد المتوفى عنها زوجها من حين بلوغ الخبر بين كون المخبر ممن
يثبت الوفاة بخبره ام لا والتصريح به منقول عن جماعة من الاصحاب وفي المسالك لا فرق في ذلك بين كون المخبر ممن يفيد قوله
ظن الموت وعدمه ولا بين الصغير والكبير ولا بين الذكور والاناث لصدق كونه مخبرا ومبلغا للخبر ونحو ذلك مما ذكر في الاخبار
وفي في في الحادي والعشرين وفي يب في باب احكام الطلاق جميعا في الصحيح عن محمد بن الحسن الاشعري قال كتب بعض
موالينا الى ابي جعفر عليه السلام معي ان امرأة عارفة احدث زوجها فهرب في البلاد فتبع الزوج بعض اهل المرأة فقال اما
ان طلقت واما ان رددتك فطلقها ومضى الرجل على وجهه فما ترى للمرأة فكتب بخطه تزوجي يرحمك الله والتقريب جواز تزوجها
بابلاغ بعض اهلها طلاقها فتدبر وفي في في التاسع والستين ويب في باب شهادة الزور ويب في اواخر باب البينات مرتين
متقاربين جميعا في الصحيح عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع والمتن للكافي قال سألته عن رجلين شهدا على غائب عند امرأته انه طلقها
فاعتدت المرأة وتزوجت ثم ان الزوج الغائب قدم فزعم انه لم يطلقها واكذب نفسه احد الشاهدين فقال لا سبيل للاخير عليها
ويؤخذ الصداق من الذين شهدا ويرد على الاخير والاول املك بها وتعتد من الاخير ولا يقربها الاول حتى تنقضي عدتها
وفي اكثر النسخ يب عشرا او عشرين لعله وفي في ويب في الباب جميعا في الحسن بابرهيم ويب في الباب بطريقين حسن ومجهول
جميعا عن ابن ابي عمير عن ابرهيم بن عبد الحميد عن ابي بصير ويب في باب طلاق المفقود وفي في في التاسع من كتاب الشهادات جميعا
عن ابرهيم بن عبد الحميد عن ابي عبد الله ع والمتن للحسن انه قال في الشاهدين شهدا على امرأة بان زوجها طلقها او مات فتزوجت
ثم جاء زوجها قال يضربان الحد ويضمنان الصداق للزوج باغراه ثم تعتد وترجع الى زوجها الاول وليس في اول طريقي

التهذيب كما في طريقي الفقيه والكافي لفظة او مات كما ليس في ثاني طريقي الأول واول طريقي الثاني لفظ طلقها وفي ثاني
طريقي الشيخ والصدوق لفظ عنه يدل على والتقريب بوجوب حمل الخبر على ما لو تزوجت بمجرد الشهادة من غير الحكم في
صورة جهل الزوجين وعلى جواز تزوجها حينئذ ثم على رجوع الشاهدين او احدهما في الطلاق اذ لا عبرة بمجرد انكاره وفي الطلاق
دلالة على جواز نكاحها حتى لمن يعلم نكاحها سابقا اذا ثبت عنده الخلو او اعتمد على دعويها وفي في الخامس
والثلثين وعن في [illegible] واخر باب عدة النساء في الحسن بابراهيم عن زرارة عن ابي جعفر ع قال العدة والحيض للنساء
اذا ادعت صدقت قال السيد السند في شرح النافع ان المرأة اذا ادعت انقضاء العدة بالحيض في زمان يمكن في ذلك
واقله ستة وعشرون يوما ولحظتان كما سيجيء كان قولها مقبولا فيه وان لم يكن لها منازع جاز لها التزويج وجاز
عليها من غير يمين وان انكر الزوج ذلك توجه عليها اليمين هذا الحكم مقطوع به في كلام الاصحاب واستدل لو عليه
بقوله تعالى ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ولولا قبول قولهن في ذلك لم يأثمن في الكتمان ويدل
عليه صريحا ما رواه الكليني في الحسن عن زرارة عن ابي جعفر الى ان قال لو ادعت المرأة انقضاء العدة بالاشهر فقد
قطع المحقق في يع وغيره بانه لا يقبل قولها في ذلك ولا ريب فيه مع انكار الزوج لان الاختلاف في وقت الطلاق و
الاصل عدم تقدمه عن الوقت الذي يدعيه الزوج وفي غيره اما لو ادعت انقضاء العدة ولم يكن لها منازع امكن
جواز التعويل على قولها اذا لم يظهر فسقها لاطلاق حسنة زرارة ولما ذكرنا في دعوى المطلقة ثلثا التزويج و
المفارقة ولا ريب ان التوقف في ذلك الى ان يثبت انقضاء العدة طريق الاحتياط انتهى واما ما رواه في
باب المذكور وفي باب البينات في الضعيف بالنوفلي عن السكوني وفيه مرسلا جميعا ان امير المؤمنين ع قال في امرأة
ادعت انها حاضت ثلث حيض في شهر واحد فقال كلفوا نسوة من بطانتها ان حيضها كان فيما مضى على ما ادعت
فان شهدت صدقت والا فهي كاذبة فمع ضعفها ومتروكيتها اذ لم يعمل بها ظاهرا سوى الشهيد في اللمعة يمكن حملها
على الندب او على صورة ظهور الريبة قال الجد الامجد المجلسي ره مع انه ليس فيه انها لا تصدق بل قال هي
كاذبة اي غالبا كما هو الغالب فيهن واذا وقفت على ما ذكرنا فطريق الاحتياط على اختلافه في الموارد خصوصا
بالنظر الى الامور الدنيوية والحذر عن سهام المطاعن العامية مع ان المحتاط ايضا لا يسلم عن ملامتهم بل يصيبه ايضا
طعن سهامهم بل لا يسلم منه من حكم او تزوج زوجة المفقود بعد الفحص التام من القضاة والحكام في اكثر من اربعة
اعوام وكذا من لم يظهر لها مانع اصلا او ثبت خلوها عنه بالبينة او حكم الحاكم اذا انكشف الخلاف ونعم ما قال الامام عليه في
مثل هذا المقام ما نجا الله والرسول منها فكيف انا ومن هنا ظهر سر ما ورد في بعض الاخبار من الامر بالسؤال
من بعض النساء في ادعاء خلوها عن الزوج وانقضاء العدة او كونها محرمة على هذا الزوج وكذا ما رواه في باب الزيادات
في الصحيح عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن ابائه ع ان النبي ص قال لا تجامعوا في النكاح على الشبهة وقفوا عند الشبهة يقول اذا
بلغك انك قد رضعت من لبنها وانها لك محرم وما اشبه ذلك فان الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة لان
الاجماع واقع على ان الرضاع لا يثبت بمجرد قول مبلغ بل لا يثبت بشهادة العدلين ايضا بالاطلاق الا بشروط وقيد
وقيود وتحقيقها مذكورة في مواضعها وكذا الكلام في غير دعوى الرضاع لما مر ولما رواه فيه في باب نوادر النكاح في الحسن
بابرهيم عن عبد العزيز بن المهتدي قال سألت الرضا ع فقلت له جعلت فداك ان اخي مات وتزوجت امرأته فجاء عمي فادعى انه
كان تزوجها سرا فسألتها عن ذلك فانكرت اشد الانكار وقالت ما كان بيني وبينه شيء قط فقال يلزمك اقرارها و
يلزمه انكارها فالحاصل الاحتياط هنا مطلوب مندوب سيما للمصالح الدنيوية كما في سائر الاوامر الارشادية مثل الامر بالاشهاد
في المناكحات والمعاملات احتياطا من الجحود وخلاف الظن المتهم بالغرامة ولوم التفريق والتداعي وكذا ما ورد في الاخبار من
قولهم كن من اوثق اخوانك على حذر وكذا ينبغي الاحتياط مهما امكن بطلب البينة ومع العجز بتحليفها اليمين حتى يعقد لا
نفسها بانفسها ومما ينبه على ما ذكرنا ان المشهور جواز تصديق مدعي الفقر والاستحقاق وعدم وجوب مطالبته بالبينة و
اليمين وجواز اعطائه من سهم المستحقين ثم ان ظهر خلاف ما ادعى فعلى المعطي الاعادة مطلقا الا اذا اجتهد على حاله
او لا فانه لا يجب على المجتهد الاعادة والاسترداد الا ان يكون العين موجودة ولولا جواز الاعتماد على مجرد دعوة المحتاج

لما يقع فرق بين المجتهد وغيره فيكون الاجتهاد عن حاله لدفع الضرر المترتب على ظهور كذبه لا الاصل الجواز الاعطاء والاولى واشباه
على دعويها السالمة عن المعارض هذا ما اتفق لي من المقال في هذا المجال على سبيل الاستعجال وفق مقتضى الحال من بلبال
البال وقصور الباع بين رميا الاسئلة لا لو اذا بسراية و وفق بحصول الاسباب كتبت انشاء في هذا الباب ما يجمع مادة
الريب والارتياب ويكشف عن وجه المرام النقاب محيطا باطراف الكلام جامعا لاقوال الاعلام رافعا للشكوك والاوهام
موفيا للابرام النقض ونقض الابرام ل ب شخصی داخل خوانده شد که در ایام زنی نماز میکرد و زنی روزه داشت
و دیگری با شوهر خود در خلوت بود پس چه زنها او را باید نماز و روزه هر دو باطل شد و سیم بر شوهر حرام گشت
اینچه نوع است ب انشخص داخل شوهر از زن شوهردار بود و بسبب اینکه خبر مرگش باو رسیده بود شوهر کرده
بود و آن دو زن دیگر قضا نماز و روزه او را میکردند ل ج شخصی زن خود را نزد قاضی برد که طلاق دهد و آن زن
طهر غیر مواقعه بود پس قاضی طلاق او را تجویز نموده و آن شخص برگشت و با او جماع کرد چون حایض گشت قاضی او را در حیض
طلاق گفت چگونه می شود ب آن زن نیست که شوهرش ترک مجامعت او کرده بود زیاده بر چهار ماه در اثنا حمل حیض
دیده بود بعنوان ندرت ل د شخصی دو بند انگشت زید را شکسته دیه آن چند است ب هرگاه از غیر
ابهام باشد و بشکنند در هر بند ثلث دیه انگشت انشخص است و در هر بندی از ابهام نصف دیه است خلاصه در هر انگشتی
از انگشتان پا و دست عشر دیه انشخص است و دیه ابهام بر دو بند و بند تقسیم میشود و دیه غیر ابهام بر سه بند و هرگاه آن
انگشت با بندها از آنها بشکنند بلکه شل و معیوب شوند که کار صحیح از آنها نیاید دو ثلث دیه افتاده آن را باید داد و اگر شل
شده را کسی قطع کند ثلث دیه صحیح را باید داد ل ه شخصی طلب از کسی داشته پس حواله بدیگری نموده و محال علیه
بلفظ امسند کندم سلف نوشته و بدون جریان صیغه یا و تسلیم کرده آیا این معامله صحیح است یا نه ب هرگاه مطلق صیغه
نخوانده اند نه بیع و نه بغیر آن بیع منعقد نشده و بایع مشغول الذمه نیست مگر بهمان وجه محال به ل و شخصی عقد
صبیه بالغه رشیده خود را بدون اذن او و دو لا بنی عزیت کرده و بعد از شنیدن صبیه با آن راضی نشده با این سبب
انشخص را ناخوش آمده و چنین وصیت کرده که بنظر شریف برسد بفرمایید که محروم نمودن این عاجزه چه صورت دارد
ب صورت وصیت نامه بنظر حقیر رسیده و بر مضمونش اطلاع حاصل گردیده هرگاه وارث امضا وصایا
نکنند همین کفن واجب را با بیست و غسل و مقدمه کافور و سدر بجهة غسل و حنوط و دیون ثابته او را مع حقوق واجبه مالیه
از زکوة و خمس و حج و مال المنذور هرگاه به بینه شرعیه یا باقرار قبل از ایام اتهام ثابت شود از اصل مال اخراج
میکنند و غیر اینها را از وصایای دیگر مانند اخراجات تعزیه و ختم قرآن و استیجار نماز و روزه واجب و خمس و زکوة
و حج بجهت خود و پدر و سایر حقوق واجبه مالیه که در وقت اقرار باشتغال ذمه بانها متهم باضرار ورثه بوده از ثلث
ترکه محسوب میکردند و زیاده بر ثلث موقوف بر رضا و امضای وارث است و الله العالم ل ز زنی در ایام صحت مهر
خود را هبه معوضه نموده بوالدین خود و عوض را اگر فتند و بعد از وفات قدری اجناس از لباس و غیره از او باقی ماند
و طفل صغیر هم دارد آیا هبه صحیح است یا نه ب هرگاه مهرش بر ذمه شوهرش بوده هبه آن باطلست هرچند صحیح
باشد علی الاشهر الاظهر و احوط آنستکه شوهر والدین را راضی نماید خروجا عن الخلاف ل ح بیع مکره صحیح است
ب هرگاه اکراهش بحدی رسید که معنی ایجاب و قبول را هم نفهمید باطلست و هم چنین اگر میفهمید لکن بان
راضی نبود و بعد از آن نیز راضی نشده ل ط هرگاه زن پا بر نهاد منصرف شد و بعد از زنا او را منعه کرده و از آن
فرزندی بهم رسید آیا ارث از پدر و مادرش میبرد یا نه ب هرگاه نطفه فرزند بحرام بسته شد ارث از پدر نمیبرد
و هم چنین از مادر هرگاه مجوزی نداشته باشد و اگر بعد از عقد نطفه او بسته شده یا مشکوک فیه باشد که بعد از عقد
بسته شده یا پیش از آن ارث میبرد از هر دو و هم کسی که ارث از او میبرد ارث با و میدهد و الله العالم ل ی
هرگاه زید هند را قذف کند که او از اولاد پدر شرعی خود شرکه خالد باشد نیست و از زنا بهم رسیده لهذا ارث پدر
را با و غیر هند آیا بمجرد همین هند از ارث محروم می شود شرعا ب هرگاه هند مدتی کوده معروف و مشهوره بفرزندی خالد بوده
باشد یا انکه در او قاتیکه بهم رسید مادرش حلیله خالد بوده و انعقاد نطفه او در اوقات از خالد ممکن بوده فرزند

خالد نسبتش شرعاً وازاو ارث میبرد چون کسی قدح در نسبش کند و بثبوت شرعی نرساند ضرری باو ندارد بلکه قادح
فاسق و مستحق حد قذف میشود والله العالم (س) کا زید هند را تزویج نموده از او چند اولاد بهم رسانیده و الحال
چون نفر با ورود نموده هند شوهر بود با و میگوید بکر من بر تو حرام بفریب بنکه مرا در عده شوهر سابق تو عقد کرده اند
و حال انکه جمعی از مؤمنین او را عقد کردند و طلاق نامچه نزد ایشان بود چه صورت دارد (ج) ادعای هند ضرری
بشوهر ندارد مگر انکه بثبوت شرعی رسد یا زید بان اعتراف نماید و در این مسئله فرقی نیست میان نفر و غیره
و بسبب این حرف بر زید واجب نمیشود که تفحص و تجسس از حال هند نماید در باره او احتمال بعمل آورد مگر انکه بعد از عقد
وقبل از دخول چنین ادعائی کند که در این صورت بعید نیست بلکه احوط انست که تفحص از حال بکند هرگاه پیشتر او را
نشناخته باشد نظر بصحیحه ابی بصیر واما هند پس او مکلف است بانچه علم دارد میان خود و خدا پس اگر زید را بر خود
حرام داند مهما امکن سعی نماید که زید را راضی کند که او را طلاق دهد و عرض بر هر تقدیر هرگاه ادعای علم بر زید بکند
تسلط قسم نفی العلم بر او دارد پس اگر قسم خورد فبها و اگر قسم را رد کرد و هند قسم خورد نکاح منفسخ میشود و بحسب ظاهر
و هر یک مکلفند بانچه میدانند و در این صورت تنها هند مستحق مهر نمیشود هرچند که بعد از دخول باشد مگر انکه ادعا
کند که بعد از دخول علم بحرمت بهم رسانیده که در این صورت مستحق اقل الامرین از مهر مسمی فی العقد و مهر المثل میشود و در
هر صورت نمیتواند که ابتدا باستمتاع از زید نماید یا مطالبه حقوق زوجیت کند و هم چنین نمیتواند که زید را اطاعت
بکند و از ادای حقوق زوجیت و بعد از مطالبه امتناع نماید والله العالم (س) کسی بکی از اولاد زید در ایام
جوانی او مفقود شده و تا حال ده سال میشود که خبری از او معلوم نیست و الحال زید فوت شده و اولاد بکر نیز ادعای بمفقود
میراث میرسد یا نه (ج) حصه مفقود را از ارث جدا نموده امنا شرع یا مؤمنین حسبة نگاه دارند تا حال او معلوم شود
یا سنش بعمر طبیعی رسد و اگر مفقود واجب النفقه داشته باشد بمصرف نفقه او میتوانند رسانید هرگاه مستجمع
شرایط استحقاق نفقه باشد (س) زید متوفی و وارث او منحصر در یک دختر هند نام و یک باغ از او مخلف شد بعد
از مدتی هند نیز متوفی گشته از سه دو پسر پسر خالد نام که خویش زید بود پسر زن او در غیبت پسرها هند باغ زید را
فروخته اند ببکر و بعد از مدتی بکر نیز متوفی از سه چند وارث الحال اولاد هند امده ادعا ان باغ را مینمایند و از بایع
باغ بعضی مرده اند از سر چند صغیر و بعضی از بایعین که موجود است اقرار دارند بانکه این باغ حق مدعیاست و ما
بی وجه شرعی فروخته اند و قیمتش را بمصرف خود رسانیده اند بسبب فقر و احتیاج که داشته اند ایا ان باغ بورثه
هند میرسد یا نه و هرگاه برسد ورثه مشتری ادعاء ثمن بر بایعین میتوانند کرد یا نه و ثمن را تماما از بایع موجود
میتوان گرفت یا بقدر الحصه از ورثه بایع یا ورثه متوفی که صغیر اند نیز میتوان گرفت یا نه و ادعا منافع و حاصل
چند ساله را بر مشتری میتوانند کرد یا نه (ج) باغ مزبور از ورثه هند نمیشود مگر انکه کسانیکه الان از ایشان بتصرف
دارند اقرار نمایند یا بینه شرعیه ثابت شود تا حال ان بر ملکیت مورث زید یا هند یا قیمت اعتراف بعضی از بایع
با مشتری حجت نمیشود بر منکرین لیکن هر کدام که معترف ببطلان تصرف خود کردند باید غرامت بکشند ان قدر را اگر در تا
تصرف نموده از خوردن و فروختن و امثال اینها و هم چنین منافع انرا از روزیکه در ان تصرف نموده اند تا وقتیکه
بمالک او تسلیم نمایند بقدر الحصه و هرگاه بطلان مبایعه معلوم شود انچه را که مشتری غرامت کشد از قیمت مبیع و منا
فع همه را میتواند که از بایع بگیرد مگر انکه مشتری در حین خریدن یا تصرف نمودن علم بغصبیت داشته باشد و ثمن
تلف شده باشد که در صورت اول مطلقا رجوع نمیتواند کرد و در صورت دوم رجوع میتواند کرد در غرامت قیمت عین
و منافع تا الفرق قبل از علم بغصبیت یا بعد از ان قبل از امکان رسانیدن بمالک و در جائیکه رجوع میشود باعتبار
لازم میاید مطالبه از غاصب یا ما لیس میتوان نمود و تسلط بر ورثه او نیست خواه صغیر باشد و خواه کبیر مگر انکه
ورثه ترکه غاصب را تلف کرده باشند که بقدر سهام ترکه ایشان ادعا میرسد در نزد بعضی و الله العالم (س) کد
طفلی متوفی و دو عم ابی و دو خاله امی دارد ترکه او بچه نحو قسمت میشود و ایضا یکنفر از ان دو خاله مفقود الخبر است
سهم او را بچه باید کرد (ج) دو ثلث ترکه او بدو عم میرسد بالمناصفه و ثلث دیگر بدو خاله بالسویه باجماع

علما و در باب مفقود هرگاه به نهج شرعی چهار سال از حال او تجسس شده باشد و یا ده سال منقطع الخبر گردد و چنانچه تمام
او معلوم نگشته و در شهر او با ملائکت و ضمانت میشوند تا مال او را تقسیم نموده متصرف شوند و چون پیدا شود یا ورثه
کشتنی او ضبط آنست که مگر در آن نصف نمایند تا حال او معلوم شود یا از عمرش صد سال بگذرد و دیگر در این ازمنه عمر طبیعی
زیادتر از آن نمیشود (س) که شخصی تفنگی در دست داشته اسباب و یراق او را درست نموده از آنجمله چخماق او را چرب
کرده و غرضش پر کردن تفنگ نبوده بلکه غرضش اصلاح اسباب تفنگ بوده که ناگاه چخماق بهم خورده و تفنگ
بیرون رفته و بشخصی خورده و او را مقتول نموده آیا مطابق قول فقها رضوان الله علیهم و ملاحظه ما علل نیز فعل
ما یقع به الجنایه را شرط میدانند یا نه و آن شخص صاحب تفنگ را در چنین صورتی قاتل میتوان دانست یا اینکه اینهم از قبیل
افتادن تیر از درختیکه عمرو مثلا در ملک مباح غرس نموده باشد و غیر ذلک از چیزهائیکه باعث قصاص و دیت
نمیشود باشد تا آنکه حکم آنرا موافق قانون شرع مطاع قلمی فرمایند (ج) تفنگ بدون جهت و سببی هم که پر نمیشود
نمیرود پس هرگاه پایه آنرا برداشته و تقصیر در محافظت نموده که باز بسبب خوابیده و مقتول را کشته آنشخص قاتل است
نظر باینکه فعلی کرده است که آن برداشتن پایه است بدون تحفظ که غالبا جنایت از او بعمل میآید و در این صورت
شاید که گناه نیز داشته باشد و اگر محافظت کرده و تقصیر ننموده لکن اتفاقا بدون اختیار او پایه پائین چخماق بد
رفته و جنایت از آن حاصل گردیده این فعل از جمله چیزها خواهد بود که نادرا جنایت از آن بعمل میآید چنانکه
در اینجا آن نادر ظاهر گردیده در این صورت آنشخص قاتل است هر چند که گناه ندارد زیرا که هر قاتلی لازم نیست که
بآن قتل اثم باشد بلکه در برداشتن پایه بجهة امر راجح و واجب مستحق ثواب میشود مثل معالجه طبیب حاذق که
ضامن است و همچنین دایه که از برای خدا و بر وجه ضرورت طفل را شیر دهد و در خواب بدون شعور و اختیار او
بغلطد و او را بکشد و همچنین در بسیاری از مواضع که قتل و جنایت بر سبیل خطا واقع شود و آنکه غرضش پر کردن
تفنگ نبوده نفعی بحال او نمیرساند مگر از برای تحمل عاقله هرگاه از ادعای او قبول داشته باشند زیرا که بعد از
برداشتن پایه بی تعقل و شعور بدون محافظت و محارست نظر ببقاء الله پایه میافتد و جنایتی که از او بعمل آمده بعمل
میآید و حقیقه و عرفا چخماق بدون سببیت و جهة بر آتش خانه نمیخورد و سببش همان بلند کردنست که شده است بهمان شخص
بلی هرگاه آنشخص برداشته با محافظت و دیگری آنرا خوابانیده در این صورت جنایت با تا نیست نظر باینکه او اقوی نیست
و قول فقهاء رضوان الله علیهم فعل ما یقع به الجنایه حقیقت لکن فهمیدن آن و استنباط مراد ایشان کار هر با فهم و جلا
نیست و ضمان در صورت مسئول با اقوال ایشان موافق و با مضمون ادله مطابق نیست زیرا که پایه تفنگ پر کرده بدست محاذ
ضد نیست که غالبا جنایت از آن واقع میشود باینکه بر آتش خانه میخورد تا آتش بخزانه میکند و خزانه تا آتش را اخراج گلوله می
کند و گلوله تا آنجا که جانی از بدن میکند گاهی میکشد و گاهی نمیکشد بهمین نحو است آتش گذاشتن و چخماق خوابانیدن
بر آتش خانه که بجز آن فعلی نیست که بی واسطه جنایت کند بلکه بواسطه باروت و آتش خانه و خزانه و گلوله و امثال
ذلک جنایت واقع میشود و در هر دو جا عرفا میگویند که فلان کس را کشت لکن در یک جا میگویند تقصیری نداشت
و نمیخواست که او را بکشد و اتفاقا چنین شد و در جای دیگر میگویند که تقصیر داشت چو نمیدانست که تفنگ پر است و غالبا
یا اتفاقا بعد از برداشتن چخماق میلغزد و تفنگ بلکه پر میباشد که اول تفنگ را خالی کند و بعد از آن مشغول
اصلاح شود و در جائی میگویند که منظورش زدن شکاری یا امتحان تفنگ بوده نه زدن آنشخص و همچنین لکن در هیچ یک
از این صور خون مسلمان هدر نمیشود بلکه یا قصاص لازم میآید یا دیت بر فاعل یا بر عاقله و تمثیل ما نحن فیه بافتادن
از درختی که عمرو در ملک مباح غرس نموده ملایم و مناسب نیست زیرا که غرس درخت لازم ندارد در قتل کسی را بالا
آن و نه در افتادن از آن بخلاف برداشتن پایه چخماق و نظیر ما نحن فیه آنست که کسی که کوچه را آب پاشی مینماید
و بسبب آن شخصی بی اطلاع در آنجا میافتد و جنایتی بر او واقع میشود که در این صورت پاشنده آب ضامن است نه لغزنده و نه
این نیز چنانکه او را لغزانیده اند و همچنین هرگاه بتیری بشکار انداز و بسبب تکان باد یا صدمه بال مرغی مثلا تیر از نهج
استقامت بیرون رفته و بشخصی خورده و مجروح یا مقتول شده دیه جنایت بر عاقله مرمی است نه بر هوا و نه بر

بر مرغ و هم چنین هرگاه کسی سر خیک روغنی را باز کند و بر آن نگاه بدارد و برود پس بسبب هوا یا آفتاب آن روغن سیلان
نموده تلف شود یا حیوانات آن را خورند ضامن همان کس است که سر خیک را وا کرده خلاصه موافق ادله و اقوال جنایت
و اتلاف یا بمباشرت است یا به تسبیب و هرگاه سبب و مباشر با هم جمع شوند ضمان بر مباشر است مگر آنکه مباشر از غیر ذوی العقول
باشد که در این صورت ضمان بر سبب است و در صورت مسئوله نیز میتوان گفت که کشتن واقع شد و آنچه حمل آورد آن یکی از اشخاص
ذوی العقول است و یا چه تفنگ ظاهرا باشند که غالبا بدون خواست و نادرا با آن مجاز بعد بکری جهات است که مباشر افتاده
و دیگر با روبت و گلوله و امثال اینها و موافق قواعد شرعیه در هر موضع که مباشر با سبب جمع شده باشد و سبب آن ذوی
العقول باشد و مباشر غیر ذوی العقول باشد سبب ضامن است الا ما خرج بدلیل من نص او اجماع و الله العالم لکن احتیاطا
باید طی دعوی و تعیین دیت بتراضی طرفین شود و الله العالم [س] شخصی مدتی است که مفقود الخبر است
که اصلا اثری از او ظاهر نیست و نفقه ندارد که اصلا انفاق و کسوة ندارد و کسی نیست که متوجه احوال او شود بعد از وجوه
مذکوره هم ادعا مینماید که وارث الدش او را اجبار بشوهر داده و مینماید که در حالت تصرف و بعد از آن هرگز راضی نبوده و تمتع
عنفا تصرف نموده آیا چنین عقدی صحیح است یا نه و ادعای زوجه بدون بینه مسموع است یا نه و هرگاه از اثبات عاجز
باشد نفقه او بعهده کیست [ج] در صورت مذکوره هرگاه اثبات جبر نتواند کند بینه و هرگاه از اثبات جبر نیز عاجز
باشد میتواند خود و خدا بعلم خود مکلف است در آنچه مخاطب است در برابر بدارد و اگر واقعا مجبوره بوده و الحال بعقد آن شخص
راضی نشده میتواند که شوهر کند بکسی که بر حال او مطلع نباشد و هم چنین کسی میتواند که او را عقد کند از برای خود یا
دیگری که او نیز اطلاع نداشته باشد و بر قول آن زن که مانعی ندارم و بی شوهرم اعتماد میتوان کرد بدون تفحص و تجسس
باتفاق و اجماع کل علما و در صورتیکه صبر کنند و مستحق زکوة یا خمس باشد از آن میتوان اگر فت و هرگاه اینها باو نرسد
بر هر کسیکه مطلع و قادر باشد باتفاق باشد واجب میشود که بنحوی متوجه او شود که هلاک نشود [س] [illegible] هرگاه
مرتدی باز بعد از بلوغ و عقل کلمه کفر گوید چه صورت دارد [ج] هرگاه مرتد از مسلمان زاییده باشد یعنی در وقت
انعقاد نطفه او پدر یا مادرش مسلمان بوده باشد و ادعای شبهه محتمل نکند در آن کلمه کفر باشد کا
فر میشود و توبه او بحسب ظاهر شرع مقبول نمیگردد و بخلاف است زنش بعد از عده بدیگری شوهر میتواند کرد و مالش را
ورثه تقسیم میتوانند کرد و اگر ضرر بر کشتن او مترتب نشود هر کسیکه بر کفرش مطلع گردد میتواند که او را بکشد
نزد بعضی و مشهور آنست که کشنده او باید امام یا نائب امام باشد و اگر دیگری بکشد بد کرده و مستحق تعزیر
کشته هر چند که قصاص و دیه بر او نیست اگر چه توبه مرتد بینه و بین الله مقبول میگردد علی الاظهر الاشهر لکن
بکار آخرت او میآید نه بکار دنیای او و اگر از مسلمان زاییده نباشد یعنی در حین انعقاد نطفه او ابوین او کافر
باشند او را توبه دهند اگر قبول نکرد حکم اول بهم میرساند در نجاست و کشتن و اگر توبه قبول کرد قبول میشود
مگر اینکه قبل از سه دفعه کفر گفته باشد و در هر مرتبه او را توبه داده باشند که بعد از مرتبه سیم هرگاه کفر
بگوید توبه اش قبول نمیشود و حکم اول بهم میرساند و زن را توبه دهند هر چند که مسلمان زاده باشد و زیاده
بر سه مرتبه گفته باشد پس اگر توبه کرد قبول است و الا او را تادیب باید کرد و حبس باید کرد و در اوقات نماز او را
باید زد تا توبه کند یا بمیرد و الله العالم [س] در اوایل یاغی گری ماشیهان (?) زید خانه در آن قصبه داشته و در
ایام انقلاب فوت شد و وارثش منحصر بیک زوجه و از آن یعقوب (?) شده پسری دارد حالا خانه را آن پسر میرسد یا نه و
خانه در جهات اثاث و بعضی که ما بشها (?) نشست و اعیانا مثل سنگ و چوب و دیوار داشته و شخصی تصرف نموده و عمارت نکرده
بنحوی که واقف فرموده عمل نمی کند آیا آن پسر میتواند که خانه را از او بگیرد و قیمت اعیانیرا باو بدهد یا نه
[ج] در صورت مفروضه همین ربع بزوجه میرسد هرگاه قرابتی بزید نداشته باشد و سه ربع دیگر مال امام است
و ربع مذکور بورثه زوجه مذکوره میرسد و هم چنین هرگاه محل خانه را که در وقف واقع است اجاره نموده و وجه
اجاره را داده یا مبلغ دیگری بدون اذن او تصرف نمیتوانند کرد هر چند که اعیانی نداشته باشد و اگر اجاره
ننموده و اجرة المثل نیز نداده حبس آن جایز نیست و هر کس که خاسر باشد میتوانند که ازاله اعیان او کنند و تصرف

نمود اجرت از ایمصرف وقف رسانند (س) کط قریب به بیست وپنج سال است که شخصی زنی را تزویج نمود تا مدت چهار
سال متوجه نفقه وکسوه او شده وبعد از ان ضعیفه را در همدان گذاشته ورفته ودر وقت رفتن اخراجات
نفقه وکسوه باو نداده ودر عرض بیست وپنج سال که رفته خبری ونشانی ازو معلوم نشده چون ضعیفه بی نفقه است هرگاه
راه وصواب نماید عالی اقتضا نماید که از برکت ملاقات استخلاص بجهت منظور حاصل شود برادر ضعیفه وبنماید
که او وبعضی دیگر میدانند که مطلقه است لکن طلاق نامه نزد شخصی بود ومفقود شده وخیال میکنند که طلاق
نامچه حاضر نباشد درست نیست (ج) بر تقدیر این ادعا کار سهل میشود وشوهر میتواند کرد بحسب شرع باعتبار
عدم معارض زیرا که در این صورت زن مصدق است نفسش شرعا خصوصا با عدم اتهام ومجرد خواهش تزویج تهمت
نیست بلکه مراد از تهمت متهم در اینجا اینست که از دروغ است ونیز ساست بر تقدیر عدم ادعا وادعای عدم انفاق درحین
رفتن یا بعد از ان قبل از مفقود شدن هرگاه بنا هله بوده است یا بفوریت ان نیز میتواند که شوهر کند علی
الاظهر بعد از فسخ عقد خود لکن هرگاه بعد از اطلها وفسخ نکاح خود حاکم شرع نیز طلاق دهد بهتر است وبر هر تقدیر
بعد از فسخ وطلاق باید عده بگیرد وبعد از ان اگر خواهد شوهر کند والله العالم (س) زید مبلغی از عمرو طلب
داشته تا مدت معین وبعد انقضای مدت عمرو در ادای ان [illegible] نمیشود که ادا نماید زید از قرار ده یازده تمسک میگیرد در
سال وبعد از عهده ادا بر نمی اید پس ملک خود را بیع شرط اصل وفرع مذکور مینماید بعد از انقضای مدت خیار
مشتری بدون اخبار بایع ان ملک را متصرف شد چه حکم دارد (ج) بدون معامله شرعیه طلب باد نمیشود وتمسک ربا
بر طلب گونه ترویج ویا باطلست واگر بیع شرط بازاء هما اصل وفرع نموده ان بیع نیز باطلست بر تقدیر صحت بیع شرط و
انقضای خیار مشتری تسلط بر فروختن مبیع دارد بدون توقف بر اخبار واعلام بایع والله العالم (س) لا مدت بیست سال است
که زید بخلاف حق عدوان ملک خالد را متصرف است حال خالد جمع کثیری از شهود را اقامه نمود که ملک متصرفی زید مال
محض خالد است وتصرف زید بر خلاف شرع است وبعد از تکمیل نصاب شهود خالد زید مذکور نیز اقامه شهود بر ملکیت
خود نمود که الحال ملک متصرفی زید مال زید است حکم از اقلیه فرمایند (ج) در صورت مذکوره ملک از بودن حق
خالد است باعتبار ترجیح بینه خارج خصوصا هرگاه بینه او ذکر سبب نماید مانند بیع وارث وامثال اینها وبینه
خالد ذکر ننماید بلکه مستند بمجرد تصرف زید شوند وهم چنین هرگاه بینه خالد اعدل باشند یا اکثر وشاید
ذو الید تسلط فسخ بر او داشته باشد والله العالم (س) لک بعضی میگویند که حضرت امیر دختر بزرگ خود ام
کلثوم را بعمر تزویج کرد اگر بطوع ورغبت داد دلالت بر خوبی عمر دارد واگر بجبر داده با غیرت مردی نمیساخت بلکه میبایست
که مانع شود هر چند که منجر بکشتن گردد بعضی دیگر گویند که چون عمر خواستگاری نموده ودست بر نمیداشت حضرت
فرستاد دختری از زنهای جنیه را طلبید فرمود که بصورت ام کلثوم گردید پس اورا بعمر دادند ومکث نزد عمر
ماند تا انکه از برای او ودر ان باب شکی بهم رسید وخواست اظهار کند مهلت نیافت وکشته شد وجنیه میراث خود
را گرفت ورفت پس حضرت ام کلثوم را ظاهر ساخت قول کدام حق است (ج) بیت حق ومشهور انستکه حضرت امیر چون
دید عمر اصرار دارد وتهدیدات مینماید ونظر بانحضرت عباس عم انحضرت التماس نمود که امر ام کلثوم را باو واگذارد
ونظر بالضرورات تبیح المحظورات امور را بحضرت عباس واگذاشت وعباس اورا بعمر تزویج نمود بعنوان بیساری وتسلیم
عمر نمود عمر از ام کلثوم پسری بهم رسانید واورا زید نام کرد وام کلثوم بعد از عمر دیگر شوهر نکرد وشیخ طوسی ره در کتاب
میراث تهذیب از حضرت صادق (ع) روایت نموده که حضرت باقر (ع) فرمود که ام کلثوم دختر علی با پسرش زید بن عمر بن الخطاب
مردند در یک ساعت که معلوم نشد که کدام پیشتر مرد پس میراث هیچ کدام را بدیگری ندادند وبر هر دو با هم نماز
کردند ونیز از ائمه مروی است که در اینمقدمه فرمودند که هذا اول فرج غصبنا یعنی این اول فرجی است که از ما بزور
گرفتند خلاصه اخبار در این باب بسیار است وشاید زید عمر در کربلا با مادر خود نبوده تا ماشد زینب خاتون
شهید شود وبر تقدیر اشتراط کفائت انما هو در طرف زوج چنانکه اظهر است شاید بعد عباد اسلام شرط نبوده وظاهر
اسلام که او منافق بود کافی میبود چنانکه ظاهر است در اوایل اسلام تزویج کفار نیز جایز بود وحضرت پیغمبر (ص)

دختر

دختر چهار اگر از خدیجه داشت یکی زینب که او را به ابو العاص بن ربیع داد و او کافر بود و همراه کفار چند مرتبه با حضرت
پیغمبر جنگ کرد و اسیر آنحضرت شد و زینب زوجه او بود تا وفات یافت و از ابو العاص امامه را بهم رسانید حضرت
امیر بوصیت حضرت فاطمه او را گرفت و تزویج فرمود و دختر دیگر رقیه و ام کلثوم در قید بودند بعتبه و معتب
پسران ابولهب که کافر بودند تزویج نموده و بعد از ایشان بعثمان بن عفان تزویج فرمودند و شاید حضرت امیر
در این مقدمه اقتدا بحضرت پیغمبر فرموده باشند نظر بقول حق تعالی ولکم فی رسول الله اسوة حسنة و چون
حضرت پیغمبر نظر بحکمت و ملاحظه مصلحت مدتی مدید در مکه معظمه با کفار مدارا فرمودند و محاربه ننمودند
و بعد از وجود انصار در مدینه بنای جهاد گذاشتند همچنین حضرت امیر نظر بوصیت آنحضرت و ملاحظه حکمت و مصلحت
اقتدا بآن حضرت فرموده مدتی با مخالفین مدارا نموده و بعد از وجود اعوان بنای مخالفت و محاربه گذاشت پس
هرگاه تقیه و مدارا و مراعات مصلحت بجهت ترک جهاد و سببیت مدارا با کفار و منافقین کرده بطریق اولی تزویج
ایشان خواهد شد و هرگاه غصب خلافت عظمی و کشتن ائمه هدی ممکن باشد موجب قدح در ایشان نشود تزویج
از ایشان بجبر گرفتن ممکن است و ضرر شرعی نخواهد بود و هیچ یک از این امور منافی عصمت رسالت و امامت
نباشد و آنکه در بعضی احادیث ضعیفه وارد شده است که رقیه و زینب و ام کلثوم دختران پیغمبر
نبودند و دختران خدیجه بودند از شوهر اول یا دختران خاله خواهر خدیجه بودند که حضرت پیغمبر آنها را تربیت کرده
بودند بر تقدیر تسلیم سند آن احادیث محمول بر تقیه است از جمعی شیعه که تاب نیاوردند و فهمشان نمیرسید
با آنکه امور مذکوره ضرری برتبه نبوت و امامت ندارد و اعظم از کشتن پیغمبران و امامان نیست و بدتر از مقدمه
کربلا و غصب خلافت کبری نمیباشد با آنکه چون کسی جبراً زنا کند ضرری بدین و ننگی بآن زن نمیرسد و طول زیاده
بر این مناسب این رساله نیست والله العالم (لح) اخراجات ایام تعزیه میت که وصیت بآن نکرده باشد از اصل که
اشتباه نیست بلکه هرگاه وارث بالغ عاقل خواهد از سهم خود خرج میتواند کرد نه از حصه صغیر و مجنون و غایب
و طلبکار والله العالم (لط) هرگاه زید دعوی ملک مشترک میانه زید و عمرو را با متصرف صلح کند بدون اذن
شریک آیا آن صلح صحیح است یا نه ب هرگاه بمجموع دعوی صلح کرده در حصه خودش لازم است و شریک اختیار امضا
و فسخ دارد نسبت بحصه خود (م) هرگاه زید در مرض موت معامله محاباتیه کند بانکه مبلغ کلی را با کسی محاباة
کند یا هبه معوضه کند بازای آنکه بعد از فوت او قدر معینی بمصرف دفن او رسانند و دو سال نماز به نیابت گذارد
آیا این معامله صحیح است یا نه و بر تقدیر صحت چیزی بوارث میرسد یا نه ب معامله مذکوره هرگاه مستجمع شرایط بود
صحیح و لازم است هر چند که در مرض موت باشد و آن کس سوای آنچه قرار داشته باشد علی الاقرب لکن عوضی را که قرار
داده که بعد از فوت از برای او بعمل آید از قبیل وصیت است هرگاه مجموع آن از ثلث ترکه بیرون رود یا وارث با بلوغ
و رشد امضای آن وصیت کند خواه در حیوة موصی یا بعد از وفات او بموجب وصیت باید عمل شود و اگر وارث امضا
آن وصیت نکند و از ثلث ~~بیرون رود در مقدار ثلث مضی و تتمه مال از وارث است امضای آن وصیت نکند و از ثلث~~
بیرون نرود در مقدار ثلث مضی و تتمه آن مال از وارث است و آن قدر معین مذکور را باجرة المثل دفن و دو سال نماز حساب
باید کرد مثلاً هرگاه تنخواهی که هبه معوضه نموده ده تومان بوده و عوض اینکه تومان بجهت دفن و دو سال نماز که اجرة المثل
دوازده هزار است مثلاً قرار داده و ترکه او منحصر در این باشد و ترتیبی در وصیت قرار نداده باشد یک تومان بجهت دفن
او منها و هشت ماه نماز بر ذمه او میماند و دو تومان هشت هزار بوارث میرسد که او وصی بکند والله العالم (ما)
هرگاه عذر مرجو الزوال باشد در اول وقت تیمم میتواند کرد یا نه ب میتواند کرد علی الاظهر و احوط تاخیر است تا وقتی
که بحسب ظن غالب هرگاه تیمم نکند نماز فوت میشود و چون با ظن غالب تیمم کرد و بعد از نماز وقت باقی مانده باشد
اعاده آن نماز لازم نیست (مب) در احد مسجدین حرمین هرگاه جنب شود چه کند و حد مسجد چه قدر است ب تیمم
کند و بیرون رود هر چند که غسل در آنجا ممکن شود و مدت مکث در آن متساوی یا اقل از مدت مکث از برای تیمم باشد
و مراد بحرم از مسجدین همان قدر است که در زمان حضرت رسول مسجد بوده و زیادتیها که در زمان سلاطین در آنها شده

داخل بیت علی الاظهر و آنچه از اخبار و آثار معلوم میشود آنستکه مسجد الحرام در زمان نبوی زیاده بود از خانه
کعبه و دایره مطاف که عبارتست از قدری که محیط بکعبه و پیشتر مواضع مسجد در این زمان و بر اطراف آن جای
چراغها منصوبست و مسجد مدینه منوره در اواخر عصر نبوی زیاده شد از صد ذرع در صد ذرع و بر حد قبله آن
در این زمان شبابک چوبین و بر حد شرقی که خانه مبارک او و قبر مقدس آنحضرتست شبابک آهنین قرار داده اند
و بر هر سمتی بکر بجهت علامت منبرها بلند ساخته اند و اقوال و افعال اهل سنه بلکه کفار نیز در بنا موضوعات
احکام و معانی الفاظ محتاج است تا دام که متهم نباشند معارض اقوی بهم نرسیده و این مطلبها در کتاب فذلک
که شرح مدارک و مسالک است با اندک بسطی ذکر نموده ام هر که خواهد بآن رجوع نماید والله العالم ل دلح ابها انظر
بملاقات نجاست چند قسمند ب هفت قسمند اول آب جاری که از زمین جوشد یا متصل بدو باشد و بر نهر
جاری باشد مجید بلکه لا اقل تواند که یک برگ کاهی را ببرد قسم دوم آب چشمه که ایستاده باشد و در عرف آنرا چاه نگو
یند سیم آب چاه که از زمین جوشد و ایستاده باشد و در عرف آنرا آب چاه گویند چهارم آب ایستاده غیر نابع و غیر متصل
بدو یا دیگری او بقدر کر پنجم آب ایستاده بنحو مذکور هر گاه بقدر کر نباشد نه بر آن باشد ششم آب حمام یعنی آب
حوضهای کوچک حمام که کمتر از کر باشد در حالیکه متصل بخزینه باشد هفتم آب باران در حالت باریدن ل دلط
تغییر آب بنجاست بچه معنی است ب باین معنی استکه رنگ یا بو یا مزه آن آب رنگ یا بوی یا مزه نجاست شود بسبب
ملاقات عین النجاسه نه بمجاورت و نه بملاقات متنجس پس مانند زعفران متنجس مثلا و تغییر بغیر اوصاف ثلثه مذکوره
مانند برودت و حرارت و بر و دشی ضرری ندارد ل دم حکم صورت تغییر بجاری را بیان فرمایید ب هر گاه قدری از جاری
متغیر بنجاست شود دیگر او سمت پائین متغیر متصل باشد بسمت بالا که طرف سرچشمه است مثلا با بغیر متغیر
در این صورت نجاست مختص است بهمان متغیر و الا که تمام عرض آب متغیر شده باشد سمت بالا پاک است و سمت پائین هر گاه
خودش بقدر کر یا زیاده باشد پاکست و الا نجس است ل دما تطهیر آب جاری نجس بچه نحو است ب بردن آب پاک بر آن
تا تغییرش بر طرف شود هر چند که آن آب پاک از همان جاری باشد و بردن دست یا چوب و امثال اینها داخل متغیر شود
و بطریقی دیگر که در تطهیر آب ایستاده گفته اند نیز پاک میشود ل دمب مراد با آب حمام که در کتب فقه اعتبار اتصال آنها
کو بعد میاده چیست ب آب حوضهای کوچک حمام است که در عربیت متعارفست آنرا بلبله میگویند و ظاهر آن حوضهای
بزرگ که آنرا قلتین میگویند قبل از رسیدن بحد کر همین حکم دارد و در اجرای احکام حمام در غیر حمام اشکالی دارد
ل دمج زید متوفی دو طفل از او مانده و مادر طفلها ادعای مهر میکنند هر گاه ترکه را بعوض مهر دهیم جهة
معاش ایتام چیزی نمی ماند ب هر گاه زوجه ببینه شرعیه اثبات بقاء مهر بر ذمه زوج یا تعیین مقدار نماید
و مع ذلک قسم نیز بخورد مستحق گرفتن مهر شود هر چند که محیط بتمام ترکه شود و حیلت مخالف شرع یا ما والست
و بعد از آن هر گاه طفلها چیزی نداشته باشند و مادر تواند که متوجه و متکفل انها شود بر او واجب است که متکفل انها
شود چرا که واجب النفقه او هستند ل دمد هر گاه زوجه زید پسر زاده خود را شیر دهد بحد رضاع شرعی
رسانید بر زید حرام میشود یا نه ب بنا بر علی الاقرب ل دمه زینب پسر خواهر خود را شیر داده با این طریق که روزی
یکمرتبه و بعضی دو مرتبه و روزی هیچ نداده و مادر طفل نیز شیر داده و بعد نیز شیر دادن گاهی غذا خورده و مجموع سن چهار دهه
بیشمول گذشته یا رضاع بعمل آمده و مرضعه میتواند که دختر خود را با آن طفل عقد بدهد یا نه ب رضاع بعمل نیامده ضرر ندارد
والله العالم ل دمو هر گاه شخصی ملکی را بدو تومان ابتیاع نماید و بایع ضامن درک شود و بعد از آن املاک مستحق
غیر ظاهر گردد بثبوت شرعی مالک آنرا از مشتری بگیرد و الحال قیمتش ده تومانست یا مشتری مستحق است که ده تومان
را از بایع بگیرد یا همان دو تومان را ب بنا بر بایع ضامن تفاوت سوقیه نیست بلکه ضامن ثمن است یا آنچه مشتری
خسارت کشیده از اجرت مانند آن که مالک از او بگیرد هر چند که عوض منافع مستوفاه باشد ل دمز اجرای صیغه
طلاق که بایستی در عدلین شود با علم بعدالت آنها ضرور است یا آنکه ظاهر اسلام کافی است مثلا اگر در مسجد جامع اجرای صیغه
میکنند و علم بعدالت آنها ندارند یا آن طلاق صحیح است یا نه ب ظاهر این است که بعدلین جایز کنند که اقتدا بانها در جماعت صحیح

یا تنها تواند کرد و علم بعدالت آنها از برای مطلق شرط است و در اسلام کافی نیست و هرگاه زوج یا زوجه بر حال شهود
مطلع باشند و ایشان را در حال طلاق عادل ندانند در صحت آن طلاق اشکال بهم میرسد و شرط نیست اطلاع
ایشان بحال شهود هرگاه دیگری در طلاق وکیل باشد **س** هرگاه مطلق عادل باشد از احد عدلین حساب میشود
یا نه **ج** اگر مطلق زوج است نمیشود و اگر غیر زوج است در آن خلاف است و اظهر احتساب است و احوط اجتناب والله
العالم **س** در مطلق مثلا مطلق میگوید که زینب زوجه موکلی علی طالق و نمیشناسند زینب را میشناسند علی ای حال چنین
طلاق صحیح است یا نه **ج** باید شاهدین زوج و زوجه را بشناسند بنحوی که اگر در مقام ادای شهادت طلاق برآیند
واقع شد شهادت توانند داد از برای اینکه باید معرفت آنها یا بر ... شود یا بوصف واقع بحالت چنانکه تواند
شهادت بر آنها داد مثل زینب دختر احمد بقال که در فلان محله و علی پسر محمد صراف که در فلان دکان سکنی
دارد و هرگاه عدلین زوجین را نشناسند طلاق ایشان واقع نمیشود علی الاقوی والله العالم **س** شخصی
پنجاه تومان دارد و خمس نداده و اراده تزویج دارد آیا خرج عروسی داخل مؤنه است یا نه **ج** داخل مؤنه سال تزویج
که از منافع همان سال بیرون میرود و منافع سالهای ما بعد داخل نیست باید خمس آنها را بدهد فاما فرض بهم
رسانید از منافع سالهای بعد حساب کند **س** شخصی نذر کرد که هرگاه از آزار رها شود در روزهای محرم
پا برهنه باشد و بعضی اوقات بحضور شهرها و خدمت ظلمه پا برهنگی از برای او متعذر میشود آیا مخالفت کفاره لازم
میشود یا نه و بعد از کفاره دو سال دیگر در محرم مخالفت نذر کرد آیا نذر باقی است یا ساقط است **ج** شرعیت چنین نذری معلوم
نیست بر تقدیر صحت هرگاه صریحا گفته است که در هر محرم چنین کند بعید نیست که نذر خود باقی باشد هر چند که
در بعضی اوقات عمدا بدون ضرورت مخالفت کرده و کفاره داده باشد اظهر انحلال نذر است بمخالفت مطلقا والله
العالم **س** ... طریق تطهیر آب ... فرمایند **ج** ... طریق ... میشود یکی آنکه بقدر کر آب پاک
یا زیاده بر آن بریزند بیکدفعه عرفیه دیگر آنکه آنرا متصل کنند با کر یا جاری یا بچاه ... آب زیر آن
بشرطیکه در اینصورت آب پاک با آن ممزوج گردد و ممزوج عرفی و همچنین بباراندن باران پاک میشود
و هرگاه باران بقدر معتد به عرفی باشد و بعضی اکتفا بیک قطره کرده اند و اشکال
دارد و اینها همه در صورتی است که متغیر بنجاست نباشد یا تغیر زایل شود یا مورد کوره و اگر بنجس پاک کرد
تغییر زایل نشود ... هرگاه مثلا یک کر ... تغیر زایل شود ... آب مجموع را پاک ...
یا آنکه ... یا کثیر ... و بعد از آن پاک ... شرط ... که پاک ... چنانکه ...
بعضی از کتب است اگر بعضی از آب بنجاست متغیر شود و مقدار کر یا زیاده باشد میتوان آنرا پاک کرد بریختن
در کر بحدی که متغیر در آن مستهلک گردد و هرگاه تغییر خود بخود یا بعلاج زایل شود و بعد از آن او را ممزوج بکر
و امثال آن نمایند پاک میگردد **س** مقدار کر را بحسب مساحت و وزن بیان فرمایند **ج** بوزن تبریز هشت
عباسی یکصد و بیست و هشت من مبشور الا مثقال بیست مثقال صراف و بعضی یکصد و نود و دو من الا سی مثقال
دانسته و بحسب مساحت آنستکه حاصل ضرب طول و عرض و عمق در هم دیگر بیست و هفت وجب باشد علی الاقرب یا چهل
و دو وجب و هفت ثمن وجب شود علی الاشهر الاحوط و مراد بوجب مستوی الخلقه است و از اشخاص که کرده اند بعرض و
انگشت که عرض هر انگشت عرض شش جو باشد که پشت بعضی از آنها را بر شکم دیگری گذاشته باشند عرض هر
جو مقابل عرض هفت مو از یال یابو باشد **س** ندانستن آب بسیار کم از کر بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود یا نه
ج نجس میشود اجماعا و خلاف ابن ابی عقیل شاذ است چنانکه در رساله قاطع المقال فی نصرة القول بالانفعال
مبسوط تحقیق نموده ام **س** غسل آب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود یا نه **ج** هرگاه بقدر کر یا زیاده باشد
بلکه مطلقا اقوی آنستکه نجس نمیشود و احوط آنستکه از استعمال آن نکند مگر بعد از کشیدن مقدار شرعی از برای تطهیر آن
چنانکه در کتب مذکور است و اظهر آنستکه بغیر نزح بطرق مطهره آب بسیار نیز پاک میشود و احتیاط در باب نزح عمل باکثر
مقدار است والله العالم **س** هرگاه دو یا ده نجاست در چاه بیفتد در نزح بیکی اکتفا میشود یا کردد **ج** هرگاه معلوم

شود که از یکی بیست و هر دو با هم اندازه میشوند و الا احتیاط نمیدانی است و الله العالم س هرگاه یکی از دو ظرف آب
نجس شود و معلوم نباشد که کدام است بعد از آن مشتبه گردد و آب دیگر ممکن نباشد چه باید کرد و چه حکم دارد ج آن هر دو را اجتناب
کنند و از برای نماز و امثال آن تیمم کنند و لازم نیست بلکه ریختن آنها از برای صحت تیمم و اگر آب دیگر از آنها بجائی بریزند
و از نجاست آن خلاف است و اظهر عدم است س مضاف کدام است و بآن رفع حدث یا ازاله خبث میتوان کرد و
بملاقات نجاست نجس میشود یا نه ج مراد با آب مضاف هر چیزی است که در عرف آن را آب نگویند مگر با قید
چیزی دیگر و از شنیدن لفظ آب بدون قید آن بذهن نرسد مثلا آب گلاب و آب انار و شیره و امثال اینها و
بآن وضو و غسل نمیتوان ساخت و قول صدوق ره بجواز آنها با آب گلاب شاذ است و حدیثی که بآن استدلال نموده
ضعیف السند است و ممکن است حمل آن بر تغییر یا بر آبی که گلاب یا گل بآن ریخته باشند بجهة که از اطلاق آب بیرون
نرفته باشد یا اینکه لفظ ورد در آن حدیث بکسر واو باشد بمعنی آب نوبت و اشاره باشد بصحت طهارت از آبها
مملوکه که در میان مالکان بنوبت قسمت میشود خواه از برای صاحب نوبت در روز نوبت خود یا روز دیگران و خواه
از برای کسانیکه ملک مالک آن نیستند نظر باینکه هر کس را حق شرب و طهارت در هر آبی هست حتی در مغصوب از برای غیر
صاحب غاصب مگر آنکه صاحبش منع نماید یا بقصر مجرا یا بشاهد حال یا بفحوای و ازاله نجاست بمضاف نمیشود علی الاظهر الاشهر
و قول ابن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی بجواز آن ضعیف و حدیثی که دلالت میکند بجواز غسل خون ببصاق یعنی آب
دهن ممکن است حمل شود بر اینکه ازاله خون بآب دهان میشود چنانکه از حجر یا سنگ بلکه ازاله منی بزبان میشود بجهة آن
صابون و مضاف بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود هر چند بسیار زیاد باشد باجماع کل علما حتی کسانیکه ازاله نجاست
را بمضاف جایز میدانند و استعمال مضاف نجس در حال ضرورت و اضطرار از برای خوردن و آشامیدن جایز است نه از برای ازاله
حدث و خبث و الله العالم س غساله نجاست چیست و حکم آن چیست ج هرگاه نجاست را با آب کر یا جاری و امثال
آن بشویند آب نجس نمیشود مگر آنکه متغیر بنجاست گردد و هرگاه با آب قلیل کمتر از کر باشد و بشویند آن آب
نجس میشود هر چند که متغیر نباشد در غساله اولی بلکه هم چنین در دویم علی الاحوط و مراد بغساله اولی همان آب
که عین نجاست را ازاله کند هر چند که فی الجمله هنوز اثر بچشم و مالیده باشد و اگر نجاست عینی و جرمی نداشته باشد
مانند ملاقات بدن خنزیر و کافر با رطوبت زائله غساله اولی و ثانیه همان آب اول است که بموضع متنجس رسیده و از آن
جدا شود و مشهور نجاست غساله تمام غیر مثانه است و بیشتر آنست که غالبا نجاسات را مانند بول و غائط و منی در
حوض کوچک میشویند و اقوی طهارت آنست تا آنکه علم بنجاست مخصوص بهم رسد و احتیاطا از غساله تمام آنها جمع ظاهرا
منشای بعضی از وسواس ندارد و امر آن مشکل نیست مانند شکر و کافور و مانند آن کفار و در خوض بان آنها و نحو آنها
ایشان که همه آنها محکوم بطهارتند باحادیث بسیار و اجماع علما اعصار در جمیع امصار مگر آنکه بعلم قطعی یا اقرار
عدلین یا اقرار ذی الید نجاست چیزی بعینه ثابت شود و غساله استنجا از بول یا غائط یا کسی مطهر است مگر آنکه متغیر بعین
نجاست شود یا نجاستی از خارج بآن برسد یا غائط و بول از مخرج متعارف تعدی کرده باشد بجهة آنکه عرفا ازاله آن را استنجا
نگویند که در این صورت آب استنجا نیز نجس است و در غساله اول مثل سایر نجاسات و در استنجا فرقی نیست میان آنکه
پیش از آب غسل شده یا بعد از آن علی الاقوی س کافر بکه میخواهد مسلمان شود پیش از کلمه اسلام اول یا بحمام میبرند
و غسل میدهند و خلعت میپوشانند و بعد از آن او را نزد عالم میبرند که او را مسلمان کند و کلمه شهادتین تلقین او نمایند
و غرض آنکه پیش از تکلم بکلمه با رطوبت ملاقات کرده پاک شده باشد ج آنچه مذکور شد از اغلاط عوام است و آنچه قبل از تکلم
بشهادتین با هم غسلشان و اظهار اسلام با رطوبت ملاقات کرده بی شبهه نجس است هر چند که بعد از غسل باشد
و آن غسل نیز باطل است زیرا که صحت آن اسلام است و غسل توبه از کفر و فسق بعد از اسلام و اظهار توبه است و باید اول
کلمه شهادتین را با او تلقین نمایند و معنی آن را باو بفهمانند و بعد از آن بحمام برند و غسل توبه از کفر دهند بنیت سنت
فصل الانتقال س در بیان احکام شرعیه متعلقه است که بعد از مرگ و عرق و قسم بانشخص که باید قسم بخورد میگویند که کفاره
قسم منعقد و بینات است و از آن [illegible] و قسم بخورد بعد [illegible] قسم هرگاه ندانند باشد بر [illegible] و از او میگیرند از بول ملال [illegible] یا قرب

ضم منکر یا مدعی برای طی دعوی کفاره ندارد مطلقا واصلا وانکس که انرا میکوید یا میکیرد حاکم شرع نیست بلکه حاکم شرع
بی عین است و ان پول حرام محض است بر فقیر و غنی ل س غسالهٔ غسلیکه رافع حدث اکبر باشد ازالهٔ حدث میکند
یا نه ب ما میشود علی الاظهر واحتیاطا ازان بپرهیزد هرچند که پاکست و ازالهٔ خبث بان جایز است و بر احتیاط در وضو نیز
که غسل در اب بسیار کمتر از کر باشد یا در خارج اب بعنوان ترتیب شود و ان ابیکه از بدن میریزد و جدا میشود
غساله میکویند والله العالم ل س زید دو پسر بزرک خود را در ایام جوانی چیزی داد و ان خود جدا کرد و هم
چیزی دو دختر بزرک را چیزی بخشید بشوهر داد و دو پسر و یک دختر کوچک نیز داد و ماند که مریض شد پس کفت
که بزرکها را از خود جدا ساختم و مال من از این صغار است لکن کبار اولاد ادعای ارث مینمایند و انچه پدر با ایتام
داد مختص خود میدانند انچه حکم دارد ب هر که باید بکبار چیزی بخشید و قبل از موت بتصرف انها داده سایر
ورثه را بر انها رجوعی نیست و انچه از پدر مخلف شود فیما بینهم کما فرض الله منقسم میکردد مکر انکه صغار ثابت
کنند که چیزها را بانها نیز بخشید و خودش بولایت و بتصرف داشته یا انکه از برای انها وصیت کرده و کبار بعد
از شنیدن وصیت با بلوغ و رشد راضی شده و قبول کرده اند هرچند که قبولرا قبل از موت کرده باشند علی
الاظهر الاشهر والله العالم ل س زید متهم بخون شده و دیت از او میخواستند چنانچه تعارف لوارث
اکرا است صبیه خود را بعوض دیت داده و بعد از فوت پدر پسرش بسبب انکه همشیره اش ادعای ارث پدر او را نماید
پول بسیار داده همشیره خود را کرفت والحال همشیره ادعای ارث بر برادر مینماید ایا برادر امیرسد که ادعا
پولرا از او بکند یا نه ب دختر بعوض خون دادن پوچ است و کبیرا بر دختران تسلط نیست خواه صغیره خواه
کبیره و هرکاه برادر باذن خواهر بالغه رشیده بجهة استخلاص او پول داده شاید تسلط مطالبه از او داشته باشد
والله العالم ل س زید فوت شده و دو صغیر از او مانده و دو همشیره نیز دارد که در عرض سی سال مطمئن برادر
ادعا مال پدر نکرده اند و زید قرض والدین از خود ادا نموده و املاک خراب اباد نموده و در سو نمیکرد بولی را از خود
داده والحال همشیرها ادعای ارث بر صغار مینمایند صغار منکرند و میکویند که مال پدر ایشان سپرده و کسیرا غیر
از خود مالک ان نمیدانیم ایا میتوانند شد که حاکم شرع املاک یا مالرا یا مینی بسپارد تا صغار بزرک شوند دعوی
واطی نمایند والحال وکیل و وصی ندارند ب هرکاه همشیره بنهج شرعی ثابت نماید که ان ملک از برملکیت پدر است
با قیمت و خیاطانه قسمت بکار ان خود حق خود را میتوانند کرفت بدون توقف بر بلوغ اطفال لکن چون اطفال
بحد کمال رسند در ان وقت کفتکوی شرعی داشته باشند مسموع و محتاج بمرافعه جدیده میکردد والله العالم
ل س زید و عمر هر یک پسری بهم رسانیده اند و زن عمر پسر زید را سه شبانه روز نیز هم شیر داده و زید نیز از زن
دیکر دختری دارد و بعد از فوت عمر زنش بشخص دیکر شوهر کرده از او پسری بهم رسانیده حال میتوانند پسر انشخص
دختر زید را بکیرد یا نه و هرکاه در توالی رضاع شک بهم رسد چه صورت دارد ب کرفتن انه دختر ضرری ندارد
مطلقا و با شک در تحقق شروط رضاع رضاع شرعی بعمل نیاید ل س تدری ملک از مادر بکنیز رسید چون
صغیر بودم در ضبط پدر بود تا چند سال در ان تصرف مینمود و حالا او فوت شده است نیز تصرف نمودا یا مداخل
سنوات سابقه را از ترکه پدر میتوانم کرفت یا نه ب میتوانی مکر انقدر که خرج تو یا خرج ملک تو نموده باشد
صورت احتیاج خودش بنفقه خود نفقه کرده باشد ل س برادر زید حصه خود را از ملک مشترک بدیکری
فروخته و اجرای صیغه نموده اما بلت دینار در مجلس بیع نکرفته ایا زید احق بشفعه هست یا نه ب هرکاه ملک مشترک میان
همان دو برادر بوده و بدون اذن شریک فروخته شریک میتواند که همان ثمن را بدهد و حصه او را متصرف شود زیرا که حق
شفعه دارد و اکر مشترک میان بیشتر از دو نفر بوده شفعه ندارد علی الاظهر و ان بیع لازم است هرچند که در مجلس چیزی نکرفته
باشد والله العالم ل س ط جمعی ملکی مشترک داشته اند و بعد از تقسیم بعضی از شرکاء ادعای غبن مینمایند و بعضی
دیکر بعد از قسمت در حصه خود احداث اسبابی نموده و بعد از مدتی ملک مقسوم را بتراضی طرفین و تقابل متاع نموده اند

مهما اعتبار بجمیع ندارد و منقول از کتب مرده که آنها خوب نیست و عمل با آنها در غیر صورت مذکوره حرام است هم از برای مستفتی و هم
از برای سایر علماء در کتب خود ذکر نموده اند در کتابهای معروف فضلا که اقوال ایشان بعد از وفاتشان حجت نیست
و عمل بقول ایشان نمیتوان نمود والله العالم بالصواب ل رفـ در صورت تعذر رسیدن بمجتهد حی عمل بشکیات مرحوم آخوند
ملا محمد باقر مجلسی میتوان نمود یا نه ب مانعی ندارد و مادام که در طلب سعی بمجتهد باشد با آنکه عمل باحتیاطات کند هرگاه ادراک
نفهمد ل رفح بر رسالهٔ خلافیهٔ آخوند ملا محمد باقر سبزواری عمل میتوان کرد یا نه ب باحتیاطات آن عمل کند در صورت
تعذر و تعسر رسیدن بمجتهد حی بشرطی که بفهمد و از برای محتاط کتابی به از آن نمی باشد ل رفط آیا اهل تسنن در این دنیا
کافر و نجس و در آخرت مخلد در نارند یا نه ب در دنیا مسلمانند و پاکند علی الاظهر و غیر مستضعف ایشان در نار و بدتر
از سایر کفار است و هرگاه ناصبی باشند مانند خارجی و غالی که اظهار بغض و دشمنی بعضی از ائمه اثنا عشر یا حضرت فاطمه
نمایند در دنیا نیز کافر و نجس اند ل رص جمعی از شرکا یکی را از جملهٔ خود وکیل نموده اند در فروختن باغچه مشترک و بعد
از فروختن وکیل و انقضای پانزده سال الحال مشتری ادعا مینماید که من باغچه و عمارت را باهم خریده ام و سهواً قباله نویس در
قباله قید نکرده است چه صورت دارد ب هرگاه عمارت مذکوره در تصرف مشتری نباشد باید بنهج شرعی ثابت کند که آنرا
خریده است و اعتبار بمجرد نوشته قباله نیست مگر آنکه شهود قباله یا غیر ایشان شهادت دهند و مقبول الشهادة باشند یا آنکه
بایعین اعتراف بفروختن نمایند و اگر از اثبات عاجز شود تسلط قسم بر بایع و شرکا او دارد ل رضا شخصی ملکی را بیع شرط
نموده و بعد از گذشتن یک روز از موعد وجه را تماماً بمشتری داده و مشتری نیز قبول کرده و بعد از آن مدتی آن املاک را
نگاه داشته و تصرف نموده و مینماید که آن بیع لازم شده و تعهد هم با بعد از قبول وجه این گفتگو را چه دارد یا نه ب
مجرد گرفتن وجه بعد از انقضای مدت و لزوم بیع ثمری ندارد و آن بیع منفسخ نمیشود مگر برضا اظهار تقایل از طرفین ل رصیـ
هرگاه بعد از دخول از برای زوج غبن بهم رسد زوجه تسلط بر فسخ بهم میرساند یا نه ب نه تسلط بر فسخ بهم میرساند
و نه بر مطالبه طلاق علی الاشهر الاظهر مگر آنکه شوهر را راضی کند که او را طلاق دهد ل رصح شخصی فوت شده و سه
صغیر وارث دارد آیا برادر و اعمام متوفی میتوانند که تصرف در مال میت کنند و صغار را از مادر ستانند و جدا نمایند و نفقه ادر اطفال
کنند که بخانهٔ مادر خود شان نروند و زن میتوانند که مهر را از ترکهٔ شوهر بگیرد و هم چنین شوهر تعهد کرده بود که گوشواره
و حلقه از برای او بسازد و بعد از زفاف خویشان شوهر چنانکه متعارف است تعلقه وجه بان زن بعنوان تکلف و هدیه
داده اند و شوهر همان وجه را از برای او گوشواره و یاره و بند ساخته آیا برادرهای شوهر میتوانند که از او بگیرند و رجوع
کرده از برای زن کرده مال نسبت بمال شوهر بعد از وفات ب اختیار پرستاری صغار بعد از پدر با مادر است و دیگری
بر او تسلطی نیست خواه خویش و خواه بیگانه و در باب آنکه میت هرگاه وصیی نداشته باشد و جد پدری یا وصی او نیز
نباشد و یا باشد و بشرایط ولایت نباشد اختیار آن با حاکم شرع است و اگر او نباشد با عدول مؤمنین است که حسبةً
لله از برای صغار نگاه دارند و در باب عوض زوجه از مهر و غیره هرگاه ثابت کنند که بر ذمهٔ شوهرش میباشد و قسم نیز
بر بقای آن خورد میتواند که از ترکه بگیرد و آنچه شوهر از برای او کرده از جملهٔ ترکهٔ شوهر است مگر آنکه زن ثابت
کند که آنها را باو بخشیده و بتصرف او داده و برادر شوهر را تسلطی بر زوجهٔ او نیست و بهر جا که خواهد میتواند رفت
و وجهی را که بعد بهره و نما یا وداده اند فال و است ل رصد زید از برای پسر برادر خود زن خواسته و ضامن
وجه صداق او شده و بعد از آن فوت شده و زوجه پسر ادعای مهر خود بر ترکهٔ میت مینماید و از او میرسد یا نه ب میرسد
هرگاه ضمان بنهج شرعی شده باشد ضمان از قبیل دیون میگردد و لکن اگر ضمان باذن پسر بالغ رشید شده باشد ورثهٔ میت
میتوانند که بقدر حصهٔ خود از آن پسر مطالبه نمایند ل رصه هرگاه وارث منحصر در دو خالوزاده و یک عمه زاده باشد
حصهٔ هر یک چه میشود ب دو ثلث ترکه از عمه زاده و یک ثلث از خالوزادها است بالمناصفه ل رصو مراد از لفظ
معانی که در اصول دین از حق تعالی نفی میکنند چیست ب مراد از آن صفاتیست که اشاعرهٔ اهل سنت از برای خدا ثابت کرده
اند باین طریق که خدا قادر است بقدرت و عالم است بعلم و حی است بحیات و امثال اینها و گمان کرده اند که اینها قدیم اند و حلول در ذات خدا
نموده اند و زاید اند بر ذات و اینها غیر او اند که بمشبهه از جملهٔ معتزله اهل سنت از برای خدا ثابت نموده اند و نفی آن

است

است ان الهیت و وجودیت و حیثیت و قادریت و عالمیت و کمان کرده اند خدا مشابهت ظ بسا چیزها وامثال اینها هم بجا
بجا الثبت که از الهیت کوبند و ابر خالق ثابت کرده است برای او چه حالت دیگر را که مذکور شد ل رصح شخصی فوت
شد از او ماند بسی مال وارث در نماند بیک عم و یکی خال قسمت چه توان کرد میان دو وارث اینها خالش پسر عم
شد و عمش پسر خال ب مثلا هرگاه زید و عمرو برادر باشند و زینب را زید گرفته و از او بکر بهم رسیده و عمرو کلثوم دختر
زینب را گرفته از او خالد بهم رسیده و زینب برادر مادری کلثوم مادر عمرو را گرفته و از او ولید بهم رسید پس خالد فوت
کرده بود و از سر بکر و ولید پسر بکر خال و پسر عم خالد است و ولید عم و پسر خال او است و میراث خالد میان اینها بالمثالثه
قسمت میشود و بعد از انکه جواب را در صحرا گفتم و در اوردند در شهر جواب آن از شعر بر خوردم شاگرد یمن کن توبیه
ماه و بیسیلنا تا شرح کنم حال پسر عم و پسر خال کز آنکه شوهر مادر امت زن عمت فرزند عمت هست در این حال
ز اخال هرگاه شوهر مادر بابت زن خالت حاصل شود از بهر تو عم و پسر خال میراث سه سهم است یکو عم که بدانی
دو سهم برد عم و یکی ببرد ش خال ل رصح هرگاه شخصی بمیرد و وارثش منحصر در یک شخصی باشد که هم عم باشد
و هم خال چگونه ارث میبرد و تصویرش بچه نحو میشود ب هرگاه بکر پسر زید فوت شد و دختر زینب که نیز زن زید است
و خالد را از زید بهم رسانیده بکر را و از رقیه ولید را بهم رسانید خالد خال و عم میشود و هم نسبت میان
مرحوم صاحب مدارک و معالم بوده و شیخ حسن هم عم و هم خال صاحب مدارک بوده است بسبب عمومت و یک ثلث بسبب خال بود
نیز اگر ابن سبیها متناهد بکر نبستند در صورت مفروضه ترکه بان شخص میرسد و ثلث بسبب عم ل رصط
هرگاه کسی زن شوهرداری را جاهلا بکیرد و بعد از انکه علم بهم رساند دست از او بر دارد پس شوهر اول او را مطلقه
سازد یا در اثنای ایام مواقعه حکم آن چیست و بعد از طلاق اول او را میتواند گرفت یا نه ب اگر جاهل بوده
باینکه شوهردار است یا نکاح شوهردار حرام است و بلکن جبر جماع کردن جماعها که واقع شده همه وطی بشبهه است
و حرام نیست و موجب لحوق فرزند میشود و مستلزم گرفتن عده میکردد لکن عقدش باطل است و احتیاج بطلاق ندارد
و اگر زن نیز جاهل بمسئله باشد یا بشوهر داشتن بوده مثل انکه وکیل یا ولی او را عقد کرده و هنوز مطلع نشده بوده
یا انکه خبر فوت یا طلاق او رسیده بان خاطر جمع کرده بوده در اینصورت حکم سابق را نیز دارد و مستحق مهر میکردد و لکن
خلافست در انکه مهر المثلست یا مهر مسمی یا اقل الامرین و اخیر اظهر و اکثر از بر امر را حوط است و بعد از دخول ان زن بر ان
مرد حرام میشود موبدا علی الاشهر الاحوط بل لا یخلو من قوة و بطلاق اول یا موت و حلال نمیکردد هر چند که عقد را
تجدید کنند ل رش هرگاه بمرافعه شرعیه بیایند و مدعی و مدعی علیه معلوم باشد و مدعی بینه نداشته باشد و
حاکم شرع خود را از جمله کسانی نداند که قسم تواند داد و هر چند تکلیف بصلح کند طرفین قبول ننمایند یا میتواند که بمدعی بگوید
که تو قسم میتوانی داد و القا و تلقین صیغه قسم برا و نماید که مدعی خودش مدعی علیه را قسم دهد یا بر نحو طی دعوی شود ب
شناختن مدعی و مدعی علیه نیز از مسائل اجتهادیه است زیرا که بعضی گفته اند که مدعی هر کسیست که قولش بخلاف اصل باشد
و بعضی گفته اند کسیست که قولش بخلاف ظاهر باشد و بعضی گفته اند که کسیست که هرگاه ساکت شود بحال خودش واگذارند و غیره
نزاع ظ میشود در زوجین که مسلما شوند قبل از دخول پس زوج ادعا معیت کند تا نکاح باقی ماند و زوجه ادعا تعاقب تا عقد
منفسخ شود پس بر قول اول هر دو مدعی اند و بر ثانی زوج مدعیست زیرا اصل بخلاف ان و تعاقب غالب است و بر ثالث زوجه مدعی است
زیرا اگر زوجین را بسکوت بگذارند پس تعیین هر یک از این سه معنی باجتهاد میکردد و بتقلید و مرافعات حکم میشوند کردنه
به بینه و قسم هر چند که مقلد مجتهد حی باشد باجماع کل علما امامیه حتی بعضی از متاخرین که نیز قائل بتجویز تقلید اموات
در مسایل عبادات کرده زیرا که او هم تصریح کرده است باینکه حکم و قضا مخصوص مجتهد حی است و بتقلید اموات یا مجتهد
حی دعاوی را طی نمیتوان نمود اجماعا پس مهما امکن کسیکه مجتهد نباشد متعرض محاکمه نشود و در حال ضرورت بنا خصمین را
بر مصالحه کذارد و اگر بعنوان احتمال و شاید برایشان برساند اگر بر کیفیت تراضی بمصالحه شود شاید بد نباشد و بمحاکمه غیر مجتهد
هر چند بشهود و قسم طی شود دعوی طی نمیشود و باقی خواهد بود باجماع کل فقها زنده و مرده مگر انکه بمصالحه و تراضی طرفین
طی شود والله العالم ل ایضا هرگاه دختر بالغه رشیده باکره پدر یا جد داشته باشد و در سفر باشند یا حاضر

باشند راضی بتزویج او نشوند یا بدون رضای ایشان شوهر می تواند کرد یا نه ب ظاهر آنست که حقی ندارند و کسی
بر او تسلطی نیست نه در مال و نه در نکاح لکن در صورت امکان استیذان احوط آنست که بدون اذن پدر یا جد پدری
شوهر نکند و اگر استیذان متعذر یا متعسر باشد یا ایشان بکفو حاضر بالفعل راضی نشوند و منتظر بهم رسیدن
کفو دیگر باشند با شرایط ولایت که عقل و رشد و انتفاء ... باشد در این صورت احتیاج باذن و رضای ایشان
نیست باجماع کل علما و احدی در آن خلاف نکرده است سؤال هرگاه شخصی در قریه مقتول شود و اهل قریه قائل
شوند تا نسبت قتل را بشخصی معین ندهند چه حکم دارد ب هرگاه ثابت باشد که در اینجا کشته شده و یا کشته
او را در اینجا بیاندازند و قاتل معلوم نباشد و میان مقتول و اهل آن قریه عداوت ظاهر بوده و قریه نیز کوچک باشد
لوث متحقق میشود و بقسامه طی میگردد و الا امر کسی اگر وارث بان خون متهم کند تسلط یک قسم بر او بهم میرساند
و دیه مقتول به بیت المال امام خواهد بود سؤال شخصی نظر بعداوت زید عمرو را هفت خنجر زده یکی از آنها در پشت
شانه چپ یکی در پهلو و هر دو مثل هم اندازه زخم در یک در بازو چنانچه بنحویکه پوست شکافته و در گوشت بسیار فرو رفته
و یکی دیگر پهلو زده و بجوف رسیده که خون آن باندرون میرود و یکی در شانه راست که پوست و گوشت را شکافته
و چند دیگر ... و یکی در زیر پستان چپ زده بنحویکه سر خنجر بجوف فرو رفته جواب آنها مفصلاً فرمایند که چه کرد ب
در هریک از زخمها که بجوف رسیده ثلث دیه کامله است که در دو دو ثلث دیه است و در باب زخمهای دیگر نظر بانکه از
عمد بوده مجنی علیه اختیار دارد که بعوض هر زخمی از آنها از جانی قصاص نماید از همان جا که زده بهمان مقدار در طول
و عرض و هرگاه در اینصورت طرفین بدیه راضی شوند مختارند و از برای ایشان دیه معینه نیست و بهر قدر که راضی
شوند میشود والله العالم سؤال شخصی فوت شده و وارثش منحصر در چهار صبیه و زوجه و والده و دو همشیره و بهریک
چه میرسد از میراث ب ترکه او بچهل حصه کنند و پنج حصه بزوجه و بهریک از صبایا و والده هفت حصه دهند
و بهمشیره چیزی نمیرسد سؤال شخصی بخدا و پیغمبر گفته یا ابن عباس که خطاب بجنون اکرده و گفته بخدا ...
و پیغمبر ... هرگاه از شخص کسی بتواند کشته ... دارد یا نه و زوجه او بر او حلال است یا نه
و اگر ادعای غلط یا نفهمیدگی کند مسموع است یا نه و این عبارت قابل تأویل و توجیه هست یا نه ب اگر ادعای
سهو یا غلطی کند که ... چیز نفهمیده بدون قصد و شعور از او صادر شده و این احتمال هم در باره او برود
بحسب شرع مسموع است و مؤاخذ نمیشود و نزد خدا مؤاخذ است هرگاه دروغ گفته باشد بهر تقدیر توبه کند که توبه اش مقبول
و نزد خدا مقبول خواهد شد علی الاظهر هر چند که نظر شرع قبول نشود و کشته شود و هرگاه ادعای شبهه نکند مرتد
خواهد بود و ... سؤال زید فوت شده از سه پسر و دو دختر و ... زوجه لاغیر و بعد از
او نیز ... فوت شده با یک پسر که زن و پسر دارد فریضه هریک را بیان فرمایند ب از ارث زید ثمن بزوجه میرسد
و ربع باقی بدو دختر و همچنین بهریک از پسرها نیز ربعی و سهم دو دختر هرگاه بی فرزند و شوهر مرده اند بمادر
میرسد و همچنین از سهم پسر متوفی سدس بمادر میرسد خلاصه مجموع ترکه زید را یکصد و نود و دو سهم کنند و ثمن
که بیست و چهار است با ربع باقی که چهل و دو است با سدس ربع که هفت است مجموع هفتاد و سه سهم بزوجه میرسد
و هریک از پسرها چهل و دو و بورثه باقیه پسر متوفی سی و پنج میرسد سؤال شخص مسلمانی با مسلمانی دیگر دعوی کرده
و دیگری با او گفته که من نقیبم و تو که مسلمانی چرا پیش من نیامده و دعا نگرفته که کسب میکنی بدون اذن من باید کسب نکنی
و دعا ... حواله ذوالفقار دم مولا هو دیگر آنکه نقیب میگوید تا دیگ جوش ندهی کسب تو حرام است
صورت شرع اینها را اعلی فرمایند ب دعاهای مذکور از شرع نرسیده و همچنین دیگ جوش از برای کسب خود و ...
بشرعیت امثال این امور بدعت و حرام است سؤال شخصی دختری را باذن او و پدرش بنکاح خود در آورده و مدتی او را
بخانه پدر گذاشته و تصرف نکرده و اخراجات دختر را پدرش میکشیده و حال آنکه آمده میخواهد که زوجه را ببرد
پدر دختر ادعای اخراجات مدت میکند چه صورت دارد ب هرگاه در عرض مدت ابا و امتناع از زفاف کردن از جانب
دختر نبوده و آن شخص خود کوتاهی در آن باب نموده آن دختر مستحق نفقه آن وقت هست و هر وقت که ابا از تمکین و زفاف

دانسته

داشته باشد هر چند که بسبب صغر سن بوده باشد مستحق تعزیر است و بیست علی الاظهر والله العالم **مسئله** هر گاه شرایط مشترک باشد میان دو مزرعه شلتوک و هر یک از شرکا حد الی بمزرعه خود برد و احد شریکین دو روزی که شلتوک دیگری کال بود مجدل الشریک ناز سنده بود و مجموع آب را بمزرعه خود برده و باین سبب زراعت شریک خشک شده آیا قائم ضامن زراعت تقویم شده است یا نه **جواب** بحسب ظاهر ضامن همان قدر از آب غصوب است یا قیمت المثل فماندره کل کرده میشود هر گاه ثابت شد که بمجرد نشنگی تلف شده والله العالم **مسئله** زنی مستطیع حجت و این چنین است میتواند که بحج رود یا نه و چون مشرف شود در احرام عمره یا حج حیض ببیند چه کند **جواب** عادت بدن مانع از رفتن نمیشود و حج و عمره را درست میتواند ورود هر چند که عادت ببیند یا نفاس زیرا که انها هم بسلم کار بطریقیکه در شرع مقرر است عمل نماید و خلافی نیست که در حین حیض یا نفاس احرام میتواند کرفت و احرام احتیاج بغسل و نماز ندارد بلکه انها از جمله مستحبات احرام اند با امکان لکن هر گاه احرام را از مسجد شجره که داخل مسجد کرده و در چنین راه رفتن در مسجد بلکه توقف در موضعی از آن نیت احرام نماید و بکرم به تلبیات اربع کوید و زود بیرون رود و در احرام حج تمتع از بیرون مسجد الحرام در هر جائی که از شهر مکه باشد احرام میتواند کرفت و داخل مسجد الحرام نمیتواند شد و هیچیک از افعال حج و عمره منافات با حیض و نفاس ندارد مکر طواف و نماز آن و چون با احرام عمره تمتع داخل مکه شود و حیض یا نفاس داشته باشد صبر کند تا وقتیکه اگر بعرفات برود ادراک اختیاری عرفه از او فوت شود پس اگر پاک شود در وقتیکه چون طهارت بعمل آورد اعمال عمره را با تمام رسانیده ادراک اختیاری عرفه تواند کرد یعنی قبل از غروب آفتاب روز عرفه بعرفات خواهد رسید چنان کند و بعد از تقصیر احرام بحج تمتع کند و بعرفات برود و اگر تا وقت ادراک اختیاری عرفه پاک نشود نیت عدول از عمره تمتع بحج افراد کند با نحوی که کرده ایندم عمره تمتع خود را بحج افراد حج اسلام خود اداء لوجوبه قربة الی الله و بعد از اتمام افعال حج و کوچیدن از منی در روز دهم یا سیزدهم هر وقتیکه خواهد با دنی الحل رود یعنی از حرم شهر مکه بیرون رود مثل تنعیم یا جعرانه و احرام بعمره مفرده واجبه اسلامیه بیاورد بنحویکه در کتابها مناسک مذکور است از انجمله سه مناسک از فاضل اشرف اول زاد الحاج دوم انتخاب الزاد سیم سداد الرشاد و در هر جائیکه نیت عدول باید کرد هر گاه نکند بسبب جهل مسئله یا فراموشی ضرر ندارد و حج او افراد میشود و زنی که استحاضه دارد حکم زن پاک دارد بشرطیکه آداب و اغسال استحاضه را بعمل آورد و اگر نظر بعادت یا قراین حال ترسد که در وقت طواف حیض و یا نفاس او را عاید بهم رسد و ترسد که وقت انتظار پاکی او را نکشند در اینصورت احرام حج را بکیرد هر چند که پیش از ذی الحجه باشد بشرطیکه بعد از ماه مبارک رمضان باشد و بعد از احرام حج که کرفته یا احرام عمره که بسبب عذر مذکور عدول با احرام حج نمود طواف و نماز حج را با نماز آن و سعی و طواف نسا و نماز آن همه را به نیت تقدیم بعمل آورد بطریقی که طواف و نماز حج اسلام و حج تمتع قبل از وقتش میکنم بسبب ضرورت تا آخر نیت و اگر قبل از احرام حج عمره تمتع را بعمل نیاورده بلکه احرامش بافراد بر کردانیده در نیت بجای حج تمتع حج افراد قصد کند و کوید بعد از آن و اگر در وقت طواف اتفاقا الحجه را که از ان میترسیده نرسید یا آنکه بعد از پاک شدن او را ممکن شود باید بار دیگر آنچه را نیت تقدیم کرده بود بعمل آورد اگر حیض یا نفاس بعد از اتمام طواف و یا نمازش عارض شود ضرر ندارد و باید که بعد از طواف نسا بر واجبات را بجا آورد سوای نماز طواف و آنرا بعد از پاکی قضا کند هر چند که نماز طواف عمره باشد و بعد از حج پاک شود و هم چنین هر گاه بعد از طواف [illegible] از نمازش مانع عارض شود و اگر بعد از اکمال چهار شوط از طواف عارض شود و حج تمتعش صحیح است لکن [illegible] از محل عروض مانع قطع کند و سعی را با باقی مناسک بجا آرد سوای طواف و نماز و بعد از پاکی ما بقی طواف سابق با نمازش قضا کند هر چند که از طواف عمره باشد و بعد از حج پاک شود یا از طواف نسا باشد و اگر قطع در اثنای شوط بوده آن موضع را نشان نموده در قضا ابتدا از موضع قطع نماید و بعد از اتمام طواف بنیت احتیاط یک شوط تمام نیز بعمل آورد و بعد از اتمام طواف کذارد و هر وقتیکه طواف و نماز آنرا قضا کند هر چند که بعضی از اشواط آن باشد بعد از نمازش سعی را نیز بنیت احتیاط قضا کند و در هر موضعی که باید طواف را با نمازش را قضا کند و او را ممکن نشود باید کسی را نایب کند

و قبل از قضا از محرمات احرام اجتناب نماید و اگر عروض مانع قبل از اتمام شوط رابع باشد طواف او باطل است پس اگر طواف
حج باشد بعد از طهر بعمل آورد با امکان و الا نائب بگیرد و هرگاه طواف عمرهٔ تمتع باشد و تدارکش قبل از فوات اختیاری
عرفه ممکن نباشد عدول بحج افراد کند و بعد از آن عمرهٔ مفرده بعمل آرد و اگر در ایام استظهار حیض یا نفاس با احرام عمرهٔ
تمتع بمکه رسد و از فوات ادراک عرفه ترسد احتیاطا عمل استحاضه نماید و عمره را باتمام رساند پس احرام حج اسلام کرده و قصد
نیت متعرض تمتع یا افراد نشود و مناسک حج بجا آرد با قربانی و بعد از استظهار و انقطاع خون قبل از یازدهم غسل حیض یا نفاس
کند و با طهور استحاضه عمل استحاضه نماید و علی التقدیرین دو طواف حج را با نمازش و سعی بترتیب بعمل آورد بعد از آن
طواف عمره با نماز و سعیش بنیت قضا بعمل آرد و کفارهٔ تقصیر عمره را بدهد و بعد از اینها عمرهٔ مفرده بنیت عمرهٔ اسلام بعمل
آورد و با اینها بری الذمه از تکلیف میشود هرچند که احتیاط در اعادهٔ حج و عمره است با بقاء استطاعت خصوصا در بعضی از صور
مذکوره والله العالم سؤال هرگاه در ماه ذی الحجه اشتباه شود و سنیان بدون ثبوت شرعی بنای ماه را بر جائی گذارند
شیعیان چه کنند جواب اگر ادراک وقوف عرفه و مشعر بوجه شرعی ممکن شود فبها و الا تقیه بعمل نمایند یعنی در آن
ادراک مطمئن باشد با نسبت ضرر بمالی و جانی یا عرض بخواهد رسید با او یا مؤمن دیگر هرچند که منشأ اطمینان دادن
رشوه شود باید وقوفین را بنهج شرعی بعمل آورد و الا واجب است که موافق تقیه بعمل آورد و حجش درست است و اگر در این
صورت جدال کند و وقوفات برخلاف تقیه بعمل آورد باطل است هرچند که اتفاقا کسی بر او مطلع نشود یا متضرر نگردد علی
الاقرب و اگر در اظهار رشوه دادن ظن غالب باشد که موجب اذیت و مخالفت تقیه خواهد شد اظهار رشوه حرام
نیز میگردد و هم چنین است حکم نماز و وضو و غسل و تیمم و روزه در حال ظن ضرر والله العالم سؤال شخصی مستطیع
حج است لکن شخص معروفی که همه کس او را میشناسد و در عرض راه خوف دارد یا پادشاه یا حاکم مانع رفتن او
شوند یا از او رشوه و در که سفر نمیتواند کرد یا میتواند که نائب بدهد که بفرستد و بعد از فرستادن نائب حج از کردن
او ساقط میشود یا نه و رخصت پدر و مادر و شوهر شرط است یا نه و بر تقدیری که شرط باشد بعضی ضعف ... ربنا
حرجی هست یا نه جواب هرگاه قبل از حصول مانع مستطیع بوده و کوتاهی نموده تا مانع بهم رسیده در این صورت واجب است
که نایب بفرستد باجماع کل علما و بعد از حج کردن نائب از کردنش ساقط میشود و اگر بعد از حصول مانع مستطیع
بمال شده و امید رفع مانع در آن سال ندارد در وجوب استنابت خلاف است و اظهر و اشهر وجوب است و در این صورت
بعد از حج نائب نیز از کردنش ساقط است تا مانع باقی است و اگر در آن حال بمیرد مشغول الذمه بحج نیست و اگر بعد از رفع
مانع و حج نائب استطاعتش نیز باقی باشد احوط آنست که خودش نیز حج برود و رخصت هیچ یک از پدر و مادر و شوهر
شرط نیست و منع ایشان اعتبار است والله العالم سؤال زنی انقدر مال دارد که یک نفر از مال خود بحج ببرد لکن یکنفر
از برای او کافی نیست و هرگاه زیادتر باشد میتواند رفت و دیگر آنکه از چهار فرسخ و نیم راه دارد که یک
فرسخ راه را یک نفر آدم تا در جلو نباشد نمیتواند رفت و آدم محرم شرط هست یا نه جواب آدم محرم شرط نیست بلکه
هرگاه جمعی بودند که اعتماد بر ایشان داشته باشد که بعرض او ضرری نرسانند واجب است که برود هرچند که محرم همراه نباشد
و اخراجات خدمتکار و شاطر هرقدر که ضرور باشد و بدون آن رفتن دشوار باشد و هم چنین باج عربها و ورود به شریف
و غیر اینها از اخراجات ضروریه سفر حج همه داخل وجه استطاعت است هرگاه دارد مستطیع است و الا فلا سؤال هرگاه
جنسی خریده باشم بیک تومان مثلا و در اینجا باز بیک تومان فروخته ام لکن پول آن ولایت با پول اینجا تفاوت کلی دارد
در آن تفاوت خمس واجب هست جواب بلی واجب است سؤال هرگاه حاکمی وجهی انعام نماید خمس از آن دادن لازم است
یا نه و حاکم چیزی کسب نکند خمس تمام مداخل خود را بدهد جواب لازم نیست سؤال هرگاه دست کسی را کارد بریده باشد یا
کرده باشد و خون بسیار از آن بریزد و وقت نماز هم میگذرد و خونش بند نمی‌آید و اگر وضو بگیرد خون باز وضو ممنوع میشود آیا
که زخم را ببندد و تیمم کند و نماز کند و بعد از آن قضای آن لازم است یا نه جواب هرگاه جبیره درست نباشد جبیره کند و
الا تیمم کند و نماز کند و قضای آن نماز واجب نیست بلکه سنت است سؤال هرگاه شخصی در خواب محتلم شود اما در
چیزی نه بیند بر او غسل واجب است یا نه و هم چنین هرگاه وقت انزال سر نفس را بگیرد و منی را نگذارد که بیاید

غسل دارد یا نه ب غسل ندارد در هر دو صورت مگر آنکه بعد از حبس کردن وقت بول بیاید و داند که منی است
هر چند بسته بیاید بلکه بعد از آمدن غسل واجب میشود و برگردانیدن منی و حبس کردن آن خوب نیست شاید حرام باشد
زیرا که آزاری که معروفست بسوزنك از آن بهم میرسد ل شکج شخصی دو زن دارد و زن بزرگش شیر بپسر برادرش
داده آیا میتواند دختری را که از زن کوچکش دارد بان پسر برادر بدهد ب نمیتواند هر گاه شرعی بعمل آمده باشد
ل شکط شخصی بدیگری از راه شوخی و ظرافت دروغی میگوید بنحوی که اولا نفهمیده که دروغ است بعد
از آن میداند که دروغست لکن بعد از اتمام شوخی این دروغ چه صورت دارد ب خوب نیست دروغ گفتن
مطلقا هر چند که بعنوان شوخی باشد مگر در چند موضع که استثنا شده شرعا مثل حفظ خون یا مال خود یا دیگری
که محفوظ الدم والمال باشد شرعا و در جنگ و در وعده با زوجه ل شك هر گاه کسی نفقه و کسوه شرعیه
بزنش نمیدهد یا تسلط دارد که جبرا از او طلاق بگیرد یا نه ب هر گاه کسی نفقه و کسوه واجبه زنش نمیدهد
هر چند که از جهت کمال فقر و احتیاج باشد که او را ممکن نباشد یا گرفتن نفقه از او دشوار باشد جبرا از او طلاق
میتواند گرفت پس اگر طلاق نمیدهد یا گرفتن طلاق از او ممکن نباشد و آن شخص مفقود نباشد در نظر قاصر حقیر آن زن
میتواند که نکاح خود را فسخ نماید یا اینکه بگوید که نکاحی که شوهرم مرا کرده است از آن بر هم زدم و باطل کردم و اگر بلفظ
فسخت نکاحی با فهم معنای آن بگوید احوط و بهتر است و گرد آن حد و در مجتهد جامع الشرایط باشد که او نیز طلاق
دهد نهایت احتیاط خواهد بود و بعد از انقضای عده در صورت فسخ یا طلاق شوهر میتواند نمود علی الاظهر و حقیر در
این مسئله رساله مشتمل بر زیاده بر پانصد بیت نوشته ام مسمی بمظهر المختار فی حکم النکاح مع الاعسار هر که خواهد
بر دلیل حکم مطلع شود رجوع بآن نماید ل شکا کسیکه قرض دارد و انتفاعی از برای او حاصل شود یا اداء آن دین
داخل آن مؤنت است که بعد از وضع آن خمس لازم میشود ب قرض داخل مؤنت است هر چند که سابق بر سال انتفاع
قرض کرده باشد و همچنین است مهر زن که در ذمه او باشد ل شکب هر گاه میراثی بکسی برسد و مورث خمس
نبوده است یا دادن خمس از بر وارث واجبست و هر گاه داند که خمس آن را نداده یا باید بدهد یا نه ب هر گاه
داند که نداده است باید بدهد و الا واجب نیست ل شکج هر گاه جنس حاکم ولایت از کسی بگیرد و قیمتش را
از رعایا بگیرد و بدهد آن پول حلال است یا نه ب هر گاه بوجه شرعی از رعیت گرفته حرام است هر گاه معلوم باشد
که همان پول را بنا بایع داده و ملك بایع داده بر ملك بایع نمیشود ل شکد هر گاه حاکم ولایت قشون کشید بر سر
ولایت دیگر و دیگر آن ولایت را بحیطه تصرف در آورد و فیما بین دعوی شود و از طرفین کشته گردد و صاحب ولایت
سنی است و صاحب قشون شیعه است یا بر عکس یا هر دو هم مذهب اند اشخاصیکه بر طرف میشوند چه صورت دارد و نمیتوانند که
فرار کنند نیز اکثر اموال و عیال و املاك دارند ب تفصیلی دارد که محل گنجایش آن ندارد و لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد
لکم تسؤکم ل شکه شخصی را در کبر سن حالتی عارض شده که بعد از بول یکساعت تقطیر بول میشود و مستطیع حج است
و بعضی از افعال حج که موقوف بر طهارت نیست بجا میتواند عمل بیاورد ب علت مذکوره مانع حج نمیشود و از افعال عمره و حج آنچه
مشروط بطهارت نیست سوای طواف و نماز آن و از برای آنها هر گاه تقطیر مهلت دهد و وقت انقطاع داشته باشد
مانند نماز هاء واجبه در آن وقت بعمل آورد و الا کیسه مشتمل بر پنبه و امثال آن بر داشته نفس خود را از آن نگاه داشته
بعد از وضو یا غسل اعمال مشروطه بطهارت را بعمل آورد بهتر آنستکه مهما امکن اعمال را نزدیك بطهارت بعمل آورد
بعد از طواف تجدید طهارت کند و نماز را بجا آورد ل شکو زید املاك خود را وقف اولاد ذکور خود نموده و بعد
فوتش اولاد ذکور املاك را فیما بین خود تقسیم نموده اند و هر یك حصه خود را تصرف کرده اند بعد از تصرف و قسمت
ایشان نیز برحمت خدا رفته اند و یکی از ایشان اولاد اناث دارد و دیگران ذکور یا اولاد اناث را میرسد که تصرف در
حصه والد خود کنند یا نه ب هر گاه وقف را مستجمعا للشرایط نموده بر اولاد ذکور خود نسلا بعد نسل تا روز قیامت
مادامیکه از اولاد ذکور احدی باشد با اناث و اولاد اناث چیزی نمیرسد و اگر وقف را بر خصوص اولاد ذکور موجودین نموده
و مصرف بعد از آن را ذکر نکرده پس در صحت آن وقف خلاف و اشکال است و اشهر و اظهر صحت است لکن تا احدی از اولاد

ذکور موجود باشند با اناث نیز هستند و بعد از انقراض اینها بورثه واقف بر میگردد علی الاظهر خواه ذکور باشند یا
اناث و عین وقف قابل قسمت نیست و قسمت ایشان فایده ندارد و منافع مجموع با ز مشترکست مگر آنکه وقف بر هر یک از
اولاد شده باشد بجزء مشاع علیحده که در اینصورت حکم سابق جاری میشود در وقف هر یک علیحده لشکز زید املاک
وقف خود را بعمرو اجاره داده است و قبل از انقضاء مدت موجر و مستأجر فوت شده اند آیا بسبب فوت ایشان فسخ اجاره
میشود یا نه و فرقی هست ما بین آنکه موجر ناظر باشد یا نه جواب منفسخ میشود مگر آنکه موجر ناظر وقف باشد و نظر بمصلحت وقف
و ملاحظه صرفه و غبطه جمیع بطون متأخره اجاره داده باشد که در اینصورت منفسخ نمیشود لشکح اجاره بموت طرفین
یا احدهما باطل میشود یا نه جواب باطل نمیشود علی الاشهر الاظهر مگر در سه صورت یکی آنکه در ضمن صیغه اجاره شرط
شده باشد که مستأجر خودش استیفای منفعت نماید نه دیگری که در اینصورت بموت او باطل میشود و در حیات خودش هم بد
یگری باجاره و اعاره نمیتواند داد مگر باذن موجر دوم آنکه موجر موقوف علیه باشد و از جهت مجرد مصلحت و نفع خود
باجاره داده باشد که در اینصورت باطل میشود زیرا که منافع بعد از موت مال او نیست سیم آنکه موجر کسی باشد که مالک
وصیت کرده باشد که منافع آن عین از او باشد ما دام الحیوة پس او را اجاره داده باشد که در اینصورت چون بمیرد باطل
میگردد نظر بعدم استحقاق ما بعد الموت و بر هر تقدیر در صورت عدم بطلان هرگاه مستأجر تمام وجه اجاره را ادا نموده
پس اگر بعد حق موجر که از او بجا مانده یا بحق موجر را بدهند خواه ورثه از عین منتفع شوند یا نه و الا بر وارث
لازم نمی آید که از مال خود حق موجر را ادا نماید بلکه مخیر است ما بین آنکه عین را بموجر یا ورثه او رد نماید یا آنکه تدارک
و اجرة المثل مدت باقیه بعد الموت را بدهد و اگر وارث صغیر یا غائب باشد حاکم شرع واقعی با عدم امکان وصول
باو مؤمنان حسبة متوجه طی آن عقد میشوند و موافق صرفه و غبطه آنها عمل نمایند و با وجود تعذر اینها موجر یا
وارث او میتوانند که عین را متصرف شوند و اجرة المثل را در عوض حق خود محسوب داشته فاضل و باقی را با ورثه مستأجر
محاسبه نمایند و اگر اجرة المثل با ترکه وفا بحق نکند بر وارث تسلطی نیست و اجرة المثل مدت ما بعد الموت داخل ترکه مستأجر
و از اینجمله که گفتیم معلوم شد که در صورت بطلان اجاره در باب وجه اجاره بر ورثه مستأجر تسلطی نیست اصلا بلکه از ترکه
میت بیرون میرود و اگر وفا نکند نقصان بموجر میرسد والله العالم لشکط صورت مسئله در فتوی فلان بخدمت شما ارسال
شده که موافق فتوی سابق شما حکم را بر عکس فهمیده اند حق عمرو میدانند نه زید و جمعی دیگر از فتوی شما حکم را از
برای زید فهمیده اند نه عمرو و چون جمعی مختلف در فهم عبارت فتوی شما شده اند و کیفیت فهم خود را نموده اند لهذا
کلام ایشان ارسال خدمت شده که حکم را واضح بنویسند که رفع اشتباه شود جواب صورت مسئوله بنظر حقیر رسید که
مضمونش کمال اطلاع بهم رسید و آنرا مبنی بر عدم اطلاع بر محل نزاع و مراعات ضرورت و اجماع و عدم اشتمال بر مدلو
لات و ادله و مقصودات اجله دیدم نوشته اند که هر کس متصرف از زمین منتفع و بهره مند شود کافیست و آنرا احیا مینامند
مثل بریدن چوب و درخت و هیزم و شکستن آجام و خار و بریدن تیغ مجرد انتفاع و بهره مند شدن از زمین احیاء آن نیست باجماع مسلمین
بلکه ضرورت دین و الا لازم می آید که هر کس که در زمین مواتی بگذرد و یا بخوابد یا بول کند یا مسافری یکروز در آنجا خیمه زند
و توقف نماید و بعد از آن کوچ کند یا از بیشه هیمه ببرد و بسوزاند یا بخانه ببرد و همچنین از علف زاری علف چینند یا حیوان
خود را در آن چرانند یا از موات آب گرفته آب خورد یا تطهیر کند یا چوب خود را بکند یا در موات استنجا کند و سنگ و کلوخ آن
استنجا نماید یا بر کوه مواتی راه رود و تفرج کند و از آنجا گیاه یا سبزه خوردنی یا غیر خوردنی یا میوه جنگلی منتفع شود یا تیغ از
جهة تعمیر خانه یا چوب از آنجا بردارد در جمیع اینصورتها احیاء آن موات کرده باشد و آن زمین او گشته باشد یا بوارث او برسد
و نتوانند که منع دیگران نماید و دیگری بعد از رفتن او بعد از نشر در آنجا تصرف نتواند کرد و هم چنانکه کسی در سفر بهر
و بعد از آنجا آثار انتفاع قوافل و مترددین ببینند واجب باشد که در آنجا اعتراض کنند و آنرا ملک مجهول المالک شمارند یا ملک
اهل قافله سابقه دانند و لوازم همه باطلند بالاجماع والضرورة و ایضا لازم می آید که فرقی نماند ما بین احیا و تحجیر و مطلق
تصرف و مباحات بالمرة و این نیز خلاف متفق علیه لغة و عرفا و شرعا است ابن اثیر جزری در نهایة اللغة گفته است الموات الارض
التی لم تزرع و لم تعمر و لا جری علیها ملک احد و احیاؤها مباشرتها بتأثیر شیء فیها من احاطة او زرع او عمارة او

نحو ذلك تشبيهها باحياء الميت و يقال تحجرت الارض واحتجرتها اذا ضربت عليها منارا تمنعها به عن غيرك انتهى و في الانوار
للاردبيلي الشارع في الاحياء ما لم يتمه فمتحجر و كذا اذا اعلم علامة للاحياء من نصب احجار و غرز خشبات و جمع تراب فهو
احق به من غيره و كذا اقطاع من بعيد و لو احيا غيره ملك و ان كان ظالما و لو اعرض المتحجر فلغيره الاحياء انتهى و قال المتولي
في معنى التحجر احداث علامة تميز بها ما يريد عمارته عن غيره قبل اتمامها انتهى و في الهداية انما قيل لتحجير الموات التحجير لانهم
كانوا يعلمونها بوضع الحجارة حواليها و نحو ذلك لمنع الغير عن احيائها و يمكن ان يكون التحجير بمعنى التحجر كالتقسيم بمعنى التقسم
انتهى و قال الشهيدان في اللمعة و شرحها الموات من الارض ما لا ينتفع به منها لعطلته او لاستيجامه او لعدم الماء او لاستيلاء
الماء عليه و لو جعل هذه الاقسام افرادا للعطلة لانها اعم منها كان اجود ثم ذكر في شروط الاحياء ان لا يكون محجرا اي مشروعا
في احيائه شروعا لم يبلغ حد الاحياء فانه بالشروع يفيد اولوية لا يصح لغيره التخطي اليه و ان لم يفد ملكا فلا يصح بيعه
لكن يورث و يصح الصلح عليه الا ان يهمل الاتمام فللحاكم الزامه به او رفع يده عنه فان امتنع اذن لغيره في الاحياء ثم نقل عن
الدروس على وجه القبول انه لا ملك قبل كمال العمل المعتبر فيه و ان افاد الشروع تحجيرا لا يفيد سوى الاولوية انتهى و نحوه
قال الفاضلان في نع و عد و التحرير و غيرها و از این عبارات معلوم میشود که مجرد انتفاع بردن از احیا نیست بلکه میشود
نی و چوب کالی او مستاجمه بها از برای ساختن و سوختن نیز مصداق از برای لا ينتفع فيها لاستيجام نخواهد ماند
و فرق واضح هست میان لا ينتفع و لم ينتفع فليفهم و هم چنین فایده از برای حائط و زرع و عمارة و نحو ذلك و هم چنین
قبل از کمال العمل و افاد الشروع تحجيرا نخواهد بود و دیگر نوشته اند که از اسباب اختصاص ید است و کلام فقها در شرایع
و غیرها بر این شاهد و مستند است چنین معلوم است که معنی ید را نفهمیده اند و ید را از تصرف فرق نکرده اند فقها
در کتاب قضا و شهادات تصریح فرموده اند بر فرق بینهما و شهادت بر تصرف را غیر از شهادت بر ید دانسته اند بر
تقدیر مراد ایشان ید در امثال ما نحن فيه تصرف مالکانه شخص است یا وکیلش از خراب کردن و تعمیر نمودن و امثال اینها
نه مطلق تصرف و الا مسافرین و متصرفين در مباحات بخوابیدن و منزل کردن و آب برداشتن و نماز گذاردن در
امثال اینها مالك از اماکن مباحه موات خواهند شد و آن باطلست چنانکه باو اشاره نمودیم و از اینجاست که
در تملك مباحات احیانا بقصد تملك شرط نموده اند و از الجمله است ما نحن فيه که قصد احیا و تملك در آن شرطست باجماع
کل علما از خاصه و عامه چنانکه شارح انوار گفته که احیا مختلف میشود باختلاف آنچه مقصود بود از عمارت کردن موات
و شارح لمعه فرموده و في الدروس جعل الشروط تسعة و جعل منها قصد التملك فلو فعل اسباب الملك بقصد غيره او لا
مع قصد لم يملك كحيازة سائر المباحات من الاصطياد و الاحتطاب و الاحتشاش ثم قال و الثالث يستفاد من قوله
اول الكتاب يملكه من احياه اذ التملك يستلزم القصد اليه الى ان قال و يمكن استفادته من قوله بعد حكمه برجوعه
الى العرف لمن اراد الزرع و لمن اراد البيت فان الارادة لما ذكره و نحوه يكفي في قصد التملك و ان لم يقصده بخصوصه تحلا(؟)
احیاء ارض اینکه از ا... صلاحیت تمامی که بالفعل قابل تعمیر شود بر آنکه زرع و باغ و طویله و انبار و باخانه مانند
اینها در آن توان ساخت چنانکه علمای خاصه و عامه همه فرموده اند لمن اراد الزرع و الغرس و البيت و الحظيرة للغنم و
نحوه و لتجفيف الثمار و لجمع الحطب و الخشب و الحشيش و شبه ذلك و علامه ره که در تحریر و قواعد فرموده التحجير شروع في الاحياء
و الاحياء التهيئة للانتفاع فلو كانت مستاجمة و عضد شجرها او قطع المياه الغالبة و هياها للعمارة فقد احياها و المرجع
في الاحياء الى العرف و مقاصد الشكفا(؟) يحصل احياء بالتحويط الى اخر ما قال و نحوه قال غيره و در هیچ کتابی هیچ یك از علما نفرموده
لمن اراد الاحتطاب و الاحتشاش و اخذ الخشب و القصب و الحشيش لتعمير البناء و لتعليف الحيوان و نحو ذلك بلکه جائی بخصوص
معین کردن از برای چوب بریدن و علف چرانیدن و امثال ذلك از برای انتفاع خود یا دیگری همان اقطاع و حمی است که
بمعنی قورقست و اینها مخصوص پیغمبر ص و امام ع است و دیگر از اینها که جائی را قورق نماید نه از برای خود و نه از برای
دیگری باجماع کل مسلمین و آنچه از اقاصر نوشته ام بصرف رسانیدن چوب و کالی ضرب با احیا ندارد و مراد م از نیست که
مجرد بریدن هر چند که بقصد احیا باشد یا آن احیا حاصل میشود و از قبیل موقوف علیه احیا میگردد بلکه علما حجره
جمیع فضلا که فرموده اند بقصد تحجرها مثلا اینکه هر گاه انهار را بقصد احیا و تملك بعمل آورد تحجیر یا احیا میشود

و بر هیئت پیش آله کردن و در بعضی مواضع موقوف علیه مقدمه احیا میکردند تا انکه خود ش احیا و تحجیر است و اگر بعد از آن ازاله
مزارع ابعیب چوب کالی را مثلاً بعضی تعمیر جایی ساخته بقصد احیا او نداردد و مراد علما از انتفاء ید غیر همان است
که اشاره باو نمودیم که بالفعل در تصرف مالکانه غیر نباشد انکه در هیچ وقت از اوقات بهیچ نحوی از انحا تصرفی
نکرده باشد چنانکه بر ادنای طلبه مخفی نخواهد بود و مراد از انتفاع حریمیت عامر انست که بالفعل حریم نباشد و مراد
از حریم همانست که علما فرموده اند قال الشهید و غیرهما حریم الحائط مطرح الالة من حجر و تراب و غیرهما علی تقدیر انهدامه
و حریم الدار مطرح ترابها و رمادها و کناستها و سلوخها و مسیل مائها حیث یحتاج الیها و مسلک الدخول و الخروج
فی صوب الباب الی ان یصل الی الطریق المباح و هیچ کس در هیچ جایی از جمله حریم نشمرده است و ذکر از انجا سنگ
یا چوب یا گچ یا کالی یا قی و امثال اینها از برای ساختن خانه یا بوستان و امثال اینها کسی بیاورد و محتاج دیوار و غیره
و امثال آن باشد و مراد علما از کفایت احد امور ثلثه مثلاً از برای احیا نسبت بکسی است که اینها را با شرایط دیگر
بجهت زراعت و غرس مثلاً بقصد احیا بعمل آورده مطلقا چنانکه در عبارات سابقه و لاحقه خود بآن تصریح فرموده
اند و مراد از کفایت اینها اینستکه با اینها بجهت زراعت و غراست مثلاً میشود و از برای اینها قابلیت بالفعل بهم میرسانند
و فرقست میان مقدمه و ذی المقدمه بالبدیهه و بینهما بون ابعد مما بین الثریا و الثری و قصد احیا و تملک در همه معتبر است
اجماعا و شرط نیست در تحقیق احیا انکه بالفعل زراعت و غرس شده باشد و همین است مراد علما از قولشان و لا یشترط
الحرث و الغرس قطعا لانه انتفاع بالمحیا انتهی ملخصهم و الحاصل هرگاه مثلاً عمرو مشغول احیا و تحجیر شود و ادعا کند که
اینها را بقصد احیا و تملک بعمل میاورم یا آورده ام یا میخواهم که خانه بسازم و یا زراعت و باغ کنم و امثال این گفتگوها
از قول یا فعل او معلوم شود دعوایش مسموع است شرعا بدون بینه و قسم هرگاه معارضی در برابر نداشته باشد اما بعد
از انکه چونکسی خواهد که انرا احیا کند و در این وقت ادعا نماید که من قبل از این مدتی چوب و نی از اینجا بریده ام و لیغ از انجا
ازاله کرده ام بقصد احیا و تملک در این صورت مسموع نیست زیرا که کلامش مخالف اصل و ظاهر است و مدعی را در برابر است
و مطلق تصرف اعم است و عام دلالت بر خصوص خاص ندارد و دعوی او مسموع نیست مگر شهود عدول که اقتدا در
نماز فریضه با نها توان کرد که شهادت دهند بر انکه در وقتیکه مشغول احیا بود از فعل یا قول یا قصد احیا و تملک معلوم
ایشان شد و با عجز از اثبات هرگاه ادعا علم بر معارض خود کند که معارض خود ش از او شنیده یا بر او معلوم گشت
تسلط قسم بر او میرساند و مرافعه بقسم طی میشود و بعد از ثبوت تحجیر حاکم شرع او را اجبار مینماید بر اتمام احیا یا رفع
ید و تخلیه از آن و در حین اشتغال به تحجیر حکمش حکم انتفاع بردن مباح است مثل چوب از بیشه و آب از نهر مباح و سنگ
و گچ از کوه مباح و مواترات که هرگاه کسی سبقت بجائی نماید اولی خواهد بود از دیگران تا انکه بخواهد بردارد از
همان موضع که مشغولست در آن و مانع دیگری در حوالی و نمیتواند شد هر چند که قریب باشد و اگر کسی تعدی بر او کند
و او را بیرون کند و از همان جا چیز انتفاع برد آن شخص مرتکب حرام شده ان از غاصب است لکن مالک میشود انچه را که از
انجا بردارد علی الاظهر الاشهر و هم چنین هرگاه محجر را مانع شود علی قول قوی لکن مستحق تادیب و تعزیر میکردد انچه
از نکاب حرام و مراد باشتغال مشغول بودن است بنهج عرفی و ضرر ندارد حیلوله شب و تعطیل بعض اوقات صلوات
و امثال اینها فدرانکه ماه تا مدتی بدون عذر اهمال کند و ترک اشتغال نماید بعد بکر نوشته اند که مستند قول علامه
و محقق و امثال ایشانست و هر کس خلاف این بکوید قولش مردود و او مخترع است و نامربوط و کلام علما حق و درست
لکن فهمیدن آن موقوف بر تامل و تعمق و امنیت کار هر با قید و حلاج نیست و نقل انها بر سبیل احتجاج و سلوک
طریق لجاج از غیر مجتهد باصطلاح مجتهدین یا بصیر باصطلاح اخباریین جایز نیست و تقلید اموات و مطلق افتاء
غیر مجتهد جامع الشرایط ناشی از مجرد تشهی و عین بیقیدیست علمای امامیه طرا تقلید اموات را حرام دانسته اند
در کتاب امر بمعروف و قضا تصریح نموده اند به نهج بلیغ از آن هیچ کس از اجتهادیین و اخباریین حکم و قضا را به تقلید تجویز
ننموده اند هر چند که بتقلید مجتهد حی جامع الشرایط باشد بلا خلاف بین الاصحاب فی هذا الباب علامه در قواعد
فرموده و لا یحل لفاقد الشرایط او بعضها الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و تقلید المتقدمین

تماز للميت لا قول له وان كان مجتهدا و مرحوم آخوند ملا محسن در كتاب قضا از كتاب مفاتيح فرموده لا فرق فيمن نفذ حكمه

مرتبة البصيرة بين للطالع على فتوى لفقيها وغيره ولا بين حال الاختيار والاضطرار باجماعنا فيهما ولا يجوز التحاكم الى غير

الفقيه الجامع للشرائط وان استقضاه ذو الشوكة او اهل البلد و تراضى الخصمان به بلا خلاف للنصوص انتهى كلامه

عليه في الخلد اقامه مرو استثنا به بعضى از فتاوى اموات كردن و اعراض از بعضى ديگر دور از طريقه علما اعلام و نقض

و نزد بكسى نشوند نؤمن ببعض و نكفر ببعض و نظر بضيق مجال و ملال بال اقتضا بر اشاره و اجمال شد **مسئله**

زيد عمرو را كشته است و بحسب شرع بايد ديه او را از برادر عمرو از براى خود بگيرد چه نحو ميشود **ب** زيد بايد

عمرو بوده واو را بقتل خطا كشته پس ديه را از عاقله ميگيرد مثل برادر بنا بر قول جمعى كه قتل خطا را مانع ارث

از ديه نميدانند **مسئله** آقائى غلام خود را رخصت داده كه زنى بگيرد پس او زنى را عقد كرده و مهرانه براى

او قرار داده كه اگر آقا راضى نشود عقدش لازم نباشد والا فلا **ب** اگر غلام كنيز آقا را عقد نموده بمهر ادا كه اين

كنيز پس اگر آقا اجازت نمود عقد لازم خواهد بود و مستحق مهر المثل خواهد گشت والا آن زن اختيار فسخ عقد

بهم ميرساند **مسئله** شخصى ادعاى مالى بر كسى نموده و از ابه بينه شرعيه ثابت كرده و حال آنكه شرعا دعوا يش غير

مسموعست و شهودش غير مقبول اند و مع ذلك جايز نيست و از مطالبه از مدعى عليه نمودن و غير از ان مال و تقاص

كردن اين در چه صورتست **ب** اين در صورتيستكه اقامه بينه بعد از تحليف باشد **مسئله** امام نماز جماعت

گذارده و نمازش باطل و نماز ماموم صحيح است **ب** در صورتيكه امام محدث بوده و ناسيا نماز گذارده **مسئله**

شخصى زكوة واجبه خود را بمستحقين داده و مجزى نشده و بايد ثانيا بهمان مستحقين بدهد كه مجزى خواهد بود

ب اين در صورتيستكه اولا بدون نيت زكوة و قصد قربه بانها داده يا آنكه با وجود امام عصر بدون اذن

او داده و ثانيا با نيت يا بعد از غيبت امام داده است **مسئله** مكلفيست كه نه مريض و نه مسافر و بايد روزه

ماه رمضان را بخورد و اگر بگيرد باطل و موجب كفاره است آن كيست **ب** آن زنيست كه شير كه اگر روزه بگيرد سبب

قتل طفل ميشود و بر او كفاره قتل لازم ميگردد **مسئله** شخصى بعد از اجاره بمال خود از براى خود حج صحيحى بعمل

آورده و بعد از آن حجة الاسلام نيز بر او واجبست آن كيست **ب** آن مستطيعى است كه حج اول را در حال بندگى باذن مولى

بجا آورده بلا خلاف يا قبل از استطاعت بعمل آورده و اين مسئله خلافيست **مسئله** دختر و پسرى در شيرخوارگى دو سال

تمام از يك پستان شير بگيرد خورده اند و بر همديگر حرام نشده اند و محرم هم ديگر نيستند چگونه ميشود **ب** اين در صورتى

ستكه آن شير از زنا بعمل آمده باشد يا بدون حمل بهم رسيده يا مدت مديد مثل ده سال از وضع حمل گذشته و شير منقطع

گرديد بعد از آن ورود نموده مثل درد و از پستان مرد چنانكه ممكن است بهم رسيد **مسئله** كنيز صبيه غير بالغه شخصى را

بجهة طفل صغير خود از براى محرميت بعقد منقطعه نود سال بمبلغ يكتومان با والدان صبيه صغيره كفته اند كه در خانه

كنيز خدمت نمايد و پارچه نان بخورد و الحال پسر سن چهارده يا پانزده سال هست و راضى نيست و صبيه هم بالغه

و رشيده شده و او هم راضى نيست و ميخواهند بنحوى اختيار نمايد يا شرعا ميتوانند يا نه **ب** صحت عقد مذكور بجهة

محل اشكال است و بر تقدير صحت از جانب صغيره غير لازم و اختيار فسخ دارد و بر تقدير لزوم هرگاه زوج چهار ده سال

و رشيد باشد ميتواند كه هبه مدت نمايد على الاظهر و هم چنين هرگاه بارشد ادعا احتلام يا احتمال نمايد نيز اگر مصدق

شرعا و ايام احتلام و امكان امنا پسر بعد از اتمام سال دهم است و از دختر بعد از اتمام نهم كه سن بلوغ دختر است و اوقات

امكان منى همان اوقات امكان انبات شعر خشن است شرعا نه مطلق و بجهة يك از سن و امنا بلوغ تحقق ميگردد بر تقدير

عدم بلوغ يا رشد پدر ولى ميتوانند كه هبه مدت نمايد بجهة مصلحت صغير را دانند خواه با عوض يا بدون آن بشرط آنكه

صرفه صغير در آن باشد والله العالم **مسئله** هرگاه زينب ملكى را متصرف باشد و زيد ادعا نمايد كه آن ملك منتقل

و بغير حق در تصرف اوست و در جواب گويد كه بحق متصرفم پس زيد قباله ابراز نمايد كه مضمون آن اين باشد كه مدتى

قبل از اين زينب مذكوره آن ملك را بزيد هبه نموده و در نزد شهود بر مواهبه و قبض و اقباض عوض و معوض اقرار كرده و شهود

چند نيز اقامت بر اقرار و هبه و قبض نمايد يا شرعا اقرار سابق زينب بانكه آن ملك را منتقل بزيد نموده مسموعست

و رجوع به خالهٔ او میکنند یا نه ب هرگاه اقرار کند به آنکه مال زید بوده در این صورت دعوی منقلب میشود بمدعی میگردد
و باید سبب انتقال را با ثبوت برساند و با عجز از بیّنه بقسم رفع دعوی میشود ل شخصی ذمّهٔ زید مشغول الذمه بخمس بوده
و حال اراده دارد که وجهی که بعمرو سپرده هدیه نموده را از او استدعا کند که با وهبه عوضیه نماید یا آنکه تمامی وجه را باو
تسلیم کند و در همان مجلس از او استدعا میکند که قدری را با و هبه نماید و عمرو با و هبه میکند یا وجه برائت ذمه زید
از تمام خمس میشود یا نه و دیگر آنکه زید از جمعی طلب دارد و بعمرو مواجهه میکند که بعوض خمس بگیر و عمرو قبول کرده آیا
برائت ذمه زید میشود یا نه و دیگر آنکه شهرت بسیادت کافی است یا نه و زید میتواند که شهادت دهد به سیادت
و نفر کسی در حالی که هم سابقهٔ او باشد ب خمس و زکوة و کفاره و سایر وجوه برّ تا بقبض فقیر یا وکیلش نرسد
مال و تملیک نمیشود و لهذا آنچه را که با و نرسیده هبه نمیتواند نمود و بعد از آن که بقبض رسید هرگاه آنرا به صاحب
مال هبه نماید مانعی ندارد بشرطیکه باختیار باشد نه بجبر یا بشرط قبل از دادن یا بمعنی که اگر هبه نکند مال [illegible]
بلکه بر ملکیت زید باقی باشد و بمجرد حواله برائت ذمه حاصل نمیشود هر چند که فقیر قبول کند بلکه بعد از آنکه
به نیّت خمس یا زکوة مثلا بقبض فقیر یا وکیلش رسید برائت حاصل میگردد شهرت مثبت سیادت میشود هرگاه
قادح معتبری در برابر نباشد و شهادت هم هرگاه عادل باشد اعتبار دارد ل شخصا ضعیفه فوت شده آن
شوهری و برادر و همشیرهٔ دیگر غیر اینها وارثی ندارد یا مال ما بین ایشان از مهریه و نقد و جنس و زمین بچه نحو
تقسیم میشود ب نصف مجموع ترکه بشوهر میرسد و نصف دیگر ببرادر و خواهرش میرسد پس اگر اینها از پدر و مادر
هستند باشد نصفه را بالمثالثه تقسیم میکنند و مجموع ترکه را شش حصه میکنند سه بشوهر و دو ببرادر و یک بخواهر
میدهند و همچنین هرگاه از پدر تنها باشند و اگر از مادر تنها باشند نصفه را بالسویه قسمت میکنند
اگر یکی از مادر تنها و دیگری از پدر و مادر یا پدر تنها باشد بحصه مادری میرسد هر چند که برادر باشد و دو حصه
بان دیگری هر چند که خواهر باشد و اگر یکی پدر و مادری و دیگری پدر تنها باشد تمام نصفه بپدر و مادری میرسد و
بپدر تنها چیزی نمیرسد ل شخصی گوسفند و اسب و ملک و غیره خریداری نماید بوجهی که خمس و زکوة آنرا
نداده باشد چه حکم دارد ب هرگاه آن وجهی باشد که خمس و زکوة بان تعلق گرفته باشد در باب خمس باید اکثر الامرین
از خمس قیمه یا خمس ثمنها مذکوره بدهد اگر بعد از انقضای سال ربح و خروج مؤنت تو آن خریده باشد و الا خمس همان اشیا را
باید بدهد هرگاه فاضل از مؤنت سال شود و در باب زکوة وجه را باید بدهد و همچنین گاو و گوسفند و غیره را
هرگاه شرایط وجوب زکوة در اینها بهم رسد نیز باید بدهد ل شخصی هرگاه کاردی یا سوزن در بدن انسان یا حیوان فرو
رود و بیرون آید اثر خون بر آن نباشد و بعد از مکث خون از آن زخمها بیرون آید یا آن کارد نجس است یا نه ب نجس
نیست و اجتناب بستن ندارد مگر آنکه در بدن نجس العین فرو رفته باشد مثل سگ و خوک و کافر و فهم ل شخصی من فضل
علیا علی عمر فقد کفر چه معنی دارد ب کفر مفضل جهت آنست که تفضیل دلالت میکند بحسب لفظ حقیقت بر ثبوت
خوبی و فضیلت فی الجمله از برای مفضل علیه و قول مرد سرکه از ابتر شیرین تر میباشد ربما العرف مجاز است و از اینجا معلوم میشود
حدیثی که اهل سنت از حضرت امیر روایت نموده اند که فرموده من فضلنی علی ابی بکر جلدته حد المفتری یا آنکه مراد از کفر
معنی لغوی است که ستر است یعنی حق را پوشانیده ل شخصی شهد بان الله لیس بخالق و ان رسول الله لیس من البشر
و ان علیا لم یکن بامرئة و من شک فی هذه المقال فقد کفر چه نحو میشود ب ممکن است که مراد بخالق در اینجا کننده و پوینده
باشد چنانکه در اخلاق تیاب شب مراد است که خالق ممتنع الوجود نیست مثل شریک خود و در صدق قضیه سالبه
وجود موضوع و محمول شرط نیست و با انتفای احدهما صدق بهم میرساند مثل لیس زید و العنقا بشریک الباری و ممکن
است که عمر را در اینجا بکسر میم مخففه باشد بمعنی متحیر و گمراه و مراد برسول الله در اینجا جبرئیل باشد ل شخصی بود در بعضی
از بلاد متعارف است که در روز عاشورا تعزیه میکنند و شبیه میسازند و بعضی بصورت امام حسین ع و حضرت امیر
و سایر شهدا و بعضی بصورت یزید و ابن ملجم و غیرهم از ملاعین میشوند و همچنین از برای اخبار مردم که جمع شوند در حسینیه
شیعه و دهل میزنند بلکه در بعضی بلاد ساز و صرنا مینوازند چه صورت دارد ب تشبیه ظالم اضری ندارد شبیه تا

نظر باصالت با حت اشیا و عدم ثبوت منع از ان و خبر من تشبّه بقوم فهو منهم و هم چنین روایت من کان کلامه کلام
النسا و مشیه مشی النسا و یمکن من نفسه کما یمکن النسا فارجموه و لا تستحیوه منا فاقی بان نداری و حدیث منع تشبه
بدشمنان اخذ ابر تقدیم تسلیم سند شد ظاهرش انست که مراد تشبه با ایشانست در جبیت ده و سنتی در ملل و اخبار و اسخان
طریقه ایشان بلکه هر گاه تشبه مذکور موجب مزید حزن و کریه و تعزیت باشد انحضرت شود داخل عموم من بکی او ابکی
او تباکی و لو واحدا و جبت له الجنة میگردد و از جمله مؤیدات جواز تشبه انست که شیخ مفید در زیارت حضرت رسالت
در عید مولود فرموده که هر گاه در غیر مدینه طیبه باشی و خواهی که انحضرت را زیارت کنی شبیه بقبر در پیش خود بنا و آن
انحضرت را بران بنویس و بایست و متوجه انحضرت شو بگو پس زیارت طولانی نقل فرموده و از ظاهر کلام شرح ظن غالب
میرسد که در این باب نظر او حدیثی رسیده باشد چنانکه و طیفه بتعبیرات قد ما است و ابنها در صور تیست که مشتمل
بر امر حرامی نباشد مثل تطرفا بحرم اما صنج و دهل و طبل پس انها داخل الات لهو و طرب اند مثل دف و صرنا و بابن سبب
انرا در بعضی از مهم خانها منزنند و از برای حکام بامثال سازها منزنند و در صحاح گفته الصنج الذی تعرفه العرب هو
الذی یتخذ من صفر یضرب احدهما بالآخر و اما الصنج ذو الاوتار فیختص به العجم و الطبل الذی یضرب فیه و در قاموس
گفته الصنج شئ یتخذ من صفر یضرب احدهما بالآخر و آلة با وتار یضرب بها معرب چنگ و الطبل الذی یضرب به یکون ذا وجه
و ذا وجهین و فی الحدیث طرق بنا سر اثیل لیلة العذاب فاصبحوا و قد افتقدوا اربع طوائف منهم احدیها الطبالون و قد
ذکرنا انصاری سابعی در شرح منهاج چنین گفته که مکروه هست غنا کردن و شنیدن ان هر گاه با آلت طرب نباشد
مثل طنبور و صرنا و نی و صنج و چهار تار و طبل و استعمال الات طرب و شنیدن انها صغیره است و ضرب بعد الت
شاهد نداره مگر انکه طاعتش غالب بر ابنها نباشد و هم چنین حرام است و نه مکروه بلکه حلال است حکم خواندن از برای
شتر و دف زدن هر چند حلقه دار نباشد از برای اظهار سرور و خوشحالی در عرو و ختنه کردن و عید و رسیدن مسافر
و امثال ابنها و هم چنین شنیدن حکم دف از جهت انکه در حلیت انها اخبار بسیار وارد بلکه تصریح کرده است نووی
بسنت بودن حکم و بعوی بسنت بودن دف تمام شد کلام قاضی ذکر یا پس او نکابی اینه امور شعار سنیان و دشمنان
حضرت امام حسین است نه شعار شیعیان و دوستان او و مولوی رومی مثنوی گفته ظاهرت طعنه زنان بر یزید و زدنت
نشک میدار ز یزید بعضی از علما طبل جنگ را در جهاد استثنا فرموده اند مستند با نکه در حرب حضرت امیر طبل
جنگ بوده و بر تقدیر تسلیم از قبیل استثناء لبس حریر بحصر است در حرب چنانکه استثنا فرموده اند مؤید کلام
در اینمقام در سؤال هزار و صد و هشتاد و پنج میباید است لتنمیم زنو به نجض هست بالسر فی ... علی الارض
ظهر است که مسافت قصر نزد شما چند فرسخ است ... انکه مسافت هشت فرسخ است یا چهار فرسخ بقصد عود
بدون اراده قطع ان ذکر اشنا با حد قواطع مثل قصد اقامه عشره یا رسیدن بوطن مثلا کل شئ ط ما معنی قولهم الاخبار
فی کذا اکثر من ان تحصی و اشهر من ان تخفی و الله اکبر من ان یوصف و امثال ذلک بیانات الذی اختلج بالبال
فی جواب هذا السؤال فی سالف الاوقات و لم ار الافهم من تلک العبارات تقدیر من التفضیلیة و تضمین معنی
التجاوز و البعد و المعنی ان الاخبار مثلا فی کذا اکثر من غیرها بعیدة فی الکثرة من احصائها و الله اکبر من غیره متجاوز
فی الکبر و عظم الشان من وصفه فیکون فیه تنبیه علی ان لیس المراد بالکبر فی هذا المقام ما هو المتبادر الی الافهام
الذی هو من اوصاف الاجسام فیلزم توصیفه بما لا یلیق به فلذا فسره امیر المؤمنین و تقدیر من التفضیلیة اشهر و اکثر
من ان یبسه علیه قال الله تعالی اعلم من یضل عن سبیله ثم وقفت علی ما یوافقه للعلامة التفتازانی قال الفاضل
الچلپی فی حاشیة المطول ما لفظه یرد علیه ان ما بعد من لا یصلح ان یکون مفضلا علیه اذ لیس مشارکا لما قبله فی
اصل الفعل اعنی الکثرة اجاب الشارح بان کلمة من متعلقة بفعل یتضمنه اسم التفضیل ای متباعدة فی الکثرة من
الاحصاء و رده الفاضل المحشی بان من اذا لم یکن تفضیلیة فقد استعمل اسم التفضیل بدون الاشیاء الثلاثة و لا
شک ان التفضیل مراد ثم اجاب عن اصل الاعتراض بان المعنی اکثر مما یمکن ان یحصی الا انه سومح فی العبارة اعتمادا
علی ظهور المراد و یمکن ان یوجه جواب الشارح ایضا بان من التفضیلیة محذوفة کقوله تعالی یعلم السر و اخفی ای و اخفی

الکلام ...

اکثر من خلافهما فتأمل انتهی کلام الجلبی وغیره تأمینه ولعمری لولا العصبیة الجاهلیة لما تفوه المدقق الشریف
بذلك الوجه السخیف وظنی انه لم یقرع الی الان سمع احد من بنی نوع الانسان احذف بصره ودمع بکاء الجار فاعتبروا
یا اولی الابصار و مما یؤید ما ذکرنا موافقة مدخول ان للمبتدا فی التانیث وعلی ما زعمه الشریف ینبغی ان
یکره ابدا فلیفهم س زید بجهت نفقه و نفراز اولاد خود را یك پسر بسن ده ساله و یك دختر بسن هشت ساله
نزد عمرو گذاشته و مبلغ سه تومان قرض کرده با این شرط که هر وقت که مبلغ مذکور را رد نماید اولاد خود
بگیرد و قبل زید ادعای اجرت خدمت ایشان را بکند و عمرو ادعای انتفاع پول را آیا این عقد منعقد میشود یا نه
ج شرط امثال این امور در ضمن قرض صحیح و نافذ نیست و تسلط پدر به حیثیه ازاله هر گاه با شرایط ولایت
باشند با ینکه ایشان را باجاره دهند و نوکر و خدمتکار نمایند همین در ایام صغر ایشان است و چون دختر نه ساله
و پسر چهارده یا پانزده ساله شدند و رشید هم باشند اختیار خود را دارند و میتوانند که اجاره ولی را
بر هم زنند یعنی مدتی بعد از بلوغ و رشد را باطل کنند و بهر جا که خواهند بروند و ایشان هم در صورت اجاره صحیحه است
و اما قرض کردن بشرط رهن نمودن ایشان و خدمت فرمودن پس مطلقا صورت شرع ندارد و باطل است و در صورت فقر
و اجاره دادن صغیر وجه اجاره مال صغیر است نه مال ولی و جایز نیست که ولی آنرا بمصرف خود و عیال خود برساند مگر
آنکه پدر و مادر آن صغیر فقیر و مضطر باشند که در این صورت میتوانند که اخراجات خود را از وجه اجاره صغیر بمصرف
رسانند و نمیتوانند که بمصرف دیگر مثل خرج خواهر و برادر صغیر برسانند هر چند که عیال پدر و مادر باشند و
الله العالم س شنا قبر آمنه و عبدالله پدر و مادر حضرت رسول صلعم در کجا است ج مشهور میان اهل سنت
است که پدر و مادر آنحضرت و همچنین عبد المطلب و عبد مناف و هاشم و ابوطالب و حضرت امیره همگی کافر بودند
لهذا بعد با ایشان اعتنا نمودند و بتعمیر قبور و زیارت ایشان نپرداختند و باین سبب شیعیان نیز بجهت تقیه خصوصا
از اهل مدینه منوره و مکه معظمه متفحص قبور ایشان نشده اند بلکه قبور ایشان مخفی و مشتبه گردیده حتی آنکه قاصر از تعادی
معترض از شیعه متولدین و قاطنین در مکه معظمه پرسیدم که قبر عبدالله کجا است گفت ظاهرا در شام است و این محض اشتباه است
قبر هاشم که در غزه شام است و از اینجا است که خال مفضال مجلسی ره در تحفة الزائر فرموده که قبر شریف عبدالله و آمنه در این
زمان معلوم نیست و قاصر در سنه هزار و یك صد و هشتاد و شش که بمکه مشرف بودم بلطایف الحیل قبر عبدالله را پیدا کردم و
زیارت نمودم و بسیاری از حجاج بر آن دلالت نمودم قبر آنحضرت در کوچه دراز است معروف بزقاق الطول در میان داخل دروازه
مصری در خانه معروف به بیت النبی و قبل از این مشهور بخانه نابغه بوده و قبر آنحضرت واقع است در فوق دکه در ضلع میان دو
دیوار خانه در صندوقی کوچك خرابی و در جوف آن ضریح چوب کوچکی نیز هست و در تاریخ طبری مذکور است که عبد المطلب
عبدالله را بمدینه فرستاد که خرما بیاورد پس در آنجا فوت شد و در تاریخ معتبر دیگر دیدم که چون از جمل بشام رفته در وقت
گذشت وفات یافت و الدا و عبدالله نزد خالوهای پدر از بنی نجار بود و وقتیکه از شام مراجعت مینمودند در قافله مکه
چون رفقای او بمکه رسیدند و عبد المطلب تفحص حال عبدالله را از ایشان نمود گفتند او را بیمار در مدینه گذاشتیم عبد
المطلب پسر خود حارث را بطلب عبدالله فرستاد چون بمدینه رسید دید که عبدالله وفات یافته و در خانه نابغه دفن شده
است و اما قبر آمنه پس مشهور و صحیح آنست که در دهبست میان مکه و مدینه که آنرا ابواء میگویند بفتح همزه و سکون باء
موحده و بعد از آن واو و الف ممدوده لکن آن قبر در این زمان معروف نیست و در مکه معظمه نزدیك به قبر حضرت خدیجه مکرمه
به شکوه دست چپ مستقبل کعبه قبری هست که سنگی بلند بر آن منصوب است و اسم مرگی در آن کنده شده است و بعضی از شیعیان
مکه آنرا قبر آمنه میپندارند و ظاهرا بی اصل است هر چند که زیارت آن بقصد قبر آمنه شاید بد نباشد و ابن حجر مکی
شافعی در شرح قصیده همزیه در قول شاعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لك الامهات والآباء تصریح نموده است
بنجات عبدالله و آمنه و گفته است که در حدیثی که جمعی از اصحاب تصحیح نموده اند مرویست که حق تعالی عبدالله و آمنه را زنده کرد تا ایمان
بآنحضرت آوردند و این حدیث بطرق متعدده نیز مروی هست و در صحیح مسلم مرویست که حضرت رسول صلعم زیارت کرد قبر مادر خود را
پس گریست و گریانید کسانی را که بر دور او بودند و شیخ صدوق ره در من لا یحضره الفقیه در کتاب حج در باب الرجل یبعث بالهدی

از داود رقی روایت کرده است که گفت داخل شدم بر حضرت صادق ع و حال آنکه از مردی طلبی داشتم که میترسیدم طلبم تلف شود
و چیزی عاید من نشود پیش شکوه او را عرض کردم حضرت فرمود که چون بمکه رسی یک طواف بکن از جانب عبد المطلب
با دو رکعت نماز و از جانب ابو طالب یک طواف با دو رکعت نماز و از جانب عبد الله یک طواف با دو رکعت نماز و از جانب
آمنه یک طواف با دو رکعت نماز و از جانب فاطمه بنت اسد یک طواف با دو رکعت نماز بعد از آن دعا کن و از خدا
بطلب که حق تعالی مال ترا بتو رساند داود گفت چنین کردم چون از باب الصفا بیرون آمدم دیدم که مدیون
من ایستاده میگوید ای داود مرا در اینجا حبس کرده بیا مال الله را بگیر و جمیع تو رسانید که آیا بعمل از برای تحصیل مطلب
و حق بتجربه رسیده است و از حضرت پیغمبر ص مرویست که جبرئیل با و گفت که حق تعالی حرام کرده است بر آتش پشت
و شکمی را که ترا برداشته است و پستانی که ترا شیر داده و دامنی که ترا پرورده ظاهرا مراد از پستان حلیمه
سعدیه است و از دامن عبد المطلب و ابو طالب است والله العالم **ل شنب** کسی خانه فروخته بعضی از املاک را
اجاره میدهد با دعای آنکه صاحب ملک است و کذبش بر همه کس ظاهر است آیا در چنین ملکی تصرف غسل و نماز
و روزه میتوان کرد یا نه و هرگاه بعد از چند سال صاحب ملک بهم رسد مستاجر لا بد است که او را راضی کند یا نه و
بعد از رضا عبادتش صحیح است یا نه **ب** بر هر کس که کذب دعوی معلوم باشد تصرفش جایز نیست و وضو و
غسل و تیمم و نمازش در آنجا صحیح نیست مگر آنکه بطریق شرع در آن تصرف نماید و مانند مال مجهول المالک
با آنکه مثلا از مجتهد جامع الشرائط آنرا استیجار نماید و بر هر تقدیر هرگاه تصرفی در آن کند بغیر وجه شرعی مشغول
الذمه باجرت المثل میشود از برای مالک آن ارض هر چند که عبادتش باطل باشد و مالک پیدا نکردد و بعد از پیدا
شدن و او را راضی نمودن باز عبادات سابقه باطله او صحیح نمیشود **ل شنج** هرگاه برنج شسته نجس شود
چه باید کرد **ب** بشستن پاک میشود **ل شند** هرگاه وارث زید منحصر در یک صبیه و زوجه باشد و وصیت
کند که بعمرو مثل ارث آن صبیه دهند چه قدر بعمرو میرسد **ب** هرگاه هیچ یک از صبیه و زوجه اجازه آن وصیت
ننمایند و همین ثلث با جنبی میرسد و فریضه ایشان دوازده میشود یک بزوجه و هفت بصبیه و چهار بعمرو میرسد
و اگر هر دو اجازه وصیت کنند عمرو مثل حصه صبیه میبرد و بطریق عول فریضه بپانزده میرسد حصه زوجه یک و حصه
هر یک از صبیه و عمرو هفت میشود و اگر یکی از آنها آن وصیت را قبول کند و دیگری رد کند چون فریضتین توافق در ثلث
دارند وفق یکی از آنها را در دیگری ضرب کرده بشصت میرسد پس حاصل ضرب نصیب مجیز را از فریضه اجازه در وفق
فریضه رد بمجیز دهند و حاصل ضرب نصیب راد از فریضه رد در وفق فریضه اجازه برا و بدهند و تتمه از عمرو است پس
در صورت اجازه زوجه چهار با و و سی و پنج بصبیه و بیست و یک بعمرو و در صورت اجازه صبیه بیست و هشت با و و پنج
بزوجه و بیست و هفت بعمرو میرسد **ل شنه** چون حق تعالی آدم را خلق کرد ملائکه را بعد از نفخ روح یا قبل از
نفخ روح امر بسجده فرمود و در بهشت یا در زمین بود و حوا را از ضلع او خلق نمود یا نه **ب** قبل از نفخ مامور شدند
بسجود بعد از نفخ و اتفاقیه در بهشت نبود نه در زمین و نظر بجمع بین الاخبار اظهر آنست که حضرت حوا خلق شده است
از طینت که از برای خلق ضلع ایسر حضرت آدم معین شده بود نه از ضلع او بعد از خلقت او چنانکه مذهب جمیع
اهل سنت است نظر بظاهر خلقت حوا من الضلع الایسر لآدم و باین سبب و را حوا نامیدند و اصحاب [illegible]
خوب از برای ابجدیت نموده اند که عدد تسعه بمنزله آدم است زیرا که آحاد را نسبت تولید و ابوت بسایر اعداد هست
و خمسه بمنزله حوا است که مانند خودش از او بهم میرسد زیرا که هر عددی که در او پنج مذکور باشد مثل پنج و پانزده چون
ضرب شود در عدد دیگر که او نیز مشتمل باشد بر پنج مثل بیست و پنج و صد و پنج و امثال ذلک در حاصل ضرب آنها
یقینا پنج بعینه موجود و ملفوظ خواهد شد و گفته اند که قول حق تعالی طه اشاره است بآدم و حوا و هر یک از آن
دو عدد چون از یک تا با و بنظم طبیعی جمع شود مجموعش مساوی عدد اسم مختص با و میگردد و مثل آنکه مجتمع از واحد
تا تسعه چهل و پنج میشود که مطابق عدد آدم است و مجتمع از واحد تا خمسه پانزده میگردد که موافق عدد اسم حوا است
و در علم حساب مقرر است که چون عددی را در عددی ضرب کنند هر یک از مضروبین را ضلع گویند و حاصل ضرب را

ضلع

مضلّع نامند و در اینجا تا اصل ضریب خمسه در تسعه چهل و پنج است که عدد آدم است و دو ضلع عشر خمسه در تسعه است
و خمسه ضلع ایسر است و تسعه ضلع اکبر است و مراد با سر کهتر است و مشتق از یسیر یعنی قلتین است از یسار که معنی
جانب چپ است و اخبار عدد اضلاع و استوای آنها در زنان و نقص یکی در جانب چپ مردان منافاتی ندارد با آنچه
گفتیم زیرا که شاید فایده بر آنچه گفتیم مترتب شود و حکمتش فرق میان زن و مرد و کشف حال خنثی باشد چنانکه
در بعضی روایات حضرت امیر حال خنثی مشکل را بآن معلوم فرمودند و از تزویج و ولادت بمیزان ملحق کرده
اند ل بشنو زوجه هابیل و قابیل از چه مخلوق شده اند و سایر ازواج پسران آدم از چه بودند و پسران او چه
شدند ب موافق مذهب اهل سنت و مجوس آنست که حضرت حوا در بطنی یک پسر با یک دختر توام زائیده و دختر هر بطنی
را به پسر بطنی دیگر تزویج کرده و در بطن اول قابیل با اقلیما و در بطن ثانی هابیل با لیوذا بوده و قابیل چون خواهر
خود را بهتر دید از خواهر هابیل راضی بآن تزویج نمی شد پس بنای ایشان بر قربانی شد که قربانی هر کدام که مقبول
گردد اقلیما از او باشد و قربانی قابیل مقبول نگشت و باین سبب هابیل را کشت لکن موافق اخبار ائمه اطهار
اقوال اکثر علمای شیعه آنست که در هیچ وقت خواهر برادر حلال نبوده و حکایت مذکوره محض کذب بوده و از
مجوس باهل اسلام سرایت نموده چنانکه در کتب سیر و تفاسیر مسطور است خلاصه موافق اخبار امامیه آنست که حق تعالی
حوریه از بهشت فرستاد و او را با شیث پسر آدم تزویج کرد و اسمش نزله بود و حوریه دیگر فرستاد که اسمش منزله بود و او را
به پسر دیگر آدم که در بعض اخبار اسم او یافث تعبیر شده و شاید که لقبش قابیل بوده تزویج نمود و از شیث پسری و از
یافث دختری بهم رسیدند و بهم دادند و بنی آدم از ایشان بهم رسیدند و مستفاد از بعضی اخبار آنست که زن برادر
شیث دختری از جن بوده و شاید که یافث و زن او داشته است اما سایر اولاد آدم پس محتمل است که بدون تزویج
مرده باشند و حکمت در خلقت آنها نظیر حکمتی باشد که در حق اطفال است و کسانیکه قبل از تزویج مرده اند یا آنکه تز
ویج عم و عمه در آن وقت حرام نبوده و انحصار ابنای آدم در دو نفر از اولاد او مانع عقلی و ضرر عادی ندارد چنانکه
موافق مشهور میان اهل سنت و شیعه قریب هشتاد نفر با حضرت نوح از غرق نجات یافتند و عقبی از آنها نماند مگر
از سه پسر نوح و باین سبب نوح را آدم ثانی گویند و اما حکایت قربانی دو پسر آدم که در عشر ششم از سوره مائده
مذکور است پس در آن دلالت نیست بر سبب آن و شاید آن تکلیفی باشد مانند تکلیفی که بملائکه و شیطان در سجود
آدم شده و بعضی از احادیث شیعه که بر طریقه اهل سنت است محمول است بر تقیه جمعاً بین الادلة والله العالم
ل بشنو و اسم مادر موسی چیست ب بچند طریق نقل کرده اند یکی از آنها یوخابد است و این اشهر است ل بشنو اگر خنثی
مشکل فوت شود بچه نحو او را غسل دهند و که او را غسل دهد ب مثل سایر اموات او را غسل دهند و فرقی نیست در غسل
اموات و غاسل خنثی باید از محارمش باشد مثل پدر و مادر و خواهر و برادر هر چند که خنثی باشد و هر گاه که خنثی اجنبی باشد
او را غسل نمیتوانند داد مگر آنکه سن خنثی متوفی از سه سال یا پنج سال کمتر باشد که هر اجنبی او را غسل میتوانند داد خواه زن
و خواه مرد مانند هر دختری و پسری که سه سال داشته باشد بلا خلاف یا پنج سال داشته باشد علی قول قوی والله العالم
ل بشنو اگر زنی دو توام بزاید و ظهر آنها بهم ملصق باشد چون زنده بمانند چه قسم میشود و اگر فوت شوند بچه نحو
آنها را دفن کنند و اگر یکی ذکور و دیگری اناث باشد که آنها را غسل بدهد چه گونه ارث میبرند و نماز میکذارند و سایر امور
شرعیه ایشان بچه قسم میشود ب مانند سایر مردم زندگی میکنند و اگر موجب اتلاف و ضرر آنها نشود جایز است
که آنها را از هم جدا سازند مانند عبد الشمس پدر امیه و هاشم پدر عبد المطلب جد پیغمبر که آنها توامان بودند و پیشانی
ملصق بهم بود و جدا ساختند و غسل هر یک را نامحرم اجنبی باستر دیگری یا محرم هر دو میدهد و استقبال قبله در حال احتضار
از ایشان ساقط و در حال دفن تعیین بقرعه میشود و اگر فصل ایشان بعد از موت ضرر نداشته باشد شاید فصل واجب
شود و هر یک ارث خود را کما فرض الله میبرد و با تشاح در تقدیم نماز قرعه میزنند و هم در جماع و سایر امور ممتنعة الاجتماع و
فرض مسائل غریبه حتی بجنگ هزار مسئله قریبه نسبت بعلما محض تضییع عمر صرف آن در ما لا یعنی است و عبث است ل بشنو هر گاه
کسی وصیت کند که یک پسر و یک غلام دارم که بسفر رفته اند و بعد از فوت او دو نفر بیایند و هر یک ادعا کند که من پسر متوفیم

وان دیگری غلام است که پیش ایشان را نشناسند که بر دعوای ایشان گواهی دهد میراث آن شخص بحجت نمیشود پس هرگاه
انها ثابت نباشد نظر بعدم معارض حق ارث منحصر در اینها میشود و دعوای اینها یا عجز از اثبات ظاهر ابقره طی میشود نظر
بحدیث القرعة لکل امر مشکل و چون قرعه از اوی بنام یکی از اینها بر آید میراث باو میرسد وان دیگری بنده او میشود برادر
سنتست که اورا آزاد نماید بر در بعضی وجهی عتق او را واجب دانسته اند نظر بظاهر موثقه حسن بن محبوب و خالی از قوت
نیست و اگر این فرض وقوع یابد بتجدید سؤال نماید بنا بر آنکه در این فرع فرصت و سبب تحقیق این مسئله را حاضر نداریم
مسئله اگر سلام کنند بر کسی که در نماز است چه نحو جواب دهد خصوصا سلام اکثر عوام را که غالبا غلط است و همچنین هرگاه
زن سلام کند خصوصا بنامحرم پس در نماز بچه نحو که سلام کرده اند جواب دهد مثلا هرگاه سلام علیکم گفته است
نیز سلام علیکم گوید نه جواب سلام متعارف شرعی را که وعلیکم السلام است و اگر سلام را درست نگفته او در جواب همان
نحو گوید لکن بطریق درست بگوید بقصد قرائت قرآن و جواب سلام زن را نیز باید داد هر چند که نامحرم باشد مسئله
شیر بها که در میان مردم متعارف است چنانکه بر کسی که بدهند حرام است یا نه و بر تقدیر حرمت هرگاه هیچ
چاره بدون آن تزویج نکنند چه نحو کنند پس دادن شیربها اگر غیر آن هیچ کدام حرام نیست لیکن لزوم ندارد و
اگر آنرا داخل صیغه مهر کنند و جزء مهر زن نمایند که زن خودش بکسی بدهد حلال بی‌شبهه میشود هرگاه زن راضی
باشد و اگر در صیغه داخل کنند با نحوی که باستقلال مال کسی باشد بعید نیست بطلان آن باطل است و دادنش
لازم نیست و بر هر تقدیر هرگاه شیربها جزء مهر نشود بنحوی که مذکور شد لیکن سبب کم شدن مهر شود آن شیربها
بر کسی که حرام میشود و شبهه در مهر بلکه در اصل نکاح بهم میرسد چاره منحصر در همانست که گفتیم مسئله هرگاه نذر را
بغیر لفظ عربی کنند صحیح است یا نه و هرگاه نماز نذر کنند و آنرا به نیت سنت بعمل آورد و همچنین وضو را اند یا نه
پس بعنوان سنت درست نیست و هرگاه وقتش معین بود و بآن نحو که گفت بعمل آمده و وقت بیرون رفته کفاره
لازم است و اگر همین لفظ سنت بزبان یا بخاطر گذرانیده لیکن مبدأ نسته که نماز نذر که بر گردنش لازم است ترکش
نمیتوان کرد در این صورت ضرر ندارد و همچنین در وضو و نذرش بعمل آمده و اینها همه بر تقدیر نیست که نذرش درست
باشد و با شرایط صحت بعمل آمده باشد و از جمله شرایط صیغه نذر انست که لله علی هکذا است مراد از هکذا
که انچه را میخواهد که نذر کند بعد از لله علی بگوید هر چند که بغیر لفظ عربی باشد لیکن باید معنی لله علی را فهمیده باشد
و معنیش انست که لازم باد از برای خدا بر من و مشهور انست که صیغه نذر بغیر عربی متحقق نمیشود و اظهر انست که میشود
بشرطی که بمضمون همان عربی باشد که ترجمه کرده‌ایم والله العالم مسئله زن عامیه را بر سر زن سیده میتوان
گرفت و همچنین بالعکس یا نه و دو سیده یا بیشتر را در نکاح جمع میتوان نمود یا نه و سیده را متعه میتوان نمود یا نه جواب
هیچ کدام حرام نیست شاید جمع میان دو سیده یا بیشتر و متعه کردن سیده مکروه باشد نظر به بعضی احادیث
که دلالت کند بر منع از جمع میان دو فاطمیه و متعه کردن اینها وارد شده و حقیر رساله در حلیت جمع میان دو فاطمیه
نوشته‌ام و گفتگو در حدیث منع نموده‌ام و از استدلال بمنع المنع من الجمع کرده‌ام و قول نادری از بعض متأخرین در آن منع
نقل کرده‌ام هر کس که تفصیل دلیل و اطلاع بر قال و قیل خواهد بآنجا رجوع نماید و اگر نظر بآن قول احتیاط کنند ضرری
ندارد مسئله مجملی از احوال العشرة مبشرة و فقهاء اربعه اهل سنت را بیان فرمایید پس اما عشره مبشره پس جماعتی
اند که در این رباعی مذکورند ده یار بهشتی اند مبشر بوبکر و عمر علی عثمان طلحست و زبیر و بوعبیده سعد است سعید
عبد الرحمن اول ابوبکر بن ابی قحافه اسمش عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره است و در اینجا با حضرت رسالت
در نسب شریک میشوند و مادرش سلمی دختر صخر بن عامر بن کعب است و بیعت خلافتش پیش از دفن پیغمبر و دو سال و سه ماه
و نه روز خلافت کرد و در ماه جمادی الاخری سال سیزدهم هجرت وفات یافت در حجره پیغمبر در عقب انسر و مدفون شد
و عمرش شصت و سه سال بود دوم عمر بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است و در اینجا
نسبش بحضرت رسول متصل میشود و مادرش حنتمه دختر هاشم و دختر عم ابوجهل است بنا بر مشهور در میان اهل سنت و در سال
ششم بعثت مسلمان گشت و بوصیت و تعیین ابی بکر خلیفه شد و بعد از انکه ده سال و نیم خلافت کرد ابولؤلؤ غلام

مغیره بن شعبه او را خنجر زد و بعد از سه روز آخر ماه ذی الحجه سنه بیست و سیم هجرت وفات یافت و در عقب ابو
بکر مدفون شد و عمر شریفش شصت و سه سال بود و مشهور میانه متاخرین شیعیان است که وفاتش در نهم
ربیع الاول بود سیم عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد المناف است و در اینجا با حضرت در نسب
شریک میشود و مادرش اروی دختر کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد الشمس است و بعد از سه روز از دفن عمر
بمشورت جمعی که عمر تعیین نموده بود خلیفه شد و بعد از دوازده سال و هشت روز باجماع جمعی از صحابه و
غیرهم که از انجمله محمد بن ابی بکر و محمد بن حذیفه و عمرو بن الحمق و مالک اشتر بودند کشته شد و در ماه ذی الحجه سنه
سی و پنجم از هجرت و بعد از سه روز در بکر در حش کوکب که قریب به بقیع است در شب مخفیه دفن شد و عمرش
قریب بود سال بود چهارم علی بن ابیطالب بن عبد المطلب است و در اینجا نسبش بحضرت پیغمبر متصل میشود و مادرش
فاطمه دختر اسد بن هاشم است که عم زاده پدرش بود و ولادتش در اندرون کعبه معظمه بود و بعد از قتل عثمان در همان
روز باتفاق اصحاب صحابه که از انجمله طلحه و زبیر بودند بیعت خلافتش واقع شد و چهار سال و نه ماه و چند روز
خلافت کرد و در بیست و یکم ماه رمضان سنه چهلم از هجرت بضربت عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعنة الله علیه شربت شهادت
نوشید و وفات یافت و در نجف اشرف مدفون شد و بعضی از اهل سنه مدفن آنجناب را در کوفه میدانند و
بعضی در بقیع مدینه میدانند و عمر آنحضرت شصت و سه سال بوده مانند عمر پیغمبر پنجم زبیر بن عوام بن خویلد و
اسد است و مادرش صفیه عمه پیغمبر است و برادر زاده حضرت خدیجه است در ماه جمادی الاولی سنه سی و ششم هجرت در
جنگ جمل کشته شد و قبرش در حوالی بصره است و قبه دارد ششم طلحة بن عبد الله بن عثمان تیمی است در جنگ
جمل در بصره کشته شد هفتم ابو عبیده جراح و نامش عامر بن عبد الله بن جراح فهری است و پنجاه هشت سال عمر کرد
و در سنه هجدهم هجرت بسبب طاعون که در شام بهم رسید وفات یافت و قبرش در دمشق نزدیک قبر یزید
پلید است هشتم عبد الرحمن بن عوف بن الحارث بن زهرة بن کلاب است و هفتاد و پنج سال عمر کرد و در سنه سی و دویم هجرت
وفات یافت و قبرش در حمص است نهم سعد بن ابی وقاص مالک بن وهیب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب است و بعد از آنکه شش
نفر مسلمان شده بودند مسلمان شد و زیاده بر هفتاد سال عمر کرد و در سنه پنجاه و پنجم یا ششم هجرت وفات یافت
و قبرش در عقیق مدینه است دهم سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی است مسلمان شد با زنش فاطمه خواهر عمر بن خطاب
پیش از اسلام عمر در مدینه یا کوفه وفات یافت در سنه پنجاه و یکم هجرت و عمرش زیاده بر هفتاد سال شد و اما فقهاء
اربعه که نزد اهل سنت در فضیلت بترتیب خلفای اربعه اند اول امام اعظم ابو حنیفه است و اسمش نعمان بن ثابت بن
زوطی تیمی است که در سنه هشتاد هجرت متولد شد و در ماه رجب سنه یکصد و پنجاه وفات یافت و قبرش در
بغداد مشهور است دویم امام مالک بن انس بن ابی عامر اصبحی است فقیه مدینه منوره در سنه نود و سه متولد شد و در سنه
یکصد و هفتاد و نه وفات یافت قبرش در بقیع مدینه است و بر آن قبه هست و مشهور میان اهل سنت است که مالک
سه سال در شکم مادر مانده و بعضی دو سال و نیم گفته اند سیم امام محمد ادریس عباس عثمان بن شافع بن سایب بن
عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف است و در اینجا نسلش بحضرت رسالت متصل میشود و او مشهور است
بامام شافعی و در روز وفات ابو حنیفه متولد شد و در روز جمعه آخر رجب سنه دویست و چهار وفات یافت و قبرش
در مصر است و قبه عظیمی دارد و مدت حملش در شکم مادر چهار سال است باجماع اهل سنت و باین سبب شافعی و تمام شافعیه
قایل شده اند که اقصا مدت حمل انسان چهار سال است چهارم امام احمد بن محمد بن حنبل حنبلی است و بعضی بجای محمد عبد الله گفته
اند در ربیع الاول سنه یکصد و شصت و چهار متولد شده در بغداد یا در مرو و در روز جمعه شانزدهم ربیع الاول یا غیر
آن از سنه دویست و چهل و یک وفات یافت در بغداد در مقبره باب حرب مدفون شد و در این ازمنه قبرش معلوم
نیست و زاید جله غرق شده است و او استاد بخاری و مسلم صاحبان صحیحین است **لشسو** کسی نام مادر زن خود را شنوا
گوید و مانعی ندارد هرگاه مانع دیگر نداشته باشد **لشسر** سیادت ذکر مانده است و سایر پیغمبران سید
بوده اند یا نه و سید در لغة عرب بمعنی بزرگ طائفه است از هر گروهی که باشد و بمعنی هر پیغمبری و هر حاکمی

در هر نسبی سید است و نظر باین حق تعالی در قرآن حضرت یحیی را سید گفته است و در اصطلاح اهل اسلام نزد اهل
سنت سیادت مختص به پیغمبر ما و اولاد آنحضرت تا روز قیامت نظر بقول آنحضرت که فرموده انا سید ولد آدم
ولا فخر و باین سبب حضرت امیر و اولاد او که از غیر حضرت فاطمه باشد سید نمیدانند و در کتاب نفحات الاخبار
از حضرت امیر روایت کرده که گفت شنیدم از حبیب خود رسول خدا که میگفت حبیب من جبرئیل بر من فرود آمد پس گفت
یا محمد بدرستی که از برای هر چیزی سیدیست پس سید بشر آدم است و سید اولاد آدم توئی و سید روم صهیب است
و سید فارس سلمان است و سید حبشه بلال است و سید درختان سدر است و سید مرغان نسر است و سید ماهها
ماه رمضان است و سید روزها جمعه است و سید کلامها لغت عرب است و سید لغت عرب قرآن است و سید قرآن سوره
البقره است و نزد شیعیان اثنا عشریه سید عبارتست از هاشم بن عبد مناف جد حضرت رسالت و اولاد او تا قیام
قیامت و احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام در این باره خارج از شماره است و در اهل البیت ذکر یافته و حدیث مذکور
منافاتی باین ندارد زیرا که آنحضرت نیز از سادات بلکه اشرف کاینات است و شاید اهل سنت بعد از حضرت امیر تخصیص
بآنحضرت داده اند با وجود آنکه در حدیث متفق علیه میان اهل سنت و شیعه از حضرت رسول صلعم منقولست که آنحضرت خطاب
بعلی نموده فرموده که یا علی انت شریکی فیما عدا النبوة یعنی یا علی تو شریک منی در غیر پیغمبری و امثال این حدیث در طرق اهل
سنت بسیار است و در رساله امامت قدری از آن ذکر نموده ایم و در طریق اهل سنت در اوسط طبرانی و صواعق
محرقه و فردوس دیلمی و مناقب خوارزمی روایت شده که حضرت پیغمبر صلعم گفت بدرستیکه حق تعالی گردانید ذریه هر پیغمبر را
در صلب خودش و گردانید ذریه مرا در صلب علی بن ابی طالب و نیز در حدیث متفق علیه بین الامه که در مناقب خوار
زمی و غیره مذکور است از سلمان روایت شده که گفت داخل شدم بر پیغمبر صلعم و حسین بر دامن آنحضرت نشسته بود و آنحضرت
چشم و دهان او را میبوسید و میفرمود تو سیدی پسر سیدی و امامی پسر امام پدر امامانی و حجتی پدر حجتهائی که نهمین ایشان
قائم ایشانست خلاصه اسم هاشم عمرو است و در بعضی از سالها قحط شدید در مکه و حوالی آن بهم رسید و هاشم بزرگ
قریش بود و شتر بسیار داشت و در آن قحط بتدریج از برای مردم کشته ایشان را بثرید نان و گوشت طعام نمود
و باین جهت شعرای آن زمان و سایر اعیان او را مدح نموده اند و او را هاشم ملقب ساختند یعنی شکننده استخوان
شتران و نان خشک از برای ثرید و قصاید در ثنای او گفتند و اذعان بسیار و بزرگی او نمودند و از انجمله اینها از شعرا
عمرو الذی هشم الثرید لقومه   ورجال مکة مسنتون عجاف   یعنی عمرو آنچنان کسیست که شکست و خورد کرد نان
ثرید را از برای قومش و حال آنکه مردان و بزرگان مکه قحط زده و شکم خالی بودند و هشم در لغت عربی بمعنی شکستن است
و هاشم اول کسی بود که بنا نهاد در رحلتین رحلت تابستان و زمستان که حق تعالی در سوره لایلاف بآن اشاره فرموده
و رحلت زمستان عبارتست از رفتن قریش ببلاد یمن از برای تجارت و رحلت تابستان رفتن ایشان بشام بجهة تجارت
و هاشم به تجارت شام رفته در انجا وفات یافته و در قریه غزه بفتح غین با نقطه و هم چنین زای مشدده با نقطه
و بعد از آن ها از توابع فلسطین است قریب بعسقلان مدفون شد و الحال قبرش ظاهر نیست و مطرود بن کعب خزاعی در مرثیه
او قصیده گفته که از انجمله این شعر است   و هاشم فی ضریح وسط بلقعة   تسفی الریاح علیه بین غزات   یعنی هاشم در
قبریست در میان بیابان خالی از همه چیز که میوزد بر او بادها در میان غزها و غزات جمع غزه است گویا هر قطعه از غزه را
باسم کل مسمی ساخته که غزات گفته و هاشم همانست که با عبد الشمس پدر امیه که جد بنی امیه است توام زائیده و پیشانی
با پیشانی ایشان بسبب اختلاف اقوال با هم متصل بود و بشمشیر ایشان را از هم جدا ساختند و در آن وقت پیر کاهنی یا عارفی در
انجا حاضر بود پس گفت که اینکار شوم است و دلالت میکند که همیشه میان این دو پسر و اولاد ایشان جنگ و شمشیر
باشد آخر چنان شد که آن پیر تطیر نموده و الله العالم و الحاصل سید نزد امامیه کسیست که از اولاد هاشم باشد
و هاشم را دو پسر بود یکی اسد نام که پدر فاطمه مادر حضرت امیر المؤمنین ع و دیگر عبد المطلب بضم المیم و تشدید الطاء المفتوحه
و کسر لام است و اسمش شیبة الحمد است و وجه تسمیه آن اینست که چون متولد شد چند دانه موی سفید بر سرش بود و
لقبش عبد المطلب شد بجهة آنکه در مدینه منوره نزد مادرش سلمی از بنی نجار بود و بعد از فوت پدرش هاشم پسر عمویش

مطلب بن عبد مناف بمدینه رفت و او را در میان کودکان دید که بازی میکند و بفراست او را شناخت و اسمش را پرسید
گفت شیبه پسر هاشم پس مطلب او را بی اطلاع مادرش و اقوامش او را برداشته در عقب خود سوار کرده و در راه
از خوف اقوام سلمی که او را تعاقب کنند و از او بگیرند بهر کس که بر میخورد و از احوال می پرسید میگفت که این بنده
منست و باین سبب مشهور شد بعبد المطلب و بعد از مطلب ریاست و بزرگی مکه بر او قرار گرفت و او اولاد بسیار داشت
لکن از انها عقب مشهور و معروف نماند مگر از چهار پسرش ابو طالب پدر حضرت امیر و عباس جد بنی عباس و ابولهب
و حارث و بنی هاشم در این زمان منحصر باولاد این چهار نفرند و دیگران معروف نیستند والله العالم س
بوطی دبر مرد یا زن یا سایر حیوانات غسل واجب میشود یا نه ب بوطی دبر مرد یا زن و خنثی غسل واجب میشود
بر فاعل و مفعول هرچند که هیچ کدام انزال منی نکنند و در وطی سایر حیوانات بدون انزال احوط کردن غسل
لکن بهمان غسل نماز نکند س نیت نماز و روزه قضا از میت که بعنوان اجاره میشود چه نحو باید کرد
و موجر میتواند که بتاخیر بعمل آورد یا باید بتعجیل نماید و بر تقدیر تاخیر چه ضرر دارد ب نیت را در عمل باین طریق
کند که نماز صبح مثلا میگذارم یا فردا را روزه میگیرم بنیابت فلان میت قضا که بر او واجب بوده بالاصاله
و بر من واجبست بالنیابه از برای اجاره قربة الی الله و اگر در ضمن صیغه اجاره تعیین وقت فعل شده مخالفت از جانب
نیست و اگر در غیر آن وقت بعمل آورد بدون اذن جدید از مستاجر باطلست علی الاظهر و هم چنین هرگاه باذن جدید
شود اگر آن اجاره بوصیت میت شده باشد و اگر مستاجر تبرعا استیجار نموده شاید باذن جدید باشد صحیح شود
و بر هر تقدیر در صورت مخالفت احوط آنست که صیغه اول را فسخ نماید و مجددا صیغه اجاره بخوانند و هرگاه در
صیغه تعیین وقت نشده بنا بر اظهر مختار است که هر وقت خواهد بعمل آورد و بعضی تعجیل را در این صورت واجب میدانند
و مراعات تعجیل بهتر است و معتبر در تعجیل نهج عرفیست یعنی چنان مشغول بقضا شود که در عرف مردم هرگاه مطلع
بر حال او شوند گویند که او همیشه در آن کار است و کوتاهی نمیکند در آن بنا بر این احتیاطا مندرج در آنست که در ضمن
صیغه تعیین وقت کند که ماه رجب را مثلا روزه میگیرم و در شبانه روزی نماز پنج روز مثلا میگذارم تا فارغ
از شبهه شود س شعار نعش که قرآن در سر قبر میخوانند یا تنها و بی ذاری یا آنکه در خانه یا جای دیگر بخوانند
ب در همه جا خوبست و در سر قبر خوبتر است و موجب نزول رحمت و عزت او است و اینها در صورتیست که قاری اجیر
نباشد که بر سر قبر بخواند و الا هرگاه اجیر باشد در جای دیگر بخواندن با نیت اجاره محسوب نخواهد بود س شعا
فاتحه خواندن بر سر طعام چه حکم دارد ب ضرری ندارد و از بدع مستحسنه است بلکه فرد اکمل حمد مامور به است لیکن تخصیص
بطعام گوشت برنج ظاهرا منشائی ندارد و بهتر آنست که هر کس بعد از خواندن سوره حمد دعائی از برای خود یا میت
بکند که انشاء الله مستجاب میشود چون بعد از قرائت قرآن واقع شده و شاید نکته وضع فاتحه نیز این باشد
س شعب نماز وحشت را پیش از دفن میت میتوان کرد و اگر در شب اول دفن ترک یا فراموش شود و در روز یا در
دیگر بعمل میتوان آورد و اگر چهل نفر بهم نرسد بیکنفر زیاده برای نماز میتوان داد یا نه و کیفیت نماز وحشت چه
نحو است و وقت کردنش کدام است ب نماز وحشت قبل از دفن یا بعد از شب اول نمیتوان کرد هر چند که فراموش
کرده باشد و اگر اجیر فراموش کند باید وجه اجاره را بصاحبش رد نماید و عددش خصوصیت بچهل نفر ندارد بلکه
بیشتر و کمتر نیز میشود و هر چند بیشتر شود بهتر است و بیک نماز اکتفا میتوان کرد لیکن هرگاه کسی موافق تعارف پول
داده است که چهل نفر نماز کنند زیاده بر یک نماز بیک نفر نمیتوان داد مگر باذن صاحب پول هر چند که دیگری بهم نرسد
و در کیفیتش سه طریق است مشهور و بهتر همین طریق متعارف است که آن دو رکعتست بکیفیت نماز صبح لیکن در رکعت
اول بعد از سوره حمد یک مرتبه آیة الکرسی میخوانند تا علی العظیم و اگر تا خالدون بخوانند بهتر است و در رکعت دوم
بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه میخوانند و باید هاء انا انزلناه را ظاهر کند و قرائتش درست باشد و بعد از
سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابهما الی قبر فلان و بجای فلان اسم آن میت را بگوید و اگر ندانند نیت
بر میت کند که نماز را از برای او کرده و اگر تبرعا بدون نیت پول گرفتن کرده نیت سنت میکند و اگر بقصد گرفتن

پول میکنند باید که خود را اجاره دهد و وجه را معین کند و صیغه بخواند با مراعات سایر شرایط اجاره چنانکه
در نماز استیجار و حج استیجاری میکنند و بعد از تحقق اجاره در نیت قصد وجوب کند باین طریق که دو رکعت
نماز وحشت بطریق متعارف میکنم از برای هدیهٔ فلان میت که بر من واجبست قربةً الی الله و اگر طهارت نداشته
باشد وضو یا غسل را از برای آن به نیت احتیاط بجا آورد مثل نماز صبح و اگر بقصد پول آن نماز را بعمل آورد بدون
اجاره آن نماز باطلست و مستحق پول نمیگردد باتفاق کل علماء مگر بر مذهبی که عمل مرائی را صحیح داند والله العالم
س شعج ران پیچ مستحب که است چه نحو میشود ج پارچه را که عرضش یک وجب و نیم و طولش لااقل هفت وجب
باشد سرش را بشکافند و بر کمر میت ببندند و پنبه بسیار بر دبر و بر فرج میت بگذارند و سر دیگر پارچه را از میان پاها او ببرند
از زیر آنچه که بر کمرش بسته بیرون آرند و محکم بکشند که دبر و فرج را که پنبه بر آن گذاشته اند فرا گیرد و پاها را بهم آورند
و ران‌ها را با هم دیگر با آن پارچه محکم به بندند و به بپیچند تا بزانوها و بهر جا که منتهی شود سرش را در آنچه پیچیده اند
فرو برند س شعد میشود که سدر یا کبریت بدو با تمیت را غسل دهند ج اشکال دارد و اگر آب مضاف کنند درست نیست
علی الاقرب س شعه زوجین که هبه بهم دیگر نمایند بدون عوض در آن رجوع میتوانند کرد ج نمیتوانند با جمع
شرائط الصحة علی الاشهر الاظهر س شعو در عالم رؤیا که روح مشاهده بلاد بعیده مینماید یا از جسم مفارقت
کند یا نه ج نه بلکه التفات و پرتوش بر آنجا افتد مانند آفتاب که قرصش در آسمان و شعاعش در زمین میتابد س
شعز بلی میتوانند که بعضی از اولاد خود را اجیر ابی ارث نماید ج نمیتوانند علی الاشهر الاظهر نظر باستصحاب و عمومات
مؤیده بخصوص صحیحه سعد از حضرت امام رضا و قول بجواز شاذ است و مستندش ضعیف السند و بر تقدیر
صحت حاملش بر خصوص مورد محتملست یعنی هرگاه وصیت کند که مجموع ترکه را بباقی ورثه دهند آن فرزند از حصهٔ ثلث
محروم میشود علی الاقوی والله العالم س شعح غسال اگر با ورثه ادعای اجرت غسل کند چه صورت دارد ج
هرگاه غسل را بقصد گرفتن اجرت دهد باین معنی که اگر چیزی باو ندهند خواه معین و خواه غیر معین غسل نخواهد
داد در اینصورت اجرت حرامست بالاجماع و غسل باطلست علی الاشهر الاظهر و اگر بقصد تبرع از برای خدا غسل دهد
و منظورش گرفتن چیزی نباشد غسلش صحیحست و اگر وارث یا غیر او از خود چیزی باو دهند بعنوان تبرع بر او حلالست
بلکه بهتر است که چیزی باو بدهند و اگر غسال خود را اجیر وارث یا غیر او نماید باجرت معینه با استجماع شرائط صحت
اجاره از صیغه و غیرها ضرری ندارد و غسلش صحیحست مستحق همان اجرت میشود علی الاقرب خصوصا در صورتیکه
کسی بهم رسد که تبرعا غسل دهد لیکن اجرت از مال یتیم و غایب ندهند و بعوض اجاره نذر نیز خوبست بلکه احوط
باین طریق که نذر را بعنوان شکر بازاء اعمال متوقع بعمل آورد مثلا میگوید که لله علی هکذا اگر اولاد فلان یا دوستان
فلان میت هزار دینار امروز بمن برسد بشکرانهٔ آن آن میت را اسم غسل بطریق معهود غسل دهم قربة الی الله
و از آنچه گفتیم معلوم شد که غسل اکثر مردگان خالی از اشکال نیست و هم چنین نماز بر آنها که موقوفست بر صحت
غسل زیرا که اکثر مرده شوها بدون اجاره میشویند و ابدا احدا نمیشویند بلکه بقصد گرفتن رخت و پول مرده
می شویند و علامتش آنست که بعد از شستن در باب اجرت گفتگو میکنند و اشکال مخصوص بغسل و نماز است که
انها نیت قربت شرطست و خلاف سید مرتضی در اعتبار نیت در غسل ضعیفست و مع ذلک گرفتن اجرت را او نیز حرام
میداند و اما غیر از نماز و واجبات غسل از سایر امور متعلقه بتجهیز میت مثل ازالهٔ نجاست و کفن کردن و دفن نمودن
پس موافق مشهور نیز حرامست اخذ اجرت بر آنها و حکم بتحریم اشکال دارد مگر آنکه اجماعی باشد لکن بر تقدیر حرمت
ضرری بصحت آنها ندارد هرگاه صحیح بعمل آمده باشد و اخذ اجرت بر خصوص مستحبات مثل تلیین اصابع و شستن
سر برغوهٔ سدر و مستحبات کفن مثل عمامه و ران پیچ و پیشانی بند و قبر را زیاده بر قدر واجب کندن مثلا ضرری ندارد والله
العالم س شعط هرگاه میتی را بدون غسل و کفن و نماز دفن کرده باشند یا بعد از دفن معلوم شود که بر بدن
راست رو بقبله دفن نشده است چه باید کرد ج نماز را بر سر قبرش میکنند بالاجماع و هرگاه ظن غالب بهم رسد
که از هم پاشیده یا بحرکت دادن از هم خواهد پاشید حرکت نمیدهند و بر حال خود میگذارند و الا در جواز نبش قبر

از برای

از برای تدارک آنها خلاف است و مشهور جواز است و خالی از قوّت نیست بشرطیکه با امکان فعل ترک آنها شده باشد
از روی عمد یا سهو امّا در صورت سقوط تکلیف قبل از دفن پس اظهر عدم جواز است و الله العالم ل متف میکویند
کسانیکه در عالم ارواح با هم آشنا بوده اند و در این عالم نیز با هم آشنا میباشند و کسانیکه در آن عالم از هم
متنفّر بوده اند در این عالم نیز متنفّر خواهند بود و حال آنکه میبینیم جمعی را که گاهی از هم متنفّرند ب شاید
در آن عالم نیز چنین بوده اند یا اختلاف حال در این عالم بسبب عروض عوارض جسمانیّه و علایق شهوانیّه باشد
و حدیث الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف شاید بنابر این باشد که با قطع
از عوایق و علایق مایل بمقتضای آن عالم میشوند چنانکه نظیرش در اقرار همه است بتوحید و ربوبیّت در روز
الست و هم چنین در آیه شریفه الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات میتوان اکتفا کرد ل شفا نزول قرآن
عرض چند سال کشید و اگر بقاعده عمر شریف بود پس اگر زیاده عمر مینمود باید که آیات دیگر نازل شود
و اگر نازل نمیشد قرآن ناتمام میبود ب نزول قرآن در عرض مدّت بیست و سه سال که ایام بعثت بود وقوع
یافت و مجموع عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود بنابر اشهر اظهر اگر زنها مکرّر ترویج کردند تولّد
شد از ایشان کاشکی نام ل شفب در مراجعت از سفر چون بحدّ ترخّص رسند در نماز و روزه چه کنند
هرگاه چند روز در آنجا توقّف نمایند ب تمام میکنند بنابر اشهر اظهر و احوط آنست که مادام که در آنجا
نمانند بقصد اقامه جمع بین القصر و الاتمام نمایند و روزه که بگیرند بعد از آن قضا نمایند ل شفج
هرگاه مسافر از محلّ قصد اقامه اراده دو فرسخ را یا بیشتر کند چه کند ب بعد از اتمام اقامه عشره رفتن
بکمتر از چهار فرسخ شرعی با نیّت عود بمحلّ اقامه ضرر ندارد در حکم اقامه هم بهم نمیخورد علی الاظهر خصوصاً چون عزم
داشته باشد که بعد از این در محلّ اقامه اوّل یا در اثنای آنمسافت که میرود اقامه عشره نیز کند و اگر بقصد چهار فرسخ
یا بیشتر برود و عازم باشد بر عود در همان روز هرچند که اتّفاقاً از برای او میسّر نشود و بعد از چند روز
دیگر بر گردد در اینصورت قصر میکند بلا خلاف و اگر منظورش عود در همان روز نباشد لیکن قواطع سفر
مانند رسیدن بوطن یا قصد اقامه عشره در اثنا از برای او نباشد نیز قصر کند علی الاحوط و جمع بین القصر
و الاتمام نماید علی الاحوط و الله العالم ل شفد هرگاه کسی حیوانی را در مرض تصدّق کند و گوشتش را بفقراء
داده و پوستش باقی مانده که آنشخص بمیرد و کفن نداشته باشد یا میتوان آنرا پوستش را فروخت و بمصرف کفنش
رسانید یا نه ب اگر آن تصدّق بمحض ترحّم و خیرات متعارفه باشد هرچند که بر دور بلا گردانیده باشند ضرر
ندارد و پوستش از ملکیّت آنشخص بیرون نرفته است و هم چنین هرگاه نذر کنند که گوشت را تصدّق کنند و
اگر نذر کرده است که مجموع حیوان را تصدّق کند پوست آنرا نیز باید تصدّق نمود و بمصرف کفن نمیتوان رسانید هر
چند که صاحبش فقیر باشد لکن اگر وارثش فقیر باشد جایز است که پوست را براو تصدّق کنند و او بمصرف میّت
برساند بشرطیکه از صدقه نذر و کفّارات حلال باشد و الله العالم ل شفه بعضی کسانیکه از برای حضرت
امام حسین علیه السلام بگریند یا بگریانند یا زیارت آنحضرت و سایر ائمّه علیهم السلام میروند لکن مسائل واجبه و قرائت
نماز را عمداً بعد از تحصیل آنها هم نمیشناسند یا ثواب دارد یا نه ب در صحّت مستحبّات با ترک واجبات
خصوصاً در تحصیل اصول دین و واجبات نماز اشکال و خلاف عظیم هست و بر تقدیر صحّت با آنها رفع استحقاق
عقاب و عذاب بترک واجب نشود و امر قیامت و تفضّل بی نهایت الهی امر دیگر است لیکن اصرار بر معاصی نموده
و مغرور بکرم کریم بودن و از غضب قهار نترسیدن مخالف احتیاط عقل و دلیل نقل است ل شفو یا کسیکه
نماز را بدون معرفت بگذارد و گاهی ترک کند داخل تارک الصلوة میشود یا نه ب داخلست باینمعنی که مستحق
عقاب است و مشغول الذمّه بقضای نماز قضا داده هست ل شفز هرگاه کسی قرائتش درست نباشد و حروف قرآن
مخرج ادا نکند لیکن در سعی تحصیل آن باشد هرگاه مشغول قضای نماز های سابق باشد و عمرش وفا نکند چه نحو میشود
ب بعد از تصحیح قرائت و تعلّم مسائل واجبه باجتهاد یا تقلید مجتهد جامع الشرائط زنده بی واسطه یا با واسطه

یا وسایط

یا وسایط عادله باید مشغول قضا شود و بعضی از علما قضا را واجب فوری میدانند یا بمعنی که تأخیرش را حرام میدانند
از کتاب مندوبات بلکه واجبات موسعه دانند قبل از تضیق اوقات و بنا بر اشهر اظهر قضا واجب موسع است و
بفور بعمل آوردن سنت مؤکد است لیکن هرگاه عمرش وفا نکند از استحقاق عذاب و عقاب بیرون نمی آید باید
وصیت کند که بعد او بنیابت او قضا کنند هر چند که با استیجار باشد و هرگاه کوتاهی در قضا نکرده فوت شود
و کسی بهم نرسد که از برای او قضا نماید ظاهراً برای او عقابی نباشد انشاء الله تعالی ل شخصی هرگاه کسی چند مره توبه را بشکند
و باز توبه کند توبه اش قبول میشود یا نه ب هرگاه با شرایط بعمل آرد مقبول میگردد ل شخص هرگاه کسی شراب
یا مسکر دیگر بخورد لیکن بفهمد که چه میگوید در آن حال نمازش صحیح است یا نه و اگر در مستی باشد تا وقتیکه وقت بگذرد و
رود قضا بر او هست یا نه و قبل از توبه تا چند وقت نمازش قبول نمی شود ب هرگاه نماز را با شرایط صحت در حال
فهم و شعور بعمل آرد صحیح است یا بمعنی که مسقط وجوب قضا و استحقاق عقاب است لیکن تا چهل روز نمازهای او مقبول
درگاه الله نمی گردد چنانکه در اخبار وارد است مگر آنکه توبه کند که نمازهای بعد از توبه صحیح و مقبول می شود و اینها
در صورتیست که عالم باشد بخبر هم مسکر و ظاهر آنکه آنچه را میخورد از جنس مسکر است هر چند که او را بالفعل مست نکند
بسبب قلت یا عادت یا امتزاج بچیزی دیگر و بدون ضرورت و تقیه آنرا بخورد و هرگاه نماز را در آن حال ترک نموده تا وقتش
بیرون رفته قضای آن واجب و لازم است هرگاه نماز واجب قضا داشته باشد ل شخص درمیان دود و غبار نماز کرده
چه صورت دارد ب ضرر ندارد اگر باعث خلل واجبات نماز نشود ل شخصی آیا نزد شما تعیین سوره بعد از حمد در
نماز واجبست یا نه و هرگاه بسم الله قبل از تعیین سوره خوانده باشد لازم است که بسم الله را اعاده نماید یا نه و هرگاه
بدون قصد سوره خوانده و از نصف گذشته یا شروع در سوره توحید و جحد نموده چه کند ب چون بسم الله جزو هر سوره
است سوای سوره برائة باجماع امامیه و قرائت سوره کامله در نماز فریضه یا وسعت وقت و اختیار واجب است بنا بر اشهر
اظهر و اجزاء مشترکه متعین نمیگردد مگر بتعیین بقصد و نیت یا نظر بعادت بنا بر اینها هرگاه بسم الله را بقصد سوره معینه
نگفته شروع در سوره غیر معتاد کند بسم الله آن سوره را نخوانده باشد پس سوره کامله را قرائت ننموده و در عهده تکلیف
بقرائت سوره تامه باقی مانده پس واجب است که برگردد و بعد از تعیین بسم الله گوید و سوره بخواند هر چند که آن سوره را
که بدون قصد خوانده از نصف گذشته یا سوره توحید جحد بوده باشد و آنچه فقها فرموده اند که در این سه موضع
رجوع نمیتوان نمود مگر در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین مقصود ایشان آنستکه هرگاه با قصد خوانده باشد لیکن
دانستکه امروز جمعه است اگر سهواً بدون قصد تعیین سوره خوانده و بخاطرش بیامد تا داخل رکوع شده ضرر ندارد
و حکمش حکم کسیستکه هیچ سوره نخوانده و هیچ قرائت نکرده سهواً تا از محلش گذشته و نمازش صحیح است با دو سجده
سهو علی الاشهر الاظهر ل شخصی هرگاه بنده مشترک باشد پس بعضی از شرکاء حصه خود را آزاد کند حصه
دیگران چه نحو خواهد شد ب هرگاه معتق موسر باشد یا مرادش از عتق اضرار بشریک بود تمام آن بنده آزاد می
گردد و قیمت حصه شریک در ذمه معتق میگردد علی الاشهر الاظهر و مراد بموسر در اینجا کسیستکه بعلاوه مستثنیات
دین بوزن مالک قیمت حصه شریک باشد علی الاقرب و بعضی در اینجا اقتضا یا استثنا قوت یکشبانه روز نموده اند و
طریق احتیاط واضح و وقت انعتاق جمیع نزد اداء حصه شریک است علی الاقوی و مراد باضرار در اینجا همین تقویم بر شریک
است تا منافات نداشته باشد با قصد قربت که معتبر است در عتق مطلقا باجماع کل علما ل شخصی هرگاه کسی خواهد که وضو
یا غسل واجب بنیت سنت سازد بسبب آنکه قبل از وقت باشد و مشغول الذمه بمشروط بطهارات واجبه نباشد و
سهواً نیت واجب کند با آن طهارة نماز میتواند کرد یا نه ب هرگاه سهواً بر زبانش نیت وجوب جاری شده و مبدأ
نیت است که بعنوان سنت میسازد در این صورت طهارتش صحیح است و نماز واجب هم میتواند کرد زیرا که اعتبار در نیت
بدلست نه بزبان اگر آنرا بقصد وجوب بعمل آورده هر چند که بر زبانش سنت جاری شده باشد آن طهارتش باطل است
و بکار نماز سنت هم نمی آید ل شخصی نزد شما ماموم در نماز میت قصد وجوب کند یا سنت یا قربت ب جمیع
واجبات متعلقه بتجهیز میت مثل غسل دادن و کفن کردن و نماز گذاردن و دفن نمودن و همه واجبات کفائیه اند

و معنی واجب کفائیه آنستکه واجب است بر هر کس که عالم بآن باشد و قادر بر فعل آن باشد و تا بعمل نیاید از کردن او ساقط
نمی شود و بعد از حصول از کردن مکلفین ساقط میگردد و اگر بعمل نیاید از کردن ساقط نمی شود و ممکن است که مشتغل
نماز آنرا باتمام نرسانند و در اثنا بمیرد یا بعذر شرعی یا بغیر شرع آنرا قطع نماید پس همگی از امام و ماموم باید
به نیت وجوب بعمل آرند حتی کسیکه قبل از تکبیر آخر بامام ملحق شود والله العالم ل شصه نماز وحشت را
بجماعت میتوان کرد یا نه ب هرگاه خود را باجاره داده است یا نذر کرده است چنانچه در غسل میت
گذشت که نماز وحشت کند مانع ندارد نیز اگر در اینوقت آن نماز واجب است نیت وجوب میکند و اگر به
نیت تبرع میکند بجماعت نمی شود نیز اگر در اینوقت نماز سنت است نماز سنت در نزد شیعه بجماعت نمی توان
کرد مگر در چند موضع اول فریضه معاده یعنی هرگاه کسی نماز واجب را منفرد کرده باشد و بعد از آن جماعتی در آن
نماز منعقد شود منفرد میتواند که نماز خود را بعنوان سنت بجماعت اعاده کند خواه امام منفرد ماموم باشد یا امام
دوم نماز استسقا یعنی طلب باران و در این دو موضع خلافی نیست سیم عید فطر و اضحی در زمان غیبت امام
که بنابر اشهر اظهر سنت است و بعضی حرام میدانند و قول نادری بوجوب آن هست چهارم نماز عید غدیر نزد شیخ مفید
و ابی الصلاح حلبی رحمهما الله ل شصو هرگاه کسی غسل کند و بسبب اندک حرکتی در بدنش بهم رسد غسلش صحیح است یا نه
ب هرگاه مظنه ضرر نداشته باشد ضرر ندارد و اندک حرکت داخل ضرر و مرض نیست بلی هرگاه موجب آنقدر سرما خوردن
و لرزیدن شود که آن شخص بحسب عادت متحمل آن نمیتواند شد نظر بعادت خود یا قول صاحب وقوف هر چند کافر باشد در این صورت
غسل کند باطل است هر چند باو ضرر نرساند و باید تیمم نماید ل شصز چون در بلاد اسلام مرده یابند که بعضی از اعضایش
را حیوانات خورده و معلوم نیست که زن است یا مرد در تجهیز او چه کنند ب چنانچه اجنبی غیر مماثل یا محرم تجهیز او مینماید غسلش
از زیر ثیاب یا چشم پوشیده دهد علی الاحوط و بعضی نامحرم را تیمم میدهند و بعضی بدون غسل دفن میکنند و بعضی موا
ضع تیمم را میشویند و اینها در صورتیست که معلوم نشود که صغیره سه ساله است یا پنج ساله و الا او را برهنه غسل
میدهند چنانکه در صورت علم و اختیار نامحرم صغیره را در سن مذکور غسل میدهد ل شصح هرگاه حیوان کسی در ملک
غیر چرا کند شیر و گوشتش چه حکم دارد و بر مالکش چه لازم میآید ب هرگاه از مالک نهی یا عدم رضا ظاهر نشود
یا اینکه بزبان اظهار کند یا فعلی کند که دال بر منع او باشد مثل باغ و زراعت و قرار دادن حایل از دیوار و پرچین
و امثال اینها و چرا کردن حیوان در آنجا متعارف باشد ضرر ندارد و الا پس اگر صاحب حیوان در محافظت آن تقصیر
کرده باشد ضامن قیمت المثل ماکول الحیوان میشود و الا فلا و علی ای تقدیر ضرر بگوشت و شیر نمیرسد علی الظا
و احوط آنستکه صاحبش نیز را راضی نماید نظر بحکم حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام که در حکایت نفش اغنام ل شصط
هرگاه مردی بسفر رود و خبر مردنش برسد پس زنش شوهر کند و شوهر اولش پیدا شود چه باید کرد ب بر شوهر ثانی
حرام میشود و بشوهر اول بر میگردد و اگر ثانی دخول کرده است او حرام موبد میگردد و باید از دخول ثانی عده بگیرد
و بعد از عده از برای شوهر اول حلال میشود ل شع اگر کسی در جائی ملکی داشته باشد لیکن در آن مکان توطن نکرده
چون در سفر بآنجا رسد نماز را چه کند ب با تحقق شروط سفر قصر کند مگر آنکه قصد اقامه عشره در آنجا نماید
یا سی روز متردد در آنجا بماند که نماز را تمام میکند ل شعا من قال لا اله الا الله فلعنه الملئکه چه معنی دارد ب
بر تقدیر صحت عبارت محتمل سه معنی میباشد اول آنکه برفع الله و من استفهام انکاری باشد یعنی کسیکه کلمه تو
حید گوید و یا نسبت ملعون ملئکه شود و مراد آنست که چنین کسی بهم نمیرسد دوم آنکه با رفع جلاله استفهام حقیقی
باشد و مراد از آن کسی باشد که در حضور او مومنی را غیبت کنند و او رد آن غیبت ننمود بلکه تعجب و تزکیه نفس
خود بعنوان ریا و سالوسی چنانکه شیوه صالح است بکلمه توحید یا استغفار و توبه متکلم و مترنم گردد و
تنفر بفضیحت حال آن مومن نماید و از جمله مغتابین شود سیم آنکه الله بکسر ها باشد خواه بکسر آن تکلم شود یا موقو
ف علیه بسکون گردد و مراد از آن لاهی باشد یعنی بازیکن و هرزه گرد و بر این تقدیر فاء مناسبت ندارد و شاید مصحف تا
فوقانیه یا تحتانیه باشد یعنی هر کس گوید نیست خدائی مگر لاهی ملئکه او را لعنت کنند و حذف لام الفعل و لاهی بجهت

مخففه است

تخفیف است چنانکه در آیات شریفه ما کنّا نبغ و یدع الدّاع و دعوة الدّاع اذا دعان و امثال آنها است یا بجهة
الغاز چنانکه در این شعر است   انّ لله المّا فوقه   یرفق من شاء و یجزی من شکر   انّ فرعون و هامان معا
والنّبیّین جمیعًا فی السّقر **لغز** اذا اوقب الرّجل الخنثی والخنثی الانثی   وجب الغسل علی الخنثی دون الرّجل و
الانثی چه معنی دارد **ج** یعنی هرگاه مردی دخول کند در فرج خنثی مشکل و خنثی دخول کند بزنی غسل واجب
می‌شود بر خنثی نه بر ذکر و انثی زیرا که خنثی جنب شده جزمًا و نظر بعدم ظهور رجولیّت یا انوثیّت او فاعل یا مفعول
او جنب نمی‌شود مگر با انزال و اگر جماع در دبر خنثی شود غسل بر فاعل نیز واجب میشود علی الاقرب **لغز** اگر کسی زن
شوهر دار را دخول کند بی عقد یا با عقد یا بی شوهر را بدون عقد یا میتوانند که او را بعد از آن بگیرد و اگر ذکر باشد
بر سر فرجش گذاشته است لیکن دخول نکرده است چه حکم دارد در نکاح و بیان زنا محقّق میشود یا نه و بر تقدیر یکه زنا
بشوهر دار کند توبه او موقوف به رضای شوهر هست یا نه و بیان سبب چیزی از مهر کم میشود یا نه و بر زانی مهر لازم میآید
یا نه و غسل و عبادت زانی قبل از توبه صحیحست یا نه و عرقش قبل از غسل نجس است یا نه و اگر حدّ بر او جاری بشود عقاب
اخروی از او ساقط میشود یا نه و بر فرض عدم سقوط فایده حدّ چه خواهد بود و اگر توبه نکرده بمیرد عبادتش در آن ایّام
چه صورت دارد **ج** این سؤال متضمّن چند مسئله است اوّل دخول بر زن شوهر دار بدون عقد هرگاه داند که او
شوهر دار است دخول بر زن شوهر دار حرام است و زنا خواهد بود و آن زن بر او حرام مؤبّد میشود یعنی هرچند شوهرش
طلاق دهد یا بمیرد زانی نمیتواند که او را بگیرد نظر باجماعی که سیّد مرتضی در انتصار نقل فرموده و اگر نداند که شوهر
دار است بلکه او را اشتباه کرده باشد بزن خود یا کنیز خود یا نداند که دخول بر شوهر دار حرام است و این احتمال در باره
او بدهد و ادّعای اینها را کند حدّ زنا از او ساقط میشود و در تأبید تحریمش اشکال بهم میرسد و عدم حرمت مقتضای اصل
و تحریمش معلوم نیست و احوط اجتناب است و زن در عدّه رجعیّه و در مدّت متعه حکمش حکم ذات البعل است در تأبید تحریم
هرگاه زنا با او شود و در زنا بمملوکه موطوئه مالک اشکالست و اقوی عدم تحریم است عقدًا و اگر زن بی شوهر باشد
و در عدّه رجعیّه یا مدّت تمتّع یا وطی مالک نباشد هرچند که در عدّه باشد مثل عدّه وفات و مختلعه و مباراة و
مطلّقه ثلث و عدّه متعه و شبهه و مدّت استبراء در این صورت زنا با او موجب تحریم ابدی نمیشود علی الاقرب و تزویج او برای
جایز است مطلقًا علی الاظهر و بعضی شرط کرده اند که مشهوره بزنا نباشد و جمعی دیگر شرط کرده که توبه کند یا آنکه زانی
او را باین فعل بخواند و او قبول نکند و استغفار نماید دوّم هرگاه کسی عقد کند زنی را که در عدّه دیگری باشد
عقدش باطلست بلا خلاف پس اگر در حین عقد دانسته که آن زن در عدّه است و عقد معتدّه حرام است بمجرّد آن عقد
بر آن شخص حرام مؤبّد میشود هرچند که با او دخول نکرده باشد باجماع علما و اگر نمیدانسته که در عدّه است یا نمیدانسته
که عقد معتدّه حرام است و این احتمال در شأن او رود و او نیز ادّعا کند پس عقدش نیز باطلست لیکن موجب تحریم
مؤبّد نمیشود مگر آنکه در ایّام عدّه با آن زن دخول کرده باشد که نیز محرّم ابدی میگردد باتّفاق علما و همچنین هرگاه
دخول بعد از عدّه واقع شده باشد علی المشهور الصّحیح نظر باطلاق النّصوص و فتاوی شیخ شهید ثانی در مسالک
حکم فرموده است بعدم تأبید تحریم در این صورت و صاحب کفایه بعد از نقل کلام او فرموده است که لا اعلم فی الرّوایة ولا
لغیره تصریحًا بما ذکرا قول نقله الصّیمری عن ابن فهد واستجوده ثمّ قال لانّ ابن ادریس قیّد الدّخول بکونه فی العدّة
فیحمل اطلاق غیره علیه انتهی فلیلاحظ ولیتأمّل و فرقی نیست مابین آنکه زن با مرد موافق باشد در علم و جهل بعدّه
یا بتحریم یا نه لیکن هرگاه عقد واقع شود بعد از وفاتی که هنوز معلوم زن نشده باشد پس اظهر عدم تحریم است
زیرا که عدّه وفات بعد از علم است و همچنین فرقی نیست در آنکه آن شخص خود عاقد باشد یا عقد باذن او شده
باشد و عدّه عدّه رجعیّه باشد یا باین مثل عدّه طلاق باین یا عدّه وفات یا تمتّع یا وطی شبهه و در ایّام استبراء
اشکالست و اظهر عدم است و خواه عقدش دائم باشد یا منقطع و در تحلیل اشکالست و اظهر عدم است و همچنین دخول
با شبهه در موضع یا با ذهول از عقد خصوصًا بعد از عدّه محلّ اشکالست و تحریمش مقتضای عمومات و هرگاه عقد
کند شوهر دار را عقدش باطل است بالاجماع و اخبار پس اگر دانسته که شوهر دار است و عقد شوهر دار حرام است

باشد اگر دخول با او کرده در این صورت بر او حرام مؤبد نخواهد بود مثل معتده بنابر مشهور و اظهر نظر باطلاق موثقه
ادیم بن الحر بلکه موثقه زراره و قویه زراره و معتبره بکیر و مرفوعه احمد بن محمد و کالصحیح علی بن جعفر از غیر طریق
حمیری و محقق سبزواری گفته که کفایه ازرا ملحق بصحیح نموده و از جهة قیاس بر معتده بطریق اولویه و بعضی حرام مؤبد
نمیدانند باعتبار اصالة حلیت و ضعف ادله تحریم نظر بضعف سند اخبار مذکوره و عدم ثبوت علت بودن
زوجیت معتده بعلاوه صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج در زیادات تهذیب در اخرش گفته ثم علم الاخیر او راجعها
قال لا حتی ینقضی عدتها و فی بعض النسخ بدل او راجعها ایتزوجها و علی الاول المراد بعقد جلا و ظ صحیحه دیگر
عبد الرحمن مذکور که در اخرش چنین مذکور است فقال ما احب له ان یتزوجها حتی تنکح زوجا غیره مگر انکه با علم
بموضوع و حکم دخول کرده باشد زیرا که در این صورت زانی خواهد بود و زنا بذات البعل محرم ابدی است باعتبار
اجماع منقول در اینجا از سید مرتضی و در رساله عویصه از شیخ مفید ره و در سرائر از ابن ادریس و در تنقیح
و در شرح شرایع شیخ مفلح صیمری و باعتبار روایتی که شیخ محقق کرکی ره در بدایه نموده با این عبارت که روی ان من زنا
بامرأة لها بعل او فی عدة رجعیة حرمت علیه و لم تحل له ابدا و در فقه رضوی از آنحضرت روایت شده که من تزوج امرأة
لها زوج دخل بها او لم یدخل بها او زنی بها لم تحل له ابدا و فی موضع اخر منه و من زنی بذات بعل محصنا کان او غیر محصن
ثم طلقها زوجها او مات عنها و اراد الذی زنی بها ان یتزوجها لم تحل له ابدا و ضعف سند خبر منجبر است بعمل اکثر بعلاوه
اجماعات منقوله و قال السید فی الانتصار بعد ادعاء اجماع الطائفة المحقة علی الحرمة ان العامة قائلون بالحل متمسکین
باصالة الاباحة ثم اجاب بالخروج عنها بالاجماع الذی ذکره ثم قال و قد ورد من طرف الشیعة فی حظرها ذکرناه اخبار
معروفة و کذا المفید فی العویصة نسب الحرمة الی قول المحمدیة فلیفهم و بعضی از متاخرین میل کرده است بعدم تابید تحریم
مطلقا نظر باطلاق صحیحتین مذکورتین و عدم ثبوت اجماع مذکور و ضعف باقی ادله و استصحاب و اصالة حلیت
و الاصح ما قلنا لان الاجماع المنقول سیما عن الفحول حجة و مقبول بل الصحیح ترجیحه علی الخبر الصحیح فقولهم غیر ثابت قلنا
لا ندعی الثبوت و لا صار معلوما لا منقولا و بین المبحثین بون و الموثق حجة علی الاصح و کما ان الموثق خال عن شرط
الایمان المعتبر اجماعا فکذا الحسن خال عن شرط العدالة المعتبرة کذلک و الفرق تحکم بل الاحسن ترجیحه علی الحسن و اما خبر
زرارة الاخر فلیس فیه من یتوقف فیه الا موسی بن بکر و هو فی غایة القوة بل یقرب عده من الثقات اذ روی عنه کثیر
بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و عبد الله بن المغیرة و عبد الله بن مسکان و هم ممن نقل الشیخ الکشی ره اجماع العصابة علی
تصحیح ما یصح عنهم و الظ من هذه العبارة انه اذا صح الطریق الی احد هؤلاء حکم بصحة الخبر و لا یلتفت الی من
ورائهم الی المعصوم ع و قد اعتمد علی هذا کثیر من المتأخرین منهم العلامة فی المختلف فی مسئلة ظهور فسق امام الجماعة
و فی فوائد الخلاصة عند ذکر طریق الصدوق الی ابی مریم و منهم الشهید الاول فی شرح الارشاد فی بیع الثمار و الثانی
فی المسالک فی حل کل الغراب و غیرهم مع ان الشیخ ره صرح فی العدة بان ابن ابی عمیر لا یروی الا عن ثقة و لو سلم
ضعف الخبر فهو منجبر بعمل غیر واحد من الاواحد و اما خبر عبد الرحمن فمع شذوذه یمکن حمله علی جهل المرئة بحال
نفسها کما اذا کان زوجها ولیها و وکیلها او ثبت علیها خلوها من الزوج و علی ما اذا لم یدخل بها جمعا بین الادلة
فیکون الباء فی قوله دخل بها بمعنی علی فان حروف الصلات یقوم بعضها مقام بعض کما صرحوا به و ایضا یمکن حمل
ما احب علی التحریم اذ لا قائل بتوقف الحل علی التحلیل لا وجوبا و لا ندبا فتم سیما بکذا اشتر ذکر بر سر فرج
زنا متحقق نمیگردد و غسل و مهر لازم نمی اید لکن موجب گناه و ثبوت تعزیر و تادیب میشود هر گاه نسبت بغیر محلله
باشد چهارم قبول توبه زانی موقوف بر واضح کردن شوهر نیست بلکه اظهار کردن خصوصا بشوهر خوب نیست
بخصوص هر گاه مفسده بر اظهار مترتب شود و مستلزم اذیت و کدورت شوهر گردد لکن دعا و استغفار
کند و نیکی بشوهر نماید که اثر در قیامت با نها تلافی تقصیر خود نماید و اگر داند که آن شوهر از اظهار آن باکی
ندارد شاید که ضرر نداشته باشد که با و اظهار کند و طلب حلیت نماید پنجم زن بر زنا کردن بر شوهرش حرام
نمی شود هر چند که اصرار بر آن نماید و توبه نکند علی المشهور المنصور و بیان سبب حرمتی از مهرش کم نمیشود علی

الاشهر

الاشهر الاظهر لکن هرگاه زانی جبراً با زنی زنا کند حق زنا از زن ساقط میشود و مهر المثل بر ذمه زانی ثابت میگردد
هر چند که شوهر نداشته باشد و اینها مختص زن نیست بشوهر هر چه ازان نمیرسد و غسل و عبادات زانی قبل
از توبه صحیحست هرگاه با شرایط صحت بعمل آرد لکن مقبول درگاه اله نمیشود و فایده صحتش سقوط قضا است
ششم جنب خواه مرد خواه زن هرگاه جنابتش از حلال باشد عرقش پاکست بلا خلاف و هرگاه جنابتش از حرام
باشد پس در طهارت و نجاست عرقش پیش از غسل خلافست مشهور میان متأخرین طهارت نیست و مشهور میان قدما
نجاست و از جمله قایلین بنجاست شیخ صدوق در فقیه و والدش در رساله و ابن جنید در مختصر احمدی و شیخ مفید در
مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و نهایه و علامه در مختلف اینرا نسبت با بن براج نیز داده و صاحب معالم در معالم از ابن
زهره نقل نموده که گفته است اصحاب ما الحاق کرده اند بنجاسات عرق ابل جلاله و جنب از حرام را و از سلار نقل کرده که
نجاست این دو را باصحاب ما نسبت داده و صدوق اینرا در امالی از جمله دین امامیه شمرده و اظهر نجاست است بجهت
بجهت اجماعی که شیخ در خلاف و صدوق در امالی نقل نموده اند و نظر به بعض اخبار منجبره بعمل قدما اخبار مثل آنکه
که شیخ شهید ره در ذکری از محمد بن همام روایت کرده بسند خود از ادریس بن زیاد که او قایل بوقف بود پس داخل سر
من رأی شد در زمان ابو الحسن و اراده کرد که سؤال کند از رختی که جنب در آن عرق کند آیا نماز در آن کند یا نه پس
پس هنگامیکه ایستاده بود در زیر طاقی در انتظار آنحضرت که حرکت داد اینرا ابو الحسن بعصای خود و گفت
ان کان من حلال فصل فیه و ان کان من حرام فلا تصل فیه و در بحار از مناقب
ابن شهر آشوب از کتاب معتمد در اصول روایت کرده اند از علی بن مهزیار که گفت وارد شدم عسکر را در حالیکه شک
داشتم در امامت پس دیدم خلیفه را که بیرون میرفت بشکار در روزی از ایام لکن هوا گرم بود و هوای تابستان بود
و بر مردم رختهای تابستانی بود و حضرت ابو الحسن چند لباده پوشیده و بر اسبش نمد افکنده و دم اسب را گره زده و مردم
ازان در تعجب بودند و میگفتند که میبینید این مدنی را که با خود چه کرده است پس من در دل خود گفتم که اگر او امام میبود
چنین کاری نمیکرد چون مردم بصحرا رفتند مهلتی نشد که ابر عظیمی برخواست و باقی نماند کسی مگر آنکه تر شد و غرق باران
گشت و آنحضرت سالم برگشت پس من در دل خود گفتم که تر دید یکسوئی و اما باشد و گفتم میخواهم از او سؤال کنم از جنب
هرگاه عرق کند در رخت و گفتم در دل خود که اگر روی خود را واز کند او امام است چون نزدیک من رسید روی خود را
گشود و فرمود که اگر عرق کند جنب در رخت و جنابتش از حرام باشد پس نماز در آن جایز نیست و اگر جنابتش از حلال
پس باکی نیست پس باقی نماند در دل من بعد از دیدن این معجزه شبهه در امامت او و نیز در کتاب بحار از کتاب منتخبات
مؤلفات قدماء اصحاب روایت کرده از ابی الفتح غازی از محمد طرایفی از علی بن عبد الله میمونی از محمد بن معمر از علی بن
یقطین بن موسی اهوازی از حضرت کاظم مثل این وارد شده که اگر از حلال است پس نماز در آن رخت حلال است
و اگر از حرام است پس نماز در آن رخت حرام است و این مضمون نیز در فقه رضوی مذکور است و وجه منع از نماز در آن
رخت یا محض تعبد است یا از جهت نجاست و قول منفصل اجماعا پس معین شد که از جهت نجاست است و نقل اخبار
مذکوره در مقام اظهار معجزه و اثبات امامت که از اصول مذهب امامیه است اقوی شاهد و ادل دلیل است
بر صحت استناد بانها در اصطلاح قدما و شیخ صدوق در فقیه در باب جمل مناهی النبی صلی الله علیه و آله بسند صحیح از حضرت باقر
روایت نموده است که وقتی زانی زنا کند روح ایمان از او بیرون میرود و چون استغفار کند بر میگردد و شیخ حسن ره در
معالم گفته که اطلاق نص و فتوی اقتضا میکند که فرقی نباشد میان آنکه جنب باشد با زن و جنابت در زنا باشد
یا از لواطه یا از جماع حیوانات یا مرده هر چند که زنش باشد و یا از استمنای بید است خواه با جماع انزال باشد یا نه
و هم چنین اطلاق شامل است جماع زن را در حیض و در روزه و احرام و اعتکاف و ظهار و بعد ازان گفته که در منتهی فرموده
دانسته است طهارت را در وطی اول و مشکل دانسته است در اخیر و باقی را ذکر نکرده است بعد ازان گفته است که اگر جماع
کند صغیره اجنبیه را و حکم جنابت را بان جماع ثابت کنیم پس در نجاست عرقش اشکال است مگر بنا بر ظاهر بعید حرمت
نسبت با و باز در معالم گفته که ابن جنید در مختصر بعد از حکم بوجوب غسل رخت از عرق جنب از حرام گفته که هم

چنین نیز هم من احتیاطا هست هرگاه جنابت از احتلام باشد و عرق در رخت بهم رسد نجس نیست با بهم از برای این کلام زاهد و نیز
از برای او حد این حکم رفیقی هفتم واجب نیست توبه زانی که توبه کند یعنی پشیمان شود از آنچه کرده و عازم شود بر آنکه
دیگر نکند و اگر جبرا بدون رضا زن زنا کرده است باید که در باب مهر المثل زن را راضی کند و بعد از توبه در دنیا
عقاب اخروی از او ساقط میشود و موقوف نیست بر خوردن حد شرعی بلکه هرگاه کسی بر فعل او مطلع نشده باشد خوب
نیست که اظهار کند زیرا که جناب اقدس الهی غفار الذنوب ستار العیوب و قابل التوب است لکن هرگاه بجهالت کرده
اظهار و اقرار کرد بنحوی که نزد مجتهد ثابت شد یا آنکه بشهادت چهار مرد عادل بثبوت شرعی برسد در آن صورت بر او
واجب میشود که تسلیم شرع کند و به خوردن حد شرعی گردن نهد و اطاعت نماید و این حد تادیب دنیا نیست و بکار
عذاب اخروی نمی آید و اثر اسقاط نمیشاید مگر آنکه با خوردن حد توبه نیز بکند و توبه مسقط عذاب اخروی میشود نزد
نبوی و اگر بدون توبه بمیرد ضرر بصحت عبادتش ندارد و قضا آنچه صحیحا بعمل آورده بر او نیست الف در شریعت
اسلام بعقد دوام چند زن میتوانند از یک شوهر ارث ببرند و شماره زن فرمود بدین که ممکن است که شخصی بمیرد و ترکه او بعد
از اخراج دیون و وصایا هرگاه مثلا چهار صد و چهل و هشت اشرفی باشد سهم یکی زوجه او بیشتر از یک اشرفی نمیشود و حال
آنکه زنان او همگی مستقیمة الحیض و مدخول بها باشند این چه نحو میشود زیرا که جمعی از ملاها در این مسئله حیرانند
ب در شریعت اسلام زیاده بر چهار زن آزاد یا دو کنیز که از جمله چهار زن باشند بر مرد آزاد حرام است بعقد دوام
و هم چنین زیاده بر دو زن آزاد یا یک زن آزاد و دو کنیز یا چهار کنیز بر مملوک حرام کرد بسر یک وقت با هم داشته باشد
بعقد دوام و کنیز را بملک الیمین داشتن حدی ندارد با هم میتوانند بود و هم چنین بعقد متعه و تحلیل هر قدر که خواهند
با هم میتوانند گرفت هر چند که زیاده بر چهار باشد بنا بر اشهر اظهر و زوجه دائمه ارث میبرد بلا اختلاف و ملک الیمین
و محلله ارث نمیبرند بلا اختلاف و در متعه خلاف است اشهر اظهر آنست که متعه موجب ارث نیست مطلقا و بعضی موجب میدانند
بشرطیکه در ضمن العقد شرط عدم ارث ننموده باشند و آن ضعیف است و بعقد دوام توارث با هم میشود هرگاه موت در حین
زوجیت یا در عده رجعیه باشد و در غیر این دو صورت توارث نمیباشد لکن هرگاه بیمار زن خود را طلاق دهد آن زن
تا مدت یکسال از او ارث میبرد مگر آنکه زوج از آن مرض چاق شود یا آنکه مطلقه بدیگری شوهر کند و زوج از او ارث
نمیبرد مگر آنکه موتش در عده رجعیه شود و هرگاه مریض در حین مرض زن بگیرد پیش از دخول با آن زن نمود عقدش
صحیح نیست و ارث از هم دیگر نمیبرند لا عقدش باطل است و زن آزاد که مستقیمة الحیض باشد هرگاه بعد از دخول
مطلقه گردید یا فسخ عقدش شود یا آن دخول از غیر شوهرش بعنوان شبهه باشد باید بسه قرء عده کند و قرء نزد
امامیه عبارت از طهر است و نزد اهل سنت حیض است کنیز در صورت مذکوره بدو قرء عده میگیرد و نزد شیعه اقل
حیض سه روز و اقل طهر ده روز است مثل اکثر حیض پس اقل مدتی که عدد سه قرء بآن منقضی تواند شد بیست
شش روز و دو لحظه است در دو قرء سیزده روز و دو لحظه است مطلقه در مدت عده رجعیه در حکم زوجه است
یعنی در آن عدت همشیره او را نمیتوان گرفت و هم چنین زن پنجم را عقد نمی تواند کرد بعد از تمهید این مقدمات می
گویم که هرگاه مثلا در غره محرم چهار زن خود را طلاق دهد و بعد از انقضاء عده که بیست و شش روز و دو لحظه
باشد چهار زن دیگر را عقد کند و بآنها دخول کرده در همان روز بیست و هفتم طلاق دهد و هم چنین بعد از
انقضاء عده هر چهار چهار دیگر را عقد نموده بعد از دخول در همان روز طلاق دهد و امر بر این منوال تا آخر ذی الحجه بمیرد و
آن مطلقات هیچ کدام شوهر نکرده باشند پنجاه و شش زن وارث معقوده بعقد دوام صحیح شرعی متصور میشود پس
اگر میت اولاد داشته باشد ثمن ترکه بمجموع آن زنان میرسد که بالسویه قسمت نمایند و هرگاه ترکه چهار صد و
چهل و هشت باشد بهر زنی یکی میرسد بلکه میتواند در این صورت شصت و شش زوجیت را حصه نمایند و هرگاه ترکه چهار صد و
هشت اشرفی باشد بهر یکی یکی برسد و اینها همه در صورتی است که زوج و زوجات همگی در حین زوجیت آزاد باشند و اگر فرض
کنیم که همگی در حین زوجیت مملوک باشند پس ترتیب عقد هم آزاد شوند عدد زوجات بیکصد و شانزده میرسد بجهت امکان
پس اگر ترکه بیکصد و هشت اشرفی باشد و میت اولاد داشته باشد بهر یک از زوجات او یک اشرفی میرسد و از غرایب است

ومن المسائل ما رواه الجمهور من ان امرأة اتت امير المؤمنين فقالت ان اخي مات وخلف ستمائة دينار فما اعطوني الا دينارا واحدا فقال امير المؤمنين لعله خلف زوجة وابنتين واما واثنا عشر اخا معك فقالت نعم فقال ذلك حقك لان سهم البنتين الثلثان اربعمائة وسهم الام مائة وسهم الزوجة الثمن خمسة وسبعون فبقي خمسة وعشرون دينارا لكل اخ ديناران ولك دينار اقول الوجه هذا على مذهب العامة سبيل التعصيب منه

وهرگاه

وهرگاه زوجات بعضی آزاد و بعضی بنده باشند و زوج نیز در حین زوجیت همگی آزاد باشند یا بنده عدد زوجات
زیاد و کم میشود نسبت با آنچه گفتیم چنانکه ظاهر است و این فرض در صورتیست که زنها مستقیمة الحیض باشند و
طلاقشان رجعی باشد و اگر این فرض کنیم مثل مختلعه و مبارات و طلاق یائسه و صغیره و غیر مدخول بها بنا بر آنکه
عدد زوجات بحسب امکان خارج از حد حصر عادی خواهد شد و زیاده بر هزار زن فرض توان کرد زیرا که مطلقه
مریض تا یکسال ارث میبرد مطلقا هرچند که غیر معتده باشد بشرط مذکور و بعد از طلاق غیر رجعی بعوض مطلقه
خواهرش یا دیگری را میتوان خواست بنا بر این ضبط عدد زوجات وارثه بحسب فرض ممکن نیست عادة والله العالم
پس اولی بالغاز و تعمیه آنستکه کسی سؤال کند که اکثر عدد از زوجات بحسب امکان عقلی که ارث از یک شوهر برند
بعقد دوام در شرع اسلام و هیچ کدام مطلقه بطلاق بائن نباشند چند است و جوابش همان یکصد و شانزده
است که مذکور شد و بسیار مناسب است با آنچه گفتیم حدیثی که شیخ کلینی در باب میراث حمل روایت کرده است از
اسماعیل جعفی که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که میفرمود که جد قسمت میکند میراث را با برادران
میت هرچند که صد هزار کس باشند لکن این حدیث وارد است بر سبیل مبالغه و دلالت میکند بر جواز مبالغه در کلام
زیرا که غالب در حمل انسان آنستکه شکمی زیاده بر دو حمل نمی‌شود و باین سبب علما در باب میراث از برای حمل سهم دو پسر
وضع مینمایند و بقیه میراث را بر سایر ورثه که در مرتبه حمل باشند قسمت مینمایند و بعد از آن که حمل زنده بیرون
آمد سهم شرعی او را باو میدهند اگر زیاد و کم سهمی که از برای او وضع کرده بودند بر سایر ورثه رجوع مینمایند و در ابتدا
زیاده بر سهم دو پسر وضع نمیکنند باعتبار آنکه زیاده بر آن خلاف عادت غالبیه نوع انسانست مگر آنکه آن حمل از طایفه
عنبره باشد که غالب در آنها چنانکه میگویند بیشتر از سه نمی‌باشد و گاه حمل آنها به هفت میرسد والله العالم (ف) گویند که
جناب آقا سلمه الله تعالی فرموده که نماز جمعه و ظهر را هر دو بقصد وجوب باید کرد و منشاش چیست و حال آنکه از قبیل جمع بین الاختین
ب مینا فرموده جناب صاحب دام ظله آنستکه نیت و قصد در جمیع موضوع عبارتست از همان امری که داعی و باعث بر فعل میگردد
و فاعل را بکار میدارد چون در وقت ظهر جمعه در زمان غیبت امام ع هر مکلفی را که مستجمع شرایط وجوب جمعه باشد
سوای اذن خاص تکلیف یقینی ثابت است که یکی از دو نماز است و نظر بتعارض ادله و اقوال اجله با عدم ظهور مرجح با عدم بلوغ ترجیح
بحدی که بکردن جمعه یا ظهر خاطر جمع توانند معلوم نمی‌شود که آن نماز ظهر است یا جمعه و هر تکلیفی که یقینی ثابت شود
باید برائت ذمه از آن نیز یقینی حاصل کرد و در صورت مذکوره برائت یقینیه بهم نمیرسد مگر بکردن ظهر و جمعه هر دو
پس معنی وجوب همین است که باید کرد و ترک نتوان نمود (ق) در نماز جمعه در زمان غیبت میان علما چند
قول هست و قایل اینها کیست (ب) باید که احوال بر حقیر معلوم گشته است پنج قول است اول تحریم جمعه و انحصار تکلیف
در ظهر و این مذهب جمع کثیر است مانند سید مرتضی در رساله میافارقیات صریحا و ابن ابی عقیل چنانکه فاضل
تونی در رساله خودش از او نقل کرده است و شیخ در خلاف چنانکه ظاهر عبارات او است و جمعی فهمیده اند و همچنین
در مبسوط و اصباح و ابن حمزه در وسیله و سلار در مراسم و اما در مراسم پس اذن خاص را در شرایط وجوب
ذکر نموده و متعرض صورت عدم اذن نگردیده و ابن ادریس حلی و ابی الصلاح حلبی چنانکه شهید در ذکری نسبت باو داده
و علامه در منتهی و تحریر در فصل امر بمعروف و هم چنین در کتاب تبصره و شهید در ذکری ظاهرا و شیخ مقداد در کنز
العرفان و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر و قاضی نور الله شوشتری و ملا خلیل قزوینی اخباری و ملا عبدالله تونی و ملا
بهاء الدین مشهور بفاضل هندی و جمعی دیگر دوم وجوب تخییری میان جمعه و ظهر یعنی جواز اکتفا بهر یک با افضلیت جمعه
و این نیز مذهب جمعی است مانند شیخ در نهایه و تبیان و جمل و عقود و محقق در شرایع و شیخ نجیب الدین در جامع
و علامه در ارشاد و شهید اول در بیان و دروس و شهید ثانی در شرح و حاشیه الفیه و لمعه و ارشاد و جمعی دیگر
سیم وجوب عینی جمعه و بطلان ظهر در وقت ظهر و اجتماع شرایط جمعه و این مذهب جمعی از متاخرین است مثل شهید
ثانی در رساله که باو نسبت داده اند و صاحب مدارک و آخوند ملا محسن کاشی و جد امجد آخوند ملا محمد تقی و خال مفضال
ملا محمد باقر مجلسی و آخوند ملا محمد باقر سبزواری و جمعی دیگر بعد از ایشان چهارم وجوب عینی ظهر و این نیز مختار

بعضی از متاخرین است مثل شیخ بهاء الدین در جامع عباسی پنجم انستکه احتیاط در ترک جمعه اقتصار بر ظهر است و این
مذهب کیدری شارح نهج البلاغه و سید مرتضی است در جمل و فقه ملکی و این نیز قریب بمذهب نجم است و از این
جهة اکثر محققان سید زاده این دو کتاب را از جمله محرّمین شمرده اند و بعد از انقضاء وقت جمعه نماز ظهر صحیح است
باجماع کل علما هر چند که مستجمع شرایط وجوب جمعه باشد و عمدا ترک جمعه کرده باشد و مستحق عقاب هم شده چه جمعی
شده باشد بنابراین هرگاه کسی نه مجتهد باشد و نه مقلد مجتهد حی در جائی باشد که نماز جمعه در آن کنند احوط
انستکه نماز جمعه کنند و نماز ظهر را نیز اعاده کنند به نیت وجوب اگر جمعه را ترک کند احوط انستکه صبر نماید تا
بعد از انقضاء جمعه نماز ظهر کند دام ظله العالی ت مراد علامه ره از علی رای در کتاب ارشاد چه چیز است
ب انچه از تتبع مظان غالب استعمالات این جناب در قواعد و ارشاد مستفاد میگردد انستکه باین اشاره نموده
است بحثی که خود و یا نکه ندا مسئله رای دیگر از برای علما هست و فخر المحققین در بیان اصطلاحات قواعد تصریح
~~وبینه بقوله علی ولی یکون اختیاره ما قبله الی~~
باین نموده علی ما نقل فقال اذ قال علی رای یکون اختیاره ما قبله و بینه
وبینه بقوله علی رای علی ان فیه خلافا لبعض الاصحاب و با انضمام عدم تغییر اصطلاح اصطلاح احسن در ارشاد ش
نیز چنین خواهد بود لکن در چند موضع مخالفت این اصطلاح نموده و از انجمله در بحث عیب که گفته لو باع الجاهل
خطاء ضمن اقل الامرین علی رای و الارش علی رای و در قبض که فرموده هو التخلیة مطلقا علی رای و فیما لا ینقل الی
قوله علی رای و غیر ذلک والذی یختلج بالبال فی رفع هذا الاشکال ان ذلک مما کان من تغیر الرای و قد کان
المصنفون سیما الشیخ والمحقق والعلامة هذا کثیرا ما کان یتغیر رایهم حتی فی کتاب واحد کما لا یخفی علی من له ادنی
ممارسة و اذا تغیر رایهم لم یرجعوا فیضربوا علی الرای الاول بل اکتفوا فی اعلام المکلفین بظهور تاخر الرای الجدید و من
المشهور انه قدس سره قد صنف القواعد فی عشرین سنة و ان کان مشتغلا فی ضمن تلک العشرین بتصانیف اخر فلعله ره
رجح ضمان اقل الامرین مثلا و کتبه و انتسخ منه التلامذة ثم رجح بعد ذلک بشهر او اقل او اکثر ضمان الارش فکتبه و لم یضرب علی الاول
علی ما کان دینهم فی ذلک والله العالم لح هرگاه کسی در حال صحت وصیت کند که مال مرا در میان ورثه ذکور و اناث
بالسویه قسمت شود و خواهد که بعد از او ذکور در آن رخنه نتوانند کرد چه نحو کند ب در وصیت فرقی نیست میان آنکه
در صحت باشد یا در مرض و هرگاه استرضاء از ذکور حاصل کنند که از وصیت او در حیوة بمضی دارند بعد از موت در آن
رخنه نمیتوانند کرد و همچنین هرگاه ورثه انقدر باشد که زیاده بر سهم اناث از ثلث میت محسوب تواند شد مثل
انکه یک پسر و دو دختر باشد و در اینوقت تدبیر دیگر بخاطر نمیرسد لط پدر غنی و پسر فقیر از مال همدیگر
میتوانند خورد یا نه خصوصا هرگاه محتاج باشند ب هرگاه مرید اکل کامل غیر مستحق باشد و مظنه علم
برضاء مالک کامل باشد چنانکه مقتضای عدم محبت است جایز نیست تصرف و مطلقا و اگر نشانه عدم رضا ظاهر نباشد
نیز تصرف جایز نباشد مگر در ماکولاتی که یکی از اینها در خانه داشته باشد و دیگری داخل شود که او میتواند
شرعا از آن بخورد بشرطی که نحوی نشود که بحسب ظن عدم رضاء مالک مظنون گردد و اظهر انستکه مشروبات حکم
ماکولات دارد هر چند که از برای شرب مستعمل نشود و از برای طهارت و تطهیر ظاهرا جایز است بطریق اولی
و حکم پدر و فرزند داخل اند کسانیکه مذکور شد در اخر سوره نور در ایه شریفه لا جناح علیکم ان تاکلوا من بیوتکم
وانکسانیکه عبارتند از پدر و مادر و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و دوست و خانه که آن شخص مالک کلیدش
آن باشد و فرزند بخصوص در ایه شریفه مذکور نیست لکن اجماع بر آن واقع شده و بعضی از مفسرین گفته اند که
مراد از بیوتکم بیوت اولاد است و اشاره باین دارد انچه در جوامع از حضرت صادق ع روایت کرده که انحضرت فرموده
که از برکت احترام دوستی انستکه حشمت او را از هم کنند و انس و اعتماد و انبساط و ترک حشمت بمنزله نفس پدر
و برادر قرار داده و در روایت مشهور از حضرت پیغمبر مرویست که انحضرت بشخصی فرموده انت و مالک لابیک یعنی تو
با انچه داری هستی از برای پدرت و در حدیث دیگر فرموده که پاکیزه ترین و حلالترین چیزیکه مرد میخورد از کسبش میباشد
و فرزند از جمله کسب او است و از حضرت صادق مرویست که انجماعت که حقتعالی در ایه شریفه فرموده که میخورند بدون اذن

صاحب مال از خرما و نان خورش و هم چنین زن بخورد اندازه آنها در خوان شوهر بدون اذن و اما غیر این طعامها
را پس نمی‌توانند و نیز فرموده‌اند زن را نمیرسد که بخورد و تصدق کند و معتبر نیز گفته‌اند که مراد از ما ملکتم مفاتحه
خانه‌های خادمانست از غلام و کنیز و ناظر و امثال اینها و ابراد در پس حلیة کل شرط نموده است که ماکول
از چیزهائی باشد که خوف فساد و ضایع شدن آن باشد و اینکه آن جماعت با اذن داخل شده باشند و این
هر دو شرط تقیید اطلاق نص است بدون دلیل و طریق احتیاط واضح است و در مجمع از ائمه هدی روایت کرده
که فرموده‌اند باکی نیست بخوردن از برای جماعت از خوانهائی که حق تعالی یاد کرده است بقدر حاجت
بدون اسراف والله العالم سؤال بر وارث کبیر لازم هست که حصه صغیر را از خانه و غیره باجاره گیرد از
برای خود و هم چنین نگاه داشتن حساب اخراجات صغیر [illegible] انکه با هم از انها بخورند تمام میکنند
و سایر تصرفات [illegible] جواب شکی نیست که هیچیک از صغیر و کبیر را نمیرسد که تصرف در مال مشترک کنند
هر چند که حصه احد متصرفین زیاده باشد دیگری بر حصه دیگری بدون شریک یا وکیل [illegible]
اذن و رضای او اعتباری ندارد بلکه موقوفست باذن ولی شرعی او که پدر است و جد پدری و بعد از اینها
وصی اینها و بعد از آن حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرایط و اگر او نباشد یا رسیدن او دشوار باشد عدول
مؤمنین بطریق حسبه متوجه اموال او میشوند بضبط و اجاره و نحو و امثال اینها و ولی غایب وکیل و وارث
و اگر او نباشد حاکم شرع بعد از او عدول مؤمنین علی الظاهر والله العالم سؤال هرگاه از مال وقف
مسجد چیزی اضافه آید بجهة مصرف آیا باید ضبط شود تا بمصرف وقف برسد مگر آنکه مصرف بالمره
باطل گردد که در این هنگام باید بمصرفی که خیر به نسبه نزدیکتر است که ملاحظه مناسبت با مصرف واقف شود
و در آن سبب آن صرف کرد مثلا وقف مسجد را بمصرف مسجد دیگر برسانند و وقف کاروانسرا را بکاروانسرای دیگر برسانند
الترتیب اسباب حمام و مسجد خراب اگر سکنه در اینجا نباشد میتوان برداشت و صرف مسجد و حمام جای دیگر کرد
یا نه جواب ظاهرا میتوان بنحوی که در مسئله سابق گذشت لکن همان خراب شده و مشرف بر خرابی را میتوان و
باقی مانده را نمیتوان خراب کرد بلکه زمینش هرگاه بی‌منفعت شد تا باقیست والله العالم سؤال لعن یزید و شیطان
و امثال اینها چه نفعی بلاعن و چه ضرری بملعون دارد جواب محتمل است که در آن همین نفع لاعن باشد از حیثیت امتثال
شرع نموده چنانکه در صلوات و سلام فرستادن بر ملائکه و معصومین است و احتمال دارد که در آن نیز ضرر ملعون
باشد و یا نسبت عذاب بشر یاد کرده و تحقیق این مرام بعد گنجایش فرصت مقام است که جناب اقدس باری جل شانه
و عظم برهانه بعلم ازلی و انکشاف علم بر او پیدا است که عمرو مثلا در فلان وقت با وجود عقل و شعور و تکلیف خواهد
کرد فلان کار قبیح را که در کردن و نکردن آن کار کمال قدرت و اختیار خواهد داشت و آن کار فی حد ذاته ممکن و وجود
و عدمش علی السویه است و فاعل مذکور نظر بقوت شهوانیه و میل طبیعت شیطانیه و بواعث و زواجر نواهی و اوامر در
کردن و نکردن آن مخیر و مختار خواهد بود و بالاخره مختار بیک طرف را ترجیح خواهد داد زیرا که محالست که ممکن هیچ
یک از وجود و عدمش ترجیح نیابد و هم موجود باشد و هم معدوم زیرا که وجود و عدم نقیضانند و استحاله اجتماع
نقیضین بدیهی اولی است پس هرگاه مکلف مذکور بسوء اختیار ترجیح دهد فعل قبیح را که شرع اقدس فاعلش را لعن
نموده و اذن در لعن او داده عقابیکه جناب اقدس الهی بر وفق حکمت بازای آن فعل مقرر فرموده و بوساطت انبیا
و اوصیا و علما بان فاعل رسانیده از برای او ثابت خواهد گشت و چون جناب الهی نیز بعلم ازلی دانسته که فلان و فلان
باختیار خود بر آن فاعل لعن خواهند کرد بعوض لعنهای ایشان ثواب از برای لاعن و زیادتی عقاب از برای ملعون
نیز مقرر نموده در روز جزا از برای منصه ظهور جلوه نماید و اما علم ازلی پس علت اختیار و ترجیح مختار نمیگردد مانند
علو مساده تا مثلا عالم باینکه آسمان در بالاست و زمین در پائین و جمع شیرینی و حلاوة شیرین انها از اینها و چنین نگردد
است و هرزه که خیام در اینمقام گفته — میخوردن من حق ز ازل میدانست — گر می نخورم علم خدا جهل بود — مردود است بآنچه
جناب خواجه نصیر در رد آن فرموده — علم ازلی علت عصیان کردن — نزد عقلا ز غایت جهل بود — و احتمال دارد که

هرگاه ظلم عاصی از ملعون سرزند که بهر کس از آن ضرری رسد مانند قتل پیغمبر یا امامی که هر احدی به سبب فقد آن حضرات ضرری
میرسد پس هر لعنی که متضرری بر او کند و او انتقام خود کشیده و از درگاه الهی او خواسته باشد و به سبب آن دعا او را عذاب
ملعون خواهد گشت و نیز محتمل است که لعن و تفریق مؤمنان و شهادت ایشان بر یک شخص مانع گردد از عفو و تفضل
بر او و بخشیدن گناهان بمحض کرم بی پایان شود یا باعث شود بر عدم قبول شفاعت شفیعان و خروج او از دایره
قابلیت این فیض نمایان چنانکه بمقتضای ادله عقلیه و نقلیه چنانکه معصیت در پرده خفا معصیت فاعل خود
پوشیده و ساتر العیوب باشد هرچند که بر ملا فاش هر پوشیده پوشیده نخواهد بود لکن بعضی بهتانهای از عیب او
خروج نیاورد عفا عنه بعد خواهد بود چنانکه از ملاحظه در راه حدود و عفو باب شرعیه با تقاضای احتمالات و
شبهات خفیه ظاهر و باهر نیز میگردد و بما ذکرنا ظهر الجواب عن الاشکال الوارد فی اصل اللعن و هو انه قد تقرر بصریح
العقل و صحیح النقل جل جلاله منزه عن الظلم والعدوان متصف باللطف والاحسان فکیف یمکن ان یعذب احدا
بان یعذب مما یستحقه بنوع معصیته وان اشتد غاء جمیع من سواه فتم لکن لاعن باید ملاحظه نماید که لعن را بر کسی کند
که مستحق آن باشد و آن هرگاه فرقه منافق در دین و منکر اصلی از اصول مذهب مؤمنین است عموما و هر کس که باسم آن
شرع لعن او ثابت شده است نصوصا مثل شیطان و یزید و بنی امیه و قاتلان و محاربان امامان و پیغمبران و در حدیث
وارد است که مراد بشجره ملعونه در قرآن بنی امیه اند و مراد بنی تیز بید در آیه شریفه همان بنی امیه و علامه زمخشری حنفی در
ربیع الابرار در باب نود و دوم و علامه حلی ره در منهاج الکرامه روایت نموده اند که روزی حضرت رسول صلّی اشتا
که ناگاه ابوسفیان بر خری سوار بود و یزید او را میکشید و معاویه او را میراند چون حضرت نظر بر او افتاد فرمود که
لعن الله الراکب والقاید والسایق یعنی لعنت کند خدا آن هر سه را فاضل گوید که مراد بیزید اینجا حدیث یزید بن ابی سفیان است
که بزرگتر از معاویه بود و پیش از او از جانب عمر بر شام حکومت نمود و بعد از مردنش یزید معاویه متولد و بنام
او مسمی گردید ل بشید قاضی تحکیم که نه مقلد باشد و نه مجتهد میتوانند که امام نماز جماعت کرد ب مطلق قاضی
اعم از قاضی مطلق و قاضی تحکیم عبارتست از بالغ عاقل مجتهد جامع الشرایط شیعی من همه الحلال زاده و هر کس که بدین
صفات نبود متوجه منوی حکم و قضا گردد فاسق باشد باجماع کل علما از مجتهدین و اخباریه و مع هذا اگر با امکان
اخذ از مجتهد کوتاهی کند در تقلید و یا عدم امکان احتیاط در مسائل متعلقه بخود ننماید نماز فرادی نتوانند
کرد چه جای جماعت و فرقی نیست ما بین قاضی مطلق و قاضی تحکیم مگر در وقت ظهور امام ع که هر مجتهدی را که بخصوص از برای
قضا منسوب سازد او قاضی مطلق خواهد بود و هر مجتهدی که در آنزمان بدون نصب امام بتحکیم طرفین و رضا خصمین مابین
آنها حکم کند قاضی تحکیم باشد و تا حکم نکرده هر یک از خصمین میتوانند که او را عزل کنند و راضی بقضا او نشوند اما
قاضی مطلق در زمان غیبت امام قضا منحصر است در مجتهد و در این صورت قاضی مطلق است بلا خلاف پس قضاتی که
در زمان غیبت هستند قاضی بیتقید ل امینه شخصی طلبی از کسی داشت و چون پول نداشت باغ خود را نزد
او برهن گذاشت و صیغه جاری شد و بعد از آن مرتهن از معامله پشیمان شده بر راهن ادعا میکند که یا پول را نقد
بده و یا آن باغ را نزد من بیع شرط کن یا او را اچنین تسلطی هست یا نه ب عقد رهن نسبت براهن لازم و نسبت
بمرتهن جایز است و میتواند که فسخ نماید لکن قدرت بر مطالبه بیع شرط ندارد اگر حقش وعده لازمه دارد باید تا
انقضای وعده صبر نماید والا میتواند که در مطالبه تعجیل نماید ل شیو عمرو ادعای خود را با بکر مصالحه نموده بزیاد در
اصل مدعابه و مصالح بحواله بکر نموده و بکر از کثیر تمسک بیع شرطی گرفته و حال کثیر فتوی گرفته ام که چنان
صلح باطلست بنا بر تقدیر حواله و بیع شرط چه صورت دارد ب حواله نیز باطلست و بایع تسلط بر فسخ آن بیع دارد
ل تین شخصی زوجه داشته و بعد از فوتش ورثه ادعا میکنند که آن متعه بوده و زوجه ادعای عقد دوام مینماید
چه باید کرد ب اگر ورثه ثابت کنند که متعه است والا قول قول زنست با قسم ل ببح شخصی در ایام حیوة پدر
عاق او شد یا بعد از وفات پدر ورثه میتوانند که او را از ارث محروم نمایند ب ارث میبرد و عقوق مانع
نمیشود بلکه موجب عذاب آخرت و تادیب دنیوی میباشد مگر آنکه توبه کند هرچند که بعد از مرگ باشد و باعمال صالحه

دوم پدر را شاد کند و خود را از عقوق بیرون آورد لیکن شرط شخصی دختر خود را بکسی فروخته و قدری ثمن نیز
از ارث والده صبیه مانده از آن نیز فروخته و مبلغ دوازده تومان صداق والده نیز در ذمه او است الحال صبیه
مذکوره ادعای باغ را با وجه صداق و بیست تومان قیمت خود را که از مشتری گرفته منها بدین با او میرسد یا نه
ب اگر آن دختر مسلمان زاده است و از بایع بوجه حلال یا شبهه بهم رسیده بیعش باطل است و ثمن بمشتری
برمیگردد و اگر مشتری بنکاح جبری یا از باب کنیزی با وی جماع نموده مشغول الذمه بمهر المثل او میشود و اگر نیز
از بایع بهم رسیده و وقتیکه مادرش کنیز بوده پس آن دختر را از آقای مادرش ملک او میگردد هرچند که
جماعش برا او حرام میباشد باجماع اما متبه نیز اگر ولد زنی حکم فرزند زانیه و زانی دارد در باب نکاح و در این
مسئله اهل سنت خلاف دارند و هم تعدی بر بایع میشوند که آن دختر زاده را بصورت بفروشد و بعد با باب ارث مادرش
هرگاه قبل از فروختن آزاد شود یا قبل از قسمت ترکه با تعدد وارث آزاد کرده دارث میبرد بلکه ارث میبرد در صورت
که مطلق کنیز نبوده باشد و اگر در صورت کنیزی وارث منحصر در او باشد جبرا او را از ترکه بخرند و آزاد کنند و تتمه
ارث را باو دهند و اینها در صورتیست که بایع جبرا با مادرش زنا کرده باشد و الا از مادرش نیز ارث نمیبرد
و بعد از آنکه ارث باو رسد او را ادعا و مطالبه مهر میرسد تا جواب بایع چه باشد ل قاك هرگاه زید کاوهای عمرو را
بدون اذن او بگیرد و در خانه خودش بند دبیرون رود پیش خالد وارد خانه زید شود و ریسمان کاوها را از
سر کاوها بر آورد و آنها را سر دهد که کم شوند یا غرامت آنها بر کیست و ادعای خالد آنستکه بقصد استخلاص
آنها سر داده است ب هر یک از زید و خالد که بدون اذن شرع و مالک آنها را بقبض در آورد و قبضا منسب
و استقرار غرامت بر خالد است که آنها را سر داد که بحسب ظاهر موضع امن و احتفاظ نبود و خودش نیز نگاه داشت آنها
نمود و مجرد قصد احسان و استخلاص فایده نمی‌بخشد و او را از ضمان خلاص نمی‌سازد ل تکا جمعی که مال
و خون و اسیر شیعیان را حلال میدانند و بدون مضایقه ایشان را خرید و فروخت مینمایند و میکشند هرگاه
از آنها نیز برای ما نسبت با آنها ممکن شود چه صورت دارد ب هر کس که ظاهر اسلام باشد و بکلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله گویا و خدا را یکی و محمد را پیغمبر داند خون و مال او محترم و برده گرفتن او بغیر وجه شرعی
حرام است هرچند که منافق و سنی و قاطع الطریق باشد و اگر خونش بسبب شرعی مانند قصاص یا محارب
بودن حلال شود عرض و مال او حلال نمیگردد و کسیکه فاسق باشد با او بفسق سلوک نمیتوان کرد
مثلا هرگاه کسی با دیگری زنا یا لواطه کند مفعول با فاعل با او نحو مکافات نمیتواند کرد و احدی از علمای شیعه مال
سنی را حلال ندانسته اند هرچند که ناصبی واجب القتل باشد بعلاوه خلود در نار بدلیل اجماع و اخبار بسیار که در
بیان معنی اسلام و ایمان وارد شده و از اینجمله ثقة الاسلام در کافی در باب ایمان و کفر جمله چند نقل نموده مثل
موثقه سماعه و حسنه فضیل بن یسار و حسنه حمران و روایة سفیان بن السمط که بیان فرق میان اسلام و ایمان شده و از خواص
اسلام شمرده حقن دماء و بردن ارث و جواز نکاح و تصریح فرموده اند باینکه اسلام همان شهادتین است و همان است
که همه فرق برآنند و مراد بایمان تشیع و اعتقاد بدوازده امام است و آنکه از سایر فرق هرگاه کسی بمیرد و شیعه نباشد
مسلمان و گمراه مرده است ففی حسنة الفضیل عن ابی عبد الله ع الایمان یشارک الاسلام و لا یشارکه الاسلام ان الایمان ما
وقر فی القلوب والاسلام ما علیه المناکح والمواریث وحقن الدماء الحدیث و فی حسنة حمران الاسلام ما ظهر من قول او فعل
وهو الذی علیه جماعة الناس من الفرق کلها الخبر و فی روایة سفیان الایمان معرفة هذا الامر مع هذا فان مات و لم یعرف
هذا الامر کان مسلما و کان ضالا و یدل علی ما ذکرنا ایضا روایت زرارة الطویلة فی فی فی باب الضلال و روایة ابی
شمامة فی العلل و روایة محمد بن علی الحلبی فی مکاسب یب و غیر ذلک مما فصلناه بمزید التنقیح فی شرح المفاتیح و بعضی از
متاخرین میل بحلیت مال ناصبی نموده بعد از اخراج خمس آن نظر بصحیحه حفص بن البختری در باب خمس تهذیب و هم چنین روایت
معلی و مقطوعه او و علما لفظ ناصب را در این اخبار حمل بر کافر حربی نموده اند نه ناصب دشمن اهلبیت فقال ابن ادریس فی
السرائر ارید بالناصب الکافر الناصب للحرب مع المسلمین دون ناصب العداوة لاهل البیت للاتفاق علی عصمة مال المظهر

خمس
احکام

الشهادتین انتهی و قال المحدث الاسترابادی الذی یفهم من الروایات ان من اقر بالشهادتین نفذ حقن دمه و ماله و جاز مناکحته
و ان الناصب شر من الیهود و النصاری بحسب الاحکام الاخرویة لا بحسب الاحکام الدنیویة انتهی و فسر الصدوق فی به
فی باب ما احل من النکاح الناصب بما فسره الحلی ثم قال و الجهال یتوهمون ان کل مخالف ناصب [سؤال] خمس را چند
حصه باید نمود و مصارف آن کیانند و هرگاه کسی مدعی سیادت و فقر باشد بمجرد ادعا باو میتوان داد یا نه و چه باید کرد
ب خمس را بنا بر اشهر اظهر شش حصه میباید نمود سه حصه سهم امام و سه سهم دیگر حصه فقراء و ایتام و ابن السبیل است
و لازم نیست که این نصف را میان این سه صنف بالسویه تقسیم نمایند بلکه جایز است که تمام نصف را به یک صنف بلکه
به یک شخص دهند و مستحق خمس کسی است که شیعه اثنی عشری باشد و از اولاد پسر هاشم جد پیغمبر ص نه از جانب مادر
به تنهائی و فقیر باشد هر چند که یتیم باشد علی الاشهر الاقرب یا ابن السبیل در ولایت خودش غنی باشد بالاخلاف
و در باب فقیر همان است که در باب زکوة معتبر است یعنی مالی یا کسبی نداشته باشد که بآن اخراجات و واجب النفقه
و بگذراند و حصه امام را در زمان غیبت هرگاه وصول بخدمت مجتهد یا استیذان او ممکن باشد و مستلزم حرج
و مشقت نباشد باید باطلاع او بدهند و اگر ممکن نباشد یا مستلزم مشقت باشد ظاهراً مالک و امینها
میتوانند که بمضطرین سادات برسانند و اگر کسی شریف یعنی سیادت او هم از جانب مادر باشد یا جده پدری یا جده و
جده مادری باشد و فقیر و شیعه باشد ظاهراً از سهم امام باو میتوان داد لکن احوط آنست که تا سید مستحق بهم
رسد بغیر او ندهند و هرگاه سید فقیر و شریف فقیر نباشد ظاهراً بطلبه علوم که فقیر و مضطر باشند توان داد
و هر کسی که ادعای سیادت کند و معروف بسیادت باشد و کذبش معلوم نباشد و فاسق و در نسبت او ظاهر نباشد ظا
هراً سید است و اگر غریب ظاهر الصلاح باشد ظاهراً سیادتش بگفته خودش ثابت میشود هرگاه ظن غالب بصدقش
بهم رسد و اگر متهم باشد لکن کذبش ثابت نباشد و مضطر باشد از سهم امام باو دهند و باید فقر مستحق ثابت
شود بشهود عدول یا معاشرت تا مدتی اگر در این اعصار دروغ گوئی میان مدعیان فقر کمال شیوع دارد بحدی که مظنه
الکذب اند و هم چنین در غربای مدعیان سیادت والله العالم [سؤال] کسانی که شرعاً بر آنها تعزیر یا حد لازم میباید مثل
سارق و لائط و قاذف در این زمان که امام یا نائب خاص ظاهر نیست مجتهد نیز یا غیر موجود یا غیر مبسوط الید اند در این صورت
چه باید کرد و چند نفر که در این ولایت مسئله یا بفتوای ایشان عمل و اجرای حکم میتوان نمود یا نه ب حدود شرعیه
را غیر از امام یا نائب او جاری نمیتوانند ساخت و تادیب عرفی چیز دیگر است و از شقاوت مردم است که حضرت صاحب
مختفی و حدود معطل است و در حال غیبت بر هر کس واجب است که خود را بمرتبه اجتهاد رساند یا آنکه مسائل ضروریه
خود را از مجتهد شنیده اخذ نماید و عمل نماید اگر دیگری بمردگان و فتاوی ایشان باجماع علما خصوصاً در حکم و قضا و افتا
لکن در اوقات تحصیل مرتبه اجتهاد و وصول بخدمت مجتهد بهر قدر از مسائل که فهمیده و خلافی که شنیده باید
کتب اموات دیده باحتیاطات آنها باید عمل نماید تا آنکه خدا از برای او فرجی رساند و حضرتی که ذکر فرموده اند
بخاطر ندارم که بخدمت ایشان رسیده باشم و مرتبه ایشان را نمیدانم [سؤال] قندارس و هم چنین شکر و مربیات
ایشان و کاغذ و بکرس و ماهوت و امثال اینها که از روس و سایر بلاد کفر میاید و هم چنین طلا طبر یعنی پوست
بلغار که از آن ولایت میاید یا آنکه از کفار خرید میشود چه حکم دارد ب هر چیز بظاهر شرع از نجاست پاک باشد
پاک است مگر اعیان نجاسات مانند بول و غایط و منی و سگ و خوک و کافر و امثال اینها و چیزهای پاک که با رطوبت ملاقات
کرده باشد با عین نجاست یا چیزی که بسبب ملاقات نجس شده باشد لکن باید که علم بملاقات بهم رسد و بمجرد احتمال
و توهم و شک و مطلق مظنه ثابت نمیشود و در ثبوتش بشهادت دو عادل که اقتدا بنماز یا تنها جایز باشد
خلافست و اظهر و اشهر ثبوت است و هم چنین قول مالک و متصرف و در شهادت یک عادل خلافست و اشهر اظهر عدم ثبوت
است و معتبر در شهادت مقبوله آنست که شهادت دهند که یقین میدانم بحدی که قسم میتوانم خورد که همین چیز مخصوص با
رطوبت ملاقات نجاست کرده و کافر مثلا آنرا بافته و ساخته و دوخته و شکر را آب کرده و قند را پخته بنحوی که بدنش
بآن رطوبت رسیده و علم عادی در مسئله نجاست غیر از این ندارد اصلا و اینکه شخصی هر چند عادل باشد دیده است

کر شکو برا با فضلهٔ موش آب کرده اند یا رخنه را کافر برطوبت ملاقات نموده اند پس شهادت نصر بیخبر نهاد بکر
نداد در قطعا و ما بینها و ظروف و پوستو کفار هر چند که مستعمل باشد محکوم بطهارت است شرعا ردا علی اهل الوسواس
التابعین للخناس وثقة الاسلام شیخ کلینی ره در کتاب عقل و جهل بسند صحیح روایت نموده از عبد الله بن سنان که
ذکر کردم از برای حضرت صادق ع مردی را بوضوء و نماز و گفتم که او مرد عاقلیست پس انحضرت فرمود که کدام عقل ان
برای او هست و حال انکه او اطاعت شیطان میکند پس گفتم چگونه اطاعت میکند فرمود که سوال کن او را که از کجا
کر میکند یعنی از وسواس در وضوء و نماز و مقدمات انها از طهارت و نجاسات انچیست پس او در جواب تو خواهد
گفت از کار شیطانست و علما استثنا فرموده اند از قاعدهٔ مذکوره گوشت و پوست حیوانی را که مرده اش نجس باشد
حکم فرموده اند بنجاست انها هرگاه از کافر گرفته شود و شرط کرده اند در حکم بطهارت انها که مشاهده نمایند که تشریعیه ان
بشود یا انکه از دست مسلمانی بایدید یا از بازار مسلمانان از کسی گرفته شود که کفرش معلوم نباشد هر چند که ظن غالب بهم رسد
که این را از کافر گرفته اند یا کافر این را کشته است چنانکه در بلغار مشهور است و ان پاکست زیرا که در ولایت حاجی طرخان
که مشهور است با شترخان و بلغار در انجا جماعت غازی بسیار هستند و انها سنی اند و سنی پاکست و ذبیحه او حلال
از هر مذهبی از چهار مذهب که باشد علی المشهور المنصور مگر انکه سنی ناصبی باشد یا بمعنی که اظهار دشمنی حضرت فاطمه یا یکی
از اثنا عشر نماید و چنین کسی در میان اهلسنت در این عصر ظاهرا بهم نرسد بکر بر فرض نادر و مثل این فرض در میان
شیعه نیز میشود بلکه بسیاری از شیعیان دیده ایم که کارهایی که کفر میگویند و این شان حکم بنجاست همه شیعه نمیشود خلاصه
هر مسلمانی پاکست مگر خارجی و ناصبی و غالی باشد ل فکر با وجود پدر یا مادر ارث بجد و جده میرسد یا نه و با
وجود اولاد ارث بنواده میرسد یا نه ب نمیرسد بلکه با وجود اقرب بعید ارث نمیرسد مگر در یک مسئلهٔ
اجماعیه و ان ارث بردن پسر عم پدری و مادری است با وجود عم پدری تنها که در این صورت بعم پدری چیزی نمیرسد لکن در بعض
صور سنت است از برای هر یک از پدر و مادر که از حصهٔ خود چیزی بر سبیل طعمه به پدر و مادر خود دهند و مشهور انچیزیرا
تحدید بسدس ترکه کرده اند و بعضی بسدس حصهٔ هر یک فرموده اند و بر تقدیر اول منحصر میشود در صورتیکه زاید از نصیب
مطعم بقدر سدس باشد و بعضی شرط دیگر کرده اند و تحقیقش در اینجا چندان ثمره ندارد ل فکر در رویشان که در
اطراف می ایند و طلب میکنند چیزی بانها دادن سنت است یا لغو یا حرام ب هرگاه انها مسلمان باشند و تارک
الصلوة یا فاسق نباشند چیزی بانها دادن ظاهرا ضرری ندارد خصوصا هرگاه در ندادن هتک حرمت و عرض و بی
ابرویی حاصل شود و در حدیث وارد است که خیر المال ما وقی به العرض و هرگاه فاسق یا تارک الصلوة باشند تا توانند
چیزی بانها ندهند و در حدیث معتبر وارد است که هر که اعانت کند تارک الصلوة را بلقمهٔ یا کسوهٔ گویا چنانست
که کشته است هفتاد پیغمبر را که اول ایشان حضرت ادم و اخر ایشان حضرت خاتم باشد و انها در صورتیست که مستحل
ترک نماز و مستحل فعل حرامی نباشد و الا مرتد و کافر میباشد ل فکر زکوة واجب را از کسانیکه معروفند از دزد
عنفا و جبرا میتوان گرفت و بمستحق داد یا نه و بر تقدیر جواز گرفتن بچه اشخاص باید داد ب اولا باید مسئلهٔ وجوب
زکوة با شرایط ان تعلیم ایشان کنند و بعد از ان تحقیق نمایند که زکوة با ایشان تعلق گرفته یا نه هرگاه گویند که
تعلق نگرفته و کذب ایشان معلوم نباشد بر انها شرعا تسلطی بهم نمیرسد و اگر اقرار کنند که تعلق گرفته و در دادن
کوتاهی نکنند اولا باید انها را موعظه و نصیحت نمود و از خدا ترسانید و هرگاه سودی نبخشد میتوانند که جبرا از
انها بگیرند بلکه از باب امر بمعروف هرگاه شرایطش متحقق باشد واجب شود که بگیرند و بمستحقش رسانند و در
حین دادن بمستحق نیت کنند که از جانب صاحبش از باب زکوة واجبه بمستحق میدهند قربة الی الله و زکوة
و خمس و کفاره و وجه نذری و امثال اینها از صدقات واجبه هرگاه بدون نیت بمستحق دهند صحیح نیست و مستحق زکوة
و خمس و صدقات واجبه شیعهٔ اثنا عشریست که اصول دین شیعه را بدلیل بداند که خاطرش بان مطمئن شود و
بمحض تقلید نباشد و پیغمبر و دوازده امام را بنام و نسب بشناسد و با اینها مجتنب از کبائر و اصرار بر صغائر باشد
بلکه ظاهر العدالة و حسن الظاهر باشد و فقیر باشد یا بمعنی که مالی یا کسبی نداشته باشد که بان مدار خود و عیال

خود

خود بدون تعب و مشقتی کسب کند و جایز است که مستحق ابن سبیل یعنی در مستقر فقیر باشد هرچند که در ولایت خود
غنی باشد و در اشتراط عدم امکان قرض کردن یا فروختن مالی که در بلد دارد خلاف است و اقرب عدم اشتراط
است در اول و در آخر مردد است **س** زنی که هرگاه کسی بمیرد و وارثش منحصر باشد در زنی و مردی که خواهر
و برادر هم باشند حصه ارثیه خواهر زیاده بر ثمن نباشد چگونه میشود **ج** این در صورتی است که میت
مادر زن خود را نشناخته عقد کرده و بعد از دخول معلومش شد پس آن عقد باطل است لکن فرزندی که
از آن جماع بهم رسید حلال زاده و وارث پدر و برادر زن است و حصه زن در این صورت ثمن میشود و تتمه به
برادرش میرسد و این مضمون در صحیحه زراره در کتاب من لا یحضره الفقیه در کتاب نکاح مذکور است
س لقطه [illegible] اگر شخصی جبرا از مالکش بگیرد میتواند که از او قیمت نموده و قیمتش را بمستحق دهد **ج**
باید آن را بعینه بمستحق دهد بنیابت مالکش در نیت و قصد مگر آنکه متضمن مفسده باشد و میتواند که در
خلوت بمستحق دهد و از او بخرد که در این صورت فروختن و قیمت آن بمستحق دادن ضرر ندارد **س** شخصی
متوفی و ورثه او منحصر در هفت برادر و خواهری که کلاله ام میت نیستند و مع ذلک باید میراث در میان
ایشان بالتسویه قسمت شود **ج** این در صورتی است که متوفی مادر زن پدر گرفته و از او هفت پسر بهم
رسانیده و قبل از پدر فوت شده پس میراث پدرش میان زن و برادرها بالتسویه است **س** شخصی متوفی
و ورثه او منحصر در شش برادر و یک خواهر و حال آنکه ارث خواهر دو برابر ارث هر برادر است **ج** این در صورتی است
که متوفی دختر زن پدر را گرفته و پدرش از مادر این زن شش پسر داشته در صورت مذکوره ربع بزوجه میرسد
و بهر یک از برادرها ثمن **س** ثلث همشیره که مساوی برادرها ارث برد و همچنین همشیره که دو برابر حصه برادر
ارث برد در صورتی نیز میشود که شخصی همشیره برادران پدری خود را بگیرد پس اگر برادران سه نفر باشند بهر یک
ربع ترکه میرسد و اگر شش نفر باشند که او بر بیست و چهار منقسم میشود بزوجه شش و بهر یک از برادران سه
میرسد **ج** داعی تعبیر را موافق جواب سائل کرده بودم نه آنکه از پیش خود فرض کرده باشم والا تصویر فروض غریبه
بسیار ممکن است و در فرض مذکور که هفت برادر و یک خواهر باشند بدون کلاله جوابی سوای آنچه داعی نوشته‌ام ظاهرا
امکان ندارد و اگر کسی خواهد که از پیش خود فرض کند میتواند که یک خواهر با یک برادر فرض نماید که سهم خواهر ربع
باشد و این نیز از غرایب است و در مسئله ثانیه نیز همان است که داعی فرض نموده‌ام بلا تفاوت مگر آنکه در مخرج سهام اشتباه
نموده‌اند و بیست و چهار فرض نموده‌اند اگر موافق قاعده مخرجش همین هشت است لا غیر **س** [illegible] آنکه زکوة و خمس نمیدهد
مهمانی او میتوان رفت یا نه **ج** در این مسئله صور متکثره متصور میشود مثلا آنکه زکوة نمیدهد یا شرعا ثابت شده که
نمیدهد یا آن متهم است و علی التقدیرین یا عالم است بحکم یعنی بوجوب زکوة یا جاهل است و بر تقدیر جهل یا مقصر است در تحصیل
علم یا غیر مقصر و بر تقدیر علم یا مستحل ترکش یا غیر مستحل و بر تقدیر استحلال یا مسلمان زاده است یا بمعنی که انعقاد
نطفه او در وقتی شده است که پدرش یا مادرش یا هر دو مسلمان بوده‌اند یا نه و بر تقدیر یکه مسلمان زاده باشد یا او
[illegible] یا نه بر تقدیر یکه غیر مسلمان زاده باشد دو دفعه یا سه دفعه علی الخلاف چنین کاری کرده و او را تعزیر نموده‌اند
یا نه و همچنین هرگاه قبل از ولادتش احدهما مسلمان باشد و علی جمیع تقادیر العلم یا تادیبش یا غیر تادیب و علی جمیع
تقادیر العلم والجهل یا آنست که ضیافت بعین مالی شده است که زکوة بآن تعلق گرفته است یا غیر آن و ان غیر یا بوساطت
مال زکوی بهم رسیده یا نرسیده است بعنوان معامله عین بعین یا بذمه یا ذمه بذمه و علی تقدیر المعامله یا آن طرف
معامله کسی است که از مال حرام محترز است یا غیر محترز و بر تقدیری که ضیافت بمال زکوی باشد یا آنست که مهمان
انفعو را بعض مهمانها که مشتمل بر حق مستحق میباشد فرضا یا نه بلکه مقدار حق فرضی مستحق نزد میزبان باقی
مانده بر جمیع تقادیر مهمان از جمله مستحقین است یا نه و علی التقادیر میزبان کسی است که مهمان باید از او تقیه کند
یا نه و زیاده بر این نیز صور ممکن است بسبب ضیق وقت فعلا شده و در بعضی از این صور اشکالی نیست و در بعضی
اشکال قوی دارد و در بعضی خالی از اشکال نیست و بعضی ظاهرا اشکال ندارد و در بعضی اشکال از دو راه است

از حیثیت تصرف در مال مستحق بغیر حق و از حیثیت میل و رکون باهل ظلم و فسوق و باعتبار ضیق مجال و ندرت
صور قویة الاشکال بحیث تقرب الی فرض المحال و بر هر تقدیر باقی در صورت تیسر حد حرمت وجوب اجتناب و ظهور صوری
کنز فی الجمله اشکالی دارد تا طلب بر ارباب الباب غایة الامر آن مندرج در سلک الشبهة التی هی الاشهر الاظهر من
المکروهات تفاصیل و احکام مراتب موکول بفهم ثاقب و نظر صائب سائل فاضل گشته حکم تارک الخمس و تارک
الزکوة معلوم میشود بلا اشکال و شبهه که بد مال او کثیر و مستحل او بجحد کفر محسوب شده از دین بیرون و متاجر
مستثنا از خمس را که در زمان غیبت محکوم به تحلیل از برای شیعیان تفسیر نموده است بشرائط متعلق خمس
از کسی که خمس نمیدهد و گفته است که اخراج خمس از آن بر مشتری متعین باشد مگر آنکه با عمل معامله نموده بجمع رسانند که باید
خمس از مجرا بدهد والله العالم **س** زنی شوهری دارد که بعقد صحیح گرفته و هیچ کدام از آنها از عقد را
فسخ نکرده اند و طلاق نیز بائن از شوهر واقع نشده و موتش نیز بثبوت نرسیده مع ذلک آن زن بر دیگری
حلال است با علم و اطلاع بشوهر داشتنا و چگونه میشود **ج** این زوجه مفقود است که بعد از آنکه حاکم شرع تفحص
از حال او نموده تا چهار سال حیوة و ممات او معلوم نگشته میتواند که او را امر کند بعدّه وفات بعد از طلاق حاکم یا
ولی زوج یا بدون طلاق علی اختلاف الاقوال و بعد از عده و شوهر کردن هرگاه شوهر پیدا شود بر او تسلط
ندارد و زن شوهر دوم است بلا خلاف **س** زنی بدون فسخ و طلاق شوهر دیگر کرده و بر او حلال میشود
و شوهر اول راضی نیست بالطبع و راضی است بنظر شرع **ج** این زنیست که خبر مرگ شوهر باو رسیده چنانکه ظاهر
گردیده پس شوهر کرده و بشوهر اولش خبر رسیده پس بنظر شرع راضی گردیده تا بنا بر تفریق نماید و این مسئله
اجماعیست **س** دو مرد یک زن را خواستگاری نمایند حال آنکه هر دو نسبت بآن زن اجنبی اند و
تفاوتی در دین و مذهب و آزادی و بندگی ندارند و مع ذلک آن زن بر یکی از ایشان حلال و بر دیگری حرام است **ج**
آنکه بر او حرام است شاید چهار زن دائمی دارد که این پنجم شود یا آنکه در حالی که شوهر داشته یا در عده بوده زنا
با او نموده یا عالماً یا عامداً در آن حال او را عقد نموده هر چند که با او دخول نکرده یا بعقد دخول با او کرده هر چند که
جاهل بوده یا آنکه در حال احرام حج و عمره او را عالماً عامداً عقد نموده یا آنکه او را سه مرتبه طلاق گفته و هنوز
محلل نرسیده یا آنکه او را نه مرتبه طلاق عدی داده که در این صورت بر او حرام ابدی گردیده یا آنکه برادر یا پسر یا برادر
او لواطه کرده یا آنکه قبل از این دختر او را بنکاح گرفته هر چند که قبل از دخول او را طلاق داده باشد علی المشهور
المنصور یا آنکه مادر او را عقد کرده و بعد از دخول سببی داشته باشد یا آنکه خواهر او را الحال داشته باشد یا
آنکه زنا بمادر یا دختر او کرده باشد مطلقاً بنا بر قولی یا بشرطی که آن عمه یا خاله او زنا باشد بر قولی دیگر یا آنکه بسبب
رضاع شرعی بر او حرام شده باشد یا شوهرش را کشته باشد بطمع نکاح او را ابکر دینا بر قول ضعیف **س**
زنی را در شرع اسلام در یک شبانه روز زیاده بر بیست نفر بعقد صحیح جماع میکنند و بر آن زن حلال اند
ج این زنیست که بحد یأس رسیده و عده طلاق و فسخ بر او نیست بنا بر مشهور و اظهر مثل غیر بالغه و غیر مدخوله
بها **س** مردی در اول روز بزنی نکاح کرد بعنوان حرام و چون آفتاب بلند شد بر او حلال شده و در وقت
ظهر بر او حرام شد و چون عصر شد باز حلال شد و نزد غروب حرام شد و در وقت عشا حلال شد و در نصف شب حرام
شد و بعد از صبح حلال شد و چون روز بلند شد حرام شد و بعد از ظهر حلال گشت **ج** این کنیزیست که صاحبش
واقف نبود که او را کسی به بیند شخصی در اول روز او را بحرام دیده و چون روز بلند شد او را خریده و در وقت ظهر او را
آزاد کرده است و در عصر او را بنکاح خود در آورده و جماع کرده و نزد غروب بر او ظهار کرده و در وقت عشا کفاره ظهار
داده و در نصف شب او را طلاق داده و بعد از صبح رجوع کرد چون روز بلند شد باز طلاق گفته و بعد از ظهر
رجوع کرده **س** زنی معصیت خدا کرده بر شوهرش پس جماعش سنت شد ~~و اگر اطاعت خدا میکرد جماعش سنت~~
شد و اگر اطاعت خدا میکرد جماعش بر او حرام میگشت **ج** این زنیست که در روزه قضای ماه رمضان مثلاً یا در ایام
حیض و نفاس امر خود را بر شوهر مخفی داشته پس جماعش مباح شد قبل از عذر سنت بود و اگر اطاعت خدا میکرد

واظهار عذر خود مینمود جماعش حرام میگشت در این مسئله خلافی نیست نیز اگر در باب حیض و عدم حیض و عدّه
قول زن مسموع است فاذا میکه کذبش ثابت نباشد ل لثم مردی زنی را عقد کرده بطریقیکه در اسلام جایز نیست
و بعد از عقد بر او حلال است باجماع اهل اسلام ب این مرد نیست نصرانی که زن نصرانیه عقد کرده بمهر شراب
یا خوک و قبل از اسلام مهر را یا و تسلیم نموده بعد از اسلام آن زن بتمام مهر بر او حلال است بالاجماع ل عثا
مردی زنی را عقد کرده بان نایک ساعت حلال بود و بعد از آن محرم ابدی گشت بدون کفر یا امریکه از ایشان
حادث شده باشد ب این در صورتی نیست که از زن بر او قبل از عقد محرم ابدی بوده بجهالت و زنا دانی عقد
شده باشد و بعد از ساعتی که معلوم شد عقد منفسخ گشت ل عثب شخصی زن مسلمان بالغ عاقل را
با عدم اذن و رضا شوهر طلاق میدهد بلا فاصله از برای خود عقد مینماید و هیچ ضرری ندارد ب
این در صورتی است که شخصی دیگر برا وکیل کند در طلاق و بعد از آن پشیمان شود قبل از اعلام وکیل طلاق
واقع شود یا بجهت تجدید اعتبار زوج بعد از فسخ زوجه احتیاطاً از او طلاق دهند و در صورتی زوجه معتده
نباشد بسبب عدم دخول یا یائس یا صغر ل عجی زنی بسبب طاعت خدا یا بدا از شوهر صحیح خود مفارقت
کند و دیگری از برای معصیت خدا یا بدا از شوهر صحیح خود مفارقت کند ب در اول زن کافره است
که مسلمان شود و در ثانی مسلمانیست که مرتد شود ل عثد دو مرد با هم راه میرفتند پس ناگاه یکی از ایشان
مرد و با سبب آن زنی بر شوهرش حرام شد ب از آن مالک زنده بود که دختر خود را عقد کرده
بود و بسبب مردن او شوهر مملوک زن شد و عقدش منفسخ گشت و اگر خواسته باشد که باز با غلام
شوهر کند اول او را آزاد کند و تجدید عقد نماید و ممکن است که از آن مالک زوجه رفیق باشد که بمردنش زوجه
منتقل بورثه میشود و عقد منفسخ میکردد علی الخلاف بین اهل السنة و نزد شیعه اختیار فسخ دارند مانند
صورتیکه زوج یا زوجه را بفروشند که اختیار فسخ آن برای مشتری بهم رسد و بیع را بعضی از عامه موجب فسخ
میدانند ل عثه شخصی طاعت خدا کرده و بان سبب زنی باختیار فسخ نکاح بهم رسانیده ب این بچند صورت
میشود از انجمله انست که کسی کنیز خود را بغلامی عقد کند و بعد از آن کنیز را آزاد نماید بعد از آن کنیز اختیار فسخ
بهم میرساند باجماع شیعه و نزد عامه در انجمله است ل عثو شخصی یکروز سفر کرد پس زنش با او نوشته که من بعد
از رفتن تو شوهر کردم و محتاج خرج نفقه گشتم باید نقد نفقه بفرستی که باخراجات من و شوهرم کفایت کند
ب این زنیست که پدرش او را بغلامش عقد کرده و قبل از دخول او را بتجارت فرستاده و مرد پس عقدش
باطل شد و در همان روز شوهر کرد پس بغلامش نوشت که از ترکه نفقه او و شوهرش را بفرستند و در این مسئله
خلافی نیست ل عثز شخصی قسم خورده که با زن خود تا یکسال جماع نکند و بعد از چهار ماه زوجه او بحاکم شرع
شکوه نمود پس حاکم حکم ایلاء را جاری نساخت و او را امر بصبر فرموده تا انقضای مدت قسم ب این در چند صورت
میشود یکی آنکه اگر مرد عنین باشد نیز اگر او را تا یکسال مهلت میدهند که معالجه خود کند دیگر آنکه شروط ایلا
متحقق نباشد نیز اگر ایلا را چند شرط هست اول آنکه مرادش اضرار زن باشد پس اگر زن شیرده باشد و از جماع
ترسد که حامله شود در اینصورت ضرری ندارد و از جمله شرایط آنست که زن معقوده باشد بعقد دوام علی المشهور
المنصور و مدخول بها باشد بلا اختلاف ل عح قول فقها الاعلی للاعلی و الاسفل للاسفل چه معنی دارد ب مراد شان
در لفظ جنازه است که بفتح جیم بمعنی میت است و بکسر جیم بمعنی تابوت میت است و بعضی هر یک را بجای دیگری نیز استعمال
میکنند ل عط قول فقهاء الفقیر و المسکین کالجار و المجرور متی اجتمعا افترقا و متی افترقا اجتمعا چه معنی دارد ب
نظر باختلافیست که در مراد از فقیر و مسکین دارند و فقیر را بعضی اعم از مسکین میدانند و بعضی بعکس میدانند و از
برای هر یک معنی علاحده قرار میدهند لکن ثمرۂ این نزاع در وقتیست که باهم مذکور شوند چنانکه در آیۂ صدقات
در سورۂ برائة مذکور است انما الصدقات للفقراء و المساکین و چون هر یک منفرداً مذکور شود مراد با معنی اعم است
که شامل دیگری است تفاوتا چنانکه در مرتبۂ بزید هر گاه بگویند جار و مجرور هر دو متعلق است بمرتبه مراد بلفظ

جار با اسم

ولد ایضا نظیما
و دون زنه دیگر
وانست یکی مرد و زن دیگر
مرتد شود تا زن هر دو از
اندو یا زن دیگر مرا
کشته او آن زن دیگر جواب
شد تا شود حمل باینه
تا ایضا منتشود از آن اینه بعد
مرضعه اولاد زوجه شرعیه عقدش
بسببی از انساب شوهرها نمود
منفسخ کردید پس شوهر عقد
کرد و از شیر او
باطل میشود بسبب
رضاع سابق فسخ نکاح الاخ
رضاع الاخ نیز باطل
تا بلا اختلاف عنه

جابا و سنت و بمجرد لفظ نیز ثابت و هرگاه بگوید جا متعلق است بامجرد تعلق است و هر یک از اینها هر دو است
لغز شخصی زنی را عقد نمود بمهری که نه کتب است و نه کیل کردنی و نه پیمودنی است و نه حلیم است و نه نیما است و نه نخواه و حال
آنکه عقدش صحیح است باجماع امامیه ب در صورتیکه مهر تعلیم قرآن یا بعضی از مسائل شرعیه و امثال اینها باشد
لغز زنی بمرد اجنبی حرفی زد که باین حرف جماعش حلال شد بدون عقد نکاحی و نه مهری ب همان زنیکه نفس
خود بحضرت پیغمبر هبه نمود چنانکه در قرآن مذکور است و این جمله خصایص پیغمبر است باجماع امت لغز شخصی زنی را
بهزار دینار عقد کرد پس او را طلاق داده بغیر عوض و نه خلع و شرعا یک هزار و یا نصف هزار دینار از آن گرفت ب این در
صورتیست قبل از طلاق تحویل تمام مهر را بشوهرش بخشیده پس او را طلاق داده و مستحق است رد نصف مهر [illegible]
لغز شخصی با زن خود ظهار نمود و چون نیز اداست کفاره بر آن زن واجب شد که کفاره مثل آن بدهد ب این در
صورتیست که زن نذر کند که هرگاه شوهرش با او رجوع نماید بشکرانه آن مانند کفاره ظهار بدهد [illegible]
لغز شخصی یک زن خود را طلاق داده عده او یکسال شد و زن دیگرش را طلاق داده و عده اش یکماه
عده زنیکه آزاد و در سن من تحیض باشد سه ماه است که در آن مدت حیض نه بیند باشد قرء است هر کدام که سبقت
نمود عده همانست و اگر در ماه سوم طهر حیض دید باید نه ماه صبر کند پس اگر حملی ظاهر نشد باید سه ماه دیگر صبر نماید
که یکسال شود بنا بر اشهر اظهر و بعضی گفته اند که شش ماه صبر کند که مجموع پانزده ماه شود و عده حامل بعد طلاق
وضع حمل است هر چند که بعد از طلاق بیفاصله زاید که باید از عده بیرون میرود لغز زن آزاد نیست غیر
حامله و عده اش سه روز است ب عده متعه در بعضی از روایات یک حیض است و آن به سه روز محقق میشود لغز
زنی در بغداد بر فراش شوهرش زایید فرزندش به بصره ملحق گردید و حال آنکه آن بصری او را ندیده و نشناخته
و جماع نکرده و بنکاح مطمئن نیامد ب این در صورتیست که زن بصری بجاریه جماع شوهرش رفته و با دختر مساحقه
نمود پس نطفه شوهرش بآن دختر داخل شده و بعد از چهار ماه آن دختر به بغدادی شوهر کرده و بعد از آن بهمان دیگر فرزند
زایید پس آن فرزند از بغدادی نخواهد بود زیرا که اقل مدت حمل که شش ماه است از وطی او نگذشته پس آن دختر
و آن زن هر دو اقرار بمساحقه نمودند و فرزند به بصری ملحق گردید چنانکه امام حسن علیه السلام در مثل این قضیه حکم فرمود
لغز باقلاء فروشی دیگ باقلائی دارد پس چوپانی با گله اش گذشت و یکی از آن گوسفندان سرش در دیگ
کرد که باقلاء خورد و چون خواست که سرش بیرون آورد نیامد و چاره در تخلیص آنها منحصر در کشتن گوسفند یا
شکستن دیگ شد چه باید کرد و حال آنکه هیچ یک از باقلائی و چوپان راضی بنقصان خود نمی شوند ب اگر دیگ
بر سر راه شارع بوده باید دیگ را بشکنند و گوسفند را خلاص کنند و اگر در خانه و ملک باقلائی بوده باید گوسفند
بکشد چنانکه در حدیث وارد است لغز هرگاه شخصی وصیت کند که مالش را در چند مصرف معین برسانند
و وصی بعضی از آن مصارف را فراموش کند چه کند ب از اخیر کند و در مصرف بر ساچنانکه در خبر است لغز
شخصی قدری مال بکسی دهد و وصیت کند که نصفش را بزید و ثلثش را بعمرو و تسعش را بخالد دهد ب تمام حصه
زید و عمرو را دهد و باقی مانده را بخالد دهد و عول ننماید لغز شخصی دو اشرفی بزید دهد که از برای او چیزی
بخرد و هم چنین عمرو یک اشرفی از برای خرید باو دهد و هر دو او را اذن دهند که اشرفیها را در هم مخلوط سازد
تمیزی میان آنها نباشد بعد از خلط یکی از آنها گم شود چه کند ب یک اشرفی و نیم بصاحب دو دهند و نیم اشرفی
بصاحب یک چنانکه در حدیث است لغز شخصی وصیت کرد بسهمی از مال خود و دیگری بجزئی و دیگری بمال
کثیر و دیگری بعتق بنده قدیمی چه باید کرد ب سهم را بر ثمن و جزو را بر سبع و مال کثیر را بر هشتاد درهم
و بنده قدیمی را بهر کس که مدت شش ماه یا بیشتر در ملک او در آمده باشد حمل کنند چنانکه در حدیث معلل وارد شده
لغز زنی خرمایی بدهان گذاشته پس شوهرش او را قسم داده که نخورد و بیندازد و بحلق فرو نبرد چه کار کند
ب باید نصف آن را بخورد و نصف آن را بیرون اندازد لغز شخصی نذر کرد که اول بنده را که مالک شود
آزاد کند پس دو بنده را در یک وقت مالک شد ب باید هر دو را آزاد کند لغز شخصی سه بنده داشت و نذر

مردن ثلث او را ازاد کرد بدون تعیین ب بقرعه تعیین کنند ل لشر شخصی مالک بنده بسیار باشد بدون
انکه بجز هبه یا بخشیدن یا تصدق یا ارث یا غنیمت حرب با و رسیده باشد ب این مسلمانیست که مادرش
بعد از پدرش نصرانی شوهر کرده و اولادی از او بهم رسانیده زیرا که حضرت امیر حکم فرموده که ان زن را کشتند
و اولادی که از نصرانی داشت بنده برادر مسلمان نشان کردند ل لشو شخصی بر ازادی ادعا نمود که بنده او است
و منکر جمیع شهود بر حریت خود و کذب مدعی اقامت نموده و مع ذلک حاکم شرع او را تادیب بلیغ فرموده حکم
کرد که قیمت المثل خود را بمدعی دهد ب این شخص ازادیست که بعنوان بندگی خود را بجاهلی فروخته و بعد از ان
گریخته و منکر رقیت گردیده و حکمش را علما چنین فرموده اند که با و معمول داشتند ل لشز شخصی جاریه
دارد مختص خود حلال نیست که او را جماع کند مگر بعد از جماع دیگری ب در صورتی میشود که قبل از ملکیت
او را بعقد گرفته و دو مرتبه طلاق گفته که محتاج بمحلل میشود هرچند که بعد از ان مملوک او شده باشد ل
لشح شخصیست مسلمان بالغ عاقل مالدار در وقت فطره فطره او نه بر خودش واجب شود نه بر دیگری ب
این مملوکیست که دو مالک دارد ل لشط مردیست کامل ازاد که بر دیگر و زنا او بحدی تمام و نیم حد و بعض حد
و ربع حد و ثمن حد ثابت شده ب این شخصی است که در روز ماه مبارک رمضان زنا کرده و بعد از ساعتی زن را
عقد نموده و جبرا با او جماع کرده و بعد از ان حیوانی را جماع نموده و بعد از ان زوجه اش حایض شده او را نیز جماع نموده
زیرا که از برای زنا حد تمام که صد تازیانه است و از برای احترام ماه رمضان بعضی بعنوان تعزیر و از برای اکراه زوجه
بر جماع در ماه رمضان نصف حد و از برای جماع حیوان ربع حد و از برای جماع زوجه در حیض ثمن حد میزنند ل لشی
شخصی در دو ساعت دو حد و نیم لازم امد ب این مملوکیست که ازادی را قذف نموده و زنا کرده و شراب خورده
در ظرف دو ساعت پس از برای قذف و شراب یکصد و شصت تازیانه و از برای زنا پنجاه تازیانه است ل لغا
بر شخصی در یک روز پانصد تازیانه و قطع هر دو دست و هر دو پا و سوزانیدن لازم امد ب این شخص در یک روز
سه مرتبه زنا کرده که بعد از هر زنایی او را حد زده اند و در ان روز نیز شرب خمر و قذف حری و جماع با حیوان و استمنا
بدست کرده و دستها و پاهای کسی را بریده و بعد از اینها امامی را بقتل رسانیده زیرا که از برای زنا سیصد و از برای هر یک
از شرب و قذف هشتاد و از برای هر یک از وطی حیوان و استمنا بیست تازیانه و بعنوان تعزیر علی المشهور و از برای قطع دست و پا
قصاص و از برای قتل امام کشتن و سوزانیدن است چنانکه با ابن ملجم ملعون کردند ل لغب بر شخصی حد هفتاد و پنج تازیانه
لازم شد پس حد او یک تازیانه اضافه زدند و با نسبت کشته شد پس بر حاکم هفت هزار و پانصد درهم لازم امد ب این
شخص مرد مکاتبی بود که نصف مکاتبه خود را ادا کرده و بعد از ان زنا کرده پس نسبت بحصه ازادی پنجاه تازیانه و نسبت به
بندگی بیست و پنج تازیانه لازم امد زیرا که حد زنای مملوک نصف حد زنای ازاد است و چون حاکم زیاده زده و بمرد دیه
بر او لازم امد نسبت بازادی پنج هزار درهم و نسبت به بندگی نصف قیمتش در ان روز که بحسب فرض پنجهزار درهم بوده
ل لغج مردی زنی را جماع کرد پس بر هر دو حد لازم امد در خفیه و بر زن در اشکار ب ان زن اجنبیه بود که خود را
شبیه بحلیله ان شخص کرده و در شب خود را با او رسانیده و انشخص بگمان حلیله خود مقاربت کرده پس بر هر دو حد
لازم امد بنحو مذکور چنانکه از حضرت رسول مروی است ل لغد شخصی یک امر را سه مرتبه کرد که در دو مرتبه تعزیر
بر او لازم شد و در سیم قتل ب این شخصی است که سه مرتبه ربا خورده بعد از علم بحرمت که در دو مرتبه تعزیر بر او
لازم شد و در سیم قتل چنانکه در حدیث است ل لغه شخصی جنایتی بر کسی کرده بدون انکه جراحتی با و رسانیده
باشد و مع ذلک ثلث دیت بر او لازم شد ب این شخص پا بر شکم ازادی زده که بان نجاست از ان بیرون
امده پس بر جای قصاص است بهمان نحو التزام ثلث دیت چنانکه در حدیث است ل لغو شخصی حیوانی را کشته
است و باید بیست درهم دیت او را بدهد ب این شخص سگ گله را کشته ل لغز شخصی مسلمان ازادی را کشته و باید
هشتصد درهم دیت او را بدهد ب این مقتول ولد الزنا بوده ل لغح شخصی کار کرده و با نسبت باید کار وی
بکشد و باتش بسوزانند ب در صورتی است که وطی ان کار کرده و همین حکم دارد وطی هر حیوان حلال گوشتی که مقصود

ازان غالباً باکتیت و سوار بی نباشد ل یغط مردی غیر محصن زنا کرده وحدش قتل است ب درصورتیستکه زنا
بیکی از محارم خود کرده هر چند محرم سببی باشد مثل مادر زن و دختر زن یا جبراً بزنی زنا کرده هرچند که نامحرم بوده
ل یقف زنی اگر یک روز شش نفر جماع کرده و بر یکی از انها قتل و بر دویم رجم و بر سیم جلد و بر چهارم نصف حد و بر پنجم
تعزیر لازم امد و بر ششم هیچ لازم نیامد ب اولی ذمی و دویمی مسلم محصن و سیم غیر محصن و چهارم بنده و پنجم
نابالغ و ششم دیوانه است ل یقفا مردی مسلمانرا عمداً بغیر حق کشتند و تا مدتی بر مردم حرام شد که او را قصاص
کنند یا دیت بستانند و بعد از ان حلال شد ب این درصورتیستکه قاتل بحرم مکه التجا برده و باین سبب
حرام میشود که کسی در انجا متعرض او شود لکن بر او در خوراک تنگی مینمایند تا مضطر شود بیرون اید پس مطالبه
حق از او نمایند و اینها درصورتیستکه جنایت را در حرم نکرده باشد والا جایز است که در حرم از او مطالبه
نمایند ل یقب شخصی متوفی و وارثش دو برادر پدری و مادری است و ارث یکی از انها سه ربع است و ان دیگری
یک ربع ب متوفی زنیست که عمزاده انها و زوجه یکی از انها است ل یجز ارث پسری مساوی حصه ارث پدرش
شده ب ان پسر دختر عم خود را گرفته و وارثش منحصر در ان پسر و پدرش شده ل یقد زنی ارث از چهار شوهر
برده یکی بعد از دیگری پس نصف مال بان زن رسیده و نصف دیگر بسایر ورثه ب این درصورتیستکه چهار
برادر او را ابتدا یک یک گرفته و مرده اند پس هرگاه فرض کنیم که مال انها هجده دینار بوده باین طریق که شوهر اول ان
هشت دینار داشته و دویم شش دینار و سیم سه دینار و چهارم یک دینار داشته پس از ترکه شوهر اول بزن
دو دینار و بهر یک از برادران دو دینار میرسد پس دویمین صاحب هشت و سیم صاحب پنج و چهارم صاحب سه شد و از
ترکه دویم نیز بزن دو رسید و مال سیم هشت و مال چهارم شش گردید و از ترکه سیم نیز بزن دو رسید و شش بچهارم پس
مال او دوازده شد و چون او مرد نصفش که شش است بزوجه رسید و نصف بوارث او و از مجموع حصه زوجه نه شد که نصف
هیجده است ل یقه شخصی متوفی و وارثش منحصر است در خال پسر عمه که خال دیگر ندارد و در عمه پسر خال که عمه دیگر ندارد
ب مراد همان پدر و مادر اند ل یقو شخصی فات یافته و وارثش زوجه و برادر زوجه میرسد و برادر پدری و مادری
دیگر او چیزی نمیرسد ب این شخصیست که مادر زن خود را به پسرش داده و از او پسری بهم رسیده و جد بعد از پسر
وفات یافته و وارثش منحصر شده در زوجه و برادرش که نواده است ل یقز لا قل لابن ادجاة ابنی انا ابن اخ بن
اخیک بغیر وهم فلو زوجت اختک من اخ لی واولدها غلاماً کان عمی وکان ابی لذاک العم عماً وصار العم مثل
دو ولجی فمن انا منک ومن انت منی اجبل زکنت ذا ادب فهم چه معنی دارد و تصویرش بچه نحو میشود و هم چنین
شخصی فوت شده و پسر و برادری و عمی دارد که هر یک از او میراث میبرند و مع ذلک ارث با مام نیز میرسد و حال انکه با
وجود احدی از اهل مرتبه سابقه از چهار مرتبه مرتبه لاحقه چیزی نمیرسد تصویر ان بچه نحو میشود ب اما شعر
عربی پس خلاصه مضمونش انست که شخصی میگوید که من پسر پسر برادر توام پس اگر خواهر تو را برادر من دهد و از
او پسری بهم رسد عم من میشود و برادر من عم ابن عم میگردد پس من و تو چه نسبت بهم داریم و تصویرش انستکه مثلاً
قائل زید بن عمرو است و مخاطب خالد که خال عمرو است پس هرگاه خواهر خود را که جده زید باشد به برادر مادری
زید که بکر است تزویج کند و از او ولید بهم رسد هر یک از زید و ولید عم مادری هم میگردند و اما سؤال عجمی پس
تصویرش انستکه هر یک از ورثه مذکوره مبعض بوده اند یعنی بنده بوده اند که از هر یک قدری ازاد شده پس اگر فرض
کنیم که از هر یک نصفی ازاد باشد نصف ترکه متوفی به پسر میرسد و ربعی به برادرش و ثمنی باقی با مام میرسد
بنابر قولی و بر قول دیگر هرگاه ان ثمن وفا بقیمت تمام حصه رقیت عم کند باید بان تمام حصه مذکوره را بخرند و ازاد
کنند والا با مام دهند و بنابر قول سیم که ان اظهر است باید ان ثمن را بصرف ثمن حصه رقیت عم رسانند و بهر قدر
که وفا کند از حصه مذکوره بخرند و ازاد نمایند بلی اگر بجای امام معتق یا ضامن جریره باشد ثمن باقی با و میرسد بلا
خلاف والله العالم ل یقح شخصی مریضی گفت که وصیت کن گفت چه وصیت کنم و حال انکه وارث من منحصر است در دو
زوجه تو و دو خواهر تو و دو عمه تو و دو خاله تو و جده تو و در این مقدمه شاعر گفته اینک الولید مضی عابدا

دعد خامر العقل منه الشفاما   فقلت له اوص فیما ترکت   فقال الا قد کفینا الکلاما   ففی عمتیك وفی خالتیك

وفی خالتیك ترکت الشواما   وذو وجال حقا فهما ثابت   واختاك منه یجوز التماما   هنیئا لك ابن ابی خالد

ظفرت بعشر حوین التماما ب مریض مذکور دو جده صحیح داشت اگر مادر پدر و مادر مادر او باشند گرفته پس این هر یك
از اینها در دختر بهم رسانیده که از جده پدری عمه بهم میرسد و از جده مادری خاله او میگردند و هم چنین
صحیح دو جده پدر و مادری مریض اگر گرفته و پدر مریض مادر صحیح را نیز گرفته ولدا او دو دختر بهم رسانیده پس
ثمن ترکه بدو جده که زوجه اند میرسد و ثمنه از خاله و عمه است که دختران او بیند و بدیگران چیزی نمیرسد نزد
شیعه و نزد اهل سنه ثمن بزوجین و سدس بجدتین و بچهار دختر ثلثین و مابقی باختین میرسد ل تغط اسمع
فریضة ذی لبت تقولها لتعلم الیوم من ذا یعرف الجهلا ما اهل بیت ملوك مات سیدهم فاصبحوا یقسمون
المال والحللا فقالت امرأة من غیرهم طرا انی سا سمعکم اعجوبة مثلا فی البطن منی جنین دام وسدکم فاخروا
المال حتی تعرفوا الحبلا فان الذکروا فالمال مالکم وان الانثی فقد حصلا لها من المال ثلث لیس یجهله من
کان یعرف قول الله فانه لا معنی در تصویرش و ابیات نمایند ب خلاصه مضمونش آنست که شخصی مرد و چون خواستند
که ترکه او را قسمت نمایند زنی گفت که صبر کنید تا من بزایم پس اگر پسر باشد چیزی باو نرسد و اگر دختر باشد ثلث
باو رسد و تصویرش بر مذهب اهل سنه میشود باینکه زنی مرد از سر شوهر و مادر و زن پدر او حامله باشد
پس اگر پسر زاید میراث نبرد زیرا که برادر پدری است و اگر دختر زاید ثلث ترکه بر دو بر طریق عول و فریضه شود سه بخواهر
پدری و سه بشوهر و یك بمادر رود و بخواهر مادری برسد بر طریق شیعه نصف بشوهر و نصف با دو میرسد و بدیگران
چیزی نمیرسد ل نص بایع مسلم بمشتری مسلم چیزی فروخت که مسلم مالك آن میشود شد بشیئ که مملوك مسلم نیز میشود اند
کشت و بعد از اجرای صیغه بر بایع تسلیم مبیع لازم و بر مشتری تسلیم ثمن واجب معامله را امر دو از برای خود کرده اند و
نسبت بهر دو لازم گشته و مع ذلك نه مشتری مالك مبیع میشود و نه بایع مالك ثمن ب این در صورتی نیست که مبیع پدر
یا مادر یا فرزند مشتری بود خواه مرد باشد و خواه زن یا محارم مشتری مرد بود و هم چنین ثمن نسبت به بایع زیرا که بمجرد
دخول در ملك ایشان آزاد میگردند و از ملکیت آنها بدر میروند ل نضا بعضی از ادله قائلین بوحدت وجود را با جوابش
ذکر نمایید که خالی از فایده نیست ب اقوی ادله ایشان آنست که ممتنع است که وجود واجب زاید باشد بر ذاتش خواه در خارج
و خواه در ذهن والا پس اگر حقیقت او مجموع عارض و معروض یعنی وجود و ذات باشد لازم آید ترکب عینی بر تقدیر اول و ذهنی
بر تقدیر ثانی و اگر احدهما باشد چون هر یك بانفراده مستقل نیست در وجود و بقا لازم آید احتیاج واجب و آن منافی وجوب است
پس وجود واجب عین ذات او باشد هم در ذهن و هم در خارج و در این صورت اگر این وجود عین مطلق است ثبت المطلوب والا لازم آید
که جزء متعین باشد پس ترکب واجب لازم آید و اینهما السنت پس ثابت شد که واجب الوجود وجودیست مطلق و تعین و صفات
عارض او وزوال تعین و عروض تعین دیگر تاثیر در ذات وجود نکند و موجب تغیر و تکثر حقیقی نگردد چنانکه نور
بالوان آبگینه متلون نشود و چون بر زمین افتد بحسب ذات متکثر نگردد بلکه در حقیقت مبین متنور و متکثر میگردد
و چه اگر بی واسطه زمین ملاحظه ذات نور شود اصلا در آن تکثر متصور نشود و دلیل دیگر که در فتوحات مثل دلیل اول
است اینست که میگوییم که با وجود منحصر است در معنی عام اصلا فی اعتبار امر اعتباری انتزاعی باشد بلکه وراء ماهیات امریست موجود
که منشأ آثار و احکام میشود اول یا ظلست بدلیلی که در سؤال یا نصد و هشتاد و چهار مذکور خواهد شد انشاء الله پس متعین
شد که در هر فرد فرد از موجودات وراء ماهیات امری که مسمی بوجود و خاص است و منشأ آثار و احکام است باشد هر گاه متقرر
و ممهد شد این مقدمه میگوییم که حصه وجود در ضمن این فرد یا عین حصه وجود در ضمن فرد دیگر است یا نه اگر عین باشد
ثبت المطلوب کما لا یخفی و اگر غیر باشد باید که مایه الامتیاز باشد و آن یا وجود است یا عدم اگر عدم باشد لازم میآید ترکب
وجود از وجود و عدم و دیگر آنکه معدوم از وجود جز کما هو الظاهر و اگر وجود باشد میگوییم که این وجود یا عین وجود اولست
یا غیر آن اگر عین باشد لازم میآید ترکب شیئ از شیئ و نفس شیئ و اگر غیر باشد نقل کلام میکنیم در آن پس لازم میآید
یا ... از مزورات سابقه بلکه تحقق کثیر بلا واحد ... پس غیریت باطل است پس متعین است عینیت

پس وجود امر واحد شخصی است که جمیع اشیاء متعدده و متکثره از آن فی نفسه مسلوب هستند تعدد و تکثر آن باعتبار ظهور
در مجالی ممکنات است و اول ظهور آن در مظهر اول گشته و آن صادر اول عقل اول است چنانکه مولوی در مثنوی گفته
گاه خورشید و گهی دریا شوی / گاه کوه قاف گه عنقا شوی / تو نه این باشی نه آن در ذات خویش / ای برون
از وهمها و ز بیش بیش / از تو ای بی نقش با چندین صور / هم موحد هم مشبه خیره سر / چونکه بی رنگی اسیر رنگ
شد / موسیی با موسیی در جنگ شد / تا مریدان آن فقیر محتشم / بایزید آمد که نک یزدان منم / گفت مستانه عیان
آن ذوفنون / لا اله الا انا ها فاعبدون / و شیخ محمود شبستری گوید / انا الحق کشف اسرار است مطلق / بجز
حق کیست تا گوید انا الحق / همه ذرات عالم همچو منصور / تو خواهی مست گو و خواه مخمور / در این تسبیح و تهلیل
اند دایم / بدین معنی همه باشند قایم / اگر خواهی که گردد بر تو آسان / و ان من شیء را یکدم فرو خوان / چه کردی
خویشتن را پنبه کاری / تو هم حلاج وار آن دم بر آری / بر آور پنبه پندارت از گوش / ندای واحد القهار بنیوش / دیگر
مولوی روم در دیوان خود از این قبیل اشعار بسیار گفته که از آنجمله اینست / هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد / دل
برد و نهان شد / هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد / گه پیر و جوان شد / اینجمله همان بود که می آمد و می رفت / هر قرن که
دیدی / تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد / دارای جهان شد / منسوخ نباشد چه تناسخ / چه حقیقت آن دلبر زیبا
شمشیر شد و از کف کرار بر آمد / قتال جهان شد / نه نه که هم او بود که میگفت انا الحق / در صورت بلها / منصور
نبود آنکه بر آن دار بر آمد / نادان بگمان شد / رومی سخن کفر نگفته است / چه قائل منکر مشویدش / کافر شود
آنکس که بانکار بر آمد / از دوزخیان شد / بلکه تمام مثنوی و دیوان مولوی و جمیع اشعار و آثار صوفیه مبنی بر همین
معتقد است قال الامام الغزالی عند تاویل آیة النور فی جملة ما قال العارفون بعد العروج الی سماء الحقیقة اتفقوا
علی انهم لا یرون فی الوجود الا الواحد الحق لکن منهم من کان له هذه الحالة علماً و منهم من صار ذلک له حالة
ذوقیة و انتفت عنهم الکثرة بالکلیة و استغرقوا فی الفردانیة المحضة و استوفیت فیه عقولهم فصاروا کالمبهوتین فیه
فلم یبق ثم معنی لا ذکر الله و لا ذکر انفسهم فکر و سکر دفع سلطان عقولهم فقال احدهم انا الحق و قال الاخر سبحانی ما
اعظم شانی و قال الاخر ما فی جبتی سوی الله و کلام العشاق فی حال السکر یطوی و لا یحکی فلما خفف عنهم سکرهم و ردوا
الی میزان الله فی الارض عرفوا ان ذلک لم یکن عن حقیقة الاتحاد مثل قول العاشق فی حالة فرط العشق انا من اهوی
و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا و لا یبعد ان یفاجئ الانسان مرآة فینظر فیها و لم ینظر المرآة قط فیظن
ان الصورة التی یراها هی صورة المرآة متحدة و یری الخمر فی الزجاج و یظن ان الخمر لون الزجاج و اذا صار ذلک عنده
مألوفاً و رسخ فیه قدمه استغفر فقال / رق الزجاج و رقت الخمر / فتشابها فتشاکل الامر / فکانما خمر و لا قدح / و
کانما قدح و لا خمر / و فرق بین ان یقول الخمر قدح و بین ان یقول کانها قدح و بالجملة ذات حق تعالی که حقیقت
وجود مطلق عبارت از اوست بقیود تعینات اعتباریه در لباس کثرت ظهور کرده یعنی از تجلیات و تنزلات آن
ذات اضافات و تعینات بوی منضم گشته توهم تعدد و کثرت حقیقی پیدا شده و اما در حقیقت بجز از ذات
وحدانی دیگری نباشد و هر غیری که توهم آید خیال بود هر دیده که بر فطرت اول باشد یا آنکه بنور حق کحل
باشد / بیرون ز تو هر چه بیند اندر عالم / نقش دوم دیده احول باشد / و مراد باتحاد نه اتحاد با چیزیست
بلکه مراد انعدام و اضمحلال هویات ممکنات است و بقای هویت واجب چه عارف بعد از انتهای مراتب عرفان مستغرق
بحر وحدت است و هستی اعتباری و توهمی که حجاب است میان او و حق بالمره منتفی گشته در حقیقت غیر حق را موجود نبیند که
صار الموجود هو الله اینست خلاصه اقوای گفتگوها ... اثبات و مجمل جوابش از دلیل اول اینست که تعین واجب
الوجود بر قیاس وجود عین حقیقت او باشد در ذهن در خارج چه ممکن است که گفته شود که قائلین بوحدت وجود مطلق
وجود را امر واحد شخصی میدانند پس وجود فی نفسه مرتبه متعین و تعینات خاصه عارضیه فی الحقیقه حدود
هستند که عارض آن متعین فی نفسه شده اند و آنها عدمیات اند چه ماهیات اند و الماهیات ما شمت رائحة الوجود
ازلاً و ابداً پس نیست اتحادی چه اتحاد فرع اثنینیت است و نیست اثنینیتی لیس فی الدار غیره دیار و اما از دلیل

ثانی پس باختیار شق ثانی نیست این تردید ثانی و ان غیر هیئت قول شما که نیست موضوع له و چاره از ما به الامتیاز صحیح نیست چنانکه
نیست بدو چاره از ما به الاشتراک لیکن ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است مثال جسمی ابیض طلب نیست که
میگوئیم بیاضات مختلفات فی الشدة دو فرد اند از بیاض مطلق پس هر یک را ما به الاشتراک امری دیگر نیست و من ما
الی الحقیقة فلیرجع الی محله و هر گاه ما به الامتیاز بعینه ما به الامتیاز و ما به الاشتراک است و حال آنکه ما به الامتیاز
غیر از بیاض عین ما به الاشتراک است اختیار میکنیم شق اول را از تردید ثالث را و ان وجود است قولکم که ان وجود
یا عین وجود او لیست یا غیر ان میگوئیم لا هذا و لا ذاک بلکه هر یک از حصص و افراد وجود امر بسیط است که ما به
الامتیاز در هر یک عین ما به الاشتراک است بر قیاس بیاضین که هر یک امر بسیط بسیط و ما به الامتیاز در هر
یک عین ما به الاشتراک است تامل ایجواب از دلیلین است بدون لحوق اشتراک لفظ و معنی پس میگوئیم جواب
از دلیلین بر تقدیر اشتراک بمعنیین اولا بر تقدیر اشتراک معنوی و ثانیا بر تقدیر اشتراک لفظی اما اول بر
تقدیر اشتراک معنوی پس بدین نحو است که قائلین باشتراک معنوی دو فرقه اند یکی ضافیین و دیگر حقیقیین اما از جانب
قائلین باضافه پس باینکه میگوئیم که معنی عینیت لا بشرط که واجب بحیثیتی است که از ان من حیث هو و من حاق ذاته
و من ذاته بذاته مع قطع النظر عن جمیع اعتبارات و معنی هستی انتزاع میشود و سیجئی تحقیقه ان شاء و علی هذا یمکن ابتناء
الجبر بر هر یک از دو شق تردید بدا خواستار اول پس باین نحو که میگوئیم که ان وجود عین وجود مطلق است چه حقیقته بحقه
است از وجود مطلق لکن من حیث تحقق جانب الحمل عین مطلق است قولکم ثبت المطلوب ثبت لا کما لا یخفی و اما
ثانی پس میگوئیم که عین نیست بلکه حصه است و لا یلزم الترکب هو ظ و اما از جانب حقیقیین پس باین روش که میگوئیم
چنانکه بعد ازین خواهد امد در سؤال مذکور طبیعت وجود من حیث هی امر واحد شخصی است که در ضمن ان افراد متعدده
متخالفه در حقیقت است و یک فرد ان واجب است نه اینکه واجب عین طبیعت مذکوره است پس اختیار میکنیم شق ثانی را قولکم
یلزم الترکب اقول ممنوع و قد سبق سند المنع فلا نغفل و اما از دلیل ثانی بر تقدیر اشتراک معنوی پس از جانب قائلین
باضافه میگوئیم که لا نسلم اینکه ورای هیئات امر ثابت موجود که منشأ آثار و احکام است هر چند که منع خشکی باشد
کما ستعرف و اما از جانب حقیقیین پس باختیار شق ثانی نیست باینکه میگوئیم که غیر است قول شما که نیست او چاره از ما به
الامتیاز میگوئیم صحیح است الی آخر ما قررنا اولا و اما جواب از دلیلین بر تقدیر اشتراک لفظی پس باینست که میگوئیم اگر تعین زاید
بر ذاتش باشد لا محاله معلول غیر بود پس امکان واجب لازم اید چون ثابت شد که واجب متعین است تعین ذاتی پس
معروض سایر تعینات بر وجه ای نتواند شد زیرا که تعین ذاتی غیر عرضیست پس اگر بعد از اتحاد هر دو موجود یا معدوم
باشند اتحاد بنا شد و هم چنین اگر احدهما موجود و دیگری معدوم باشد زیرا که معدوم عین موجود نتواند بود بلکه
مستلزم انعدام واجب خواهد شد و الحاصل اتحاد واجب با واجب دیگر چون تعدد واجب ممتنع و با ممتنع چون وجود
ممتنع ممتنع و با ممکن مستلزم وجوب ممکن یا امکان واجبست و ان نیز ممتنع است پس ثابت شد که تعین ذاتی مجامع تعین
عرضی نخواهد شد و ظاهر گشت که قیاس حقیقت متعینه واجب الوجود بر حقیقت مطلقه منبسطه بر همه کل موجودات
ذهنیه و عینیه چنانکه صوفیه کرده اند قیاس مع الفارق است زیرا که مطلق مقید و مقید مطلق نبود و علامه ره
در کتاب نهج الحق گفته ان الله لا یتحد بغیره و الضرورة قاضیة ببطلانه فانه لا یعقل صیرورة الشیئین شیئا واحدا و
خالفت فی ذلک جماعة من الصوفیة فحکموا بانه تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی بعضهم و قال انه تعالی نفس الوجود
وکل موجود فهو الله و هو عین الالحاد و الکفر و جمعی از محققین فرقه محققه بر انند که وجود مطلق مشترک لفظی است
هر چند بعد ازین تضعیف اشتراک لفظ خواهد امد و وجودات متباین اند و واجب الوجود موجود است بمحض ذات
و صرف حقیقت و هویت خود بی اعتبار امر دیگر با او و باین معنی که ذات واجب که عبارت از حقیقت و هویت او ست
نه نفس وجود است و نه فرد وجود و نه معروض فرد وجود بلکه حقیقت علیحده و جدا از ما سوی و نایب مناب فرد وجود است
در ترتب اثار و پس صدق حمل موجود بر ذات واجب بخصوصیت ذات است بی ملاحظه امر دیگر با او و بمعنی بقیام مبدأ موجود
بذات او و مانند حمل ذاتیات که بواسطه قیام مبدأ محمول است بر ذات موضوع بخلاف ذات ممکن که صدق حمل موجود

بدان بوساطهٔ قیام و عروض حصه از وجود است چه حمل عرضیات که بواسطهٔ قیام مبدء محمول است بر ذات موضوع بدین
قیاس است نسبت بسایر صفات حقیقیه و محمولات انتزاعیه که منشأ انتزاع و مصداق حمل خصوص ذات من حیث هی موجب
او است بدون اعتبار امر دیگر و باید جواب بر تقدیر اتمام اندفاع دلیل ظاهر است کما لا یخفی و چون کلام باینمقال
رسید صوفیه از اثبات وحدت وجود بطور عقل عاجز شوند عقل شریف که از جملهٔ حجج الهیه است
اجتنابیه با ایاک امر و ایاک انهی و بک اثیب و بک اعاقب مخاطب است از منصب حکومت و حجیت معزول نموده و حرمت
او را بواسطهٔ قدح و جرح معقولی از درجهٔ اعتبار و مرتبهٔ اقتدار ساقط . تا ابطال نسته به تسویلات سخیفه و
تخیلات ضعیفه و تشجیع عبادات و ترصیع اشعارات منشبث گردیده و در هنگام شنا عقل و نقل اشعار را
و لقاطی را دثار خود ساخته دست غشت بر دامن ادعای کشف و مشاهده زنند و نشایها آیات و روایات را شاهد
معاضد خود سازند و گویند عارف از دیده گوید و غافل از شنیده تا دیدیم و یوسف را شنیدیم شنیده
کی بود مانند دیده و شهود را عیان از رو بینی جدا نند حجاب و شیخ ابوسعید ابوالخیر گوید نتوان بخدا رسید
در علم و کتاب جز بی سر دراه با قلم صواب در وادی معرفت آمین حکیم چون جادهٔ راه چراگاه دواب و
شیخ شبستری در گلشن راز گوید کسی کو عقل دوراندیش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد ز دوراندیشی
عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی خرد را نیست تاب نور آن روی برو از بهر او چشم دگر جوی دو چشم فلسفی
چون بود احول ز وحدت دیدن حق شد معطل ز نابینائی آمد راه تشبیه زیک چشمی است ادراکات تنزیه تناسخ
زان سبب شد کفر و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل . بدانکه بی‌بصیرت هر کالست کسی کو را طریق اعتبار است
کلامی کو ندارد ذوق توحید بتاریکی در است از علم تقلید بدو هر چه بگفتند از کم و بیش نشانی داده‌اند از منزل
خویش منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالی شانه عما یقولون و گویند مستند با فیما ذهبنا الیه هو الکشف و العیان
لا النظر و البرهان چنانکه مولوی در مثنوی گفته پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود و چنان دانند
که نسبت عقل بان نور بنظر ایشان مانند نسبت وهم باشد بعقل یعنی طور عقل طوریست که دران طور بطریق مشاهده
و مکاشفه چیزها چند منکشف میگردد که عقل دوربین از ادراک آن عاجز است چنانکه حواس بی سببها و مشاهده
بی‌اساس از ادراک مدرکات و معقولات عقل دران طور است حق جان جهان است و جهان جمله بدن املاک لطائف
حواس این تن افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن و قال المحقق الشریف فی حواشیه
شرح التجرید بان قلت ماذا تقول فیمن یری ان الوجود مع کونه عین الواجب غیر قابل للتجزی و الانقسام قد انبسط علی
هیاکل الموجودات فظهر فیها فلا یخلو عنه شیء من الاشیاء بل هو حقیقتها و عینها و انما امتازت و تعددت بتقییدات و
تعینات اعتباریة و یمثل ذلک بالبحر و ظهوره فی صورة امواج متکثرة مع انه لیس هناک الا حقیقة البحر فقط قلت هذا
طور وراء طور العقل لا یتوصل الیه الا بالمشاهدات الکشفیة دون المظاهرات العقلیة و کل میسر لما خلق له انتهی و
الشیخ العارف علاء الدولة السمنانی مع غایة اعتقاده و غلوه فی الشیخ العارف محی الدین الاعرابی حتی انه خاطبه
فی حواشیه علی الفتوحات بقوله ایها الصدیق و ایها المقرب و ایها الولی و ایها العارف الحقانی کتب علی قوله فی اول
الفتوحات سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها ما لفظه ان الله لا یستحیی من الحق ایها الشیخ لو سمعت من احد انه یقول
فضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه فکیف یسوغ لک ان تنسب هذا الهذیان الی الملک الدیان
تب الی الله توبة نصوحا لتنجو من هذه الورطة الوعرة التی یستنکف منها الدهریون و الطبیعیون و الیونانیون و السلام
علی من اتبع الهدی و شیخ محی الدین در فصوص و فتوحات گوید که هر که بت پرستید بحقیقت خدا را پرستیده باشد و چون سامری
گوساله ساخته مردم را بعبادت او خواند حقیقتم باری نکرد هارون را بر سامری از برای آنکه میخواست که در هر
صورتی پرستیده شود و حقیقتم نصاری را تکفیر نمود بسبب آنکه بالوهیت عیسی قائل شدند بلکه بسبب آنکه شده‌اند او را منحصر
در عیسی دانستند چنانکه فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح و خود را خاتم الاولیاء نامیده و گفته که ختم
ولایت با او شده و پیغمبران ترا و حاضر شدند بجهة تهنیت وی مبارکباد ختم ولایت او و نیز گفته که جمیع انبیا اقتباس

علم

علم میکنند از مشکاة خاتم انبیا و جمیع اولیا اقتباس علم مینمایند از مشکاة خاتم اولیاء و گفته که خاتم اولیاء
افضل است از خاتم انبیا در ولایت چنانکه خاتم انبیا افضل است از سایر انبیا در رسالت و نیز گفته که اهل آتش
در دوزخ تنعم میکنند و با آتش راحت مییابند و لذت میبرند و عذاب کفار منقطع خواهد شد و عذاب مشتق است
از عذب بمعنی شیرینی و قیصری در شرح فصوص در این مقام بجهة تمثیل گفته که لذت اهل آتش از آتش و تنفر شان از نعیم
بهشت چنانست که جعل از بوی قاذورات و نجاسات لذت میبرد و از بوهای خوش نفرت مینماید و نیز محی الدین
مذهب جبر را بجمیع عرفا داده و شبستری در گلشن راز نیز گفته   هر آنکس را که مذهب غیر جبر است   نبی گفتا که
او مانند گبر است   و جمیع اشاعره اهل سنة جبریه مذهبند و چه خوب گفته است امام فخر رازی شافعی اشعری در
اینمقام   اذا کان الاشیاء من الله کلها   فقد قام عذر الروافض فی السبت   اذا کان رب العرش فی حکمه
قضی علیهم بهذا فالعتاب علی الرب   و ظاهر انظر بمعتقد جبریست نیز در مثنوی هذیان گفته فرموده از آخر
شعر او که در بیان عذر ابن ملجم لع در قتل امیر المؤمنین ع و وعده شفاعت آنحضرت با او در قیامت با عدم احتیاج
او بشفاعت   گفت پیغمبر بگوش چاکرم   کو برد روزی ز گردن این سرم   کرد آگه آن رسول از وحی دوست   که
هلاکم عاقبت بر دست اوست   او همی گوید بکش پیشین مرا   تا نیاید از من این منکر خطا   من همی گویم چو مرگ
من ز تست   با قضا چون من توانم حیله جست   او همی افتد به پیشم کای کریم   تو مرا کن از برای حق دو نیم   تا نیاید
بر من این انجام بد   تا نسوزد جان من بر جان خود   من همی گویم برو جف القلم   زان قلم بس سرنگون گردد علم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو   زانکه این را من نمیدانم ز تو   آلت حقی و فاعل دست حق   چون زنم بر آلت حق طعن و
دق   گفت او پس آن قصاص از بهر چیست   گفت هم از حق و آن سر خفیست   گر کند بر فعل خود اعتراض   ز اعتراض
خود بروید باغ و ریاض   آلت خود را اگر او بشکند   آن شکسته گشته را نیکو کند   و من ننسخ آیة او ننسها نات بخیر
در عقب میدان نها   باز آمد کای علی زودم بکش   تا نبینم آن دم و وقت ترش   من حلالت میکنم خونم بریز   تا نه
بیند چشم من آن رستخیز   گفتم ار هر ذره خونی شود   خنجر اندر کف بقصد تو رود   یک سر مو از تو نتواند برید   چون
قلم بر تو چنین خطی کشید   لیک بی غم شو شفیع تو منم   خواجه روحم نه مملوک تنم   پیش من این تن ندارد قیمتی   بی
تن خویشم فتی ابن الفتی   خنجر و شمشیر شد ریحان من   مرگ من شد بزم و نرگسدان من   آنکه او تن را بدینسان پی کند
حرص میری و خلافت کی کند   و باجماع مسلمین بوصیت امیر المؤمنین حضرت امام حسن ابن ملجم لعین را کشت و باذن آنحضرت
و حضرت امام حسین ع جسد آن شقی الآخرین را سوختند و بعذاب الآخرة اشد و اخزی هست خصوصا نظر بمضمون اصدق
الشعر اکذبه در مثنوی گفته بگفتا نیز راست گویم یا دروغ   تا دهد مر راستیها را فروغ   و در مسلمین کسی نیست که
حضرت امیر المؤمنین را با ابن ملجم هر دو را خوب داند و حکم بنجات هر دو کند و العلم عند اهله و شیخ عارف سهل ابن عبد الله
شوشتری گفته للنفس سر ما اظهر ذلك السر علی احد الا علی فرعون حیث قال انا ربکم الاعلی و شیخ محی الدین تصریح
نموده باینکه قوم نوح ع و فرعون با قومش همگی غریق بحر رحمت شدند و شیخ شبستری در گلشن گفته   درآ در وادی ایمن
تو ناگاه درختی گویدت انی انا الله   روا باشد انا الله از درختی   چرا نبود روا از نیک بختی   هر آنکس را که اندر دل
شکی نیست   یقین داند که هستی جز یکی نیست   جناب حضرت حق را دوئی نیست   در آن حضرت من و ما و توئی نیست   من و
ما و تو و او هست یک چیز   که در وحدت نباشد هیچ تمییز   هر آنکس خالی از خود چون خلا شد   انا الحق اندرو صوت و صدا شد
شود با وجه باقی غیر هالک   یکی گردد سلوک و سیر و سالک   حلول و اتحاد اینجا محال است   که در وحدت دوئی عین
ضلال است   شده فارغ ز زهد خشک طامات   گرفته دامن سر خرابات   نشانی داده اند از خرابات   که
التوحید اسقاط الاضافات   شده تار تر سائی و ناقوس   اشارت شد همه با ترک ناموس   بسی ایمان بود از کفر
زاید   نه کفر است آنکه زو ایمان فزاید   ریا و سمعه و ناموس بگذار   بیفکن خرقه و بربند زنار   چه پیر ما شو اندر
کفر فردی   اگر مردی بده دل را بمردی   و شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در ترجمه ابو یزید بسطامی گفته که ابا یزید گفت
که شکی در دل من پدید آمد و از طاعت نا امید شد گفتم به بازار روم و زناری بخرم و در میان بندم به بازار شدم

منه

عاقبت کو

زنّاری دیدم گفتم بیک درم دهند بهیچ که این زنار بخرید گفت بهزار دینار سر زنده پیش افکندم و متحیر شدم هاتفی
آواز داد که تو ندانسته که زنّاری که بر میان چون توئی بندند بهزار دینار کمتر ندهند و نیز در ترجمه حسین بن منصور
حلاج گفته که چون خواستند که حلاج را بردار کنند نردبان بالا رفت مریدان گفتند چه گوئی در ما که مریدانیم
و آنکه منکرانند و ترا سنگ خواهند زد گفت ایشان را دو ثوابست و شما را یکی از آنکه شما را بمن حسن ظنی بیش
نیست و ایشان از قوت توحید بصلابت شریعت میجنبند و توحید در شرع اصل بود و حسن ظن فرع و نیز
گفته که جمله بر قتل او اتفاق کردند خلیفه گفت آنکه جنید نیز در محضر قتلش فتوی نوشت و چون مردم او را سنگ میزدند
شبلی نیز برا او گلی انداخت و حلاج از آن آهی کشید پس دستها و پاهایش را ببریدند و بعد از آن چشمهایش
برکندند و چون خواستند زبانش را ببرند گفت چندان صبر کنید که سخنی بگویم رو بسوی آسمان کرد و گفت الهی بدین
رنج که از برای تو میبرند محرومشان مگردان و از این دولتشان بی نصیب مکن پس گوش و بینی و زبان او را
بریدند و نماز شام بریدند و روز دیگر او را سوختند و روز دیگر خاکسترش را بر باد دادند و نقلست که شبلی
گفت که حسین منصور را بخواب دیدم گفتم خدا با این قوم چه کرد که ترا کشتند گفت هر دو گروه را آمرزید
که آنکه بر من شفقت کرد مرا بدانست و از بهر حق شفقت کرد و آنکه عداوت کرد مرا ندانست و از بهر حق عداوت
کرد و نقلست که شبلی گفت شبی بسر تربت او بودم تا بامداد نماز کردم و مناجات کردم که الهی بنده تو بود و مؤمن
و عارف و موحد این بلا با وی چرا کردی خواب بر من غلبه کرد و قیامت را بخواب دیدم و از فرمان حق شنیدم که این آن
کردم با وی که سر ما با غیر ما گفت تمام شد کلام عطار و در تاریخ ابن خلکان مذکور است که اکثر علمای عصر فتوی
دادند باباحه قتلش و از جمله کسانی که فتوی بقتلش داد حسین بن روح بود که از جمله نواب اربعه حضرت صاحب الامر است
و در کتب رجال مسطور است که شیخ مفید در رد بر حلاجیه کتابی نوشته است والله العالم **ل تصیب** از محقق
عماد میرداماد این رباعی مذکور است ای بر حقیقت ای کان سخا در مشکل این حرف جوابی فرما گوئی که خدا بود
دیگر هیچ نبود چون هیچ نبود پس کجا بود خدا ب این نیز از شیخ بهاء الدین است ای صاحب مسئله تو بشنو از ما
تحقیق بدانکه لامکانست خدا خواهی که ترا کشف شود این معنی جان در تن تو بگو کجا دارد جا **ل تضحک** میگویند
که عارف مولوی مثنوی معنوی را باسم حضرت صاحب الامر نوشته و مرادش از ضیاء الحق حسام الدین آنحضرت بوده آیا این
کلام اصلی دارد **ب** ظاهر این کلام از اوهام عوامست و احتمال این از فاضلی نشنیده ام و در کتابی ندیده ام
بلکه خلاف آن در کتب محققین مذکور و بر السنه بزرگان مشهور است شیخ عارف مکاشف ملا حسین بن علی
کاشفی مؤلف جواهر التفسیر و روضة الشهداء و اربعین و غیرها در لب اللباب که مرده از مؤلفات اوست و شرح مثنوی
گفته است در صفت حضرت قدوة العارفین و امام الهدی والیقین و دیعة الله فی خلقه و صفوته فی بریته مفتاح خزائن
العرش امین کنوز الفرش ابو الفضائل ضیاء الحق حسام الدین حسین بن محمد بن الحسن المعروف باخی الترک قدس الله روحه
که باعث نظم مثنوی معنوی و مستمد آن بوده تا آخر کلامش **ل تصل** جل الی الناس ان بعد الی الناس بفتح همزه و سین
ثانیه چه ترکیب است **ب** هاء دوم ضمیر و مضاف الیه الی است که بمعنی نعمت و مفرد آلاء است **ل تضحک** اخبرنی عن سبب
ابن فی الذقا بیعه ... ابیات **ب** هو العلمیة فی ماله ما اثر فی منع صرفه وقد اشار الیه السخاوی بقوله مساجد مع
جبلی و حمراء بعدها و سکران یتلوه احاد و اجمر فهذی ثمان لم تصرف کیفما اتت سواء ما عرفتا ونکر دعثمان
ابراهیم طلحة زینب ومع عمر قل حضرموت بسطر واحدها علی سبعة جاء صرفها اذا نکرت والباب فی ذاک یحصر **ل تضو**
از حضرت پیغمبر مرویست که لا تصلوا علی النبی چه معنی دارد **ب** مراد بنبی در اینجا زمین بلند فوق پستی است
بر چنین مکانی نکذارید نظر بعد مساوات و مسافت مساجد سبعه و احتمال میرود دیگر که مراد منع از صلوات بر پیغمبر باشد
منفرداً از آل آنحضرت چنانکه طریقه سنیان است بلکه باید در هر وقت که صلوات بر آنحضرت فرستند آل آنحضرت
مذکور سازند و بر آنحضرت عطف نمایند یا آنکه مراد منع از آن باشد در صورتیکه آن وسیله تمسخر و استهزاء و
بکسی نمایند چنانکه جهال گاهی چنین میکنند والله یعلم و قول الاعرابی یا نبیّ الله بالهمزة ای الخارج من مکة

الی المدینة انکره صلی الله علیه وسلم فقال لا تنسبه باسمی فانما انا بنو الله ای بعضهم کذا فی القاموس ل نقض زید عهد مثنی بما قام الا
زید بالحرب ب نقض بمعنی قطع و منها الظهر و کشفا الصلب و الاشیاء الی بمعنی العهد قال الله تعالی الا هم ینقضون فی
الاول الا ذمة ل نقض زید کرم بجهه ترکیب است ب کو هم جار و مجرور است خبر است و هم اهو سفید بوسفت
ل بصط من دخل البئر و یخرج الدلو فله کذا بکسر الجیم بمعنی ان اخرج و بفتحها بمعنی مط و بضمها الا بمعنی مط
ب قیل لان فی الاول یکون یخرج معطوفا و شطر الشرط و فی الثانی منصوبا بان المقدرة بعد الواو التعلیلیة
فیکون الجعل بازاء الدخول للاخراج فیستحقه به و ان لم یخرج جبلا مانع و فی الثالث الواو حالیة و الفعل خبر لمقدر
هو هو فیصیر تعلیقا للجعل علی المحال من کونه خارجا حین الدخول اقول و یمکن المناقشة بان الواو التعلیلیة
لم یثبت الا عن الجار زنجی فیکون شاذا الا یحمل علیه الکلام مع عدم القرینة لامکان حمل الفتح علی ... لرفع التقاء
الساکنین اذ لیس الکسر له بمتعین کما صرح به التفتازانی فی شرح الزنجانی فی قوله لم یلده ابوان ان یقال القرینة
هو قوله بمعنی مط و فی کونه علی الثالث تعلیقا علی المحال نظر لامکان الاخراج حین الدخول فتدبر ل ث
دوش رفتم سوی صحرا ساعتی بهر طواف تا شوم از محنت عالم دمی یکدم بری عورتی دیدم نشسته در میان هفت مرد
هر زمان با دیگری کردی عتاب بی لبی کفتمش نبود روا در شرع دین مصطفی با چنین نا محرمان بنشستن ای
وشک پری کفت نا محرم نیند هر هفت این یک مادرند کرچه مادر مرا ایشان را ز شفقت مادری دو
برادر دو برادر زاده یک تا مادرن این یکی بنده یکی شوهر چه میکو بیکی اینچنین مشکل مرا افتاده ای
دانای عصر کر جوابم را بکوئی از جوانی بر خوری ب این زن کنیزکی داشته بغلام خود تزویج نمود پس پسری
از او بهم رسیده و طلاق از او کرفته و بعد از آن زن شوهر کرده و دو پسر از او بهم رسیده و نیز طلاق نیز از بابای خود
کرفته برادر مادر خود تزویج نموده دو پسر نیز از او بهم رسید بعد از طلاق او برادر اجنبی شوهر نموده نیز از او دو
پسر بهم رسید که این خودش یکی از آن پسرها شوهر کرده و دختر خود را که از شوهر سابق داشته بان پسر دیکر
تزویج نموده ل ثا از حضرت امیر المومنین مشهور است که فرموده انا اصغر من ربی بسنتین چه معنی دارد ب
بعضی کفته اند که مراد از سنتین بر سبیل مجاز دو مرتبه است یعنی مرتبه وجود ذاتی و قدم ذاتی با مرتبه الهیت و مرتبه
علیت و در نظر قاصر احتمال میرود که بر سبیل تجوز مرتبه الهیت و نبوت باشد یا انکه مراد از سنه معنی حقیقی باشد
و هم چنین مراد از رب پرورنده و مربی باشد چنانکه در سوره یوسف فرموده ارجع الی ربک و مراد از ان عزیز
مصر است و در اینجا مراد از آن حضرت رسول صلعم باشد که مربی حضرت امیر بود و آنحضرت این کلام را قبل از رسیدن عمرش
بمقدار عمر حضرت رسول صلعم بدو سال فرموده باشد و مشهور و ظاهر است که هر یک از آن دو حضرت شصت و سه سال
عمر نموده اند و الله العالم ل ثب از حضرت امیر مشهور است که فرموده من طال هن ابیه فقد تمنطق به چه معنی
دارد ب اظهر توجیهاتش آنست که مراد از عبارتست ذکر و طولش کنایه است از کثرت اولاد و تمنطق که عبارت
از پوشیدن و بستن کمر بند است کنایه است از قوت یافتن که بکثرت برادران بهم میرسد و بعضی کفته اند که مراد آنست
که هر کس که در انجا قبائح پدرش بسیار شنید کمر از برای دفع آنها خواهد بست و در این توجیه تقدیر مضاف باید نمود
و با را بمعنی لام یا بتضمین معنی ملتبس باید کرد و بهر تقدیر توجیه اول بهتر است و الله العالم ل ثج زید عبده و لد جاریه
تعجن اخته عمتها داره سقفها خشبه ساج چه ترکیب است ب زید مبتدا و ما بعدش خبر است و هم چنین عبده
مبتدا ثانیست و تمام ما بعدش خبر او است و هم چنین تا آخر که مجموع دو مبتدا و یک خبر میشود و هر ضمیری که در جمله لاحق
است راجع بمبتدای سابق است چنانکه مقتضای اخبار بجمله است و معنی این اینست که زید چوب سقف خانه عم خواهر
شوهر کنیز پسر بنده او ساج است ل ثد شاه رسید عربی چه ترکیب است ب شاه لغز باشد و شاه که در لغت عرب
بمعنی کوسفند است منادی باشد بحذف حرف ندا و رسید امر باشد از رسید بمعنی کرک باشد و شاید ... رسید بر سکون
بنا بر لغز ... باشد چنانکه در شعر ابن مالک است و ضعوا البعض لاجناس علم و بعضی از فضلا در رساله نوشته و ضبط
اشیا و کنای کرده از کلام فاضل لغوی حسن بن محمد حسن صنعانی قرشی عدوی عمری حنفی که مشهور است بصنعانی و امثال این ابیات

صد و یازده رسانید و کتابها تصنیف نمود و از جمله وسعت لغت عربیست که جز الله نشناسد ل ثه محمد بن جریر طبری که
در کتب او را نقل میکنند کیست جواب آن دو نفر است یکی محمد بن جریر بن غالب طبری است که شافعی مذهب است و نووی
شافعی در تهذیب الاسما او را مدح نموده و از جمله مؤلفات او تفسیر و تاریخ مشهور است و دیگر محمد بن جریر بن رستم طبری
صاحب کتاب مسترشد و ایضاح است در تشیع و شیعه نیست و پسر همشیره او ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی است که در بیان
حسب و نسب خود گفته بآمل مولدی و بنو جریر اخوالی و یحکی المرء خاله فها انا رافضی عن تراث و غیری رافضی عن
کلالة و بر صاحب کتاب معجم البلدان که از فاضل سنیان است حال این دو طبری مشتبه شده و ابن سبب بیکدیگر خوارزمی که
نموده و طبری نسبت است بطبرستان از محال مازندران والله العالم ل ثو مشهور است که حضرت امیر بمعاویه نوشت غرانک
غریة فصار قصار ذلک ذلک فاخش فاحش فعلک فعلک تهدا بهذا و معویه در جواب نوشت علی قدری علا فیک حجة
دارد ب غرانک بمعجمه قبل از مهمله است و بعد از آن بعکس آن قصار بفاء است و بعد از آن بقاف و ذلک دوم بلام مشدد
است و ختم با الف است و فاخش بخاء معجمه است و بعد از آن بمهمله و فعلک ثانی بفتح فاء و عین و لام مشدده است و علی
مخفف لعل است و تهدی بضم مثناة فوقیه است و بعد از آن بموحده است و علی قدری بفتح مهمله و قاف است و در ثانی بفتح
معجمه و کسر قاف است با بعکس خلاصه معنی آنست که حضرت بمعویه نوشت که ترا امغرور ساخته عزت دو روزه دنیا پس
کردی بدی که منتهای آن فایده ابرغ و رذلک تو نیز بترس از بد فعالی فعل خود که شاید بدها هی بهذا یعنی یا بی و معویه در جواب
نوشت که رتبه من بالا رفت بقدر جوشید دیک من یعنی بجهة انتقام بر دوم و هر گاه عبارات مذکوره را بدون نقطه
و اعراب بنویسند شبیه بلغز میشود ل ش گویند شیخ محی الدین عربی گفت اذا دخل السین فی الشین ظهر قبر محی الدین
چه معنی دارد ب اگر راست باشد اشاره خواهد بود بآنکه چون سلطان سلیم دوم داخل شام شد از قبر او تجسس کرد
و پیدا ساخت والله العالم ل قح چه مراد است از ابدال که در ادعیه و اخبار وارد است ب گویند ابدال جمع بدل
است بفتح موحده و دال یا بضم موحده و دال یا بکسر اولی و سکون ثانیه و بمرتبه مردان از انها جمعی از صلحا اند
که دنیا از ایشان خالی نخواهد شد و چون از ایشان بمیرد حقتعالی بجای او یکی دیگر را قرار دهد و علامت انها اینست
که از برای انها فرزند بهم نرسد و کرمانی در شرح صحیح بخاری در باب ما یقول عند الخلاء از کتاب وضو گفته که حماد بن
سلمه بن دینار شمرده میشود از جمله ابدال که هفتاد زن گرفت و فرزند بهم نرسانید و گویند نقبا سیصد نفر و نجبا
هفتاد نفر و ابدال چهل نفر و اخیار هفت و عمد یعنی ارکان چهار نفر و غوث یکنفر است و مسکن نجبا مصر است و مسکن ابدال
شام است و اخیار در زمین سیاحت میکنند و عمد در گوشهای زمین و مسکن غوث مکه معظمه است و در قاموس گفته
ابدال هفتاد نفر اند چهل در شام و سی در سایر بلاد و جزوی در زمانها بر گفته که در حدیث علی مذکور است که ابدال در شام اند
و انها عبارت از اولیاء و عباد اند و اینها همه بر طریقه اهل سنت است و در روایات شیعه و اقوال ایشان عدد و مکان ابدال
تا حال بنظر نرسیده بلکه مذمت شام و مصر و اهل آنجا در اخبار شیعه وارد است ل قط چرا اعراب داده اند تثنیه ذو
والذی و خواهران ایشان را با وجود آنکه معربات و جمع انها مبنی اند ب شاید که چون بعد از وجود دلیل اسمیت
علت بنا که ان افتقار است در مفردات بهم رسید انها مبنی گشتند نظر بانکه افتقار از خواص حروف است و چون تثنیه
و جمع از خواص اسم است و در فعل و حرف بهم نمیرسد و اصل در اسما اعراب است تعارض بهم رسید در خاصه حرف و خاصه اسم
و ترجیح ندادند اعراب را تا لازم نیاید مزیت فرع که تثنیه و جمع است بر اصل که مفرد است نیز اگر اعراب اشرف است از بنا و ترجیح
ندادند بنا را تا اهانت در ذلک باسم نرسد با آنکه او اشرف است پس بنای ایشان را بر تعادل و تصالح گذاشتند چون
تثنیه اقدم بود و اشرف از او گفت چنانکه در ضرب و ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت و غیر اینها گفته اند و اعتبار امثال این مناسبات
در قواعد نحو و صرف بسیار است بلکه همه تعلیلات ایشان نکات بعد از وقوع است والله العالم ل قی کان بر زعم
ابا عصا زید حمار دق باللجام چرا ابا دادن بالف است ب شاید منادی بحذف حرف ندا و فاصله میان مضاف و مضاف
الیه باشد یا بنا بر لغتی باشد که اب و اخ و حم را در حالت جر بالف میگویند و قد اختلف فی اعراب الاسماء الستة فالمشهور
انه بالحروف الثلثة و قیل لفظی منقول من لانها الی عینها ما کان و لیست بمحذوفة الاعجاز فاصل ابو بفتح الواو ثم نقل الی الباء

للتّعذّر والامن من اللّبس فی اباک فنقلت الحرکة الاعرابیة ثم قلبت الواو الفا لتحرکها فی الاصل وانفتاح ما قبلها وفی ابیک
قلبت الواو یاء بعد نقل حرکتها الی ما قبلها وقیل لفظ مع کونها محذوفة وانما حصلت الحروف الثلثة من اشباع الحرکات
وقیل تقدیری قلبت فی الفتح الفا وحذفت فی الاخرین ثم اعطینا ما قبلها للمناسبة فحصلت فی صورة الکسر علة
القلب وقیل فی ابیاخ وحم بالالف اکثر وکان الشیخ ابن الحاجب نظر فی الکافیة الی هذه الاقوال وقال فالمفرد المنصرف
وجمع المکسر المنصرف ولم یقیّدها بجمیع الاسماء الستة حتی اعترض علیه بعض الشارحین ولم یجر جوابا ولعله کان ثبتا
من الشیخ لمخالفیه کسیبویه وامثاله ومعاییه لهم وتکلّما بکلام یوافق الکل ثم تبیّن مختاره فیما بعد فلیفهم قوله قیّبا
بما الجازم فی قول امرء القیس اذا ما عدنا قال ولدان اهلنا تعالوا الی ان یاتنا الصید نحطب فی بعض العرب
نجزم یات الناصبة واستشهد له بهذا مع ان الفارسی ردّه بان الروایة هکذا هلمّ الی ان یاتی الصید کذا اورد
مناحیث نهی الطالب ذکره ابن الانباری فی شرح المعضلات هکذا الی ما یاتنا الصید ثم قال یجوز ان یجعل نعا
مکتفیة وما شرطا فی الفعل جازمة ونحطب جوابا واستشهد له بقول جمیل اما زوال تعلم بها فتزرها فتترکها ثقلا
علی کما هیا وذکر السیوطی انه رای البیت فی دیوان جمیل هکذا اخاف اذا بنیتها ان تضیعها فتترکها ثقلا علی کما
هیا فلا شاهد فیه قوله ثبیب بعضی از قراة در آیة شریفه در سورة بقرة ثم افیضوا من حیث فاض الناس بکسر
سین خوانده ترکیبش چه نحو میشود پس ظاهرا اشکه مراد الناسی بوده و یا از جهة تخفیف حذف نموده چنانکه
در آیة یوم یدع الداع واجیب دعوة الداع است و هم چنین در آیة ما کنا نبغ در سورة کهف و لی دین بکسر نون در
سورة جحد وامثال اینها و مراد ش ازنا سی حضرت آدم است نظر بقول حقتعالی در شأن او فنسی ولم نجد له عزما
فیکون المراد اول ناس من اول الناس ویحتمل ان یکون یتقدیر الفعل مصدرا کما قال ابن جنی فی قول طرفة یجفنا
تغتری نادینا من سدیف حین هاج الصنبر الجفنا جمع جفنة وهی کالقصعة وتغتری ای تغشی والتادی الجمع والسدیف
سنام البعیر والصنبر بکسر الصاد المهملة وفتح النون المشددة وسکون الموحدة قبل المهملة البرد وقد وقع فی
الشعر بکسر الموحدة فقال ابن جنی فی توجیهه انه علی نقل حرکة الواو الی الیاء وهی وان کانت فی الحقیقة نعا لانه قام
قطعا الا انه قد یغیر للاضافة الی الفعل بمعنی المصدر کانها حین هاج الصنبر یعنی نقل کسرة الراء الی الیاء فی الوقف وفیه
اللغز الدمامینی بقوله یا علماء الهند انی سائل فمنوا بتحقیق به یظهر السرّ وقالوا بالفعل اعراب بلفظه یجر ولا حرف
یکون به الجر ولیس محکی ولا بمجاور ولا ذی الخفض والانتا للبحث یضطر فهل من جواب عندکم استفیده فمن بحره
ما زال یستخرج الدر واستشهد الجوهری فی الصحاح بیت طرفة علی ان الصنبر بکسر الباء وتشدید النون البرد فجعل
الکسرة اصلیة لا منقولة وجوز ان یکون الباء ساکنة فی الاصل حرکتها بالکسر للضرورة فیکون اللغز علی توجیه ابن جنی
وقوله لیس محکی اشارة الی ان الاعراب قد یقدر فی المحکی کقولک من زیدا بالنصب لمن قال رایت زیدا او بالجر
للقائل مررت بزید او بالرفع لمن قال جاء زید فمن مبتدأ مبنی والمحکی خبره مرفوع تقدیرا وقد یستغنی عن الجر بحرف
اعراب یلحق لفظ من لیدل علی اعراب المحکی فیقال منوا ومنی وفیه اللغز لیس اعرابا لمبنی وقد ناب عن اسم حل فی المکان
وحکی یونس اعرابا من الاستفهامیة فی قول بعض العرب ضرب من منا بالرفع والنصب لمن قال ضرب رجل رجلا وفیه
اللغز اذ بناء مع تصدره لی حالاه فی دین نحا القان وقوله ولا بمجاور اشارة الی الجر الجوار وهو مع شذوذه من قبیل
الاتباع وقد یجوز اتباع کل من المعرب والمبنی لمثله ولخلافه فالاقسام اربعة وجمیعها من خواص هذه المجموعة الاول اتباع
المعرب للمعرب منه الجوار نحو جحر ضب خرب منه قوله تعالی وارجلکم عند العامة الثانی اتباع المبنی للمبنی ومنه مد بضم الدال
فی الامر بناء علی المشهور من بناء امر الحاضر خلافا للکوفیین حیث یجزمونه بلام مقدرة والاخیران اتباع المعرب للمبنی
وبالعکس وعلیهما القراءة الشاذة الحمد لله بضم الدال واللام وکسرهما ومن التوابع لفظ امرء وابنم فیتبع الراء والنون
اعراب الهمزة والمیم فیقال امرؤ وامرا وامرئ وکذا ابنم بالحرکات وفتحهما ابدا لغة وقال الکوفیون هما معربان باعرابین
هو سرّ وذلک شیخ مراد از زید و عمر که در مثال نحاة ضرب زید عمرا واجب شب آنچه مشهور است میان عوام مفتقه
زاده است وخلاصه اش حکایت است که عمر ویک حاوراز لفظ داود در زید بود لیس زیدا و را تادیب نمود

ومولوی در مثنوی باین اشعار گفته گفت نحوی زید عمرا قد ضرب گفت چونش کرد بی جرمی ادب عمر را جرمش
چه بد کان زید خام بیگناه او را بزد همچو غلام گفت این پیمانه معنی بود گندمی بستان که پیمانه است رد عمرو را
از بهر اعرابست زد گر دروغ است ان تو با اعراب ساز گفت نی او من ندانم عمرو را زید چون زد بیگناه و بی خطا
گفت از ناچار و لاغی بر گشود عمرو یک واو فزون دزدیده بود زید واقف گشت و دزدش زد ان چونکه حد
بود دزدش بیستزد گفت اینک است بیلا رفته جان گر شما بد است در پیش کژان کژ بگوید احولی را بلی
گو بیاید بعد در حل شکیبست وانچه بخاطر قاصر میرسد واحتمال میدهد انست که مراد بزید حضرت امیر المؤمنین
و مراد بعمرو عمرو بن عبد ود لعین است مراد بضرب همان ضربیست که انحضرت در جنگ خندق و احزاب با عمرو عبد ود
زده باشد و بجهنم فرستاد و حضرت رسالت در مدح انحضرت لعل گوهر بار گشاد و فرمود که ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلين يعنی البته ضرب علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس و بنا این مقدمه انست که
انحضرت را چندین اسم بوده از جمله انها زید است چنانکه شیخ صدوق ره در کتاب امالی از حسن بصری روایت نموده که گفت
روزی حضرت امیر بر منبر بصره رفت و گفت ایها الناس نسبت مرا بگوئید و اگر نه من نسبت خود را میگویم من زید بن عبد
مناف بن عامر بن مغیرة کلاب بن کوا از میان حضرت برخواست و گفت یا هذا ما نمیشناسیم از برای تو نسبتی مگر انکه تو علی
ابن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب حضرت با وی فرمود ای لکع یعنی ای احمق بدرستیکه پدرم مرا زید
نام کرد بنام جدش قصی و نام پدرم عبد مناف بود پس کنیت وی بر نام وی غالب شد و نام عبد المطلب عامر بود و لقبش
نام وی غالب گشت و نام هاشم عمرو بود و لقب وی بر اسم غالب و هم چنین نام عبد مناف مغیره بود و مغلوب لقب گردید
و نام قصی زید بود و چون عرب را از بلاد قصی جمع کرد و بمکه اورد او را مجمع قصی گفتند پس لقبش غالب شد بر نام
وی پس نام شد جد وی و از جمله مؤیدات انکه دو مثال دیگر در نحو همین نحو با اسم شریف انحضرت شهرت یافته یعنی
قضية و لا ابا حسن لها یعنی مسئله ایست مشکل و ابو الحسن ندارد که از اهل تمایز مراد از ابو الحسن در اینجا حضرت
امیر است بالاجماع و دیگر لولا علی لهلك عمر یعنی اگر علی نبود عمر هلاك میشد و مراد بعلی و عمر در اینجا انحضرت
است با عمر بن خطاب باتفاق کل علما و موافق مثال مشهور لکل ثان ثالث مثال ضرب زید عمرا ثالث ثلثه با
پس اگر گوئی چرا زید که اسم خفی انحضرت است ترجیح دادند بر نام جلی انحضرت میگوئیم شاید بجهة این باشد که امثال
غالبا در زبان اطفال و جهال مذکور و مکرر میگردد و در نظر ایشان تسلیم و ترجیح و تکریم بر انحضرت متعسر میباشد لهذا اسم
خفی را بر جلی ترجیح دادند که بذهن غالب مردم نرسد و موجب ترک تعظیم و سوء ادب نگردد و اگر گوئی پس چرا در ان دو
مثال دیگر چنین نکردند بلکه اسم جلی انحضرت را با کنیه مشهوره او در امثله مذکور ساختند میگوئیم شاید تمثیل این دو مثال
دیگر ان دو مثال بعینه لفظ و عبارت خلیفه ثانیست پس از برای ابتدا و تبرك بلفظ او تعبیر نداده اند و همان عبارت خلیفه را
مذکور ساختند و از جمله مؤیدات تمثیل بعبارات ذالك بر حکایات و احوال انحضرت انست که مسئله جمیع علوم اسلام
باتفاق خاص و عام و اول کسی که در علم نحو تکلم و امر نمود بعض مسائل ان فرمود انحضرت بود و ابو الاسود دؤلی باشاره
و بشارت انحضرت تدوین علم نحو کرد چنانکه در کتب مذکور و در السنه مشهور است و الله العالم **لم ابد** با کاف
ملا فی النحو والصرف ما جازم مستقبلا ابسرت اذا اسقط الاعراب بالجزم مع حذف حرف بعد حذف حرف ب هو
المضارع لكان المجزوم فنقول لم يك الا اذا اتصل به ضمير او ساكن كلم يكنه ولم يكن الرجل اذ لا يحذف النون ح وكذا
في لم ابله فان اصله لم ابالي حذف الياء للجزم تخفيفا كما في لا ادر كما حكاه الخليل وسيبويه وقوله تعالى يوم يات وكما
نبغ في القرائة المشهورة ثم حذفت حركة اللام للجزم ثم الالف لالتقاء الساكنين ثم حركت اللام بالكسر بعد
انفصالها بها الوقف لساكنة ضم لم ابله ويجوز فتحها ايضا **لم ابه** مشهور است که حمل حضرت رسالت
در لیالی تشریق در منی نزد جمره وسطی اتفاق افتاده و حال انکه در دوازدهم شهر ربیع الاول یا هفدهم ان
متولد شد و بنا بر این لازم میاید که مدت حمل انحضرت یا کمتر از شش ماه یا بیشتر از یکسال باشد و حال انکه هیچ
کس از امت ابن را از خصایص انحضرت نشمرده است ب اقل مدت حمل انسان شش ماه است بالنص و الاجماع

ودر مرغان بیست یك روز ودر سك چهل روز ودر كوسفند پنج ماه ودر شتر واسب وخر وبقر ده ماه
یكسال ودر فیل بعضی دو سال وبعضی هفت وبعضی یازده سال گفته اند واكثر مدت حمل ادمی نزد اكثر شیعه نه ماه است
ونزد بعضی از شیعه وبعضی از سنیان یكسال وبعضی از سنیان بده سال قائل اند ونزد شافعی وتمام شافعیه چهار سال
ولیث بن سعد از فضلاء اهل سنت بهفت سال قائلست وما شافعی چهار سال در شکم مانده باجماع اهل سنت ودر
وروز وفات ابو حنیفه متولد شد وایزا از جمله کرامات ان دو امام میشمارند وما لك بن انس که از جمله فقهای
اربعه اهل سنت است سه سال در شکم مانده علی المشهور بینهم وغامر بن شرحبیل که مشهور است بشعبی واز جمله فقهای
عامه است دو سال در شکم بوده چنانکه در تاریخ ابن خلکان شافعی مذکور است ونقل کرده اند که حجاج یوسف
مشهور دو سال ونیم در شکم مانده وبهر تقدیر نزد شیعه اقصای حمل زیاده بر یکسال نمی شود بنابراین بر تقدیر صحت
انحضرت در لیالی تشریق میتوان گفت که بنابر قاعده نسی که شعار کفار بود وحقتعالی در سوره توبه بایه انما
النسیء زیادة فی الكفر بان اشاره فرموده حج کفار دران سال در غیر ماه حج بوده است ومؤید این است که ابن طاوس
ره روایت نموده که حمل انحضرت در شب جمعه دوازدهم ماه جمادی الثانیه بود والله العالم وقال الفاضل شمس الدین
الدمشقی الشافعی فی کتاب لعله من کتاب تحفة النبهاء فی اختلاف الفقهاء ان اکثر مدة الحمل اربع سنین عندنا
وسبع عند الزهری وربیعة واللیث وخمس عند مالك فی روایة وفی اخری سبع وفی اخری اربع وعند ابی حنیفة حولان
انتهی وقال السید المرتضی فی الانتصار مما انفردت به الامامیة القول بان اکثر مدة الحمل سنة واحدة وقال
فی الموصلیات الاولی انه لا یجوز ان یتجاوز الحمل اکثر من تسعة اشهر وعن ابن حمزة ان فی الاکثر روایات ثلث التسعة
وعشرة وسنة وابن الجنید علی السنة والمشهور بیننا هو التسعة وعن الرئیس ابن سینا انه اربع سنین نقله عن
الفاضل منصور بن محمد فی کتاب تشریح الابدان انه قال حدثنی من اثق به انه رای من ولد بعد اربع سنین وقد نبتت
اسنانه ویقال ان الشافعی ولد کذلك انتهی ولا خلاف فی ان الاقل ستة اشهر وقال الطبرسی فی مجمع البیان عند قوله
تعالی انما النسیء زیادة فی الكفر الایة قال مجاهد کان المشرکون یحجون فی کل شهر عامین فحجوا مثلا فی محرم عامین
ثم فی صفر عامین وهکذا الی باقی الشهور حتی وقعت الحجة التی قبل حجة الوداع فی ذی القعدة ثم حج النبی صلی الله علیه وآله فی العام القابل
حجة الوداع فوافقت فی الحجة انتهی فیلزم منه ان مدة حمله کان احد عشر شهرا لان عمره کان ثلثا وستین
اخرها حجة الوداع وما قبلها اثنتان وستون سنة بدار الحج علی شهورها فاذا قسمناها مبتدئا من ذی القعدة راجعا
الی ما بعده من الاشهر معطیا لکل شهر سنتین ینتقل الحج فی الحادیة والستین الی جمادی الاولی مستمرة فی الثانیة
والستین الی ربیع المولود وفی الثالثة والستین التی وقع فیها الحمل الی ربیع الثانی فیکون مدة الحمل الشریف
احد عشر شهرا وهذا یقتضی تعیین محل افضی الحمل بالسنة وبطلان القول بالعشرة وبالتسعة الاشهر ما لم
یکن ذلك من خصائصه ولم ینقل انتهی ومما ذکر ظهر ان ما استنبطه بعض المتاخرین من هذا الحساب انه یقتضی
ان یکون مدة حمله عشرة اشهر بلا زیادة ولا نقصان ثم فرضه مبدأ الحمل من الثانی عشر من جمادی الاولی وهم نشأ من عده جمادی
الاولی التی حج فیها عام الفیل من سنی قبل الحمل وانما هو من سنی بعد الولادة فیکون الحج فی السنة التی قبلها وهی سنة
الحمل فی الربیع الثانی فاذا فرض ان الحمل کان فی الثانی عشر منه صارت المدة احد عشر شهرا بلا تفاوت فتدبر لیتو
انحوی هذا العصر ما هی لفظة جرت بلسانی جرهم وثمود اذا استعملت فی صورة الجحد اثبتت وان اثبتت قامت مقام جحود
فی هی ما مل الشیخ ابن مالك النحوی بقوله نعم هی کاد للرای برد الحی فتلك لاثبات وتفی ورود وفی عکسها ماکان
ان یرد الحی فخذ نظمها فالعلم غیر بعید اذا قلت ما کادوا یرون فقد ولوا ولکنه من بعد غیر جهید وان قلت قد
کادوا یرون فما راوا فخذه ولا تشبع به لعنید وانا اقول اثبات کاد نفی لخبره بمعنی حلم وقوعه اتفاقا والمشهور
ان نفیه اثبات له مطلقا لقوله تعالی فذبحوها وما کادوا یفعلون ولتخطئة ابن شبرمة قول ذی الرمة لم یکد رسیس الهوی
من حبه یبرح حیث یدل علی زوال رسیس الهوی وتسلیمه لها وتغییره بلم اجد وقیل فی الماضی دون المضارع للمامر
من الایة ولقوله تعالی لم یکد یراها والحق ان خبرها منفی مطلقا لانه عرفیة فی الاثبات اذ الاقتصار علی الاخبار

بقربه تؤذن عرفا بعدم حصوله والتراميه فالنفي لان نفي قرب الاسم من الخبر يستلزم عدم فعله اثبا وابن الذبيح
تدل على انتفا القرب منه فنا ما ولا ينافيه ثبوته بعده بقوله فذبحوها وتخطئة ابن شبرمه وتسليم ذي الرمة
معاضات بتخطية وتفسير لم يكد بلم يرد كما في اكاد اخفيها على ما في القاموس وتنزيله على نفي ارادة الرؤية للعلم بما
شاهدها بعيد ركيك اذ الظاهر ان المراد والله يعلم نفي الرؤية بسبب الرؤية على وجه ابلغ واتم ثم نذكر بعض اصطلاحات
صوفيه را بيان نمايند ب نظر بضيق وقت قلتي از آن مذكور مي شود معرفت عبارتست از باز شناختن معلوم
مجمل در صور تفاصيل اعتقاد انعقاد صورتيست علي باطني در دل بوجود مغيبات ومآخذ ان در مبداء حال تكرار استماع
اخبار وتواتر انطباع اثار واشارات اهل سلوك بود وقسمند طالبان مقصد علي ومريدان وجه الله تعالى وطالبان بهشت ومريدان
اخرت اهل وصول سه طايفه اند اول انبيا واوصيا دوم مشايخ متصوفه مامور بالدعوه سيم مشايخ غير
مامورين تفرقه اشارتست بوجود مباينت واثبات عبوديت وربوبيت وفرق حق از خلق توحيد اثر انيست
اول توحيد ايماني دوم علمي سيم حالي چهارم الهي جمع عبارتست از رفع مباينت واسقاط اضافات وافراد شهود حق
سبحانه هر كه در اطاعت بكسب خود نگرد در مقام تفرقه بود وهر كه بفضل حق نگرد در مقام جمع باشد وچون از
خود وازاعمال خود بالكليه فاني كردد در مقام جمع الجمع بود حال وارديست غيبي كه از عالم علوي گاه گاهي بدل سالك
فرو آيد تا انگاه كه اورا بكمند جذبه الهي از مقام ادني باعلي كشد مريد بمعني مراد ومعني الطلاق كنند متمسك ومتمسك
ومحب ومحبوب سالك انست انكه هنوز از مضيق مجاهدات بفضاء مشاهدات نرسيده باشد مجذوب انكه هنوز
بر وفا توسير سلوك وحقايق مقامات ومنازل وقواطع ومخاوف وقوف نيافته باشد سالك مجذوب
ومجذوب سالك واصلان معتبر باشند سالكان اصحاب يمين اند ومقيمان اصحاب شمال اند طالبان حق دو فرقه اند متصوفه
وملامتيه مقام مرتبه ايست از مراتب سلوك كه در تحت قدم سالك ايد ومحل استقامت او كردد علم درايت
علميست كه اول تا اخر انرا خوانند وتدانند عمل كردن نتوانند علم وراثت علميست كه تا اول بمقتضاء او درست عمل نكنند اخرا
ندانند عنه عليه السلام من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم علم قيام انست كه بنده در جميع حركات وسكنات ظاهره وباطنه حق سبحانه را
بر خود قائم ومطلع داند افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت ولذكر الله اكبر چنانكه بعضي از مقربين فرموده اند علم الحال دوام ملاحظه
دل ومطالعه سر انحال را كه مباينت عقل خدا هست علم ضرورت روحي وقلبي وشهود حقيقتها ومطالعه صفات وافعال واست كه بقا
حيات وقوام او هر دو بدان متعلق است چنانكه ضرورت نفسي وقلب اكل وشرب است علم سعت هر كاه اخلاق مبدل شود وبجاي
متابعت هوا متابعت خدا ايد ابد بعضي از حظوظ او حقوق وكرديد واورا از مضيق ضرورت بفضاء سعت برده دهد
واين مرتبه را سعت خوانند شيخ عارف جنيد در اين مقام گفته انا الان محتاج الى النكاح كما انا محتاج الى الطعام وچون كسي
واصل شود وبقرب حق نايل كردد جميع تكاليف ساقط ميكردد وعبادت براو بحق باشد واعبد ربك حتى يأتيك اليقين
علم يقين عبارتست از ظهور نور حقيقت در حال كشف استار بشريت بشهادة وجد وذوق نه بدلالت عقل ونقل
وما دام كه ان نور از وراء حجاب نمايد انرا نور ايمان خوانند وچون از حجاب مكشوف كردد انرا نور يقين خوانند يقين را سه
درجه است اول علم اليقين مثالش انستكه كسي باشد كه لا ان مشاهده شعاع وادراك حرارت در وجود آفتاب يكمان
باشد دوم عين اليقين كه مشاهده جرم آفتاب وچون آن جز كند سيم حق اليقين كه بتلاشي واضمحلال نور بصر در
آفتاب در وجود ان منتفي كردد علم لدني علميست كه اهل قرب را بتعليم وتفهيم رباني معلوم شود نه بدلائل عقلي
وشواهد نقلي وفرق ميانه اين وعلم اليقين انستكه بعلم اليقين ادراك نور ذات وصفات الهي شود وبعلم لدني
معاني وكلمات از حق بدون واسطه بشر در يابد وان بر سه نوع است وحي وان خاصه انبيا است والهام وان مخصوص
خواص اوليا است وصوفيه از خواطر حقاني خوانند وفراست وان مشترك است ميان خواص مؤمنان اتقوا فراسة المؤمن فانه
ينظر بنور الله معرفت الهي مربوط بمعرفت نفس است على عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه نفس را بدو معني اطلاق كنند يكي
ذات وذات حقيقت شي را گويند نفس لاحيه بنفس خود قائم است ديگر نفس ناطقه انسان كه عبارتست از مجموع خلاصه لطائف
اجزاء تركيب بدن كه انرا روح حيواني وطبيعي خوانند وديگر نفس اماره كه ولايت وجود در تحت تصرف او واستيلاء غلبه

او بود و لوامه مرفتی شود که تدبیر و ولایت وجود بتصرف دل مفوض کرد هنوز از نوازع صفات و تمرد و استعصا از بقایا
چند مانده باشد و بدان جهت بپوشش خود را ملامت کند مطمئنه در آن وقت شود که غرق تنزاع و کراهت بکلی از وی
منتزع کردد و از حرکت منازعت با دل اطمینان شود و قلب دو معنی اطلاق میشود یکی گوشت پاره است بشکل صنوبر که
میباشد در جانب یسار سینه واندرون آن تجاویف است و در آن خون سیاهی است که منبع و معدن روح است دیگر قوت لطیفه
ربانیه که او را تعلقی است بقلب جسمانی شبیه بتعلق اعراض باجسام و اوصاف بموصوفات یا تعلق مستعمل است با آلت یا متمکن بمکان
و روح نیز اطلاق بدو معنی میشود اول جسمی لطیف است که منبعش اندرون قلب جسمانی است و بواسطه حرکت میشود با عانت
رگهای جهنده در سایر اجزای بدن و جاری شدن آن در بدن و رسیدن نور حیات و حس و سمع و بصر و شم از آن بر اعضا شبیه است
برسیدن نور از چراغی که چون تابنده شود در اطراف خانه و الطبابین اطلاق روح کنند همین معنی را خواهند و آن بخار یست
لطیفه که حرارت قلب آنرا نضج داده است دیگر همان لطیفه عالمه مدرکه انسان است که معنی ثانی قلب است بعضی گفته اند
که همین مراد است از قول حقتعالی قل الروح من امر ربی و عقل در لغت بمعنی فهم بدن است و در اصطلاح بر چند معنی اطلاق
میشود اول قوتی که بآن نیک و بد و تمیز میان آنها و ممکن از شناختن اسباب امور و بکار اسباب داشتن میشود و این قوت در شخص
باسباب امانع شود و از رسیدن بآنها و عقل باین معنی مناط تکلیف و ثواب و عقاب است دوم ملکه و حالتی است در نفس
که آنرا میخوانند بسوی اختیار خیرات و منافع و اجتناب از بدیها و مضرات و نفس بآن قوت بهم میرساند بر منع دواعی شهوانیه
و غضبیه و وساوس شیطانیه و هل هذا هو الکامل من وساوس شیطانیه الی و هل هذا هو الکامل من الاول ام
هو صفة اخری و حالة مغایرة للاولی کل محتمل و آنچه میبینیم در اکثر مردم که حکم میکنند بخوبی بعضی امور با وجودیکه
آنها را بعمل نمی آورند و بدی بعضی از امور با وجود آنکه مشغول بآن و شیفته آن هستند دلالت میکند بر اینکه این حالت غیر
علم به نیکی و بدی است سیم قوتی است که مردم آنرا بکار میدارند در امور زندگانی خود پس اگر آنها موافق شرع شود و در
مستحسنات شارع مستعمل گردد آنرا عقل معاش گویند و اخبار در فضیلت آن بسیار است و اگر آنها را استعمال در
امور باطله و حیل فاسده کنند آنرا نکراء و شیطنت گویند در اصطلاح شرع و منهم من اثبتوا الذلک قوة اخری و هو
غیر معلوم و مغایرت تامه بنوع من الاعتبار چهارم مراتب استعداد نفس است از برای تحصیل نظریات و قرب و بعد او
از این تحصیل و از برای او چهار مرتبه ثابت نموده اند و بعقل هیولانی و عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد
نام نهاده اند گاه از برای هر یک نفس نیز اطلاق میشود در مراتب مذکوره پنجم نفس ناطقه انسانیه است که بآن
انسان از سایر حیوانات ممتاز میگردد ششم آنست که فلاسفه بآن قایل اند بزعم خود آنرا اثبات نموده یعنی جوهر مجرد
قدیم که تعلق ندارد بماده نه در ذات و نه در فعل و قول بآن مستلزم انکار بسیاری از ضروریات دینیه است مانند
حدوث عالم و غیره و آنچه از اخبار بسیاری معلوم میشود آنست که مجردی غیر از جناب قدس الهی نباشد و بعضی از محققین
متفلسفین گویند که نسبت عقل عاشر که آنرا عقل فعال میگویند بنفس مانند نسبت نفس است به بدن و همچنان
که نفس صورت بدن است و بدن ماده آنست همچنین عقل صورت نفس است و نفس ماده او است و نور عقل بر نفس تابیده
و علوم نفسانی عقل مستفاد گردیده و این ارتباط و علاقه زیاده میشود تا بحدیکه نفس بساط العقل علوم را
در عقل میبیند و بآن متصل میگردد والله العالم **اوضح** سمسمة تجد اثارها واشکر من اهدی ولو سمسمة
سمسمة الاولی مرکبة من سم امر و سمه مصدر **الوشیط** انا القائم بفتح حیز کیست **ب** اصل ان ان انا بود
است و آن نافیه است مثل ما و لا و انا اسم او است و قائم خبر او است و همزه انا بجهت تخفیف حذف شده است و همچنین
الف نا بجهت التقاء بعد از آن نون در نون ادغام کشته و بهم متصل شده چنانکه در قول حقتعالی در سوره کهف
لکنا هو الله ربی و ان نافیه لازم ندارد که بعد از آن الا یا لما باشد چنانکه در غالب چنانست نظر بقول حقتعالی
وان ادری اقریب ام بعید ما توعدون و ان امسکهما من احد من بعده نیز اگر در این روایت نافیه است بلا خلاف بعد از
الا و لما **الث** خنفشار چه معنی دارد **ب** این در کلام عرب نیست و مولد است این کلام عرب و مراد بآن استعمال الفاظ
بزرگی نمود نسبت بی اصل و خنفشار گویند کسی ادعای احاطه بلغت عرب نمود بعد بآن هر چه از او میپرسیدند جوابی

میگفت و فتنها هنگی میا ورد و تیراو را متهم یافتند و غیر یا هم ساختند و لفظ یشتغش انرا اختراع نمود اند او شوال کو دغداو فورا گفت که او کیا هست که با تشبیر را ماست فی یقیر همین نداند تیرا و کفتند که ما این لفظ را اختراع کرده ام گفت این در لغت عرب هست و فی الحال شعری بر وجه استشهاد خواند که لقد عقدت محبتکم بقلبی کما عقد الحلیب الحنفشال ش که حاجب اعلام المدد الاجیال فی المبتدا العاری عن الاخبار و عکسه اعلی الخبر عن مبتدا فی کلام البادیة الاولی نحو ارغب انت عن آلهتی الصیغة مبتدا والضمیر فاعله ستد مسد الخبر والثانی نحو افی الله شک عند من جعل المرفوع فاعلا متبدا المبتدا ل شک ب امنصوبا ابدا علی الظرفیة لا یخفضه شیء سوی حرف ب هو لفظ ابدا فانه منصوب علی الظرفیة ابدا وقد یجر بمن و حرمه بالحاء ل شک کوشواری داشتم از لعل و مروارید و زبرجد بود بکمتقال وزن آن مرصع کوشوار قیمتش کرد چند جوهرشناس نزد وی معرفت لعل مثقالی سه لولو بهیمه زر بیجار نشد از من چیز و بیست دینار بداد ما نده ام حیران در این دایم و شد به اعتنا یکی مهندس در رهم رو که ببین خواهم که او یک بیک ناز دهد نا وزن او را در شمار ب حل او را بشنوا زمن از سر صدق و یقین ای که هستی در حساب اهل دانش یادگار کوشوار را که وصف آن بیان فرموده قیمت و زنش تمامی بار شو کو هم آشکار هست قیمت لعل ثلث و ثمن و مثقالی تمام نه کم و بیشش نباشد هیچ کس را اختیار هست و زن نیز همچنین و قیمتش کو هم بتو چهار دینار و کم بیست تو هم شیا هست مروارید دانک و ثمن مثقالی ولیک قیمت آن پنج دینار است ربع دینار وزن زر ربع مثقال سه بیش و نه کم قیمت آن هشت یک دینار زر با همتا سکه بر زر منه هر کس که از روی کرم نقد خود را بر ای دوستان سازد نثار و مسموع شد که بعضی از افاضل متاخرین مهندسین دایره وضع نموده از برای این لغز و از ابیات هشت طریق حل نموده یکی از آنها آنست که شاعر جوابا گفته و دیگر که بعضی از همه آنست که از طلا و ثمن مثقال بوده و از مروارید ثمن لعل و ثمن مثقال ل شک حل فرسخ شرعی و ذراع شرعی و شبر شرعی بیان نماید ب فرسخ شرعی عبارت است از سه میل که هر میلی هزار باع باشد و هر باعی چهار ذراع بذراع دست هر ذراعی دو شبر و هر شبری به عرض دوازده اصبع و عرض هر اصبعی عرض شش جو که پشت هر یک از آنها را بر شکم دیگری چسبانیده باشند و عرض هر جوی هفت موی از موی یال یا بو و بعضی هفت جو یا شش مو گفته اند و جمعی شش جو و شش مو گفته اند و هر جا که در شرع فرسخ یا ذراع یا شبر گویند مراد این ها است مذکور شد و قد نظم الشاعر ذلک بقوله ان البرید من الفراسخ اربع و لفرسخ فثلث امیال ضعوا و المیل الف ای من الباعات قل و الباع اربع اذرع فتتبعوا ثم الذراع من الاصابع اربع من بعدها عشرون ثم الاصبع ست شعیرات فبطن شعیرة منها الی ظهر لاخری توضع ثم الشعیرة ست شعرات غدت من شعر بغل لیس فی ذا مدفع فعلی ما ذکرنا یکون المیل اربعة الاف ذراع و هذا هو المشهور و قیل ثلثة الاف و خمسمائة ذراع و رجحه ابن عبد البر و قیل ستة الاف و قیل الفان و یمکن الجمع بالحمل علی اختلاف الذراع کما یاتی فتنبه و ذراعهای مشهوره دیگر هست مثل ذراع اسود غلام هرون الرشید و آن عبارت است از ذراع شرعی و ثلث اصبع بتقدیر یکه اصبع شش جو و جو شش مو بگیرم و ذراع ابن ابی لیلی که کمتر است از ذراع اسود یک اصبع و ذراع هاشمی صغیر که و اضع آن بلال ابن ابی برده است و آن بیشتر از ذراع اسود بدو اصبع و ذراع هاشمی کبیر که از موضوعات زیاد است و آن زیادت است از ذراع اسود به پنج اصبع و دو ثلث اصبع و ذراع عمری که واضع آن عمر بن الخطاب است و آن زاید است بر ذراع شرعی بیک قبضه که عرض چهار انگشت باشد با ابهام ایستاده است و ذراع میزانی که از مخترعات مامون الرشید است و آن زاید است بر ذراع اسود به شش ذراع و ثلث اصبع و ذراع مکسره که از امور عمر نیز گویند و از معمولات انوشیروان بوده و زاید است بر ذراع شرعی بچهار انگشت که از یک قبضه گویند و باین ذراع اعتبار نموده است ابو حنیفه مساکن و جریب و این ذراع کرباس نیز گویند و فاضل قوشجی ذراع را تحدید دیگر نموده که در سوال یا نصد و هفتاد و یکم مذکور است ل شک فی الجزء التاسع لاطم تلیه الدهر و بیوم لا یکثر الهم و لیعلمه کل یوم یدیه بیتم الکلیة ب قال الشیخ البهائی رحمه فی مشرق الشمسین یوم الاول خبر مبتدا محذوف ای قوله یوم و یوم لا ای لا دخول فیه

وبكثر ايكرم خبرثان للمبتداء المحذوف وهو من قبيل الرمان حلو حامض اى مرّ فى عدم تمام الكلام بدون الخبر الثانى فتدبر
ثم كتب فى الحاشية جبر التامل ان لقائل ان يقول ان اليوم لا يصح حمله على المبتداء فكيف يجعل خبرا عنه وايضا فليس
هذا التركيب من قبيل الرمان حلو حامض لامكان الاقتصار على خبر واحد ويمكن دفعهما بنوع من التكلف انتهى اقول
كان رفع الاول بقرائة يوم ويوم لا بالخبر بنزع الخافض كما فى قول الشاعر اشارت كليب بالاكف الاصابع اى الى
كليب والثانى بامكان الاقتصار على واحد ان تغير المعنى فليتامل ويمكن قرائة اليومين بالنصب على الظرفية ويكون
سقوط الالف خطا على لغة ربيعة فانهم يقفون فى المنصوب على السكون فاحتمل اليوم الحركات الثلث فليفهم ونحوه
الكلام فيما فى قوله لا ينبغى للرجل ان يدع الطيب فى كل يوم وان لم يقدر عليه فيوم ويوم لا فان لم يقدر ففى كل جمعة
ولا يدع فليتامل جدا ألّ تكون لنا وابنا يا يزيد مغافلا ادع القتال واشهد الهيجاء فى لما اصله لن التافية وما
الظرفية الزمانية قلبت النون ميما وادغمت ثم وصلا خطا وفصل لما مع صلتها بين لن وادع للضرورة والتمية
واشهد اما مرفوع عطفا على لن ادع او منصوب بان مضمرة بعد عاطف على اسم صريح هو القتال كما فى قول ام يزيد بن
معوية للبس عباءة وتقر عينى احب الى من لبس الشفوف واز اين قبيل است نسبتة تشفعا الى الله دردنى بر بعد از زيارت
عاشور از براكه عطف شده براسم صريح كه ان قضا حاجتى است متصل بان وبنصب تشفعا بان مقدرة است چنانكه در وقت اين
الكون شهداء فخ كه انها را زيارت ميكنند در كجا اند وكيانند ب فخ بتشديد خاء وفتح فاء موضعيست يكفرسخى
مكه در راه مدينه وجده وقبور شهداء فخ در انجا است در ربيع اصحاب وبحار قصه فخ انست كه حسين بن على بن حسن
مثلث بن حسن مثنى ابن امام حسن مجتبى كه مادرا و زينب دختر عبد الله بن حسن مثنى بود در ايام خلافت موسى كه ملقب بود بهادى
و چهارم خلفاى بنى عباس بود خروج كرد در ماه ذى القعده سال صد وشصت ونه از هجرت در مدينه وابو الفرج اصفهانى در
كتاب مقاتل الطالبين روايت كرده است كه سبب خروج حسين ان بود كه هادى مردى را از اولاد عمر بن الخطاب والى مدينه
نمود وان عمرى كار را بر سادات مدينه تنگ كرد واهانت واذيت بسيار بايشان ميكرد وچون اوايل مدت حاجيان
شد هفتاد نفر از حاجيان بمدينه داخل شدند ومشورت كردند حسين وساير سادات كه خروج كنيم وما اعانت شما
ميكنيم حسين اراده خروج كرد وجمع كرد سادات را كه از جمله انها سه پسر عبد الله ابن الحسن امام حسن بودند كه يحيى نام
داشت ودیگری سلیمن وسیم ادريس وعبد الله بن حسن مثلث كه او را افطس ميگفتند وابرهيم بن اسمعيل كه او را طباطبا
ميگفتند وسادات طباطبا باو نسبت ميرسانند وعمر بن حسن بن على بن حسن مثلث وعبد الله بن اسحق بن ابرهيم بن حسن مثنى
بود وديگر سادات واز ادكوهها واشنايان خود را جمع كردند بيست وشش نفر از اولاد امير المؤمنين جمع شدند وده
نفر از حاجيان وجمعى از موالى ايشان وساير مردم نيز با ايشان اتفاق كرده خروج نمودند وچون مؤذن اذان صبح را گفت داخل
مسجد شدند افطس بر مناره بالا رفت ومؤذن را جبر كرد كه حى على خير العمل را در اذان گفت عمرى چون اين صدا را شنيد
گريخت واز مدينه بيرون رفت وحسين نماز صبح را در مسجد با مردم كرد وكسى از اولاد ابو طالب تخلف ننمود از ايشان مگر
حضرت امام موسى كاظم وحسن بن جعفر بن حسن مثلث پس حسين بر منبر برآمد وگفت بعد از حمد وثنا منم فرزند رسول خدا بر
امدم بر منبر رسول خدا وشما را دعوت ميكنم كه عمل كنيد بسنت رسول خدا مردم بعضى بيعت كردند ودر اين حال حماد
بربرى كه داروغه مدينه بود لشكرى جمع كرد وبدر مسجد امد چون خواست كه از مركب بزير ايد سبقت كرد يحيى بن عبد الله شمشيرى كه
در دست داشت چنان بر پيشانى او زد كه ذره وخود وكلاه مش را دو نصف بسر شريرش را پراند والمعلون از اسب در غلطيد
ويحيى حمله كرد بر لشكر شوهمه گريختند ودر ان سال مبارك ترك كه از امراى خليفه بود بحج امده بود چون داخل مدينه شد
خبر خروج حسين را شنيد وشب به كس نزد او فرستاد كه نميخواهم مبتلا بجنگ تو شوم ودر خون سادات داخل
گردم شب جمعى را بر سر لشكر من بفرست وچند نفر باشند كه بهانه ایشان بريم ومن بگريزم حسين چنين كرد واو گريخت
وبجانب مكه رفت وشيخ كلينى روايت كرده است كه چون حسين خروج كرد در مدينه طيبه از شرف شد فرستاد و حضرت
امام موسى كاظم را تكليف كرد كه با او بيعت كند حضرت نزد او رفت وفرمود كه اى پسر عم مرا تكليف به بيعت مكن پسر عم تو
محمد بن عبد الله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر را جبرا بيعت كرد فخر برو الازم شد كه امرى چند كه نميخواست بكويد

بعضی خبر داد تا آنکه کشته خواهد شد و کی او را خواهد کشت اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه میدانم خواهم گفت حسین
گفت من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید من شما را اجبار نمی‌کنم اختیار با شما است چون بوداع حضرت
امام موسی علیه السلام آمد حضرت فرمود ای پسر عم بدانکه در این سفر البته کشته خواهید شد نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی
چند اند که در ظاهر اظهار اسلام میکنند و در باطن مشرکند و کافر پس فرمود انا لله و انا الیه راجعون من مصیبت
شما را ای گروه خویشان از خدا می‌طلبم پس حسین بیرون رفت چنانکه حضرت فرموده بود او و اصحابش همگی
کشته شدند و صاحب مقاتل الطالبین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان
متوجه مکه معظمه شد و شخصی را در مدینه نایب کرد و چون بفخ رسید لشکرهای هادی خلیفه باستقبال
ایشان آمدند و در آن سال از بنی عباس عباس بن محمد و سلیمان بن جعفر و موسی بن عیسی بحج آمده بودند و مبارک
ترک و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز با ایشان ملحق شدند ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین
ایستادند در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح پس اول که حسین عرض امان کردند و گفتند ما شما را
امان میدهیم و ضامن می‌شویم که خلیفه بشما ضرری نرساند بلکه احسان کند بشما سید حسین چون میدانست که بر امان
ایشان اعتماد نمیتوان کرد و اگر دست بایشان بیابند ایشان را بانواع وجوه بقتل میرسانند قبول نکردند و قتال عظیم در میان
ایشان واقع شد و بسوی لشکر مخالف صدا امان بلند میکردند و با قلت عدد و عدد مدتی جمع کثیر از مخالفان را
بقتل رسانیدند تا آنکه محمد بن سلیمان از عقب لشکر ایشان بر آمد و لشکر حسین را بقتل رسانیدند تا آنکه حسین و
سلیمان بن عبدالله بن الحسن و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن و حسن بن محمد با جمعی دیگر از سادات و موالی شهید شدند
و اکثر سادات حسنیه در آن روز بقتل رسیدند و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام مرویست که بعد از واقعه کربلا واقعه بر
سادات عظیم‌تر از جنگ فخ واقع نشد و چون آن لشکر سرهای شهدا را نزد موسی و عباس آوردند جمع کثیری
از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس حاضر بودند و موسی و عباس از حضرت امام موسی پرسیدند که این سر حسین است
فرمود بلی انا لله و انا الیه راجعون بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده
بود به نیکیها و نهی کننده بود از بدیها و در میان سادات حسنیه مثل خود نداشت پس موسی و عباس ساکت
شدند و جواب نگفتند و چون اسیران سادات را نزد هادی خلیفه بردند امر کرد همه را بقتل آوردند و در همان
روز هادی فوت شد و از جمعی روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین شهادتین
میکردند و او شعری میخواند که مضمونش اینست که کاش ما در میان اعزاء و در جنگ حسین و اصحابش میبودیم و در
مقاتل روایت کرده است که در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آبهای غطفان تا صبح نوحه
جن را میشنیدند که اشعاری میخواندند و بر ایشان میگریستند و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فخ از مرکب بزیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود که جبرئیل نازل شد و گفت یکی
از فرزندان تو در اینجا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود دو برابر شهیدان دیگر است و ایضا
روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز در فخ فرود آمد و نماز کرد و فرمود که در اینجا مردی از اهل بیت
من شهید خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد گرفت بسوی بهشت و بسوی مقدمه فخ دعبل خزاعی
در قصیده مشهوره خود اشاره کرده است و گفته شعر افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی ۔ نجوم سموات بارض فلاة
قبور بکوفان و اخری بطیبة ۔ و اخری بفخ نالها صلواتی ل فخ عافت الماء فی الشتاء فقلنا بردیه تصا
دفیه سخینا ب عافته بمهملة و فاء ای کرهت و برد به اصله بل رد به فادغمت اللام فی الراء لقرب المخرج ثم وصلت
الغاز او ردّ امر من الورود و هو الاشراف علی الماء و غیره و تصادفیه ای تجده بمجزوم بجواب الامر ل تکلط طول و
عرض بلد و زمین عبارت از چیست و قاسم زمین باقالیم سبعه کیست و مبدء اقالیم از چه معلوم میشود و نقل اکثر شهر
ها مشهوره هر اقلیم را بیان نمایند و قبله بچه نحو معلوم میگردد ب درضمن پنج نمایش و خاتمه معلوم میشود
نمایش اول گویند موافق هیئت زمین مانند آسمان کرویست و آب با اکثر سطح زمین محیطست و عمارت بکمتر از یک

ربع از سطح اوست و از ربع مسکون گویند چون مرکز زمین مرکز عالم است پس دایرهٔ معدل النهار که عبارتست
از خط موهومی که بر دو نقطهٔ مشرق و مغرب اعتدالین گذرد و فلک را دو نیم کند چون بر سطح زمین دایرهٔ عظیمه حادث
نماید آنرا خط استوا خوانند و چون دایرهٔ دیگر فرض کنند که بدو قطب معدل یعنی دو قطب جنوبی و شمالی گذرد
و خط استوا را نیز دو نیم کند آنرا دایرهٔ نصف النهار گویند و زمین باین دو دایره بچهار ربع متساوی منقسم شود
دو شمالی و دو جنوبی و طول هر ربعی بقدر نصفی از دایرهٔ عظیمه و عرضش بقدر ربعی از این دایرهٔ عظیمه گردد
از این چهار ربع یک ربع شمالی مسکونست اما تمام آن معمور نیست بلکه بعضی از آن در جانب شمال از فرط سرما
ممکن نیست که حیوانی در آن تواند بود و آن موضعیست که عرضش زیاده از تمام میل کلی بود یعنی زیاده بر شصت و
شش درجه باشد در اعتقاد معمور نیست از مواضع عمارت و از کوهها و دریاها و رودها و بیشهها بسیار
و در میان دریا نیز جزایر معموره و غیر معموره بسیار است و در جانب جنوب از خط استوا اندک عمارتی یافته اند
اما از غایت کمی آنرا در حساب نمی آرند و مبدا عمارت را در طول منجمان از جانب مغرب گرفته اند تا بعد شهرها
از آن مبدا در جهت توالی بروج باشد و بعضی هند و آن از جانب مشرق گرفته اند تا بعد در جهت حرکت اولی
باشد و مبدا عمارت از جانب مشرق موضعیست که آنرا کنک دژ خوانند و از جانب مغرب جزیرهها نیست که در قدیم
معمور بوده و اکنون خرابست و از جزایر خالدات گویند و از انجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است و منجمان بعضی مبدا
عمارت را از جزایر خالدات گرفته اند و بعضی از ساحل دریای مغرب و جمهور اهل صناعت معظم معموره را در عرض
بهفت قسمت کرده اند هر قسمی را در طول از مغرب تا مشرق و در عرض چندانکه در غایت درازی روز یک نیم ساعت تفاوت
کند و در خط استوا درازی روز دوازده ساعت زیاده نشود و شب و روز همیشه متساوی باشد و طول بلد عبارتست
از بعدش از جزایر خالدات و عرضش عبارتست از بعدش از خط استوا و ملا عبدالله یزدی در حاشیهٔ متن تهذیب
منطق نوشته که از حضرت رسول صلعم مرویست که من لم یعرف الهیئة فهو عنین فی معرفة الله یعنی هر که علم هیئت
نداند پس او عنین است در معرفت خدا یعنی کمال معرفت الهی از برای او بهم نمیرسد تا پیش دو هم گویند که پادشا
هاکه بر عالم گشته اند زمین را بهفت قسمت نموده اند مثل فریدون نبطی و بنج حمیری و حضرت سلیمان نبی و حضرت
اسکندر ذو القرنین و اردشیر بابک فارسی و طول هر یک از اقالیم را از مشرق تا مغرب و عرضش را از شمال که
مدار قطب شمالیست یعنی جدی تا قطب جنوبی که مدار سهیل است قرار داده اند و بلدی را که طولش هفتاد و دو درجه
است وسط زمین دانسته اند و گویند که انوای سراندیب است که حضرت آدم در انجا هبوط نموده و از حضرت رسول مرویست
که وسط زمین همین کعبه است و از حضرت امام رضا مرویست که خانهٔ کعبه در وسط زمین شد از جهت انکه زمین را
از زیر آن پهن کردند و از جهت انکه فرض اهل مشرق و مغرب این متساوی باشد و نیز از حضرت پیغمبر مرویست که
وسط زمین بیت المقدس است و حدیث کعبه را حمل نموده اند بانکه نسبتی نموده است نه مطلق و نیز حدیث بیت
المقدس را حمل کرده اند بر انکه محشر است و حشر همه در انجا خواهد شد و الله یعلم و ظاهر انظر بحدیث مذکور در
میان کعبه میخ سرة الدنیا را کوبیده بودند بعد از آن بجهت ترتب مفاسد آنرا برطرف نمودند شیخ محی الدین
شافعی از شیخ ابو عمرو بن صلاح شافعی نقل کرده است باین مضمون که در این زمین دیگر بعضی از فاجران جمله و زان در
کعبهٔ معظمه بدعتی در امر باطل نموده که از افاضه در عظمی بعوام میرسانند یکی عروة الوثقی است و آن جائی بلند بسیت دیوار
خانه که مقابل در خانهٔ مبارکه است و آنرا عروة الوثقی نام نهاده اند که بخیال عوام انداخته اند که هر که خود را بان
برساند پس بتحقیق که خود را بعروة الوثقی رسانیده خواهد بود و باین سبب عوام کمال تعب میکشند تا خود را
بان میرسانند و گاهی میشود که بعضی سوار بعضی میشوند و بسا هست که زن بر پشت مرد میرود و بالعکس و بدن خود را به
بدن دیگری میرسانند و این موجب شکستن طهارت ایشان میشود و ضربها می خورند و نیز با بستان میرسد و دیگر میخی است که
در میان خانهٔ مبارکه کوبیده اند و آنرا سرة الدنیا یعنی ناف دنیا نامیده اند و عوام را بر آن میدارند که شکم خود را برهنه
کنند و ناف خود را بر آن بگذارند خدا بکشد اینها که اینرا اختراع نمودند قاصر گوید که شاید مرادش از مرداری

در کعبه با زنان مختلط میشده اند خدمه کعبه باشند با آنکه در آن عصر شعار غیر چنین بوده است که مردان با زنان داخل میشده اند والآن در این اعصار مردان در روزی و زنان در روز دیگر داخل میشوند و در مجموع سال از برای بار عام هشت روز از برای مردان و هشت روز از برای زنان در خانه را میکشایند و منبر چوبین نزد آن استانه در میگذارند که مردم بآسانی داخل شوند و هشت روز حصه مردان روز عاشورا است و روز دوازدهم ربیع الأول که روز ولادت حضرت رسول است نزد اهل سنت و بعضی از شیعه و روز جمعه اول ماه رجب که شب لیلة الرغائب میشود و جمعه آخر رجب و پانزدهم شعبان که روز برات است نزد سنیان و اولین جمعه ماه مبارک رمضان و آخر جمعه آن و پانزدهم ذی القعده و هر روزیکه مردان داخل میشوند روز بعد زنان داخل میکردند و روز بیستم ذی القعده نیز در را میکشایند از برای آنکه اندرون خانه را بشویند لکن پله چوبین را بعد از شستن عمیکذارند و کسی را داخل نمی نمایند مکر غاسلین را که عبارتند از اعیان و بزرگان مکه مانند شریف مکه و قاضی و شیخ الحرم و شیبه کلیددار و امثالهم و ایشان نیز مشقت بر سر دوش و دست مردم داخل میشوند و اگر مردی خدمه را به پول طمع کند او را بکمال تصدیع نیز داخل میکنند بطریقیکه مشروعیت دخول بان نحو خالی از اشکال نیست زیرا که بجبیط یا خارج میکردد یا مجروح اگر بجد قتل نرسد نمایش سیم در مبدأ اقالیم اول نزد اکثر انجا بود که در آن روی طول نهار سیزده ساعت و سه ربع ساعت بود و عرض بلد انجا دوازده درجه و دو ثلث باشد و از خط استوا تا انجا بجهة کمی عمارت داخل اقالیم نداشته اند و بعضی مبدا را از خط استوا گرفته اند و وسط اقلیم اول باتفاق انجا بود که نهار اطول سیزده ساعت و ربع بود و عرض شانزده درجه و نصف ثمن درجه باشد و مبدا اقلیم دویم انجا بود که نهار اطول سیزده ساعت و ربع و عرض بیست درجه و ربع و خمس باشد و مبدا سیم انجا بود که نهار اطول سیزده ساعت و سه ربع بود و عرض بیست و هفت درجه و نیم و مبدا چهارم انجا بود که نهار اطول چهارده ساعت و ربع باشد و عرض سی و سه درجه و نصف ثمن و مبدا پنجم انجا بود که نهار اطول چهارده ساعت و سه ربع باشد و عرض سی و نه و ثلاثه عشر درجه و مبدا ششم انجا بود که نهار اطول پانزده ساعت و ربع باشد و عرض چهل و سه درجه و ربع و ثمن و مبدا هفتم جای بود که نهار اطول پانزده ساعت و سه ربع باشد و عرض چهل و هفت درجه و خمس و آخر هفتم نزد مشهور جای بود که نهار اطول شانزده ساعت و ربع بود و عرض پنجاه و سه درجه و از انجا تا نهایت عمارت بجهة کمی عمارت داخل اقالیم نکرفته اند و بعضی داخل کرفته اند و آخر هفتم را آخر عمارت کرفته اند و شیخ الکل فی الکل شیخ بهاء الدین محمد عاملی در تشریح الافلاک در این مقام با رقام شکلی اکتفا فرموده که مضمونش اینست اقلیم اول نهار اطول در مبادیش یج مه اطول در اواسطش یج یه عروض مبادی یب م عروض اواسط یو له فراسخ عروض ۷۲۳ فراسخ اطول و اواسط ۳۹۱ انهارش ۳ جبالش ۳۰ دویم اطول در مبادی یج یه در اواسط یج له عروض مبادی ۲۰ ۶ عروض اواسط کدم فراسخ عروض ۵۰۱ فراسخ اطول اواسط ۳۲۴ انهارش ۲۲ جبالش ۲۲ سیم اطول در مبادی یج مه در اواسط ید ا عروض در مبادی ۲۷ ل عروض در اواسط لم فراسخ عروض ۴۲۰ فراسخ اطول اواسط ۳۵۴ انهارش ۴۳ جبالش ۳۳ چهارم را طول در مبادی ید یه در اواسط ید ل عروض مبادی لج ل عروض اواسط لو کب فراسخ عروض ۳۱۲ فراسخ اطول اواسط ۳۳۲ انهارش ۱۰ جبالش ۳۰ پنجم را طول در مبادی ید مه در اواسط یه ا عروض مبادی لح مد عروض اواسط ما ه فراسخ عروض ۹۹ فراسخ اطول اواسط ۳۱۱ انهارش ۱۰ جبالش ۳۰ ششم اطول در مبادی یه یه در اواسط یه ل عروض مبادی مج مج عروض اواسط مه کا فراسخ عروض ۸۴ فراسخ اطول اواسط ۲۹۱ انهارش ۴۰ جبالش ۱۱ هفتم اطول در مبادی یه مه در اواسط یو ا عروض مبادی مز یب عروض اواسط م یب فراسخ عروض ۱۷ فراسخ اطول اواسط ۲۲۱۲ انهارش ۴۰ جبالش ۱۱ نمایش چهارم در استخراج قبله در جمیع بلاد و آن موقوفست بر تحصیل دایره هندیه و استخراج خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب بلد مطلوب و لا دایره هندیه آنستکه موضعی را از زمین راست کنند چنانکه اگر قدری اب بر آن ریزند از همه اطراف یکسان برود پس بر آن موضع دایره بکشند و بر مرکز

تعبیه وسط حقیقی آن شاخصی مانند چوب یا آهنی که راست و بدون اعوجاج و سرش مخروطی و تیز باشد و دا
نصب کنند چنانکه بر آن موضع عمود شود و میل بهیچ طرف نکند و چون از سر شاخص بسه موضع متباعد از
محیط آن دایره خط فرض کنند آن خطوط مساوی همدیگر باشند و اگر طول شاخص بقدر ربع قطر دایره باشد
بهتر است پس بعد از نصب شاخص در وقتیکه آفتاب بسمت مشرق باشد نگاه کنند که چون سایه سر شاخص
بمحیط رسد و خواهد که داخل دایره شود موضع دخول را نشانی کنند و بگذارند تا آفتاب از دایره نصف
النهار بگذشته و سایه سر شاخص بمحیط رسیده خواهد که بیرون رود پس موضع خروج را نیز نشانی کنند
پس میان هر دو نشان را بخطی مستقیم وصل نمایند پس آن خط را دو نصف کنند و از منتصف خط بمرکز دایره
خطی مستقیم کشند و بهر طرف بمحیط دایره رسانند و این خط را خط نصف النهار گویند زیرا که چون سایه
شاخص بر این خط افتد در هر وقت از اوقات که باشد معلوم شود بنصف رسیدن آفتاب در وسط السماء باشد
و چون سایه خواهد که از آن خط بدر رود زوال شمس و اول ظهر باشد پس هر یک از نصف شرقی و غربی را
کنند بخطی مستقیم که بر مرکز دایره گذرد و بهر طرف بمحیط رسد این خط را خط مشرق و مغرب گویند چه
از این فلک دایره نمایند آن دایره را معدل النهار نامند زیرا که در اول حمل و اول میزان که شب و روز مساوی
میباشد آفتاب موازی این خط طلوع و غروب میکند و محل طلوع و غروب آن وقت را مشرق و مغرب اعتدال گویند
پس محیط دایره با این دو خط بچهار قسم متساوی منقسم میگردد و آنگاه هر قسم را بنود حصه متساوی قسمت کنند
و هر حصه را درجه گویند که مجموع سیصد و شصت درجه باشد و همچنین هر درجه را بشصت حصه کنند و هر حصه را
دقیقه گویند پس دقیقه را بشصت حصه کنند و هر حصه را ثانیه گویند و باین طریق ثالثه و رابعه تا هر قدر که خواهند
فرض نمایند و چون اینها معلوم شد از شهرها اگر خواهی قبله از اماکن بدانی ملاحظه کن که نسبت آن بلد با مکه خارج از
هشت صورت نخواهد بود پس اگر مساوی باشد در طول و زاید در عرض قبله آن خط جنوب بود و اگر ناقص بود در عرض
خط شمالی باشد و اگر مساوی باشد در عرض و ناقص باشد در طول خط مشرق بود و اگر زاید بود در خط مغرب بود
و اگر در طول و عرض زاید بود قبله در ربع غربی جنوبی باشد و اگر ناقص بود در ربع شرقی شمالی و اگر در طول زاید
بود و در عرض ناقص در ربع غربی شمالی و اگر بعکس بود در ربع شرقی جنوبی باشد و چون در این صور ربع قبله معلوم
شد پس در صورت اولی که زاید است در هر دو بگیر بقدر ما بین طولین را از دقایق و درجات زاید از نقطه جنوب بلد
بسمت مغرب نشانی بر آن بگذار و همچنین از نقطه شمالی بشمار و نشانی بگذار و بعد از آن دو نشان را بخط
مستقیم بهم متصل گردان و از خط نصف النهار مکه دان پس بگیر بقدر ما بین عرضین از درجات و دقایق زاید
از نقطه مشرق بلد بسمت جنوب نشانی گذاشته و همچنین از نقطه مغرب و نشانی نهاده و بعد از آن ما بین
دو نشان را بخط مستقیم وصل کن و آن خط را مشرق و مغرب مکه دان و موضع تقاطع آن دو خط محل مکه بود
پس از مرکز دایره که آن موضع بلد مقصود است خطی مستقیم بکش که بر محل مکه گذرد و بمحیط رسد و آن خط قبله
بود و در صورت ثانیه که ناقص است در هر دو بگیر ما بین طولین را از جنوب بشمالی بسمت مشرق و ما بین عرضین را
از مشرق بمغرب بسمت شمالی بنحو مذکور و موضع تقاطع خطین را مکه دانسته از مرکز خطی مستقیم کشند که بر آن
گذرد و بمحیط رسد پس آن قبله دان و از آنچه گفتیم در صور دیگر باندک تامل ظاهر گردد نمایش پنجم در ذکر قدری
از شهرهای مشهور اقالیم سبعه اقلیم اول پنجاه شهر دارد مشهور و از آنجمله است نجران و جند و سعا و صحار و ظفار
و زبید و عدن و شهر و سبا و حضرموت و سقوطرا و جزیره و سراندیب و کوه کوه و بربر و بلاد حبشه و بلاد نوبه
و معدن طلا اقلیم دویم نیز پنجاه شهر مشهور دارد و از آنجمله است مکه معظمه و مدینه مکرمه و ینبع و جده و خیبر و طائف
و قید و تبوک و یمامه و لحسا و قطیف و بحرین و قفط و دیبل و مکران و منصوره و سنک و منتا و کنبایت و ناهوره و هرمز
و اکثر بلاد هند و سند و چین و عمان و نجد و افریقیه و بعضی از بر اقلیم سیم یکصد و بیست و هشت شهر مشهور دارد
و از آن جمله است اسکندریه مصر و قلزم و فاس و طرکش و قیروان و طرابلس و قصر احمد از افریقیه و غزه و عسقلان

ورمله وبیت المقدس از بلاد فلسطین ونابلس وعکا وصور وصیدا واذرعات وبصری ودمشق از شام وهیت
وقادسیه وحیره وکوفه وانبار وبغداد ومداین وبابل که معروفست بحله ونهروان وقصر ابن هبیره وجرجرایا وواسط وبصره
وابله وعبادان وتستر که معروفست بشوشتر وعسکر مکرم که معروفست به رام هرمز واهواز که معروفست بدورق
وارجان که معروفست به بهبهان از بلاد خوزستان وسیف البحر وابرقوه وکازرون ونوبندجان وفیروزآباد وشیراز
ودارابجرد که معروفست بداراب ویزد ویافد وزرند وبم وبیت ملتان واصبهان واردستان وطبس گیلکی وکوه وبیهند
وغزنین وکابل وقندهار وکشمیر وزابل وطبخه اقلیم چهارم دوبیست ودوازده شهر مشهور دارد از انجمله است قصر
عبد الکریم واشبیله وقرطبه وطرطوس وبعلبک وحمص وحما ومرعش ومعره وقنسرین وحلب وحران ورقه
که معروفست به اورفه وماردین ومیافارقین ونصیبین وجزیره ابن عمر وسنجار وموصل وآمد وتکریت وسامره
ودسکره وجلولا وخانقین وحلوان وانطاکیه وارزن الروم وارمینیه وسلماس وخوی ومراغه واردبیل
تبریز وموقان واربل وشهرزور وقصر شیرین وبهستون وشیروان ونصیبین معروف [illegible]
ونهاوند وهمدان وبروجرد وابهر وساوه وآبه معروف بآوه وقزوین وجرفادقان معروف بگلپایگان وقم وطالقان
وکاشان وکرج ولاهیجان ورودبار ورشت وکسکر وقومس وآمل وساری وفرندان وسمنان ودامغان
وبسطام واسترآباد وابسکون وجرجان وقهستان وخسروجرد قصبه سبزوار واسفراین ونیشابور ونسا وطوس
معروف بمشهد مقدس وتوقان وابیورد وقهستان وقاین وزوزن وجوزجان وسرخس وهرات ومرو رود و
مرو شاهجان وفاریاب شهرستان از خراسان وترمذ وبدخشان وختلان وصغانیان واثینه مدینه حکماء
یونان وتبت وختا وختن وبلخ وخوارزم ودیلم معروف بدیلمان والموت وسلطانیه اقلیم پنجم دوبیست شهر از انجمله
استطلوس وطلیطله ومرسیه وطرطوسه وافسوس وقونیه وارزنجان وملازجرد واخلاط وشروان وبرذعه
وشمکور وتفلیس وبیلقان وباب الابواب معروف به دربند وگنجه وقراه وکرکنج وکات ومخشر وهزار اسب ونخشب
وکش وسمرقند وموش وشاش وخجند وتاشا وفرغانه وقبا وماقد وبیره از قسطنطنیه اقلیم ششم نود شهر
مشهور دارد از انجمله است قسطنطنیه وفاراب وخانبالق وکاشغر وبلغار وارس اقلیم هفتم بیست ودو شهر
مشهور دارد واهل بعضی ازان شهرها از شدت سرما شبها تمامها بسر میبرند واز جمله شهرهای آن کوش وارق
وسرایکه پایتخت سلطان تتار است وبلاد معروفه بلغار وقرقوز وشمتا وهرقله است ومساحت اقلیم اول هشت
صد هزار وسیصد ودو هزار وچهل وچهار فرسنگ ونیم است واقلیم دوم پانصد وهفتاد ودو هزار وشصت وشش
فرسنگ وثلث فرسنگ است واقلیم سیم چهارصد وشصت هزار ونود ویکفرسنگ ودو خمس فرسنگ است واقلیم چهارم سیصد و
هفتاد وهشت هزار وسی وهشت فرسنگ وربع است واقلیم پنجم دوبیست ونود ونه هزار وچهارصد ونود وسه
فرسنگ وسه عشر فرسنگ است واقلیم ششم دوبیست وسی وپنج هزار وسه وچهار فرسنگ ودو ثلث فرسنگ است واقلیم هفتم
یکصد وهشتاد وهفت هزار وهفتصد وبیست ویکفرسنگ وثلث فرسنگ است وانچه مذکور شد موافق تحقیق بعضی
از محققین فن هیئت است والله یعلم خاتمه بجهت تسهیل امر وتکثیر فایده قبله بسیاری از بلاد مذکوره میسازیم
باشاره بطول وعرض واقلیم انها بر من یعتنوا اختصار واستعداد فایق کمتر از نصف درجه ورفع دقایق بیشتر از آن
یعنی وضع آن بجای یک درجه صحیح چنانکه متعارف اهل حسابست وانها را در ضمن پنج قسم بیان مینماییم واز
انحراف مقدم میداریم فی الجمله از سهو کاتب محفوظ مانیم وعرض وطول را از زیج الغی وانحرافات را از قبله
الآفاق ریاضی قزوینی نقل میکنیم مگر ملحقات اکثر از اسطرلابات مذکوره میسازیم ودر بعضی موافق بلفظ
ایضا مکتفی میشویم ورمز اقلیم را بر سر بلد بهمند میگذاریم بعون الحی القدیم قسم اول بلادیست قبله انها
یکی از نقاط اربعه جنوب وشمال ومغرب ومشرق اعتدالست قبل از آن اشاره شد باینکه هر بلدیکه در طول موافق
باشد با مکه معظمه پس اگر در عرض کمتر باشد قبله آن نقطه شمالست واگر بیشتر باشد نقطه جنوبست وهمچنین
بنابر مشهور در موافق العرض مخالف الطول قبله آن یا نقطه مشرق اعتدال یا مغرب اعتدال است لکن بلدیکه

موافق

موافقت تمام در عرض یا در طول با مکه مکرمه داشته باشد در بنا بلاد مشهوره بنظر نیامده امّا بعضی از بلاد
قریب الطول است که نازل منزله موافق الطول میتواند بود و هم چنین در عرض و طول مکه هفتاد و هفت درجه
و ده دقیقه و عرضش بیست و یک درجه چهل دقیقه است و صنعا دار الملك یمن له عزنا ضرمد لب وموصل له عز نا ضر لد
دار الروم له عز نا ضر لط و سبب آنکه هر کدام در طول از مکه بچند دقیقه کمتر است و انحرافش قدر معتد به ندارد پس تعیین
قبله اوّل بنقطه شمال و ثانیین بنقطه جنوب میتوان کرد قسم دوّم بلادیست که انحراف قبله انها از جنوب بمشرق است
و از انها بیست و چهار بلد مذکور میگردد از زنگبار نکان هشت درجه له عل ضر یط جلیت شانزده درجه له عب ضر له درجه هفده
درجه له عه ضر لا ملطیه نوزده درجه له ئ ضر لا انطاکیه بیست درجه له ص مدینه مشرفه بیست و هشت درجه له عج
ضر له دمشق سی و یک درجه له ع ضر لح طرابلس شام بیست و نه درجه له سط ضر له حمص ایضا له ع ضر مه قیسریه سی
درجه له عب ضر لو رومیه کبری سی و یک درجه له سه ضر طرسوس سی و پنج درجه له سو ضر لو قسطنطنیه سی و شش
درجه له س ضر مح صور سی و هفت درجه له سط ضر مج قونیه سی و هشت درجه له سه ضر ط عسقلان چهل و چهار درجه له سر
ضر له بیت المقدس چهل و هفت درجه له سه ضر له اسکندریه پنجاه و هشت درجه له سب ضر لا مصر پنجاه و نه درجه له سه
ضر ل قوص اسعید مصر هفتاد و شش درجه له سب ضر له طرابلس مغرب ایضا له مه ضر له قرطبه دار الملك اندلس هشتاد و
هفت درجه له ع ضر له قیروان هشتاد و یک درجه له ما ضر له تاهرت علیا هشتاد و هفت درجه له لو ضر لط قسم
سیم بلادیست که انحراف قبله انها از شمال است بمشرق و از انها پنج بلد مذکور میگردد زبید از بلاد یمن بیست و دو درجه
له یه ضر مد جرمی دار الملك حبش پنجاه و سه درجه له سه ضر ی دنقله مدینه نوبه شصت و چهار درجه له ضر مد سوس اقصا هفتاد
پنج درجه له یو ضر لد طنجه مغرب هشتاد و چهار درجه له ح ضر لب قسم چهارم بلادیست که انحراف قبله انها از شمال بمغرب است
و از انها چهار بلد مذکور میشود سراندیب شصت و شش درجه له مد ضر ی سومنات هفتاد و یک درجه له یب ضر ل دار الملك
چین هشتاد و یک درجه له مه ضر لد بهلواره هند هشتاد و هفت درجه له مر ضر له قسم پنجم بلادیست که انحراف
انها از جنوب بمغرب است و از انها هفتاد و پنج بلد مذکور میشود سر رای هفت درجه له عط ضر لد کوفه دوازده درجه له فه
ضر لب نخجوان ایضا له ما ضر لط بغداد سیزده درجه له ف ضر مح مراغه پانزده درجه له ف ضر لد تفلیس شانزده درجه
له ع ضر مح تبریز ایضا له ف ضر مح اردبیل هیجده درجه له ع ضر لح بردعه ایضا له ع ضر فا دربند ایضا له فه ضر مح بلغار
نوزده درجه له مز ضر ف بادکوبه بیست درجه له مح ضر ا شماخی ایضا له مه ضر ما همدان بیست و دو درجه له مه
ضر له لاهیجان بیست و سه درجه له مو ضر لو کوپای بد روس بیست و چهار درجه له مو ضر مح شهرزور ایضا له ع
ضر له ابهر بیست و پنج درجه له مو ضر لو قزوین بیست و هفت درجه له مه ضر لو ساوه بیست و هشت درجه له مه ضر طن
ساری سی و یک درجه له مح ضر لن ری ایضا له مو ضر له شوشتر سی و دو درجه له مه ضر لب قم ایضا له مو ضر لو کاشان
سی و پنج درجه له مو ضر لد بصره سی و شش درجه له مد ضر ل استراباد ایضا له مه ضر لن کو کنج دار الملك خوارزم سی و
هفت درجه له مه ضر نب سمنان ایضا له ع ضر لو دامغان سی و هشت درجه له فط ضر لب اصفهان سی و نه درجه له نز ضر
رامهرمز چهل درجه له فز ضر لا طراز چهل و دو درجه له نب ضر مه سبزوار ایضا له مب ضر لو طوس چهل و سه درجه له صا
ضر لن نیشابور چهل و چهار درجه له صح ضر لو المالغ چهل و شش درجه له مح صر ب بناکث ایضا له فا ضر مح سرخس چهل و
هفت درجه له صر ضر لو ترشیز چهل و هشت درجه له سب ضر له نون ایضا له مح ضر له بزد ایضا له فط ضر لب خجند ایضا
له مو ضر بخارا چهل و نه درجه له صر ضر ا سمرقند ایضا له صط ضر م کش پنجاه درجه له ف ضر م شیراز پنجاه و یک
درجه له مح ضر لط هرات ایضا له صد ضر له مرو پنجاه و دو درجه له صح ضر لح کاشغر پنجاه و چهار درجه له فز ضر مح فاریاب
پنجاه و شش درجه له ف ضر لو کرمان پنجاه و هشت درجه له ع ضر لا ختن ایضا له فز ضر مح بلخ پنجاه و نه درجه له فا ضر لو
بحرین شصت و دو درجه له مح ضر الو قراقرم شصت و یک درجه له صه ضر ن پیشبالغ ایضا له منب ضر س بدخشان شصت و
دو درجه له مد ضر لن سیستان ایضا له صر ضر لح بنت شصت و چهار درجه له ع ضر م بست شصت و پنج درجه له ف ضر لح
قندهار شصت و هشت درجه له مح ضر لح لهسا ایضا له فد ضر لد قطیف شصت و نه درجه له فد ضر لد کشمیر ایضا له ند

مزله خان بالغ هفتاد و یک درجه لـ فد ضر مو مولتان هفتاد و یک درجه لـ فح ضل هرموز ایضا لـ ص
لهاوه هفتاد و سه درجه لـ فح ضر لحـ لاهور هفتاد و پنج درجه لـ فط ضر لب منصوره سند هشتاد و یک درجه
لـ فح ضر لحـ دیبل هشتاد و سه درجه لـ فح ضر له دهلی ایضا لـ فح ضر الط اکره هشتاد و چهار درجه لـ ص
بنارس هند هشتاد و شش درجه لـ فح ضر الو و بعضی از بلاد غیر مذکوره بمقابل بلاد قریب بآن میشوانند معلوم
شد مانند بسطام بمقابل دامغان واسترآباد و مانند آمل بمقابل ساری و مانند رشت و فومن بمقابل لا
هیجان و قس علی ذلک و ما بعضی از انهار را نیز که در اسطرلاب و قطب نما ثبت نموده اند مذکور میسازیم زیرا که ظن
با لها بیشتر است از ظنی که بمقابل معلوم شود و اقتضا بر ذکر انحرافات مینمائیم بدون تعرض بطول و عرض لها
و میگوئیم که از جمله منحرفات از جنوب بمشرق است زمیل یک درجه ملازجرد و اخلاط چهار درجه تکریت سواس پنج درجه
نصیبین شش درجه عانه هشت درجه قرقیسا نه درجه سنجار ده درجه دیار بکر و راس العین و ماردین و آمد هر یک
یازده درجه رقه چهارده درجه حران پانزده درجه شمشاط هیجده درجه بعلبک بیست و سه درجه عمود پر سی و یک درجه
ماند و بیت چهل و دو درجه صید اپنجاه شش درجه صبا پنجاه نه درجه قلزم کنار دریا شصت و پنج درجه مهد بیر هشتاد
درجه و از منحرفات از شمال بمشرق است عدن بیست درجه صحا چهل و یک درجه و از شمال بمغرب است جند آباد بهشتاد
هشت درجه طایف هشتاد و نه درجه و از منحرفات از جنوب بمغرب است سلماس بیست و هفت درجه خوی هشت درجه ماین
و ارمیه نه درجه حله و مزید دوازده درجه نجف اشرف سیزده درجه الان و نخجوان چهارده درجه سمکوره و تبریز واران
پانزده درجه کنجه شانزده درجه بیلقان هفده درجه بلنجر هیجده درجه موقان و قصر شیرین نوزده درجه واسط
و حلوان بیست و یک درجه دینور بیست و دو درجه کرمانشاهان و حلوان و نهاوند هر یک بیست و سه درجه سهرورد بیست
چهار درجه زنجان و بروجرد و خوار و قومن هر یک بیست و پنج درجه رود سر بیست و هفت درجه الموت بیست و نه
درجه آوه سی درجه کوچ سی و یک درجه کلپایکان و کچور و کلار هر یک سی و دو درجه بجیرم سی و سه درجه و بهبهان
چهار درجه جنابد سی و پنج درجه فراوه و عسکر مکرم سی و شش درجه امل و طهران سی و هفت درجه بهبهان و ابله سی و
هشت درجه جرجان و بسطام و عبادان هر یک چهل درجه دورق و مزینان چهل و یک درجه بیار جمند چهل و دو درجه
مشهد رضوی و ابرقو چهل و پنج درجه بلاد شابور و نوبندجان هر یک چهل و نه درجه دهدشت و کاذران پنجاه
دو درجه طبس و استخر پنجاه و سه درجه قاین پنجاه و چهار درجه سیراف پنجاه و شش درجه فیروز آباد و جنیص پنجاه و هشت
درجه غزنین هفتاد و یک درجه و فی الخبر الصحیح یجزی التحری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبلة لـ ثل بعد مسافة بین البلاد ما
مذکور ساند فـ در صورت اختلاف دو بلد در عرض فقط فقدر ما به التفاضل مناط بعد ما بینهما است و تا
حدی که حساب مشهور که تفاضل یک درجه موجب تفاوت مسافت بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ است زان منضبط است
و اما در صورت اختلاف فقط یا با عرض پس در آن ضابطه مذکوره جاری نیست مگر بر تقدیر آنکه هر دو بلد بر خط استوا
باشند چه در آفاق مائله باعتبار تضایق نصف النهار که مناط اختلاف طول است نتواند بود که با وجود تفاوت یکد
درجه یا بیشتر بعد مسافت بیک فرسخ یا کمتر رسد پس بنا بر این قدر مسافت یک درجه مثلا مختلف میشود با اختلاف دوری
از خط استوا چنانکه قدر مسافت یک درجه طولی در مبدأ اقلیم اول بیست و یک فرسخ و کسری میشود و در مبدأ دوم قریب
به بیست فرسخ در مبدأ سیم هیجده فرسخ و کسری میشود و در مبدأ چهارم هفده و کسری و در پنجم شانزده و کسری و در ششم
پانزده فرسخ و در مبدأ اقلیم هفتم که عرضش چهل و هفت درجه و دوازده دقیقه است قریب بسیزده فرسخ میشود و در
منتهای آنکه عرضش پنجاه درجه و بیست دقیقه است و دوازده فرسخ و کسری میشود و هم چنین بتدریج کم میگردد تا عرض
تسعین پس بجهة این اختلاف محض معرفت عرض و طول وافی نیست باستخراج قدر مسافت ما بینهما چنانکه مشهور است و در
اینجا نظر بعموم فائده نسبت بعد مسافت چهل بلد مشهور را که با هم هفتصد و هشتاد نسبت است مذکور میسازیم و از قبله
الآفاق فاضل قزوینی نقل میکنیم زیرا که نهایت اعتماد بر آن هست و اینها را از کرة الآفاقی که خودش وضع نموده استخراج
کرده و ابحاث شریفه بطریقه مشهوره که در سؤال نود و دوم مذکور شد نموده است و لا ینبئک مثل خبیر و چون

و بیانا خطأ ان الطهران بیست و هفت درجه مبنیا علی ما ذکر ... والله العالم منه

در ذکر کسور بلکه آحاد قلیله فراسخ نیز معتد به ندارد از کسور اغماض و از آحاد فراسخ آنچه به نصف نمی‌رسد
اسقاط کردیم و زاید بر آن را بجای ده ثبت نمودیم و شروع از بلادی که در حوالی مکهٔ معظمه بود کرده بترتیب
الاقرب فالاقرب نوشتیم و نسبت هر بلدی را بهر یک از بلاد متقدمه بر خود نشان دادیم مدینهٔ منوره قدر
مسافت آن تا مکهٔ معظمه نود فرسخ صنعا تا مکه صد و شصت فرسخ تا مدینهٔ طیبه دویست و ده لحسا تا مکه صد و
چهل تا مدینه صد و هفتاد تا صنعا دویست و چهل بصره تا مکه دویست و چهل تا مدینه دویست و بیست تا صنعا
سیصد و نود تا لحسا صد و پنجاه هرمز تا مکه دویست و هفتاد تا مدینه دویست نود تا صنعا سیصد و شصت
تا لحسا صد و چهل تا بصره صد و شصت شیراز تا مکه دویست و هفتاد تا مدینه دویست و شصت تا صنعا چهارصد و
ده تا لحسا صد و شصت تا بصره هشتاد تا هرموز صد بغداد تا مکه دویست و هشتاد تا مدینه دویست و ده تا صنعا
چهارصد و سی تا لحسا دویست و بیست تا بصره نود تا هرموز دویست و شصت تا شیراز صد و هفتاد تا موصل تا مکه
دویست و نود تا مدینه دویست و ده تا صنعا چهارصد و چهل تا لحسا دویست و هفتاد تا بصره صد و هفتاد تا هرموز سیصد و
سی تا شیراز دویست و سی تا بغداد هفتاد اصفهان تا مکه سیصد تا مدینه دویست و هشتاد تا صنعا چهارصد و
پنجاه تا لحسا دویست و ده تا بصره هفتاد تا هرموز صد و هشتاد تا شیراز هفتاد تا بغداد صد و ده تا موصل صد و
نود دمشق تا مکه سیصد و بیست تا مدینه دویست و بیست تا صنعا چهارصد و هشتاد تا لحسا سیصد و پنجاه تا بصره
دویست و شصت تا هرموز چهارصد و سی تا شیراز سیصد و پنجاه تا بغداد دویست تا موصل صد و بیست تا اصفهان سی
صد دار الملک حبش تا مکه سیصد و پنجاه تا صنعا دویست و سی تا لحسا چهارصد و پنجاه تا بصره پانصد و پنجاه
تا هرموز پانصد و هشتاد تا شیراز پانصد و نود تا بغداد پانصد و پنجاه تا موصل پانصد و سی تا اصفهان ششصد و
ده تا دمشق چهارصد و هشتاد یزد تا مکه سیصد و چهل تا مدینه سیصد و ده تا صنعا چهارصد و هشتاد تا لحسا دو
سی تا بصره صد و ده تا هرموز صد و شصت تا شیراز هفتاد تا بغداد صد و هفتاد تا موصل دویست و چهل تا اصفهان
شصت تا دمشق سیصد و شصت تا حبشه ششصد و پنجاه مصر تا مکه سیصد و چهل تا مدینه دویست و هفتاد تا صنعا چهار
صد و هفتاد تا لحسا چهارصد و چهل بصره چهارصد و ده تا هرموز پانصد و چهل تا شیراز چهارصد و نود تا بغداد سیصد و
چهل تا موصل دویست و هشتاد تا اصفهان چهارصد و پنجاه تا دمشق صد و هفتاد تا حبشه سیصد و هشتاد تا یزد پانصد و
ده حلب تا مکه سیصد و چهل تا مدینه دویست و شصت تا صنعا پانصد و ده تا لحسا سیصد و پنجاه تا بصره دویست و چهار
تا هرموز چهارصد و ده تا شیراز سیصد و بیست تا بغداد صد و شصت تا موصل هشتاد تا اصفهان دویست و هفتاد
تا دمشق هفتاد تا حبشه پانصد و چهل تا یزد سیصد و بیست تا مصر دویست و چهل قزوین تا مکه سیصد و هفتاد تا مدینه
سیصد و ده تا صنعا پانصد و بیست تا لحسا دویست و نود تا بصره صد و سی تا هرموز دویست و شصت تا شیراز صد و پنجاه تا
بغداد صد و ده تا موصل صد و هفتاد تا اصفهان هشتاد تا دمشق دویست و هشتاد تا حبشه ششصد تا یزد صد و ده تا مصر
چهارصد تا حلب دویست تبریز تا مکه سیصد و نود تا مدینه سیصد و سی تا صنعا پانصد و پنجاه تا لحسا سیصد و چهل تا بصره صد و
چهل تا هرموز سیصد و چهل تا شیراز دویست و سی تا بغداد صد و بیست تا موصل صد و سی تا اصفهان صد و شصت تا دمشق
دویست و سی تا حبشه ششصد و شصت تا یزد صد و نود تا مصر چهارصد تا حلب صد و هشتاد تا قزوین نود ارزن الروم
تا مکه چهارصد تا مدینه سیصد و سی تا صنعا پانصد و شصت تا لحسا سیصد و هشتاد تا بصره دویست و پنجاه تا هرموز چهارصد
تا شیراز سیصد و ده تا بغداد صد و سی تا موصل صد و ده تا اصفهان دویست و سی تا دمشق صد و هفتاد تا حبشه شش
صد و چهل تا یزد دویست و هشتاد تا مصر سیصد و چهل تا حلب صد و ده تا قزوین بیست و هشتاد تا تبریز صد و ده سبزوار تا
مکه صد و بیست تا مدینه سیصد و نود تا صنعا پانصد و هفتاد تا لحسا سیصد و سی تا بصره صد و نود تا هرموز دویست
شصت تا شیراز صد و هشتاد تا بغداد دویست و ده تا موصل دویست و شصت تا اصفهان صد و بیست تا دمشق سیصد و هشتاد
تا قزوین نود تا تبریز صد و هشتاد تا ارزن الروم دویست و پنجاه استرآباد تا مکه چهارصد و بیست تا مدینه سیصد و هفتاد
تا صنعا پانصد و شصت تا لحسا سیصد و بیست تا بصره صد و هفتاد تا هرموز دویست و هفتاد تا شیراز صد و هشتاد تا

تا بغداد ابهم صد و هشتاد تا موصل دو بیست و سه تا اصفهان صد و ده تا دمشق سیصد و پنجاه تا حبشه هفتصد تا یزد
صد و ده تا مصر پانصد و ده تا حلب سیصد و پنجاه تا قزوین نود تا تبریز صد و سه تا ارزن الروم دو بیست و بیست تا سبزوار
چهل هرات تا مکه چهارصد چهل تا مدینه چهارصد تا صنعا پانصد شصت تا لحسا سیصد بیست تا بصره دو بیست تا هرموز
دو بیست و بیست تا شیراز صد شصت تا بغداد دو بیست و چهل تا موصل سیصد ده تا اصفهان صد چهل تا دمشق چهارصد
ده تا حبشه هفتصد سه تا یزد نود تا مصر پانصد هشتاد تا حلب صد هشتاد تا قزوین صد پنجاه تا تبریز دو بیست تا ارزن
الروم سیصد بیست تا سبزوار هشتاد تا استرآباد صد طوس تا مکه چهارصد پنجاه تا مدینه چهارصد بیست تا صنعا شش
صد تا لحسا سیصد تا بصره دو بیست و سه تا هرموز دو بیست هشتاد تا شیراز دو بیست تا بغداد دو بیست و سه تا موصل
دو بیست و نود تا اصفهان صد و پنجاه تا دمشق چهارصد ده تا حبشه هفتصد شصت تا یزد سیصد و سه تا مصر پا
نصد و هفتاد تا حلب سیصد پنجاه تا قزوین صد و بیست تا تبریز صد نود تا ارزن الروم دو بیست هفتاد تا استرآباد
شصت تا هرات هفتاد شماخی تا مکه چهارصد پنجاه تا مدینه سیصد نود تا بصره دو بیست و بیست تا هرموز سیصد
شصت تا شیراز دو بیست و هفتاد تا بغداد صد و هشتاد تا موصل صد نود تا اصفهان ابهم تا دمشق سیصد
حبشه هفتصد بیست تا یزد دو بیست و ده تا مصر چهارصد هفتاد تا حلب بیست و سه تا قزوین صد بیست تا تبریز
هفتاد تا ارزن الروم تا سبزوار صد چهل تا استرآباد صد ده تا هرات دو بیست و ده تا طوس صد و پنجاه تفلیس تا مکه
پانصد و ده تا مدینه چهارصد سه تا صنعا ششصد تا لحسا چهارصد چهل تا بصره سیصد تا هرموز چهارصد بیست تا
شیراز سیصد و سه تا بغداد دو بیست و سه تا موصل ابهم تا اصفهان دو بیست و پنجاه تا دمشق سیصد ده تا حبشه
هفتصد پنجاه تا یزد دو بیست هفتاد تا مصر چهارصد هفتاد تا حلب بیست و چهل تا قزوین صد هشتاد تا تبریز
صد ده تا ارزن الروم صد سه تا سبزوار دو بیست تا استرآباد صد هفتاد تا هرات سه بیست و هفتاد تا طوس دو بیست
ده تا شماخی هفتاد دار الملک نوبره تا مکه پانصد پنجاه تا مدینه پانصد چهل تا صنعا ابهم تا لحسا ششصد هفتاد
تا بصره هفتصد بیست تا هرموز هفتصد نود تا شیراز هفتصد هشتاد تا بغداد ششصد نود تا موصل ششصد
شصت تا اصفهان هفتصد نود تا دمشق پانصد شصت تا حبشه دو بیست و هفتاد تا یزد هشتصد سه تا مصر چهارصد و
ده تا حلب ششصد و سه تا قزوین هشتصد تا تبریز هفتصد هشتاد تا ارزن الروم هفتصد بیست تا سبزوار هشتصد نود
تا استرآباد هشتصد و هفتاد تا هرات نهصد بیست تا طوس ابهم تا شماخی هشتصد چهل تا تفلیس هشتصد شصت قند
هار تا مکه پانصد و پنجاه تا مدینه پانصد چهل تا صنعا ششصد و پنجاه تا لحسا چهارصد بیست تا بصره سیصد پنجاه تا هرموز
سیصد تا شیراز دو بیست و هشتاد تا بغداد چهارصد تا موصل صد هفتاد تا اصفهان دو بیست و نود تا دمشق پان
صد و نود تا حبشه هشتصد شصت تا یزد دو بیست و چهل تا مصر هفتصد سی تا حلب پانصد تا قزوین سیصد تا تبریز
سیصد هشتاد تا ارزن الروم چهارصد و هشتاد تا سبزوار دو بیست و چهل تا استرآباد دو بیست شصت تا هرات صد هفتاد
تا طوس دو بیست و ده تا شماخی سیصد شصت تا تفلیس چهارصد تا نوبره هزار و پنجاه تا مکه پانصد پنجاه تا مدینه
پانصد ده تا صنعا ششصد هشتاد تا لحسا چهارصد چهل تا بصره سیصد ده تا هرموز سیصد شصت تا شیراز دو صد
نود تا بغداد سیصد بیست تا موصل سیصد هفتاد تا اصفهان دو بیست و چهل تا دمشق چهارصد هشتاد تا حبشه هشت
صد و چهل تا یزد دو بیست و بیست تا مصر شش صد چهل تا حلب چهارصد بیست تا قزوین دو بیست و ده تا تبریز دو بیست
پنجاه تا ارزن الروم سیصد چهل تا سبزوار صد بیست تا استرآباد صد پنجاه تا هرات صد چهل تا طوس صد و بیست
تا شماخی دو بیست و سه تا تفلیس دو بیست و سه تا نوبره هزار و صد تا قندهار دو بیست تا مکه پانصد هشتاد تا مدینه
پانصد شصت تا صنعا ششصد نود تا لحسا چهارصد شصت تا بصره سیصد شصت تا هرموز سیصد پنجاه تا شیراز
سیصد ده تا بغداد سیصد نود تا موصل چهارصد پنجاه تا اصفهان دو بیست و نود تا دمشق پانصد شصت تا حبشه
هشتصد تا یزد دو بیست و چهل تا مصر هفتصد ده تا حلب پانصد ده تا قزوین دو بیست و هشتاد تا تبریز سیصد چهل تا ارزن
الروم چهارصد سه تا سبزوار دو بیست و بیست تا استرآباد صد شصت تا هرات صد شصت طوس صد و هفتاد تا شماخی

سیصد تا تفلیس سیصد پنجاه تا نوبهر هزار و هفتاد تا قند‌ها صد نود تا بخارا نود سومنات تا مکه پانصد و
نود تا مدینه شش صد و پنجاه تا صنعا شش صد تا لحسا پانصد تا بصره پانصد چهل تا هرموز سیصد و نود تا شیراز چهارصد
شصت تا بغداد شش صد و بیست تا موصل شش صد نود تا اصفهان پانصد سی تا دمشق هفتصد نود تا حبشه هفتصد
شصت تا یزد چهارصد هشتاد تا مصر نهصد تا حلب هفتصد هفتاد تا قزوین پانصد هشتاد تا تبریز ششصد هفتاد
تا ارزن الروم هفتصد پنجاه تا سبزوار پانصد چهل تا استرآباد پانصد و شصت تا هرات چهارصد هشتاد تا طوس پا
نصد چهل تا شماخی شش صد و هفتاد تا تفلیس هفتصد بیست تا نوبهر هزار و صد و ده تا قندهار سیصد هشتاد تا
بخارا پانصد شصت تا بلخ چهارصد هفتاد مولتان تا مکه شش صد و سی تا مدینه ایضا تا صنعا هفتصد بیست تا لحسا
پانصد ده تا بصره چهارصد چهل تا هرموز سیصد هشتاد تا شیراز ایضا تا بغداد پانصد تا موصل پانصد شصت تا اصفهان
سیصد هشتاد تا دمشق ششصد هفتاد تا حبشه نهصد چهل تا یزد سیصد سی تا مصر هشتصد سی تا حلب شش صد و
بیست تا قزوین سیصد نود تا تبریز چهارصد هفتاد تا ارزن الروم پانصد شصت تا سبزوار سیصد ده تا استرآباد سی
صد و پنجاه تا هرات دویست پنجاه تا طوس دویست نود تا شماخی چهارصد سی تا تفلیس سی صد و هشتاد تا نوبهر هزار و
صد پنجاه تا قندها نود تا بخارا دویست پنجاه تا بلخ صد چهل تا سومنات سیصد هشتاد قسطنطنیه تا مکه شش صد و
چهل تا مدینه پانصد پنجاه تا صنعا هفتصد نود تا لحسا شش صد شصت تا بصره پانصد شصت تا هرموز هفتصد ده تا شیراز
شش صد بیست تا بغداد چهارصد بیست تا موصل سیصد نود تا اصفهان پانصد شصت تا دمشق سیصد سی تا حبشه هفتصد
سی تا یزد ششصد تا مصر سیصد هفتاد تا حلب سیصد بیست تا قزوین پانصد تا تبریز چهارصد ده تا ارزن الروم سیصد و
تا سبزوار پانصد شصت تا استرآباد پانصد سی تا هرات شش صد سی تا طوس پانصد هشتاد تا شماخی چهارصد سی تا تفلیس
سیصد هشتاد تا نوبهر هفتصد ده تا قندها هفتصد تا بخارا شش صد ده تا بلخ هفتصد ده تا سومنات هزار و شصت تا مولتان
هشت صد و پنجاه بلغار تا مکه شش صد شصت تا مدینه پانصد نود تا صنعا هشتصد ده تا لحسا پانصد نود تا بصره چهار
صد پنجاه تا هرموز پانصد شصت تا شیراز چهارصد هفتاد تا بغداد سیصد نود تا موصل سیصد هشتاد تا اصفهان
سیصد نود تا دمشق چهارصد شصت تا حبشه نهصد تا یزد چهارصد تا مصر شش صد تا حلب سیصد نود تا قزوین سیصد و
تا تبریز دویست هفتاد تا ارزن الروم دویست هشتاد تا سبزوار سیصد ده تا استرآباد دویست نود تا هرات سیصد
شصت تا طوس دویست نود تا شماخی دویست ده تا تفلیس صد شصت تا نوبهر هزار تا قندهار چهارصد شصت تا بخارا
دویست شصت تا بلخ سیصد هفتاد تا سومنات هشتصد تا مولتان پانصد تا قسطنطنیه چهارصد سی کشمیر تا مکه
ششصد هفتاد تا مدینه ششصد ده تا صنعا هفتصد هفتاد تا لحسا پانصد پنجاه تا بصره چهارصد و هفتاد تا هر
موز چهارصد و بیست تا شیراز چهارصد تا بغداد پانصد و ده تا موصل پانصد و هفتاد تا اصفهان چهارصد تا دمشق
ششصد هشتاد تا حبشه نهصد و هفتاد تا یزد سیصد پنجاه تا مصر هشتصد هشتاد تا حلب شش صد و سی تا قزوین
چهارصد ده تا تبریز چهارصد هشتاد تا ارزن الروم پانصد و شصت تا سبزوار سیصد بیست تا استرآباد سیصد پنجاه تا هرات
دویست هفتاد تا طوس دویست نود تا شماخی چهارصد بیست تا تفلیس چهارصد هفتاد تا نوبهر هزار و صد و هفتاد تا
قندهار صد و بیست تا بخارا دویست سی تا بلخ صد سی تا سومنات چهارصد بیست تا مولتان شصت تا قسطنطنیه هشتصد
سی تا بلغار چهارصد هفتاد ختن تا مکه هفتصد ده تا مدینه شش صد و هشتاد تا صنعا هشتصد سی تا لحسا ششصد
تا بصره پانصد تا هرموز پانصد تا شیراز چهارصد پنجاه تا بغداد پانصد ده تا موصل پانصد پنجاه تا اصفهان چهارصد
بیست تا دمشق ششصد و شصت تا حبشه هزار و بیست تا یزد سیصد هشتاد تا مصر هشتصد ده تا حلب پانصد نود
تا قزوین سیصد هشتاد تا تبریز چهارصد سی تا ارزن الروم پانصد تا سبزوار سیصد ده تا استرآباد سیصد سی تا هرات
سیصد تا طوس هشتاد تا شماخی سیصد هفتاد تا تفلیس سیصد هفتاد تا نوبهر هزار و صد هشتاد تا قندهار دویست
چهل تا بخارا صد نود تا بلخ صد و شصت تا سومنات پانصد هشتاد تا مولتان دویست تا قسطنطنیه هفتصد چهل تا بلغار
سیصد چهل تا کشمیر صد هفتاد کره تا مکه هفتصد سی تا مدینه هفتصد پنجاه تا صنعا هشتصد تا لحسا ششصد و

و دویست

تا بصره پانصد و هشتاد تا هرموز چهارصد و نود تا شیراز پانصد و ده تا بغداد ششصد و چهل تا موصل هفتصد تا صنعا
پانصد و سی تا دمشق هشتصد و بیست تا حبشه هزار و سی تا یزد چهارصد و هشتاد تا مصر نهصد و هفتاد تا حلب هفتصد و
هشتاد تا قزوین پانصد و شصت تا تبریز ششصد و سی تا ارزن الروم هفتصد و بیست تا سبزوار چهارصد و هشتاد
تا استرآباد پانصد و ده تا هرات چهارصد و ده تا طوس چهارصد و شصت تا شماخی ششصد تا تفلیس ششصد و
پنجاه تا نوبر هزار و دویست و شصت تا قندهار دویست و پنجاه تا بخارا چهارصد و سی تا بلخ سیصد و بیست تا سومنات
دویست و پنجاه تا مولتان صد و هشتاد تا قسطنطنیه هزار تا بلغار ششصد و شصت تا کشمیر دویست و ده تا ختن سی
صد و شصت تا تبت تا مکه هفتصد و چهل تا مدینه هفتصد و ده تا صنعا هشتصد و شصت تا لحسا ششصد و بیست تا
هرموز پانصد و بیست تا شیراز چهارصد و هشتاد تا بغداد پانصد و پنجاه تا موصل ششصد تا اصفهان چهارصد و
شصت تا دمشق هفتصد تا حبشه هزار و پنجاه تا یزد چهارصد و ده تا مصر هشتصد و ده تا حلب شش صد و پنجاه تا قزوین
چهارصد و سی تا تبریز چهارصد و نود تا ارزن الروم پانصد و شصت تا سبزوار سیصد و شصت تا استرآباد سیصد و
هشتاد تا هرات سیصد و سی تا طوس سیصد و بیست تا شماخی چهارصد و بیست تا تفلیس چهارصد و پنجاه تا نوبر هزار و
دویست تا قندهار دویست و بیست تا بخارا دویست و چهل تا بلخ صد و هشتاد تا سومنات پانصد و چهل تا مولتان صد
هفتاد تا قسطنطنیه هشتصد و ده تا بلغار چهارصد و بیست تا کشمیر صد و بیست تا ختن هفتاد و پنج تا اکره سیصد
اندلس تا مکه هشتصد تا مدینه هفتصد و شصت تا صنعا نهصد و بیست تا لحسا نهصد و ده تا بصره هشتصد و
هفتاد تا هرموز نهصد و هفتاد تا شیراز نهصد و چهل تا بغداد هفتصد و هشتاد تا موصل هفتصد و ده تا اصفهان
نهصد تا دمشق ششصد تا حبشه هفتصد و سی تا یزد نهصد و پنجاه تا مصر پانصد تا حلب ششصد و پنجاه تا قزوین
هشتصد و هفتاد تا تبریز هفتصد و نود تا ارزن الروم ششصد و نود تا سبزوار نهصد و چهل تا استرآباد نهصد و ده
تا هرات هزار تا طوس نهصد و هفتاد تا شماخی هشتصد و سی تا تفلیس هشتصد تا نوبر پانصد و شصت تا قندهار
هزار و صد و هفتاد تا بخارا هزار و بیست تا بلخ هزار و صد و بیست تا سومنات هزار و سیصد و هشتاد تا مولتان هزار و دویست و
پنجاه تا قسطنطنیه چهارصد و پنجاه تا بلغار هشتصد و شصت تا کشمیر هزار و دویست و پنجاه تا ختن هزار و صد و هفتاد
تا اکره هزار و چهارصد و ده تا تبت هزار و دویست و چهل خانبالغ تا مکه نهصد و نود تا مدینه نهصد و شصت تا صنعا هزار و صد
تا لحسا هشتصد و هفتاد تا بصره هفتصد و شصت تا هرمز هفتصد و پنجاه تا شیراز هفتصد و بیست تا بغداد هفتصد و هشتاد
تا موصل هشتصد و بیست تا اصفهان ششصد و نود تا دمشق نهصد و سی تا حبشه هزار و سیصد تا یزد ششصد و شصت
تا مصر هزار و نود تا حلب هشتصد و شصت تا قزوین ششصد و هشتاد تا تبریز هفتصد تا ارزن الروم هفتصد و شصت
تا سبزوار پانصد و نود تا استرآباد ششصد و ده تا هرات پانصد و هفتاد تا طوس پانصد و شصت تا شماخی ششصد و
چهل تا تفلیس ششصد و پنجاه تا نوبر هزار و چهارصد و هفتاد تا قندهار چهارصد و هشتاد تا بخارا صد و هفتاد تا بلخ
چهارصد و بیست تا سومنات هفتصد و ده تا مولتان چهارصد تا قسطنطنیه نهصد و هشتاد تا بلغار پانصد و شصت تا کشمیر
سیصد و پنجاه تا ختن دویست و نود تا اکره چهارصد و سی تا تبت دویست و پنجاه تا اندلس هزار و چهارصد و ده دار الملک
چین تا مکه هزار و صد و پنجاه تا مدینه هزار و صد و شصت تا صنعا هزار و صد و هشتاد تا لحسا هزار و دویست تا بصره نهصد
نود تا هرموز هشتصد و نود تا شیراز نهصد و بیست تا بغداد هزار و شصت تا موصل هزار و صد و بیست تا اصفهان نهصد و
پنجاه تا دمشق هزار و دویست و چهل تا حبشه هزار و چهارصد و چهل تا یزد هشتصد و نود تا مصر هزار و سیصد و نود تا حلب
هزار و صد و نود تا قزوین نهصد و شصت تا تبریز هزار و چهل تا ارزن الروم هزار و صد و بیست تا سبزوار هشتصد و
هشتاد تا استرآباد نهصد و ده تا هرات هشتصد و ده تا طوس هشتصد و پنجاه تا شماخی نهصد و نود تا تفلیس هزار و بیست
تا نوبر هزار و ششصد و هشتاد تا قندهار ششصد و هفتاد تا بخارا هشتصد تا بلخ هفتصد تا سومنات ششصد و ده تا مولتان
پانصد و هشتاد تا قسطنطنیه هزار و سیصد و نود تا بلغار نهصد و نود تا کشمیر پانصد و هشتاد تا ختن ششصد و هفتاد
تا اکره چهارصد و سی تا تبت ششصد تا اندلس هزار و هشتصد و ده تا خانبالغ پانصد و چهل سراندیب تا مکه هزار و صد و چهل

تا مدینه

تا مدینه هزار و صد و شصت تا صنعا هزار و صد و سی تا الحسا هزار و سی تا بصره هزار و پنجاه تا هرموز نهصد و بیست تا شیراز نه
صد و هشتاد تا بغداد هزار و صد و سی تا موصل هزار و دویست تا اصفهان هزار و بیست تا دمشق هزار و سیصد و بیست
تا حبشه هزار و چهارصد تا زبید نهصد و هفتاد تا مصر هزار و چهارصد و چهل تا حلب هزار و دویست و هشتاد تا قزوین
هزار و شصت تا تبریز هزار و صد و چهل تا ارزن الروم هزار و دویست و سی تا سبزوار نهصد و نود تا استراباد هزار و شصت
تا هرات نهصد و بیست تا طوس نهصد و هشتاد تا سمرقند هزار و صد و ده تا تفلیس هزار و صد و بیست تا نوبه هزار و ششصد و
شصت تا قندهار هفتصد و هفتاد تا بخارا نهصد و پنجاه تا بلخ هشتصد و چهل تا سومنات نهصد و شصت تا مولتان هفتصد
ده تا قسطنطنیه هزار و پانصد و چهل تا بلغار هزار و صد و هشتاد تا کشمیر هفتصد و بیست تا ختن هشتصد و شصت تا
اکره پانصد و چهل تا تبت هفتصد و نود تا اندلس هزار و نهصد و ده تا خانبالغ هفتصد و نود تا چین سیصد و ده ل قلا
علما فرموده اند در باب قبله اعتبار قبور مسلمین میتوان کرد و هم چنین محاریب مساجد و بر قواعد ریاضیه
و بر مواضعی که از هیئت قبله استخراج نشده و بعقاید بشر و تخمین تا موضع مستخرج قبله عمل میتوان کرد بلکه عمل باینها از
لازم میدانند و عمل بقواعد ریاضیه را اقدام بلکه آنرا اصل میدانند و حال آنکه مشاهده قبله عراق و مسجد کوفه
و غیره که میکنیم بسیار مخالف و مخالف قواعد هیئت میباشد بلکه ضریح عسکریین بر بیست و هشت درجه منحرف است و هم چنین
مسجد کوفه قریب به بیست و هشت درجه و حال آنکه حضرت امیر در اینجا نماز گذارده و هرگاه قبله اینها درست نباشد و
با تفاوت بسیار مختلف باشد پس مقابر بلاد مذکوره چه نحو توانند و هم چنین قبله مسجد مدینه که بلا شبهه حضرت پیغمبر
در آنجا نماز گذارده به بیست و هفت درجه منحرف است پس اصل عمل بقاعده ریاضیه است و مخالف آنرا تاویل باید کرد و معلوم
نیست که بنای مسجد مدینه و کوفه همان بنای سابق باشد و همان قبله باشد بلکه در مسجد نبوی ظاهر تغییر است و در مسجد کوفه معلوم
نیست که حضرت باستقامت نماز گذارده اند و شاید انحراف فرموده باشند و مشاهد مقدسه در زمان خلفای جور ساخته
شده پس شاید در آن مسامحه کرده باشند قال الخال المفضال فی البحار الانوار بالفظه قال شیخنا الفاضل الکامل السید
السند البارع التقی امیر شرف الدین علی الشولستانی الساکن فی المشهد الغروی حیا المدفون فیه میتا قدس الله روحه
فی بعض فوائده لا یخفی انه انما یعلم الکعبة وجهتها بمحراب المعصوم اذا علم ان بنائه بنصب المعصوم وامره فی زمانه او فی
زمان غیره لکنه صلی الیه من غیر تیامن و تیاسر وعلی هذا امر مسجد الکوفة مشکل اذ بناؤه کان قبل زمان امیر المؤمنین والحائط
القبلی والمحراب المشهور بمحراب امیر المؤمنین لیسا موافقین لجعل الجدی خلف المنکب الایمن وکنت فی هذا متاملا ومتحیرا
وابدی تحیری لتمام کان تعمیر ضریحه المقدس فانه کان فیه تیاسر کثیر ووقت عمارته بامر السلطان الاعظم الشاه صفی
قدس الله روحه قلت للمعمار غیره الی التیامن فغیره ومع هذا فیه تیاسر فی الجملة و مخالف لمحراب المسجد وحملته علی ان
بناءه کان من بناء غیر المعصوم من القائلین بالتیاسر وکنت فی الروضة المقدسة متیامنا وفی الکوفة متیاسرا لانه نقل
انه صلی فی مسجدها ولم ینقل انه صلی باستقامته من غیر تیامن وتیاسر وکان فی وسط الحائط المذکور محراب کبیر متروک
العبادة عنده غیر مشهور بمحراب امیر المؤمنین ولا بمحراب احد الانبیاء والائمة ولما صار المسجد خرابا وانهدمت الاسطوانات
الکائنة واختفی فرشه الاصلی بالاحجار والتراب اراد الوزیر الکبیر میرزا تقی الدین محمد تنظیف المسجد من الکثافات الواقعة
فیه وعمارة الجانب القبلی من المسجد ورفع التراب والاحجار المرتفعة فی صحنه الی الفرش الاصلی ونظفه وسوی دکتین فی جهتی
الشرقی والغربی فظهر ان المحراب والباب المشهورین بمحرابه وبابه کانا متصلین بالفرش الاصلی بل کانا مرتفعین عنه قریبا
من ذراعین والمحراب المتروک الذی کان فی وسط الحائط القبلی کان متصلا وواصلا الیه وظهر ایضا باب کبیر قریب منه
واصل الیه وکانت عند الحائط القبلی من اوله الی آخره اسطوانات وصفة وبنی الوزیر الامجد عمارته علیها وعند ذلک
المحراب کانت صفة کبیرة ممتدة صفتین من طرفیها لم یکن بینهما اثر اسطوانات ولما کان هذا المحراب الکبیر عتیقا کثیفا
امر الوزیر بقلعه ولیبیضوه فقلعوا فاذا تحت الکثافة المقلوعة انه مبنی ثلث مرات وعمر ومکان وفی کل مرتبة بیاض وحمرة
الوان الی البیاض فتحیر الامیر فی ذلک فاحضرنی واراینه وکان معه جمع کثیر من العلماء والعقلاء والاخیار وکانوا متحیرین متفکرین
فی الوجه فخطر ببالی ان ذلک المحراب کان محراب امیر المؤمنین وکان یصلی الیه لوصوله الی الفرش الاصلی ولوقوعه فی صفة

كبيرة يجمع فيه العلماء والاخيار خلف الامام وكان ذلك الباب باب الله يجيء من البيت الى المسجد منه لاتصاله بالفرش
ولما كان الجدار قديما وكان ذلك المحراب فيه ولم يكن موافقا للجهة شرعا تياسر وبعده المسلمون فنوا وما لوا الى البناء
والحمرة الى التياسر ليعلم الناس انه يتياسر فيه وجوبا وليعلم انه قتل عنده وكان تكرار البياض والحمرة لتكرار الانذار
والكثافة ولما خرب المسجد واندرست الاسطوانات والصفات واختفى الفرش الاصلي وحدث فرش آخر احدث بعض
الناس ذلك المحراب الصغير وفتح بابا صغيرا قريبا منه على السطح الجديد واشتهر بمحرابه وبابه وعرضته على الوزير والحضار
فكلهم صدقوني فصلوا الصلوة المفردة المعهودة عند محرابه عنده وقرؤا الدعاء المشهور فرائضه بعد الصلوة
عنده وتياسروا في الصلوة على ما راوا في المحراب وامر الوزير بزينة زائدة على زينة سائر المحاريب ثم سأل المعمار فيهما
فحدث ما حدث في العراق وبقي على ما كان عليه كسائر المحاريب والسلام على من اتبع الهدى انتهى كلامه رفع مقامه
اقول وجدت محاريب العراق وابنيتها مختلفة غاية الاختلاف واقربها الى القواعد الرياضية قبلة حائر الحسين ع
ولكنها ايضا منحرفة عن نصف النهار واقل مما يقتضيه القواعد بقليل واما ضريح امير المؤمنين ع وضريح الكاظمين ع فهما
على نصف النهار من غير انحراف بين وضريح العسكريين منحرف عن يسار نصف النهار قريبا من عشرين درجة ومحراب مسجد الكوفة
منحرف عن يمين نصف النهار بنحو من اربعين درجة وهو قريب من قبلة اصفهان وليس ما ذكره السيد ره من كون الجدي قدام
المنكب والا لكان قريبا من المغرب وانحراف الكوفة بحسب القواعد الرياضية اثنا عشر درجة عن يمين نصف النهار وانحراف
بغداد قريب منه وانحراف سر من راى قريب من ثمان درجات من جهة اليمين وقبلة مسجد السهلة قريب من القواعد فظهر مما
ذكرنا ان روضة امير المؤمنين ع اقرب الى القواعد من محراب مسجد الكوفة ولعل هذه الاختلاف على التوسعة في امر القبلة
ولا يبعد ان يكون الامر بالتياسر لاهل العراق لكون المحاريب المشهورة المبنية فيها في زمن الخلفاء الجور لاسيما
المسجد الاعظم على هذا الوجه ولم يمكنهم اظهار خطاء هؤلاء الفساق فامر شيعتهم بالتياسر عن تلك المحاريب وعللوها
بما عللوا به تقية لئلا يشتهر منهم الحكم بخطاء من مضى من خلفاء الجور ويؤيد ما مر سابقا في نصف مسجد غني وان قبلته لقاسطه
فهو يومي الى ان سائر المساجد في قبلتها شيء ومسجد غني ليس فيه عوج ويؤيده ايضا ما رواه محمد بن ابرهيم النعماني في كتاب
الغيبة عن ابن عقدة عن علي بن الحسن عن الحسن ومحمد ابني يوسف عن سعدان بن مسلم عن صباح المزني عن الحارث بن حصيرة عن حبة العرني
قال قال امير المؤمنين ع كاني انظر الى شيعتنا بمسجد الكوفة وقد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما انزل اما ان
قائمنا اذا قام كسره وسوى قبلته على انه لا يعلم بقاء البناء الذي كان على عهد امير المؤمنين ع بل يدل بعض الاخبار
على هدمه وتغييره كما رواه الشيخ في كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن علي بن الحكم عن الربيع بن محمد المسلي عن ابي لبيد
عن ابن نباتة قال قال امير المؤمنين ع في حديث له حتى انتهى الى المسجد الكوفة وكان مبنيا بخزف ودنان وطين فقال
ويل لمن هدمك وويل لمن سهل هدمك وويل لبانيك بالمطبوخ المغير قبلة نوح طوبى لمن شهد هدمك مع قائم اهل بيتي
اولئك خيار الامة مع ابرار العترة واغرب من جميع ذلك ان مسجد الرسول ص محرابه على خط نصف النهار مع انه اظهر
المحاريب انتسابا الى المعصوم ع وهو مخالف للقواعد لانحراف قبلة المدينة عن يسار نصف النهار اي من نقطة الجنوب
الى المشرق بسبع وثلثين درجة وايضا مخالف لما هو المشهور من ان النبي ص قال محرابي على الميزاب ومن يقف في المسجد الحرام
بازاء الميزاب يقع الجدي خلف المنكب الايسر من راس المنكب وكنت متحيرا في ذلك حتى تاملت في عمارة روضة النبي ص التي حيال قبره
الشريف فوجدتها منحرفة ذات اليسار كثيرا وان لم يكن بهذا المقدار وظاهر ان البيوت كانت مبنية بعد المسجد على وفقها
فظهر ان محراب المسجد ايضا مما حرفه من سلاطين الجور ويؤيده ان محراب مسجد قبا ومسجد الشجرة واكثر المساجد القديمة التي
رايتها في المدينة وبين الحرمين اما موافقة للقواعد او قريبة منها مع ان النبي ص والائمة ع صلوا فيها ايضا س ل قلب كسى
كنيزى داشته و با ان دخول كرده و بعد از استبراء بكسى فروخته يا بخشيده و از ان دخترى بهم رسيده يا اقاى اول ميتواند
ان دختر را به پسر خود كه از غير ان كنيز باشد بدهد ج حلال نيست و هيچ شبهه ندارد و در [illegible] از او نيز چنين است اگر دختر نيست
بر پسر شوهر حلال نيست خواه پيش از شوهر كردن بيك پسر دختر را داشته يا بعد بهم رسانده س ل قلي زيد چيزى داشته و به
عمرو به بيع قطعي فروخته و صيغه عربي و فارسي خوانده و ثمن را تماما گرفته بشرط انكه انچيز را بياورد و تسليم مشترى

نماید که از قضاء ملکی این چیز بدون تقصیر و تفریط بایع در دو راه تلف شد ب هر مبیعی که قبل از قبض مشتری تلف
شود هرچند که بدون تقصیر بایع باشد از کیسه بایع میرود و بمشتری ضرری نمیرسد و اگر ثمن را داده میتواند
که واپس بگیرد ل ثلد زید تدریجی جنس بعمرو فروخته بمبلغ ده تومان به بیع با مال یا پول که در میان تجار معمول است و
معینش اینست که آن جنس را اگر فروخت یا تلف شد باید همین ثمن را بدهد و الا اختیار دارد که همان جنس را رد نماید
و معرفت که باشد و عمرو قدری از آن جنس را بقیمت اعلا فروخته و قدری سوخته زید چه میرسد ب شرط مذکور با
طل و غیر مشروع است هرچند که معمول جهال تجار باشد بنا بر این آن جنس چون به بیع فاسد بقبض مشتری رسیده
ضامن مثل یا قیمت گردیده که آنچه تلف شده هرچند بدون تقصیر او بوده باید مثل آنرا بدهد در مثلی و قیمت آنرا
در قیمی به بایع دهد و آنچه را فروخته است هرگاه بایع بیع را قبول کند همان ثمنی را که عمرو از مشتری گرفته مستحق میشود
خواه زیاد از قیمت و ثمن اول باشد یا کم از آن و اگر بیع را قبول نکند مستحق عین مال میشود بنحوی که در معامله فضولی
میباشد بر تقدیر امضاء بیع شاید مستحق اجرة المثل شود لکن کمال اشکال دارد و اظهر عدم استحقاق است ل ثله
از حضرت پیغمبر مرویست که ولد الزنا شر الثلثه چه معنی دارد ب چند معنی از برای آن گفته اند یکی آنکه هرگاه ولد
الزنا بدتر است از پدر خود و مادر از حیثیت نسب دوم آنکه از زانی و زانیه که هر دو خبیثند بهم رسیده پس اخبث از
ایشان خواهد بود سیم آنکه بر زانی و زانیه هرگاه حد شرعی واقع شود کفاره گناه ایشان میگردد و امر ولد الزنا موقوف
بمشیت الهی میباشد و معلوم نیست که او چه شود لکن در اواخر کتاب معانی الاخبار از ابی بصیر از حضرت صادق روایت
کرده که معنی حدیث اینست که ثانی بدتر است از اول و ثالث فلیفهم ل ثلو مؤلف کتاب رشح الولاء در شرح دعاء صنمی
قریش کیست ب شیخ ابو السعادات اسعد عبد القاهر اسعید اصفهانیست که شیخ فاضل محمد بن الحسن الحر العاملی
در کتاب امل الامل در بیان حال او چنین گفته الشیخ اسعد عبد القاهر اسعد الاصفهانی ابو السعادات کان عالما فاضلا
محققا له کتب منها کتاب رشح الولاء فی شرح الدعاء و کتاب توجیه السؤالات فی حل الاشکالات و کتاب جامع الدلائل و مجمع
الفضائل و غیر ذلک یروی عنه علی بن طاوس و غیره عنه المحقق نصیر الملة و الدین الطوسی و میثم بن علی البحرانی ل ثلز
هرگاه عاقله فقیر باشد و متعذر باشد ادای دیت نداشته باشد چه باید کرد ب دیتیکه بر عاقله لازم می آید در عرض
مدت سه سال از وقت مردن مقتول گرفته میشود در هر سال ثلثی پس اگر در مجموع سه سال مذکور از ادای مجموع یا بعضی
از آن عاجز باید بنحویکه شرعا مطالبه از او نتوانند نمود در این صورت بر امام است که از مال خود یا بیت المال دهد
و بر جانی چیزی لازم نمی آید علی الاظهر الاشهر ل ثلح زید املاک خود را از عمرو بمدت چهار سال ابتیاع نموده و عمرو هنوز وجه
قباله تمام را نداده املاک را باد را منصرف شده خراب کرده بایع را چه میرسد ب هرگاه در مدت مذکوره تمام وجه را
کو نقد نکند بمشتری یا کسیکه از جانب او باشد میتواند که بیع را فسخ نماید و آنچه را داده واپس بگیرد و اگر عیبی بهم
رسانیده یا چیزی بدون تقصیر مشتری تلف شده باشد ارش عیب و عوض تلف را میتواند گرفت ل ثلط زید عمرو
واسطه ساخته که فلان مبلغ از بکر از برای او بگیرد بکر در جواب گفت به زید قبول ندارم هرگاه عمرو ضامن شود من میدهم
پس عمرو ضامن شده و مبلغ مذکور را از بکر گرفته بزید داده بعد از آن زید فقیر شده فرار نموده عمرو که مطلع شده خواست
که از عقب او برود در این حال خالد ضامن او شده که تا یکماه دیگر وجه مذکور را من میدهم لهذا عمرو موقوف نموده پس خبر رسید
که زید فوت شده غرامت با کیست ب بر تقدیر صحت ضمان عمرو ضمان خالد باطلست لکن موافق سؤال بطلان ضمان عمرو است
پس ضمان خالد صحیح و باید از عهده وجه برآید ل ثم شخصی زنی برده و در ضمن العقد شرط نموده که آن زن را از خانه بیرون
نبرد آیا میتواند که خلاف شرط کند ب شرط مذکور شرعا لزوم ندارد و حاصل شرط عدم اخراج از بلد بر تقدیر تسلیم
لزوم آن قیاس مع الفارق است ل ثما هرگاه عاقله ادعای فقر نماید و ورثه انکار کنند چه باید کرد بر تقدیر ثبوت آیا دیت
ساقط میشود یا مهلت باید داد تا وقت غنی و در این مقدور را باید ادا نماید و هم چنین هرگاه بعضی از ورثه صغیر یا
فقیر باشند عاقله میتواند متوجه اخراجات او شود یا نه ب دیت را عاقله در سه سال گرفته میشود در آخر هر سالی ثلثی
و چون عاقله دعوی فقر کنند بنحویکه در دعوی فقر زید دارد طی میشود طی بکنند و زاید بر نفقه او و عیال واجب النفقه در دو

مطالبه از او میکرده هر چند کم باشد و هرگاه نتواند که متحمل نفقه صغیر گردد باید نفقه از او بگیرند و از دیت حصّه
نمایند و بر تقدیر استمرار اعسار تا انقضاء مدت دیت از او ساقط و با مام تعلق میگیرد لکن اینها همه در صورتیست که
خطا جنایت به بینه شرعیه ثابت شود یا ورثه یا بلوغ و رشد معترف بآن باشند و الّا اقرار عاقله در صورت عدم
امکان اخذ دیت از وجهت بورثه نمی شود و دیت از جانی میگیرند ل عمّت زید ملکی از عمرو در مدت معیّنه
اجاره نمود که در آن خانه و اعیان بسازد پس در آنجا احداث اعیان نموده و متصرف بوده و حال مدت اجاره منقضی شد
آیا موجر را میرسد که مستاجر را اجبار بر ازاله اعیان محدثه نماید یا موافق ضابطه حسنا مستاجر را میرسد که موافق تعدیل
اهل خبره قیمت اعیان محدثه را از موجر بگیرد و ملک او گذارد ب میرسد موجر را که مستاجر را اجبار نماید بر ازاله
آنها بلکه بر مستاجر شرعا لازم است که بعد از انقضاء مدت فورا ازاله کند و اگر تفریغ ملک نکند موجر را تسلط
بهم میرسد که خودش آنها را ازاله نماید خواه شرط کرده باشند که بعد از مدت ازاله شود یا نه و بر تقدیر ازاله ارش
بر موجر لازم نمی باید و احتمالی که بعضی داده اند که با عدم اشتراط موجر تسلط ندارد بر ازاله مجانا بلکه باید ازاله
نماید با ارش یا قیمت آن اعیان را بدهد و از برای خود نگاه دارد یا باقی بدارد و اجرة المثل از مستاجر بگیرد قهرا
جبر ایشان ضعف دارد بجهتی که امید صحت ندارد و آن احتمال ایشان است بسبب تمسک باعقلیه و منافات ادله متقنه قویه
عقلیه ایشان و روایتیه مثل بتراضی و حدیث الناس مسلطون علی اموالهم و حکایت ضرر و مشترک بین الطرفین و مستاجر
اقدام بر ضرر خود نموده و قضیه جمع بین الحقین ممنوع الصغری است برای که بعد از مدت حقی ندارد بلکه ضبط مدت دلا
لت بر خلاف آن ندارد و ضیق مجال منافی طول مقال است ل بج شخصی ملکی بر سید ملاجان و اولاد ذکور او بطنا بعد بطن
و نسلا بعد نسل وقف نموده و اولاد بطن اول بعضی موجودند مع ذلک بطن ثانی در آن نصیبی دارند یا نه و دیگر آنکه
جمعی خود را منسوب بسید ملاجان مذکور مینمایند و تصرف در آن ملک میکنند و اولاد معروفین انتساب ایشان را منکرند
آیا متصرفین باید نسبت خود را ثابت نمایند یا بمجرد تصرف نسب ایشان ثابت است ب صورت مسؤله محل خلاف علماء
و اشکال عظیم است و تحقیق آنکه کلمه بعد در اینجا مفید ترتیب یا تعمیم است موقوف بر وجود اسباب ترجیح است و این توقف
نزد حقیر معدوم است و تقلید اموات باطل است چنانکه خود بآن اعتراف نموده اند و نقل اجماع بر آن کرده اند بر تقدیر
صحت چون محل خلاف است ترجیح تقلید بعضی نیز موقوف بر مرجح است و مسئله ثانیه را قبل از این در که ما انتهان
نوشته ام بهمان عمل نمایند و با یکدیگر بسازند تا ترجیح تعمیم یا ترتیب معلوم شود ل عمد ربما استدل بعض الفقهاء فی
مسئلة بانّ الاصل فی الاطلاق والاستعمال الحقیقة فیعترضه اخرون بانّ الاطلاق والاستعمال اعمّ من الحقیقة ثم یستدل
هذا المعترض فی مسئلة اخری کالاوّل فما هذا التناقض فی کلامهم والتدافع فی مرامهم ب لیس فیه تناقض ولا اختلاف
لعدم الاتحاد فی الاطراف الذی هو شرط بالاتفاق در تناقض هشت وحدت شرط دان وحدت موضوع و محمول و مکان وحدت
شرط اضافه جزء و کل قوه و فعل است در آخر زمان و توضیح ذلک انّ لقولهم الاصل فی الاطلاق والاستعمال الحقیقة معنیین
احدهما ممّا لا اختلاف فیه ولا شک بغیره وهو ان یکون المعنی الحقیقی للفظ معلوما والمستعمل فیه غیر معلوم وثانیهما ما
وقع فیه النزاع ولم یقع علی قبوله الاجماع وهو کعکس الاوّل ای ان یکون المستعمل فیه معلوما وکونه معنی حقیقیا له غیر
معلوم وبیان ذلک انّ المراد بالاوّل هو ان یکون للفظ معنی حقیقیا ثابتا بامارة من امارات الحقیقة من نص الواضع علی
وضعه له مع استعماله فیه او تبادره عند الاطلاق من غیر قرینة او عدم صحة سلبه عنه او نحو ذلک فاذا استعمل ذلک اللفظ
بلا قرینة تدل علی المراد منه وجب حمله علی انّ المراد منه انما هو ذلک المعنی الحقیقی لانّ فائدة وضع اللفظ لمعنی هو افادته
لذلک عند الاطلاق وعدم احتیاجه الی القرینة کما فی المجاز ومن هنا یقال الاصل فی الاستعمال الحقیقة ای الظاهر اللائق بغرض
الواضع ذلک وهذا المعنی مما لا ریب بغیره ولا یسع لاحد النزاع فیه وذلک کحمل لفظ الاسد عند الاطلاق علی الحیوان المفترس
والمراد بالمعنی الثانی ان یستعمل اللفظ فی معنی وان اقترن حین الاستعمال بقرینة حالیة او مقالیة تدل علی انّ المراد من ذلک
اللفظ هو ذلک المعنی لکن لم یعلم بعد انّ ذلک معنی حقیقی له فیحمل علیه عند الاطلاق من غیر قرینة فی ای موضع تحقق اذا لم
یکن له معنی اخر حقیقی او غیر تبادر الذهن بینه وبین حقیقی اخر له ولا ینافی ارادة الحقیقة اقترانها بما یؤکدها من القرائن

او هو معنى مجازي للذلك اللفظ لا يحمل عليه من غير قرينة تدل عليه والنزاع في هذا مشهور وفي اكثر كتب الاصول
والاستدلال مذكور فقيل ان الاصل في الاطلاق الحقيقة مطلقا يعني ان الظاهر والواجب مراعاته ان يكون كل
لفظ حقيقة فيما استعمل فيه ولو مع القرينة الا ان يثبت كونه مجازا فيه بنص من يوثق به او صحة السلب او نحو ذلك
وهذا مرتضى المرتضى وكثير من القدماء وقيل الاطلاق اعم من الحقيقة مطلقا اذ كما يوجد الاطلاق بعنوان الحقيقة
فكذا يوجد بعنوان المجاز فالاطلاق ولو مع القرينة اعم ولا دلالة للعام على خصوص فرد منه الا مع قرينة وامارة و ح
لا يحكم بكون ذلك المعنى حقيقيا لذلك اللفظ ولا مجازيا الا ان يثبت احدهما من خارج وهذا القول ضعيف جدا و
قيل الاصل في الاطلاق المجاز مطلقا الا ان يثبت كونه بعنوان الحقيقة لان الاستعمال المجازي اكثر من الحقيقي واعم
واغلب والظن يلحق الشيء عند التردد بالاعم الاغلب لان الذهن ينصرف اليهما والمنع مانع وقيل ان كان للفظ معنى اخر حقيقي
فالاصل في هذا الاطلاق المجاز اذ لو كان فيه ايضا حقيقة لزم الاشتراك والمجاز خير منه لان الاشتراك يستلزم
تعدد الوضع وكثرة القرينة وكلاهما خلاف الاصل وتردد الذهن عند عدم القرينة وهو مفوت لغرض الوضع كذا قيل
والاولى الاستدلال بالاكثرية حتى قيل اكثر اللغات مجازات وقلة الاشتراك حتى احاله بعض فليغتنم والا كان الاصل الحقيقة
اذ لو كان مجازا لافتقر الى معنى اخر موضوع له مستعمل فيه واعتبار العلاقة بين هذا وذاك والى التزام القرينة لهذا المعنى والى
اهمال اللفظ عند عدمها وكل ذلك على خلاف الاصل والظاهر فهذه اقوال اربعة اشهرها واخيرها اخيرها ويظهر ثمرة النزاع
في مواضع كثيرة منها ثبوت احكام الكفر من النجاسة وغيرها سوى ما خرج بدليل لكل مخالف للمذهب الحق في اصول الدين ولو
ولد الزنا وشارب الخمر وتارك الصلوة والزكوة والحج الى غير ذلك ممن اطلق عليه لفظ الكفر في الشريعة المقدسة و
ذهب المرتضى ومن وافقه الى نجاسة المخالف لهذا الاصل **تتمه** در مقدمه رد الشمس بحضرت امیر و هم چنین شق
القمر از برای پیغمبر ص چنانکه در قرآن مذکور است دو اشکال وارد مینماید اول آنکه با قواعد و ضوابط جمع نمی شود و این
تغییر اوضاع در فلکیات و افلاک محال است دوم بر فرض تسلیم جواز این نحو اختلاف در اوضاع فلکی چنانکه مسلمانان
میگویند اگر وقوع یافته بود میبایست که اهل شرق و غرب عالم با آن مطلع شوند و از برای جمعی در از تر از قدر
معهود ایشان و اندیشه دور تر از شب معمول را ایشان نماید بلکه چون آنها از واقعه نوح غریب تر است میبایست در
کتب اهل تواریخ و سیر ملل و نحل مشهور تر از آن شود و بعضی از محققین فرموده که چون خرق عادت است بیش
برای حقیقت و این شق قمر و روایت رد شمس از جمله متواترات است پس فرضی که وجهی برای دفع این دو شبهه بخاطر نرسد
علم حاصل بتواتر زایل نمیشود چه جای اینکه چون منطوق اخبار وارده در این باب آنست باینکه مجموع مدت دقیقه
شمس و مکث و رجوع او قدر بسیار کمی بود پس اگر در مدت روز و شب همان قدر افزوده شده و محسوس جمعی نگشته باشد
بنا بر غفلت از آن خرق عادت یا فی الواقع در آن روز آفتاب قبل از غروب اول اینقدر از قدر معهود سریعتر
رفته باشد که با اضافه این قلیل مساوی قدر معمول شده باشد با وجود تصدیق قدرت کامله الهی چه تعجب دارد و هم
چنین است کلام در شق قمر بعلاوه اینکه شق قمر در شب بود که غالبا وقت غفلت اکثر مردم است و ایضا بر فرض تسلیم
اینکه کل اهل شرق و غرب مطلع نشده باشند میتوان گفت که هر چند رد شمس یا قمر بدعای کسی اگر ثابت باشد معجزه است
اما غرض اصلی از شق قمر اتمام حجت بر مخاطبین و طالبان بوده و منظور اظهار بر جمع خاص بوده مانند تسبیح حصی و حنین
جذع و مجیء شجر و جز اینها مثل انگشتان و امثال آن و از رد آفتاب در شان حضرت امیر ع بلکه یوشع و سلیمان هم
بوده که نماز شان در وقت خودش گذارده شود یا جمعی از کفار کشته شوند پس اطلاع اکثر مردم بر آن ضرور نیست
با وجود تصدیق بمعجزه و خرق عادت تجویز آن میتوان کرد که اگر مثلا آفتاب در غیر وقت معهود در افق الآفاق
باشد جرم و ضوء آن محسوس همه مردم نشود باعتبار اینکه مصلحتی مقتضی اخفای آن باشد یا آنکه در شق القمر
بنا بر اشهر در بلاد بعیده شب شده و مما یموه به بعض المتشبثین باذیال الفلاسفة ان الاعجاز في شق القمر انما هو
بالتصرف في ابصار الخلائق حتى يخيل اليهم انه قد انشق وان لم يكن كذلك في الواقع وفرقوا بينه وبين السحر بان
النبي يتصرف في باصرة الداني والقاصي على حد سواء والساحر لا يقدر على التصرف في باصرة القاصي اقول

اذا افترحت الامة على من يدعى النبوة ان يشق لهم القمر وكان ذلك محالاً فى نفسه فخطف ابصارهم وخيل اليهم انه قد شق لهم القمر فلابس يكون ذلك تلبيساً منه وقد لبساً عليهم وهذا لا يليق باحاد الائمة فضلاً عن الانبياء بل الواجب عليه ان يشقه لهم ان كان التصرف فى الفلكيات محالاً عادة لا لان الاعجاز انما يكون بخرق العادات وان كان محالاً عقلياً كان الواجب عليه ان يقول لهم هذا لا يكون كما لو اقترحوا عليه ان يجمع بين النقيضين او يوجد للواجب شريكاً وضداً يوهمون به ايضاً انهم اذا وجدوا فى كلام صاحب الشريعة الشريفة ما لا ينطبق على اصول الفلاسفة السخيفة اخرجوه عن معناه الاصلى الحقيقى الى المجازات والتاويلات كما اولوا حدوث العالم بجملته على الحدوث الذاتى واخرجوه عما اراده الشارع من سبق وجوده بالعدم الصريح واستندوا فى ذلك الى ان النقل قابل للتاويل بخلاف العقل والى قول النبى امرنا ان نخاطب الناس على قدر عقولهم ولم يعلموا ان النقل انما يرتكب فيه التاويل اذا عارضه العقل المنتج لليقين دون المثمر للجهل المركب والتخمين وان معنى الخبر امرنا ان نخاطبهم بما تسعه عقولهم لا انه يخاطبهم بشيء ويريد خلاف معناه من غير نصب قرينة ويوهم انه خاطبهم به على ما هو الاصل لانه ايقاع لهم فى الجهل المركب وزعم بعض المتشرعة ان امتناع الخرق والالتيام على الفلك يستلزم تكذيب صاحب الشريعة فى دعوى المعراج البدنى ورد بان المعراج ان لم يكن مشروطاً بامتناع الخرق لم يكن معجزاً اذ المعجز هو الخارق للعادة والمعراج يستلزم الخرق فلو لم يكن الخرق ممتنعاً لم يكن للنبى فى المعراج كثير مزية على غيره وقد فرضنا منفرداً به هف **لعوق** شخصى قبل از اين جميع ملكى به بيع قطعى بعمرو فروخته ودر ضمن عقد ضامن درك گرديده وحال ديگر ادعا شراكت در آن مينمايد بايع نيز اعتراف بشراكت او مينمايد بنابر اين كه املاك مستحق بزيد غرامت ملك باكيست **ب** بمجرد ادعاى شريك بايع بعد از بيع قبول كند شركت ثابت نمى شود وضرر بمشترى نميرسد هرگاه شركت بوجه شرعى ثابت شود مستحق اخذ حصه وغرامات اجرة المثل وغيره از متصرفين در آن ميگردد واگر مشترى جاهل بشركت بود يا بايع ادعاى وكالت واذن نموده آنچه ضرر كشيده وغرامت داده ميتواند كه از بايع بگيرد **ل عن** در حديث است كه اسلم ابو طالب بحساب الجمل وعقد بيده ثلثا وستين چه معنى دارد **ب** چند تفسير بنظر حقير رسيده اول آنكه معنيش اله احد جواد است زيرا كه عدد اين حروف بحساب جمل كبير يعنى ابجد متعارف شصت وسه ميشود واين تفسير را قطب راوندى در كتاب خرايج الجرايح وصدوق در كتاب كمال الدين وكتاب معانى الاخبار از ابى القاسم حسين بن روح كه احد نواب اربع حضرت صاحب الامر ع است روايت كرده واين نسبت بعيد اگر از معصوم نباشد وشايد مراد اين باشد كه در كلمه توحيد تعبير از جناب اقدس باين سه كلمه نموده والله يعلم دوم آنكه بحساب جمل كل لسانست يعنى بهمه زبانها ايمان آورده وشكى در اسلام نيست واختصاص به بعضى از السنه واصطلاحات ندارد چنانكه مقتضى ظاهر حساب جمل است واين را با اصل حديث مذكور شيخ كلينى در كافى در باب التاريخ از حضرت صادق ع روايت كرده است وبا اجمال الشرع البيت الى تفسير عقد مذكور سيم آنكه عقد شصت وسه عبارتست از كلمه سبع امران تسبيحه كه بمعنى بوشيده است يعنى حضرت صادق ع بسكوت راوى امر فرمود بعدم اظهار اسلام ابيطالب جهة تقيه نظر بانكه مشهور در ميان علماء اهل سنت انست كه ايمان نياورده وبر كفر مرده است ففى الصحيح البخارى عن العباس بن عبد المطلب قال قال للنبى ع ما اغنيت عن عمك فانه كان يحوطك ويغضب لك قال هو فى ضحضاح من نار ولولا انا لكان فى الدرك الاسفل من النار وبنا بر روايات اهل سنت عاقد شصت وسه عباس بن عبد المطلب است كه بحضرت رسول ع اشاره كرده است بپوشانيدن اسلام ابى طالب كه كفار مطلع نشوند ودست از احترام او برندارند وباين وسيله ابو طالب نتوانند كه حمايت پيغمبر ع ومسلمانان كند چهارم آنكه اشاره است بحرف لا والا در كلمه توحيد زيرا كه اين دو حرف عمده اند در نفى شركت واثبات وحدانيت وجمل اين دو حرف شصت وسه است پنجم آنست كه بخاطر قاصر رسيده كه اشاره باشد بانچه متعارف است ميان مردم كه در وقت گفتن شهادتين خنصر وبنصر ووسطى را از دست راست دو تا ميكنند ومنحنى مينمايند وابهام را به پهلوى انگشت سبابه كه انرا مسبحه وشهادت نيز ميگويند داشته ميدارند كه ناخنش بر گره دوم سبابه باشد وسبابه نيز راست ايستاده شهادتين را ميگويند پس ابو طالب نيز چنين كرده يا آنكه امام يا عباس اشاره باسلام او باين كيفيت كرده اند واين مبنى است بر حساب عقود بدست چنانكه در ميان عرب معروف بوده است بنحويكه محققين نقل كرده اند ودر اين اعصار نيز در ميان تجار روم و

بآن مشعر است هشتم آنکه اشاره باشد بآنکه حضرت ابوطالب بشارتها در کتب و روایات و خوارق عادات از آنحضرت و اخبار
کهنه و رهبانان مانند بحیرای راهب و غیر آن اعتقاد بنبوت آنحضرت داشته و در اشعار بسیار نهم از عمر شریف خود
قبل از بعثت آنحضرت اشاره بآن کرده بلکه اظهار نموده و همیشه قائل بوحدانیت خدا بوده است چنانکه مجمع علیه شیعه
در باب پدران ائمه و پیغمبر او بعضی از اهل سنت نیز بآن قائلند در آباء انبیا و اسلام اش قبل از بعثت از قبیل
کنت نبیا وآدم بین الماء والطین است و محمد اسحق صاحب مغازی گفته است که ابوطالب عم پیغمبر در دهم ذی قعده و
بعضی گفته اند در نیمه شوال از سال دهم بعثت وفات یافت وهو ابن بضع وثمانین سنة یعنی عمرش بضع و هشتاد سال
بوده است و بضع در لغت عرب اطلاق میشود بر مابین سه و ده پس عمرش از هشتاد و سه گذشته و بنود نرسیده بود
و شاید اظهار اعتقادش بنبوت آنحضرت در روز عقد خدیجه بوده است چنانکه از خطبه ابوطالب در آن عقد
مبارک مفهوم میشود در آنوقت حضرت بیست و پنج سال بود و شاید ابوطالب شصت و سه سال داشته که مجموع عمرش
هشتاد و هشت باشد و این معنی ششم در همین حین بخاطر رسید و از فوائد مختصه این کتاب گردید قال
العلامة الزمخشری فی الکشاف وفیما خطب به ابوطالب فی تزویج خدیجة وقد حضر معه بنو هاشم ورؤساء مضر الحمد
لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم وزرع اسمعیل وضئضئ معد وعنصر مضر وجعلنا حضنة بیته وسواس حرمه
وجعل لنا بیتا محجوجا وحرما امنا وجعلنا الحکام علی الناس ثم ان ابن اخی هذا من لا یوزن به فتی من قریش
الا رجح وهو والله بعد هذا له نبأ عظیم وخطر جلیل ونحوه فی روضة الاحباب وبعد ما کتبت وجدت الوجه الثانی
المخطر بالبال بعد مدة علی ما یؤیده فی اخبار العامة فعن الشیخ الثقة الجلیل محمد بن شهر اشوب فی کتاب المناقب فی
روایة شعبة عن قتادة من جملة حدیث طویل قال لما حضر ابا طالب الوفاة دعا رسول الله ص وبکی وقال یا محمد انی اخرج
من الدنیا وما لی غم الا غمک الی ان قال یا عم انک تخاف علی اذی اعادی ولا تخاف علی نفسک عذاب ربی
فضحک ابوطالب وقال یا محمد دعوتنی وزعمت انک ناصحی ولقد صدقت وکنت قدما امینا وعقد بیده علی ثلث
وستین وعقد البنصر والخنصر وعقد الابهام علی اصبعه الوسطی واشار باصبعه المسبحة یقول لا اله الا الله محمد
رسول الله فقال علی ع وقال الله اکبر والذی بعثک بالحق نبیا لقد شفعک وهداک الخبر وربما یؤید الوجه الثانی
ما روی عن المناقب فی تفسیر وکیع قال حدثنی سفیان عن منصور وابراهیم عن ابیه عن ابی ذر الغفاری قال والله الذی لا اله غیره
ما مات ابوطالب حتی امن بلسان الحبشة قال لرسول الله یا محمد اتفقه لسان الحبشة قال یا عم ان الله علمنی جمیع الکلام
قال یا محمد اسدن لملصا قا قاطالاها یعنی اشهد مخلصا ان لا اله الا الله فبکی رسول الله وقال ان الله اقر عینی بابی
طالب فاضل گوید که اجماع امامیه واقع است بر آنکه حضرت ابوطالب مسلمان از دنیا بیرون رفت و اخبار بسیار در این باب
روایت کرده اند و احدی از ایشان مخالفت نکرده و ابن اثیر شافعی در جامع الاصول گفته که مسلمان نشد از اعمام
پیغمبر غیر حمزه و عباس و ابوطالب نزد اهلبیت و ابو الفرج راغب اصفهانی در کتاب اغانی بسند خود از ابن عباس
روایت کرده که روزی ابوبکر دست پدر خود ابو قحافه را گرفت بخدمت حضرت پیغمبر رسانید بحالیکه ابو قحافه
از غایت پیری کور شده بود و چیزی نمیدید پس پیغمبر بابی بکر فرمود که کاش این مرد پیر را سوار کرده می آوردی
ابوبکر گفت که خواستم از جانب خدا مزد بیابم قسم بکسیکه ترا بپیغمبری کرده اند که خوشحالی من باسلام عم تو ابوطالب
بیشتر است از خوشحالی من باسلام پدرم ابی قحافه در حالیکه توقع دارم که این سبب سرور تو گردد آنحضرت فرمود
که راست گفتی و معتزله اهل بغداد نیز معتقد اسلام ابیطالب اند عبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اشعار
بسیار دال بر اسلام ابیطالب از ابوطالب روایت کرده است و بسیاری از آنها مشهور در کتب مذکور است
لمع شخصی از ملاها میگوید که جن مکلف نیستند و حشر و حساب ندارند و این غلط گفته بلکه هر که قائل
بوجود جن است آنها را مکلف میداند خلاصه اجماع اهل اسلام بلکه سایر ملل که قائلند بوجود جن و اتفاق است
بر تکلیف و حشر ایشان و از جمله ضروریات دین و منصوص علیه در قرآن مبین است و اخبار خاصه و عامه بآن متواتر است
و حق تعالی در قرآن فرموده ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون خواه عبادة بمعنی ظاهر متبادر باشد یا بمعنی معرفت چنانکه

الجن ع

جمعی

جمعی از مفسرین گفته‌اند بر اینکه وجوب معرفت نیز تکلیفست پس گفته سنفرغ لکم ایها الثقلان و مراد به ثقلین
جن و انسانست و باین سبب حضرت رسول را ثقلین گویند بنا بر مشهور و نیز فرموده در سورهٔ اعراف قال ادخلوا
فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار الایة و در سورهٔ انعام فرموده یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن
قد استکثرتم من الانس تا اینجا که فرموده قال النار مثویکم خالدین فیها و نیز فرموده یا معشر الجن والانس الم
یاتکم رسل منکم و در سورهٔ جن فرموده قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن تا اینجا که فرموده فامنا به خلاصه طول کلام
در اینمقام از برای اهل اسلم فایده چندان ندارد ل تمط دختری بیش ده ساله مجموع املاک موروثه خود را باید
معرفت با نها و قیمت آنها بشریکان ارث خود که صاحب وقوف بوده فریب بوده بیك ثمن صلح نموده و بعد از بلوغ
و رشد عارف بغبن شده و در مجلس حاکم شرع جدید با شریکان ادعا نموده و بعد از طی دعوی شریکان بسفر مکه
رفته و وصیت نمودند که آن دختر را بشکلی راضی نمایند و چیزی باو بدهند که راضی شود و در آن سفر فوت شده
آیا این عبارت دلالت بر بطلان مصالحهٔ مذکوره دارد یا ندارد و قطع نظر از صحت و بطلان تا چه قدر لازم
متوفی را شامل خواهد بود ب هرگاه در حین صلح بالغه رشیده نبوده صحت صلحش موقوف بر امضای بعد از
بلوغ و رشد است و مع ذلك هرگاه استعلام کمیت و کیفیت قیمت آنها او را ممکن بوده صلحش بدون استعلام
صحیح نیست و عبارت مذکوره دلالت بر بطلان مصالحه ندارد لکن باید بحسب وصیت متعینه راضی نمایند از ثلث
ترکه بقدری که راضی شود و دادن زاید بر ثلث یا زاید بر مقداری که از راه غبن ادعا مینماید بر ورثه لازم نیست
ل ثن در املاك یا بر شاهی عمارت ساختن و توقف نمودن چه صورت دارد ب در ملك غیر خواه انشاه
و خواه از غیر آن هیچ نوع تصرف جایز نیست لکن در صورتی که مجهول المالك باشد یا آنکه مالکش غایب یا مجنون
یا طفل یا سفیه باشد حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط میتواند بولایت عامه آنرا اجاره دهد و وجهش را
بمالك برساند و یا پس از یاس از پیدا شدن او از برای او تصدق نماید ل ثنا هرگاه کسی جاریه آزاد نموده و طلبها صاحب
قرض شده میتوانند که آنرا بمصرف برسانند و بعد از آنکه عتقش توسعه دهد کنیزی بخرد و بعوض او آزاد کند
ب با وجود صحت عتق نمیتوانند و تسلط بر او ندارند ل ثنب زید وجهی بعمرو امانت داده و عمرو بدون
اذن با آن معامله نموده و نفعی هم رسیده از کسب ب هرگاه معامله را بذمه نموده و بعد از آن امانت را بتنخواه
داده بدون اذن گناهکار شده و موافق مشهور صاحب مبیع شده و نفع را میبرد خصوصا هرگاه معامله را با
کسی نموده باشد که از گرفتن و تصرف نمودن در مال حرام مضایقه نداشته باشد و اگر معامله را بعین آن مال
نموده باین طریق که چیزی را خریده بعوض همان پول امانت و گفته که خریدم این قماش را مثلا بهمین پول که مال
زید بود در اینصورت صحت آن معامله موقوفست بر رضا و امضای زید بعد از امضا آن قماش مال زید میشود
و زید نفعش را میبرد و نقصانش را میکشد و اگر امضا نکرد بیع باطل و مبیع ببایع برمیگردد و بعمرو چیزی
نمیرسد و از شیخ ره قولی نقل شده است به بطلان معامله بمال غیر هر چند که بذمه باشد نظر باطلاق بعضی
اخبار مثل صحیحهٔ صفار و روایت ابان و مرسله ابن بکیر و خبر ابی خدیجه و غیر ذلك و همچنین اخبار اقتراض غیر
ولی ملی مال یتیم را که بالاطلاق دال است بر آنکه نفع از یتیم و خسران بر مقترض است و دلیل مشهور است جمع میان
این اخبار و صحیحهٔ ابن المغیره و از سکونی و غیر ذلك و اگر مذهب مشهور اجماعی نباشد قول شیخ نظر باخبار و اعتبار اقوی
و حمل معارض بر تقیه اولی است بر اینکه ابو حنیفه و بعضی دیگر از سنیان تصریح نموده‌اند باینکه غاصب مالك
مغصوب میشود و مثل در مثلی و قیمت در قیمی بذمهٔ او تعلق میگیرد و از جملهٔ مؤیدات این است که سکونی از قضات سنیان
و دیگر آنکه معاملهٔ عینیه نادر الوقوع قریب بممتنع عادیه است پس حمل اطلاقات بر نادر بسیار بعید
بلکه رکیک است لکن ظاهرا مسئلهٔ مذکوره و قول بتفصیل اجماعیست و مقدمات یتیم بر فرض تسلیم خارج است
بنص والله یعلم ل ثنج هرگاه شخصی درهمی با دیگران از برای انداختن درخت و ساختن عمارت و غیره اشتغال
جویند و جمعی برضای خود یا باعانت او آمده و از اتفاقات یکی از ایشان را در وقت کشیدن درخت و برداشتن چوب

بر سر تش خورده و مرده بر مستحقین چیزی لازم نمی آید هرگاه معین بالغ و عاقل آزاد باشد بر مستحقین چیزی
لازم نمی آید و گفتگوی قصاص یا دیت بر قاتل یا عاقله است بنحوی که در شرع انور مقرر است **فصل ششم**
هرگاه چند نفر متفق شوند بر ریختن درختی یا انداختن دیواری و اتفاقا بر یکی از ایشان فرود آید و بکشد
دیت بر کیست **جواب** ظاهرا دیت منقسم میشود بر همه ایشان و حصه مقتول موضوع و ساقط میشود بنا بر آنها است علی
الاشهر الاظهر و بعضی همه را از شرکا میگیرند **فصل هفتم** نماز زیارت بعینه قبل از زیارت است یا بعد از آن
جواب قبل است علی الاظهر و اگر بعد از زیارت اعاده نماز شود بهتر است **فصل هشتم** در زیارت مشهوره
عاشورا اشتباه چند نماز میکنند **جواب** دو رکعت قبل از زیارت و دو رکعت بعد از سجده هر دو از برای
حضرت امام حسین و اگر زیارت حضرت امیر ع ضم شود از برای آنحضرت نیز نماز زیارت میکنم **فصل نهم** بعضی
از منطرهای مجرب از برای مار و سگ و عقرب و غیر ذلک هست یا از برای دفع و رفع اذیت آنها میتوان
و حال آنکه معنی آنرا نمی فهمیم و بعضی از اینجهت منع میکنند که شاید متضمن کفر باشد و هرگاه جایز باشد
خواندن و شما منطر مجرب داشته باشید بیان فرمائید **جواب** ظاهرا خواندن آنها ضرر ندارد هرگاه بر خواننده
کفر بودن آنها معلوم نباشد نظر باصالت حلیت اشیا خصوصا هرگاه بحد تجربه رسیده باشد نیز اگر دفع ضرر
مظنون و موجود شرعا و عقلا مستحسن و راجح است بر فرضی که واجب نباشد و احتمال کفر کفر نیست با آنکه
اصل است و ظاهرا همه مناطر مجربه است و تخلف تاثیر در بعض موارد ضرر ندارد مثل تخلف تاثیر بعضی از ادویه
و عقاقیر نظر به بعضی از عوارض مثل غلط خواندن و اجازه از استاد نداشتن نیز اگر تاثیر اجازه نیز بتجربه
رسیده و از جمله مناطر مجربه که جمعی از اصدقا بتجربه رسانیده اند و بمشاهده حقیر ثابت گردیده و حقیر را
نیز اجازه داده اند اینست که از برای دفع ضرر گزیدن مار و عقرب و هر یک از حشرات موذیه میباید در حین خسوف
یا کسوف طشت پر آب یا لگن پر آب یا حوض آب را در کنار آنها بنشینی و دست را در آب گذاری و آب را دائما
بدست حرکت دهی و بجرم آفتاب یا ماه منخسف نگاه میکرده باشی و این منطر را مکرر بخوانی تا وقتی که جرم نیر بالتمام
منجلی شود منطر اینست ستر اتیس بیس کپس کپس کپس و بعد از آن که صاحب این عمل شوی هرکس را که مار یا عقرب
مثلا زده باشد تو کارد دسته سیاه بردار و منطر مذکور را بخوان و کارد را بر عضو ملدوغ سه دفعه مالیده بر نیت
تسکین وجع مار یا عقرب بد یا عمو مثلا این شکل اینده را در زمین بکش بهمان کارد و اول خط طرف چپ خود را
کشیده بگو ستر اتیس بعد از آن خط طرف راست را کشیده بگو بیس بعد از آن خطوط اربعه وسطی را از سر گرفته
و در کشیدن هر خطی یک کپس بگو و کارد را در سر خط رابع بر زمین فرو کن و بگذار تا وجع ساکن گردد و شکل این
[شکل] و دیگر منطر دندان است که حقیر بتجربه رسانیده ام و جمعی تعلیم نموده و بتجربه نیز رسانیده اند و بیانش
اینست که چون کسی خواهد که درد دندان نه بیند باید در وقت دیدن ماه نو نذر کند که گوشت اسپ و کاسنی در
انماه نخورد یا بدین طریق که نذرت لله ان لا اکل لحم الفرس و لا الهندباء فی هذا الشهر بشرط ان لا باطراف دندانها بگر
داند و در دیدن هر ماه نو که چنین کند در آنماه درد دندان نه بیند و این منطر را افلاطونی در کتاب قرابادین از کتاب
فلاحة قسطین نقل کرده باین عنوان که هرکس که در وقت دیدن هلال قسم بخورد که هندباء و لحم فرس نخورد در
انماه درد دندان نه بیند و شیخ رئیس ابو علی بن سینا نیز آنرا در جمله مجربات خود بنظم در آورده و چون مجربات
شیخ نیز از این قبیل بلکه بعضی از آنها اغرب از اینست و خالی از لطافت نیست همه را ذکر میکنیم که هر که خواهد
تجربه کند قال الشیخ علیه ما یستحقه ابدا بسم الله فی نظم حسن اذکر ما جربت فی طول الزمن ما هو بالطبع
و بالخواص لکل عام و لکل خاص فی شولة العقرب نجم توأم براه عین من له تعلم اذا راه امرآن مصطحبا
و اتفقا و داوما تحاببا لا سیما ان قالا مجیبا بعض لبعض کوکبا کوکبان و مثله نجمان فی سعد بلع رؤ
یته لکل ود قد جمع و مثله ایضا بسعد الذابح رؤیته لکل ود صالح یجز من شئته فتنجیا ثم تنفی لکوکبا
کوکبا فینشا الود باذن الله بینهما فلا تکن باللاهی کف الخضیب فرقد الی الابد لکائن من کان فی کل احد

کپسه

نسخه الاصل این شکل است

سلغ

اذا راه اثنان اثنا او جماعة افترقوا الى فناء الساعة بنجم السهى ما منه من شاف ومن سموه وهو طارق فمن
راى عشية نجم السهى لم تؤذه عقرب تمتمتها كلا ولا يدنوا اليه سار ولا يسوءه سوء طارق يغرر العليل ذو
الخناق بمرقة الاشنان والسماق لا سيما ان شابه كشوث فهو لعمرى نفعه موروث ابلغ من الصابون وفى دهن
ينفع من القولنج غير الحكم ومكذا الكمون والكراويا ان اكلا محمصا بدا دويا وطبقك الاضراس فى التجارب مانعة
منه لدى التجارب تخبطك الاظفار وعند الصبح بكرك عرضا من بل الملح اغنى قشور الملح ان تفرحت والبثت
صاحبها وبرحت اطل على الحوارد من القمح مع وسخ الاسنان عند الصبح فانه يذهب منها سعيها كالنار فيها
ثم يورث نفسها وهكذا قشر الخيار الرطب تفركه بالقشر لا بالقلب اكورؤس كل ثالول ترى بعود تين قد
وقت اخضرا مرارة الجنة سم قاتل ونحن للسم بها نقاتل اذا سقى منها السقيم بيض برء من السم بتلك الشربة
وان سقى الصحيح منه ماتا من وقته وفارق الحيا فانا نشادر الدخان فى الحمام يصيح المقامر من سبات فوق مثقال
اذا ما شربا مع وزنه من الرجيع المجتبى يخلص المسموم من نماته من بعد ياس الاهل من حياته وفيه سر لست ابدى
لمن ولست خفيه لامر قد علن يعرف بالكبريت الخوالي وهو الرخيص ابن الرخيص الغالى يصب عنه حب
رمان العلى وهو طبيب الهجران جرب على وهو الذى يدعى بطين البحر كيكرا لنبات فوق العطر للناس فيه
ارب اى ارب وهو اذا خمره الشمس العجب سبحان من اودعه الامانة والغوص فى الاشيا والابانة ان يسمع
الانسان صوتا فى الخشب فى سقف بيت فرحيل قد قرب ورؤية السلح من البيت كذا ان سقطت مكانها بلا اذى
تؤذن بالرحيل والحمام والموت ان كان خليعا او ام لا تغسلن ثوبك الكتانا ولا تصل فيه كذا حيثنا فانا عند اجتماع
النثرة بيلى وفى البراز فاتخذه اصلا وكل هذا شاع فى التجارب والسر فيها اعجب العجائب بجزءين طبرا وجزء طها
وسخ خل الخمر وزنا صحا وليكن الخل عتيقا ابيضا او احمر اللون فذا وطيبا يستقطر الجميع بالانبيق بالمحو والنقط مع
الترويق فماء هذا القاطر الملتهبة يحرق غير الذى ينشر به من سائر الكتان والحرير والقطن والثمر مع السير فانه
يسلم من حر اللهب ومن حريق كله وناعجب وانما يعرف هذا الماء بالنقطة الخارجية الاشيا يطلى على القروح و
الاورام وكلما يضر بالاجسا كالجرب الحادث والقديم يخلص من عذابه الاليم وهكذا الانفاس يا الانفاق فانه
اقوى من الترياق بتول عين وبها جنوا كانه فى خلقة الانسان زوجا المحوما الثى وذكر كما وجدناه فى الصفات
والاثر يخرج منها فى شباطها نبا وراكب بعض لبعض ما نبا وقد علا الزوجين منها زبد كرغوة الصابون
حين يوجد نباخذ الاخذ منها الزبدا فحبة منه نقيم الاملدا فلم يزل منقضبا قواما من غير نوم مدة اياما
حتى اذا ما اغتسل الانسان بالماء زال عنه ذا النصبان والحبشان من لحوم هذا ان شربت فى مرقه فهذا وثولة
قرية بالشام من عمل الثقيف ذى الاجام لا شئ للجراح كالطيبون يختم جرح السيف والسكين وهو نبات
كره الروائح مبدد ينبت فى الفلائح بورق كورق الصعفصا وزهره اصفر غير صافية الحامة الجرح نغير الورم
وغير قيح سيما قطع الدم يضمد الجرح به وقد برا ان كان قد جف والا انحصرا وهكذا يصنع للعفود من سائر
الحيوان والجزور ويخرج الدود من الجراح وكل مدفون من السلاح وهو ضماد للبواسير شفا وللنواصير
ضمادا قد كفا واكله يذهب حمى الربع وماءه يقتل دود القرع وكلما تغرغر الانسان بمائه تقوى بهر الاسنان
ودهن زهره عظيم الشان يدعى بدهن الصين فى الادهان يخرج بالانبيق كالخلاف وكالبرزات بلا اختلاف
اذا الطخت الجرح منه مرة التحم قد لا تخاف ضره وهو طلى لكل نضاج اذا طليته اخرج من ذلك الاذى من كل ما
يجدثمن سوداء قد اثرت على الحسوداء او البثورات التى تفرحت والمت صاحبها وبرحت وكل ما كان من
الاعلال فى جسد العليل ياخذ ما ل يخرج اسرع من برجع النفس او غمض طرف او شهاب مقبس اغنى من اهل
التجارب الاول وجربوه عند ارباب الدول قتل ذباب الخيل فى الاسفا ينفع من رثيا مع ما حاط اذا تقلت فوق
راس العقرب اوفمها استخرجت نحو الذنب وذاك قبل القتل والترويق يغشى اذا من غير ما تعويق كذالك
الصائم والصفراوى ان نقل ماتت بلا مداوى لا سيما ان مضغا عقابا فانها ستعرف الصوابا وان طلت

ثم عصا

في الشدّ النشاور وبل فيه كاغذا كما ترى ثم كتبت ما نشا فيه كصورة الطلسم للتمويه فلست ادري منه افعى مخشش
لكنها انكره منه فتطش وان مسحت جسمها في الكاغذ تقشرت وانسلخت عن آكد عصيرة الوزغ اذا ما حشيت في
شعر اي دابة وانسيت اذهبت الشعر وجاء غيره ابيض مثل الثلج ذا الصيمة والكن لكان ان على بالخل وصبغ الشعر
به ما خلا من اسود فابت شعر ابيض يشبه للثلج وهذا ينقض بصيرة في سواده كالقار ويسمن حقنه بالحار في الخيل
والبغال والحمير وسائر الجمال والجزور امسح على الاضراس والاسنان مهلا احى بطرف اللسان وقل حرمت الاكل
من لحم الجمل مع الكوفس اتماما منه حصل او قل حرمت اكل من لحم الفرس شهرا ولا من هند باثق الخرس وذلك عند
رؤية الهلال فتامن الاضراس من اعلال داوم على هذا مدة الشهور فتح اسنانك في الدهور فاخذ من مرارة الحد
ما اشتهى منه بلا مراء واسحنه في عصيدة البنات وهي التي تعرف في الصفات بالزان بايج النضير الاخضر وارفعه في
زجاجة مقددة حتى اذا احتيج الى العلاج احضره في ظرف من الزجاج فاكحل الملسوع بالخلاف فيخرج السم من الاطراف
من حية ولسعة الزنبور وهكذا من عقرب دعور هذا الذي جربته في عمري نظمته للمستفيدين اثرى والحمد لله على التمام
حمدا اكثر اعداد الايامي وصلوات الله ذي الجلال على النبي المصطفى والآل ما ان بدا فجر الصبا العامي بجنح دبر الظلام
الداجي واله العصابة الزكية الانجم الطاهر الذكية وصحبه التابعين اثرا ما جاء قطر واجاد هرا وغفر الله لنا وقد عفى
عنا وعن ابائنا وقد كفى ل تخ درويشان كنند بزور اب شهادت بخورد مست ميده هند وهر چند اعراض ميكنند
وزور امیکو داند دست نمی دارند وحیلا میدانند که هرگاه در اخر نزع اب شهادت نخورد از بیم امیت بدا و این اشربت
شهادت میکو بند چه صوت دارد و بانها همه از بدع عوام کالانعام است و شربت شهادت معنی دیکر دارد و ان
شهید شدنست خوب بنیست که درویشان نکنند اب با شربت در حلق او بریزند برآنکه کا هستکه از ضعف قوة
فرو بردن و بیرون ریختن ندارد و راه نفس و را تنگ میکنند و اورا میکشند و شربت هند شربت در خون او میشود
بلکه باید بنیه وامثال ان تو کردو لب زبان او وا تر کنند و از او رخصت طلبند هرگاه اذن دهد کم کم بحلق او بریزند
والآ فلا ل تنط ما معنى قوله تعم في العشر الثامن من ال عمران ولا تؤمنوا الا لمن تبع دينكم الايةب هذه
من الايات المشهورة بالاشكال والذي يختلج بالبال في هذا المجال على سبيل الاحتمال والله العالم بحقيقة الحال
انه يمكن بحسب القواعد العربية ان يكون قوله تعم ولا تؤمنوا الا عطفا على امنوا او كفروا ولمن مستثنى من مقدر اي
لاحد وهو مفعول تؤمنوا وفي الكشاف في صورة طه ان اللام مع الايمان في كتاب الله لغير الله لقوله تعم يؤمن بالله
ويؤمن للمؤمنين وما نحن لك بمؤمنين امنتم له لكنه جاء بالبا لغير الله في صورة الاعراف وقال فرعون امنتم به انتهى
ولقائل ان يقول لا حجة في قول فرعون فتامل وان يؤتى مفعول له بتقدير كراهة كما في قوله تعم يبين الله لكم ان تضلوا
كما ذكره جمع من المفسرين واو يحاجوكم صلة يؤتى واو بمعنى الى اي ان يحاجوكم وجملة قل ان الهدى معترضة والمعنى والله يعلم
انه احتيال طائفة من اهل الكتاب في رد المسلمين الى الكفر فقال بعضهم لبعض امنوا بمحمد في اول النهار من غير اعتقاد
ثم اظهروا الكفر في اخره قائلين ومعتذرين انا نظرنا في كتابنا وباحثنا علماءنا فوجدنا محمدا ليس بذلك المنعوت في كتبنا
فظهر لنا كذبه لعل المسلمين اذا راو ذلك منكم شكوا وقالوا ما رجعوا وهم احبار قد امنوا باختيار من غير طمع ولا
اضطرار الا لامر ظهر عليهم في بطلان الاسلام فرجعوا الى الكفر ولا تؤمنوا اي ولا تعتقدوا ولا تصدقوا لاحد بدعوى النبوة
الا لمن تبع دينكم وهو موسى ع فان كل نبي تابع لدينه مقتد بما جاء به من عند ربه ويحتمل ان يكون الكلام على
القلب كما في قوله عرضت الناقة على الحوض وكما طبخت بالقدر السيا على المشهور اي الا لمن تبعتم دينه وبالجملة لا
تؤمنوا الا لموسى وابقوا على اليهودية ولتمسك بالسبت بداكراهة ان يؤتى ولئلا يؤتى احد محمدا والمسلمين
مثل ما اوتيتم من الجاه والاعتبار اذ يصير انما نكم بلدينهم سببا لتقويتهم وعلو كلمتهم او يحاجوكم اي لئلا يؤتى احد
من يتبكم او الى يوم يحاجوكم عند الله بغير يوم القيمة والمراد استيثار الدولة الفانية على العزة الباقية وعزة الدنيا
مع نار الاخرة كما في المثل السائر النار ولا العار قل يا محمد ان الهدى اي الطريق والدين الذي يجب ان يسلك ويتبع هدى
الله وشرعه كائنا اي فريق كان لا اختصاص له بفرقة دون اخرى فما ثبت انه دين الله باظهار الايات به المدعي للنبوة

عقبة

كمحمد

تكميله المعجزة والبينة على صدقه وجب عليكم اتباعه والهو اتباعه ان كان مبعوثا بدين او بقاء على لم يكن ليظهر الفتح
و تنويهه الفضل والنبوة بيد الله يؤتيه من يشاء فاتاه الا ان محمدا كما اتاه موسى وغيره من الانبياء والله العالم **سؤال**
اخوند مرحوم در زاد المعاد در اعمال نيمه شعبان در باب زيارت امام حسين فرموده كه اقل زيارت آنحضرت آنست كه بر بام
يا صحرای گشاده درآيد و بجانب راست شمال و بجانب چپ بالا سر نظر كند پس بانگشت اشاره كند بجانب سمت
قبله و بگويد السلام عليك يا ابن رسول الله اين طريقه در همه بلاد معتبر است يا مخصوص اصفهان است پس در جاهای ديگر بچه طريق
بايد كرد ج در همه جا چنين است مگر در اعتبار جانب راست قبله كردن كه آن مخصوص اكثر عراق است پس اگر معتبر
قبر آنحضرت بچه اشاره بايد كرد و در اكثر بلاد مشهوره عراق چنين اتفاق افتاده كه قبر آنحضرت در بين قبله
واقع شد لكن تفاوت پس در اصفهان قبر آنحضرت منحرف است از بين قبله بر پنجاه و سه درجه و در شيراز بر شصت
پنج درجه و در مشهد مقدس رضوى بشصت و هفت درجه و در قزوين بسى و دو درجه و در تبريز منحرف است بسمت
پشت قبله بيك درجه پس معتبر استخراج سمت قبر آنحضرت است بطريق استخراج قبله از ملاحظه عرض و طول بلد مطلق
باعرض و طول عرض اقدس كربلای معلی و چون آن در زيج مذكور نيست اعتبار عرض و طول كوفه نمايند و بعضی
طول كربلا را شصت و نه و عرضش را سی و پنج نوشته اند پس استخراج سمت قبر آنحضرت موافق مشهور بدايرهٔ هنديه
ميشود و هم چنين استخراج سمت ساير قبور ائمه ع لكن فاضل قزوينی ابحاث شريفه بر مشهور در دايرهٔ هنديه
و استخراج قبله و جهات قبور از آن نموده هر كه خواهد رجوع برسالهٔ قبلة الآفاق او نمايد **سؤال** صد
لعن كه بر قاتل حضرت امير ع بايد كرد در شب قدر مخصوص شب نوزدهم است چنانكه بعضی از ملاهای اينجا می
ميگويند و ظاهر اعتبارات زاد المعاد است يا در هر سه شب بايد كرد چنانچه بعضی از ملاها اينجا ميگويند ج
موافق ادله و مطابق عمل شيعه در اعصار و امصار آنست كه در شب نوزدهم و بيست و يكم بايد كرد كه در شب اول
آنحضرت ضربت خورده است و در شب دويم وفات يافت و در شب بيست و سيم بخصوصه استحبابی ندارد بلی هميشه
لعن بر قاتلان و ظالمان اهل بيت كردن استحباب دارد و عبارات زاد المعاد نيز موافقست با آنچه گفتيم زيرا كه
اعمال ليالی قدر را بر دو قسم نموده يكی مشترك ميان هر سه و دويم غير مشترك ميان هر سه اما اول پس كذاردن دو
ركعت نماز كه در هر ركعت بعد از حمد هفت مرتبه سورهٔ قل هو الله است و بعد از فراغ از نماز هفتاد مرتبه استغفر
الله ربي و اتوب اليه گفتن و هم چنين غسل كردن و قرآن را بدست گرفتن گشادن و دعا مخصوص نيز خواندن
و قرآن را بر سر گذاشتن و دعا مخصوص را نيز خواندن و زيارت حضرت امام حسين كردن و صد ركعت نماز كردن
و در هر ركعتی بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ قل هو الله يا هفت مرتبه يا پنج مرتبه يا يك مرتبه خواندن و طلب
آمرزش و دعای از برای خود و ديگران و اذكار و صلوات بر محمد و آل محمد آنچه مقدور شود و دعای جوشن كبير
خواندن و اما دويم پس مخصوص شب نوزدهم و بيست و يكم گفتن صد مرتبه استغفر الله ربي و اتوب اليه و
صد مرتبه اللهم العن قتلة امير المؤمنين و خواندن دعای اللهم اجعل فيما تقضي تا آخر و مخصوص بيست و يكم
دعای اول است كه در ضمن دعاهای عشر آخر مذكور ميشود و مخصوص آنكه در نوزدهم نيست و در بيست و سيم
هست استحباب اعتكاف است آنچه مخصوص شب بيست و سيم است كردن دو غسل است و خواندن سورهٔ عنكبوت و روم
و دخان و هزار مرتبه سورهٔ انا انزلناه و دعاها **سؤال** مخصوص شب در حديث است كه هر كه در شب بيست و سيم ماه
رمضان هزار بار سورهٔ انا انزلناه را بخواند هر آينه صبح كند با يقين باعتراف بآنچه مخصوص است بما از كرامتها
در اين شب بسبب آنچه در خواب بيند چه وقت بخواب ميرود بيند و حال آنكه مستحب است احيا تمام شب خصوصا
نصف آخر شب و در حديث پيداست كه حضرت فرموده تا صبح بيدار باش ج حديث مذكور صريح نيست در آنكه
كدام صبح و شب مراد است و شايد مراد شب و صبح آخر عمر او باشد و اينها در صورتيست كه انا انزلناه را درخوانده باشد
و اكثر عوام انا انزلناه ميخوانند باسقاط هاء ضمير و آن باطل و مبطل نماز است هرگاه در نماز چنين بخوانند هر چند كه
از روی جهل باشد **سؤال** في جملة خبر في تكثير حج الانبياء في الفقيه ثم نادى ابرهيم هلم الى الحج فلبى اناس في اصلاب

الرجال

الرّجال وارحام النّساء ولو ناداهم هلمّوا الی الحجّ لم یحجّ من کان یومئذ انسیًّا مخلوقا اما الفرق بین هلمّ وهلمّوا فی هذا المقام
لعلّ وجه الفرق ان صیغة الخطاب لا یعمّ غیر الموجود الّا مجازا بالقرینة ولا قرینة مع الجمع تدلّ علی ذلک بخلاف المفرد
فانّ القرائن الحالیة والمقالیة فی الایة الشریفة علی عدم ارادة الخطاب الی معیّن قائمة فیکون من قبیل ما تقرّر فی علم المعانی
من انّه قد یترک الخطاب مع المعیّن الی غیره قصدا للعموم وارادة کل من یصلح لذلک کما فی قوله تعالی ولو تری اذ وقفوا
وکان المراد بقوله الا من کان انسیًّا انّ المقصود بالاصالة من التکلیف انّما هو الانس سواء کان بلفظ الجمع او المفرد
وان شارکهم الجنّ فی ذلک کما فی الاناث بالنسبة الی صیغ الذکور فلیفهم **سؤال** هرگاه شخصی در زمین موات
حفر نهری کند واز برای مزرعه خود آبی را بانجا جاری سازد اولی واحقّ میشود بان ارض موات از دیگری یا نه **جواب**
بمجرد همین اولویتی بحوالی نهر بهم نمیرساند مگر بقدر حریم نهر **سؤال** در تعزیه میخوانند که ساربان حضرت
امام حسین بعد از شهادت کمین کرد از برای بند زیر جامهٔ آنحضرت وچون اراده نمود حضرت بدست مبارک مانع شد
وان ملعون دست آنحضرت را برید این حکایت اصلی دارد ونام آن ملعون چیست وحرّ مشهور نزد شما خوبست یا بد وقبرش
در کجا است وحبیب مظاهر در میان شهدا است یا در رواق حضرت **جواب** ساربان در کتب معتبره نقل شده واسمش
بجیر بن کعب گفته اند وحرّ خوبست بدلیل فرمایش احادیثی که دلالت بر نیکی او میکند وقبرش قریب بیک فرسخی کربلا است
وقبر حبیب در رواق است **سؤال** شوهری بدعوی دارد وادعا میکند بعد از یکسال از زفافش که عقد من متعه بوده ومدتش
تمام شده وزوجه میگوید دائمی بوده حق با کیست **جواب** در آن خلافست وظاهر اینطاهر شرع قول قول زوجه است با قسم
هرگاه زوج از اثبات عاجز شود واحتمال رد قسم نیز دارد واحوط آنستکه هر دو قسم خورند هر یک بر نفی قول دیگری
پس عقد ایشان بحسب ظاهر منفسخ میشود وهر یک میان خود وخدا مکلّفند بانچه میدانند **سؤال** زیدی از عمرو جنسی
طلب دارد ومطالبه نمودند تا آنکه قیمت جنس تنزّل نمود تفاوت قیمت را میتواند که از او بگیرد **جواب** نه بلکه او بنا
با قدرت بر ادا گناه کار میشود وتوبه اش موقوفست برضای او واگر بسبب اظهار ندامت والتماس **سؤال** صیغهٔ خلع
یکنفر از جانب زوج وزوجه جاری میتواند ساخت **جواب** بلی علی الاظهر والتزام تعدّد احوط وبهتر است لکن تحقیق
اینمسئله ثمرهٔ چندان از برای عمل ندارد زیرا که تحقّق خلع در این زمانه بنهج شرعی نزدیکست بممتنع عادةً خصوصًا
هرگاه زوجه عجمیّه باشد **سؤال** بچه جهت در این زمانه خلع بهم نمیرسد وحال آنکه بسیار میشود که زوجه کراهت
از زوج بهم میرساند وخواهش طلاق میکند وتحقیق مثل مشهور را میگوید که مهرم حلال وجانم آزاد **جواب** آنچه متعارف این
زمانه است که غالبا زوج کراهت از زوجه بهم میرساند بسبب بدشکلی زن یا بی کمالی او یا از جهة پیری ونازایندگی یا از جهة
آنکه خواهش زن دیگر دارد واجتماع هر دو از برای او میسّر نمیشود یا نمیخواهد ومع ذلک دنائت دارد ونمیخواهد در
این باب مطلّقه نفقه نکند بلکه نفقه ایام عدّه نیز ندهد بلکه انتفاع نیز ببرد وبعلاوه ندادن مهر ونفقه عدّه چیزی
از آن نیز بگیرد لهذا بنای بدسلوکی با او میگذارد وحقوق شرعیّه او را نمیدهد وتکلیفات شاقّه وخدمات غیر مستحقّه
با او میفرماید وبا تنها بدون سبب شرعی او را اهانت میدهد بلکه میزند وفحش ودشنام با او میگوید تا بحدّی که زن به تنگ
آید وچیزی بدهد وخود را از این صدمات خلاص نماید پس مطلّقین طلاق او را بعنوان خلع بعمل میاورند واسم خلع شرعی
میپندارند وحال آنکه چنین نیست زیرا که از شرایط خلع نزد امامیّه آنستکه زوجه کراهت قلبیّه از زوج دارد بسبب
قبح شکل زوج یا فقر او یا امثال اینها نه بسبب اضرار وایذاء وزدن او بلکه خلع ناشی از اضرار حرام وباطل وباید کراهت
مخصوص بزوجه باشد واگر زوج نیز داشته باشد در اینصورت مبارات خواهد بود نه خلع واگر زوجه کراهت قلبیّه نداشته
باشد نیز خلع متحقّق نخواهد شد باجماع کلّ علماء امامیّه بلکه مستفاد از اخبار معتبره بسیار واجماع قدما اخیار
چنانکه نقل کرده اند آنستکه ظهور کراهت هم بحدّی باشد که فی نفسه چنانکه مشهور میان متاخرین است بلکه باید
کراهت مذکوره بحدّی باشد که زن بزبان آورد وعبارات محرّمه چند گوید پس در روایت جلیله که در جمیع کتب اربعه مذکور
است وسندش در فقیه صحیح ودر کافی وتهذیب واستبصار حسن کالصحیح است چنین است که حضرت صادق ع فرمود که مختلعه
حلال نیست خلعش تا آنکه بشوهرش بگوید والله هیچ قسمی که یمین دهی بعمل نمی آرم واطاعت تو در هیچ کاری نکنم وان

وازبرای تو جنابتی که از تو بهم رسانم غسل نمی کنم یا اینکه نمی گذارم که بمن جماع کنی و کسیرا که تو نخواهی داخل فراش
تو مینمایم و بدون اذن تو مردم را رخصت دخول در خانه میدهم و بتحقیق که مردم ما در خلع بکمتر از این اکتفا می کردند بعضی
میشمودند پیش هرگاه اینها را بشوهرش گفت از برای شوهر حلال میشود آنچه از او میگیرد و خلع یک طلاق محسوب
باشد و دو طلاق دیگر برای او باقی میماند و فرمود که باید این کلامها از پیش خودش باشد یعنی بتعلیم دیگری نباشد
و در طریق حسن نیز اینرا فرموده که اگر امر را اما باشد بگو نمیخواهم کرد طلاق را مگر از برای عدة یعنی طلاق رجعی
قبول میکنم نه طلاق خلعی را که بائنست پس اگر شرط صحت خلع که تکلم بعبارات مذکوره است متحقق نمیشود
مگر آنکه زن فاسقه و عارفه باحادیث و مسایل خلع باشد و بر عارف مطلع بر اصطلاحات آیات و روایات مخفی
نیست که مراد از اطلاق لفظ ناس بعضی مردم در قرآن یهود و در اخبار امامیه اهل سنت اند و فهمیدن غیر اینها از لفظ
ناس در اینها باعانت قرائن میشود و از اینجا معلوم میشود که حدیثی که دلالت بر اکتفا بکمتر از عبارات مذکوره کند محمول
بر تقیه است و مذهب مشهور سنیان است که مطلق کراهت بی وجه شرط نیست و مذهب مالک است که کراهت فی الجمله شرط است
چنانکه در کتب رموز الفقهاء اشاره باینها نموده و در صحیحه کنانی از حضرت صادق ع چنین است که حلال نیست خلع تا آنکه
همین زن طلب کند خلع را از مرد بدون آنکه مرد با وضرر رسانیده یا او را زده باشد تا آنکه بگوید که هیچ قسم تو را بعمل
نمی اورم و غسل جنابت از تو نمیکنم تا آخر حدیث واحادیث دیگر نیز باین مضمون هست و عمل قدما شیعه بر مضمون
اینها است چنانکه سید محمد صاحب مدارک در شرح مختصر و آخوند ملا محمد باقر سبزواری در کفایه و آخوند ملا
محمد باقر مجلسی در شرح تهذیب فرموده اند و شیخ محمد بن ادریس حلی ره در کتاب سرائر باین مضمون فرموده که اجماع علما
شیعه منعقد است که جایز نیست خلع مگر بعد از آنکه بشنود شوهر از او آنچیز را که حلال نباشد گفتنش از
قبیل آنکه بگوید که غسل جنابت از تو نمیکنم و حدود و حقوق ترا بجا نمی آورم و داخل فراش تو میکنم کسانیرا که
تو نمیخواهی و بعد از آنکه دانسته شود از حال این زن که اینها را که میگوید بفعل نیز میآورد و هم چنین شیخ ره در کتاب
خلاف نقل اجماع نموده برهمان که ابن ادریس فرموده چنانکه از خلاف نقل شده هذا وقبل الخوض فی المطلوب لا بد
من تمهید مقدمة هی ان المکلف بفروع الاحکام فی زمن غیبة الامام ع اما ان یمکنه بالقوة القریبة استنباط
الحکم الشرعی الفرعی من دلیله التفصیلی وهذا هو المسمی بالمجتهد والبصیر اولا والثانی اما ان یمکنه اخذ الحکم من الاول
ولو بوسایط اذا کانوا عدولا وهو المسمی بالمقلد والمستبصر اولا والثانی اما ان یمکنه العمل بالقدر المتیقن فی
رفع التکلیف الثابت فی الجملة وذلک بان یلتزم فعل ما دار بین احتمالی الوجوب وغیر الحرمة من الاحکام وترک ما دار
بین احتمالی الحرمة وغیر الوجوب منها والجمع بین ما یقتضیه احتمالا الوجوب والحرمة کالجمع بین الظهر والجمعة والصوم فی
السفر مع القضاء فی بعض المواضع وهذا هو المسمی بالمحتاط اولا ولا بحث لنا عنه ولا ریب ولا نزاع فی ان من لم یمکنه
الاجتهاد یجب علیه تقلید المجتهد الحی الجامع للشرایط ان امکنه ولا یجوز لاحد تقلید الاموات سیما فی غیر العبادات
وان لم یمکنه ذا ولا ذاک بالفعل وجب علیه الاحتیاط ومع المکنة وان اثم بترک تحصیل مرتبة الاجتهاد والوصول
الی فتاوی المجتهد الحی مع الامکان قال الفاضل العارف الکاشانی فی کتاب القضاء من المفاتیح ولا فرق فیمن نقص
عن مرتبة البصیرة المطلع علی فتوی الفقهاء وغیره ولا بین حالتی الاختیار والاضطرار اجماعا منا فیهما ولا یجوز التحاکم
الی غیر الفقیه الجامع للشرایط وان استقضاه ذو شوکة واهل البلد بتراضی الخصمین بل بلا خلاف للنصوص انتهی
کلامه رفع مقامه ثم الادلة الشرعیة عندنا هو الکتاب والسنة والاجماع ودلیل العقل الاعم علی النهج المعتبر المقرر
فی الاصول من حجیة الظن ثم الظن وتاویل المجمل وارجاعه الی النص والظاهر الی النص بالتخصیص والتقیید عند التعارض
مع التقاوم فی الدلالة والسند بان یکون المخصص والمقید من الاخبار صحیح السند او موثقا او حسنا او ضعیفا
منجبرا بعمل الاصحاب کلا او جلا سیما القدماء منهم بمضمونه ولا عبرة بمجرد الشهرة بین المتاخرین خصوصا اذا عارضت الشهرة
بین المتقدمین فان الاجماع عن ایدیهم صدر والشاهد یری ما لا یری الغائب وقد اشتهر بین المتاخرین مسائل علی
خلاف الادلة القویة استنادا الی بعض الاصول والاطلاق دلیل معارض بمقید مقاوم او خبر ضعیف بل عامی مع

تقويّ خاصّة منها حمل المتعارضين ابتداء على الجواز والاستحباب والكراهة نظراً الى انّ الجمع مهما امكن اولى من الطرح
مع انّ ذلك طرح لاحدهما فى الحقيقة وخلاف الترجيحات المفرقة فى الاخبار المعتبرة من ترجيح ما رواه اعدل واوثق
واورع واصدق وما هو المطابق لما اشتهر بين الاصحاب او خالف العامة خصوصاً حكامهم وقضاتهم وما هو
الموافق للكتاب والسنة الى غير ذلك وطرح المرجوح والتوقّف بعد انسداد طريق الترجيح والتخيير مع انّ الظاهر من كثير
من الاخبار المعتضدة بالعقل والاعتبار انّ العمدة فى اختلاف اخبار الائمّة الامامية انّما هو الاتقاء والتقيّة من
العامة القائلين بالرأى والقياس والاستحسان حتّى ورد خذوا ما خالفهم فانّ الرشد فى خلافهم وانّهم ليسوا من الحنيفية
فى شىء واستفت فقيه البلد فاذا افتاك بشىء فخذ بخلافه الى غير ذلك فليتأمّل واذا جاز حمل المتعارضين الدائرين
بين النفى والاثبات من قبيل يجوز ولا يجوز وافعل ولا تفعل ويحرم ولا يحرم ونحو ذلك على الاباحة والكراهة مثلاً
لم يبق مورد لاخبار التراجيح الدالة على وجوب الاخذ بالراجح وطرح المرجوح وضربه بعرض الحائط او على وجه الذى
الى به نعم اذا انسدّ طرق التراجيح ووصل الى حدّ الارجاء يعمل باخبار التخيير وما قيل المخالف بالاستحباب او
الكراهة عملاً باولوية الجمع مهما امكن ولا بدّ فى الجمع من شاهد من نفس المتعارضين او من خارج من اجماع
ونحوه فتدبّر وتفطّن ومنها انّهم مع قبولهم فى الاصول للاجماع المنقول كثيراً ما يردّونه بقولهم الاجماع فى محلّ النزاع
ممنوع او ما ادّى هذا المعنى وكانه غفلة وذهول اذ لا يشترط العلم بتحقّق الاجماع فيما نقل عليه بل لو فرض حصول
العلم به فى بعض المواضع ليخرج عن كونه اجماعاً منقولاً مختلفاً فى حجّيته وصار اجماعاً معلوماً مجمعاً على حجّيته فليتفهّم ثمّ
الاجماع المعلوم بل ضرورة المذهب والدين فضلاً عن الاجماع والضرورة المنقولين لا يستلزم عدم وقوع الخلاف
فيه واتفاق الكل عندنا فلا تغفل ومنها قبولهم للخبر الحسن دون الموثق مع انّ العكس اولى واوثق والاجماع كما
نقل على اعتبار الايمان فكذا على اعتبار العدالة فلا بدّ من ترجيح والاية الشريفة انّما دلّت على وجوب التبيّن والتفحّص فى
خبر الفاسق ليظهر صدقه فيعمل به ولم تدلّ على ردّه راساً والتبيّن قد حصل فى اخبار الموثق من حيث توثيقه والعمل باخباره
من ارباب الجرح والتعديل والمراد بالفاسق فيها على ما قالوه من لم يثبت عدالته وظاهر انّ شموله للممدوح الغير العدل الظهر
منه للعدل الغير الامامى فافهم وتامّل ومنها التلبيات التى هى للاحرام بمنزلة تكبيرة الاحرام للصلوة يبطل الحجّ والعمرة ببطلان
التلبية كبطلان الصلاة ببطلان التكبيرة فالمشهور بين المتاخّرين تبعاً لبعض المتقدّمين كالشيخ فى النهاية والمبسوط والحلبى
والقاضى انّ التلبيات الاربع الواجبة هى لبيك اللهمّ لبيك انّ الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك مع انّ ذلك
مخالف لما ورد فى الاخبار المعتبرة بل لم اقف عليه فى خبر حتّى فى فقه الرضا وانّما المذكور فى الاخبار الخاصية والعامية هكذا
لبيك اللهمّ لبيك لا شريك لك لبيك والاقرب اضافة ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لوجودهما فى جميع الاخبار
ايضاً الا فى بعض طرق البخارى وحمل انّ الراوى تركهما لظهورهما ووجود لفظة لك قبل الملك وعدمها بعده هو الصحيح الموافق
للصحاح وغيرها بل لم نقف على ما يخالفه فما وجد فى بعض المناسكات تبعاً للعلّامة فى غير المختلف والشهيدين فى شرح
اللمعة من العكس فليس بصحيح بل مبطل للاحرام فليتفهّم وكان من امثال ما اتفق ههنا طعن الشهيد الثانى فى شرح
الدراية على ما اشتهر من انجبار ضعف الخبر بالشهرة حتّى قال شيخنا البهائى ره قولهم ضعيف منجبر بالشهرة ضعيف مجبر
بالشهرة بما لفظه انا نمنع من كون هذه الشهرة التى ادعوها مؤثرة فى جبر الخبر الضعيف فانّ هذا انّما يتمّ لو كانت الشهرة
محقّقة قبل زمن الشيخ والامر ليس كذلك فانّ من قبله من العلماء كانوا بين مانع من خبر الواحد مطلقاً كالمرتضى والاكثر على
ما نقله جماعة وبين جامع للاحاديث من غير التفات الى تصحيح ما يصحّ وردّ ما يردّ وكان البحث عن البحث مجرّدة لغير الفرقة
قليلاً جدّاً كما لا يخفى على من اطّلع على حالهم فالعمل بمضمون الخبر الضعيف قبل زمن الشيخ ره على وجه يجبر ضعفه ليس
بمتحقّق ولمّا عمل الشيخ فى كتبه الفقهية جاء من بعده من الفقهاء واتبعه منهم عليها الاكثر تقليداً له الا من شذّ منهم ولم
يكن لهم بينهم من يسبر الاحاديث وينقّب على الادلة بنفسه سوى الشيخ المحقّق ابن ادريس وقد كان لا يجيز العمل بخبر الواحد
مطلقاً فجاء المتاخّرون بعد ذلك ووجدوا الشيخ ومن تبعه قد عملوا بمضمون ذلك الخبر الضعيف لامر ما راوه فى ذلك لعلّ الله
يعذرهم فحسبوا العمل به مشهوراً وجعلوا هذه الشهرة جابرة ولو تامّل المنصف وحرّر المنقّب لوجد مرجع ذلك الى

الشيخ ومثل هذه الشهرة لا يكفي في جبر الخبر الضعيف الى آخر كلامه زيد في اكرامه ومنها اشتهار كون الحجر من البيت كما ذكر
في الدروس لبعض الاخبار العامية مع ورود النص الصحيح الصريح بخلافه من طريق الامامية ومنها تظافر الاخبار المعتبرة
المشتملة على الصحيحة الصريحة بالنهي عن التنفل اداء وقضاء في يوم العيد الى الزوال والنهي حقيقة في التحريم على المشهور
الاظهر وممن صرح بالتحريم هنا من القدماء وحمله العلامة ره وجل من تاخر على الكراهة لاصالة الاباحة وفيه ما فيه
فان الاصل لا يعارض النص ولان الماثبت تكليف لان التكاليف باسرها على خلاف الاصل وكذا العموم لا يعارض الخصوص
بحيث يؤوله ويخصصه ولم يظهر اجماع ولا نقل ايضا على الجواز فليفهم ومنها ما نحن فيه كما ستعرف ولا يتوهمن ان المراد بعموم
الاصل في فعل المسلم وقوله الصحة مشاركة المسلم للمعصوم في الحجية بل المراد انه اذا دار فعل المسلم مثلا بين وقوعه على النهج
الثابت صحته شرعا او الثابت بطلانه كذلك فالاصل اي الظاهر من حال المسلم انه اوقع فعله على النهج الصحيح فيحمل عليه حتى
يظهر خلافه فلا تغفل ومن هذا القبيل قولهم الاصل في العقود الصحة اذ الصحة بمعنى ترتب الآثار الشرعية على الشيء من
الاحكام الوضعية التوقيفية المفتقرة في تحققها الى دليل شرعي بلا خلاف فالاصل عدمها حتى يظهر الدليل فتدبر اذا
تمهد هذا فلندخل في المطلوب بكشف حجاب الاشتباه عن الرأي المحجوب فنقول اختلف اعلام الاسلام في اشتراط صحة
الخلع بكراهة الزوجة خاصة لا الزوج فالامامية نعم ونقل جمع اجماعهم عليه قالوا ومع عدمها او مع كراهتهما لا
يتحقق خلع والمشهور بين الجمهور عدم اشتراطها اصلا قالوا ويتحقق الخلع وان تلائمت اخلاقهما قال العلامة ره في
كشف الحق ذهبت الامامية الى انه اذا كان الاخلاق ملتئمة فبذلت له شيئا على طلاقها لم يحل له اخذه وخالف ابو حنيفة ومالك
والشافعي وقد خالفوا قوله تعالى ولا يحل لكم ان تاخذوا الآية انتهى وفي شرح كتاب فتح الوهاب للقاضي زكريا الانصاري استدل
على شرعية الخلع بالاجماع وآية فان طبن لكم عن شيء منه نفسا وعرف الخلع بفرقة بعوض لجهة زوج قال واركانه خمسة ملتزم
بعوض وبضع وعوض وصيغة وزوج انتهى واشترط ابن الحاجب المالكي في مختصر الاصول والقاضي عضد الشافعي في شرحه
حجية مفهوم المخالفة بانتفاء امور منها عدم خروجها مخرج الاغلب فالامثل قوله تعالى فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح
عليهما فيما افتدت به وذلك لان الخلع انما يكون عند خوف ان لا يقيم كل من الزوجين بما امر الله فلا يفهم منه انه عند عدم
الخوف لا يجوز الخلع انتهى لكن في كتاب الرموز على اختلاف الفقهاء لابي عاصم العامري من العامة ان الخلع طلاق باين و
عند الشافعي فسخ والخلع جايز في جميع الاحوال وعند مالك لا يجوز الا في حال الخوف والخلع تطليقة باينة وعند ابي
ثور رجعية والمختلعة يلحقها الطلاق وعند الشافعي لا يلحقها انتهى وقال السيوطي الشافعي في الاكليل عند ذكر قوله
تعالى ولا يحل لكم ان تاخذوا الآية في الثالث والعشرين من البقرة ما لفظه فيه تحريم اخذ مال الزوجة على سبيل الاكراه
والمضارة وجوازه ان كان النشوز من جهتها وذلك اصل الخلع واستدل بقوله فيما افتدت به على جواز الخلع بقدر ما اصدقها
واكثر منه خلافا لمن منع الزيادة واستدل بالآية من منع الخلع بغير ضرر منهما ومن منعه بغير راحد هما فقط لتعليقه بجه
فيهما معا انتهى ويظهر منه وجود قول بمساوات الخلع المباراة في اشتراط كراهية الطرفين وحكى عن الشيخ في المبسوط نسبة اباحة
الخلع عند تلائم الاخلاق الى الفقهاء الاربعة للعامة مع نقله الخلاف عن قوم منهم وجعل الشهيد الثاني في القاعدة
السادسة والعشرين من التمهيد مبنى الشرط في آية الخلع على الغالب ثم نسب الخلاف الى بعض حيث اقتصر في جواز الخلع على
صورة الخوف عملا بظاهر الآية ثم اختلف المشترطون للكراهة منا فالمعروف من مذهب اصحابنا المتقدمين على ما ذكره جمع
من المتأخرين وافقهم صريحا شيخنا الذي عاصرناه طاب ثراه في كتاب الحدائق على ما نقل عنه عدم الاكتفاء بظهور مطلق
كراهتها بل اشتراط بلوغها الحد المذكور في صحيحة الحلبي وغيرها من اخبار المسألة تعيينا قولها وتكلمها بما تضمنته من
الالفاظ والعبارات المنكرات على نهج يأتي صيغ العقود والايقاعات وبعضها فعل ما تضمنته من القبايح والمحرمات
ونقل عن الفاضل يحيى بن سعيد من المتأخرين موافقتهم في ذلك حيث [illegible] جامعه والسبب المبيح ان تقول له وحده مع غيره
فيها لا اطيع لك امرا ولا اوطئ فراشك ولا اقيم حد الله فيك او يعلم ذلك من حالها وعن المحقق التستري ره في شرح
القواعد ما لفظه الذي يقتضيه الاخبار المؤيد باصل بقاء النكاح في الاول عدم الصحة ما لم تتكلم بما يدل على عدم قيامها
بما يجب عليها من الحقوق وبما يتضمن اتيانها بما يحرم عليها انتهى والمشهور بين المتأخرين الاكتفاء بمجرد ظهور مطلق

الكراهة بأي نحو كان ويظهر من بعضهم الاستشكال في هذا المجال فقال السيد السند السيد محمد صاحب المدارك في
شرح النافع عند قوله وان الكراهة منها خاصة بعد ذكر المستند من بعض الاخبار ما لفظه ويستفاد من هذه
الروايات وما في معناها انه لا يكفي في صحة الخلع مجرد تحقق الكراهة من جهتها بل لا بد من انتهائها الى هذا
الحد وبمضمونها افتى الشيخ ره وغيره حتى قال ابن ادريس ره في السرائر ان اجماع اصحابنا منعقد على انه لا يجوز
الخلع الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم لك حدا ولا وطئن فراشك
من تكرهه ويعلم ذلك منها فعلا انتهى وعلى هذا فيشكل وقوع الخلع في كثير من الموارد اذا لم يعلم وصول الكراهة
من الزوجة الى هذا الحد لكن في حسنة زرارة عن ابي جعفر ع ان المبارات لا يعتبر فيها ذلك حيث قال وانما
صارت المبارات يؤخذ منها دون المهر والمختلعة يؤخذ منها ما شاء لان المختلعة تعتدي في الكلام وتتكلم بما لا
يحل لها وعلى هذا فاذا كان المأخوذ من الزوجة بقدر المهر فما دون ولم يعلم حصول الكراهة على هذا الوجه
فالاولى ابانتها بالمبارات دون الخلع وسيجيء تمام الكلام في ذلك ثم قال ره في بحث شرائط المبارات بكراهة
الطرفين انه مقطوع به في كلام الاصحاب واستدلوا عليه برواية سماعة وهي قاصرة سندا ومتنا الى ان قال و
كيف كان فلا يعتبر في المبارات بلوغ الكراهة الحد الذي يسمع منه ما لا يحل كما في الخلع لحسنة زرارة عن الباقر ع
انتهى كلام السيد ره مختصرا وقال الخال المفضال المجلسي ره في شرح التهذيب عند ذكر حسنة الحلبي ما صورته اعلم
ان الاصحاب قطعوا بان الخلع مشروط بكراهة المرأة للزوج فلو خالعها من دون كراهتها له ولو وقع باطلا و
يستفاد من الروايات انه لا يكفي مجرد تحقق الكراهة بل لا بد من انتهائها الى الحد المذكور فيها وبمضمونها
افتى الشيخ ره وغيره حتى قال ابن ادريس ره في سرائره ان اجماع اصحابنا منعقد على انه لا يجوز الخلع الا ان يسمع
منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم لك حدا ولا وطئن فراشك من تكره ويعلم ذلك
منها فعلا وقال المحقق السبزواري ره في الكفاية ما عبارته لا يصح الخلع بدون كراهة الزوجة خاصة لا الزوج
ولا اعلم فيه خلافا بين الاصحاب للاخبار المستفيضة كصحيحة الحلبي عن ابي عبد الله ع قال المختلعة لا يحل خلعها حتى تقول
لزوجها ثم قال بعد اتمام الحديث وفي معناها حسنة محمد بن مسلم وغيرها ويستفاد من هذه الروايات وما في معناها
انه لا يكفي مجرد الكراهة من جهتها بل لا بد من الانتهاء الى الحد المذكور فيها وبمضمونه افتى الشيخ ره وغيره حتى
نقل ابن ادريس ره الاجماع على مضمونه وعلى هذا يشكل وقوع الخلع في كثير من الموارد اذا لم يبلغ كراهة الزوجة الى
هذا الحد وفي صحيحة محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع اذا قالت المرأة لزوجها جملة لا اطيع لك امرا مفسرا او غير مفسر حل له
ما اخذ منها وليس له عليها رجعة انتهى وكانه ره ذكر صحيحة محمد بن مسلم لبيان احد طرفي الاشكال وفيه انها مع
ظهورها في اعتبار كراهة خاصة وقول خاص لا اولى تأويلها او حملها على التقية فقد ثبت من شهادة هؤلاء
الاعلام ان الشيخ ره ومن سبقه او عاصره من فقهائنا الكرام الى زمان ابن ادريس ره الذي هو اخر المتقدمين العظام
كانوا قائلين بمضمون صحيحة الحلبي وما في معناها مما ذكروها في الكتب الاربعة وليس عندنا الان من كتب قدمائنا
الفتوائية سوى كتبهم الاربعة الحديثية وكتب المشايخ الثلثة العاملين بتلك الاخبار التي دونوها من غير رد ولا تأ
ويل من هذا الوجه سيما الصدوق في الفقيه الذي كتبه لمن لا يحضره فقيه بل مذهب المحدثين لا يظهر الا من
نقلهم الحديث على الوجه المذكور وكان الشيخ ره فهم من اطلاق كلام استاده المفيد ره ذلك حيث استدل
له بتلك الاخبار من غير توجيه كما فعل مثل ذلك في كتاب الطهارة حيث افتى المفيد بانفعال مياه الحياض و
الاواني وان كان كثيرا اي كرا كما هو ظاهر عبارته فحمل الكثير على ما دون الكر وهو اعرف بمراد استاده ويؤيده
نقله الاجماع على مضمون الاخبار في الخلاف وكذا نقل سبطه ابن ادريس وقال الشيخ ره في الخلاف ما لفظه ان
كانت الحال بين الزوجين عامرة والاخلاق ملتئمة واتفقا على الخلع فبذلت له شيئا على طلاقها لم يحل ذلك وكان
محظورا وبه قال عطا والزهري والنخعي وداود واهل الظاهر وقال ابو حنيفة والشافعي ومالك والاوزاعي والثوري ذلك
مباح دليلنا اجماع الفرقة على انه لا يجوز له خلعها الا بعد ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من

من جناية ولا اثم لك عندنا ولا اوطئ فراشك من تكرهه ويعلم ذلك منها فصلا وهذا مفقود فيهما فيجب ان لا يجوز
الخلع ونحوه قال ابن ادريس في السرائر وكانهم رحمهم الله جمعوا بين الاخبار بحمل ما دل على الاكتفاء باقل مما تضمنه
صحيحة الحلبي على التقية كما يشهد له قوله وقد كان الناس يرخصون فيما دون ذلك وقوله في حسنة زرارة وغيرها
لو كان الامر الينا لم نجز طلاقا الا للعدة الى غير ذلك وكذا يظهر من فهمهم اعتضموا تلك الاخبار عند الاكتفاء
بمطلق الكراهة بل اشتراط بلوغها الى الحد المذكور فيها من قولها فتكلمنا بما لا يجمل ذكره مما تضمنه من القبايح و
المحرمات ومنع حقوق الزوجية الواجبة وكتم ما فهموا انها دلالة على ذلك ظاهرة بل صريحة من حيث كونها بمفهوم
الشرط الذي موجبة على المشهور الاظهر وبمفهوم الغاية الذي لا ريب ولا نزاع في حجيتها مضافا الى ما فيها من التاكيدات
والمبالغات الكثيرة الظاهرة فما قيل من ان الظاهر من تمهيد القواعد تجويز الخلع عند الامن من اقامة الحد وعدا انه جعل
مبنى الشرط في الاية على الغالب من عدم وقوع الخلع الا عند خوف ذلك ثم نسب الخلاف الى بعض العامة حيث اقتصر
في جوازه في تلك الحالة عملا بظاهر الاية ولم يذكر فيه خلافا من الخاصة اصلا فكيف يدعى في مثله اتفاق الطائفة فيما
في التقييد بالكلمات السابقة من غير ان نعلم وذلك غير الكراهة المشترطة عند الجماعة لظهور وعدم الملازمة فعسى
ان تكون كارهة لك مع الامن من عدم مخالفة القواعد الشرعية وينبغي في مثله التمسك بذيل الاحتياط فانه
طريق النجاة للثقات فيه ان الظاهر انه تشكيك في مصادمة البديهة كانها نشأ عن الغفلة عن طريقة الشهيد في التمهيد
فان وظيفته هناك على ما اشار اليه في ديباجته وصرح به في بعض تفريعاته انما هو بيان كيفية تفريع المسائل على القواعد
الاصولية والعربية لا تحقيق المسائل على وجه الترجيح والافتاء وهذا ظاهر على المتتبع ثم عدم تعرض التمهيد لنقل
الخلاف من الخاصة مع تعرض غيره لنقل اجماعهم مما لا يسمن لظهور تقدم المثبت على النافي في قوله وذلك غير الكراهة
المشترطة عند الجماعة سهو بين فان غير المشترطين لها وهم العامة شاذ ومن الخاصة كالشهيد في التمهيد على زعم
القيل قد حمل الاية على ورودها مورد الغالب كما عرفت واما المشترطون لها من العامة واستندوا في ذلك الى
ظاهر الاية من خوف عدم اقامة حدود الله والى ما ورد في اخبارهم من قول امرأة ثابت بن قيس اني اخاف الكفر في الاسلام
واما اصحابنا المشترطون فانما استندوا في ذلك الى اخبارهم الاية مصرحة بالتفوه بتلك الكلمات المنكرة
المنافية جدا لحدود الله في الزوجية وهذا واضح على ادنى الطلبة وقد نقله هذا القائل ايضا من المشترطين فقال
قال امين الاسلام الطبرسي في تفسيره الكبير الا ان يخافا ان لا يقيما حدود الله لما بينهما من اسباب التباعد والتباغض
وقال ابن عباس هو ان يظهر من المرأة النشوز وسوء الخلق لبغضها للزوج ثم قال بعد نقل مضمون بعض الاخبار
المنسوب الى الصادق ع وعلى الجملة اذا خافت ان تعصي الله فيه بارتكاب محظور او اخلال بواجب بان لا تطيعه فيما يجب
عليها فيه يحل له ان يخلعها وذكر في اقسام الفدية ان يخاف ان لا يقيم حدود الله لسوء خلق او قلة نفقة من غير
ظلم او نحو ذلك قال فيجوز لهما جميعا الفدية وعن الشيخ ابي جعفر وكانه ماخوذ من التبيان انه قال ان الذي يبيح
الخلع عندنا هو ما لولاه لكانت المرأة عاصية ثم قال ان الذي عندي في ذلك ان جواز وقوع العصيان هو السبب
في اباحة الخلع ورفع الجناح انما يتعلق بالخلع لا باسبابه وقال ايضا عندنا انه كان لبعض منها العصيان جاز ان
ياخذ المهر وزيادة عليه ونحو منه ذكره المحقق ابن ادريس في مختصر التبيان وقال المفيد ره في المقنعة بعد ذكر الخلع
وذلك بان تكون المرأة كارهة لزوجها واثرت فراقه وتعصي امره وتخالف قوله وتمنعه نفسها ان راوده على فراشها
فله حينئذ ان يلتمس منها على طلاقها ما شاء من المال والمتاع والعقار وقال في المباراة انها ضرب من الخلع لانه
لا يقع الا على عوض وذلك ان تكره المرأة الرجل ويكره الرجل المرأة فيظهر ذلك منهما بافعالهما ويعلم كل واحد
منهما ذلك من صاحبه وقال في رسالة احكام النساء والمخالعة لا تكون الا على شقاق من المرأة وعصيانها لزوجها
وترك طاعتها بعد كراهة المقام معه والاضطرار الى بينونتها وللزوج عند ذلك ان يقترح عليها براءة حقوقها كلها
عليه واعطائه من عندها دينارا او ورقا او ثيابا او عقارا او نحو ذلك ليطلقها على ذلك ويخلعها عليه فان
تلفظ بالخلع وهو المسنون وان خلعها بلفظ الطلاق قام ذلك مقام الخلع ثم ذكره ما نقلته عن سيد المحققين

في شرح النافع الى قوله الانتهاء الى هذا الحد ولم يذكر استشكاله اصلاً وكذا لم يذكروا استشكال صاحب الكفاية
لان استشكالهما من اعظم ما يضره فليغمهم ثم نقل عن الخلاف والسرائر الاجماع على ما سيذكر ثم نقل عن جامع
ابن سعيد ما نقلنا ثم قال ويستفاد منه ايضا ان المراد مما ذكر اشتراط بلوغ الكراهة الى حد يظن فيه تعدي حدود
الزوجية حذرا من تجويزه عند ثلاثة الاخلاق لاشتراط خصوص الالفاظ الى ان قال لا بد من ذلك حتى يلائم
اقوال الاشراف ويصون كلامهم عن الجزاف لشهرة خلافه كما عرفت بين الاصحاب فاحذر عن الاغتشاش وهذا المعنى
هو المستفاد ايضا من المحقق التستري فنقل ما نقلنا عنه سابقا ثم قال وقد دل باخراج الكلام الى عدم ضرورة
لفظ خاص بل ظهور الكراهية منها بما ياتي من امثال ذلك وقد نقل ايضا عن الشيخ في المبسوط انه قسم الخلع الى محظور و
مباح قال والمحظور ان يكرهها ويعضلها بغير حق لتفتدي نفسها منه والمباح ان يخافا ان لا يقيما حدود الله مثل
ان يكره زوجها الدينية او خلقه او نحو ذلك مما في نفسها من كراهتها له اذا كانت في نفسها على هذه الصفة وخافت
ان لا يقيم حدود الله في حقه وهو ان يكره الاجابة فيما هو حق له عليها فيحل لها ان تفتدي نفسها بلا خلاف ههنا لقوله تعالى
فان خفتم الاية ثم بعد ما انسب اباحة الخلع الى الفقهاء ومراده فقهاء العامة مع نقل خلاف عن قوم منهم قال والذي يقتضيه
مذهبنا ورواياتنا انه يجوز الخلع عند التضارب والتقابل بلا خلاف انتهى ما اردنا نقله من قول هذا القبيل ونقله
الاقاويل على وجه الاختصار ودلالته على ارادة هؤلاء المشترطين من الكراهة ما يفضي الى المعصية ومخالفة القواعد الشرعية
اظهر من الشمس في رابعة النهار فلا بد من تقييد اطلاق بعض الاصحاب الكراهية في هذا الباب بذلك حتى يلائم اقوال
الاشراف ويصون كلامهم عن الجزاف لشهرة التقييد بين الاسلاف والاخلاف فاحذر عن الاغتشاش بالاختلاف ويحمل على
ان المراد بالاطلاق اشتراط الكراهة حذرا من تجويزه عند ثلاثة الاخلاق فافهم وكان ما جاء به سنا القيل في هذا المجال
من سهو القلم او من حب الشيء يعمي ويصم وقال الفاضل العارف ره في المفاتيح بعد ذكر شروط الخلع والمباراة لا خلاف
في شيء من ذلك للمعتبرة المستفيضة الا ما ياتي في كون الخلع طلاقا وفي المستفيض اذا قالت لا اغتسل لك من جنابة
ولا ابر لك قسما ولا اوطئن فراشك من تكرهه حل له ان يخلعها وحل ما اخذ منها انتهى وغير خاف على العارف
باساليب تحريره واعاجيب تقريره في هذا الكتاب ان ما ذكره بعد ما فتاويه من الادلة بعنوان الاستيناف كقوله في
الصحيح مثلا كذا فانما ذكره على وجه المعاضدة والمنافات لما ذكر فليشعر بنوع تردد له في الحكم السابق فليفهم ومن هذا
الاستدلال الضجاج لبعض بكلام العارف الكاشاني في المفاتيح حيث قال انه ايضا اكتفى في جملة شرائطه باطلاق
كراهتها له وصرح في بناء الصيغة بعدم تعين لفظ من جانبها قولا واحدا اذ يون بين بين نفس العقد وبين اسبابه
وشروطه ولم يتوهم ذو مسكة ان ظهور كراهتها وتكلمها بالالفاظ المنكرة من جملة صيغة الخلع لا ايجابا ولا قبولا
كما ان كمال المتعاقدين واختيارهما مثلا ليس من نفس العقد فافهم هذا والذي حكيناه عن الحلي ره في السرائر
من قوله ويعلم بالواو هو المطابق لما في نسختي من شرح النافع والتهذيب فعلى هذا يكون احترازا عما لو علم
من حالها العفة والتنزه عن ارتكاب مضامين تلك الكلمات وكون ما قالته واردا على سبيل الكذب و
المزاح فانه لا يحل ح خلعها فان الظاهر من قوله حتى تقول مثلا الجد والصدق لكن نقله بعض عن السرائر بعنوان
او يعلم وكذا عن الخلاف فان صح نسختاه ولم يكن ذلك اجتهادا منه للتوفيق بينها وبين العبارة كعبارة الشيخ
في النهاية كما سنذكر ان شاء الله تعالى كان مفاده التخيير بين القول والفعل ويكون الاجماع مخصصا ومقيدا
بظواهر النصوص ان قلنا بجواز ذلك كما هو الاظهر وكيف كان يكون دالا على بطلان غالب الخلعات اذ لا يكاد
تصل كراهتها الى حد التكلم بتلك الكلمات ولا العلم بارتكاب مضامين تلك العبارات من نفسها من غير
تعليم اذا عرفت ذلك فلندخل في الاستدلال بعون الله المتعال حتى لا ينطرق الشبهة اليك بحال حجة الشيخ ره
ومن وافقه في عدم الاكتفاء بظهور مطلق الكراهة في جواز الخلع وصحته والاصالة عدم كون الخلع في الصورة
المختلف فيها خلعا صحيحا شرعيا واستصحاب بقاء النكاح حتى يثبت المزيل ولم يثبت في غير الصورة المتفق عليها
وثانيا الاجماع الذي علم من استفاضة الاخبار واخذ الضعفاء من الكبار ونقله الاسلاف للاخلاف كالحلي في السرائر

بعد الشيخ في الخلاف فاستدل في الخلاف على اشتراط كراهتها باجماع الفرقة على انه لا يجوز له خلعها الا بعد
ان يسمع منها ما لا يحل ذكره من قولها لا اغتسل لك من جنابة ولا اقيم لك حدا ولا وطئن فراشك من تكرهه
او يعلم ذلك منها فعلا ونحوه نقل الحلي كما سبق ولفظ من هنا بيانا لا تبعيض وهو ظ وما مراد وان العمو بلا
خلاف فيدل على اشتراط الجمل الثلث جمع قولا وفعلا فلا يكفي مضمون واحدة منها وان كانت مفيدة لمطلق
الكراهة وثالثا الاجماع المنقول عن العدول سيما المناقب لفحول وهو حجة ومقبول كما حقق في الاصول وشكوك
المخالفين في امكان الاجماع ثم في تحققه ثم في امكان العلم به ثم في تحققه مشتركة الورود بين الاجماع والضرورة
بل عدو ورودها عليها اظهر وهي بها اولى فهو بالحصول اجدر و بالقول احرى بطريق الاولى والحق الحقيق بالاتباع
الذي لا محيد عنه الاسماع وتقبله الطباع انه لو دفع البدع الاجماعات المعلومة والمنقولة لم يثبت اكثر الاحكام
المقبولة كما لا يخفى على المطلع العاري عن ربقة التقليد ويذعن به من القى السمع وهو شهيد ولا ضير في الاشارة
الى بعض الموارد تنبيها وايقاظا لكل راقد فمنها نجاسة المني من ذي النفس مطلقا فان المستفاد من النصوص الحاملة
في هذا المجال المستند اليها في مقام السند ليس الا نجاسة مني الانسان وبطلان القياس في الشرع من ضروريات
اهل الايمان ومنها نجاسة خرء ما لا يؤكل لحمه كالفيل والدب والذئب بل بوله ايضا فان غاية ما استند اليه اكثر
الاصحاب في هذا الباب انما هو الامر بغسل الثوب من ابوال ما لا يؤكل لحمه وظاهر ان اثبات النجاسة بالمعنى
المصطلح بين المتشرعة لهما من كونهما مما يجب التنزه عنه وعما باشره برطوبة في الاكل والشرب والعبادة والمعاملة و
نحوها من ذلك الامر الواحد متوقف على امور لا يثبت جلها الا بالاجماع الاول كون الامر هنا للوجوب حقيقة او مجازا
او اشتراكا مع القرينة على الخلاف المنقول في الاصول الثاني كون وجوب الغسل هنا للغير مما ذكره لا لغيره ولا لنفسه
فلعله للثاني كما قيل في كل من غسل الجمعة وغسل المس ونزح البئر ورش الثوب بملاقات الكلب مع اليبوسة عند من
اوجبه تعبدا وللاول من نفرة الملائكة واذى الشياطين كما ورد في اقتناء الكلب وبول الخمر ومن بات وبيده غمرة
الثالث ثبوت الملازمة بين الثوب وغيره من البدن والفرش والارض وغيرها مع ان اكثرها مختلفة في التطهير كما و
كيفا الرابع اثبات الملازمة بين البول والخرء مع اختلافهما في ~~كثير~~ الاحكام ~~كثيرا~~ كتطهير البول بغير الماء وطهر الغائط
به الخامس التعميم لغير المأكول بحيث يشمل الافراد النادرة مطلقا او حين صدور الحكم بالنسبة الى من لا يحاوره في
حمل اللفظ وخصوصا المطلق الى الافراد الغير المتبادرة وهم اكثر المتاخرين ولذا صرحوا بعدم نجاسة الكلب والخنزير
المائيين السادس شمول الخطاب لغير المشافه به من ذكر او انثى او خنثى حرا وعبد مسلم او كافر كامل او قاصر
مع انه ثبت في اصول الكلام امتناع خطاب المعدوم عند الاعلام وانما المخالف بعض العامة خاصة وفي التهذيب
في باب غسل الجنابة عن عبد الله بن زرارة ان الصادق ع قال وان كنتم جنبا فاطهروا ولم يقل ذلك لهن ومنها ان
الماء القليل الراكد لا ينفعل بملاقاة شيء من النجاسات ما لم يتغير او ينفعل بمجرد ملاقاة كل منها الا ما استثني
كحال الاستنجاء اجماعا وحال التطهير مطلقا على الخلاف مع ان اكثر ادلة الطرفين موارد خاصة استند كل اليها فاستدل
للمشهور بما دل على الانفعال بولوغ الكلب واصابة رجل متلطخة بعذرة ونحوهما على الانفعال مطلقا ولابن ابي عقيل العماني
ره بما دل على عدم الانفعال بقذارة الجنابة يعني المني والجيفة على العدم كذلك مع انه لا منافاة بين تلك الاخبار بحسب
اللغة والظاهر لولا انضمام الاجماع المركب حتى يحتاج الى الجمع والترجيح بل الصحيح ترجيح الاجماع على الخبر الصحيح الصريح لوجوه اشرت
اليها في مقدمات قطع المقال في نصرة القول بالانفعال الاجماع في محل النزاع ممنوع وكيف يكون اجماعا وقد خالف
فيه جمع كالشيخ المفيد ره على ما سبق عبارته القالب لقطب الكبد حيث قال في الاصباح الخلع يكون مع كراهة الزوجة
الرجل وهو مخير في فراقها اذا دعته اليه حتى تقول له لئن لم تفعل لاعصين الله بترك طاعتك ولا وطئن فراشك
غيرك او يعلم منه العصيان في شيء من ذلك فيجب عليه والحال هذه طلاقها ويحل له اخذ العوض على ذلك وكذا الشيخ
ره حيث قال في الغنية واما الخلع فيكون مع كراهة الزوجة دون الرجل وهو مخير في فراقها اذا دعته اليه حتى تقول
له لئن لم تفعل لاعصين الله ابدا بترك طاعتك ولا وطئن فراشك غيرك او يعلم منه العصيان في شيء من ذلك فيجب عليه

ما البصروته

فان قيل ﻩ

والحال هذه طلاقها وكذا ابن حمزة حيث قال في الوسيلة ما يوجب الخلع اربعة اشياء قول من المرأة او حكمها فالقول ان تقول انا لا اطيع لك امرا ولا اقيم لك حدا ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك من تكرهه والحكم ان يعرف ذلك من حالها وقال سلار في المراسم فان ظهر كراهتها له وعصيانها كان ان يطلب على نشوزها عوضا وقال الشيخ في النهاية وانما يجب الخلع اذا قالت المرأة لزوجها اني لا اطيع لك امرا ولا اقيم لك حدا ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك من تكرهه ان لم تطلقني فمتى سمع منها هذا القول او علم من حالها عصيانا في شيء من ذلك وان لم تنطق به وجب عليه خلعها قلت اولا ان الاجماع المعلوم المانع للنزاع من العالم لم يحصلوا اجماعا غير الاجماع المنقول الذي هو من قبيل الخبر الواحد لا يفيد المنقول اليه سوى الظن ولذا اختلف في حجيته واحتجوا عليها بعموم ما دل على حجية خبر الواحد فبين الاجماعين بون بعيد فلا تغفل وثانيا ان الاجماع المصطلح عند الامامية لا يستلزم اتفاق الكل ولا يحتاج فيه كما احتاج اكثر المخالفين اليه بل ضرورة المذهب والدين لا ينقدح بوجود الخلاف فيه بين المؤمنين او المسلمين وكذا لا ينقدح بظهور اية او رواية في خلافهما كما يعلم ذلك من مسائل كثيرة كحرمة ام الزوجة وعدم وجوب الحج على اهل الجدة اكثر من مرة وعدم تأبيد نقص شعبان وتمام رمضان وطهارة الفقاع وحرمة الكلب والارنب وتحليل التحليل وتحريم القياس الى غير ذلك وقد صرح بما ذكرنا غير واحد من الاواحد قال المحقق ره في المعتبر واستجود بعض من تأخر انه لو خلا المائة من فضلائنا لم يعتبر ولو حصل في اثنين كان اجماعا وكانه من هنا نقل الاجماعات المتعارضة كما نقله المرتضى ره على المنع عن العمل بخبر الواحد والشيخ ره على جوازه بل ذكره الشيخ الصدوق عن شيخه ابن الوليد على وجه القبول ان اول درجة الغلو نفي السهو عن النبي مع انه الان من اصول مذهب الامامية وبالجملة قد وقع ونقل لكثير من علماء العامة والخاصة اقوال شاذة كقول ابن الجنيد بحصول الرضاع المحرم من لبن غير الانسان وكقول الشيخ المفيد ره وسلار الديلمي بانفعال ماء الحياض والاواني وان كان كثيرا اي كرا على فهم المشهور من كلامهما لكن الشيخ حمل كلام استاده المفيد ره على ما دون الكر وهو اعرف وكذا استدل على اعتبار كراهتها بالاخبار المستفيضة المشار اليها الناصة في اعتبار قولها وتكلمها بما تضمنته مما لا يحل ذكره فليفهم فيحمل الاطلاق عليها فتنبه وكقول المفيد ايضا بتحريم العقد على اخت المتعة في عدتها وقول ابن الجنيد في تحديد الكر بالمساحة بقريب من مائة شبر وقول الراوندي في تحديده بعشرة اشبار ونصف من غير اعتبار التكسير فانه يتأتى فيما مكسره نصف شبر وثمن شبر الى غير ذلك وقد نقلوا في احوال الشيخين انه كان يحضر مجلس درس كل منهما قريب من اربعمائة فاضل من علماء العامة فضلا عن الخاصة فكيف يسلم الاجماع المنقول عن الشيخ وسبطه بمجرد اتفاق اربعة او خمسة مثلا لو سلمت وثالثا ان الاصباح والغنية والوسيلة والمراسم والنهاية ليست بموجودة عندنا الان ويمكن القدح فيما نسبت اليها من الخلاف هنا لوجهين الاول ان الفضلاء المذكورين انما الناقلين ان الشيخ وغيره قد عملوا بمضمون ذلك الاخبار الدالة على اشتراط بلوغ الكراهة الحد المذكور فيها اعرف بمراتب عن القبيل الناقل للخلاف عن تلك الكتب فلعلهم وقفوا على مذاهبهم من سائر كتبهم الكثيرة وعرفوا انتقالهم من المخالفة في تلك الكتب على تقدير صحتها والثاني ان هذا القبيل مع تصديهم لنقل الادلة والاقوال بل هنا لم يتعرض لنقل الفاضلين الباقرين عمل الشيخ وغيره بمضمون تلك الاخبار في مقابلة اشتراط مطلق الكراهة على وجه المعارضة وكذا لم يتعرض لاستشكال شارح النافع وصاحب الكفاية في صحة الخلع اذا لم يبلغ الكراهة الى ذلك الحد مع انه ذكر صدر الكلام شارح النافع الى ان وصل الاستشكال ولم يذكره وكذا نقل عن الخال العلامة ره في شرح اخبار الباب مكررا فليتأمل واما اطلاق كلام الشيخ المفيد فقد اشرنا الى تأويله ثم واما الشيخ في النهاية فظاهر عبارته المنقولة حصر الخلع المباح في الواجب مستدلا عليه بان ذلك منها والنهي عن المنكر واجب وانما يتم بالخلع ويظهر من هذا ان حكمه بالوجوب ليس من الرواية وذلك لا ينافي حكمه بالاباحة في سائر كتب الروايات ولا اشتراطه في تحقق مطلق الخلع اتيانها الكلمات المنكرة قولا وفعلا كما نقل عليه هو وسبطه الاجماع فتدبر وثالثا الاخبار المستفيضة القريبة الى حد التواتر بل المعتبر في اعتبار قولها وتكلمها بما لا يحل ذكره مما تضمنته مما رواه المشايخ ابو جعفر محمد وابن الثلاثة في كتب الاربعة الفقهية في الصحيح والموثق في الحسن كالصحيح بابراهيم جميعا عن الحلبي عن ابي عبد الله والمتن للصحيح قال عدة المطلقة وخلعها طلاقها وهي تجزي من غير ان تسمى طلاقا والمختلعة

لا يحل خلعها حتى تقول لزوجها والله لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك غيرك
ولا اوذنن عليك بغير اذنك وقد كان الناس يرخصون فيما دون هذا فاذا قالت المرأة ذلك لزوجها حل له ما اخذ منها
وكانت عنده على تطليقتين باقيتين وكان الخلع تطليقة وقال ع يكون الكلام من عندها يعني من غير ان تعلم وفي
بعض النسخ بزيادة عنده بعد الناس ولو صح لاحتمل ان يكون المراد عند الخلع اي لاجله واسقط في الحسن قوله عنده
المختلعة الى المختلعة ويعني من غير ان تعلم وزاد في الذيل وقال لو كان الامر الينا لم يجز طلاقا الا للعدة كما في
او اطلاقها بدل طلاق مع زيادة من تكرهه بعد فراشك كما في يب وروي في لا اذنن ولا يكون الكلام من غيرها
مكان يكون الكلام من عندها والتقريب من حيث تعليق الحل على قول تلك الكلمات بمفهوم الغاية الدال
ولا خلاف في حجيته وتاكيد ذلك بان الاكتفاء باقل من ذلك مذهب الناس يعني العامة الذين ليسوا من الحنيفة
في شيء والمراد بهم هنا مالك ومن وافقه في الاكتفاء بظهور مطلق الكراهة فتدبر وحمل ذلك على الاشارة لكل
واحد وخصوص الاجزاء خلاف الظ ويحمل ما دون هذا على عدم الكراهة اصلا ويحمل الواو على كونها بمعنى او والقول
حقيقة في التلفظ والتكلم والاصل في الاطلاق الحقيقة بلا خلاف قال الخال المفضال ره قوله ع لا ابر لك قسما اي لا
اطيعك فيما تامرني وان كان موكدا باليمين قال في النهاية بر وابر الله وابره اصدقه وفي القاموس بر اليمين امضاها
على الصدق قوله ع لا اغتسل لعله كناية عن عدم الطاعة في الوطي قوله ع ولا اوطئن عليك قال في النهاية في حديث النساء
ولكم عليهن ان لا يوطئن فراشكم احدا تكرهونه اي لا ياذن لاحد من الرجال الاجانب ان يدخل عليهن فيتحدثن
اليهن وكان ذلك من عادة العرب لا يعدونه ريبة ولا يرون به باسا فلما نزلت اية الحجاب نهوا عن ذلك قوله ع ولا اوذن
في بعض النسخ والكافي لا اذنن وقال الوالد العلامة طاب ثراه كناية عن الزنا او مقدماته او القتل وفتح الباب
للسارق قوله ع وقد كان الناس قال الوالد العلامة تغمده الله بالرحمة اي كان عمل فقهاء الصحابة والتابعين الرخصة
في الخلع او في الاخذ منها زايدا على ما اعطيت باقل من هذا النشوز والاقوال انتهى وقال الفاضل الاسترابادي يعني
لا بد من هذا القدر في النشوز ليصح الخلع ويحل اخذ الرجل من المرأة شيئا عوضا عن الطلاق وقد كانت العامة
يكتفون باقل من هذا القدر قوله ع من عندها اي تاتي بها من كراهتها لا بان تعلم قوله ع لم يجز طلاقها في غير طهر المواقعة انتهى
كلامهما ره وسياتي تفسير قوله لو كان الامر الينا وما رواه في الصحيح عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله ع انه قال في الخلع اذا
قالت لا اغتسل لك من جنابة ولا ابر لك قسما ولا اوطئن فراشك من تكرهه فاذا قالت له هذا حل له ان يخلعها وحل
له ما اخذ منها والدلالة بمفهوم الشرط الذي هو حجة على المشهور الاظهر وتمام ذكر ظهر التقريب في الاخبار الاخر فلا نطيل
الكلام وما رواه في يب ورد في الصحيح عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله ع قال اذا خلع الرجل امرأته فهي واحدة
باينة وهو خاطب من الخطاب لا يحل له ان يخلعها حتى يكون هي التي تطلب ذلك منه من غير ان يضربها وحتى تقول لا ابر لك قسما
ولا اغتسل من جنابة ولا ادخلن بيتك من تكرهه ولا اوطئن فراشك ولا اقيم حدود الله فيك فاذا كان هذا منها فقد
طاب له ما اخذ منها قوله ع يضربها الاظهر المؤيد بضبطه في الكتب انه من الاضرار ويحتمل ان يكون من الضرب في
الثلثة ايضا في الحسن بابرهيم عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع قال المختلعة التي تقول لزوجها اخلعني وانا اعطيك ما اخذت
منك فقال لا يحل له ان ياخذ منها شيئا حتى تقول والله لا ابر لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اوذنن في بيتك بغير اذنك
ولا اوطئن فراشك غيرك فاذا فعلت ذلك من غير ان نعلمها حل له ما اخذ منها وكانت تطليقة بغير طلاق يتبعها وكانت
باينا وكان خاطبا من الخطاب قوله قال المختلعة الظ ان الضمير راجع الى السائل انه استفهم انه يتحقق الخلع ويصح بظهور
مطلق كراهتها من قولها اخلعني وانا اعطيك فاجاب الامام ع بانه لا يكفي ذلك بل يشترط تفوهها بتلك الكلمات
الدالة على شدة الكراهة وقوله ع نعلمها اي الزوج او اخذا بالفوقية كما في بعض النسخ مبنيا للمفعول او للفاعل كما
في قوله ع ولو قوله وكان خاطبا اي ليس له الرجوع الا ان ترجع في البذل حيث يجوز ذلك فيها ايضا للموثق بعثمان عن
سماعة قال سالته عن المختلعة فقال لا يحل لزوجها ان يخلعها حتى تقول لا ابر لك قسما ولا اقيم حدود الله فيك ولا
اغتسل من جنابة ولا اوطئن فراشك ولا ادخلن بيتك من تكرهه من غير ان يعلم هذا ولا يتكلمونهم وتكون هي التي

نقول ذلك واذا هي اختلعت فهي بائن وله ان يأخذ من مالها ما قدر وليس له ان يأخذ من المباراة كل الذي
اعطاها قال الخال العلامة ره قوله من غير ان نعلم هذا يعني يكون غيظ قلبها باعثا لها على هذا الكلام لا تعليم
الغير اياها انتهى والظاهر انه من باب التفعيل كما نقل عن بعض الفضلاء انه وجدها مضبوطة كذلك بخط الشيخ ره قولهم
لا يتكلمونهم اي اقاربها واقارب الزوج وفي بعض النسخ لا يتكلمون نمّ في القاموس النمّ التوريش والاغراء ورفع
الحديث واشاعته وافساده وظاهر الكلام تحريم تعليمها تلك الالفاظ في هذا المقام قوله وليس له ان يأخذ بدل
على ما ذهب اليه الصدوق وجماعة من المنع من اخذ تمام المهر في المباراة كذا قال المفضال ره وفيه نظر لاحتمال
ان يراد بالذي اعطاها ما اعطاها زايدا على المهر على وجه الهبة والهدية فليفهم وفيها ايضا في الضعيف لسهل
وامره سهل عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال ليس يحل خلعها حتى تقول لزوجها ثم ذكر مثل ما ذكر اصحابه ثم قال ابو
عبد الله وقد كان يرخص للنساء فيما هو دون هذا فاذا قالت لزوجها ذلك حل خلعها وحل لزوجها ما اخذ منها و
كانت على تطليقتين باقيتين وكان الخلع تطليقة ولا يكون الكلام الا من عندها ثم قال لو كان الامر الينا
لم يكن الطلاق الا للعدة وفي التهذيب فاذا قالت لزوجها حل له خلعها قوله ثم ذكر ابو بصير او عبد الكريم قوله
اصحابه فيه دلالة على شهرة ذلك بين الشيعة بل اتفاقهم عليه قوله كان يرخص اشارة الى عدم اشتراط الغاية
لذلك كما سبق في صحيحة الحلبي ولم يرخص احد من المسلمين المرأة تكلمها بكلمة واحدة من تلك الكلمات المنكرة
فليفهم قوله حل خلعها قال الخال العلامة هذا مما سبق مؤيد لما هو المشهور من عدم وجوب الخلع بل جوازه
وقال الشيخ في النهاية بوجوبه وتبعه القاضي وجماعة استنادا الى ان ذلك منها منكر والنهي عن المنكر واجب وانما يتم
بالخلع والجواب منع انحصار المنع في الخلع والمشهور استحبابه وقيل الاقوى ح استحباب فراقها اما كونه بالخلع فغير واضح
انتهى قول سيما في الاخبار الماثلة في هذا المضمار ان المراد بالحل هنا معناه العام المقابل للحرام فلا ينافي قول الشيخ
في هذا المقام وان لم يثبتاه وكذا ما استدل به قوله ع لو كان الامر الينا اعلم انه مقتضى ظواهر الاخبار سيما قوله
في صحيحة الكناني حتى تكون هي التي تطلب واجماع فقهاءنا الاخيار على اشتراط كراهتها له خاصة ان الزوج لا يريد فراقها
وانما يريد الزوجية وتتوسل اليه بالرشوة والفدية وانه لما كانت تعلم ان له حق الرجوع ولا ينفعها مجرد الطلاق و
توسلت الى الخلع وطلبته كما يشير اليه قوله ع فهي واحدة باين قوله على تطليقتين باقيتين وقوله ليس عليها رجعة
ونحوها فظهر مما ذكرنا ان محل الخلع في الاخبار ومورده انما هو صورة امكان الرجوع وانه لا يتحقق البينونة ولا
تملك الفدية في تلك الصورة الا بالخلع لبطلان المعوض مع فقد كراهتها المعتبرة راسا كما هو الاظهر وفاقا للسيد
شرح النافع والمحقق والسبزواري في الكفاية لوقوعه رجعيا مع بطلان الفدية كما عليه الفاضلان واكثر المتأخرين
واما القول بمساواته للخلع في البينونة وتملك الفدية كما هو المشهور بين العامة فهو من متفردات الشهيد الثاني
غير مسبوق كما يظهر بالتتبع وصرح به سبطه في الشرح وغيره وانه بعد استقرار الاسلام ومعرفة الخاص والعام
للحلال والحرام لا يكاد يوجد امرأة مؤمنة فقيهة تكره زوجها بحيث تواجهه بتلك الكلمات ويعلم من حالها فعل
مضامينها ولو لم يسرحها بتسريح باين سيما مع عدم كراهة ولا ضرر ولا اضرار ولا منع حق من الزوج لها كما هو المعتبر
في الاخبار واجماع الاخيار فلذا قال ع قد كان الناس يرخصون فيما دون هذا وقد كان يرخص للنساء فيما هو دون هذا
ولو كان الامر الينا لم يكن للطلاق الطالبة للخلع او لم يجز طلاقها كما في بعض نسخ رواية الحلبي السالفة او طلاق
اي في تلك الصورة كما في اكثرها الا للعدة اي طلاقا عدتيا اي رجعيا لا باينا كما هو احد معانيه وهذا كله ظاهر
بناء على ان الخلع طلاق كما صرح به في الاخبار وعليه اكثر فقهاء الاخيار سواء وقع بلفظ الطلاق او الخلع متبعا وجوبا
او جوازا او مجردا واما على القول النادر للشيخ وعليه الشافعي بانه فسخ والثمرة في عدة من المطلقات الثلث والتسع
فالطلاق ههنا بمعنا اللغوي بمطلق الفراق وقد ظهر مما تقرر ان حمل لم يكن ولم يجز على الاستحباب في غاية البعد عن
اخبارنا وكذا حمل العدة على طهر غير المواقعة او على انه لم يجز الخلع بدون الاتباع بالطلاق كما ارتكبه بعض
الاصحاب قال الخال المفضال قال الوالد العلامة قدس سره اي كنا لم نجوز الخلع بدون الاتباع بالطلاق واما اليوم

فيجوز لكم ان تجعلوا الخلع طلاقا فانّ تفسير المراد لو كان الامر الينا امرهم استحبابا بان لا يوقع التفريق الا بالطلاق في العدّة
او لم يجوز الطلاق والخلع وغيرهما الا للعدّة كما قال الله تعالى فطلقوهن لعدتهن انتهى وفي المسالك الا ان ذلك محمول على
العدّية للاجماع على جواز الطلاق لغير العدّة انتهى واما ما رواه في الصحيح عن شعيب بن خالد قال قلت رأيت ان هو طلقها
بعد ما خلعها ايجوز عليها قال ولم يطلقها وقد كفاه الخلع ولو كان الامر الينا لم نجز طلاقا فالظاهر ان المراد بالطلاق
فيه هو مطلق الفراق الشامل للخلع على ما كان متعارفا بين العامة فان اكثرهم لا يعتبرون كثيرا من شرائط الطلاق في
الخلع من طهر غير المواقعة وحضور العدلين سيّما في الخلع فافهم وكذا المراد بطلاق السنة فيما رواه الشيخ مرسلا عن ابي عبد الله
قال لو كان الامر الينا لم يجز الا طلاق السنة مقابل طلاق البدعة المتداول بين العامة ومما رواه الشيخ وغيره في القوي
بموسى بن بكر وفي الطريق صفوان عن زرارة عن ابي جعفر قال لا يكون الخلع حتى تقول لا اطيع لك امرا ولا ابرّ لك قسما ولا اقيم
لك حدّا فخذ مني وطلقني فاذا قالت ذلك فقد حلّ له ان يخلعها بما تراضيا عليه من قليل وكثير ولا يكون ذلك الا
عند سلطان فاذا فعلت ذلك فهي املك بنفسها من غير ان يسمّي طلاقا واعتبار حضور السلطان من قبيل الاوامر الارشادية
للاجماع منا عدا ابن الجنيد على عدم اشتراطه ويؤيده ما رواه الوسائل عن قرب الاسناد للحميري عن علي بن جعفر عن اخيه
موسى قال سألته عن امرأة بارأت زوجها ان له الذي لها عليه ثم بلغها ان سلطانا اذا رفع ذلك اليه كان يغرّم
علم منه اليه وردّ عليها ما اخذ منها كيف يصنع قال فيشهد عليها شهودا على مبارأته اياها انه قد دفع اليها الذي
قبله لها ولا شيء لها قبله ومما رواه في الوسائل عن العياشي في تفسيره عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سألته عن المختلعة
كيف يكون خلعها فقال لا يحلّ خلعها حتى تقول والله لا ابرّ لك قسما ولا اطيع لك امرا ولا اوطئن فراشك ولا ادخلن
عليك بغير اذنك فاذا هي قالت ذلك حلّ خلعها وحلّ له ما اخذ منها من مهرها وما زاد وذلك قول الله فلا جناح عليهما فيما افتدت
به واذا فعل ذلك فقد بانت منه وهي املك بنفسها ان شاءت نكحته وان شاءت فلا فان نكحته فهي عنده على اثنتين وما
نقل عن الفقه الرضوي قال واما الخلع فلا يكون الا من قبل المرأة وهو ان تقول لزوجها لا ابرّ لك قسما ولا اطيع لك
امرا ولا اوطئن فراشك من تكرهه فاذا قالت هذه المقالة فقد حلّ لزوجها ما يأخذ منها وان كان اكثر مما اعطاها
من الصداق الحديث وعن الدعائم روينا عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه ع ان عليا صلوات الله عليه وعلى الائمة قال
الخلع جائز اذا وضعه الرجل على موضعه وذلك ان تقول له امرأته اني اخاف ان لا اقيم حدود الله فيك فانا اعطيك
كذا وكذا فيقول هو وانا اخاف ان لا اقيم حدود الله فيك فما تراضيا عليه من ذلك جاز لهما وقال جعفر بن محمد ع
اذا قالت المرأة لزوجها لا اطيع لك امرا ولا ابرّ لك ولا اغتسل لك من جنابة ولا اوطئن فراشك ولا ادخلن عليك
بغير اذنك او تقول من القول ما تتعدّى فيه مثل هذا مفسّرا او مجملا او تقول لا اقيم حدود الله جاز له ان يخلعها
على ما تراضيا عليه مما اعطاها وغيره ويأخذ منها من ذلك ما اتفقا عليه ويخلعها وعنه انه قال الخلع ان تبتدئ
الزوجة الى الفرقة من غير ضرر من الزوج وتأمره على ان تعطيه شيئا من بعض ما اعطاها او تضع عنه شيئا مما
لها عليه فتبرّئه منه او على غير ذلك وذلك اذا لم تتعدّ في القول ولا يحلّ له ان يأخذ منها الا دون ما اعطاها
وان تعدّت في القول واشتدّت من غير ضرر يصير لها بما اعطاها وفوق ما اعطاها فذلك جائز وعنه انه قال
اذا جاء النشوز من قبل المرأة ولم يجئ من قبل الرجل فقد حلّ للزوج ان يأخذ منها ما اتفقا عليه وان جاء
النشوز من قبلهما جميعا فابغض كل واحد منهما صاحبه فلا يؤخذ منها دون ما اعطاها قوله ع الخلع جائز وقوله ع
الخلع ان تبتدئ الزوجة واردان على اصطلاح العامة من عدم الفرق بينه وبين المباراة في الحكم وكذا في الاطلاق
وقوله او مجملا او تقول لا اقيم دالّ على اعتبار قول منكر فينضم الاجماع المركب بين الامامية فيدلّ على المطلب
اذ من لم يعتبر الاقوال المبينة في سائر الاخبار المنقول عليها الاجماع لم يعتبر قولا اصلا ولا ظهور فعل منكر من
[illegible] المسائل اذ الظاهر منها انها تكره وترغب عن قربه اما لسوء خلقه او قبح صورته او سيرته مثلا اجاز الخلع وان
لم [illegible] بشيء اصلا او علم من حالها الصبر على معاشرته والتعفف عن المنكرات معه كما لا يخفى على ادنى الطلبة
ويمكن حملها على التقية من مذهب مالك ومن وافقه منهم فتأمل وقوله الا دون ما اعطاها يدل على مذهب الصدوق

من اشتراطه ذلك في المباراة ويمكن حمله على التأدّب والكراهة فتأمّل ولا يقدح الخبر بها وبل بعضه فليتدبّر وكذا التقريب فيما رواه علي بن ابرهيم في تفسيره في الحسن بابيه عن ابن ابي عمير وهو عبد الله عن ابي عبد الله قال الخلع لا يكون الا ان تقول المرأة لزوجها لا ابرّ لك قسما ولا اخرجنّ بغير اذنك ولا اوطئنّ فراشك ولا اغتسل لك من جنابة او تقول لا اطيع لك امرا او تطلّقني فاذا قالت ذلك فقد حلّ له ان ياخذ منها جميع ما اعطاها وكلّ ما قدر عليه مما تعطيه من مالها فان تراضيا على ذلك على طهر بشهود فقد بانت منه بواحدة وهو خاطب من الخطاب الى ان قال ولا رجعة للزوج على المختلعة ولا على المباراة الا ان يبدو للمرأة فيرد عليها ما اخذ منها الحديث وما رواه في الحسن بابرهيم عن زرارة عن ابي جعفر وعن غيره لكن مضمرا قال قال المباراة يؤخذ منها دون الصداق والمختلعة يؤخذ منها ما شئت وما تراضيا عليه من صداق او اكثر وانما صارت المباراة يؤخذ منها ما شاء لان المختلعة تعتدي في الكلام وتكلم بما لا يحلّ لها والتقريب عندنا تعدّيها في الكلام وتكلّمها بما لا يحلّ لها في تحقق الخلع وهو غير معتبر عند الخصم وبانضمام عدم الفصل يدل على المدّعى وما رواه في الحسن بابرهيم عن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله قال في المختلعة انها لا تحل له حتى تتوب من قولها الذي قالت له عند الخلع وجه الدلالة ظهوره في اشتراط تحقق الخلع بقول منكر منها يحوج الى توبتها وبانضمام عدم القول بالفصل يدل على المطلوب واما توقف حلّها على توبتها فهو من قبيل قوله تعالى حرّم ذلك على المؤمنين فان ثم الاجماع او دليل آخر على عدم التوقف حمل على الندب ولم يقدح الخبر به كما مر وقلما يتحقق خبر معمول بجميع اجزائه كما لا يخفى على المطلع المضطلع بالاخبار ولو وجد فهو من مقطعات الفقهاء على حيث احتجتم اليها وهذه فائدة مهمة ينبغي ان لا يغفل عنها وفي الفقيه في الصحيح عن الحسين بن مالك قال كتبت الى ابي الحسن رجل زوّج ابنته من رجل فرغب فيه ثم زهد فيه بعد ذلك واحبّ ان يفرق بينه وبين ابنته وابى الختن ذلك ولم يجب الى الطلاق فاخذه بمهر ابنته ليجيب الى الطلاق ومذهب الاب التخلص منه فلما اخذ بالمهر اجاب الى الطلاق فكتب ان كان الزهد من طريق الدين فليعمل الى التخلص وان كان غيره فلا يتعرض لذلك فان قيل ما القدر المعتبر فعله من مضمون الاقوال المنكرة في تحقق الخلع فان الادلة المذكورة فيه مختلفة متخالفة قلت مقتضى الجمع بين الادلة الاتيان بمضمون جميع ما فيها لان كلا منها بالنسبة الى ما تضمنه حجة ودليل شرعي خال عن معارض مقاوم وهو القدر المتيقن في حل الخلع ورفع استصحاب النكاح وهي خمس جمل مذكورة في صحيحة الحلبي والكناني وموثقة سماعة والظاهر ان قوله لا اطيع لك امرا موافق في المضمون لقوله لا اقيم لك حدا او حدود الله فيك وكذا لا اوذن عليك بغير اذنك مع لا ادخلن بيتك من تكره فيقتصر على احدهما قولا فليتأمل ويمكن الاقتصار على القدر الذي نقل عليه الاجماع ويؤيد ببعض الظواهر لان الاجماع المنقول اقوى من الخبر وان كان صحيحا على ما حققته في مقدمات قطع المقال وح يكون اعتبار القدر الزائد عليه المذكور في النصوص محمولا على الاولوية وكون الناس يكتفون بما دون محمولا على ما دون الثالث الذي هو العمدة مع ان قوله لا اقيم لك حدا شامل لعدم ابرار القسم والاذن عليه بغير اذنه فليتدبر ولو تنزّلنا نحن من ذلك كله لقلنا دلالة الاجماع وعدة اخبار الطرفين صريحة في اعتبار قولها وتكلمها بكلام منكر ولو اجمالا كقولها لا اطيع لك مع عدم ضرب ولا شتم ولا اضرار ولا منع زوج حقا من الزوج لها وهذا صريح في حرمة غالب الخلعات المتعارفة في هذه الازمنة وبطلانها لخلوها من الشرط المذكور ومن شك في هذا فليجرب فان الغالب الشاهد الجئ بالجنون المرأة المسكينة بالضرب والشتم وانواع الاذى ومنع الحقوق حتى تفدى نفسها وترضى بالفراق على رغم انفها وهذا القدر كاف في مدّعانا من الاستشكال في صحة الخلع الواقع في تلك الاحوال والله العالم بحقيقة الحال حقيقة المقال وقد اتضح بعض المنكرين وفضلاء المعاصرين وفقا في جملة ما قال مع مراعاة جانب الاحتياط الا ان يبلغ شدة الكراهة الى حد ثلاث من المنكرات والاقوال والافعال مما لا يرضى به الله او يظن بها ذلك لو لم يطلقها بان الادلة مختلفة في الفاظ المعتبرة قلة وكثرة ومادة وهيئة واجمالا وتفصيلا وكناية وتصريحا والاختلاف من امارات التسامح الدالة على عدم الوجوب والاشتراط وثانيا انه لو وجب مراعاة

خصوص الفاظ الواردة في الاخبار لوجب ان يتعرض الفقهاء لضبطها عدداً ومادة وصورة واعراباً وبناءً
واخباراً او انشاءً وان مع التمكن من العربية او النطق هل يكفي الترجمة والكتابة والاشارة مطلقاً او مع العجز
عن التوكيل ولا مطلقاً الى غير ذلك من التفريعات مع ان احداً منهم لم يتعرض لشيء من ذلك مع تعرضهم لها
فيما اعتبر فيه اللفظ من العبادات وصيغ العقود والايقاعات وثالثاً المنع من دلالة لا يحل على الحرمة فلعل
المراد من الحل فيهما معناه الخاص اي تساوي الطرفين وظاهر ان نفيه لا يستلزم الحرمة لامكان ارادة الوجوب
كما قاله الشيخ وجماعة والاستحباب كما قال اخرون فيبقى غير الصورة المذكورة في الاخبار باقياً على الاباحة
ولو سلم الحرمة فلا نسلم البطلان لمنع دلالة النهي على الفساد في المعاملات وكذا المنع من دلالة قوله ع وقد
كان الناس يرخص للنساء على التقية فيما دون لجواز ان يراد بالناس الكمل في الانسانية من خيار الصحابة
والتابعين وفيهم بعض الحجج المعصومين وكون المراد بالناس ههنا في القرآن اليهود وفي اخبار العامة ممنوع
لوروده فيهما كما لا يخفى ورابعاً ان الادلة المذكورة معارضة لظاهر الاية الشريفة وما ورد في شان نزولها
والاخبار المعتبرة المستفيضة الاتية فيجب المصير الى التاويل وظاهر ان اجرائه في هذه الاخبار بالحمل على رجحان الخلع
ح اعم من الوجوب والاستحباب وابقاء تلك على الجواز والاباحة اولى وخامساً ان خلاصتها ما استفيد من عامها
وخاصها ومطلقها ومقيدها مراعاة الكراهة المطلقة او شدتها بحيث يخاف منها لضعف عقلها ارتكاب المعاصي
في خلاصها وان لا عبرة بخصوص الالفاظ والعبارة في تادية المراد منها بل كل ما يؤدي مؤداها من الافعال
والاقوال كان في ترتب الاحكام بل الافعال اشبه واقوى لحصول العلم بمضمونها بذلك بخلاف الاقوال فالظ
ان وقوع ما وقع من خصوص الالفاظ في الاخبار من باب المثال والتنبيه بالادنى على الاعلى كتحريم التافيف في
عشرة الاباء مؤيد لكل ذلك بفهم العلماء من القدماء ومن تاخر منهم حتى المحدثين ومنهم صاحب الوسائل
حيث عنون الباب في كتابه الكبير بقوله لا يحل الخلع ولا يحل العوض للزوج حتى تظهر الكراهة من المراة ثم ذكر
صحيحة محمد بن مسلم وحسنة ورواية سماعة اولاً ثم اتبعها بسائر الاخبار ودابه غالباً تقديم المختار وعكسه عادة
الكليني غالباً ورد الاول بانه لو صح هذا الكلام لما صح اكثر الاحكام اذ لم يسلم من مثل هذا النقض والابرام
فيقال مثلاً لو كان القصر في الصلوة والصيام حكماً واجباً وامراً مضبوطاً وحداً محدوداً لما وقع الاختلاف في شروطه
وتحديد مسافته هذا الاختلاف الشديد وكذا الكلام في صلوة الجماعة والحث عليها الاكيد بانه لو تم ذلك
لما وقع هذا الاختلاف الكثير في شروطها وادابها وحكم القراءة خلف الامام حتى تفرقت الاقوال فيها على ثمانية
عشر قولاً على ما نقل وقيل مستند الكل الى دليل الى غير ذلك بل كان الواجب على الفقيه استفراغ الوسع
والاجتهاد في تحصيل الظن بالاحكام الفرعية عن الادلة الشرعية بالقواعد المرعية والترجيح بين الاخبار
المختلفة المروية بالطرق الخبرية والاصولية واعظم بواعث الاختلاف في الاخبار الامامية انما هو الاتقاء
والتقية الثاني بان المدققين للامور المذكورة انما هم بعض المتاخرين وهم لا يقولون باعتبار الالفاظ
راساً فلم يحتاجوا اليه اصلاً والمعتبرون للالفاظ العاملون بظواهر النصوص لم يكونوا يدققون في امثال تلك
الامور سوى ما ورد في النص من قبيل حلف الاخرس ورجوعه وقراءته واذكاره وبالجملة لا يتعدون ظواهر الاخبار
فلا يقولون هل يجوز اجراء صيغة العقود والايقاعات بالفارسية ام لا مثلاً وكذا في اعراب التراكيب الماحية
واللحن في مخارج الحروف ومراعاة القواعد العربية وامثال ذلك وانه هل يجب التعلم او التوكيل مع العجز عن الاتيان بالعربي
الفصيح بالخرس او الكنة او عدم المعرفة وهل يشترط العجز عن التعلم ايض بل اكثر المتاخرين لا يتعرضون لكثير مما ذكر
في الصيغ اعتماداً على الظهور ومما ذكروه في الاصول من جواز قيام احد المترادفين مقام الاخر فيجوز التعبير بالعربي مطلقاً
وانه لا يخرج اللفظ باللحن عن اصل اللغة الا فيما استثني بدليل كاذكار الصلوة وتلبية الحج وانه لا يجوز التكليف بما لا يطاق
فكان القائل باعتبار اللفظ التارك للتدقيقات المذكورة نظر الى ما ذكر والى ظواهر الاخبار من ان الخلع لا يتحقق
غالباً بعد انتشار الاسلام ولو كان الامر اليهم لم يجروه اصلاً ولم يبينوها الا بالطلاق الرجعي فلذا لم يدققوا في بيا

مسائله والفاضل بل ذكر بعض مسائله تبعاً للعامة وبعض الخاصة لئلا يبخ كتبهم منه راساً ولزيادة المعرفة و
البصيرة او لغير ذلك كما تعرضوا للمسئلة تقديم امام الاصل في امامة الصلوة مثلاً وكذا الكثير من مسائل الجهاد مع
عدم وقوعه في زمن غيبة الامام واذا ظهر كان هو المرجع في جميع الاحكام ولذا لم يتعرض لكتاب الجهاد وتفصيل مسائله
رئيس المحدثين الصدوق ره فيما كتبه لمن لا يحضره الفقيه واقتفاه في ذلك الفاضل الكاشاني ره في المفاتيح ومن
قبيل ما ذكر مما خالف فيه المتاخرون ظواهر القدماء امر النية في العبادات لم يتعرضوا الكيفيتها اصلاً لعدمه
وروده في النصوص راساً وانما طول ودقق فيها المتاخرون بتدقيقات ادت الى الوسواس لكثير مع ورود الخبر
الصحيح بان الوسواس مطبع الشيطان وكذا معرفة العدالة وانها الملكة وان المعتبر فيها كذا وكذا وانه لا يعرف
عدالة شخص الا بالمعاشرة او شهادة عدلين بتلك العدالة او العصمة بحيث لا يكاد يظهر على تدقيقهم من مطابقا
للشهور بين العامة عادل في العالم سوى المعصوم الى غير ذلك والثالث بان قوله ع لا يحل في هذا المقام ظ في
الحرمة وعدم الحل بالمعنى العام كما فهمه كثير من الاعلام على ما ذكرنا ولو كان الحل هنا بمعناه الخاص لدل على انحصار
الخلع المباح في تلك الصورة وهو المطلوب فيكون رداً على القول بالندب او الوجوب والخلع الحرام باطل باجماع
الاعلام ولان مستند الصحة انما هو الاية الدالة على رفع الجناح والاخبار الدالة على الحل ولا خلاف في توقيفية
الاحكام الشرعية ومنها الجواز والصحة او ترتب الاثر الشرعي فليفهم وارادة الاخيار من لفظ الناس في هذه الا
خبار غير جائزة لغلبة استعماله في اخبارنا في العامة بحيث صار حقيقة عرفية او مجازاً شايعاً فيهم فيحمل الاطلاق عليهم
الا مع القرينة مع ان قرينة تعينهم هنا موجودة لان ظ الكلام انه ع كان في مقام تشديد امر الخلع باشتراط
حصول شدة الكراهة ولم يذهب الى ذلك احد من العامة بل اكثرهم على عدم اشتراط الكراهة راسا وغاية ما نقل
عن المشترط منهم اشتراط مطلق الكراهة ولا يمكن حمل التشديد على التقية ولا رد الامام على اسلافه الكرام واما
كون المراد بمطلق الناس في القران اليهود في اخبارنا العامة فهو مما لا يخفى على ادنى الطلبة ولا ينافي ذلك استعماله
في غيرهما بالقرينة وهو ظ والرابع بمنع ورود الاية الشريفة في الخلع بالمعنى المصطلح عند الامامية ومنع صحة ما
ورد في شان نزولها لعدم وروده من طرقهم بل من طرق العامة وبمنع معارضة الاخبار بعد تسليم الكل ومقتضى
الجمع بين الادلة تقييد المطلقات وحمل المعارض من الاخبار على التقية كما اشار واليه كثيراً خصوصاً في هذا
المقام وهذا اولى من الحمل على الوجوب او الاستحباب لانه مما اعملناه وورد عنهم في باب الترجيح فليشامل ومما
ذكر يظهر وجه رد الخامس ويكفي في رد قوله بل الافعال مثل ما نقل عن امام الانس والجان عليه افضل صلوات
الرحمن جزاها الله من الذي اتيتها التئام ولا يلتئم ما جرح اللسان مع ان المعتبر من تلك العبارة ما يكون مفهومها دالا
على صدقها وانيانها بمضامينها ولا ريب ان هذا اشد من خوف الاتيان بالمضمون فقط كما هو ظ وكذا الكلام
في قوله التنبيه بالادنى على الاعلى فان الفعل مع القول اشد واعلى من الفعل فقط فليفهم وقوله غير المحدثين
فيه ان فهم اغتنا شدة الكراهة وبلوغها الحد المذكور في الروايات مؤيد بفهم العلماء من القدماء ومن تاخر
حتى نقل عليه فحل الفحول في الاصول الاجماع بعد الشيخ واستشكل الامر فيها اذا لم يبلغه بعض المجتهدين الا
صوليين وقد مر عبارة قطب الاخبار بين الفاضل الاسترابادي ره وانما عدل صاحب الوسائل عن تلك الاخبار
لاشتمالها على ان الخلع بنفسه طلاق كما عليه الاكثر وهو الاظهر وهو لا يقول به فليتدبر هذا والحق الا
كتفاء بظهور مطلق الكراهة كيف ما كان قولاً او فعلاً بوجوه الاول اصالة عدم اشتراط الزايد عليه الثاني
قوله تعالى في الثالثة والعشرين من البقرة ولا يحل لكم ان تاخذوا مما اتيتموهن شيئاً الا ان يخافا الا يقيما حدود الله
فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به والتقريب انها وردت في الخلع ودلت على ان
عند الخوف من عدم اقامة جميع حدود الله يجوز اخذ الفدية والخلع الثالث الاخبار المستفيضة مما ورد في
شان نزول الاية الشريفة فروى عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن ان حبيبة بنت سهل اخبرتها انها كانت
عند ثابت بن قيس وان رسول الله ص خرج الى الصلوة فوجد حبيبة بنت سهل عند بابه فقال رسول الله ص من هذه

فقالت انا حبيبة بنت سهل لا انا ولا ثابت لما جاء ثابت قال رسول الله ص هذه ذكرت ما شاء الله ان تذكر فقالت
حبيبة يا رسول الله ص بكل ما اعطاني عندي فقال رسول الله ص خذ منها وجلست في اهلها وفي رواية اخرى ان
حبيبة بنت سهل كانت تحت قيس بن ثابت كان يحبها وتكرهه وكان اصدقها حديقة فاتت رسول الله ص فقال
لها النبي ص تعطيه الحديقة التي اصدقك اياها فقالت وازيد فخلعها قيس على الحديقة فلما تم الخلع قال لها
النبي ص اعتدي وذكروا ان خلعها كان اول خلع وقع في الاسلام وفي تفسير البيضاوي وروي ان جميلة بنت عبد الله بن
ابي سلول كانت تبغض زوجها ثابت بن قيس فاتت رسول الله ص وقالت لا انا ولا ثابت لا يجمع راسي وراسه شيء
والله ما اعيبه في دين ولا خلق ولكني اكره الكفر في الاسلام لا اطيقه بغضا اني رفعت جانب الخباء فرايته اقبل
في عدة فاذا هو اشدهم سوادا واقصرهم قامة واقبحهم وجها فنزلت فاختلعت منه بحديقة اصدقها وروي انه
قال لجميلة اتردين عليه حديقته فقالت ردها وازيد عليها فقال ص اما الزائد فلا وما رواه الحلبي ره في
مختصر التبيان عن ابي عبد الله ع ان خافا ان تخطى لله فيه بارتكاب محظور واخلال بواجب وان لا نطيعه فيما يجب
عليها فحل بها ان يخلعها وما رواه يب وورد في الموثق بزرعة عن سماعة قال قلت لابي عبد الله ع لا يجوز للرجل ان ياخذ
من المختلعة حتى تتكلم بهذا الكلام كله فقال اذا قالت له والله لا اطيع الله فيك حل له ان ياخذ منها ما وجد
رواه في الحسن بابرهيم ويب في الصحيح ويه في المجهول بمحمد جميعا عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال اذا قالت المرأة
لزوجها جملة لا اطيع لك امرا مفسرا او غير مفسر حل له ان ياخذه منها وليس له عليها رجعة وفي الفقيه مفسرا او غير
مفسر حل له ما اخذ منها ورواه في ايضا بسند فيه ابن سماعة عن ابن جبلة مثله وكذا اذا قالت المرأة والله لا اطيع الخبر
ويمكن الجواب اما عن الاصل فهو معارضة بالمثل واكثر كما مر واما عن الاية الشريفة فلا يمنع ورودها في باب
الخلع الحقيقي المصطلح عندنا بل ظاهرها صورة تحقق الكراهة منهما وهو مورد المبارات الذي هو احد فردي
الخلع عند العامة ويطلق عليه مجازا في اخبارنا كما عرفت وقد نبه على ذلك جمال المحققين الخوانساري بعد الق
الشيخ مقدادا في كنز العرفان وغيره والقمي وان قال وانها نزلت في الخلع لكن لم يذكر نزولها في مقدمة ثابت بن
قيس كما رواه العامة او لا في مقدمة خاصة ولذا لم ينقل تلك الحكاية في الصافي ولو سلم ورودها في مقدمة
ثابت فوقوعها على وروده غير ثابت فلعل كراهة زوجة ثابت قد بلغ في الشدة الى الحد المعتبر في رواياتنا
على ان قوله تع فان خفتم من الخطابات الشفاهية وتعميمها لغير المشافهة خلاف المشهور بل المجمع عليه بين المو
كما برهن عليه في الكلام وصرح به في اصول الخاص والعام الا ان يستفاد التعميم من خارج في مقام وبما
ذكر ظهر الجواب من الاخبار العامية الضعيفة في شان نزول الاية الشريفة مع مخالفها في مقدمة واحدة
شخصية وثانيا ان الظ من الاية اعتبار الخوف عن عصيانها ومخالفتها جميع حدود الزوجية كما هو مقتضى العموم فان
عمومها افرادي لا مجموعي ولذا لو قيل لا تضرب العلماء واضرب الجهال عصى بضرب عالم وترك ضرب جاهل كما تقرر في الاصول
العربية واما عن الاخبار فبعد تسليم اطلاقها يجب تقييدها بما سبق وحملها على التقية لما سبق فليتامل ويمكن
حمل قوله مفسرا او غير مفسر على ان المراد تحقق الشرط المعتبر في صحة الخلع باطلاق تلك الجملة وانه لا فرق في ذلك
بين تفسير الامر المبهم المذكور فيها بانه من قبيل عدم اطاعته والخروج او تمكينه من الوطي وبين ابقاءه على ابهامه
وتعميمه وهذا لا ينافي اعتبار الجمل الاخرى معها وكونها احد الجمل المشترطة كما لا يخفى وكان قوله جملة مضاف
الى جملة لا اطيع ويؤيده ثبوت مفسر وغير مفسر في بعض النسخ فليتدبر فان قيل اذا لم يبلغ الكراهة الحد المعتبر
في الخلع او انتفت الكراهة راسا واردت المرأة الفراق ولم يرض الزوج الا ان ياخذ شيئا منها او ابرائه
عن الصداق فهل لهما طريق الى ذلك ام ضاقت عليهم المسالك قلت الذي وقفت عليه في هذا المجال من
الاصحاب واختلج بالبال طرق الاول ما اشار اليه الشهيد الثاني ره من طلبها الطلاق بفدية وعوض نظرا الى جواز
الطلاق المعوض مط وانه يفيد فائدة الخلع من غير تفاوت وهذا مع انه من منفرداته على ما صرح به سبطه
مخالف للاية الشريفة المانعة عن اخذ الشيء من الزوجة الا في صورة الخلع والمباراة فليتدبر الثاني ما ذكر

سبطه ره في شرح النافع من بانتها بالمبارات مع اخذ الزايد عمّا اتاها التفاتا الى عدم ثبوت اشتراطها بكراهة
الطرفين عنده كما عليه جمهور العامة وعلى خلافه اجماع الخاصة فليفهم الثالث ان الخلع بالبال وهو انه في الطلاق
الرجعي بصالحها بعد الطلاق على اسقاط حق الرجوع بما تراضيا عليه لعموم ادلة الصلح وعدم ثبوت المخصص و
ظهور الادلة في المنع عن اخذ الفدية عوضا عن الطلاق الا في الصورتين المستثناتين مضافا الى عدم ثبوت كون
المطلقة الرجعية زوجة حقيقة فتدبر ويكون من قبيل الصلح على اسقاط حق الشفعة والخيار وقد ورد في الاخبار
الصلح على حق قسمة الليالي وهبتها للزوج او بعض الضرات وفي الطلاق البائن يجوز ان يتوكل عنها الزوج في ابراء
ذمته او اخذ ما تراضيا عليه وتملكه بصيغة هبة او صلح على عوض سببه بشرط عدم امضاءها وكل فيه وعدم اجراء
صيغة الا بعد ايقاع الطلاق وانجاح المراد والله العالم بحقائق الاحكام ورسوله وآله العز الكرام ومع ذلك
كله لو جمع في المقام بين الخلع والصلح لكان الاحوط بل ولي والله العالم **رشح** ملائي ميكويد كه منيه
موش وفضله ان پاكست بجهة انكه نفس سائله ندارد زيرا كه موش را كشتم وخون ان نجسست بخرف صورتي
ندارد پا نزد ظاهر انشكه شوخي كرده وبعنوان مزاح اين را كفته زيرا كه نجاست ميته وفضله موش اجماع
عليست وهيچ كس را در ان شبهه نيست بلكه از ضروريات دين اسلام ومفتي بفقهاء علام است واخبار متضافره
بر ان دلالت دارد وعلما در كتب استدلال بنجاست ان بر انفعال وعدم انفعال اب قليل وغيره ميتما بند وحكم ملاقات
نجاست يا باشيا جامد ومايعه در كتاب اطعمه اشربه از اخبار نجاست ميته موش بيرون مي زنند اكر خبر معتبر
ديكر ندارند واين شخص منكر يا جاهل يا متجاهل است وخوف انكار ضروري دين برا وهست وطهارت ميته غير
ذي نفس اجماعيست نه نجاست ميته ذي نفس پس اكر موش ذي نفس نباشد بايستي از احكام طهارت ونجاست
باطل ميكردد وتكذيب وتخطئة جميع علماء از مجتهد واخباري وسني وشيعي ميشود بلكه بعضي از فقهاء قدماء اماميه
موش را نجس العين ميدانند وحكم بنجاست زنده او نيز ميكنند ولا باس بالتنبيه على ما ذكرنا بايراد بعض الاخبار
الجائلة في هذا المضمار روى الشيخ ره في التهذيب في الذبايح في الصحيح والكليني في الكافي في الباب الرابع عشر من
الاطعمة في الحسن بابرهيم جميعا عن زرارة عن ابي جعفر قال اذا وقعت الفارة في السمن فماتت فان كان جامدا
فالقها وما يليها وكل ما بقي وان كان ذائبا فلا تاكله واستصبح به والزيت مثل ذلك وفيهما في الصحيح عن
معوية بن وهب عن ابي عبد الله قال قلت جرذ مات في سمن او زيت او عسل فقال اما السمن او العسل فقال
فيؤخذ الجرذ وما حوله واما الزيت فيستصبح به وزاد في التهذيب قال في بيع ذلك بعه وبيّنه لمن اشتراه ليستصبح به وفي التهذيب في الصحيح عن الحلبي قال سألت ابا عبد الله عن الفارة والدابة تقع في الطعام والشراب
فيموت فيه فقال ان كان سمنا او عسلا او زيتا فان كان الشتاء فانزع ما حوله وكله وان كان الصيف
فادفعه حتى يسرج به وان كان بردا فاطرح الذي كان عليه ولا تترك طعامك من اجل دابة ماتت عليه وفي
الصحيح عن سعيد الاعرج قال سألت ابا عبد الله عن الفارة تقع في السمن والزيت ثم يخرج منه حيا قال لا
باس باكله وعن الفارة تموت في السمن والعسل فقال قال علي خذ ما حولها وكل بقيته وعن الفارة تموت في
الزيت فقال لا تاكله ولكن اسرج به ورواه في الكافي في صدره وهذا الخبر بزيادة الكليني كانه من سهو الكاتب لاجماعنا
على نجاسته وكان الفرق بين الزيت وغيرهما الزيت في الاغلب بخلاف السمن والعسل وفي التهذيب في اخر باب المياه
من الزيادات في الضعيف بعمرو عن جابر عن ابي جعفر قال اتاه رجل فقال وقعت فارة في خابية فيها سمن او زيت فما ترى في
اكله قال فقال له ابو جعفر لا تاكله فقال الرجل الفارة اهون علي من ان اترك طعامي من اجلها قال فقال له ابو جعفر انك
لم تستخف بالفارة وانما استخففت بدينك ان الله حرم الميتة من كل شيء وفي اخر باب تطهير الثياب وغيرها في الموثق
عن عمار عن ابي عبد الله قال سئل عن الدقيق يصيب فيه خرء الفارة هل يجوز اكله قال اذا بقي منه شيء فلا باس يؤخذ اعلاه
فيرمى به وسئل عن الخنفساء والذباب والجراد والنملة وما اشبه ذلك تموت في البئر والزيت والسمن وشبهه فقال كل ما
ليس له الدم فلا باس به وعن العظاية تقع في اللبن قال يحرم اللبن وقال ان فيها السم الخبر وفي خبر السكوني المشهور

لیستصبح

عن ابی عبد الله ع وقد سئل عن قدر طبخت فاذا فی القدر فارة قال یهراق مرقها ویغسل اللحم ویؤکل وفی الموثق عن عمار
عن ابی عبد الله ع الکلب والفارة اذا اکلا من الخبز وشبهه قال یطرح منه ویؤکل الباقی وفی الخبر النبوی عن میمونة قالت
سئل رسول الله ص عن السمن الجامد وقعت فیه فارة فقال القوها وما حولها وکلوه وفی التهذیب فی باب المیاه واحکامها
فی الموثق عن عمار عن الصادق ع فی الرجل یجد فی انائه فارة وقد توضا من الماء مرارا واغتسل منه وغسل ثیابه وقد کانت
الفارة منسلخة فقال ان کان راها فی الاناء قبل ان یغتسل او یتوضا او یغسل ثیابه ثم فعل ذلک بعدما راها
فی الاناء فعلیه ان یغسل ثیابه ویغسل ما اصابه ذلک الماء ویعید الوضوء والصلوة وان کان انما راها بعدما فرغ من
ذلک وفعله فلا یمس من الماء شیئا ولیس علیه شیء لانه لا یعلم متی سقطت فیه ثم قال لعله ان یکون انما سقطت فیه
تلک الساعة التی راها وفی الکافی فی باب مولد علی بن الحسین ع مرسلا وفی البصائر مسندا وفی کشف الغمة عن دلائل
الحمیری جمیعا عن ابی عبد الله قال لما کان فی اللیلة التی وعد فیها علی بن الحسین ع قال لابنه محمد یا بنی ابغنی وضوء قال فقمت
وجئت بما قال لا ابغی هذا فان فیه شیئا میتا قال فخرجت بالمصباح فاذا فیه فارة میتة فجئته بوضوء غیره وفی التهذیب
فی باب تطهیر المیاه مسندا عن بعض اصحابنا قال کنت مع ابی عبد الله فی طریق مکة فصرنا الی بئر فاستقی غلام ابی عبد
الله دلوا فخرج فیه فارتان فقال ابو عبد الله ارقه فاستقی اخر فخرجت فیه فارة فقال ابو عبد الله ع ارقه فاستقی
الثالث فلم یخرج فیه شیء فقال صبه فی الاناء فصبه فی الاناء وفی باب المیاه من الزیادات وکذا الاستبصار فی باب مقدار
الماء عن زرارة عن ابی جعفر ع قال قلت روایة من ماء سقطت فیه فارة او جرذ او صعوة میتة قال اذا تفسخ فیها فلا تشرب
من مائها ولا تتوضا منها وصبها وان کان غیر متفسخ فاشرب منه وتوضا منه واطرح المیتة اذا اخرجتها طریة وکذلک الجرة
وحب الماء والقربة واشباه ذلک من اوعیة الماء الحدیث الی غیر ذلک من الاخبار والاجماع واقع علی عدم تنجس الماء وغیره
بملاقاته ظاهر وان غیره فافهم **لغت** کافر حربی اگر جستنا بولایت اسلام امده ودر اینجا ملکی بهم رسانیده مدتی مکث نموده
وبعد از ان بگرجستان رفته ودر انجا فوت شده وپسری که حربی کافر دارد با ان ملک یا وصیه یا مال مسلمان میشود **ب**
هرگاه با امان مال وجان داخل بولایت مسلمانان شده بمجرد برگشتن انملک از ملکیتش بیرون نمیرود وبعد از فوت بوارث
اش میرسد اگر ذمی باشد مگر انکه وارث مسلمانی داشته باشد که ارث باو میرسد هرچند که در مرتبه بعد از ان وارث
کافر باشد واگر وارثش منحصر باشد در کافر حربی هرچند که اهل کتاب باشد یعنی یهودی ونصاری ومجوس در اینصورت میراث
اش مال امام است **لغت** شخصی میگوید که ربوی از برای اطفال گرفتن حرام نیست پول طفل را بسود میتوان داد بدلیل
جمله شرعیه هرگاه کسی چنین کرده باشد چه حکم دارد وچون طفل بالغ شود ومطلع گردد که در مال او چنین کرده اند چه
کند **ب** احدی از مسلمانان نه سنی ونه شیعه در این باب فرقی نکرده اند میان طفل ومیان غیر طفل دیوانه وعاقل ورشید
وسفیه مطلقا ودر هیچ ایه وحدیث تفرقه نیز نشده وعدم فرق مجمع علیه بین المسلمین بلکه از ضروریات دینست هرکس چنین
کرده باشد براو واجبست که مقدار سود را رد کند بصاحبش برساند ومع ذلک استغفار کند وتوبه نماید وهم چنین بر طفل
ومجنون واجبست نزد بلوغ وعقل که سود را بصاحبش رد کنند هرگاه در مال ایشان سودی باشد بلی بنابر مشهور استثنا
شده ربا میان پدر وفرزند ومالک ومملوک وزن وشوهر که میتوانند از همدیگر ربا بگیرند وهم چنین مسلمان از کافر حربی
میتواند گرفت بلا خلاف ودر ذمی خلافست واشهر اظهر حرمتست **لغت** ایا روز پیش از شب خلق شده یا بعکس وکسیکه
نذر کند کاری را در شب جمعه مثلا در کدام شب بعمل اورد واز عمر دنیا چه قدر گذشته وفلک ثوابت در چند مدت سیر یک دور
مینماید وهم چنین سایر افلاک وتخمین جرم هر فلک چه قدر است موافق هیئت **ب** موافق ظاهر ایه شریفه که در سوره مبارکه
یس است یا بعضی از احادیث خلقت روز پیش از شب بوده شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر
وغیرهما روایت نموده اند که روزی مامون الرشید وحضرت علی بن موسی الرضا ع وفضل بن سهل ذو الریاستین در خراسان
در یک مجلس جمع بودند پس حضرت امام رضا ع فرمودند که شخصی از یهود در مدینه از من سوال کرد که ایا روز پیشتر خلق شده است
یا شب پس حضرت بمامون وفضل وسایر حضار فرمودند که شما چه میگویید در این مسئله همه حضار شروع در گفتگو نمودند
وکلامشان بجائی نرسید پس فضل برضا گفت که شما بگویید اصلحک الله حضرت فرمودند که از قران بگویم یا ان

فضل

حبا فضل چون عارف بود بنجوم وحساب گفت ولا از حساب بگو نبید حضرت فرمود که بتحقیق دانسته ای فضل که طالع دنیا
سرطان است وکواکب را بابتدای خلقت آن در مواضع شرف خود بوده اند گفت بلی حضرت فرمود پس زحل در میزان و
مشتری در سرطان ومریخ در جدی وزهره در حوت وقمر در ثور وشمس در وسط السماء در حمل بوده اند واین نمی شود مگر در
روز فضل گفت پس از قرآن بگو نبید حضرت فرمود که حق تعالی فرموده لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق
النهار یعنی روز پیش از شب بوده ودر طرف بوده بگو آنست که حضرت فرموده پس زحل در میزان ومشتری در سرطان و
شمس در حمل وقمر در ثور بوده پس این دلالت میکند بر بودن آفتاب در حمل در عاشر از طالع در وسط السماء پس روز
مخلوق شده است پیش از شب تا آخر حدیث وشاید که مراد از طالع سرطان این باشد که در آن وقت سرطان بر افق شرقی بوده تا
نسبت بقبه زمین از موضع کعبه یا غیر آن ومراد از شرف کواکب مصطلح منجمان باشد نظر بآنکه خطاب آنحضرت با فضل
بوده است که در صنعت نجوم سرآمد بوده است وبعضی از محققین در حل این حدیث فرموده اند که سرطان چهارم بروج است
نسبت بحمل پس حاصل هم است نسبت آن ودر وقت طلوع سرطان تا حمل در وسط السماء بوده ومراد آنحضرت آنست که از کواکب
اربعه در بروج شرف خود بوده اند همه کواکب سبعه زیرا که شرف عطارد در برج سنبله است وفی نهایت بعدا و از شمس بیست و
هفت درجه است پس هرگاه در برج شرف باشد ممتنع است که شمس نیز در برج شرف باشد ومناقشه کرده اند بآنکه هر نقطه
از نقاط فلک البروج طالع افقی است از آفاق عالم پس تخصیص سرطان بی وجه است هم چنانکه مناقشه نموده اند در این حدیث
شده است که آفتاب نزد هر زوال توقف مینماید مگر در زوال روز جمعه بآنکه آفتاب در هر دقیقه زایل است از نصف النهار
افقی پس باید که همیشه آفتاب در توقف باشد وهم چنین در آنچه وارد شده در مذمت شهر بصره واهلش از خبر امیر ع بآنکه
بصره نزدیک است بآب دور از آسمان با وجود اینکه کره زمین از آسمان نسبت بهمه اطراف مساوی است وجواب از این مناقشات آنست که
امثال این احکام نظر باعدل بقاع است در خط استوا یا نظر ببلد بیست که حدیث در آن وارد شده است یا مراد خصوص مکه
معظمه یا مدینه منوره است ومراد ببعد بصره از آسمان دوری آنست از معدل النهار واین است که علمای هیئت ونجوم
میگویند که دورترین مواضع زمین از آسمان ابله است وآن بضم همزه وبای موحده است وتشدید لام ودر آخرش هاء است شهری
ایست در بصره خلاصه ظاهر آیه شریفه وحدیث شریف موافق با قول واعتبار منجمین ومؤید است بآنچه دلالت میکند بر تاخر
خلقت ظلمت از نور لکن منافات دارد بآنچه مقرر است در شرع مبین ومتفق علیه است میان جمیع مسلمین بل جمیع مکلفین در
آنکه هر شبی شب روزی بعد از آن روز قبل و ممکن است رفع تنافی بمنع ملازمه میان شب روز بآنکه روز اول بدون شب
بوده وشب ثانی دانسته است وحساب شبانه روز از روز بعد شده وبعد بنا نهاده بر شب جمعه مثلا شب است که بعد از روز پنجشنبه
است بلا اختلاف وعمل بر آنست بلا شبهه قال السیوطی الشافعی فی الاکلیل ما لفظه قال الکرمانی استدل به ای بالآیه
الشریفه بعضهم علی ان النهار سابق علی اللیل وهو خلاف الاجماع وقال القرطبی فی سورة الفجر قد جعل الله لکل یوم
لیلة قبل الا یوم النحر لم یجعل له لیلة لا قبل ولا بعد لان یوم عرفه له لیلتان لیلة قبله ولیلة بعده فمن ادرک الموقف لیلة
بعد یوم عرفه فقد ادرک الحج بطلوع فجر یوم النحر انتهی فتأمل وفی الموثق عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبدالله ان المغیرة
یزعمون ان هذا الیوم لهذه اللیلة المستقبلة فقال کذبوا هذا الیوم للیلة الماضیة ان اهل بطن نخلة حیث راوا الهلال
قالوا قد دخل الشهر الحرام استشهد الصدر بان الصحابة حکموا بعد رؤیة الهلال بدخول رجب فاللیل سابق ومحسوب مع الیوم
الذی بعده یوما من الشهر واستدل بعض الاصحاب بهذا الخبر علی دخول الشهر برؤیة الهلال قبل الزوال وفیه نظر وقد بود ابو
معشر بلخی منجم گوید که اهل فارس بر آنند که در ابتداء خلقت عالم کواکب سبعه یعنی زحل ومشتری ومریخ وشمس
وزهره وعطارد وقمر در اول ثانیه حمل جمع بوده اند ودر آخر بقاء عالم کواکب سبعه در آخر ثانیه حوت جمع خواهند
شد وما بین هر دو اجتماع سه لک وشصت هزار سال است واز مبدء عالم تا طوفان نوح بر یک لک وهشتاد هزار سال
گذشته بود واز ابتداء طوفان تا تاریخ سنه یکهزار ویک صد وهیجده تا قصه هجریه چهار هزار وهشت صد وهفت سال
شمسی است پس از ابتداء خلقت تا تاریخ سنه یکهزار ویکصد وهیجده تا قصه هجریه است یک لک وهشتاد وچهار هزار و
هشتصد وهفت سال گذشته وباقی از انتهاء عالم یک لک وهفتاد وپنج هزار ویکصد ونود وسه سال مانده چه

ایستادگی کند و چنانست که باز ایستد و زمین در جنبش آید و حرکات کواکب خلاف عادت گردد چنانکه آفتاب بجنب
کند انتهی کلامه والعهدة علیه و سید بن طاوس رحمه الله از بعضی از کتب معتبره روایت کرده که عمر دنیا صد هزار سال است
بیست هزار از سال برای مردم است و هشتاد هزار در مدت ملک آل محمد و پادشاهی ایشانست قاصر گوید که مراد از ابتدای هشتاد هزار است
در ایام رجعت ایشانست تا ایام سلطنت حضرت مهدی صاحب الزمان چنانکه مروی است از اصول مذهب شیعه و شیخ کفعمی در
شرح دعای سمات گفته که قول حق تعالی لتعلموا عدد السنین والحساب مراد از آن ظاهر است والله یعلم عدد سالهای عمر و عدهٔ
دیون و تواریخ است چنانکه بعضی گفته اند نه عدد سالهای عالم اول چنانکه بعضی گمان کرده اند زیرا که از احساب
و شماره بیرون است چنانکه ظاهر میشود بر کسیکه نظر کند در کتاب بدء والدنیا کند و از حضرت رسالت پناه مرویست
که حضرت موسی از حق تعالی سؤال نمود از ابتداء دنیا و اینکه چند سالست از خلقت دنیا که گذشته است پس جناب قدس
الهی باو وحی فرستاد که بدرستی که من خلق کردم دنیا را پیش از این هزار هزار سال با تکرار لفظ هزار ده مرتبه پس انرا
خراب کردم پنجاه هزار هزار سال بعد از ان معمور ساختمش پنجاه هزار هزار سال پس افریدم در ان خلقی مانند گاو که
میخوردند غذای مرا و میپرستیدند غیر مرا پنجاه هزار سال پس میراندم ایشانرا در یکساعت و خراب ساختم دنیا را هزار
سال پس معمورش ساختم پنجاه هزار سال بعد از ان خلق کردم در ان دریایی و مانند ان در پنجاه هزار سال پس خلق
کردم یک حیوانی او را مسلط کردم که آشامید ان دریا را در یک نفس بعد از ان افریدم چیزی کوچکتر از زنبور و بزرگ
تر از پشه و مسلط ساختم او را بر ان حیوان تا او را کشت بعد از ان خراب کردم پنجاه هزار سال باز معمور ساختم از پنجاه
هزار سال پس تمام دنیا را ابی زار کردم و افریدم ملائک پشت چند و مسلط ساختم اینها را تا انرا خوردند بعد از ان
هلاکشان کردم در یکساعت باز خراب داشتم دنیا را پنجاه هزار سال بعد از ان معمور ساختم پنجاه هزار سال بعد از ان
افریدم در ان سی هزار کوکس و کردانیدم عمر هر یک را سی هزار سال و ما بین موجود شدن و مردن هر دو نفر از ایشان را
هزار سال تا انکه تمام ایشانرا فانی ساختم بقضا و قدر خود پس افریدم در دنیا پنجاه هزار شهر از نقره سفید و افریدم
در هر شهری صد هزار قصر از طلای سرخ و ان شهرها را تا عنان هوا پر کردم از اسفند و ان اسفند لذیذتر از
شکر و شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف بود پس افریدم مرغ کوری و خوراک او را در هر سالی یک دانه از ان اسفندها
قرار دادم تا تمام انها را خورد و بعد از ان خراب گذاشتم دنیا را تا پنجاه هزار سال بعد از ان معمور ساختم پنجاه هزار
سال پس افریدم آدم را در روز جمعه در وقت ظهر و تنها افریدم از خاک غیر او را و بیرون نیاوردم از صلب او محمد را
و از حضرت امیر مرویست که شیطان عبادت حق تعالی کرد شش هزار سال که معلوم نیست که از سالهای دنیا بود یا از سالهای
آخرت تمام شد حدیث و هر روزی از سالهای آخرت برابر است با پنجاه هزار سال دنیا چنانکه در قرآن مذکور است
و در جای دیگر فرموده که یک روز نزد خدا مانند هزار سال دنیا است و ابن شحنه حنفی در کتاب روض المناظر از کعب
الاحبار روایت کرده که جنیان هفتصد هزار سال ساکن زمین بودند بعد از انکه عصیان نمودند و خون ناحق ریختند
حق تعالی ایشانرا هلاک کرد و ملائکه را ساکن گردانید و هزار سال و از حضرت امام محمد باقر مرویست که حق تعالی افرید
کربلا را پیش از انکه کعبه را خلق کند به بیست و چهار هزار سال پس انرا مقدس و مبارک گردانید و امام فخر رازی در کتاب
مفاتیح الغیب روایت کرده است که چون حضرت پیغمبر به معراج رفتند در آسمان دید فرشتگانی چند در موضعی مانند بازار
که بعضی از ایشان در عقب بعضی دیگر میروند پس آنحضرت از جبرئیل پرسید که ایشان بکجا میروند جبرئیل گفت نمیدانم
مگر انکه تا بوده ام ایشانرا چنین دیده ام و ندیده ام از ایشان کسیرا که مرتبه دیگر دیده باشم پس از یکی از ایشان پرسید که
چند وقت است که خلق شده گفت نمیدانم مگر انکه حق تعالی خلق میکند ستاره در هر چهار صد هزار سال و بتحقیق که
افریده است تا حال چهار صد هزار ستاره مانند ان ستاره و یعقوب بن طارق در کتاب ترکیب الافلاک گفته
که انچه گذشته است از عمر عالم نظر بحرکت افتاب چهار هزار هزار هزار سه مرتبه و سیصد هزار و بیست سال کاملست والله یعلم
بعضی گفته اند که از روز هبوط آدم از بهشت بزمین تا روز وفات حضرت خاتم النبیین شش هزار و یک صد سال بود
و از کعب الاحبار مرویست که میان آدم و نوح هزار و ششصد سال بود و میان نوح و ابراهیم هزار و صد و هفتاد سال و میان

ابرهیم و موسی پانصد و شصت و پنج سال و میان موسی و داود یکصد و پنجاه سال و میان داود و عیسی هزار و صد و شصت و
پنج سال و میان عیسی و محمد ص ششصد سال و ابن جوزی در کتاب تلقیح گفته که از آدم تا نوح دو هزار و دویست سال و از نوح
تا ابرهیم هزار و صد و چهل و سه سال و از ابرهیم تا موسی پانصد و هفتاد و پنج سال و از موسی تا داود پانصد و هفتاد و
نه سال و از داود تا عیسی هزار و پنجاه و سه سال و از عیسی تا محمد ص ششصد سال والله العالم و از بطلیموس حکیم نقل شده
که فلک ثوابت یک دوره را تمام میکند در مدت سی و شش هزار سال و محقق طوسی با ان علم گفته که در بیست و پنج هزار و دویست
سال و شیخ محی الدین در فتوحات گفته که در بیست و سه هزار سال و یکصد و شصت و هفت سال والله العالم بحقیقة الحال و فا
ضل قوشجی در معرفت ابعاد و اجرام چنین گفته است که برصد و حساب معلوم کرده اند که دور زمین یعنی محیط عظیمه که بر زمین
فرض کنند هشت هزار فرسخ است و هر فرسخی سه میل و هر میلی سه هزار گز و هر گزی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی بمقدار عرض شش
جو معتدل و عرض هر جوی بمقدار شش تار موی یال اسب است و قطر زمین دو هزار و پانصد و پنج فرسخ است و مساحت تمام روی
زمین بیست هزار و یا لا هزار و سیصد و شصت و سه هزار ششصد و سی و شش فرسخ است و مساحت مقدار معموره از روی
زمین چهار هزار یا دو هزار ششصد و هفتاد و شش هزار و هفتصد و چهل فرسخ است و بعد مقعر فلک قمر از مرکز عالم چهل و
یک هزار و نهصد و بیست و شش فرسخ است و بعد محدب فلک قمر که مقعر فلک عطارد باشد از مرکز عالم هشتاد و پنج هزار و هفت
صد و سه فرسخ است و بعد محدب فلک عطارد که مقعر فلک زهره باشد و بیست و هفتاد و پنج هزار و سیصد و هشتاد
فرسخ است و بعد محدب فلک زهره که مقعر فلک شمس باشد هزار بار هزار و هشتصد و چهل و هشت هزار و سیصد و هشتاد
و دو فرسخ است و بعد محدب فلک شمس که مقعر فلک مریخ باشد دو هزار بار هزار و بیست و هفت هزار و سی و چهار فرسخ است
و بعد محدب فلک مریخ که مقعر فلک مشتری است چهارده هزار بار هزار و هفتصد و هفتاد و دو فرسخ است و بعد محدب
فلک مشتری که مقعر فلک زحل باشد بیست و سه هزار یک هزار و نهصد و نود و یک هزار و دویست و پانزده فرسخ است
بعد محدب فلک زحل که مقعر فلک ثوابت باشد سی و سه هزار بار هزار و پانصد و نه هزار و صد و هشتاد و هشت
فرسخ است و بعد محدب فلک ثوابت که مقعر فلک اعظم باشد سی و سه هزار بار هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و سی
صد و نه فرسخ است و محدب فلک اعظم را بجز خدای تعالی کسی نداند و هم چنین معلوم کرده اند که قطر آفتاب هفده هزار و
پانصد و سی و هشت فرسخ است و جرم او سیصد و بیست و شش برابر جرم زمین است و قطر قمر هفتصد و سی و یک فرسخ است
و جرم او سدس سبع جرم زمین است و قطر زحل چهارده هزار و چهارصد و پنج فرسخ است جرم او صد و هشتاد و هشت
برابر جرم زمین است و قطر مشتری چهارده هزار و پانصد و نود و شش فرسخ و جرم او صد و هشتاد و هشت برابر زمین است و قطر مریخ
سه هزار و هفتصد و نود و پنج فرسخ است و جرم او سه برابر زمین است و قطر زهره نهصد و شصت و پنج فرسخ است و جرم او مقدار
ثلث تسع زمین است و قطر عطارد صد و نه فرسخ است جرم او یک بخش از دوازده هزار و هفتصد و شصت و نه بخش جرم
زمین است و قطر اعظم ثوابت مرصوده دو بیست و بیست و برابر قطر زمین است و اصغر ثوابت مرصوده بیست و سه برابر جرم
زمین است تمام شد کلام قوشجی و حرکت هر یک از این هشت فلک از مغرب است بمشرق و حرکت فلک اعظم که او را اطلس و فلک
نهم گویند از مشرق است بمغرب و در شبانه روزی که بیست و چهار ساعت است یک دوره طی میکند گویند حرکت فلک
اسرع اسرع اشیاء است هر چیزی بحدیکه در علم هیئت تصحیح نموده اند که چون اسب دونده بنهایت تندی بدود از وقتیکه دست
بردارد تا وقتیکه بر زمین گذارد فلک اعظم سه هزار فرسخ طی کند و در حدیث است که حضرت پیغمبر ص از جبرئیل پرسید
که آیا زوال شمس شد گفت نه بلی پس گفت میان گفتن نه و بلی آفتاب پانصد سال راه طی نمود گویند که افلاک مانند
ورقهای پیاز بهم چسبیده اند و ستارها مانند میخ در فلک کوبیده شده اند و فلک هشتم را در اصطلاح شرع
کرسی گویند و فلک نهم را عرش گویند و نزد شرع ما بین هر فلک تا فلک دیگر خالی است و متصل بهم نیستند بلکه
پانصد سال راه میان هر دو فلک هست و از حضرت پیغمبر ص مرویست که نیست آسمانهای هفتگانه در جنب کرسی مگر حلقه
افتاده در بیابانی و نسبت عرش بکرسی مثل نسبت آن بیابان است بان حلقه اذا قالت حذام فصدقوها فان القول
ما قالت حذام ل بغداد شخصی متوفی و وارث او منحصر در هفت نفر بود که شش نفر پسر بودند و یک دختر لکن نسبت

انها

انها بهمت مختلف است خبری با یک پسر اند دختر او است و دو پسر از یک پسر و سه پسران پسر دیگر میراث ایشان بچند
نحو است ب در این مسئله خلاف عظیم است سید مرتضی با جمعی قایلند که ایشان مانند اولاد اصلی تقسیم کنند
ذکر ضعف انثی میبرند پس فریضه ایشان سیزده میشود و مشهور آنستکه هر یک حصه کسیرا میبرد که بوساطت و بمیت
میرسد پس آنکه میان ایشان بالمثالثه قسمت میشود یک ثلث بپسر و دختر که میان خود للذکر ضعف الانثی قسمت میکنند
و یک ثلث بعد پسر و ثلث دیگر بپسر پسر میرسد که میان خود بالسویه قسمت میکنند و فریضه ایشان هجده است اینقول
اظهر است ل بغه شخصی متوفی و وارثش منحصر در پنج برادرزاده که از سه برادر پیدا شده اند میراث را چه نحو
قسمت میکنند ب بالمثالثه تقسیم میکنند و هر ثلثی به بعضی میرسد که از یک پدر اند پس اگر از یک برادر یک
پسر مانده ثلث ترکه را میبرد و در اینجا خلاف نیست خلاصه هر دسته حصه کسیرا میبرند که بواسطه او بمیت میرسند
ل بغو شخصی متوفی و سه برادرزاده مادری دارد لکن یکی از یک برادر است و دو از برادر دیگر بچه نحو تقسیم ارث
مینمایند ب هر فرقه از اولاد برادر یا خواهر قایم مقام انکس میشوند که بوساطت او بمیت میرسند و چون کلاله
ام یعنی خواهر و برادر مادری بر تنهائی که یکی باشد سدس میبرد و زاید بر یکی هر قدر که باشد ثلث میبرند و میان خود
بالسویه قسمت میکنند مذکر و انثی مساوی میبرند پس اگر وارث منحصر باشد در ایشان تتمه میراث بر سبیل رد بر
ایشان بر میگردد بالسویه نیز قسمت میشود و اگر کلاله ابوین یعنی خواهر و برادر مادری با کلاله ام مجتمع شوند اضافه
بر سدس یا ثلث که بکلاله ام رسد بکلاله ابوین میرسد ایشان میان خود للذکر ضعف الانثی قسمت میکنند و با وجود کلاله
ابوین بکلاله اب که خواهر و برادر پدری بر تنهائی اند چیزی نمیرسد و با عدم کلاله ابوین کلاله اب قائم مقام انها میشوند و بکیفیت
انها ارث میبرند و هرگاه برادر و خواهر هیچ کدام موجود نباشند اولاد انها قایم مقام انها میشوند بهمان نحو که بواسطه ایشان
ارث میبرند بلا زیاده و نقصان پس در صورت مسئوله یک سدس بیک برادرزاده میرسد و یک سدس بدو دیگر بحسب فرض و اگر شریکی
ندارند تتمه بهمین طریق بر ایشان رد میشود ل بغز ای اسم اذا تم لفظه نقص حکمه و اذا نقص لفظه تم حکمه ب المراد بتمام الحکم
لحوق التنوین وذلک الاسم نحو جوار فانه رفعا و جرا کقاض و نصبا کمساجد ممنوع الصرف وقیل ذلک الاسم نحو قاض وهو سهو واضح
والله العالم ل بغح عقاب الوکر عن صید الحبارى بنا اذا اخاک فریخ نسر ابصر قال زید سمعت صاحب بکر قائل قد تم اللواء ب
عقا امر بمعنی الحبس والصرف و ابعاد وزنا ومعنی والوکر وهو عش الطائر منصوب بنزع الخافض والحبارى طائر معروف للذکر
والانثی وفی کون الفه للتانیث خلاف و زید منادی بحذف الحرف واذا حرف شرط داخل علی اب مؤخر عنه للضرورة واخاک مفعول
عو و فریخ فاعل اب والتقدیر احبس یا زید اخاک عن صید الحبارى اذا عاد فریخ نسر الی الوکر وقال مصدر کالغاب مفعول له
وصا امر من الصحو کذا قیل وفیه نظر والاولی انه ماض مفعول لقال و فاعله غیر معلوم او یکون صاحب کلمة واحدة بدلا او عطف
بیان الزید او مفعولا علی سبیل الحکایة وقائل خبر مبتدا محذوف هو هو او انا والجملة حالیة وفیه شیء ویحتمل ان یکون بالنصب
علی لغة ربیعة من سقوط الالف وقد ماض بمعنی قطع واللواء الجوع ومنه زید قد منی ل بغط علی بن الحسین که در
ضریح حضرت امام حسین است علی اصغر است یا علی اکبر و علی ای تقدیر علی اکبر بزرگتر است یا حضرت امام زین العابدین و ما
در ایشان مادر سکینه است یا نه و شهربانو در معرکه کربلا حاضر بود یا نه ب انکه در ضریح مدفون است اکبر است
و اصغر در میان شهدا مدفون است و اسم اصلی اصغر عبدالله است و نظر باو علی اوسط را علی اکبر گفته اند و او کوچکتر
از امام زین العابدین بود زیراکه عمر علی اکبر در وقت شهادت هیجده سال بود چنانکه نقل کرده اند و زیاده بر این کسی نگفته است و عمر
شریف امام زین العابدین در انوقت زیاده بر بیست و چهار بود بلکه زیاده بر بیست و شش سال داشت چنانکه از تاریخ وفات
انحضرت معلوم میشود و در صحیحه زراره مذکور است که حضرت امام محمد باقر حضرت امام حسین را ادراک نموده اند و روایت
کرده بلکه از تواریخ و بعضی احادیث ظاهر میشود که انحضرت در کربلا حاضر بود و چهار سال داشت پس انچه بعضی از فضلای اصحاب
ذکر نموده اند که علی اکبر شهید بزرگتر بوده محض سهو است و انکه محمد بن عمر حضرت امام زین العابدین بعد از حضرت پانزده سال کرده
سهو در سهو است بلکه ولادت انحضرت چنانکه در لغتها و درجا مذکور است سنه سی و هشتم هجرت بود و مادر حضرت امام زین العابدین
شهربانو است دختر یزدجرد پادشاه عجم که در زمان خلافت عمر با دو خواهر دیگر اسیر شدند و شهربانو بحضرت امام حسین

رسید و همین حضرت امام زین العابدین از او متولد گشت در ایام نفاس در مدینه منوره فوت کرد چنانکه در اصول کافی مذکور است
و یک خواهر شهربانو بمحمد بن ابی بکر رسید که از او قاسم بن محمد بهم رسید و قاسم پدر ام فروه مادر حضرت امام جعفر
صادق است و مادر ام فروه دختر عبد الرحمن بن ابی بکر است و از اینجا است که حضرت صادق می فرمودند قد ولدنی ابو بکر مرتین یعنی ابو بکر
دو مرتبه مرا زائیده است و خواهر دیگر بعبد الله بن عمر رسید و از او سالم بن عبد الله متولد شد پس سالم و قاسم و امام
زین العابدین خاله زاده اند و مادر علی اکبر لیلی بنت ابی مرة است و مادر سکینه و علی اصغر رباب دختر امرء القیس بن عدی
است **ل نقف** حرمان ثم تنازع فی عمل و اسما الطرفین مطلوبان بینهما اثر نصبهما قد یری فعل و حرف ینازعان
ف یقع التنازع بین فعلین کما هو ظاهر مشهور و اسمین کل نحو عهدت معینا مغیثا من اجرته او فعل و اسم نحو هاؤم
اقرؤا کتابیه او فعل و حرف نحو علمت ان زیدا قائم او حرفین نحو لیت انک قائم و ان لم تقسم و لما لم تضرب فی العمل للاول فی الکل
علی الاشهر الاظهر و لعله الاخیر یخفی علی کثیر حتی العز فیهما و قال ابن مالک فی هذا الباب یمتنع حذف الرمان یکن غیر خبر
و اخرته ان یکن هو الخبر و اورد علیه ابنه المفعول الاول من نحو حسب حیث لا یجوز حذفه وفاقا للبصریة خلافا للکوفیة ثم
قال لو قال بدله و احذفه ان لم یکن مفعول حسب و ان یکن ذاک فاخره نصب فا و ورد علیه معمولا کان مع دخول خبره فی خبر
الناظم نحو زید کان و کنت قائما ایاه فقیل بدله بل حذفه ان یک فضلة حتم و غیره تأخره قد التزم فورد علیهم فضلة
یقع اللبس بحذفها نحو استعنت و استعان علی زید به فبدله ابو العباس بقوله و اخرن ضمیر خبر فی ابتدا کذا الذی فی حذفه
لبس بدا فانا دال **نقفا** خدای تعالی چند پیغمبر بخلق فرستاده و چند کتاب بر ایشان نازل شده **ف** موافق مشهور و مروی
از حضرت امام زین العابدین و امام رضا علیهما السلام یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده و از برای هر یک وصیی بوده و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که ابو ذر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که خدا چند پیغمبر بخلق فرستاده فرمود که صد و بیست و چهار هزار و بروایت دیگر
سیصد و بیست هزار پرسید که چند نفر از ایشان مرسل بودند فرمود سیصد و سیزده پرسید که چند کتاب از نزد خدا
فرستاده فرمود صد و بیست و چهار کتاب بر آدم ده صحیفه و بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس پنجاه و بر ابراهیم ده و تورات
و انجیل و زبور و قرآن و بروایت دیگر یکصد و چهار کتاب بر شیث پنجاه و بر ادریس سی و بر ابراهیم بیست و تورات و انجیل و زبور
و قرآن پس فرمود ای ابو ذر چهار پیغمبر سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و اول کسیست که بقلم نوشت و نوح
و چهار پیغمبر عربی بودند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو و اول پیغمبران بنی اسرائیل موسی بود و آخر ایشان عیسی و میان
ایشان ششصد پیغمبر بود و بروایت دیگر عدد پیغمبران بنی اسرائیل چهار هزار نفر بودند و مراد از اسرائیل حضرت یعقوب
است و شاید مراد از بنی اسرائیل نواده های آنحضرت باشند زیرا که حضرت یوسف پیغمبر بود بلا خلاف و آیات و روایات
نیز بر آن دلالت دارد و در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که پیغمبرانی که خدا فرستاده صد و چهل هزار بودند مثل ایشان
از اوصیا نیز فرستاده و ممکن است که جمیع انبیا باشند که مراد به بعضی از ایشان پیغمبرانی بوده اند که مبعوث نشده اند
مگر بر نفس خود یا بر اهل بیت خود مثلا نه بر همه عالم مانند آدم و نوح و پیغمبران ما یا بر جمع کثیری مانند اکثر انبیا و الله
العالم **ل نقف** مندوی الفاضل العارف الکاشانی فی تفسیره الصافی عن کتاب علل الشرایع و الاحکام حدیثا
فی مقدمة موسی و الخضر و المرجو منکم البیان بحیث یتضح المرام و یرتفع الاشکال عن ظاهر الخبر بالتمام فانه مستصعب علی
کثیر من الافهام **ف** یتضح المرام فی هذا المقام بما شرحت الخبر مزجا سابقا فنقول و بالله الاعتصام فی العلل المصدوق
عن الصادق فی قوله ای قول الخضر فاردت ان اعیبها فنسب الخضر الارادة فی هذا الفعل ای عیب السفینة الی نفسه لعلة ذکر
التعییب علی وزن التکسیر للسفینة لانه اراد ان یعیبها عند الملک اذا شاهدها فلا یغصب المساکین علیها او علی السفینة
ای اخذها و اراد الله عز و جل صلاحهم بما امره به من ذلک التعییب و قال فی قوله ای الخضر ایضا فخشینا ان یرهقهما ای یکلفهما
الغلام طغیانا و کفرا انما اشترک ای مال الخضر بما یدل علی التشریک الا فی الجرد الا انانیة اللفظیة فعدل عن التعبیر
عن نفسه بانا و نحوه الی التعبیر عنها بنا الذی هو ضمیر الجمع من دون تشریک لغیره و هو هو عز و جل بقرینة السیاق و السیاق
معه و الحاصل ان انما من ادوات الحصر فیحل فی المعنی الی ما و الا کما قررنا فعلة لا الاثبات جانب النفی و هو عدم تشریکه
جل عن الشریک بقوله لانه ای الخضر خشی و الله لا یخشی لانه نعم لا یفوته شیء طلبه و لا یمتنع علیه شیء اراده و علة خشیته

لحضر بانه انما خشي الخضر من ان يحال بينه وبين ما امر به من قتل الغلام لدفع الارهاق فلا يتبعك قوله الا مضاء لما امر فيه
على بيه وعلى هذا يحتمل ان يكون قوله ثم ان يرهقهما بتقدير في وهذا وان كان خلاف الظاهر الا ان اهل البيت ادرى
وانما المراد حل الحديث ليفهم وعلى جانب الاثبات وهو العدل عن التعبير بضمير الوحدة الى ضمير الجمع بانه وقع اى حصل
في نفسا او نفس الخضر ان الله تعالى جعله سببا لرحمة ابوي الغلام ووسيلة الى التفضل عليهما بالهداية والانعام فعمل ماتر
فيه او في الخضر في وسط الامر اي وسط القصة او القصة الوسطى وهي القصة الثانية من القصص الثلث من الحالة البشرية وهو
فاعل عمل ومن ناحية على القول بجواز زيادة من في الاثبات او تبعيضية اي بعض الحالات البشرية ويكون قوله تعالى مثل بالنصب
صفة لمصدر عمل المقدر اي عمل فيه البشرية ويكون قوله ثم بالنصب صفة لمصدر عمل المقدر اي عمل فيه البشرية عملا مثلا
مثل عملها في موسى فيكون ما في كان عمل مصدرية او حالا من الحالة البشرية اي حال كونها مثل الحالة التي عملت في موسى
لا يراها الخضر هنا في ذلك الوقت بحيرة الموسى عن امور الغيبية وهنا كليم الله موسى عبرا بالفتح عن الخضر والحاصل انه حصل
في الخضر من الحالات التي تحصل لافراد النوع غالبا فلما يسلم منه احد من الترفع والتفوق على موسى في الكلام كما يحصل العلم
بالنسبة الى المتعلم والامر بالنسبة الى المامور ولذا قال فخشينا واردنا على سبيل التعظيم ولعل المراد بما عمل في موسى موما
ورد في بعض الاخبار في علة امره بملازمة الخضر انه خطب فقال يوم خطبة عجيبة واعجبت به اسرائيل فقالوا له هل تعلم احدا
على وجه الارض اعلم منك فقال لا فوقع في قلبه ان ليس على وجه الارض اعلم منه فامر بما امر به من الابتلاء لما ارتكبه من ترك
الاولى من اخطار ما لا ينبغي بقلبه ويحتمل ان يكون المراد ما نقدم من قوله لفتاه اتنا غداءنا لقد لقينا وقوله مخاطبا للخضر
لقد جئت شيئا نكرا اي فيجامع انه كان مامورا بمتابعته والتعلم منه فكان الاولى التادب معه وحسن القول كما ورد في
المتعلم بالنسبة الى المعلم فعامله الخضر اخرا بما عامله موسى اولا ويحتمل غير ذلك من قول موسى انه الا منتلب وانما
لما كان موسى اعلى رتبة من الخضر لكونه من اولى العزم من الرسل والخضر لم يثبت بعد رسالته فضلا عن معالمه لموسى
وكان اجتناه له مما يوهم بظاهره ارتفاع شانه وسمو مكانه عليه تعرض الامام لدفع هذا الايهام فقال ولم يكن ذلك
اي اجتناء الخضر لموسى معللا باستحقاق للتعليم او بسبب استحقاقه الرتبة هو مفعول الاستحقاق على موسى والحال
ان موسى افضل من الخضر عن ابي لما ذكرنا بل كان ذلك لاستحقاق موسى للتبيين والاستكشاف عن وجوه تلك الاسرار والتي هو
ويحكم فيها للناس ولم يكن الخضر فاعلا لذلك كما ان السفير من الامير الى الوزير مثلا ربما لم يكن فاعلا الا مجردا بلاغ الرسالة
والحط دون اجراء ما فيه من الاحكام وهذا موافق لما عليه اصحابنا وبعض العامة من تفضيل الانبياء على الملئكة حتى
جبرئيل ملك الوحي قال ع في قوله واراد ربك اي في القصة الثالثة فتبرئ من الانانية الارادة الى نفسه مطلقا في اخر
القصص ونسب الارادة كلها وهي الموجبة للفعل من غير تبعيض ليشترك فيها في هذه القصة الى الله تعالى ذكره في ذلك
اي فيما فعل بالنسبة الى اليتيمين ولم ينسبها الى نفسه مطلقا لانه لم يكن بقي شيء مما فعله من الامور فيخبر به موسى بعد
ذلك ويصير به مخبرا او مصغيا متوجها الى كلامه تابعا مستمعا له فيحصل للخضر تفوق وافتخار بسبب الاخبار ونسبته فتبرئ
الخضر من الانانية ونسبت الارادة الى نفسه مثل تبرئة العبد المخلص المفوض جميع اموره الى مولاه والمملوك الذي لا
يملك معه على شيء ثم صار الخضر متنصلا اي متبرئا مما اتاه ولو بكلمة من نسبة الانانية في اول القصة حيث قال فاردت
ان اعيبها وان كان في ارتكابه نوع تادب كما ذكرنا الا ان فيه ايضا نوع انانية وافتخار بالنسبة الى موسى وقد ورد في الخبر
عن سيد البشر انه قرع رجل عليه الباب فقال من انت فقال انا فقال ادخل يا انا وهنا يكره هذا اللفظ شبه المغضب من قوله
وقال انا للعبد ولقول انا كذا ابا البال وليس مثل الخبر فيما طرى كذا يتبرئ مما اتاه من ادعاء الاشتراك اي في اللفظ الجزئ
التعظيم لنفسه في ثاني القصة فقال رحمة اي جميع ما وقع رحمة من ربك اي المساكين والابوين والغلامين وان جرى
على يدي او رحمة من ربك لي بان جعلني الوسيلة في تلك الامور وما فعلته عن امري ومن عند نفسي بل بامر الله تعالى وقد استدل لو
بهذه الاية وما تقدمها من قوله اتيناه رحمة على نبوة الخضر مستندا الى اطلاق الرحمة على النبوة في سورة الزخرف والقصص وهو
بمعزل عن التحقيق لان الاطلاق اعم من الحقيقة ولان الاخبار مختلفة في هذا المضمار يصرح بثبوتها البعض وينفيها عنه اخر
والاقوال ايضا مختلفة والاشهر انه كان نبيا والله العالم هذا الذي خطر بالبال في رفع الاشكال عن ظاهر الخبر على ما في الصافي

ذکر علی سبیل الاحتمال ومن قال اعرف بما قال واما الابیات الشریفة فمع قطع النظر عن الخبر لها وجوه ومحامل اخر مذکورة
فی کتب التفسیر لکن اهل البیت ادری ولا ینبئک مثل خبیر ل شیخ میگوید که در قرآن مجید بعضی آیات وکلمات
هست که با بحری از بحور شعر موافقت مینماید فقد ان ز ابیات نمایند ب بیتها هست انا انجمله بحر رمل چون رملرا
نیست مسدس ره چه وان که شش محذوف ایت اوی بحر فاعلاتن فاعلاتن فاعلات مؤمنات مسلمات قانتات تائبات
یا خلیلی لا تکن فی الارض شعبا والعقود سریع البیت عاصفات الذنب الودود انت طیر القدس لا تسکن علی بحث الثری
فادخلوها ذلک یوم الخلود ایها الکفار فاعرضوا واستنکفوا عما یقول المبطلون فاعبدوا الله الذی یمحو الخطایا ما لکم
من اله غیره ان انتم الا مفترون خفیف فاذا انشقت السماء کانت فعلات مفاعلن فعلات قال یا قوم هؤلاء بنات فی لا یکادون
یفقهون حدیثا ارایت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم خفیف مقصور فاتقوا الله یا اولی الالباب فاسلوا
من وراء حجاب نبتت من کل زوج بهیج فاعلاتن فعول مجتث مطوعین من المؤمنین فی الصدقات مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلاتن مجتث مقصور النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود مستفعلن فاعلات مستفعلن فاعلات
مستفعلن طویل طویل طریق الوصل یا خالقی انظر الی بعین اللطف وارحم لنا الضر فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن
فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر وهم یجلون فیها من اساور من ذهب ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله مسدس کذبت قوم
نوح وعاد فعلن فاعلن فعلاتن هزج مفاعیلن فعولن فاوحینا الی موسی فاضرب اذ قال لهم یوسف سیروا بقمیصی فالقوه علی وجه
ابی یات بصیرا یا کسی خدا وند کریم اکبر بیرون ز خیال وذات و عقل و هنرای دل داد کیه و در خلق مکن لا تدع مع الله الها
اخر قوله تعدا یا وجود مبا واجب و ممکن مشترک است باشتراک لفظی یا معنوی حقیقت وجود چیست ب نزد بعض از امامیه
واکثر اهل سنت مشترک لفظی است و نزد اکثر امامیه و بعضی از عامه مشترک معنوی است و دلیل اشتراک لفظی آنست که اگر معنی
وجود و موجود که بدیهی التصور است مشترک معنوی باشد میان واجب و ممکن پس عین ذات واجب خواهد بود یا جزء آن
یا عارض آن وتالی باقسامها باطل است زیرا که عین نمیتواند بجهت آنکه وجود بدیهی التصور است و ذات واجب بدیهی نیست
و وجود صفت است و صفت غیر ممکن نمیتواند بود و جزء نیز چه جا عین واجب و وجود یا مقتضی عروض است یا مقتضی لا عروض
کران قایم بذات بودنست یا مقتضی هیچ کدام نیست اگر مقتضی عروض است پس در هر جا که یافت شود عارض خواهد بود و عروض
ذات واجب لازم اید واین محالست واگر مقتضی لا عروض است لازم اید که وجود ممکن نیز بذات باشد پس ممکن ممکن نخواهد
بود وان خلاف فرض است واگر مقتضی هیچ کدام نیست پس اقتضاء عروض یا لا عروض بسببی خواهد غیر معنی وجود پس لازم
می اید که ذات واجب در قیام بذات محتاج بغیر باشد واین محالست پس وجود عین ذات نمیتواند بود که جزء ذات واجب
باشد زیرا که بالزوم مفاسد مذکوره لازم می اید ترکیب واجب واین محالست و نمیتواند که عارض ذات باشد زیرا که فاعل یا
ذات واجبست یا غیر ان وبر اول لازم می اید که ذات هم فاعل باشد و هم قابل واین محالست و بر ثانی لازم می اید احتیاج
واجب در وجود بغیر پس ممکن خواهد بود واین خلاف فرض است جواب ولا بقلب و نقض است باین طریق که اگر معنی وجود
که بدیهی التصور است مشترک لفظی باشد میان واجب و ممکن یا عین هر موجودات یا جزء یا خارج پس اگر عین باشد لازم اید
تعدد واجب و نفی ممکن زیرا که بر این تقدیر هر موجودی واجب خواهد بود و اگر جزء باشد لازم اید ترکیب واجب در واجب
خروج ممکن از امکان زیرا که بثبوت ذاتی از برای ذات ضروری است پس وجود و عدم نسبت بذات ممکن مساوی نخواهد بود
ولوازم باطلند وایضا لازم می اید ترکیب ذات از وجود وامر دیگر و ان یا وجودیست یا عدم و بر ثانی لازم می اید ترکیب از وجود
و عدم و این محالست و بر اول یا ثانی عین اول است یا غیر ان و بر اول لازم می اید ترکیب از شیء و نفس و این باطلست و بر ثانی
لازم است از ثبوت ما به الامتیاز وان نیز یا وجود است یا عدم و ثانی محالست بر اول نقل کلام در ان میکنیم تا منجر شود
بدور یا تسلسل که هر دو باطلند واگر خارج باشد در واجب فاعل ان یا ذات واجبست یا غیر ان و بر اول لازم اید که هم
فاعل باشد وهم قابل و بر ثانی لازم اید امکان واجب و هر دو محالند وایضا علی الاشتراک اللفظی لا یکون صدق الوجود
علی الواجب بالمعنی الذی نفهمه و نتصوره و نعبر عنه بالکون والثبوت والحصول والتقرر ونظایرها وبالفارسیة بقولنا
بودن وهستی فلم یصدق قضیة الله موجود بهذا المعنی فیجب ان یصدق نقیضها وهو قولنا الله لیس بموجود بهذا المعنی لاستحالة

مفاعیلن

ارتفاع النقیضین وهو کفر صریح نلیقهم و ثانیاً بر تقدیر حمل اشیا اینکه معنی وجود بدیهی التصور که منشأ انتزاع چیزیست
چنانکه ان شاء الله در بیان حقیقت وجود معلوم خواهد شد امر بیشتر تمام انتزاعی و مراد بانتزاعی امریست غیر موجود که
عقل آنرا از منشأ انتزاعی انتزاع میکند و بنا بر این مثل اعتباریات علی ما ادعیتم اختیار میکنیم شق ثالث را که عروض
بدون لزوم محذورات مذکوره و اما اشتراک معنوی پس چند دلیل بر آن اقامه نموده اند اول آنکه اگر مشترک معنوی نباشد
لفظی خواهد بود اتفاقاً و تالی باطلست عقلاً انکه فهم معنی مشترکات لفظیه موقوفست بر معرفت لفظ و وضع و
تسمیه و حال آنکه فهم معنی وجود موقوف بهیچ یک از آنها نیست زیرا که بدیهی است هر کس که رجوع بوجدان کند معنی هستی
و نیستی را مییابد و از برای تنبیه چند دلیل ایراد کرده اند از انجمله اینست که هر فردی از افراد انسان حتی بله و صبیان بعد از
آنکه موجود شد معنی قضیهٔ انا موجود را و را حاصل است بی نظر و کسب زیرا که در ایام بلاهت و صبا فکر و نظر ایشان را حاصل
نمیشود مانند حیوانات عجم و بداهت قضیهٔ مذکوره مستلزم بداهت جمیع اجزاء آنست زیرا که اگر جزئی از اجزاء مرکب نظری
موقوف بر کسب باشد بواسطهٔ آن کل نیز نظری خواهد بود زیرا که موقوف بر موقوف بر شیء موقوف است بآن شیء و همچنین
طریق بعد از مشاهدهٔ عدم زید بعد از وجود قضیهٔ زید معدوم هر شاهد را معلوم است بالبدیهه پس عدم که بمعنی
نیستی است بدیهی خواهد بود بتقریب مذکور و بداهت مشتق مستلزم بداهت مبدأ اشتقاق است تقریباً عن بعض
بانّ الوجود بالمعنی المصدری المعبّر عنه بالفارسیة ببودن لا شک انه کذلک ولکن لیس الکلام فیه و اما الوجود بمعنی منشأ الآثار
المعبّر عنه بالفارسیة بهستی ففی بداهة تصوّره وکونه انتزاعیاً کلیهما کلام اما فی بداهة تصوّره فلأن المشهور بینهم ان التصور
عبارة عن حصول صورة الشیء فی الذهن او نفس الصورة الحاصلة فیه وصورة الشیء عبارة اما عن شبحه ومثاله کما هو مذهب القائلین
بالاشباح واما عبارة عن ماهیة معرّاة عن الوجود الخارجی نحو من التعریة التی یفعلها العقل کما هو مذهب المحققین القائلین
بحصول اعیان الاشیاء انفسها فی الذهن لانهم یقولون ان الشیء ملحوظاً مع الوجود الخارجی شیء حقیقة یترتب علیها الآثار الخارجیة
ومعرّی عن الوجود الخارجی شیء ماهیة لا یترتب علیها تلک الآثار وهی بهذا الاعتبار تحصل فی العقل وحصولها فیه والصورة الحاصلة
فیه یسمی تصوراً وعلماً حصولیاً بذلک الشیء والحال ان لیس للوجود بالمعنی المطلوب هنا شبح ومثال اذ ان کان الشبح المفروض
له عین الوجود فلا یکون شبحاً له وان کان غیره وغیر الوجود اما عدم فبطلانه ظاهر واما شیء آخر وماهیة فلیس بمطابق للوجود مع انهم
یقولون بمطابقة الشبح لذی الشبح لیکون حصوله علماً بذی الشبح فعلی هذا لا یکون الوجود متصوراً اصلاً فضلاً عن ان یکون
بدیهی التصور وکذا لا یکون للموجود ماهیة ایضاً والا لکان ماهیة ذات وجود لا وجوداً وکذا لا یمکن تعریته عنه حتی یکون متصوّراً
لان تعریة الشیء عن نفسه محال ورد بان العلم کما ذکره القوم قسمان حصولی ویعبّر عنه بالتصور وحضوری وهو لیس بالتصور والعلم
بالوجود من قبیل الحضوری وان تسامح فی التعبیر ولا دلیل علی حصر منشأ حضور العلم عند العالم به فی الثلاثة التی ذکروها وهی ربط
العلّیة والمعلولیة کما یقولون فی علم الله بالاشیاء بعد وجودها وربط الاتحاد کما فی علم النفس بذاتها وربط الآلیة کما فی
علم النفس بآلاتها وقواها فلعل کمال الارتباط الحاصل بین الموجود العالم بالوجود وبین الوجود المعلوم له کان فی ذلک تم
دوّم آنکه هرگاه گفته شود مثلا زید موجود و عمرو موجود نیست مراد اینست که موجود نیست بوجود خود هر چند که هر موجود موجود
است بوجود خود بلکه در چنین حمل موجود مطلق مراد است نه مقید و مقید مصحح حمل مطلق است نه آنکه مقید محمول است چنانکه
هرگاه گویند که شکر و عسل و خرما هر یک شیرینند مشترکند در شیرینی مطلق محمول آن و قدر مشترک است نه شیرینی مقید به
هر یک چنانکه واضح است پس موجود محمول مطلق است و مشترک میان موضوعات و قدر مشترک میان همه مفهوم کلی و مشترک معنوی است
سیّم آنکه هرگاه وجود مشترک لفظی باشد معانی متعدده خواهد داشت و مفهوم بدیهی وجود که هستی است از هر یک منتزع خواهد
شد و هرگاه یک مفهوم از چند چیز منتزع شود محال است که خصوصیت هر یک از آن امور در آن دخل داشته باشد و الا از دیگری منتزع
نخواهد شد و هرگاه خصوصیات لغو شود پس مصحح انتزاع قدر مشترک بین الخصوصیات خواهد بود و این قدر مشترک یا معنی جنسی است
یا معنی نوعی و نسبت وجود بواجب الوجود ذاتیست نه عرضی پس لازم میآید که معنی جنسی یا نوعی در واجب هم باشد این محالست
بنحوی که برهان آن اقامه شد چهارم آنکه شبحی از دور میبینیم و جزم میکنیم که موجود است پس دو محمول از برای او لازم است یکی مطلق موجود زیرا که هر
محسوس موجود است دوّم آنکه این موجود خاص است که فلانست عمرو و بعد از آنکه نزدیک آمد دیده که عمرو است نه زید ظاهر

شبهة اعتقاد زيد بيتا وكذب بوجود زيد بيتا وحال لكن اعتقاد شيئا بوجود بيتا وباقي بستانا وابن لانه بيتا
كرد يجوز مشترك معنوي باشتباه زيد بعين لفظ وجوهر موجود مختص بشيء وواو مختص به انتهى فذا الاعتقاد يختص
به لا بعمرو فارق فزوال الاعتقاد بمختص به والا لا لازم ايد مع اختصاصه بمختص وبمختص به وجوابه اختصاصا وطرف شبه اشتراك لفظ
به باطل كشف وان ابحاكمه انه لو كان الوجود مشتركا لفظيا لزوال اعتقاد الوجود بزوال اعتقاد الخصوصية فافهم فافرض
بانه لو كان الوجود مشتركا معنويا بين الواجب والممكن لكان جميع الموجودات افراد الذلك الكلي او حصصا منه وهذا المعنى
الكلي اما ان يكون ذاتيا لافراده او عرضيا والكلي الطبيعي على ما ذكروه واذا كان ذاتيا لافراده متقدما بالذات عليها
فيلزم ان يكون المشترك متقدما بالذات على وجود الواجب المتقدم على وجوده تعالى لا يمكن ان يكون معلولا له لان تاخر المعلول
عن العلة بالذات ضروري فهو اما علة لوجود الواجب او معلول لشيء اخر غير الواجب في الممكن او كلاهما بالنسبة الى غيرهما و
الكل باطل بالضرورة والبرهان وايضا يلزم تركيب في الواجب الذي هو عين ذاته من ذلك المعنى المشترك ومن شيء اخر اما فصل
مقوم او عرض مشخص لان ذلك المعنى المشترك الذاتي اما جنس لافراده او نوع والقول بتركيبه باطل وايضا يلزم كون وجوده
تعالى بديهي التصور وهو كذلك الحال ولو كان ذلك المشترك عرضيا لافراده لان القدر المشترك العرضي يستلزم القدر المشترك
الذاتي على ما ذكروه وردنا تقول هو عرضي لافراده ومنع تقدم المشترك العرضي على افراده ولا سيما الانتزاعي وكذا
استلزامه للمشترك الذاتي لانه ليس ببين ولا مبين وما ذكره بعضهم في بيانه من ان الامر العرضي ولا سيما الانتزاعي معلول
للمعروض المنتزع منه ولا بد ان يكون بين العلة والمعلول مناسبة تامة والمعلول اذا كان واحدا وحدة بالذات فلا بد
ان يكون علته ايضا كذلك فلا يصح ان ينتزع معنى واحد بالذات من اشياء متباينة بالماهية التي لا يكون بينها قدر مشترك ذاتي
اصلا بل لا بد ان يكون بينها قدر مشترك ذاتي واحد بالذات مناسب لذلك القدر المشترك العرضي فينتزع هو منه ويعرض له
كما ان مفهوم الماشي عرض لافراده ومعروضه مفهوم الحيوان الذي هو ذاتي بينهما وكذا مفهوم الكاتب والضاحك وامثالها العرض
ومعروضها مفهوم الانسان المشترك الذاتي بل العرض العام لا بد ان يستند الى الجنس اذا حمل على نوعين مختلفين اذ لو لم
يستند الى جنسهما فاما ان يستند الى فصليهما او فصل احدهما او عرضي اخر وعلى الاول يلزم استناد المعلول الواحد الى
علتين مستقلتين وعلى الثاني يلزم ان لا يوجد ذلك العرض للنوع الاخر وعلى الثالث يلزم التسلسل في العرضيات
والتوالي باطلة بالضرورة والبرهان مع ابتنائه على عدم الفرق بين العلية بمعنى التاثير والايجاد وبين مطلق العلية الشاملة
لكون الشيء موقوفا عليه الاخر في الجملة في وجوده الخارجي او الذهني كالحيز للجسم منقوض بامور منها ان الامكان والمعلولية
ونحوهما امر مشترك عرضي بين الجوهر والعرض ظ وكذا بين المجردة والمادي وليس بينهما مشترك ذاتي بالاتفاق ومنها
ان معنى الزوجية مشترك عرضي بين ازواج العدد ظ وكذا معنى الفردية بين افراده والحال ان مراتب الاعداد مختلفة
بالماهية وكذا معنى الحرارة مشترك عرضي بين النار والشمس والحركة ونحوها مع اشتراكهما في ذاتي فليتامل بل يمكن اقامة
البرهان على خلاف ذلك بان يقال قد ذكر القوم ان الجنس كما انه ذاتي للانواع المحصلة المندرجة تحته كذلك هو
عرض بالنسبة الى فصول تلك الانواع فانه لو لم يكن عرضيا لها وهو صادق عليها لكان جنسا لها ايضا فيلزم دخول الجنس
النوع مرتين لكونه جزء للنوع وجزء الفصل وهذا باطل بالضرورة وايضا يلزم الدور لان محصل الجنس الفصل فلو
كان الجنس محصلا للفصل لدار وايضا يلزم امتناع تصور كنه الماهية المحصلة والتوالي باطلة فثبت ان القدر المشترك العرضي
لا يستلزم القدر المشترك الذاتي استلزاما كليا فافهم وما ذكره بعضهم من ان القدر المشترك العرضي اذا كان منتزعا
من نفس المعروض بانه من غير مدخلية شيء اخر اصلا فهو مستلزم للقدر المشترك الذاتي وبذلك يدفع الشبهة
المشهورة لابن كمونة في توحيده تعالى واما اذا لم يكن كذلك بل كان منتزعا من المعروض بمداخلة شيء اخر فلا يستلزم ذلك
فموهوم باطل لانا لا نجد فرقا بين القسمين مع انه لو تم لم يجد في هذا المقام لان الوجود وان كان انتزاعه من ذات الواجب
بذاته لكن ليس انتزاعه من ماهيات الممكنات ومن وجوداتها الخاصة بذواتها بهذا المعنى فتدبر وحصة الوجود الواجبي ليس
عين ذاته تعالى بل هو امر حاصل بملاحظة العقل معنى الوجود الكلي مضافا الى ذاته تعالى وتركيب الحصة ايضا عبارة عن هذا
الامر ولا محظور فيه وهذه الحصة غير ذاته ومتاخرة عنها وان كانت متاخرة عن وجود المشترك بين الحصص ايضا وكذا الا

محمول بر تقدم ذلک المعنی الکلی علی هذه الحصة ایضا ثم و اما حقیقت وجود پس حکما و متکلمین خلاف نموده اند در آن و ذهب
اند که موجودیت اشیا بحیثیت بر خط منقول از حکما مشائین آنست که وجود امر عام اضافی اعتباریست و از افراد نیست
اینجا دارد حصص است و آن حصص را وجودات خاصه گویند و مراتب حصه و فرد آنست که فرد طبیعت متشخصه موجوده
متاصله است و حصه طبیعت متشخصه غیر موجوده غیر متاصله است مثلا طبیعت انسانیه معروض تشخص خاص و وجود
با عارض مذکور یعنی مجموع مرکب از معروض و عارض که قید داخل و تقیید خارج باشد فرد است و بر عکس که اول
خارج و ثانی داخل باشد حصه است پس ممکن است که طبیعت واحده از حیثیتی فرد و از حیثیتی حصه باشد و اینها در
طبیعت نوعیه است و اما در طبایع داخلیه از جنس و فصل و خارجیه از عرض عام و خاصه پس متصور نیست مگر حصه و از
جهت تخصص و عدم تاصل وجود میگویند که او جاعل همین ماهیت است و بعد از صدور ماهیت عقل انتزاع معنی
وجود و عدم میکند و وجود را در واجب عین ذات مینامند و در ممکن زاید بر ذات و شاید مرادشان از عینیت
این باشد که واجب بحیثیتی است که عقل از آن من حیث هو و از خارج ذات معنی وجود را انتزاع میکند بخلاف ممکن که
از ذاتش بدون ملاحظه واجب و صدورش از او معنی هستی انتزاع نمیشود و بر ایشان وارد میآید که منتزع منه در واجب
یا ماهیت واجب است یا غیر آن و بر اول یا ماهیت موجود است یا معدوم و بر ثانی لازم میآید تاثیر معدوم و این محال است و بر
اول وجود منتزع یا عین وجود اول است یا غیر آن و عینیت لازم میآید تقدم شی بر نفس و آن محال است و بر غیریت نقل
کلام در آن میکنیم تا منجر شود بدور یا تسلسل بعلاوه وجود واحد دو ذات متعدد و اگر غیر ماهیت واجب باشد لازم
میآید قول بوجود فرد متاصل از وجود که مبداء کل وجودات شود چنانکه کلام رئیس که مشائین است در الهیات شفا بر آن دلالت
دارد لکن بر این تقدیر احتیاج واجب بغیر لازم میآید فتدبر و مذهب حکمای اشراقیین آنست که اشیا را دو وجود هست یکی خاص حقیقی
و دیگری عام مشترک و اول را حقیقتیست متاصله در خارج و ثانی امریست اعتباری ذهنی منتزع از موجودات خاصه که حقایق
مختلفه متباینه بانفسها نه بمجرد عروض بر ماهیات تا آنکه در واقع متماثله متفق الحقایق باشد و غیر بفصول تا لازم آید که
وجود مطلق جنس آنها شود بلکه این عارضیست لازم مانند نور آفتاب و چراغ که هر دو مختلفند در حقیقت و مشترکند در معنی
نور مانند کم و کیف که مشترکند در عرضیت بلکه جوهر و عرض که مشترکند در امکان و وجود چون اعتبار شود تکثر مفهوم عام
و تخصص آن بنسبت بماهیات چند امر حاصل میشود یکی همین مفهوم عام دیگر حصص منسوبه بماهیات و سیم حقایق وجودات
خاصه و یکی از جمله این وجودات خاصه قایم بذات و عین ذات خود است و آن وجود واجبست و باقی زاید است و غیر قایم
بنفس و آن وجود ممکن است و حال این مذهب از سابق معلوم میشود و مذهب جمهور متکلمین آنست که وجود منحصر است
در مفهوم عام و موجودیت همه اشیا باوست و آن عارضیست قایم بماهیات مانند قیام عرض بموضع مگر در واجب
در اینجا لا اقدامست نه عارض و حال این مذهب نیز از سابق معلوم میگردد و مختار ذوق المتالهین که از جمله حکما است
آنست که ممکنات را اتصافی نیست حقیقة بوجود بلکه وجود قایم است بذات خود و موجودیت آن عین ذات است و موجودیت
ممکنات باعتبار نسبت و حال آنست که باخص وجود مقدس را نیز و بان اطلاق وجود برانها صحیح است هم رسانیده
چنانکه میگویند نید متمول و آب مشمس است و این مجهول الکنه است و بر این مذهب وارد ساخته اند که چون وجود را نسبت
میان واجب و ممکن دانسته و تحقق نسبت بین الشیئین فرع تحقق منتسبین است بالضروره و الوفاق پس لازم میآید که
ماهیت ممکن قبل از تحقق نسبت متحقق و موجود باشد و این تحقق و وجود قبلی یا عین تحقق و وجود انتزاعی بعد است
یا غیر آن و بر تقدیر غیریت لازم میآید خلاف فرض و بر تقدیر عینیت نقل کلام در آن میکنیم تا منجر شود بدور یا تسلسل
و مذهب اشعری آنست که وجود هر شی عین ماهیت اوست و زاید نیست بر آن و شاید مرادش این باشد که در خارج از هم
امتیازی ندارند و بعضی گفته اند که مذهب اشاعره آنست که وجود واجب الوجود زاید بر ذات و قایم بذات واجب الوجود
و صفت خارجی انضمامی است مثل سواد و بیاض و بر این ایراد نموده اند که اگر وجود صفت انضمامی خارجی باشد مستلزم
تکرر و تسلسل گردد و هر چه منجر بدور یا تسلسل گردد محالست که در خارج موجود باشد و مذهب صوفیه آنست که وجود
یکیست ساری در همه کل موجودات و منشا تشخصات و تکثر حاصل میشود او را از تنزلات و این تکثر بمجرد اعتبار است

واکر چه در حقیقت تکثری و نسبتی نه ماهیات بلکه همه امور اعتباریه اند و بر این تقدیر موجود چون وجود یکی خواهد بود و
از آن بود که موجود بغیر مبتون نمود چنانکه کرده اند قال الشیخ محی الدین فی کتابه المسمی عنقا المغرب معرفة ذاته
جلت عن الادراک الکونی والعلم الاحاطی غطس الغاطس لیخرج بافوته الامر فی صدف الاطهر فخرج ایضا من غمر ذلک
البحر صفر الیدین مکسور الجناحین مکفوف العین اخرس لا ینطق مبهوت لا یعقل فسئل بعد ما رجع الیه النفس و عن
من سدفة الغلس فقیل له ما رابک ما هذا الامر الذی اصابک فقال هیهات لما تطلبون وبعد لما ترومون والله لا انا
لواحد لا نتمس معرفته روح ولا جسد هو العزیز الذی لا یدرک والموجود الذی لا یهلک اذا حارت العقول وطاشت
الالباب فی تلقی صفاته وکیف یدرک حقیقة ذاته ثم قال فاذا علمت ان ثمة موجودا لا یعرف فقد عرفت انتهی و حال
این مذهب در مسئلهٔ چهار صد و نود و یک گذشت و شاید بعضی انفتاح ان بعد از این نیز بیاید و مذهب جمعی از محققین
آنست که اشیا از حد وجود است خاص و عام و عام اطلاق میشود بر وجودات بر سبیل تشکیک و وجودات مختلف
نیستند بانفسها و زاید نیستند بر ماهیات در خارج بلکه در عقل و بس و در خارج متکثرند و یکی از انها فوق همه است
و علت همه ان وجود واجبست و غیر آن معلول اند قال بعض المحققین بعد القدح فی بداهة تصور معنی الوجود بالمعنی المتنازع
فیه ای کونه منشأ الاثار الذی یعبر عنه بالفارسیة بهستی وکونه انتزاعیا کما سبق و اذا ثبت ان الوجود بالمعنی المتنازع
فیه لیس معنی انتزاعیا ولا بدیهی التصور ثبت انه امر اصیل عینی واقع فی الاعیان واحق الاشیاء بالتحقق لان غیره به
یکون متحققا کائنا فی الاعیان او فی الاذهان و به ینال کل ذی حقیقة و هو اظهر الاشیاء و ظهوره نفسه بنفسه و ظهور غیره
به و هو موجود بذاته لا بوجود غیر زائد کما ان النور مستنیر بذاته وغیره یستنیر به فهو خفی المهیة والذات جلی الانیة والصفات
والاعتبارات لا یمکن حصوله فی الاذهان والا لکان الذهن خارجا بل لو امکن العلم به امکن بنوع من المشاهدة والعیان لا با
خاطر عیانه و بیانا و اذ لیست له مهیة کلیة فلیس کلیا ولا جزئیا ولا له جنس ولا فصل ولا حد ولا رسم ولا برهان وانه اصل
الاشیاء الموجودة و اعتبارات هی انتزاعیة و معلومة التصور کسائر الانتزاعیات والاعتباریات عارضة للمهیات فان قلت
ان التصور علی مذهب المحققین عبارة عن حصول ماهیات الاشیاء انفسها فی الذهن مجردة عن الوجود الخارجی المترتب علیه
الاثار ولیس للوجود مهیة کلیة ولا یمکن ایضا تجریده وتعریته عن نفسه قلت هذا جار فی الوجود بالمعنی المتنازع فیه واما
فی الوجود بالمعنی المصدری الانتزاعی الذی ذکرنا انه وجه من وجوه الوجود بالمعنی المتنازع فیه فلا لانه کما انه عارض للمهیات
الموجودات کذلک هو فی نفسه شیء کسائر الاشیاء ذوات المهیات معروضها ویتحد معها نوعا من الاتحاد و ینتزع العقل منه وجودا
مغایرا له بالاعتبار وکما ان عند تصور المهیات تحصل تلک المهیات فی الذهن معرات عن هذا الوجود کذلک عند تصور هذا
الوجود یحصل ماهیته فی الذهن معری عن وجوده الذی هو مغایر بالاعتبار ولعمری ان هذا امر غریب عجیب ینبغی ان یتعجب منه
اللبیب حیث یکون شیء واحد عارضا للمهیة و معروضا لها معا و یحصل فی العین والعقل بالاعتبارین فان قلت انا
ننقل الکلام فی تصور وجود هذا الوجود ویلزم التسلسل قلت لا ضیر فی ذلک لانه تسلسل ینقطع بانقطاع الاعتبار واعلم
ان الوجود بالمعنی المتنازع فیه مع انه متحصل و متشخص بنفسه لا بانضمام فصل او عرضیة مطلق او مشخص غیر عارض للماهیة
بل معروض لها ان کان ذا ماهیة و مختلفة الحقایق باختلاف عوارضها اعنی الماهیات و متفقها ایضا باعتبار اصلها و مقوله
بالتشکیک بالاولیة والاولویة والکمال والنقصان والغنی والفاقة کما ان الوجود بالمعنی المصدری وان کان معنی واحدا کلیا
له حصص و افراد متفقة الحقیقة فی ذلک المعنی الکلی مقولة بالتشکیک کذلک ولا دلیل علی حصر جواز التشکیک فی العرضیات
فقط بل یجری التشکیک فیها وفی الذاتیات ایضا کما حققه المحققون انتهی کلامه رفع مقامه شعر دو در بینان بارگاه
الست پیش از این پی برده اند کین هست لغه اسامی مکه معظمه را بنا فرماید [?] نامهای مکه بسیار است
نظر باینکه از جملهٔ بلاد مشهوره و بقاع شریفه بوده و ارباب هر لغت و اصطلاح رجوع بان داشته اند و در اصطلاح
خود از برای او نامی کذاشته اند و کثرت اسما دلالت بر بزرگی و شهرت مسمی دارد و از اینست که جناب اقدس الهی و حضرت
رسالت پناهی و جناب ولایت [?] شکایهم را نام بسیار است و صاحب قاموس رساله در ضبط اسامی مکه نوشته از جمله است
مکه و این اشهر اسما او است و بکه بفتح و حذ و تشدید کاف و بلده و ام القری و بلد الامین و قریة النمل و ام رحم بضم را و ام

الرحمة وصلاة بفتح ثا وكسر جا بروزن فطام ومقدسه وقادس وناسه بنون وسين مهمله مشدده ونساسه بنون
وتشديد سين اول وباسه بموحده وسين مشدده وحاطمه بحا وطا مهملتين وعرش بمهملات بضم اول وكوثي با تا
كوثي بضم كاف وسكون واو وقبل از مثلثه وام رحم ونادر ان بقاء ودار داوي وكوه وعرش بمهملتين قبل از معجمه وم بفتح
ميم وتشديد زاء وطيبه بفتح مهمله وسكون تحتيه وفتح موحده ومعاد ونسي ومشهور انستكه مكه بميم وببا بلك مختلف است
وميم وبا كاهي بدل از هم ديكر ميشوند مثل لازم ولازب وزهري ومجاهد اسلم كفته اند كه بميم مجموع حرم است وببا همين
مسجد الحرام است وبعضي كفته اند كه بميم مجموع شهر است وببا مخصوص است بخانه مبارك ومحل طواف وبعضي مخصوص بمحل
ميدانند وبعضي ببا از تمام ما بين دو كوه ميدانند وبعضي بميم را مخصوص بذي طوي ميدانند وبعضي را اسم كوه
در مكه ميدانند وهمچنين تاز ان را اصمعي در وجه تسميه مكه بميم كفته كه فجار را قبول نميكنند واز خود بيرون مينمايد
وديكري كفته كه كناهان را محو ميكنند وديكري كفته كه از جهت كمي اب را بنجا كويا مردم ان را مانند شير از پستان مادر
مكند وليت در وجه تسميه مكه ببا كفته كسيكه در ان الحاد وظلم كند خدا كردنش را ميشكنند وديكري كفته بجهت انست
كه طايفين همديكر را دفع ميكنند واز حضرت امام محمد باقر مرويست كه مكه را بكه ناميدند بسبب انكه زنان ومردان
در انجا از زحام مينمايند ودر نماز ميكذارند در پيش روي تو واز جانب راست وچپ تو وباكي نيست بدين سبكه اينها مكروه
هست در شهرها ديكر كل تفوق كعبه چند نام دارد ووجه تسميه ان چيست حد حرم چه قدر است ب كعبه را بيت الله
وبيت الحرام وبيت العتيق مينامند واما وجه تسميه پس روايت شده كه انرا كعبه كفته اند بسبب انكه وسط دنيا است
واول ان مخلوق شده است وبعد از ان زمين را از زير ان كشيده اند در شب پنجم ماه ذي القعده وباين سبب زمين را
دحو الارض ميكويند ونيز روايت شده كه انرا كعبه كفته اند مربع است ومربع شد بجهت انكه برابر بيت المعمور واقع شده وان
مربع است بجهت انكه محاذي عرش است وعرش مربع است ان برای انکه کلماتی که بنای اسلام بر ان است چهار است ان سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر است ووجه تسميه كعبه به بيت الله انستكه عرب بخانه را مخصوص بحق سبحانه ميدانسته
اند وخصوصا انرا در هر طايفه اسم خاصي هست كه در وقت دعا وهنكام التجا دست عصمت بعروة الوثقى ان نام شد
وان اسم خاص نزد عرب الله است وهيچ بت را باين نام نخوانده اند وباين سبب كعبه را در جاهليت بيت الله مينامند اند
وانرا بيت الحرام نيز ميكويند بجهت انكه كعبه با اطرافش تا چهار فرسخ حرم است كه بر هر كس خواه محرم وخواه غير محرم حرام
كرد انجا شكار كنند وكياه انرا از زمين بكنند مرويست كه چون حجر الاسود را از بهشت اوردند ودر ديوار كعبه نصب كردند
بسيار نوراني بود واز جانب راست كعبه تا چهار ميل واز جانب چپ تا هشت ميل رسيد كه مجموع چهار فرسخ شد اين حد
انرا حرام كردانيد وبروايت ديكر حقتعالى بحضرت ادم ياقوت سرخي فرستاد كه انرا در موضع كعبه نهاد وادم بدور
ان طواف ميكرد ونور ان تا جاي ميلهاي حرم ميتابيد پس ميلها بر نور ان قرار داده شد وحقتعالى انرا حرم كردانيد
وبعضي كويند كه انرا بيت الله الحرام كفتند بجهت انكه بر مشركين حرام بود كه داخل ان بشوند وانرا بيت العتيق
كفتند بجهت انكه در طوفان نوح از غرق شدن نجات يافت يا بجهت انكه پيش از ساير بيوت مخلوق شد يا انكه از تسلط
جبارين خلاص بود يا از جماعت حبشه واصحاب فيل يا بسبب انكه حرام است وكسي مالك ان نميتواند شد وابن حاجب
مالكي كويد كه شناخته ميشود حرم بانكه چون سيل حل بسمت ان رود بايستد وداخل ان نشود وازرقي كويد
معرف حرم انستكه در حل وادي نيست كه سيلش داخل حرم شود مكر از يك موضع نزد تنعيم وازرقي وديكران بسند
بسيار روايت كرده اند كه حضرت ابرهيم ميلهاي حرم را در اطراف ان نصب نمود وجبرئيل جاي ميلها را باو مينمود
پس حضرت رسول ص بتجديد ان ميلها امر فرمود وبعد از ان عمر وعثمان ومعويه بتجديد ميلها را نمودند تا حال ان
ميلها ظاهر بود ونشانهاي حد حرم اند ومجموع انها چهار فرسخ در چهار فرسخ است ومحي الدين شافعي كويد كه حد
حرم از سمت مدينه تا رسيد بتنعيم است نزد خانهاي نفار بكسر نون قبل از فا پيش از راه بريك فرسخي مكه واز سمت
يمن واضها اضات لبن است بفتح الف قبل از معجمه بروزن قناة بكسر لام وسكون موحده وان بر دو فرسخ وثلث است
از مكه واز راه عراق كوهيست در مقطع كه نيز بر دو فرسخ وثلث است از مكه واز طريق جعرانه در شعب ال عبد الله بن

منوزه

خالد است که سه فرسخی مکه است و از طرف طایف بسمت عرفات است و بطن نمره بفتح نون و کسر میم که دو فرسخ و ثلث است
از مکه و بسمت نمره جمله بر سه فرسخ و ثلث از مکه است و ابن حد بعد از این طریق ذکر کرده است ابو الولید ازرقی در
کتاب تاریخ مکه و اصحاب ما در کتب فقه و ما و دیگر در احکام سلطانیه و دیگران مکرر ذکر کرده اند و در حد طایف بازده
میل گفته اند و ما و دیگر حد یمن را که گفته تمام شد کلام محیی الدین و بعضی حد مدینه را چهار میل گفته اند و باختلاف
رسانیده اند و بعضی حد عراق را چهار میل گفته اند و از سمت عرفات بسه فرسخ تحدید کرده اند که از مکه تا منی یک
فرسخ هم چنین از منی تا مشعر و از مشعر تا عرفات و اشهر و اظهر آنست که از مکه تا میلهای عرفات چهار فرسخ اند که بیشتر
کم از منی تا مشعر یک فرسخ و نیم و هم چنین تا عرفات و بعضی ضبط حد حرم را باین اشعار نموده اند و للحرم
التحدید من ارض طیبة ثلثة امیال اذا رمت اتقانه فسبعة امیال عراق و طایف وجدة عشر ثم تسع جعرانه
ومن یمن سبع بتقدیم سینها فسل ربک الوهاب یرزقک غفرانه وقد زید فی حد لطایف اربع ولم یرض جمهور
لذا القول یحاسن لتغییر شلنی بعض اعلام الشافعیة بدار السلام تعالی لما تقول فی مشکل عجزت عنه الفحول بل عدة
جمع منهم بهاء الدین العاملی فی الکشکول من منشآت القاضی البیضاوی حیث قال فی سورة هود ولقد ارسلنا موسی
بایاتنا ای بالتوریة او المعجزات وسلطان مبین وهو المعجزات القاهرة او العصا وافرادها بالذکر لانها ابهرها
ویجوز ان یراد بهما واحدای لقد ارسلناه بالجامع بین کونه وسلطانا علی نبوته واضحا فی نفسه وموضحا ایاها
الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون الآیة وقال فی سورة المؤمنین ولقد آتینا موسی الکتاب التوریة لعلهم لعلهم
راجع الی بنی اسرائیل لا الی فرعون وملائه لان التوریة نزل بعد هلاکهم ب قلت یحتمل ان یکون قوله تعالی الی
فرعون قید السلطان مبین ویکون نص بحیه بعد بدا هنه وقت نزاله قرینة انفصاله عن قوله تعالی بایاتنا علی تقدیر
ان یراد به التوریة فیکون المعنی والله یعلم ارسلنا موسی بالتوریة ای الی بنی اسرائیل وبسلطان مبین الی فرعون
کما یقال ارسلت بهذا الیک بکتاب وفرس للترکب ویحتمل ایضا ان یکون من قبیل الحال المقدرة ای ارسلنا موسی الی
فرعون مریدا اصطحابه للتوریة بعد ذلک کما تقول خرجت لیوم صائما غدا فلما سمعه ذلک السائل الفاضل استحسنه
جدا اقول ومما ذکر فی الکشکول من منشآت البیضاوی هو هذه قال البیضاوی فی سورة لیبلوکم ایکم احسن عملا
ان الفعل معلق علی العمل وقال فی سورة الملک نقیض ذلک وصرح فی تفسیر سورة هود بان نزول التوریة کان قبل اغراق
فرعون وفی سورة المؤمنین نقیض ذلک وصرح فی سورة النمل بان سلیمان توجه الی الحج بعد اتمام بیت المقدس وقال
فی سورة سبأ نقیض ذلک وفی تفسیر قوله تعالی لا خوف علیهم ولا هم یحزنون قال الخوف علی المتوقع والحزن علی الواقع وفیه
نظر لقوله تعالی فی قصة یوسف انی لیحزننی ان تذهبوا به ویمکن ان یدفع بان المراد انه لیحزننی ما قصدتم من ذهابکم
وبهذا اندفع اعتراض ابن مالک علی النحاة بالآیة الکریمة فی قولهم ان لام الابتداء تخلص المضارع للحال کما لا یخفی
لفتح کیفیت وضع شهر مکه را با حدود آن بیان فرمایند بدانکه مکه شهری بسیار بزرگ طولانی غیر مستقیم واطراف
عرضیه آن تمام کوه است وابتدای آن از سمت مدینه وجده موضعی بوده که آنرا شبیکه میگویند لکن در این اوقات خانها
زیاد شده و رسیده است تا نزدیک بئر طوی و قبر شیخ محمود بن ابراهیم ادهم وانتهای آن از سمت عرفات معلی که در آنجا
مقابر شرفا و بزرگان مکه است و گنبدهای بزرگ در آنجا هست و حجون بتقدیم حاء مفتوحه بر جیم مضمومه نزدیک معلی
وعقبات آن سر اشیبی دو راه که دو طرف آنرا دیوار کشیده اند و آنرا عقبه مدنیین نیز میگویند چون کسی از سمت مدینه
بیاید سنت آنست که از آنجا داخل مکه شود و بعضی آنرا سنیه مجاج سنت میدانند و از سمت یمن مخرج سبیل و آب
باران است که داخل مکه شود و قریب بمولد حضرت خدیجه و پیغمبر است آنجا را باذان میگویند و در این از منه عمارات در آنجا
زیاد شده و عرض مکه از یمین داخل از راه مدینه جبل ولی است که بسمت بئر طوی است و بعد از آن جبل حزل بفتح جیم و زاء
بانقطه قبل لام و آنرا جبل احمر نیز گویند و بالای این دو جبل خانها هست و خوش جبل قرن است بفتح قاف و سکون
راء قبل از نون و عمارات از دامن قرن بالا نرفته است و از یسار داخل تا نصف بیشتر کوه ابو قبیس است بضم قاف و فتح موحده
قبل از تحتیه وابو قبیس و حزل را اخشبان گویند و از بعضی معمرین اهل مکه در سالهای هزار و یکصد و هشتاد و پنج که

دو ارش است و بوم سبیکه که شبها ضد الا تا این غایتها مکه را شمرده اند قریب بهشتاد هزار خانه و بحمد الله تا این زمان
هیچ یک از آن زیاده نشده و مساحت مکه از سبیکه تا معلی با پیچ و خم راهها و بازارها چهار هزار و یکصد و هشتاد و دو ذرع
است و از مخرج سیل تا معلاة نیز همین قدر است و از کوهها مکه با بار چون ابو قبیس و قعیقعان و نحو آن مکرر از سنگ راه ... و
شبیکه و مخرج سیل که از اسفل مسفله نیز میگویند لقط در حدیث وارد است که قرآن نازل شده
بایاک اعنی واسمعی یا جاره چه معنی دارد یعنی حکایت و گفتگوی چند در قرآن بکنایه و جهتها شده است
که مراد غیر اینها است و قبیل بعضی و مثل مذکور در میان عرب مشهور است و معنی آن اینست که ترا قصد میکنم و بشنو
ای همسایه نیز اول من قال سهل بن مالک الفزاری و ذلک انه خرج فمر ببعض احیاء طی فسأل عن سید الحی فقیل هو حارثه
بن لام الطائی فأم رحله فلم یصبه شاهدا فقالت له اخته انزل فی الرحب والسعة فنزل فاکرمته و الطفته ثم خرجت
من خبائها الی خباء فرآها اجمل اهل زمانها فوقع فی نفسه منها شیء فجعل لا یدری کیف یرسل الیها ولا ما یوافقها من ذلک
فجلس بفناء الخباء بحیث تسمع کلامه فجعل ینشد شعرا یا اخت خیر البدو والحضاره کیف ترین فی فتی فزاره اصبح
یهوی حرة معطاره ایاک اعنی واسمعی یا جاره فلما سمعت علمت انه ایاها یعنی قصد. فصل قصص کعبه معظمه
تا حال چند مرتبه بنا شده و بانی آن کیان بوده اند بعد از تتبع در نظر قاصر ظاهر شده آنست که دوازده مرتبه
بنا شده اول بنای ملئکه است در صحیح بخاری و مسلم از ابی ذر روایت شده که گفت پرسیدم از رسول خدا از
اول مسجد که در زمین بنا شده فرمود مسجد الحرام است گفتم بعد از آن فرمود مسجد اقصی یعنی بیت المقدس گفتم
چند سال میان آنها بود فرمود چهل سال عازرقی از مجاهد نقل کرده که حق تعالی موضع کعبه را پیش از آنکه چیزی
از زمین خلق کند بدو هزار سال بیافرید و بدرستی که اساس کعبه در طبقه هفتم زمین است و کعبه یکی از چهارده خانه است که در هر
آسمانی یکخانه و در هر زمین یکخانه است و هر یک از آنها مقابل دیگری است و بسند صحیح مرویست از زراره که گفت عرض کردم
بحضرت صادق ع که خدا مرا فدای تو بگرداند چهل سال است که از شما مسائل حج میپرسیم و جواب میگوئید فرمود ای
زراره خانه که حج شده است پیش از آدم بدو هزار سال میخواهی که مسائل آن تمام نشود در چهل سال و از حضرت
باقر ع مرویست که حق تعالی فرمود کوه بلای معلی را پیش از آنکه خلق کند کعبه را بدو هزار سال پس آن را مقدس
و مبارک ساخت و پیوسته چنین خواهد بود تا آنکه حق تعالی انبیا را از زمین از بهشت کند و بلند نشوند مساکن بهشت
کرده اند که ساکن نشود در آن مگر انبیا مرسلین و اولو العزم پیغمبران تا آخر حدیث دوم بنای حضرت آدم ع است از ابن
عباس روایت شده که چون حضرت آدم ع از بهشت بزیر آمد بعد از آنکه توبه اش قبول شد از فراق بهشت زاری مینمود
و گفت خداوندا چرا صدای تسبیح ملئکه را نمیشنوم خطاب باو رسید که بسبب آنچه از تو صادر شده اما مرا خانه ایست در زمین
برو و آن را طواف کن چنانکه ملئکه عرش را طواف میکنند و چون آدم از سراندیب هند متوجه کعبه گشت بهر جا که قدم گذاشت بعد
از آن معمور و آباد شد و هر جا که اقامه نمود شهر و سواد اعظم گشت تا داخل حرم محترم مکه شد پس جبرئیل بال خود را بر جا
کعبه زد و اساسی که قبل از این ملئکه گذاشته بودند پیدا نمود و ملائکه سنگهای عظیم که هر یک را سی نفر آدمی بر
نتوانستند داشت از پنج کوه آوردند کوه لبنان و طور سینا و طور زیتا و جودی و حراء آدم بنای خانه نمود تا مساوی روی
زمین شد پس حق تعالی بیت المعمور را بجهت استیناس آدم فرستاده از یاقوت کعبه گذاشتند سیم بنای اولاد آدم است و چون
آدم وفات یافت اولاد او از سنگ در اطراف مکان کعبه دیوار کشیدند و بطریق آدم طواف حج میکردند تا زمان
نوح و چون در طوفان بیت المعمور باسمان رفت مکان کعبه تغییر بهم رسانید و زبیر بن بکار روایت کرده که اول
کسی که بعد از طوفان نوح حجرها از برای مردم گذاشت الیاس بن مضر بود و این خلاف مشهور است و الله یعلم چهارم بنای
ابرهیم است ابن کثیر در تفسیر گفته که ثابت نشده است که قبل از ابرهیم کسی کعبه را دیوار کشیده باشد فاکهی از حضرت امیر
المؤمنین روایت کرده است که بنای ابرهیم اول بنائیست که در آن دیوار کعبه کشیده شد و ازرقی روایت کرده است که
چون حضرت ابرهیم کعبه را ساخت ارتفاع آن نه ذرع و طول آن از رکن حجر تا رکن شامی سی و دو ذرع و عرض آن از رکن
شامی تا رکن مغربی بیست و دو و از طرف پشت از رکن مغربی تا رکن یمانی سی و یک و از یمانی تا حجر الاسود بیست ذرع

بود و سقف نیز از برای آن قرار نداد و در را متصل بر زمین کرد و در بر آن نتشانید و چنان بود تا زمان بنی جرهم
که او در بر آن گذارد و قفل بر آن نهاد و محیی الدین اندلسی نقل کرده که ارتفاع بنای ابراهیم نه ذرع و طولش
سی و دو ذرع و عرضش بیست و دو ذرع بود و در طرفهای آن مانند بنای حیین وارد شده و حضرت ابراهیم چاهی در اندرون کعبه کند
که خزانه آن باشد از برای هدایا و نذورات و قاضی روایت کرده که آنحضرت کعبه را از سنگ پنج کوه ساخت طور سینا
و طور زیتا و لبنان و جودی و حرا و قول دیگر نقل کرده که از شش کوه ساخت کوه طور سینا و قدس و ابو قبیس و ورقان
و رضوی و احد و چون حضرت ابراهیم با معاونت حضرت اسمعیل از بنای کعبه فارغ شد خطاب الهی باو رسید که ندا کن
جمیع خلایق را بحج عرض کرد الهی صدای من بکجا خواهد رسید که تمام خلق را اعلام نمایم خطاب رسید که از تو گفتن ندا
کردن و از ما رسانیدن صدای تو را بتمام خلایق پس بر بالای سنگ مقام ایستاد یا بر کوه ثبیر یا بر کوه ابو قبیس
علی اختلاف الاقوال و بصدای بلند ندا فرمود که ایها الناس هلم الی الحج یعنی بیائید بخانه خدا را حج کنید پس حق تعالی صدای
او را رسانید بهمه خلق حتی کسانیکه در پشت مردان و رحمهای زنان بودند آن کسانیکه در علم الهی گذشته بود که حج
خواهد کرد پس هر کس که یک مرتبه لبیک گفت یکمرتبه حج خواهد کرد و هر کس بیشتر گفت بعدد هر مرتبه یک حج خواهد
کرد پنجم و ششم بنای عمالقه و جرهم است روایت از حضرت امیر روایت کرده که بنای ابراهیم چون منهدم شد جرهم آن را بنا
کردند و عمالقه نیز از آنحضرت روایت کرده که اول کعبه را ابراهیم ساخت و چون منهدم شد جرهم بنا کردند و چون باز
خراب شد عمالقه بنا کردند و مسعودی در مروج الذهب گفته که از قبیله جرهم خانه را بنا کرد حارث بن مضاض بود و ظاهر
گویند که اشهر اینستکه بنای جرهم بعد از عمالقه بود چنانکه فاضل محیی الدین شافعی در مناسک خود تصریح بآن نموده و جرهم
بضم جیم و ها و سکون را و دال اخرش میم نام طایفه ایست از یمن و عمالقه قومی اند از اولاد عملیق یا عملاق بن لاود بن سام بن
نوح که در شهرها متفرق شدند منقول است که چون اسمعیل از هاجر متولد شد غیرت ساره بحرکت آمده قسم یاد
کرد که هاجر را ناقص کند پس ابراهیم فرمود که از جهة قسم هاجر را ختنه کرد باین سبب تا حال ختنه دختران در میان عرب
و اهل حبشه باقی مانده و در شریعت پیغمبر ما نیز سنت شد و بعد از چند وقت دیگر باز ساره در غضب شد و قسم
خورد که دیگر با هاجر در یک بلد ساکن نشود با ابراهیم گفت که هاجر را با اسمعیل بصحرائی بینداز که در آن آب و زراعت
و عمارت نباشد پس وحی رسید بابراهیم که در این باره اطاعت ساره کند نظر بحقوق بسیاری که بر آنحضرت دارد و هاجر
و اسمعیل را برد و در مکه گذارد پس ابراهیم ایشان را آورد در مکه گذارد با یک مشک آب و قدری زاد و چون اراده مراجعت
کرد هاجر گفت ما را بامر الهی در اینجا گذاشته یا از پیش خود اینمکان را اختیار فرموده فرمود بامر الهی هاجر گفت پس او
ما را ضایع نخواهد گذاشت پس ابراهیم بر کوه بالا رفت و رو بکعبه نموده برای ایشان دعا کرد که حق تعالی ایشان را از میوه ها
روزی دهد و دلهای جمعی از مردم را بایشان مایل گرداند پس حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و امر فرمود جبرئیل را
که قریه طایف را از زمین شام از قعر زمین بکند با درختان و میوه ها و مزرعه ها و در محلی که الحال طایف است قرار
دهد پس چنان کرد و آن را هفت مرتبه دور کعبه طواف داد و در محلش نهاد و باین سبب آن را طایف گفتند چنانکه
شیخ صدوق در علل الشرایع از حضرت امام رضا روایت نموده و ازرقی و غیره از فضلای عامه نیز روایت کرده اند
الحاصل چون آب ایشان تمام شد و تشنگی بر ایشان غلبه نمود هاجر نظر بر کوه کرد و فریاد و بیتابی را بنا نهاد بر کوه صفا
بالا رفت که شاید نشانی از آب بیابد نیافت پس بزیر آمد در میان وادی چون اسمعیل بنظرش نیامد قدری بشتاب
رفت بسمت کوه مروه و باین جهة از برای مردان سنت شد که در سعی صفا و مروه در اینجا هروله نمایند یعنی بسرعت
روند مانند گرگ و شتر بعد از آن پس بر کوه مروه بالا رفت که هم فرزند را در نظر آورد و هم نشانی از آب بیابد و نیافت
باز از مروه برگشت بصفا و از صفا بمروه از غایت حیرت تا هفت مرتبه و از اینجا سعی صفا و مروه در حج هفت مرتبه
واجب شد پس از برای دیدن اسمعیل برآمد و رفت دید که در موضع چاه زمزم نزد او آبی بهم رسیده از محل ساییدن پای
بر زمین از شدت گریه و تشنگی چنانکه قاعده اطفال است پس هاجر از آن شاد شد و باسمعیل خورانید و از توهم
اینکه مبادا آب فرو رود حصار کرد اطراف آن را بسنگ و خاک بست و گفت زم زم یعنی بایست بلغت حبشه و یمن

سبب آن را زمزم گویند و وجه دیگر آنست که اگر هاجر زم زم نمی‌گفت آب بغیر جای که می‌بود جاری می‌گشت پس قافله
از جرهم بشام میرفتند و چون بحوالی مکه رسیدند از دور دیدند که مرغان بسیار از هوا بر سر آن موضع پرواز میکنند با خود گفتند که
این مرغان البته آبی در این موضع یافته اند از برای تفحص بر کوه ابوقبیس برآمدند دیدند زنی و طفلی در آنجا یافتند نزد ایشان آمده
آب طلبیدند و از حال ایشان مطلع گشتند پس هاجر را گفتند اگر رخصت دهی ما در حوالی شما نزول کنیم و انیس شما باشیم هاجر
قبول نمود و چون هاجر وفات یافت اسمعیل او را در حجر دفن نمود و بر آن دیواری کشید که کسی پای بر قبر او نگذارد و
باین سبب آن موضع را حجر اسمعیل مسمی گردانیدند و حجر بکسر حا و سکون جیم بمعنی منع است و اسمعیل از جرهم دختری خواست
و بلغت ایشان که عربی بود متکلم شد و لغت ابرهیم عبرانی بود و ابن خلکان شافعی در ترجمه ابرهیم بن یحیی ذکر کرده است که
فرما بفتح فا و را شهریست عظیم که در زمان ابرهیم عمده شهرهای مصر بود و از جمله قرای آن قریه ایست که ام العرب
میگفتند و هاجر مادر اسمعیل از اهل آن قریه بود و از غرایب اتفاقات آنست که اسمعیل ابو العرب مادرش ام العرب است
پس حق تعالی باسمعیل از زنش رعله بنت مضاض بن عمرو جرهمی دوازده فرزند کرامت فرموده و از آنجمله ثابت و قیدار دو
سبط بزرگ بودند و چون عمر اسمعیل بیک صد و سی رسید وفات یافت و در حجر مدفون گردید و بعد از اسمعیل ثابت
متولی کعبه گردید و از او و قیدار اولاد بسیار بهم رسید و چون ثابت وفات یافت مضاض جد مادری او متولی کعبه گشت
و بر اولاد اسمعیل و تمام جرهم پادشاهی کرد و در قعیقعان بقافین و عین بی نقطه که موضعیست در اعالی مکه نشست
و جماعه عمالقه در اسافل مکه سکنی داشتند و شخصی سمیدع نام را بر خود امیر نمودند خلاصه بانی کعبه در ایام جرهم خراب
شد و جرهم از نو بنا نمودند پس در میان جرهم و عمالقه جنگی واقع شد و سمیدع با جمعی کثیر از طرفین کشته گشت بالاخره
عمالقه غالب آمده جرهم و اولاد اسمعیل از مکه فرار نمودند و عمالقه در آنجا پادشاهی کردند و در ایام ایشان نیز کعبه
خراب شد و ایشان ساختند و آخر الامر عصیان ورزیدند و حرمت کعبه را نگاه نداشتند پس حق تعالی مورچه را بر ایشان
مسلط ساخت و ایشان را بگزیدند و بیرون رفتند و در آنجا هلاک شدند و مکه باز بتصرف جرهم و اولاد اسمعیل درآمد هفتم
بنای قصی بن کلاب بضم قاف و فتح صاد مهمله و تشدید یاء و او جد عبد مناف جد پیغمبر است و اول کسیست از اولاد اسمعیل
که بنا کعبه نمود و مجملی از احوال او آنست که پدر او کلاب بن مره فاطمه بنت سعد بن سیل را بعقد خود درآورد و از او زهره و قصی
بهم رسیدند و چون کلاب فوت شد فاطمه بعقد ربیعه بن حرام درآمد و ربیعه او را با پسرش قصی برداشته بشام برد و چون قصی
بحد رشد رسید در میان او و آل ربیعه ناخوشی بهم رسید و او را بغربت سرزنش نمودند و گفتند چرا بقبیله خود نمیروی
و او خیال میکرد که پدرش ربیعه است پیش مادر شکایت طعن را باو نمود او گفت ای فرزند تو گرامی تری مردی و طایفه تو در
مکه اند قصی چون اینرا شنید روانه مکه گردید و چون بمکه رسید اولاد اسمعیل او را استقبال نمودند و باعزاز تمام
داخل کردند در آن وقت شخصی از خزاعه امیر مکه بود پسری داشت حلیل نام چون خزاعی فوت شد امارت بحلیل رسید
بعد از آن حلیل پسر خود محترش نام را قایم مقام خود نموده متوفی شد پس حجه از تولیت کعبه عذر خواسته کلید را بشخصی
شیبه نام داد و شیبه شارب الخمر بود و کلید را بیک کوزه شراب فروخت و قصی آنرا خرید و قوت تمام بهم رسانید تا
آنکه والی مکه گردید و تمام قوم خود را جمع نمود و باین سبب ملقب بمجمع شد پس دار الندوه ساخت یعنی مکانی نزدیک
کعبه بنا نهاد که همه اهل مکه از برای مهمات خود از مشورت و عقد و نکاح و غیر ذلک در آنجا جمع شوند و چون کعبه در آن وقت
بسیار منهدم بود از نو بنا کرده و اطراف کعبه را بر قریش قسمت نمود که بر دور آن خانها ساختند و همین بقدر مطاف از برای
کعبه گذاردند و چنان بود تا در زمان اسلام تغییر یافت و قصی اول کسی بود از اولاد کنانه که پادشاه مکه گشت مع ذلک
صاحب شش فضیلت شد یکی حجابت کعبه یعنی کلیدداری کعبه دیگر وفادت یعنی ضیافت حجاج دیگر سقایت یعنی آب زمزم
را بحجاج دادن دیگر لواء کعبه یعنی علم کعبه را برداشتن و قبل از او هر یک از این فضایل مخصوص بطایفه بود و مجتمع
در یک کس نبود پس قصی این فضایل را با اولاد خود قسمت نمود بعبد الدار که ولد اکبر بود کلیدداری و سقایت و لوا را عنایت
فرمود و وفادت و دار الندوه بعبد مناف داد و متوفی شد و اولادش بموجب آن عمل نمودند تا وفات یافتند
هشتم بنا قریش است بعد از قصی گویند که سبب آن بود که زنی کعبه را بخور مینمود و از آتش آن شراره بجامه کعبه

رسید و شعله ور گشت و بسقف خانه سرایت نمود تمام سقف سوخت پس سیل عظیم نیز آمد و داخل حرم شد و تمدید آن
دیوارها خانه را خراب نمود و چون قریش اراده بنای خانه نمودند شنیدند که یک کشتی از بلاد مخالف پیدا شده
چون بحوالی جده رسید شکست و آن کشتی از قیصر روم بود که از چوب و آهن و سنگ پر کرده بعمارت با قوم نام مهندس
کنیسه فرس که از آتش سوخته بود میفرستاد پس ولید بن مغیره مخزومی با چند نفر بجده رفته از چوب آن کشتی بجهة کعبه
خریدند ناگاه ماری بزرگ از چاهی که خزانه کعبه بود بر آمد و بر گرد خانه حلقه زد و دهان خود را گشاده بطوریکه اگر
قریب باو میرسید او را میکشید و مردم بسبب این خائف و لرزان شدند ناگاه مرغی از آسمان آمد و او را برداشته بهوا برد و این
مقدمات بعد از فوت عبد المطلب بود و در آن وقت حضرت رسالت بیست و پنج ساله بود و بعضی سی و پنج ساله گفته
اند و چون خواستند که باقی خانه را خراب نمایند که تمام خانه را تعمیر کنند ترسیدند و جرات نکردند تا آنکه ولید بن
مغیره جرات نمود کلنگ برداشته و قدری را خراب کرد و مردم یک شب توقف نمودند تا به بینند که مغیره سالم میماند
یا نه و چون سالم ماند جرات نمودند تا آن را خراب کردند تا باساس ابرهیم رسانیدند و سنگی بود سبز مشتمل بر چند
وصله بهم چسپیده پس شخصی سر کلنگ را در میان دو وصله کرد که یکی را بیرون آورد چنان از حرکت آن جمیع مکه حرکت
در آمد پس دست از آن برداشتند و اسباب را جمع کردند ناگاه عابد بن عمران مخزوم که خال حضرت رسول بود گفت ای
معشر قریش داخل عمارت کعبه مکنید از مال حرام و ربا و ظلم بلکه از مال حلال صرف آن نمایید پس اطراف خانه را بر قریش
قسمت نمودند ما بین رکن حجر تا رکن شامی را به بنی زهره و بنی عبد مناف دادند و ما بین شامی تا مغربی را به بنی عبد الدار و بنی اسد
عبد العزی و بنی عدی بن کعب و ما بین مغربی تا یمانی را به بنی جمح و بنی سهم و ما بین یمانی تا حجر را به بنی مخزوم واگذاشتند پس ابو
حذیفه بن مغیره گفت ای قوم در خانه را از زمین بسیار بلند کنید تا کسی داخل نتواند شد مگر بنردبان تا اگر در این صورت کسی
داخل آن نشود مگر کسیکه موافق خواهش شما باشد و چون کسی را دران به بینید که مکروه شما باشد او را بزیر اندازید
تا عبرت دیگران گردد پس قریش چنان کردند و چون عمارت بمحاذ حجر الاسود رسید در نصب حجر میان قبایل نزاع عظیم بهم رسید
تا کار بکارزار انجامید آخر الامر ابوامیه بن مغیره بن عبد الله بن عمر و بن مخزوم که از جمله صنادید قریش و بزرگان ایشان
بود چنین گفت که از منازعه دست کشید و منتظر باشید تا اول کسی که از باب الصفا داخل حرم محترم شود میان ایشان
حکم کند همگی باین راضی شدند اتفاقا اول کسیکه از آن در جلوه گر گشت حضرت رسالت پناه بود پس همه متفق الکلمه گفتند
که محمد امین آمد و ما بحکم او راضی ایم و آنحضرت را در ایام جاهلیت و کفر بسبب آنکه در غایت امانت و عفت بود ملقب
بامین کرده بودند امانات خود را باو میسپردند چون حضرت بر نزاع ایشان واقف شد فرمود که حجر را در بساطی گذاشتند و
بزرگان اطراف آن بساط را برداشتند ناگاه حضرت بدست مبارک حجر را از بساط برداشته در موضعش گذاشت محیی الدین
گوید که قریش بر بنای ابرهیم نه ذرع افزودند و از طول شش ذرع و یک شبر کم نمودند و داخل حجر اسمعیل گردانیدند و بعضی
گفته که از عرض بنای ابرهیم یک ربع کم نمودند بجهة آنکه مال حلال ایشان بهمان قدر وفا کرد و در خانه را که از زمین بمقدار
سه ذرع مرتفع ساختند و علامه ره ذکر نموده که در خانه مبارک بزمین چسپیده بود و دو در داشت شرقی و مغربی پس
سیل آن را خراب کرد و قبل از بعثت حضرت رسالت بده سال قریش آن را ساختند بر این شکلی که حالا هست و گویا هم نمود
ما الهامی حلال و هذا با و نذورات کعبه را و آنکه اثر از اساس ابرهیم پیدا نمیشد پس از سمت حجر اسمعیل بعضی از خانه کم کردند
و در دو گوشه را از اساس ابرهیم بعضی در داخل خانه ساختند و تنگ کردند عرض دیوار را از رکن اسود تا رکن شامی
که پهلوها و استوار باقی ماند از اساس خانه شبیه برکن مرتفع و ابن هشام گفته که شاذروان میگویند تمام شد کلام
تذکره بعد از آن در اندرون شش ستون قرار دادند در وصف تعمیر بنای عبد الله بن زبیر بن عوام است که مجملی از
حکایتش اینست که چون معویه هلاک شد و خلافت بیزید پلید رسید شخصی بمدینه فرستاد نزد ولید بن عتبه که بیعت
او را از حضرت امام حسین و عبد الله بن زبیر بگیرد و ایشان از مدینه فرار نمودند و بمکه رفتند و حضرت امام حسین از مکه
بکربلا رفت و در آنجا بشهادت فایز گشت و عبد الله در مکه ماند و بعد از قتل آنحضرت یزید لعین مسلم بن عقبه را با عسکر
بسیار بقتال اهل حرمین یعنی مکه و مدینه فرستاد و امر بقتل عامه ایشان نمود و چون مسلم کافر بمدینه رسید و بر آنجا غالب

کردید بیشتر از صحابه را بقتل رسانیدند و آنچه از مقتولین ایشانرا ضبط نموده اند یکهزار و هفتصد نفر بوده اند و از
حافظین قران هفتصد نفر و از نساء و مردم ده هزار نفر بقتل رسانیدند و اسبان را در مسجد رسول خدا جولان کردند و در
ما بین قبر و منبر آنحضرت بول و سرگین کردند و سه روز مدینه بر عسکر حلال کردند که آنچه خواهند بکنند و جنگ در
سنگستانی واقع شد که از قبر آنحضرت بقدر یک میل دور بود و آنرا حره میگفتند بفتح حاء و تشدید راء و بعد از وا
وکسر ثاف هزار زن بیشوهر در آن مقدمه زاییدند و اولاد ایشانرا اولاد الحره نامیدند و مسلم بی ایمان از باقی ماندگان بیعت
یزید را گرفت باین طریق که همه بنده کان او باشند که اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و مسلم بعد از مقدمه
مدینه روانه مکه شد و چون بعقبه هرشی یا منزل قدید رسید بجهنم واصل گردید و قبل از فوت امارت عسکر را بحصین
بن نمیر تفویض نمود و گفت یزید تورا بعد از من امیر کرده است پس باید بتعجیل روانه مکه گردی و منجنیق بر کعبه بنه و عبد
الله زبیر را بگیر و این حصین لعین روانه گشت و جنگ با اهل مکه در پیوست و منجنیق بر کعبه بست و آتش بر کعبه ریخت سقف
خانه را سوزانیدند و اکثر دیوارها را منهدم گردانیدند و حجر الاسود سه پاره شد و شکست سه پارچه گشت پس بعضی از صحابه
منجنیق سپید یازده نفر را با هیجده نفر را سوزانیدند و این مقدمه در روز شنبه سیم ربیع الاول سنه شصت و چهار بود
پس یزید علیه اللعنة والعذاب الشدید در نیمه همان ماه بآزار دبیله و ذات الجنب انیس بیمیران خود گردید و چون خبر مرگ یزید
بحصین رسید دست از محاربه کشید سمهودی شافعی در خلاصة الوفا گفته وکانت وقعة الحرة وقتل الحسین ورمی
الکعبة من اشنع ما جری من یزید پس ابن زبیر با مردم مشورت کرد در آنکه تتمه خانه را خراب کند و بسازد جابر بن عبدالله
انصاری و عبدالله بن عمر با جمعی تجویز نمودند و عبدالله بن عباس با بعضی دیگر راضی نشدند و ابن زبیر جازم شد بر خراب
کردن و اهل مکه از خوف نزول عذاب از مکه بیرون رفتند تا سه روز در منی ماندند و ابن زبیر هر کس که امر نمود که متوجه
این امر گردد جرات نکرد پس بالاخره خود در روز شنبه منتصف جمادی الاخری بر بام کعبه رفته چند سنگ بکلنگ کند و بر
زمین افکند چون مردم دیدند که باو ضرری نرسید متوجه آن امر شدند بعد از آن ابن زبیر آنرا بنا کرد بر اساس ابرهیم مگر
آنکه در ارتفاعش هیجده ذرع اضافه نمود که بیست و هفت ذرع شد چنانکه الحال هست و چون تمام شد اندرون و بیرون آنرا بخلوق
خوشبو گردانید و آنرا به پیراهن قباطی پوشانید و گفت هر که مطیع منست باید از مکه بیرون رود و از تنعیم عمره بیاورد و قربانی
از برای کعبه بکشد و اگر نتواند بهر قدر که تواند تصدق کند و خود با تمام اهل مکه پا برهنه بیرون رفتند و از تنعیم عمره آوردند و خود
در آن روز صد شتر قربانی نمود و آن عمره در روز بیست و هفتم ماه رجب سال شصت و چهار هجری بود و ابن زبیر دو در از برای کعبه
قرار داد و آنرا بر ستونهای چوبین نهاد چنانکه الحال هست و شاذروان را با قدری از حجر اسمعیل داخل نمود نظر بحدیثی که شنیده
بود از خاله خود عایشه دختر ابی بکر چنانکه بخاری و مسلم در صحیحین روایت کرده اند از عایشه که حضرت پیغمبر ص باو فرمود ای
عایشه اگر نه این بود که قوم تو قریب العهد بجاهلیت و شرک و میترسیدم که دلهای ایشان انکار کنند هر اینه خراب میکردم کعبه را
و داخل میکردم در آن آنچه را بیرون شده و میچسبانیدم در آنرا بر زمین و دو در برای آن قرار میدادم یکی شرقی و دیگری غربی و میرسانیدم
آنرا باساس ابرهیم و زیاد میکردم در آن شش ذرع از حجر را زیرا که قریش آنرا کم کردند در وقتیکه خانه را ساختند پس
اگر قوم تو خواهند که خانه را از نو بسازند بعد از من بیا تا بنمایم بتو آنقدر را که قریش کم کرده اند پس حضرت به عایشه نمود
قریب بهفت ذرع را از حجر و نیز ابن زبیر در اندرون بیت سمت رکن شامی پله قرار داد که از آن ببام توان رفت و بر بام ناودانی
نیز قرار داد و همچنین روزنها از برای روشنائی بنا نهاد و قاضی مالکی گوید که اخبار مختلف است در وضع حجر الاسود در
بنا بعضی گفته اند که عبدالله بن زبیر خود حجر را نهاد و دیگری گوید پسرش عباد بن عبدالله بود باعانت جبیر بن شیبه و
دیگری گفته که پسر دیگرش حمزة بن عبدالله بود و در کتاب فاکهی گفته که کلید داران کعبه واضع حجر بودند فاسی گوید بنا
بر عقیده امامیه محتمل است که امام زین العابدین ع بوده است و تا حال صریحا بنظر نرسیده است والله یعلم و هم بنای حجاج بن یوسف
ثقفی است و مجمل قصه اش آنست که چون عبدالله بن زبیر بر بنی امیه خروج کرد و خلیفه آنوقت عبدالملک بن مروان اموی بود
حجاج را برای دفع او تعیین نمود و ابن زبیر در مکه بود پس حجاج بجنگ او رفت و او تاب مقاومت نیاورد و بحرم کعبه ملتجی گشت حجاج
امر کرد که برابر کعبه منجنیق بستند و آنقدر سنگ زدند که خانه بر سر ابن زبیر خراب کردند پس ابن زبیر از خانه بیرون جسته

انقدر جنگ کرد که کشته شد و حجاج سر او را بشام فرستاد از برای عبد الملک و مدت خلافت او نه سال و هفت ماه و خلافتش نه سال
و عمرش هفتاد و سه سال و قتلش در ذی الحجه سنهٔ هفتاد و سیم از هجرت بود و چون کعبه خراب شده چند روز بخرابی ماند
و مردم هنوز از تعجب جنگ بنا مشغول بودند اهل مکه فرصت نمودند بسیاری از خاک و اسباب آن را بجهت تبرک بخانهای خود بردند
پس حجاج اراده ساختن نمود و آن را بر بنای قریش بنا نهاد بنای ابن زبیر را تغییر دادند و چون بنا بجای حجر رسید هر چند
حجر را بر موضعش نهادند قرار نگرفت تا انکه عاجز شدند و در فکر چاره گشتند و در ان وقت حضرت امام زین العابدین در مکه
بود حجاج از او تحقیق چاره میخواست حضرت فرمود که باید هر کس آنچه از کعبه از خاک و سنگ برده تمام بیاورند نگاه ندارد و چون
همه را حاضر ساختند در میان خانه ریختند و باین سبب زمین خانه بلند شد چنانکه الحال هست و زمین خانه مقابل آستانه
است پس حضرت بدست مبارک خود حجر را بر جایش گذاشت و قرار گرفت بعد از ان بنا را تمام کردند بنحوی که حالا هست و این بنا
در سنهٔ هفتاد و چهار بود و بعد از ان تا سنهٔ هفتصد هجری تغییر نیافت مگر حجر الاسود در زمانیکه قرامطه حجر را کنده
و بهجر بردند و بعضی از محققین گفته اند که قول باینکه کعبه را ده مرتبه ساختند بنا بر اینجا است که در بعضی از مراتب تمام
کعبه خراب نشده و بعضی را که خراب شده بود ساختند و آنچه را حجاج ساخته همین دیوار سمت حجر اسمعیل بود با دریکه
در پشت کعبه است و در ازرقی منه مسدود است و بقدر چهار ذرع و یک شبر زمین را اساس در مشرقی نزد حجر الاسود و نشیب را
بر بنای ابن زبیر واگذاشت باز هم بنای سلاطین روم است از اعمال عثمان جوق کوبند در سنهٔ نهصد و پنجاه و هشت
چوبی از سقف خانه کعبه شکسته و باین سبب باران داخل اندرون شد قاضی مکه محمد بن محمود در این باب بخدمت سلطان سلیمان
خان عرض نمود و سلطان بعد از استفتا از ابو مسعود مفتی تخریب سقف و بنا را بعهدهٔ قاضی مکه نهاد و قاضی روز جمعه
چهارم ربیع الاول سنهٔ نهصد و پنجاه و نه در حرم حاضر شد با فتوی و علمائی که در مکه بودند اخصار نمود از انجمله شیخ شهاب الدین
احمد بن حجر شافعی و شیخ محمد بن ابو الحسن بکری با جمعی دیگر فتوی بر جواز دادند و جمعی دیگر منع نمودند تا آخر الامر شریف مکه
احمد ابی نمی سعی نمود که خراب کردند و در غایت استحکام ساختند و آنچه هم بنای دیگر است در حدود سنهٔ
هزار و سی هجرت آب باران و سیل در مسجد الحرام جمع شد و بلند گشت تا بالای حجر الاسود و مدتی طول کشید که باین سبب
دیوارهای کعبه متزلزل و مشرف بر انهدام گردید پس سلطان روم که سلطان احمد یا سلطان سلیمان بود امر فرمود که از اخراب
نمودند و بر طرز حجاج ساختند بهمین طریق که الحال هست و تا حال تغییر نیافته است و جد امجد آخوند ملا محمد تقی
مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه کتاب حج فرموده که در این بنا جمیع خانه را خراب نمودند الا از قریب رکن خانه تا حجر الاسود
و مصلای پیغمبر که ان وسط دیوار حجر الاسود و رکن یمانی است که هر چند سعی نمودند ان خراب نشد و جد بنا است این
فرموده که ظاهرا بسبب ان بود که باید حجر الاسود را معصوم نصب نماید **دل دضا** آیا ذروه بفتح ذال است یا بکسر
مثلثة الذال است یعنی ذال ان بحرکات ثلثه امده و لب المرام کلام تا بی نفسی لا ذکره کتب الشیخ جمال الدین احمد بن الشیخ شمس الدین
الکیلانی المشتهر بجمال اللالی الی شیخ الکل فی الکل بهاء الدین سره هما یا منبع الفضل یا کهف الوری یا من رقی فی المجد اعلی
ذروه هجمت علی جنود برد فانک فقنی بلطفک فی صبا فروة فکتب الشیخ فی جوابه احسنت ایها الذکی اللمعی اوجدت ایها
الفاهد اللوذعی فی نظم هذین البیتین و سبک هاتین الدرتین الذین استکا فی معرک المقال کل مقالت و امتاحین
الله ان یعتریها بثالث فلعمری قد برتشف بالبیتین طبعی و تشنف بالدرتین سمعی و تعطر بهما مشام روحی و صارا قانیین لغبوقی
و صبوحی لقد فهمت یا جوهری الکلام بنظم بدیع مریع النظام فلا زلت تا بین اهل اللسان جمیل الکلام لکنما الاتمام الا انک فتحت
ذال الذروة جانحا الی موازنة الفروة فانما المنقول بکسرها کما نطقت به کتب اللغة باسرها و ان لاحظتها لم تحط به
فاننا من سنها بذبنا بیقین فانک لعلی علم اللغة من المتقین و الا فهذا من دلک و اسئلک عن هذه المسائل فانها
غشملة عجیبة لا یقع من امثالک و لعل هذا من توزع بالک و تزعزع احوالک و انی لعمر الثروة لا املک الا فروه و بعثت
الیک بالقیمة باحسن لسمة فلتی کالواقع فی کصیصة لیس له قدرة علی خرق بصیصه حتی کما داهمه الدد فعة من شلة الصقا عقف
و قد غلت فی بعض سفادی الی منی یا دم حتی منی تکون عطلا یلمالیة و هکذا تفعل مع کل من فی الفضل ذو مرتبة
عالیة فان تکن تحسبنی عالما فجاهل انت باحوالیة و السلم علیکم و علی من حضر لدیکم فکتب جمال فی جوابه نعم قد لاحظنا

بما لم يحيطوا به علما بسم الله الرحمن الرحيم قال صاحب المكاشفات عند ذكر قوله كانا حوينا غالبا ثم نقل
متعلّقات في ذروا على الغلل ان ثبت فيه وبحق انت وانت هو والكلّ في هو هو فسل عمّن وصل فذرى جمع ذروة لانّ
فعلة يجمع على فعل كالقلّة والقلل ويحتمل ان يكون هو بالكسر جمع ذروة لانّ فعلة يجمع على فعل كالبلّة والبلل واما انّا
ذروة فتجمع على ذروات مثل ثمرة وثمرات الى آخره وقال صاحب الصحاح في حديث سليمان بن صرد بلغنا فدوا من
الكلام ولم نتكامل ورأينا في بعض الكتب اللغوية المترجم بالفارسية ذروه وذروه كوهان شتر وذروه ظرف وما
كتبنا الّا ما وجدنا وما كنّا عربا عاربة ولعمري انّ هذا الايراد منكم لهو وصدر عن المعصومين نعوذ بالله من شرور
انفسنا وسيّئات اعمالنا انتهى اقول حكى الجزري في النهاية وحديث سليمان كما نقل عن الصحاح ويدل عليه ايضا في القاموس
الذروه حيّة معروفة اصلها ذروه ل بغضب مقتدر قرامطه وبردن حجر را بهجر تا انكه با اصل حجر را بمكه ردّ ابن ان
منه چه بود واست ب مراد از حجر بفتح حا وجيم حجر الاسود است ومراد بهجر بفتح ها وجيم ولايت بحرين است ومجمل از حكايت
انست كه در سنه دويست وهفتاد وهشت جمعى در كوفه بهم رسيدند ومعروف بقرامطه گرديدند ودر پس ايشان
شخصى بود كه اظهار عبادت وزهد مينمود وزنبيل ميبافت وبا تمر ادا ميكرد ومردم را بامامت اهل بيت ميخواند تا
انكه جمعى تابع او گرديدند وامرش در حوالى كوفه شهرت يافت پس در سنه هشتاد وشش شخصى از قرامطه مسمّى بابي سعيد
جنابي بفتح نون وجيم وياء در بحرين بهم رسيد وجمعى از اعراب قرامطه با او متفق شده خروج كردند وان حدود را
بتصرّف در آوردند جمع كثير را كشتند تا به نواحي بصره رسيدند پس معتضد بالله عباسي عباس بن عمرو غنوى را با جمع
كثير بدفع ايشان فرستاد وميان فريقين جنگ عظيم اتفاق افتاد وعبّاس منهزم گشت وابو سعيد تمام لشكر او را
كشت وسوزانيد وعباس را مرخص كرد مقتدر را بعرض خليفه رسانيد ودر هشتاد ونه بلد شام را متصرّف شد ودر
سيصد ويك ابو سعيد را در حمام بعضى از خادمان خودش كشت وبعد از ان پسرش ابو طاهر سليمان بجاى او نشست
بصره را در تصرّف در آورد وهم چنان برفتن وهيبت قتل مشغول بودند تا سنه هفده ودر ان سال حجّاج بسلامت
بحجّ رسيدند با منصور ديلمي كه ناگاه ابو طاهر بعد ترويه بمكه رسيد واموال حجّاج را غارت كرد وهمه را بقتل رسانيد
حتّى انكه در ميان مسجد الحرام واندرون كعبه خون جارى ساخت وحجر را كنده بهجر فرستاد پس امير مكه ابن محارب
با جماعة اشراف بيرون رفته با او جنگ نمودند واو تمام را نيز بقتل رسانيد ودر كعبه را كند وشخصى را نيز بر بام
فرستاد كه ناودانرا بكند وان شخص افتاد ومرد وبسيارى از كشتگانرا بچاه زمزم ريخت وتتمّه را در مسجد بدون
غسل وكفن ونماز در زير خاك كرد وپيراهن كعبه را گرفته بر اصحاب خود قسمت نمود وخانهاى مكه را غارت نمود
وبرگشت پس امير بجكم تركى كه امير بغداد وعراق بود از براى قرامطه پنجاه هزار دينار متقبّل شد كه حجر را ردّ نمايند
وقبول نكردند ودر سنه سيصد وسى وابو طاهر كشته شد وقريب به بيست ودو سال حجر در نزد قرامطه ماند ودر
ان مدّت حجّاج از براى طواف اغلبا جاى حجر ميكردند پس انرا باصحاب ابن شيبه قرمطي كه از خواص ابو سعيد بود
بمكه فرستادند وابن اثير در كامل التواريخ ذكر نموده كه حجر را با سنبر تا مهدى بن عبد الله صاحب قرمطيه ارسال
نمودند واوّلا انرا بكوفه بردند ودر مسجد كوفه آويختند كه مردم انرا ديدند ودر پنجم ذى القعده يا ذى الحجّه سنه
سيصد وسى ونه بمكه رسيد وبجاى خود منصوب گرديد وحضرت امير المؤمنين در جملهٔ اخبارات غيبيّه اشاره باين
نموده چنانكه در شرح ابن ابي حديد وغيره مذكور است ففى الجزء العاشر من الشرح الحديدى ما لفظه وقد ذكرنا فيما
تقدّم من اخباره عن الغيوب طرفا صالحا ومن عجيب ما وقفت عليه من ذلك قوله في الخطبة التى يذكر فيها الملاحم وهو
يشير الى القرامطة ينتحلون لنا الحبّ والهوى ويضمرون لنا البغض والقلى وآية ذلك قتلهم ورّاثنا وهجرهم احداثنا
وصحّ ما اخبر به لانّ القرامطة قتلوا من آل ابي طالب خلقا كثيرا واسماؤهم مذكورة في مقاتل الطالبيين ومرّ ابو طاهر سليمان
بن الحسن الجنّابي في جيشه بالغريّ وبالحاير فلم يعرّج على واحد منهما ولا دخل ولا وقف وفي هذه الخطبة قال وهو يشير الى السارية
التى كان يستند اليها في مسجد الكوفة كانّي بالحجر الاسود منصوبا هاهنا يمكث هاهنا برهة واشار الى البحرين ثم يعود الى
مأواه وامّ مثواه ووقع الامر في الحجر على ما اخبر كرّم الله وجهه انتهى وبسند معتبر از شيخ ابو القاسم جعفر بن محمّد قولويه

مرویست که گفت چون بقصد حج به بغداد رسیدم در سالیکه قرامطه حجر را بمکه برگردانیده بودند بزرگترین آرزوهای من این
بود که ببینم کسی را که حجر را در محلش نصب کند زیرا که در کتب نوشته دیده بودم که ناصب آن معصوم خواهد بود چنانکه در
عصر حجاج امام زین العابدین آنرا نصب فرمود پس از آن مرض صعبی بهم رسانیدم که بر جان خود ترسیدم و میسر نشد که بحج روم
پس نایبی فرستادم که او را ابن هشام میگفتند و کاغذی باو دادم سر بمهر که در آن پرسیده بودم از مدت عمر خود و اینکه
مرگم در این آزار هست یا نه و گفتم آرزوی من این است که این رقعه را بواضع حجر بدهی و جوابش را بستانی و ترا از برای
همین میفرستم پس ابن هشام گفت که چون بمکه رسیدم چون دیدم میخواهند حجر را نصب کنند و چیزی بخدام کعبه دادم
تا بحمایت ایشان ایستادم در جائیکه واضع حجر را توانم دید پس دیدم که هر کس حجر را میگذاشت اضطراب میکرد و قرار
نمیگرفت تا آنکه پسری اسمر اللون خوش صورتی آمد و حجر را گرفت و بر موضعش گذاشت پس درست ایستاد و نیفتاد
و باین سبب صداها از مردم بلند شد و آن پسر برگشت که از مسجد بیرون رود من از عقبش رفتم و مردم را از راست
و چپ خود دور میکردم و در عقبش میدویدم تا آنکه مردم خیال میکردند که من دیوانه شده ام و راه را بمن میدادند و چشم
از او بر نمیداشتم تا از مردم دور شدیم و من میدویدم و او بآرام میرفت و باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که غیر من
او را نمیدید ایستاد و گفت بده آنچه با تو است پس رقعه را باو دادم و پیش از آنکه در او نگاه کند گفت باو بگو که در این آزار
بر تو خوفی نیست و آنچه از آن چاره نیست بعد از سی سال خواهد شد ابن هشام گوید که پس مرا گریه گرفت بحدیکه نتوانستم
حرکت کنم و مرا بجا گذاشت و رفت ابو القاسم گفت که ابن هشام این قصه را بمن گفت و چون سال شصت و هشت شد
ابو القاسم مریض گشت پس در امور خود ملاحظه میکرد و وصیت خود را بجا آورد و جهد مینمود پس باو گفتم که این خوف از چیست
و ما امیدواریم که خدا تو را شفا دهد گفت این سالی است که بمن وعده شده است پس در همان سال از دنیا وفات یافت و گویند که
چون حجر را از مکه بردند در زیر آن چهل شتر مردند و بعضی سیصد و بعضی پانصد نیز گفته اند و چون برگردانیدند بر یک شتر
لاغری بود که در زیر آن فربه شد و در کرامات حجر نوشته اند که در آب غرق نمیشود و در آتش گرم نمیشود و بعضی از آن
پیغمبر روایت کرده اند و از حضرت رسالت پناه مرویست که نازل شد حجر الاسود از بهشت در حالیکه سفیدتر بود از برف
پس سیاه گردانیدند آنرا گناهان بنی آدم و در خبر دیگر مذکور است که حجر در سفیدی بیک بود که جبرئیل از بهشت آورد از برای آدم
و از حضرت صادق مرویست که حجر اول ملکی است که در روز اخذ میثاق بر ربوبیت خدا و نبوت محمد و وصایت علی اقرار کرد
پس حق تعالی او را برگزید و میثاقها را مانند لقمه در دهان او گذاشت و می آید در روز قیامت با زبانی گویا و چشمی بینا
که شهادت دهد برای هر کس که نزد او آمده و میثاق را حفظ نموده و عامه و خاصه بطرق متعدده روایت کرده اند که
روزی عمر در ایام خلافت داخل مسجد الحرام شد و نزد حجر رفت و گفت اگر نه این بود که پیغمبر خدا تو را بوسید من نمی
بوسیدم زیرا که ضرری و نفعی نمیرسانی در آن وقت حضرت امیر المؤمنین حاضر بود پس خطاب بعمر نمود که مگو یا عمر بلکه ضرر و
نفع بخشی ساکت شو ای عمر بلکه حجر ضرر و نفع میرساند عمر گفت ای ابو الحسن این را از کجا میگوئی گفت از کتاب خدا که می
فرماید وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ تا آخر آیه چون خدا آدم را آفرید دست خود را بر پشت او کشید بیرون آورد ذریه
او را از پشت او و از ایشان اقرار گرفت بر ربوبیت خود پس اقرار ایشان را در کاغذی نوشت و حجر را دو چشم و
زبان بود و باز فرمود دهانت را باز کن و او دهانرا گشاد و آن نوشته را در دهان او انداخت و گفت شاهد باش
در روز قیامت بر جماعتیکه وفا بآن عهد کنند پس حجر ضرر و نفع میرساند عمر گفت لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن
یعنی خدا مرا زنده نگذارد در زمینی که تو در آن نباشی ای ابو الحسن و حجر در این ازمنه چند پارچه سنگی سیاه رنگ است
که در رکن مشرقی نصب شده و ما بین آن سنگها و اطراف آنها تماماً لاک است و بر اطراف آنها نقره گرفته اند و آنرا در کودی
قرار داده اند که محفوظتر باشد و در ما بین حجر را مدکی هست از لاک که هیچ چیز در آن نیست و عوام آنرا حجر میپندارند
و میبوسند ابتداء و ختم طواف را با آن میکنند و حج خود را مشتبه بلکه باطل میسازند بنابر مشهور میان متأخرین هذا و قد
ذهب جمع من محققی المتکلمین کالشیخ المفید و علم الهدی من اصحابنا الی انکار عالم الذر قالوا ان ذلک الاقرار ان کان عن ضرورة
فلهم ان یقولوا یوم القیمة شهدنا یوم سئلنا فلما زال عنا علم الضرورة و وکلنا الی آرائنا فمنا من اصاب و منا من اخطأ و ان کان

عن انفسهم الا ان يؤيد بعضهم عن الخطأ فلهم ان يقولوا يوم القيمة شهادتنا يومئذ كانت مؤيدة بالعصمة والآن نالت عنا ذلك
من الاضطراب ومنا من اخطأ فيبطل الاحتجاج عليهم وايضا الذرية المستخرجة اما ان جعلهم الله عقلاء اولا وعلى الثاني امتنع
ان يعرفوا التوحيد وان يفهموا الخطاب وعلى الاول يجب ان يتذكروا ذلك لان اخذ الميثاق لا يكون حجة على المأخوذ عليه الا
ان يكون ذاكرا فيجب ان نذكر نحن الميثاق وهو خلاف الواقع على انه لا يجوز ان ينسى الجمع الكثير والجم الغفير من العقلاء
شيئا كانوا عرفوه وميزوه حتى لا يذكره واحد منهم وان طال العهد الا ترى ان اهل الآخرة يتذكرون كثيرا من احوال
الدنيا حتى يقول اهل الجنة لاهل النار انا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا ولو جاز ان يكون الله تعالى قد كلف الخلق
فيما مضى ثم اعادهم اما ليثيبهم او ليعاقبهم ونسوا ذلك ونحو ذلك يؤدي الى التجاهل والحق مذهب التناسخ واجابوا عن الا
خبار الجائلة في هذا المقام باتفاقهم مع ضعف سند اكثرها ومخالفتها في بيان الواقعة مع انها قضية واحدة اخبار آحاد لا
تفيد علما ولا عملا سيما في المسائل الاصولية الاعتقادية وعن الآية الشريفة بحملها على التجوز والتمثيل كنظائرها
من قوله عز من قائل انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا
اتينا طائعين ومعلوم انه لا قول ثم وانما هو تمثيل وتصوير للمعنى وقولهم شاهدين على انفسهم بالكفر ومعلوم ان الكفار
لم يعترفوا به بلسانهم لكنه لما ظهر منهم ظهورا لا يتمكنون من دفعه فكانهم اعترفوا به وكقول الشاعر قالت له العينان سمعا
وطاعة وحدرتا كالدر لما يثقب وقول القائل جوارحي تشهد بنعمتك وقول الخطباء سل الارض من شق انهارك وغرس اشجارك
واينع ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتبارا الى غير ذلك من كلام العرب نظما ونثرا فمعنى الآية الشريفة والله
يعلم انه تعالى اخرج من اصلاب بني آدم نسلهم ما يتوالدون قرنا بعد قرن واشهدهم على انفسهم اي نصب لهم دلائل الربوبية
وركب في عقولهم ما يدعوهم الى الاقرار بها حتى صاروا بمنزلة من قيل لهم الست بربكم قالوا بلى الا ترى انه احتج عليهم بالابقا
يوم القيمة ان يتاولوا في انكارهم حيث قال عز وجل بلى ان يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين او يقولوا انما اشرك
آباؤنا من قبل الآية اقول ومما يؤيدهم ان ظاهر الآية يخالف تلك الرواية كما ذكروا من وجوه منها قوله تعالى من بني آدم ومنها
جمع الضمائر ومنها حكاية الاعتذار عنهم بشرك الآباء مع انه لا يتمشى ذلك في ولد آدم من صلبه وكذا اولاد الانبياء
على مذهب الامامية فالحق الحقيق بالاتباع الذي تقبله الطباع ولا تمجه الاسماع ان يقال ان كان على المسئلة ضرورة
او اجماع كما هو الظاهر فهو المتبع ويجاب عن دليل الخصم بان التكليف بالاقرار اما ان يكون مطلوبا في كل من العالمين او في
العالم الاول فقط وبه تقوم الحجة وانما التكليف مؤكد وكاشف كما يشهد له بعض الاخبار وعلى الاول نختار الاول قوله
لهم ان يقولوا قلنا لا نسلم انهم وكلوا الى رايهم بل الى العلم ضروري مشروط بمقدمات مقدورة بل ومامور بها فمن ساعده
توفيقه وجده وصل الى ذلك الضروري وارتفع الاحتجاج عنه ومن قصر عن تحصيل تلك المقدمات حرم عن الضرورة و
قامت عليه الحجة بالضرورة وعلى الثاني الحجة تقوم عليهم بلا تكليف قولهم يجب ان يتذكروا قلنا بشرط وجود المقتضي
من الاهتمام التام بتوجه العقل اليه وصرف الموانع عنه كما وقع للانبياء والاولياء المتجردين عنه وصرف الالفاظ
عن الحقيقة الى المجاز انما يكون بالصوارف من قرائن حالية او مقالية او معاضدة دليل قوي من عقل او نقل ولم
يثبت شيء منها فيما نحن فيه ولو فتح امثال ما ذكر في امثال تلك الظواهر لانفتح اكثر ضروريات الدين كالمعراج
والمعاد الجسمانيين واكثر امور البرزخ والآخرة ووجود الجن وابليس والملك وغيره فالحق في امثال هذا المقام ما
افاده بعض الاعلام من ان كل ما اخبر به الصادق من الامور الممكنة في نفسها يجب الاعتقاد به وحمله على الظاهر من غير تصرف ولا
تاويل والله على ما نقول وكيل والآية الشريفة المذكورة في الاعراف **تصحیح** هرگاه نعجه نبید شیر بهند داده
باشد بحد رضاع شرعی آیا میشوند که اولاد هند از شیر هند و هم چنین زوجه دیگر زید میشوند که شیر بانها
داده و هرگاه بجای هند عمرو فرض کنیم تفاوت دارد یا نه ب هرگاه هند شیر زید را خورده از شیر زید با اولاد او
نه هند هر چند که از غیر دایه هند باشد و اگر به هند بحد رضاع شرعی رساند هند بر شوهرش که پدر شیر خورده
استحرام میشود علی الاصح و هرگاه بجای هند عمرو فرض شود ضرر ندارد علی الصحیح **تصدیق** نید میشوند و وارث
اش منحصر در چهار عم زاده از سه عم یا بنحوی که یکیم پدری مادری بود و از یکی دختری و پسری مانده و دو عم دیگر مادری اند

از یکی از ایشان پسری مانده و از دیگری دختری مانده ارث ایشان بچه نحو تقسیم میشود جواب هر دو سهم میراث
نسبی را می برند که بوسالحق و بمیت میرسند و مادر پها بالسویه قسمت می کنند و پدر مادر پها للذکر مثل حظ الانثیین
و در صورت مفروضه ترکه را بر هیجده سهم کنند هشت به پسر عم پدر و مادری و چهار بدختر او و بهر یک از دختر و پسر عمان
مادری سه دهند سوال زید دختری بعقد خود در آورد و بعد از مدتی اخراجات بسیار کشیده و بعد از دخول معلوم
شد که ثیبه است و معقوده نسبت بامر شنیع را بشخصی میدهد و آن شخص منکر است و زید ادعای کل اخراجات خود می
نماید و هرگاه معقوده نباشد لکن مخطوبه باشد و در خانه او هم زوج و هم دیگری تردد مینمایند و قبل از عقد بچه
می آورد و ادعا میکند که از زوج است و آن شخص منکر است و در این صورت نیز زوج اخراجات کرده و ادعای غرامت با بچه باید کرد
جواب در صورت مسئله اولی هرگاه بظن بکارت گرفته و اعتماد بر ظاهر نموده بدون آنکه در ضمن عقد شرط کرده باشد
یا دیگری برا او تدلیس کرده باشند در این صورت زوج اختیار فسخ ندارد هرچند که ثابت شود که ثیبوبت قبل از عقد
شده بغیر زنا بلاخلاف یا بزنا علی المشهور و الاظهر و مراد بتدلیس آنست که کسی که مطلع بر ثیبوبت او باشد اظهار
بکارتش کند بنحوی که فریب بخورد یا بشدت بان مغرور گردد و در ضمن العقد شرط نکند خلاف است در اینکه تدلیس حکم
شرط ضمن العقد دارد یا نه و شاید که اظهر عدم باشد و اگر در ضمن العقد شرط بکارت کرده لکن ثابت نباشد که
ثیبوبت قبل از عقد بوده نیز خیار فسخ ندارد هرچند که ثیبوبت بزنا باشد علی الاظهر الاقرب و ادعای زنا بر شخصی اقرار
بزنا نیست هرچند که آن شخص قبول کند و اگر ثابت شود که قبل از عقد بوده باقرار زن یا شهود شرعیه یا قرینه
مفیده علم در این صورت خیار فسخ دارد علی الاظهر پس اگر قبل از دخول فسخ کند مهر بالمره ساقط شود و اگر بعد از علم
بثیبوبت دخول کند خیار ساقط میشود و اگر بعد از دخول علم بهم رسد و فسخ نماید تمام مهر مسمی را بدهد و بعد از آن
میتواند که رجوع بر مدلس کند اگر تدلیس شده باشد و تمام مهر را از مدلس میتواند گرفت مگر آنکه مدلس همان زن باشد
که باید چیزی هرچند بسیار کم باشد از برای مهر او وا گذارد بنابر مشهور و احوط بلکه اقوی و در صورتی که خیار فسخ نباشد
یا باشد و فسخ نکند میتواند که از مهر مسمی چیزی کم کند و در قدر آن خلاف است و اقرب آنست که مقدار نسبت که نسبت
آن بمسمی مانند نسبت مهر المثل بثیبوبت و یا مهر المثل بکارتش باشد مثلا هرگاه مهر المثل بکارتش دویست دینار و
مهر المثل ثیبوبتش صد دینار باشد از مهر مسمی نصف کم میشود و اما دعوای زن بر آن شخص متهم پس بعد از مرافعه و بینه و قسم
طی میشود پس اگر آن زن بثبوت رساند که جبرا با او زنا کرده مستحق مهر المثل میشود و الا تسلط قسم بر او دارد و اگر اعتراف
کند که با او زنا کرده لکن ادعای رضا کند باید بثبوت رساند و با عجز قسم دهد و غرامت مهر کشد و زن نیز تسلط رد دارد
و در مسئله ثانیه نیز بمرافعه طی میشود مانند سابق و بر هر تقدیر آنچه از اخراجات موجود است میتواند استرداد نماید آنچه
قبل از دعوی تلف شده ظاهرا تسلطی در آنها ندارد مگر در باب اسبابی که بجهت تعارف باید آنها را نگاه دارد یا بخانه
شوهر برد که هرگاه تلف شود موجب غرامت مثل یا قیمت میگردد والله العالم سوال حدیث را نقل بالمعنی میتوان
کرد یا نه و ترجمه حدیث بغیر عربی داخل نقل بالمعنی هست یا نه جواب نقل بالمعنی جایز است علی المشهور الاظهر از برای
کسیکه بفهمد و مقدمات عربیت را بداند و ترجمه آن بتغییر عبارت هرچند بعربی باشد نقل بالمعنی است سوال
هرگاه رای مجتهد بگردد بکدام قولش باید عمل نمود جواب بقول اخیر بر کسیکه معلوم شود سوال آنچه قبل از تغییر
رای بعمل آمده باشد صحیح است یا نه جواب بلی بلکه آنچه قبل از ثبوت تغییر بعمل آمده هرچند که بعد از تغییر باشد
نیز صحیح است بلاخلاف سوال اگر بعد از شستن دستها چند قدم راه برود و بعد از آن مسح کند ضرر دارد جواب
نه بشرط آنکه موالات عرفی باشد و مشغول دستمال کشیدن باشد یا مسح بکند علی الاحوط بل لا یخلو من قوة سوال جبیره از برا
چه زخم میتوان کرد جواب هر زخمیکه مظنون باشد که اگر آب بشوید یا مسح کند موجب آزاری شود که بسبب عادت خود
متحمل آن نتوان شد سوال در صورت جواز جبیره آیا میتوان عدول به تیمم کند یا نه جواب میتوانند علی الاظهر و التزام جبیره
احوط و جمع میان هر دو بهتر است سوال هرگاه کسی قصد کند با زخمی بهم رسانیده و قادر باشد بر غسل دور آن تا نزدیک
بجائیکه ضرر کند آیا بر او واجب است که از برای جبیره و تیمم چنین کند یا نه و بچه نحو میتوان کرد که آب را تطهیر کند و حال آنکه

مرطوبی را که آب بر آن نرسد متصل است بموضع نجس و بنابر این نجس میشود پس اگر خون یا آب چرک بموضع مغسول رسید آن
نجس میشود و طریق تطهیرش آنستکه اولاً بکهنه تری مثلاً ازاله خون نماید تا جائیکه ممکن باشد و بعد از آن از لنگ
کند احتیاطاً پس از آن بشوید هر چند که باب قلیل باشد و اگر ممکن باشد که از آن آب کر یا جاری فرو کند یا در زیر آب
زمان نگاه دارد بهتر است و سرایت نجاست بمجرد اتصال رطوبت بدون سبعاً بالملاقات باجماع علماء و اعتبار مخالفت
نموده است در زمان مگر بعضی از سنیان ل خ کیفیت غسل ترتیبی را بیان نمائید ج بعد از تطهیر از نجاستی که در اعضاء غسل
جنابت چنین نیت کند که غسل جنابت میکنم از برای مباح شدن نماز جهت اطاعت و رضای پروردگار و اگر بعد از دخول
وقت نماز واجب باشد یا نماز قضاء واجب داشته باشد یا در شب باشد و اراده گرفتن روزه روز دیگر داشته باشد
داشته باشد در این صورت نیت وجوب را نیز اضافه کند پس آب را بقصد غسل بر سر ریزد و یا چنین کند بشوید و اقسام
کند که آب بجمیع اجزاء سر و گردن جاری شود حتی در بیخ موها و پشت گوشها و مبالغه کند در رسانیدن آب بخطوط
هرگاه زن باشد نسبت بموها و محل گوشوارها و بعد از آن طرف راست از سر شانه تا کف پا و میان انگشتها
و زیر بغل بشوید و بعد از آن طرف چپ را هم چنین بشوید و عورتین را با هر طرف که خواهد بشوید بهتر آنستکه
نصف راست با راست و نصف چپ را با چپ بشوید و واجب نیست که ابتدا از بالا شود بخلاف وضو و مانع
رسیدن آب ببدن مانند انگشتری تنگ را زائل کند یا حرکت دهد که آب بزیر آن برسد ل خد کیفیت غسل ارتماسی را
بیان کنید ج بعد از نیت و طهارت بدن چنان در آب فرو رود که مجموع سر و بدن او را آب بگیرد یا هم بدفعه
عرفی و لازم نیست که وقت نیت بیرون آب باشد هر چند که بهتر است چون در میان آب نیت کند چون سر نیز در زیر آب
کند پاها را از زمین بردارد و در زیر آب بشکل ماهی باشد که آب مجموع بدن او را فرا گیرد و بهر تقدیر در زیر آب دماغ
و گوش را با انگشتان نگیرد که مانع رسیدن آب بگوشها و سر انگشتان و بدماغ گردد چنانکه عوام میکنند و دست
دارند مگر بعد از بیرون آوردن سر از آب اگر لنگ را محکم بسته باشد سست کند و انگشتر تنگ را از دست بیرون آورد و
و هم چنین در سایر موانع رسیدن آب ل خه غسل واجبی از برای نماز سنت کافی است یا نه و هم چنین بر عکس ج
مانعی ندارد لکن در غسل غیر جنابت خواه واجب خواه سنت بدون وضو نماز نگذارد هر چند که نماز سنت باشد
و احوط آنستکه وضو را قبل از اغسال بسازد و اگر نساخته باشد بعد از آن بسازد هر چند که فصلش شکسته باشد
ل خو اگر در اثنای غسل حدث اصغر کند چه کند ج اکتفا باتمام غسل میتواند کرد و احوط اعاده است با وضو
هر چند که غسل جنابت باشد ل خز در زمین و ظروف و کفش غصبی وضو و غسل چه صورت دارد ج ضرر ندارد
علی الاظهر خصوصاً هرگاه از مثل آفتابه ریخته باشد بر دست و از دست بر موضع مغسول و اجتناب از آنها طریق احتیاط
ل خح نماز در مکان غصبی چه صورت دارد ج باطل است علی الاقرب هرگاه در اثنای نماز عالم باشد بغصبیت
ل خط طهارت کردن از ظرف طلا و نقره چه صورت دارد ج ضرر ندارد و احتیاط از آن در وضو و غسل هر چند
هرگاه آب بر رو و دست ریخته باشد و اگر رو یا دست را در آن فرو برده باشد یا آنکه غسل ارتماسی در آن کرده باشد
اقرب بطلان است والله العالم ل خی آب غصبی را وضو میتوان ساخت یا نه ج نمیتوان هرگاه مالکش از او
طریقه کرده باشد مانند مشک و آفتابه و اگر ظرف یا کاه هر چیز را غصب کرده اند ظاهر آنستکه استعمال آن ضرر ندارد
مانند شرب و تطهیر از آن جایز باشد و احوط اجتناب است مگر آنکه مالک مجدداً اذن دهد ل خیا آب رودخانه که شعبه
نهر مملوک باشد و هم چنین آب کاریز هرگاه کسی مالک آنها را نشناسد احتمال دهد که غیر بالغ عاقل هستند و هم
چنین هرگاه بشناسد استعمال آن چه حکم دارد ج ضرر ندارد و هرگاه در وضو یا غسل احتیاط کند بهتر است اگر
آب دیگر بهم رسد ل خیب نهر غایی که در ملک شخصی گذرد از برای استعمال آن در حریم آن نهر میتوان گرفت ج
ضرر ندارد هرگاه ضرر بمالک نرساند و چون حکم حریم در معمور معلوم نیست ل خیج هرگاه آب کسی بر زمین بریزد
استعمال آن چه صورت دارد ج هرگاه معلوم شود که صاحبش از آن اعراض نموده مانعی ندارد ل خید اگر بدن تر باشد
چنانکه در حمام است بدون خشک کردن وضو میتوان ساخت یا نه ج بلی لکن از برای مسح باید رطوبت کم باشد مانند عرق

بدن واگر نیز پاره باشد که باب مسح مخلوط شود احوط خشک کردن وکم کردن نسح است هما امکن وعدا از صوت اگر مسح سر یا بدن نیز و
پاها را بدست دیگر یا بنکه یک پا را به بعضی از انگشتان و پا و دیگر را به بعضی دیگر کند با احتیاط اقرب است ل حبه
اگر آب مسح بسیار باشد بحیثیتی که بر محل جاری شود چه حکم دارد ب اگر عرض ما مسح صادقا بد ضرر ندارد واحوط آنست که
تجوی کند تا قل غسل بعمل نیاید ل حبو تخلیل مو در وضو لازم است یا نه و مراد از شعر خفیف و کثیف چیست ب
شعر خفیف آنست که زیر مو نمایان باشد خواه فاصله مو ها بسیار باشد چنانکه از کوسج است وشستن فاصلها واجب
است بلا شبهه خواه فاصله بسیار کم باشد بحیثیتی که در بعضی مواضع نماید وعدم ایجاب خلاف است وظاهر او اجب نیست هر
چند که بهتر است مگر در ریشی که اوهام داشته باشد وخوف کنده شدن مو باشد ومراد از کثیف ضد خفیف است ل حبز
با نجاست داخل مسجد و روضات معصومین میتوان شد یا نه ب ظاهرا ضرر ندارد هر چند که غیر معفو عنه در نماز
باشد بشرطیکه تعدی با ان مواضع نکند وانها را نجس نسازد ل حبح آبی که از شستن بدن یا رخت نجس مثلا جدا شود
ودر موضعی بریزد چه حکم دارد ب هرگاه هنوز زوال عین نجاست نکرده نجس است بلا خلاف وهم چنین بعد از زوال
هرگاه در غسل اول باشد علی الاقرب والا پاک است هر چند در غسل دوم باشد وبعد غسل نیز لازم باشد علی
الاظهر ل حبط اگر در محل وضو یا غسل نجاستی باشد وفراموش کرده طهارت بعمل آورده وهنوز عین نجاست باقی نیست
ویا آن آب سیل در رخت یا موضع دیگر چکیده یا خلافیکه در غسالة جاریست در اینجا جاری نیست یا نه ب بلکه انفعال
آب قلیل در اینجا جاریست هرگاه متغیر بنجاست نشده باشد وبا تغیر نجس است بلا خلاف ل خط هرگاه غایط از مخرج
تعدی کرده باشد استنجا بسنگ وامثال آن میتوان نمود یا نه ب میتوان هرگاه استنجا عرفا بر آن صادق باید علی الاظهر
والاشهر وجوب غسل مطلقا والاحوط ل خکا ازاله نجاست مخرج بول وغایط چه نحو است ب مخرج بول پاک نمیشود
مگر بشستن باب وظاهرا بهما قدر که بر سر حشفه ایستاده متحقق میشود یا بنکه چون آب بر سر ذکر بریزد از انجا منفصل
گردد وبریزد واحوط آنست که دو مرتبه بشوید ونهایت احتیاط سه مرتبه است ومخرج غایط پاک میشود بشستن با بجدیکه
عین نجاست واثر مضمحل یعنی لزوجیت آن برطرف شود وعلامتش آنست که محل زبر ودرشت گردد واگر غایط از
مخرج تعدی نکرده باشد بمالیدن سه سنگ یا کلوخ یا کهنه وامثال اینها پاک میشود وهرگاه عین نجاست بان مالیدن ازاله
شود هر چند که اثر باقی ماند یا بمعنی که چون آب بمخرج رسد لزوجیت معلوم گردد در این صورت پاک است وشستن
باب بهتر است مطلقا وبسنگ پاک نمودن وبعد از آن باب شستن اکمل است مطلقا ل خکب در استنجا هرگاه بدست
راست بریزد وبچپ بشوید پیش از آنکه مخرج پاک شود آب استنجا پاک است یا نه وبعد از ازاله عین از مخرج یا باید
مخرج ودست را علیحده آب بخت یا نه وهرگاه کنار آب استنجا کند وکف کف بدست راست بریزد وبچپ بشوید چون ب
یا نه ب آب استنجا پاک است مطلقا بشرطیکه متغیر بنجاست نباشد واجزاء نجاست نیز در آن موجود نباشد ونجاست
دیگر بر نخورده باشد هر چند که عین نجاست بر مخرج ودست باقی باشد وبعد از ازاله عین ریختن آب بر مخرج ودست لازم
نیست واستنجا بر ریختن کف کف خوبست ل خکج هرگاه زمین نجس بسبب باران تر شود پاک میگردد یا نه
وآب متنجس متغیر به باریدن باران بر آن پاک میشود یا نه ب زمین وآب هر دو پاک میشوند بباران هر چند
بحدی باران از ناودان نرسد یا آب بزمین فرو رود وبر روی آن نماند بشرطیکه عین نجاست در زمین وتغیر در آب
باقی نباشد واحوط آنست که باران بحدی باشد که چون بر سنگ یا رو جاری شود ل خکد اگر باران بر زمین نجس
چکد وبر جهد وبر رخت یا چیزی دیگر برسد پاک است یا نه ب پاکست علی الاظهر واجتناب بهتر است خصوصا هرگاه
آن باران بحد جریان نباشد والله العالم ل خکه مثلا ابریق سفال از بول یا آب نجس پر شود وبه بیرون ترشح کند
وبعد از زوال آن نجس خشک شد ابریق چون از در آب پاک فرو برند فی الحال بیرون آرند پاک میشود یا باید
قدری در آب نگاه دارند ب پاک میشود واحوط آنست که قدری در آن نگاه دارند که علم بهم رسد به رسیدن آب پاک
بهر جائیکه آب نجس رسیده بود ل خکو اگر موضع فصد یا زخم را که خون داشته تطهیر نموده وبسته تا مدتی که احتمال تجدد
خون در آن میدهد ایا لازم است که آنرا بگشاید وملاحظه کند یا نه ب تا علم بحصول بهم نرسد لازم نیست وهرگاه

ظن

ظن غالب هم بنا احتیاط نمیکند ملاحظه است ل خکز اب نجس که یخ شود و هم چنین برف نجس قابل الطهر هستند یا نه
ب یخ اب نجس با اب کثیر پاک نمی شود اما چون نجاست بیخ رسید با اب کثیر پاک میشود و برف نجس چون در اب
فرو رود بعد بیکه اب برسد یا نجا که نجاست رسید پاک میشود علی الاقرب بشرطیکه متغیر بنجاست نباشد
ل خکح هرگاه عین نجاست یا متنجس انقدر رطوبت نداشته باشد که ملاقی ان تر شود چون چیزی خشک یا ان اشیاء
ماننده خشک باید نجس میشود یا نه ب اگر رطوبت بملاقی نرسد نجس نمیشود ل خکط هرگاه چیزی از کسی نجس
شد و بعد از ان شک کرد در ان که ان را تطهیر نموده یا نه و بعد از وقت شک بچیزی با رطوبت ملاقات کرده
چه حکم دارد ب ان چیز را تطهیر کنند مادامی که علم یا ظن غالب بطهارتش بهم نرسانند لکن در اوقات شک حکم
بنجاست ملاقی ان نمیتوان کرد هر چند که احوط غسل ملاقی است با علم برطوبت ل خل هرگاه موضعی نجس شده
مشتبه گشت بموضع پاک و چیزی تری ملاقات بیکی از انها کرد حکم بنجاست نمیتوان کرد ب نه هر چند که احوط
اجتناب است و اجتناب از موضع مشتبه نجس هرگاه محصور باشد مخصوص است بسجده کردن بر ان علی المشهور ل خلا
اگر تمام دست یا رخت نجس باشد و غلیان را بشوید پاک میشود یا بنجاست غسالۀ بر ان سرایت میکند ب
پاک می شود و تر دست غسالۀ سرایت نمیکند بنجاست نمی باشد مگر بعضو مجاور با رطوبت و قول ضعیفی بسرایت هست
مطر موافق اکثر است ل خلب هرگاه سنگ و خشت و زمین نجس شوند با اب قلیل طهارت می یابند ب بلی هرگاه
غساله از انجا منفصل شود علی المشهور الاظهر و مطر نظر به بعضی اخبار ل خلج سنگ و اجر فرش کرده و هم چنین زمین
چون نجس شوند اب پاک بر انها بریزند تا تر شود و افتاب خشک کند پاک میشود یا نه ب بلی هرگاه عین نجاست
با او نباشد علی الاقرب بل لا خلاف فیه ظاهرا ل خلد هرگاه درون دماغ یا دهن خون باشد و اب دماغ و
دهن بر ان بگذرد و بیرون اید بدون تغییر بخون پاک است یا نه ب پاک است علی الاشهر الاظهر و اجتناب
موافق احتیاط است ل خله هرگاه از بیخ دندان خون اید همه موضع نجس است یا تمام دهن و چون تغیر خون زائل
شود پاک میشود یا محتاج بتطهیر است ب نجاست مختص بهمان موضع است و بزوال تغیر پاک میشود ل خلو هرگاه دهن
نجس شود و در بیخ دندان بقیه از طعام باشد یا بعد از انکه دهن بدون اب پاک شود ان بقیه طعام نیز پاک
میشود و بر تقدیریکه بدون اب پاک میشود چون چیزی با ان برخورد با رطوبت نجس میشود ب ان بقیه پاک میشود
واحوط انستکه مضمضه کنند ل خلز اندرون دهن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود ب نمی شود تا متغیر
بنجاست نشود ل خلح اگر عین نجاست از بواطن مانند دماغ و دهن بخارج [illegible] کند یا محتاج تطهیر است
یا نه ب نه ل خلط اگر مو انیدن کنده بشود بیخ مو که از میان گوشت بر امده پاک است یا نه ب حکم همان مو را
دارد و ان مو نیست که هنوز رنگ نگرفته ل خم تطهیر نجس در مسجد جایز است یا نه ب بلی هرگاه نجاست
غساله بمسجد سرایت نکند ل خما می بینیم خودمان و مردم را در وقت گل و برف با ان داخل می شویم به بیت
الخلاء و بازار و کوچها خصوصا جاهائی که سر پوشیده و حال انکه سگها و کفار در انجا بسیار راه میروند و
کفش نجس میشود و زمین ها تر است و در راه مسجد زمین خشکی نیست یا هست و بمجرد راه رفتن کفش خشک نمی شود
و با وجود اینها داخل مسجد میشویم و در مسجد الحرام با رطوبت طواف و نماز میکنیم اینها چه صورت دارد ب
معتبر در حکم بنجاست علم قطعی است و حصول ان در مراتب مذکوره نزدیک بامتناع عادی است بر اکه ما دانسته
نمیشود بیت الخلاء خصوصا سیر راه نجس شود یا کوچها و ماندن قدم بر موضع نجس ترک داشته شود و ظاهر ا بسیاری
از اخبار و قول جمعی از فقها انستکه زمینها با ب نجس و یا شیدن بنحویکه مشمول شود بر نجاست پاک میشود مثل
زمین حمام و هم چنین است سبیل الماء اب باران بر بسیاری از مواضع و از حدیث الارض تطهر بعضها بعضا چنانکه فهمیده
اند مستفاد میشود که خاکها و گلها بحرکت دادن و با هم مخلوط شدن و پامال گشتن پاک میشود و دور نیست چنانکه
جمعی نیز تصریح کرده اند به اینکه تر کفش یا راه رفتن در زمین تر بلکه نجس هرگاه بمالند بر زمین و راه رفتن زوال عین
نجاست از انها بشود نیز پاک شود و با انضمام اینها همه چگونه علم قطعی بنجاست همه مواضع مذکوره بهم میرسد

جواب اگر بعضی از اعضای وضو نجس شود و عین نجاست باقی باشد و تطهیر آن را فراموش کرده و با این حال وضو ساخته
چه حکم دارد و هم چنین در غسل ترتیبی ب هرگاه بغیر نجاستی باشد که تعدد غسل در آن شرط است مانند بول
ظاهرا پاک میشود خصوصا هرگاه دو بار آب بجنبانند باشد که تطهیر قصد و نیت معتبر نیست پس بعضی وضو و غسل در اینها
درست میدانند و خالی از اشکال نیست بهر حال غساله آن روی بدن نجس شده علی الاظهر و هرگاه موضع محل مسح یا
به نجاست باقی نیست بلا خلاف ل جمع اگر قالی و نمد و لحاف و مانند اینها و هم چنین کفش و مسح و چکمه و امثال آن
نجس شوند با قلیل تطهیر میتوان کرد یا نه و فشردن ضرور است یا نه ب اظهر طهارت است هرگاه آب از طرف
بیرون رود و عین و ... نیست که پاک نمیشود مگر با آنکه اینقدر آب بریزند که جمیع اجزای نجاسات را برسد بعنوان
جریان برسد و فشردن آنچه فشردنش ممکن باشد و اگر آنها را بکوبند یا چوب مثلا بغلطانند بحیثی که آب غساله از آنها
بیرون رود بحسب عادت و عمل با این بهتر و احوط است ل جمع هرگاه ... مو یا غیر آن را با آب قلیل طهارت دهند
احتیاجا بفشردن هست یا نه ب بلی احتیاطا ل جمع رخت نجس چه نحو تطهیر میشود ب اگر در آب کر یا جاری
باشد بعد از زوال العین نجاست در آن فرو برند و بهتر آنست که دو مرتبه چنین کنند و اگر با آب قلیل باشد بهتر
آنست که در دست نگاه دارند آب را بر آن بریزند و بفشرند و دو مرتبه چنین کنند و اگر در میان ظرفی گذارند آب
بریزند و بفشرند پس آب آن ظرف را بریزند آب دیگر در ظرف بگذارند و بریزند و مرتبه دیگر آب بر رخت بریزند
و بفشرند و چنین خوب است ل جمع میگویند که مضاربه نمیشود مگر بزر نقد بنا بر این هرگاه کسی بخواه داشته
باشد و خواهد که مضاربه دهد میتواند که زر نقد بعامل دهد بعنوان مضاربه بعد از آن عامل همان وجه را
بمالک دهد و بخواه او را بخرد در باره معامله کند یا نه و پول سیاه داخل نقد است یا بخواه ب عامل نمیتواند
که بمال مضاربه بخواه از مالک بخرد که عامل وکیل مالک است در اینصورت ثمن و مثمن از یک شخص میشود و انتقال
بعمل نمی آید پس بیع مزبور باطل و مضاربه بر بخواه شده و از انچه گفتیم معلوم شد که هرگونه مال المضاربه از مالک
چیزی نمیتوان خرید هر چند که در آن نفع بهم رسد یا باشد زیرا که نسبت بحصه مالک بیع باطل میشود و هم چنین است هرگاه
شریک بمال الشرکه چیزی از شریک بخرد که نسبت بحصه شریک بیع باطل میگردد و نقد در اینجا عبارت است از طلا و نقره
که مسکوک باشد بسکه معامله هر چند که از معامله افتاده باشد و غیر اینها بخواه است هر چند که پول سیاه یا طلا و نقره
بی سکه باشد هر چند با آن معامله شود ل جمع میتوانیم که رخت نجس را بمردی دهیم که تطهیر کند هر چند که عادل نباشد
یا نه ب بلی هرگاه فی الجمله اعتماد بر او باشد و ظن غالب یا حتی او در تطهیر بهم رسد نجاست رخت را و معلوم باشد
از محتاطین رخت نجس را بغاسل بالعاره یا اجاره میدهند و او را در این باب ... نموده اند تا اعتماد بر طهارت رخت
نبوده باشد ل جمع روش تیمم کردن را بیان نمائید ب اول نیت کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل از برای
مباح شدن نماز یا روزه قربة الی الله و الجهت آنکه واجب است برای اطاعت خدا پس هر دو کف دست بر خاک پاک و امثال آن
زند بنحوی که صدا کند و سنت است که دستها را بتکاند پس از آن بالای پیشانی تا اول بینی را بجمیع هر دو کف مسح کند و
احتیاطا جبین را که طرف پیشانی است نیز مسح نماید و هم چنین ابروها را و سنت است که سر بینی نیز مسح نماید و بعد از آن
بشکم دست چپ پشت دست راست را مسح کند از بند دست تا سر انگشتان و بعد از آن بشکم دست راست پشت دست
چپ را مسح کند بروشی که گذشت و احوط آنست که بار دیگر دستها را بر زمین زند و پشت دستها را بنحو مذکور نیز
مسح کند خصوصا هرگاه تیمم بدل از غسل باشد و اگر غسل محتاج بوضو باشد وضو بسازد و با تعذر تیمم دیگر
بدل از وضو کند و باید در مواضع تیمم حائلی نباشد مانند انگشتر و لته زخم مگر آنکه ازاله آن ممکن نباشد که
در اینصورت بر آن مسح کند ل جمع طلای نجس و نقره نجس را چون آب کنند پاک میشود یا نه ب با آب شدن پاک
نمیشود و آتش پاک نمیکند مگر با استحاله یعنی با آنکه چیزی نجس را از صورت نوعیه خود بگرداند که اسم دیگر بهم رساند
و اسم اول بر او صادق نباشد مثل آنکه غایط یا هیمه نجس خاکستر یا دود یا ذغال شود و طلا آب شده را باز طلا میگویند
مثل آب و یا سکوزه و در این مسئله خلاف و شبهه نیست لکن بعد از سرد شدن ظاهرش بشستن پاک میشود و هر چند

سابید شود نجاست ظاهر میشود و تطهیر آن باید بشود تا بالمره برطرف شود یا خاک شود بنا بر این معامله این باطنست بلکه میتوان
کرد با طل مید انند معامله اعیان نجسه و متنجسه اکر قابل تطهیر نباشد مکر با ستحاله زیرا که همه چیز با ستحاله پاک میشود
مثل سک وخوک و منی وغیر ذلک و احتمال آنکه سکه کافر و زن بود ساخته کافر نجس باشد ضرر ندارد هرکاه علم قطعی
بنجاست آن نباشد مثل سایر چیزهای کفار از قبیل منسوجات و ملبوسات و مائعات و ظروف مستعمله ایشان و شکر و کلاه و دود
و ما هوت و کاغذ و غیر ذلک که همه مظنون النجاسه و محکوم بطهارتند شرعا و الله العالم الرحمن میکویند که پیش
از این مرافعه بخدمت شما آمده و شما بمدعی بیع فرموده اید که اکر راست میکوید قیمت را بکیرد و بمنکرش فرموده اید که اکر
راست میکوید باید قیمت را بدهد اکر چه مضر بود و آخر الامر قیمت آن کیست فرمایید بیست و دو سال قبل از این مقدمه
اتفاق افتاده و صورتش چنین بود که شخصی بدیکری اتفاق کرد که الاغ با و فروختم و او را بده و دو روز دیکر تمرند
او مدعی است و آن دیکر منکر شده و کفت الاغ را قیمت کردم لکن نخریدم و صیغه نخوانده ام و برد که هرکاه بپسندم بیع
بخوانم و در روز دوم بدون تقصیر من مرد و شخص اول قبول کرد که بدون تقصیر او مرده من بمدعی کفتم چیزی بشو عرض
و بمنکر کفتم باید قیمت را بدهی و جمع کثیر از مدعیان علم که از ما شنیدند استبعاد و انکار نمودند تا آنکه با یشان فهمانیدم
که منشا عدم استحقاق آنستکه بایع با قرار بیع و تلف در ایام خیار مستحق چیزی نیست زیرا که تلف در زمان خیار
بر من لا خیار له است و در اینجا بایع است علی المشهور الاظهر و وجه دادن منکر آنستکه با عتراف خود الاغ را برده
که بخرد و این را فقهاء مقبوض بسوم میکویند و این را قابض ضامن است که قیمت را باید بدهد هرچند بی تقصیر تلف شده باشد
باتفاق علما هرچند که بعضی از متاخرین را اشکال شده است در صورت مذکوره هرکاه مرد و منقوض شد بر عقد بیع قیمت را
میدهد یا بر بیع منکر خلاص میشود و اکر متفق نشوند بر عدم پاسم مستحق باید زدو باسم هرکدام درآید قیمت یا و میدهد
زیرا که حق منحصر است میان ایشان والله العالم الرحمن واجبات وضو را بیان کنید بعد از تحصیل آب پاک حلال نیت
کند که وضو میکیرم از برای مباح شدن نماز بجهة آنکه واجبست از برای اطاعت خدا و قصد وجوب در صورتیست که بعد از دخول
وقت نماز واجب خواه ادا و خواه قضا وضو سازد پس یک کف آب بر پیشانی بریزد و بر رستنکاه موی سر از آنجا دست بکشد
بر جمیع روی تا سر از زیر چانه بر وجهیکه آب بر جمیع رو جاری شود حتی بر کودی چشمها و اطراف بینی و بعد از آن یک
مشت یک کف آب بدست راست بریزد و تا سر انکشتان بشوید بر وجهیکه بر جمیع اجزای دست جاری شود و بعد از آن
بدست راست یک کف آب بدست چپ بریزد و بطور راست بشوید و بقیه تری که در دستها مانده پیش سر را از بالای
رستنکاه مو مسح کند بنحویکه عرفا مسح سر بر آن صادق آید و احوط آنستکه بقدر سه انکشت مضموم باشد خواه در طول
و خواه در عرض و بعد از آن پشت پای راست را از سر انکشتان تا برآمدکی پشت پا مسح کند هرچند که در عرض پا
بقدر یک انکشت باشد و ابتدا از غیر انکشت بزرک شده باشد و همچنین پشت پای چپ را مسح کند و احوط آنست
که تمام پشت پاها را تمام کف دست مسح کند تا مفصل که بند پا است و باید که پا را در رستنکاه دارد که دست بر آن
کشیده شود نه آنکه پا از دست بدر رود و دست مسح شود و همچنین اهتمام کند که با بی که بر دستها میریزد تا سر
انکشتان شسته شود و اکتفا نکند بر طوبتی که بر دستها از سابق باقی باشد هرچند که از برداشتن آب یا شستن
مستحب قبل از وضو بهم رسیده باشد چنانکه بسیاری از عوام چنین میکنند و تا بند دست را میشویند و چنین وضو
باطلست جزما هرچند که از راه جهل مسئله یا فراموشی واقع شده باشد و بعضی از عوام بعوض سر پیشانی را
مسح کنند و بان نیز وضو باطل است و نیز احتیاط کند از اینکه در شستن بعموی سر نرسد که مسح نکند بر آن و نیز یابد
و ترتیب در وضو واجبست باینکه بطریق مذکور بعمل آید مکر در مسح پاها که میتوان باهم بعمل آورد و موالات نیز واجب
است باینمعنی که تا فارغ شدن از وضو مشغول باشد بنحویکه عرفا کویند که مشغول است و شروع در هیچ چیز نکند
مکر آنکه در اجزای سابقه تری باقی باشد هرچند که در جزو سابق بر سابق باشد و بهتر آنستکه شستن نکند
چپ و مسح سر و پای راست یا دست راست باشد و نیز بدست چپ و بعکس جایز است خصوصا در حالت ضرورت و جایز است
که دو دو دست را از آب فرو برد یا بزیر ناودان یا باران نکاه دارد تا شسته شود خصوصا در وقت ضرورت

لكن مسح همانا بايد برطوبت باقى در دستها كنند و اگر نتوانند نايب بگيرند هر چند باجاره باشد و هم چنين از براى ريختن آب
بر اعضاى وضوء و غسل در حال ضرورت با اينكه دستها شكسته باشد و فرو كردن در آب نيز ممكن نباشد لخ انت
هند المليحة الحسناء اى من اضمرت لخل وفاء ب انّ امر مؤكد من الوأى بمعنى الوعد و هند منادى و المليحة نعت لفظا
و كذا الحسناء محلا و يحتمل ان يكون مفعولا و وأى مفعول مطلق لخ فانت طالق و الطلاق عزيمة ثلاث و من
يخرق اعق و اظلم ماذا يلزمه اذا رفع الثلث و اذا نصب ب قال الكسائى ان رفع طلقت واحدة اى الطلاق ثلاث
ثلث و ان نصب طلقت ثلثا و يريد ان الاحتمالين على القرائتين بحسب اللفظ و ان كان الظاهر من الشاعر ارادة الاخير لقوله
بعد ذلك فبينى بها ان كنت غير رفيقة فما لامرء بعد الثلث مقدم لخ هر گاه از براى طلب آب در سفر بعضى
براهى روند و بعضى ديگر براهى ديگر يا طلب آن هر يك از براى ديگر كافيست يا نه ب بلى هر گاه اعتماد بر هم ديگر داشته
باشند و همديگر را وكيل كرده باشند و احوط آنست كه عادل باشند و بهتر آنست بدون ضرورت و يا ضيق وقت
چنين نكنند لخ تيمم بدل از وضوء يا غسل بچند شرط جايز ميشود ب بيك شرط كه آن عدم امكان استعمال
آبست بدون ضرر خواه آب نباشد مطلقا يا باشد و رسيدن بآن ممكن نباشد يا باشد و حلال نباشد يا باشد و از
استعمال آن متضرر شود با اينكه بجهت ظن سبب حدوث بيمارى يا بسبب آن بيمارى حاصل شود و شدت كند يا دير بر چاق
شود در صورت عدم آب و اجابت تحصيل آن با امكان بنهج شرعى در صورت عذر بهتر آنست كه تاخير تيمم كنند تا آخر وقت
لخ هر گاه در شستن رخت بايد آن آب منفصل شود و بجاى ديگر رسد شستن آن واجبست يا نه و چند
مرتبه بايد شست ب محل خلافست و احوط غسل است و اعتبار تعدد هر گاه در غسل معتبر بوده لخ امران
دنا راك فى الوحى لرقبا اذ حيث كنت من الظلام ضيئا ب ازدر يا من الزيارة بقلب لثاء دالا مفعولا من وكون
من جارة كما قيل و هم و ضيئا مبتداء و خبره حيث كان تامة لخ ظرفى كه اندرون و بيرون هر دو نجس باشد بچه نحو
تطهير ميشود ب با اينكه در آب كر يا جارى يا آن كذا آن قدر كه آب بهمه آن برسد و ازالة عين نجاست از آن ميشود پاك ميشود
و اگر با آب قليل باشد بعد از ازالة عين آب بر بيرون بريزند و باندرون بگردانند و در غير ليسيدن سگ و خوك و مردن
موش احتياطا دو مرتبه بشويند لخ ظرف در ولوغ سگ و خوك و مردن موش و بودن شراب در ظرف چند مرتبه
بايد شست ب بنا بر قول بنجاست شراب كه اظهر و اشهر است بعد از زوال عين بعضى هفت مرتبه گفته اند و بعضى
سه مرتبه و بعضى يكمرتبه و بعضى دو مرتبه و اوّل احوط است بلكه اظهر است و همين خلاف و ترجيح در مردن موش
جاريست و مشهور در ولوغ خوك هفت مرتبه است و عمل بر آن در اوست و در ولوغ سگ سه مرتبه واجبست يكى بخاك
و دو تا بآب باجماع و ابن جنيد بهفت مرتبه قايل شده كه يكى از آن بخاك باشد و اين احوط است و احتياط آنست كه
يك مرتبه بخاك خشك و ثانيا بگل بمالند و بعد از آن دو يا شش مرتبه بآب بشويند هر گاه آب قليل باشد بلا
خلاف و هم چنين در غير آب قليل على الاحوط لخ هر گاه بدست جائى نجس را بپوشانند و بدست با اطراف ظرف نجس
برسانند و آنها را تطهير كنند بعد از آن شستن دست لازم است يا نه ب دست هم آن پاك ميشود و در صورت
دويم اگر بر آن بريزند بهتر است لخ هر گاه بعضى از مواضع وضوء يا غسل زخم و خونين باشد و از تطهير بعود
طهارت بعمل آورده بعد از ساعتى اثر خون آلوده بينند طهارتش چه حكم دارد ب در صورتى هر چند كه احتمال بوده
كه در حين شستن بهم رسيده باشد نيز اگر باحتمال ثابت نميشود هر گاه در اول دريافت كرده باشد لخ حسنت فى
دعاء كميل و ما كانت لاحد فيها مقرا و لا مقاما و فى فيها مقرا اشكال لفظا و معنى لان المقر المقام فى هذا المقام لا
يجوز ان يكونا مصدرين ميميين لان المصدر الميمى لا يحمل على الذات كما صرح به و نبه عليه الشهيد الثانى فى القاعدة
الثالثة و العشرين و المائة من كتاب تمهيد القواعد فلا يقال زيد معدل و مقام بل زيد عدل و اقامة من غير تاويل على
المبالغة او بحذف مضاف اى ذو عدالة و قيام كما عليه البصريون او بتقدير عادل و قائم كما ذكره الكوفيون اذا لم يرد المبالغة
فيكونا اسمى مكان و خبرى كان و لا يكون لقوله فيها معنى بل يظهر بادى النظر كونه حشوا مفسدا ب الذى يختلج بالبال
فى دفع هذا الاشكال ليسلم عن الفساد كلام افصح من نطق بالضاد ان يقال فيها ظرف لغو لا مستقر على سبيل التجريد كما

في قولهم وضع لمعنى اذا الوضع يستلزم المعنى حقيقة او ظرف مستقر نعت لاحد والمعنى لولا انها حكمت لما كانت النار مفترقة
كائن فيها اي محكوم بكونه فيها لكنها حكمت فصارت مفترقا الكل احد كائن فيها فلولا كلمة فيها لاختل المعنى نعم يدل على ان
النار قد صارت مفترقا لكل احد وهو باطل وهذا بناء على مطابقة المفهوم للمنطوق في العموم كما عليه الطباق القائلين بحجية
المفهوم خلافا لما شانا ولو اكلامه بان قواعد لفظي كما حقق في اصول الفقه وقد اشار الشيخ ابن جني الى ذلك حيث حكم
ببطلان ما اذا رايت احدا وما انا قلت شعرا وما انا ضربت زيدا معللا باستلزامه العموم في المفهوم وهو باطل ومن
اراد تحقيق الحال في هذا المجال فعليه بمراجعة المختصر والمطول في بحث المسند الفعلي المنسوب الى المسند اليه مفصلا
عليه واقع بعد حرف نفي قال الفاضل ل خسيجي هرگاه مرده بر پوست پا یا بر ناخن بسبب صدمه آثار خون مرده معلوم
شود و بعد از چند روز شروع در بیرون ظهور نماید یا واجب است بیرون آوردن هر خونی که بآن متصل است از برای
وضو و غسل یا نه ب بنابر آن بما اند پس اگر تکین نشود پاک است ضرور نیاورد و اگر تکین شود بیرون آوردن
نمی ضرور نداشته باشد از بیرون آوردن والا جبیره کند ل حسنند ابتدا بملاقات نجاست نجس می شود یا نه
ب نه خصوصا هرگاه بقدر کر باشد علی الاظهر و در نزحات مقدره از آن نمانید علی الاحوط ل حسنه ابتدا چشمه
بملاقات نجاست نجس میشود یا نه ب نه مادام که چشمه خشک نشده و آب متصل بآن باشد والا نجس میشود
مگر آنکه بقدر کر یا زیاده باشد اگر بنجاست متغیر شود فقد متغیر نجس است مط ل خسرو پوست هائیکه از اطراف
ناخن و زخمها و سایر بدن بهم رسد از صدمات و دبیلکها و سرما دادن و قات احرام مثلا اگر بدن پوست مانده و
قبل از انفصال و بعد از آن پاک است یا نه ب ظاهرا پاک است ل حسنه حدیثی که از حضرت امام رضا مرویست در
فضیلت روز غدیر و روز آن مذکور است که حفظه کرام الکاتبین را امر فرموده که دست نگاه دارند از نوشتن گناه بر
محبان و شیعیان علی و اولاد او و آن روز غدیر با دو روز بعد از آن از جهت کرامت محمد و علی و اولاد او و شرافت این
عید صحت دارد یا نه و اگر صحیح باشد امان از شرع برمیخیزد و موجب اغراء بقبیح و طعن مخالفین بلکه جمیع ملیین
میگردد و جهال و فساق که بزده میرفتند بعد از شنیدن این حدیث چه خواهند کرد ب از قبیل این احادیث بسیار
هست از آنجمله حدیثی است که اهل سنت و شیعه روایت کرده اند از حضرت پیغمبر که فرمود حب علی حسنه است که ضرر
نمیرساند با وی هیچ سیئه و بغض علی سیئه است که نفع نمیرساند با وی هیچ حسنه و ظواهر این اخبار معارض ادله قطعیه عقلیه
و نقلیه است و تاویلش مانند سایر آیات متشابهات و روایات مستصعبات لازم و متحتم است و حمل گناه در جمله
غدیریه بر صغایر مکفره صورتی ندارد زیرا که آن اختصاصی بعید بسه روز ندارد و در تاویلش چند احتمال میرود یکی
مراد اظهار کمال قیام بشرافت و احترام این عید لازم الاکرام باشد یعنی که مومنان و شیعیان خاندان باید که لا اقل
تا سه روز بشکرانه این عید و این نعمت عظمی و موهبت کبری مشغول ذکر و طاعت و عبادت بوده باشند و هیچ گناه
کبیره و نه صغیره از ایشان سر نزند نظر بآنکه مزید شرافت و عظم شان زمان و مکان موجب تضاعف ثواب و عقاب
میگردد چنانکه از اخبار فضیلت روز جمعه و اماکن شریفه مستفاد میشود و بتضاعف حسنات و سیئات در جای اشرف
کاتبان موکلین بشیعیان پس شیعیان در این ایام سعادت نشان گناهی نمی‌بینند زیرا که گناهی نمیکنند تا نوشتن
گناه از قبیل سالبه بانتفاء موضوع خواهد بود دوم آنکه شاید این حدیث بر سبیل امتحان و امتنان وارد شده
باشد چنانکه حق تعالی در اول سوره عنکبوت فرموده احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون و منظور
اختبار و حال اشرار و اخیار باشد که با وجود اوامر شدیده و زواجر اکیده در باب اجتناب از معصیت الهی و ورود
اخبار بسیار در بیان اشقیا و در نار مومنان و محبان خاندان رسالت پناه که در ولایت و دوستی ایشان اجمع میشود با معصیت
الهی و در روایت جابر از حضرت باقر چنین مذکور است که آنحضرت فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسیکه شیعه
بر خود میبندد بهمین که اظهار محبت ما اهل بیت نماید پس بخدا قسم که نیست شیعه ما مگر کسیکه از خدا بترسد و اطاعت
خدا کند و معروف نبودند شیعیان ما ای جابر مگر بتواضع و تخشع و امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی با پدر
و ملاحظه همسایگان و فقراء و بیچارگان و قرضداران و یتیمان و راست گوئی و تلاوت قرآن و نگاه داشتن زبان

از مردمان مگر در خیرخواهی ایشان ای جابر آیا بس است مرد را همین که گوید علی را دوست میدارم و بولایت او قایلیم و
بعد از آن کار خیری نکند و اطاعت خدا کم کند پس اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه رسول خدا بهتر است
از علی و بعد از آن متابعت نکند طریقهٔ پیغمبر را و اعمال نماید به سنت او محبت آنحضرت هیچ نفعی باو نخواهد رسانید پس
بترسید از خدا و عمل کنید از برای آنچه هست نزد خدا نیست میان خدا و خلق خویشی محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی
ترین ایشان و پرهیزکارترین ایشان و عمل کننده ترین ایشان است بطاعت خدا ای جابر بخدا قسم که تقرب بخدا نمی
رسد مگر بطاعت نیست با ما برائت از آتش و نیست برای کسی بر خدا حجتی هر کس مطیع خدا است دوست ما است
و هر کس عاصی بر خدا است دشمن ما است و بدوستی ما نمیتوان رسید مگر بوسیلهٔ عمل و پرهیزکاری و
احادیث در این باب زیاده بر شماره است پس مراد اینست که معلوم شود که اینها که دعوی ایمان میکنند و لاف
محبت اهلبیت میزنند در چنین روزی که عید ایشان است و بان آثار خلق مثل فتنه باج خلافت و پادشاهی سرافراز
گردیده اند پی جهت بی هیچ رخصت مرتکب معصیت میشوند و خود را در ورطهٔ شبهه میاندازند و استیفاء حظوظ
نفس اماره بر طاعت الهی ترجیح میدهند و از محبت اهلبیت الله دست بر میدارند و نظیر این آنست که در علم اصول
فقه میگویند که جایز است امر بچیزی با علم امر بانتفاء شرط وجود آن باینکه مکلف را قدرت بر فعلی ندهد یا آنکه بعد
نسخ تکلیف او را از او ساقط کند و مرادش از اظهار صورت امر بچیزی امتحان مکلف باشد مثل آنکه شخصی توهم کند که عمرو
تعشق بزن او دارد پس بسبیل امتحان عمرو را امر کند به طلاق او کند تا صحت مظنه اش ظاهر شود پس ممکن است که فرموده باشند تا
روز شاید از برای کتابت باشد نه از برای گناه یعنی گناهانی که در این سه روز اتفاق افتد در این سه روز نمی
نویسند نه آنکه مطلق نمی نویسند شاید بعد از سه روز همه گناهان را بنویسند چنانکه مقتضای مفهوم غایت است
و تا سه روز مهلت آنست که شاید توبه نماید چنانکه در مطلق گناه وارد شده که تا هفت ساعت بر او نمی نویسند
و چون هفت ساعت بگذرد بدون توبه می نویسند و نظر بشرافت عید تا سه روز مهلت داده اند لکن در حدیث
وارد است که گناه مصر بر توبه آن مقبول نمی شود شاید مراد این باشد که توفیق توبه از آن نخواهد یافت والله العالم
و مثل این حدیث در فضیلت روز نهم ربیع الاول از حضرت امام حسن عسکری از حضرت پیغمبر روایت شده و تأویل
هر دو یکیست لحشیح بول و سرگین اسب و استر پاکست یا نه جواب پاکست علی المشهور الاقرب و احوط اجتناب است خصوصا
از بول لخسط سرگین هر مرغ و پرنده حرام گوشت مثل شبپره پاکست یا نجس جواب نجس است علی المشهور
الصحیح لخج خطاف که او را پرستوک میگویند حلال گوشت است یا نه و سرگین آن چه حکم دارد جواب گوشت او
حلال و مکروه و سرگین او پاک و مکروه هست علی الصحیح المشهور لخعا کوزه و خشت از گل نجس پخته شود پاک می شود
یا نه جواب بمحض پختن پاک نمیشود بلکه بشستن بحیثیتی که آب باعماق آن برسد نظر بخصوصیاتی که وارد پاک میشود والله العالم
لخعب گندم و برنج و امثال اینها که نجس شوند بشستن پاک میشوند جواب بلی هرگاه آب برسد بهر جا که نجاست
رسیده و احتیاط آنست که در آب کر اندازند بقدری که علم یا ظن غالب بهم رسد بوصول آب بالتمام فانها و در حدیث وارد است که
کسی که مهمان خود بر آن ریخته شده باشد بشستن پاک میشود و ظاهر اختلافی در اینها نیست والله العالم لخعی
نجاست میته یا پوست سرایت میکند جواب نه علی المشهور الاظهر و اجتناب بهتر است لخعل در جامه که از ابریشم
و نقره یا طلا بهم رسد نماز جایز است یا نه جواب اگر تار و پود نقره باشد جایز است احوط آنست که خلیط ابریشم غیر نقره باشد
و اگر خلیط نصف عشر یا کمتر باشد شاید که کافی باشد لخصم معامله زر بغیر
بوعدهٔ صحیح است یا نه جواب نه علی الاصح بلکه معامله آن نسبت بان نقد و نقره که مجمع
ملاحظه شروط صرف نماید یعنی در مجلس عمل نمایند هرگاه معاملهٔ آن بطلا یا نقره شود خواه مسکوک و خواه بی سکه
لخعو هرگاه براق مرکوب طلا یا نقره باشد سوار میتوان شد جواب با براق نقره نمیتوان سوار شد نظر بحدیث
صریح صحیح و در براق طلا منع ظاهر است لخعز با طلا نماز میتوان کرد جواب هرگاه لباس باشد مثل انگشتر
یا جزو لباس باشد تکمه و غیره بعضی مردان نماز نمیتوانند کرد و الاظهر و فرق نیست میان مسکوک و

هرچند سکه کفر باشد خصوصاً در حال ضرورت و خوف تلف و مطالاحکام طلا دارد لخعج در جامه که شراب
آلوده باشد نماز میتوان کرد ب نه بنا بر مشهور و اظهر که شراب نجس است مگر آنکه جامه از آنها باشد که نماز تمام نیست در آن مثل عرقچین و بند شلوار
باشد لخعط در خانه که شراب باشد نماز جایز است یا نه ب خلافی است و مشهور صحت با کراهت است
لخف آخر وقت عشا از برای نماز چه وقت است ب در آن خلافی عظیم هست و اشهر آن است که نصف شب است و بعضی
ثلث شب قایلند و جمعی از برای مختار تا ثلث و از برای مضطر تا نصف گفته‌اند و جمعی وقت مغرب و عشا را در وقت
اضطرار تا صبح باقی میدانند و تاخیر از نصف را بر مختار حرام میدانند و بر تقدیر تاخیر و ارتکاب حرام باز تا صبح
ادا میدانند و با این مذهب میل کرده است شیخ در تهذیب و صدوق در فقیه بلکه در مقنع صریحاً بآن قایل شده
و هم چنین شیخ در خلاف نقل اجماع اهل علم نموده بر اینکه صاحبان عذر چون پیش از صبح ثانی بقدر یک رکعت درد
یابند نماز عشا را ادا میتوانند بجا آورد و وجوب اخبار بسیار بر این مذهب دلالت دارد مثل صحیحهٔ ابی بصیر از حضرت
صادق که فرمود اگر خواب بر مردی غالب شود و نماز مغرب و عشا را نگذارده یا فراموش کرده پس اگر بیدار شود پیش از صبح
بقدر یکه تواند هر دو نماز را بگذارد پس باید هر دو نماز را بگذارد و اگر ترسد که یکی از آنها فوت شود باید ابتدا بنماز
عشا نماید و نیز بسند صحیح از عبدالله بن سلیمان از حضرت صادق و هم چنین بسند صحیح از عبدالله بن مسکان از آنحضرت
مرویست مضمون مذکور و ایضاً در صحیح از ابی بصیر از آنحضرت روایت شده در معتبر علیه فقیه در این حدیث بمعنی ضلالت
بقرینهٔ مقابله و تخصیص چنانکه شیخ نیز فرموده و هم چنین موثقهٔ عبدالله بن سنان از حضرت صادق و معتبرهٔ ابی الصباح
کنانی از آنحضرت و روایت داود جاجی از حضرت باقر و روایت عمر بن حنظله و موثقهٔ منصور بن حازم از حضرت صادق و مجموع این
حدیث در باب یک شد از جمله صلوة فیما یقرب من الموثق عن عبید بن زرارة عن ابی عبدالله قال لا یفوت الصلوة من اراد
الصلوة لا یفوت صلوة النهار حتی تغیب الشمس و لا صلوة اللیل حتی یطلع الفجر و نظر بجمع بین الاخبار این مذهب بنا بر ج
مختار است و احوط آنست که چون از نصف شب بگذرد در نیت متعرض ادا و قضا نشود و بقصد قربت و وجوب اکتفا
کند و اگر قبل از صبح کمتر از مقدار پنج رکعت درپابد عشا را بر مغرب مقدم دارد و اگر بخواب رود تا نصف شب نماز را
بگذارد روز ش را روزه دارد وجوباً علی الاظهر هر گاه روزه از روزها از برای او جایز باشد و در سفر نیز بگیرد
علی الاحوط و اگر روزه نگرفت بسبب عدم جواز یا عمداً در قضا خلافست و اظهر عدم است و احوط ثبوت و الله العالم
لخضا دیما غالی الفواف بحال فی القواف فثلثوی و ثلثین طارعنهم عشر و عشر و عشرین و عضهم نون و نون و نون
ب هی غد مع بدو دد ذو حروف طاو عنی الوری و هی عیون و دوات و الحوت و النون نونات عضهم و امرها
مستبین کذا اجاب الشیخ ابن الحاجب النحوی المالکی لما سئل عنه فی مجلس بعض الخلفاء العباسیه ثم قال و لا یشک
عارف بالمعمیات انه لم یرد سوی ذلک انتهی و هو کذلک و المراد ان مثل ید و غد و دد و حینئذ مضارعات فی القوافی فی
الحرکات الثلث لان وزن ید مع اصله یدی و کذا غد و دد و النونات الحرف المخصوص و الحوت و الدوات و لا تلتئم
واحد منها مع الاخر فی القوافی لکن یمکن ان یقال انها تلتئم و تقع قوافی علی صیغة النون و یکون من باب الجناس
الا ان ذلک لا یرد علی الاحجی لان القضیة مهملة فتم و المراد بالقوافی اواخر الابیات و ثانیا القصائد کما قال و کم علمته نظم
القوافی فلما قال قافیة هجانی لخضب هر گاه باجتهاد معلوم شود که قبله بیرون نیست از کوه پیش فلان کوه تا فلان کوه مثلاً
آیا مخیر است که بهر جزوی که خواهد رو کند ب بلی هر گاه نسبت احتمال قبله مساوی باشد و اگر ظن قبله در بعضی اجزاء بیشتر باشد
رو بهمان کند لخضج در باب قبله در سفر عمل بقول مکاری و کشتیبان و شتردار و غیرهم میتوان نمود و همچنین در حضر بقول
صاحبخانه و کاروانسرادار و غیره عمل میتوان کرد ب بلی هر گاه مظنه از قول ایشان بهم رسد هر چند عادل نباشد بلکه فاسق
و یا کافر باشند لخضد هر گاه متمکن از تحصیل قبله بقاعدهٔ هیئت نباشد رجوع بقول دیگری میتوان کرد یا نه و در صورت
تعارض اقوال یا قاعده با قول چه کند ب بهر یک که ظن بیشتر بهم رسد باید عمل کند لخضه هر گاه بغیر از جدی از ستاره‌ها
دیگر تجربهٔ قبله نموده باشد در صورتیکه جدی معلوم نباشد بسبب ابر یا غیره بآن ستاره رجوع میتواند کرد ب بهر علامتی که
موجب ظن شود در صورت ضرورت عمل میتواند کرد لخضو در سواری که استقبال قبله اکتفا بتکبیرة الاحرام نموان کرده یا اکتفا بکر

دانسته در بیانهای مشهور اکر درت کوئی تواند که جمیع بدن را بکو زاند بهشت بلکه احوط آنست ل خفز و ما اسم علی ستة
کلها سوی واحد من هو بیت السما نا واربعة من هو بیت السما نا انت فیه را اصلا فرده بیا قات هو سلسبیل
فان وزن نه فعلليل نحو و غیر کلها من لم یردها الا البنا ل خفی و ما اسم مفرد فی حکم الجمع و ما هو باسم جمع
واسم جنس فی مجموع الی صغر لفرد فیتبین لنا من غیر لبس ت فیها لفظ سراویل دون با خلاف و نحو ذلک
ل خفط معنی عدالت که در شاهد پیشنماز شرط است بیان نمایید ت آنست که اما جهد به حسن الظاهر
باشد و احوط آنست که بعد از قدرت بر معاشرت اطمینان شد بدین و صلاح او بهم رساند با آنکه یکی از او ظاهر نوع
و مسائل جمیع عیوب خود باشد و عدالت شجاعت نماید و فیدون عند ترک نماید و عمده اینست که اصول عقاید
دینیه را بدلیل تحصیل نموده باشد و بمحض تقلید نباشد و مسائل شرعیه خود را یا هرت قدرت
باجتهاد و از ادله شرعیه استنباط کرده باشد یا قدرت یا بتقلید مجتهد زنده بدون واسطه یا بواسطه عادله
عمل کرده باشد یا با عدم امکان اجتهاد و تقلید حتی عمل باحتیاط نموده باشد و هرگاه از مال زکوة داشته
یا استطاعت بهم رسانیده باشد و از تجارت یا خرید و فروش کرده مسائل زکوة و خمس و حج و تجارت را بنحو مانند
مسائل نماز تحصیل کرده باشد از محرمات اجتناب کند خصوصا از غیبت و فحش و نظر بنا محرم و از حکم کردن و
فتوی دادن با عدم رتبه اجتهاد با جماع کل علما و چنانکه ذلک بمعاشرت ثابت میشود همچنین بشهادت دو
عادل و بشیاع مفید علم یا ظن اقوی از عدلین ثابت میکردد چنانکه هرگاه مثلا از اهل محله او بپرسند کویند
ما ندیدیم از او غیر از خوبی ل خص ما اسم مصغر فیشبه لفظه لفظ المضارع فاذا علما انما فی صرفه احد
ینازع فیه هو لفظا یا ص اذا صغر فانه یوافق لفظ المضارع من بعض فیقولوا ببعض فلو سمی بهذا المضارع لم ینصرف
ولو سمی بذلک المصغر انصرف لان همزته اصلیة و حکم النحو و عدة انما بنی علی الزائد لا الاصلی ل خصا هرگاه
نماز او و حکم کند ضرورت هست که سر انگشتان بزرگ را بر جگه بر پیشانی بتا [illegible] و ما سی ابد فی
بلی باید دو دو بدن را بر مواضع سبعه نهاده مکرر در حال ضرورت ل خصیکه [illegible] بیستنه اسما ثم ای
الحرف یجیب فعلا و هو اسم و لستعنی علی و عن فینبه زادك الله بیانا ت هی اللام الموصولة و قد بمعنی حسب
نحو قدنی ل خصی کسیکه نماز قضای بسیار داشته باشد در عوض رفا نیابند میکویند که چهار رکعت نماز است که در روز
جمعه یک کیفیت خاص بعمل می آید و بعوض اینها می شود و اینها از ذمه مکلف ساقط میکند صحیح است یا نه ت
اصلی ندارد و روایتی ضعیف مشهوری شیخ معمول است بر صورت احتمال ثبوت قضا بر صورت علم یا ظن و یا قضا
انقضا بکند که آنچه متیقن است بعمل آید و احوط آنست که انقدر بکند که ظن او و غالب بیت دیگر ذکر شد است ل
حصد کسیکه متیقن از عمر او کذشته و حمد و سوره و اذکار واجبه را از مخرج ادا میکرد و نمی دانسته که این
واجب است یا باید نماز ها را اعاده کند یا نه ت بلی باجماع کل علما و همچنین هرگاه و اعراب غلط خوانده
مطلع علی الاشهر الاظهر باید در همین صورتی که آن غلط مغیر معنی باشد مثل کسر کاف ایاك و ضم تاء انعمت
مثل فتح دال الحمد بنابر قول ل خصم و ما حرف یلیه الفعل بجزمه او مرفوعا و منصوبه ابن و کل جا مسموعا
ت هو الواو فی نحو لا تاکل السمك و تشرب اللبن ل خصو شروط و کیفیت نماز جماعت بیان فرمایید ت
باید پیشنماز عادل باشد و نماز ماموم و امام در هیئت و اجزاء متفق باشند مثل نماز یومیه با نماز آیات
و عید اجب مخالفت در عدد رکعات ضرری ندارد مثل صبح با ظهر و مغرب با عشا و همچنین مخالفت شخص نماز ضرری
ندارد پس هر یک از یومیه را با دیگری اقتدا میتوان کرد بالاجماع مکرر در عصر ماموم با ظهر امام که خلاف ضعیفی
دارد و مشهور و صحیح جواز است و بهتر آنست که صفها متصل باشد و همچنین صف اول با امام و اگر ماموم یکی باشد
در پهلوی راست امام بایستد بهتر آنست که اندك عقب تر بایستد هر چند که بقدر پنجه سر اکر زیاده بر یک
باشد در عقب امام بایستند که سجده کاه ایشان در عقب باشد اکر برابر بایستند ضرری ندارد علی
الاظهر و هرگاه قرائت حمد و سوره ماموم در سن باشد ساقط است جز نماز جمعه و عید

تقیید بوجوب باین طریقه که در وقت تکبیرة الاحرام بخاطر داشته باشد که نماز ظهر مثلاً می کنم ادا قضا به پیش
نماز حاضر کند به قربة الی الله و اگر قرائتش درست نباشد نیت وجوب کند و بجای لند به لوجوبه بخاطر کند تا
و باید همه را بداند و بهتر بانکه باشد خوب نیت و اگر شک حد در سینه قرائت داشته باشد اکتفا به نیت قربة
کند و وجوب و ندب را بیندازد و در قرائت ماموم در عقب امام زیاده بر هیجده قول است بنا بر این احتیاط
کسیکه نه مجتهد باشد و نه مقلد مجتهد زنده باید دست از نماز فرادی بردارد و بنماز جماعت اکتفا نکند زیرا
که برائت ذمه از برای ربه حاصل نمیشود و از شغل ذمه یقینی بیرون نمی آید و اظهر آنست که در نماز جهریه مثل
صبح و دو رکعت اول مغرب و عشا و جمعه و هم چنین طواف و آیات و استسقاء هرگاه بجهر کذارده شود اگر
صدای قرائت امام را بشنود اگرچه همهمه باشد قرائت نکند و در نمازهای اخفاتیه که ظهر و عصر است و هم
چنین دیگرها هرگاه باخفات کذارده شوند در دو رکعت اول در محل قرائت بر سبیل استحباب سبحان الله بگوید
و حمد معین از برای او نیست اما در دو رکعت آخر نمازها خواه جهریه و خواه اخفاتیه پس تسبیحات اربع گوید چنانچه
که در فرادی میگوید و میتواند که سوره حمد تنها بخواند هرچند که امام نیز حمد بخواند و قرائتش را [illegible]
بشنود و خواندن تسبیحات بهتر است از حمد مطلقاً حتی نسبت بامام و با احتمال لحوق مسبوق بلکه با علم بان نیز و در جمیع
افعال و ارکان و اذکار نماز ماموم نیز بعمل میاورد لکن بعد از امام تا امام برکوع و سجود نرود او هم نرود و هم
چنین تا سر بر ندارد سر بر ندارد و اگر قنوت امام را نشنود باید قنوت خود را بخواند و اگر امام برکوع رفته باشد
و غیر رکعت اول باشد احوط آنست صبر کند تا در رکعت دیگر قبل از رکوع ملحق شود و چون در رکعت دوم یا سیم یا
چهارم اقتدا کند آن رکعت اول را خود قرار دهد و حساب را نگاه دارد و آنچه در کار است از تشهد و قنوت در
موضع آن بجا آورد و بروی ملحق شود و در جائیکه محل قنوت و تشهد او نباشد سنت است که بمتابعت امام بعمل آرد
لکن در جائیکه محل تشهد او نیست بهتر آنست که بر سر پا نشسته تشهد خواند و در وقت سلام امام بهتر است که
مشغول شود بصلوات فرستادن بر محمد و آل محمد تا امام سلام آخر را دهد پس برخیزد و آنچه از نمازش باقی مانده
تمام کند و در دو رکعت آخر امام که اول ماموم باشد بقدر مقدور حمد و سوره را بخواند هر چند که امام بعوض
تسبیح قرائة کرده باشد و اگر قبل از فراغ امام برکوع رود قطع کند و با امام ملحق شود و اگر در حین اقتدا ند[illegible]
که در رکعت چندمین امام است از ماموین استعلام کند و باشاره از ایشان معلوم نماید و با عدم امکان
استعلام نظر بخواندن حمد اشکال بهم میرساند بنا بر دو رکعت اول کذاردن اولی باشد و اگر بعد از نماز
خلافش معلوم شود احوط اعاده است لحصز ای ظرف یضاف ان لم یضفه سوی ما انفتح مع حرف عطف
لم یجز والحروف قد جاء فیها مثل هذا بین لنا ای حرف ب الظرف فی قولک بینی وبینک الله وما جاء من الحروف
مثل هذا فی مثل قولک اخی لکاذب متی وعند منک لحضی ولا طلقتک ثلثا طلاقا لیس بعقبه اجتماع وما اسم
فیه لام عرفته ولیس علی البناء له ارتفاع ب لام التعریف لا یجامع التنوین والاضافة والنداء اسم المبنی الذی عرف
باللام ولم تؤده الی الاعراب هو الان والخمسة عشر واخواته ولا ثالث لهما لحصط ما اسم اذا جاء علی بابه لم تدخل
النسبة فیه علیه حتی اذا حول عن بابه یجوز النسبة کلا الیه ب هو باب خمسة عشر لا یجوز النسبة الیه وهو علی بابه من
العدد فاذا نقل عن بابه الی التسمیة به جازت النسبة الیه لد ومدغمتا بدلتا بلفظ لم یکن لهما ولولا ذاک سویا
بحرف جا قبل ب هما الدال والسین من سدس حیث بدلتا بالتاء فی ست ولو لم یفعلوا ذلک بل ادغموا الدال
فی السین لصار سس لذا وما اسم مؤنث من غیر تاء وفی حال النداء تکون فیه ویدخل فی مذکره المنادی وذا
یخفی علی من لا یعیه قالوا انها بدل لا بث عن الیاء التی کانت تلیه فی تلک الیاء لها بدل سواها ومجیئها هذا مع اجمه ب
التاء فی یا ابت ویا امت عوض عن یا المتکلم وقد یبدل الیاء الفا فنقول یا ابا ویا اما فلها بدلان وقد یجمع بینهما یقال یا ابتا
یا امتا ویا ابتا ولم یعد ذلک جمعا بین العوض والمعوض عنه لانه من الجمع بین العوضین لذب هرگاه زید طلب خود را
بمبلغ پنج تومان عرض کند بعشری او گوید که پول ندارم اگر جنس [illegible] سعند خواهی از قرار [illegible] بود هم [illegible]

باهم وقفیت نزد حاکم شرع وقباله را بمبلغ پنج تومان نوشته وصیغه را جاری ساخته اند این بیع چه صورت دارد
ب هرگاه اجرای صیغه به معهود فیما بین شده بیع منعقد نشده نظر بعدم تعیین ثمن واگر بیع پنج تومان واقع شده
بدون قرینه صارفه بیع معهود در ضمن صیغه ظاهرا بیع صحیح است تا بطلان ثابت شود وطی دعوی موقوف بر سماع
کلام طرفین است ل زید ملک خود را بعمرو فروخته وشرط تاخیر ثمن نشده ومدت چهار ماه در این میانه
امروز شد بوده وبعضی از وجه هنوز نزد مشتری باقی مانده آیا بایع اختیار فسخ دارد یا نه ب هرگاه سه روز
از وقت اجرای صیغه بیع گذشته وهنوز مشتری تمام ثمن را نداده وبایع نیز تمام مبیع را بقبض او نداده وفیما
بین شرط تاخیر قبض هیچ یک از عوضین حتی بیک ساعت مثلا نیز نشده خیار فسخ از برای بایع ثابت میشود
هرچند که قدری از ثمن را گرفته یا قدری از ثمن را بقبض داده یا بعد از انقضای ثلثه بایع مطالبه ثمن نموده یا
مشتری قبل از ظهور فسخ بذل تمام ثمن کرده باشد که در جمیع این صور خیار ثابت وباقیست تا آنکه بایع
اظهار اسقاط خیار نماید علی الاظهر ل ده وما ابن جمعه ابدا بنات وفی الحیوان اجاء وفی البنات وهل من مضمر بالمیم وافی لغیر
ذوی العقول المدرکات ب الاول ابن عرس وابن اوی وابن اوبر والثانی نحو قوله تعالی رایتهم لی ساجدین ل ده ما اسم یکون
مؤنثا واذا اضیف الیه ذکر واسم تغیر باصله ابدا اضافة وتجری ب المراد بالاضافة هنا النسبة واذا نسب الی مؤنث حذف
منه التاء فیصیر لفظه علی لفظ المذکر والثانی نحو شیه فانه اذا نسب الیه حذف تائه ورد فاءه ویقال وشوی ل ده وکیفیه
نمازهای فریضه یومیه را بر وجه کمال مذکور سازند ب بعد از آنکه بدن ورخت مصلی پاک باشد از نجاستی که معفو
عنها وطهارت شرعیه بهم رسانیده باشد که لازم است از وضو وغسل وتیمم بجا آورده باشد وقت وقبله را مشخص کرده باشد
رو بقبله ایستاده اول اذان بگوید باین طریق الله اکبر چهار مرتبه اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هر یک از این فصول را دو مرتبه که مجموع هیجده فصل باشد
واگر بعد از اشهد ان محمدا رسول الله دو مرتبه اشهد ان علیا ولی الله بگوید ضرری ندارد بلکه بهتر است خصوصا هرگاه بقصد مجرد
تبرک بگوید نه بقصد اذان وبعد از اذان بنشیند وبخواند اللهم اجعل قلبی بارا وعیشی قارا وعملی سارا واجعل لی عند قبر رسولک صلی الله
علیه واله مستقرا وقرارا ودو رکعت نماز کند یا یک گام بردارد یا یک سجده رود ودر سجده بگوید لا اله الا انت ربی
سجدت لک خاضعا خاشعا پس برخیزد اقامه بگوید مثل اذان مگر آنکه در اول قامه الله اکبر دو مرتبه بگوید ودر آخر لا
اله الا الله یک مرتبه وبعد از حی علی خیر العمل قد قامت الصلوة دو مرتبه بگوید پس بگوید اللهم انی اقدم الیک محمدا
صلی الله علیه واله بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین واجعل صلاتی
به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم پس رو بقبله ایستاده نیت نماز کند یعنی
قصد کند وبخاطر گذراند که مثلا چهار رکعت نماز ظهر می کنم ادا از برای خود اداء یا واجب برای اطاعت وبخاطر خدا
پس نیت وتکبیرة الاحرام یک مرتبه بگوید الله اکبر بعد از آن شش تکبیر بنیت سنت بگوید که مجموع هفت تکبیر شود وظاهرا
آنست که بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر
الذنوب الا انت وبعد از پنجم بگوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ
منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت وبعد از ششم بگوید یا محسن قد اتاک المسیء
وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء فصل علی محمد وال محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی وبعد از هفتم
بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین پس آهسته بخواند اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم هرچند که حمد وسوره را بلند خواند پس سوره حمد را بخواند بعد از آن یک سوره معینه
تمام با بسم الله الرحمن بخواند وسوره را تمام کند [illegible] هرچند که قرائت را آهسته بخواند یا در رکعت سیم وچهارم
باشد وباید که سوره سجده واجبه [illegible] نخواند باشد که [illegible] وقت صلوه شود وباید که سوره والضحی
والم نشرح را باهم در یک رکعت بخواند وهمچنین سوره فیل ولایلاف را هرگاه بخواند باهم در یک رکعت بخواند وبسم الله را در میان

هر دو سوره نیز بخواند و بعد از سوره ایستاده تکبیر بگوید و برکوع رود و بهتر آنست که در جمیع تکبیرهای نماز دستها را تا برابر گوش
بردارد و در رکوع کف دستها را بر سر زانوها گذارد استوار و زانوها بعقب برد و گردن را بکشد و پشت را صاف کند بحدی که چون
قطره آبی بریزد بر جا خود بماند پس این دعا بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و انت
ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا
مستکبر و لا مستحسر پس سبحان ربی العظیم و بحمده گوید سه مرتبه پس سر بردارد و راست بایستد و بگوید سمع الله
لمن حمده الحمد لله رب العالمین و اگر ماموم باشد اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین پس ایستاده تکبیر گوید
و بسجود رود و در هفت موضع را که کفها و سر زانوها و پیشانی و دو سر انگشت مهین پاها است بر زمین
قرار دهد و غیر بدن را برابر آنها اندازد و باید که محل پیشانی زمین باشد یا روئیده باشد بشرطیکه بحسب عادت ماکول و ملبوس نباشد
و معدن نیز نباشد مثل طلا و نقره و لعل و یاقوت و فیروزه و در و مانند اینها و مهر بسیار چرکین نباشد و بهتر آنست که سر مهر
بر خاک گذارد و ارفع را از زمین بچسپاند و در سجود بگوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد
وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین پس بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده
سه مرتبه پس سر بردارد و درست نشسته تکبیر بگوید و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و نشسته تکبیر بگوید بسجود
رود و دعا و ذکر اول بعمل آورد و سر بردارد و درست بنشیند پس برخیزد و در اثنای برخواستن بگوید بحول الله و قوته اقوم
و اقعد پس حمد بخواند و بعد از آن قل هو الله یا سوره معینه نموده یک سوره تمام بخواند بشرط سابق و بعد از آن تکبیر بگوید و دستها را
در برابر رو بردارد و کفها را بسوی آسمان بگشاید و قنوت بخواند هر دعا که خواهد و بهتر آنست که بگوید سبحان من دانت له السموات
و الارض بالعبودیة لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع
و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم اغفر لنا
و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و صلی الله علی محمد و آل محمد پس تکبیر گوید و رکوع و سجود
بعمل آورد بنحوی که گذشت و چون سر از سجده دوم بردارد تکبیر گوید و از برای تشهد درست بنشیند و هر دو پا را از زیر خود
بطرف راست بیرون کرده پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذاشته بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل
شفاعته و ارفع درجته پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام دهد بنحوی که مذکور می شود و الا بحول الله و قوته اقوم و اقعد گفته برکعت
سیم برخیزد و در رکعت سیم و چهارم مخیر است میان آنکه سوره حمد تنها بخواند یا عوض آن تسبیحات اربع بگوید خواه امام باشد
یا ماموم یا منفرد و تسبیحات بهتر است از برای همه و صورت تسبیحات اینست سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه
بعد از آن بگوید استغفر الله پس تکبیر گفته و رکوع و سجود را بنحو سابق بعمل آورد و بعد از سجده دوم درست نشسته اگر نماز مغرب
باشد تشهد بخواند بنحو سابق و سلام دهد بنحوی که میاید و الا برکعت چهارم برخیزد و بنحو رکعت سیم بجا آورد و بعد از سجده دوم
بنشیند و تشهد بخواند بنحوی که گذشت پس سلام دهد باین طریق السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و اگر نداند یا نخواهد میتواند که همه دعاها و اذان و اقامه را ترک کند و در
رکوع یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده و در سجود یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده و در قنوت یک مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد
و در تشهد به الحمد لله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام
به السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اکتفا نماید و باید که اهتمام در تصحیح قرائت و اذکار نماز نماید و حروف را از مخرج مقرره ادا نماید
مگر آنکه بعضی از حروف را نداشته باشد مثل غالب حبشیان که مخرج شین نقطه دار ندارند که در آن حرف معذورند و از اینجهت
حضرت رسول فرمود که سین بلال شین است نزد خدا و هاء انا انزلناه را اظهار کنند و کفوا بضم فا یا واو گوید یا با همزه یا بسکون
فا و همزه بخواند و مراعات تشدید و مد متصل نماید و ادغام را ترک نکنند و همزه را اظهار کنند و همزه الله اکبر را بدل
بیاء نکنند و مد ندهد و راء اکبر را تشدید ندهد و بشکل اکبار نگوید و همزه را عین و حاء را ها و همزه و قاف را غین
و صاد را سین و ثاء و ذال را زاء و ظاء و ضاد و بالعکس بدل ننماید و هیچ مبالغه در تصحیح ضاد ننماید نیز اگر با سایر

کفتن آن مخصوص فصحای عرب است چنانکه بخبر بر آن شاهد حدیث شریف انا افصح من نطق بالضاد از اعاضله فصحای
فقهاء خاصه و عامه نیز مؤید است و واجب است که در وقت قرائت و تسبیح و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و بعد
از سر برداشتن از رکوع و سجود آرام گیرد و حرکات کلمات را نیز درست بگوید زیرا که بسبب اختلاف حروف و حرکات
معنی مختلف میشود و گاهست که بکفر میکشد مثلاً هرگاه کسی بگوید فلان زل فی مکة بزای یعنی لغزید در مکه و بذال
یعنی خوار شد و بطاء یعنی توقف نمود و بضاد یعنی گمراه گشت و حمد بحاء یعنی ستایش و مدح است بها بمعنی مرگست و
بهمزه بمعنی غضب است و چون ایاک بکسر کاف گوید دلالت کند که معاذالله خدا زن است و اگر انعمت بضم تا گوید بمعنی
آنستکه این قاری نعمت بمردم داده است و چون ترک زبان صمد را سماد گوید بمعنی ... است و بسیاری از عوام در
تشهد عبده بفتح دال میگویند و آن غلط و مبطل نماز است بلکه بضم دال است و در حدیث است که آدمی در وقت
پلنکی و خواب آلودکی نماز نکند و دعا نخواند که مبادا نفرین بخود کند و نفهمد و باید حمد و سوره را در دو رکعت
اول وقت مغرب و عشا و ظهر روز جمعه و صبح بلند بخواند و مجموع ظهر و عصر و اواخر مغرب و عشا را آهسته بخواند
هر چند که تسبیح را بعوض حمد بگوید و در باقی اذکار اختیار دارد و نظر بضیق وقت و عدم فرصت میتوان
که بعد از حمد سوره نخواند و در تسبیحات اربع بیکمرتبه اکتفا کند و سنتست که نظرش در وقتی که ایستاده است
بموضع سجده باشد و در رکوع میان هر دو پاها و در سجود بطرف بینی و در تشهد بکنار خود و در قنوت بکف
دستها و در وقت ایستادن مابین پاها بسته انگشت تا یک وجب فاصله باشد و سر انگشتان پاها را رو بقبله دارد و
دستها را بر رانها مقابل سر زانو نهد و در تشهد بالای رانها مقابل زانو گذارد و سنتست که بعد از هر نماز تعقیب
بخواند و بهترین تعقیبات آنستکه بعد از سلام سه مرتبه تکبیر بگوید و در هر مرتبه دستها را تا برابر گوش بلند کرده
برابر دو زانوها برساند پس بگوید لا اله الا الله وحده وحده وانجز وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و تسبیح فاطمه را بگوید بنحو متعارف که
سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله است و بعد از اتمام یکمرتبه لا اله الا الله بگوید و
از برای حفظ از آفات و بلیات آیة الکرسی بخوانند که از بهترین مجربات است و آیة الکرسی تا علی العظیم است علی المشهور الصحیح و اگر خواهد
که هرگز پریشان نشود هر صبح و شام دعای حضرت فاطمه را بخواند که بدعای نور مشهور است که از جمله مجربات است و دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله نور علی نور بسم الله الذی هو مدبر الامور بسم الله الذی
خلق النور من النور وانزل النور علی الطور فی کتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمد لله الذی هو بالعز مذکور
وبالفخر مشهور وعلی السراء والضراء مشکور وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین **ل دز** هرگاه کسی پای خود را
بزمین نجس بمالد یا چیزی را پاک کند ساق آنرا شسته باشد مثل جوراب یا تیمین یا مسحی و با آنها پا را در کفش کند یا در این صورت
باتفاق نماز جایز است یا داخل خلافست **ب** در صورتیکه داخل باشد لکن نماز صحیح نیست زیرا شرط طهر القدم مطهر
علی الاقرب احوط اجتناب است از صورتیکه ساق را شسته باشد **ل دح** هرگاه ابویش متهم بخلاف تشیع باشند یا
جز امامی مذهب باشند قضای صوم و صلوة از جانب ایشان چه صورت دارد **ب** در صورت جزم خوب نیست و در
صورت تهمت بد نیست بلکه هرگاه ظاهراً امامی باشند احتیاط در فعل قضاست **ل دط** هرگاه پسر بزرگ عبادات
پدر را قضا نکند بقضای پسر کوچک یا دختر یا عدم پسر یا امتناع او برائت ذمه پدر یا ممتنع حاصل میشود یا نه
بلی نسبت بپدر و نسبت بذکور اکبر اشکال هست و احتیاطاً آنستکه او نیز بکند والله یعلم **ل دی** هرگاه کسی را چند
روز نماز فوت شده و طریقه و ترتیبش را نمیداند در قضا بکدام نماز ابتدا کند **ب** اگر نماز اولین را که فوت
شده میداند از همان و الا بنماز صبح ابتدا و بنماز عشا ختم کند یا بظهر ابتدا و بصبح ختم نماید **ل دیا** هرگاه جمع
دو نماز شود اذان از برای نماز دوم ساقط میشود یا نه و جمع بچه متحقق میشود **ب** اذان ساقط میشود و جمع
بترک نافله متحقق میشود هرگاه معنی عرفا بر آن صادق آید و بعضی متاخرین جمع را همین هر دو را در وقت فضیلت یکی دانسته
اند و بعضی مطلق تعقیب را منافی جمع دانسته و هر دو قول بسبیل اطلاق خالی از اشکال نیست والله العالم **ل دیب**

نماز نافله در سفر یا در حضر هرگاه سواره یا پیاده شود چه نحو باید کرد ب رکوع و سجود را هرگاه ممکن نشود
با ایماء و اشاره بسر و چشم کند و از برای سجود سر را پست تر کند و چشم را اندک هم بیفشرد و از برای رفع راس
چشم بگشاید و سر را بالا کند و سایر ارکان و واجبات را بعمل آرد بهما امکن بنحوی که در نماز واجب میکند و در
مستحبات اختیار دارد و سوره در نافله لازم نیست بلکه بحمد اکتفا میتوان کرد حتی در حال اختیار بلا خلاف
مگر در نمازهای که با سور مخصوصه وارد شده مثل نماز جعفر و شب عید فطر و نماز وحشت که در آنها
مراعات کیفیت منقوله باید کرد و هم چنین است عدم وجوب قیام در مطلق نافله علی الصحیح المشهور ل ذیج جهر در
دو رکعت اول نماز ظهر در روز جمعه چه حکم دارد ب مستحب است از برای امام و منفرد هرچند که بعد از سوره جمعه
و منافقین باشد علی الاظهر الاشهر و بعضی جهر را حرام میدانند و بعضی جواز را تخصیص بامام میدهند و هم چنین است
جهر در قرائت نماز جمعه والله العالم ل ذید جهر در بسم الله در مواضع اخفات قرائت چه حکم دارد ب مستحب است
مطلقا خصوصا از برای امام علی المشهور والاظهر و بعضی مخصوص بامام میدانند و بعضی بدو رکعت اول تخصیص میدهند
ل ذیه شخصی بیست حیوان از شتر و گاو و گوسفند خریده است به بیست دینار از قرار شتری سه دینار و گاوی یک
دینار و گوسفندی نیم دینار عدد هر یک از آنها چند است ب ممکن است که یک شتر و پانزده گاو و چهار گوسفند
باشد یا دو شتر و ده گاو و هشت گوسفند ل ذیو هرگاه کسی که خواهد که در ظهر روز جمعه سوره منافقین
خواند غافل شده و بسم الله بقصد سوره توحید یا جحد گوید یا قبل از تجاوز نصف عدول میتواند کرد یا نه ب
میتواند بنا بر مشهور و نظر باخبار در توحید اشکال نیست در جحد احوط ترک است بلکه عدول از آن مشکل است والله
العالم ل ذیز دو صف کبوتر هست یکی اعلی و یکی اسفل چون از اعلی یکی باسفل آید در عدد مساوی شوند و اگر بر
عکس شود اعلی دو برابر اسفل گردد ب صف اعلی هفت است و صف اسفل پنج ل ذیح صفی از مسلمین مقابل صفی
از کفار هستند که اگر در آن وقت یکی از صف کفار مسلمان شده بمسلمین ملحق گردد بر مسلمین واجب میشود که دو تا
ایستادگی کنند تا کشته شوند زیرا که در عدد مساوی اند و اگر یکی از مسلمین مرتد شود ملحق بصف کفار گردد کفار سه
برابر مسلمین گردند پس فرار از برای مسلمین جایز شود ب صف کفار پنج نفر است و صف مسلمین سه نفر است
ل ذیط مثل سؤال سابق است لکن اگر از کفار یکی مسلمان ملحق شود مسلمین نصف کفار میشوند و حرام است که
فرار کنند و اگر بر عکس شود مسلمین ربع کفار گردند و جایز است که فرار نمایند ب صف کفار یازده نفر است
و صف مسلمین چهار ل ذک هرگاه نافله روز جمعه تاخیر شود تا ظهر چه نحو باید کرد ب اگر با هم کند خواه
پیش از ظهر و خواه میان ظهر و عصر و خواه بعد از عصر بعضی گفته اند شانزده رکعت مثل نافله هر روز است و قضا
از فوت نیست ل ذکا اگر کسی در هشت رکعت نافله شب یا ظهر و عصر شک کند که آیا این رکعت دوم است
یا سیم یا هفتم چه کار کند ب در مطلق نافله بنا بر اکثر میگذارند بدون تدارک و احتیاط و بنا بر کمتر
گذاشتن بهتر است ل ذکب صاحب قضا در تسبیحات اربع بیک مرتبه اکتفا میتواند کرد ب در عدد نیست
و فرقی میان ادا و قضا نیست مگر آنکه قضا بسیار و وقت مضبوط مرتبک باشد که در این صورت بیکی اکتفا میکند
با ضم استغفار بلکه استغفار را مهما امکن ترک ننماید هرچند که تسبیحات را سه مرتبه خواند نظر بقول بوجوب
استغفار ل ذکج کسی که مشغول بنماز قضا و روزه قضاء است نافله و روزه سنت میتواند کرد یا نه ب
نه علی الاحوط هرگاه قضای جزئی باشد و اگر بعنوان احتیاط کند ضرر ندارد ل ذکد هرگاه کسی که بر مصلی سلام
کند مخالف قاعده عربیت جواب گفت ب بلی ظاهر و احوط آنست که به نیت قرآن بگوید و غایت احتیاط است
که نماز را اعاده کند ل ذکه هرگاه مؤمنین فاسقی را عادل دانند چه صورت دارد و آن شخص میتواند که امامت ایشان
کند ب هرگاه مؤمنین کوتاهی در استعلام حال او نکرده باشند و حالش بر ایشان مخفی شده باشد نماز ایشان صحیح است
بلا خلاف و قضا ندارد چنانکه هرگاه بعد از نماز کفرش ثابت شود و از برای آن شخص احوط ترک امامت است لکن بر اظهار
عدم قابلیت و فسق بلکه این نیز فسق است بلکه توبه کند و امامت را ترک ننماید ل ذکو اگر کسی مشغول شود بدعا

قنوت تا امام سر از رکوع یا سجود بر دارد چه کند ج عمدا چنین نکند و اگر کند نماز را اعاده کند احتیاطا و قنوت را
مختصر باید کرد بلکه ترک میتوان کرد هرگاه مستلزم ترک متابعت در رکن شود بلکه اصل قنوت مستحبست
علی الاشهر الاظهر لذکز کسیکه حالش اینست که از اقتدا به بزرگان و کثرت ماموم خوشحال میشود امامت
تواند کرد یا نه ج اگر غرضش از این ترویج دین و ظهور صلاح مومنین است ضرر ندارد و احوط انستکه سعی
کند که اینها در نظرش نباشد غرضش محض رضای خدا باشد و از تلبیس ابلیس ایمن گردد لذکح هرگاه امام احرام
بست و ماموم نیز بستند بعد از آن بر امام موجب بطلان نماز عارض شد و تجدید احرام نمود ماموم چه کند ج
اگر ماموم هنوز تکبیرة الاحرام نگفته اعلام او ضرور نیست و الا باید او را اعلام کند تا تجدید احرام نماید لذکط
هرگاه شخواهی را قیمت معین کنند در حضور دو نفر پس یکی از آنها بدیگری گوید که اگر تو ثلث آنچه داری بمن دهی
برای من قیمتش میشود و آن دیگری در جواب گوید که اگر تو ربع آنچه داری بمن دهی تمام قیمت از برای من نیز بهم میرسد قیمت
ان چه قدر و هر یک چه قدر دارند ج قیمت یازده است و با یکی نه و با دیگری هشت و طریق معرفت مثال این
سؤال انستکه مخرج کسرها را در هم ضرب کند و از حاصل یک کم نماید پس باقی قیمت خواهد بود و انگاه از حاصل مخرج
اقل کسر را کم نماید که باقی همانست که با یکی از ایشان است پس از آن نیز مخرج اکثر کسر را کم نماید که آن چه هستکه
با دیگر است مثلا در اینجا سه را در چهار ضرب و از حاصل یکی کم شد پس یازده قیمت است و چون از آن کم کردیم سه را که
مخرج ثلث است نه ماند یا چهار را که مخرج ربع است هشت ماند و چون ربع هشت را بر نه اضافه کنی یا ثلث نه را بر هشت
هر یک یازده خواهد شد که موافق قیمت است و هرگاه در سؤال مذکور بجای ثلث خمس و بجای ربع سدس فرض کنیم قیمت
بیست و نه و با یکی بیست و چهار و با دیگری بیست و پنج باشد لذل هرگاه مصلی دست در دماغ کند و دست خونین شود
و خون از دماغ جاری شود چه کند ج اگر آب حاضر باشد که بدون استدبار و فعل کثیر تطهیر ممکن شود چنان کند
و الا پس اگر خون دست باندازه درهم بغلی که آن بقدر سطح بالای بند بالای انگشت ابهام است نباشد ضرر ندارد
و هم چنین اگر تواند که کهنه و مانند آن در دماغ گذارد مانع سیلان خون گردد تا آخر نماز و الا نماز را از سر گیرد
لذلا جائی هست که قصر یکی از نماز و روزه باید کرد و در دیگری یا نه ج بنابر مشهور در اماکن اربعه که مکه
و مدینه و مسجد کوفه و حایر حضرت امام حسین است بدون عروض قواطع سفر قصر روزه واجبست بلا خلاف و در نماز مخیر
و اتمام افضل است و شیخ صدوق ره قصر را واجب میداند و سید مرتضی و ابن جنید اتمام را در اینجاها و در سایر مشاهد ائمه
واجب میدانند و در نظر قاصر مذهب صدوق راجح و جمع احوط است لذلب هرگاه اراده جائی دارم که اینجا چهار
فرسخ است یا زیاده اما بهشت نمیرسد و در عرض این راه منزلی دارد که نماز را در آن باید تمام کند قصد دارد که در
وقت رفتن یا بازگشتن باینجا رود یا در وقت رفتن قصد نداشته باشد و بعد از بیرون رفتن قصد کرد که باینجا
رود در باب نماز چه کند ج ظاهرا در هر دو صورت سفر هم بخورد لذلج اگر اراده جائی دارد که اینجا صد
فرسخ است و در هر کمتر از هشت فرسخ منزلی دارد که در آن ملکی دارد و شش ماه بقصد توطن مانده چه کند ج
بنابر آنکه مطلق استیطان ششماه معتبر است در همه جا تمام کند لکن اظهر اعتبار استیطان شش ماه در هر سالست
لذلد اگر در سفر بجائی رسد که باید نماز را در آن تمام کند لکن داخل آن نشود بلکه از کنار آن گذرد در باب قصر
چه کند ج مشهور انستکه اگر از حد ترخص آن محل گذرد سفرش قطع می شود و مسئله محل اشکال است و عمل باحتیاط
باید کرد لذله استخراج عدد مضمر بچه نحو میشود ج بچند طریق میشود یکی انستکه چون عددی صحیح بی کسر در
دل گرفت تو نیز بدست راست یکی بگیر و بگو تا آن عدد را که در دل گرفته است تضعیف کند و تو آنچه داری تضعیف کن و هم
چنین تا تمام شود و در هر مرتبه که تضعیف میکند از او سؤال کن که کسری هست یا نه اگر نباشد بگو تضعیف کند و اگر باشد
بگو کسر را بیندازد و در هر مرتبه که کسر بیندازد تو نصف آنچه بعد از تضعیف حاصل شده بدست چپ بگیر و باین طریق عمل
کن تا وقتیکه چون کسر را بیندازد هیچ باقی نماند پس آنچه در دست چپ تو باشد جواب است مثلا شخص عدد سه در دل گرفت و تو یکی در
دست راست گیر او ده را پنج کرد و تو یک را دو گرفتی پس او پنج را ده و نیم کرد و تو دو را چهار کردی و او نیم را انداخت و تو بعوض نیم

نصف چهار را که دو است در دست چپ گرفته پس او دو را یک کرده و تو چهار را هشت کرده پس او یک را نیم کرده و تو هشت را
شانزده کرده پس او نیم را انداخته و تو هشت را در دست چپ گرفته پس با او چیزی نماند و با تو در دست چپ ماند و اگر
در ابتداء عدد مضمر کسر را داشته باشد مثل ده و نیم بگو که آنرا تضعیف کند تا بیست و یک شود پس آنرا بیست و یک یکی
در دست راست بگیر هم چنین بطریقی که در عدد مذکور شد عمل کن تا وقتیکه با آن شخص هیچ نماند پیش تضعیف نیمه در دست
چپ تو باشد جواب است در مثال ده و نیم بیست و یک در دست چپ تو جمع میشود و تضعیف آن جواب است و اگر عدد مضمر کسر
باشد بتنهائی بگو که آن کسر را یکی کند و تو یکی در دست راست بگیر و بگو که آنرا نیم کند و تو یک را در کن پس او نیم را ابتداء
و تو یک در دست چپ بگیر پس تضعیف یک جواب است خلاصه اولا باید از آن شخص سؤال کنی که عددی که در دل گرفته صحیح است
بتنهائی یا صحیح است با کسر یا کسر است بتنهائی بعد از آن عمل کن بنحو مذکور و باید کسر نیم باشد و بس **لذلو** هر گاه
جماعتی بسیار بر میتی نماز کنند بدون امام کسانیکه از میت دورند در صف هست یا نه **ب** دور نیستند که بدن
باشد و احوط آنست که برابر جنازه باشد **لذلز** در پیش نماز جمعه اجتهاد شرط است یا نه **ب** بلی علی
الاقرب بر قول بعد اشتراط شرط دانسته اند اجتهاد را یا تقلید مجتهد زنده و مع ذلك باید قدرت بر ادای
خطبتین با انشاء خود داشته باشد **لذلح** کسانیکه در فکر دین نیستند و تحصیل مسائل ضروریه خود نکرده
و نمیکنند و زکوة و خمس و حج در گردن ایشان هست و بی پروائی در دین بسیار میکنند بچه نحو با ایشان معاشرت
باید کرد و احادیثی که در باب قضای حوائج و ادخال سرور و وجوب حقوق مؤمن وارد شده شامل ایشان هست
یا نه **ب** ظاهرا شاملست اما حسب المقدور نصیحت ایشان و امر معروف و نهی از منکر کوتاهی نباید کرد که آن
نیز از جمله حقوق مؤمنین است **لذلط** اگر کسی از ترس خدا گریه کند و بگوید که کاش مادر مرا نزائیده بود و امثال
اینها جایز است یا نه **ب** اگر مناجاتهای منقوله را بخواند بهتر است زیرا که امثال این مضمون از عبارات ادعیه
وارد شده **لذم** اگر کسی گوید خدایا مرا صبر بر عذاب آخرت نیست که گناهان مرا نمی بخشی جزای مرا در دنیا بمن
برسان و صبر نیز کرامت فرما خوبست یا نه **ب** طلب مغفرت و عافیت باید کرد زیرا که رحمت واسع و طلب بلا ممنوع است
والله العالم **لذما** در بعضی اخبار منقولست که هر که فلان کار کند خدا و ملئکه و همه مردم براو لعنت کنند و حال
آنکه همه کس بر آنکار مطلع نمی شود و بر تقدیر اطلاع کم کسی او را لعنت میکند **ب** شاید مراد لعنت در روز قیامت
باشد یا آنکه هر کس بدکار بر سبیل اجمال لعنت میکند **لذمب** اگر کسی قرآن یا دعا خواند و معنی آنرا در
دل گذراند مصداق حدیث تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة خواهد بود یا نه و بهتر از تفکر تنهائی هست یا نه
ب ظاهرا داخل است و بهتر است **لذمج** فکر کردن در معنی قرآن و دعا افضل است یا خواندن بی تصور معنی
ب تفکر افضل است و جمع اکمل تفکر بهتر است و جمع افضل است **لذمد** طول عوج بن عنق چه قدر بوده
و او در چه عصر بود و عاقبت امرش چه نحو شد **ب** مرحوم آخوند ملا فتح الله در تفسیر آیه لقد اخذ الله میثاق
بنی اسرائیل از سوره مائده چنین فرموده که در آثار آمده که حقتعالی موسی را وعده فرموده بود که زمین مقدسه
که ایلیا است یا اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی فرماید و آن موضع در آن وقت مساکن جباران بود
و ایشان را عمالقه می گفتند مردمی بلند بالا و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند
و مصر بر بنی اسرائیل مقرر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار ده دار و در هر هزار
با غنیمت فتح کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند
از دوازده سبط پس با قوم خود نزدیک اریحا رفتند و نقبا به تجسس حال ایشان مشغول شدند پس با یکی از
جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عنق گفتندی درازی او بقول اکثر سه هزار و سیصد ذرع بود و باقی
جباران نیز قریب باین بودند و در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که قد او سیصد و سی و سه هزار و بیست و سه ذرع و ثلثی
بود و روز ابر بر سر و سینه او ابر گذشته بود و از ابر بخوردی و ماهی از دریا گرفتی و بآفتاب کباب کردی و بخوردی و در
ایام نوح که آب از سر کوهها صد گز گذشته بود تا بالای ساق او بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق که مادر او

بود دختر آدم بود و هر انگشتی از انگشتان عنق سه ذرع بود و هر ناخنی چون داسی بود و هر بیستی که روزی از صحرا می‌آمد
ریشه میبرد که لا یقوی قوة خود شن بود بر داشته که این دوازده نقیبا و رسید چون ایشانرا دید بدان کوه تا همه
ایشانرا متحیر شد با آنکه هر یکی از ایشان از چهل ذرع بالا بود پس ایشانرا در دامن کذاشته دامن بر میان زد و نزد
مادر آورد و بریخت و تعجب کفت که اینها آمده اند با ما قتال کنند و زمین و شهر ما را از ما بگیرند کنند پاره بر سر اینها
نهم و پامال کنم مادرش کفت روا نباشد ایشانرا رها کن تا بروند و خبر را از بقوم خود برسانند البته باز کر
دند و با ما قتال نکنند چنین ببازار ایشان در آمدند هر خوشه انکوری ده مرد … که پنج نفر … نتوانستی بر داشت
و پنج نفر در پوستی انار ایشان میکنجید پس باز کشته با یکدیگر کفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان کرد
در نافرمانی کرده و بمصر باز کردند پس بلشکرکاه خود آمده قوم را … ایشان ترغیب کردند و موسی را از حقیقت
حال خبر دادند موسی با دل قوی قوم بر داشته متوجه جباران شد عوج خبردار شده بیامد و بلشکر موسی نکریست
و بقدر عرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر کرفت تا بر سر ایشان فرود آورد و همه را بیکبار بکشد
حق تعالی مرغی را فرستاد تا پارهٔ الماس منقار … کرد … سر او در بجست و سوراخ شد کردن آن سنک
در کردن او افتاد مانند طوق عوج هر چند خواست که از کردن خود بیفکند نتوانست موسی بیامد او را
بدان حال بدید خوشحال شده عصا خود را که چهل ذرع بود و خود هم نیز چهل ذرع بود و چهل ذرع هم برجست
و آنرا بر عوج زده بکعب او … و از آن زخم در کردن سنک بیفتاد بنی اسرائیل یکبار بر او تاختند تیغها بر کشیدند
و او را پاره پاره کردند و در خبر آمده که مدت سه هزار سال استخوان او پل رود نیل بود تمام شد کلام مفسر
ناصر کوید که طول هر انسان مستوی الخلقه سه ذرع و نیم است بذراع دست خود و هر ذرعی دو شبر است و شبر
و قدمش مساوی اند و هر یک موافق عرض دوازده اصبع است و از این جهت … ده دیا یک و … قدم میکویند
و سبع شاخص میخواهند هم چنین مراد … ان ذراع دو سبع است … واست در نظر
بملاحظه استوا خلقت و … مراد بذراع در اینجا … ذراع … باشد با این
طول عوج بنا بر قول ابو الفتوح … فرسنگ … هفت فرسخ و سه ربع … سه ذراع و ثلث
شود ذراع او هشت فرسخ است لا هشتصد و پنجاه ذراع و ده جزو از بیست جزو ذراع و هر یک از شبر و قدم
از نصف ذراع است از کتاب … نقل کرده اند که طول ذکر … مستوی الخلقه بعرض ده
اصبع او از بعضی تا بیک وجب که دوازده اصبع است … کمال لذت زنان … باشد و از بعضی تا هشت
اصبع میرسد که موجب کمال لذت و عصیان زنان … اینست که مردان و زنان را قضیب
و عضو رحم کمتر از شش انکشت … و بلندتر از دوازده انکشت … انکشت است
و بعد از موازنه انکشتان مرد و زن موافقت و مساوات ایشان معلوم میشود و … باشد
بمرتبه ایست که بعلت ذات اصلاح … اتفاق کرده اند که هر کاه رحم و قضیب موافق باشند
طرفین در دو شی کوتاهی … میکنند و … هر کاه … موافق در طرفین نباشد … نمی‌مانند
ناصر کوید که موید این مقال است که … و بعد از تحقق حیض و بلوغ زیاده بر ده سال
با هم بودند و از ایشان ولادتی نشد پس مرد از برای امتحان زنی کرفت و در همان سال از برای او فرزند بهم
رسید پس زن نیز طلاق کرفت و شوهر کرد و در همان سال فرزند از برای او شد و بنا بر غالب … خواسته عوج
سه فرسخ و ربع و شش صد و چهل و پنج ذرع و نیم و چهار جزو از دویست و پنجاه و دو جزو ذراع میباشد و از
حکایت مذکوره مستفاد میکردد که طوفان نوح ع عالم کیر نبود و نظر ببقاء عوج و مادرش اینکه مادر عوج زیاده
بر سه هزار سال عمر نمود و در قاموس مذکور است که عوج بن عوق بضم عینین متولد شد در منزل آدم ع و زندکانی
کرد تا زمان موسی و نیز در آن مذکور است که عوق بر وزن نوح پدر عوج طویل است و هر که عوج بن عنق کوید پس
بتحقیق خطا کرده است ناصر کوید ظاهر اینست که صاحب قاموس خطا کرده و حق با مشهور است که عوج بن عنق میکویند

بر فرضی که

برو صی که پدید عوق عوق باشد نیز اگر عنق مادر او است و ظاهرا مخفف عناق است مثل نداع و عناق دختر حضرت آدم است
چنانکه ثقة الاسلام در کافی در باب ابتدای حدیث روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت امیر فرمود بدرستی که بنی
میکشتند اصحاب خود را با آتش بدرستی که اول کسی که سرکشی نمود بخدای تعالی عناق دختر آدم بود محل نشستن او یک جریب
در یک جریب بود و از برای او بیست انگشت بود و در هر انگشتی دو ناخن مانند دو داس پس مسلط ساخت خدای تعالی
بر او شیری و کرکسی و گرگی که او را کشتند و اول کشته بود که حق تعالی او را کشت و موافق مذهب شیعه باید عوق
از جن باشد یا نواده آدم باشد یا آنکه عناق نواده باشد و مجازا اثر دختر گفته باشند **ل ذ مد** الذاکرین الله
کثیرا و الذاکرات شامل کسیست که فکر در معنی حدیث یا قرآن کند یا تامل در آیات خدا نماید یا فکر در احوال
مرده و بعد مردن ... **ب** بلی اینها افضل افراد ذکر ند خصوصا اخیر **ل ذ مو** هرگاه از برای نماز سنتی کیفیتی
خاص باشد و از بعضی متعذر گردد بسبب ندانستن یا ضیق وقت یا جایز است که بطریق دیگر بعمل آید مثل آنکه
در نماز هدیه میت بجای آیة الکرسی و انا انزلناه قل هو الله یا سوره دیگر خواند **ب** بقصد نماز مخصوص جایز
نیست بقصد مطلق نماز ظاهرا ضرر ندارد **ل ذ مز** گویند که حضرت آمنه مادر حضرت رسول اشعاری دارد که دلالت بر حسن عقیدت
و معرفتش بنبوت آنحضرت دارد هرگاه ثابت شود باید کمال لطف خواهد بود **ب** حافظ ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء که از جمله
فضلای اهل سنت است بسند خود از زهری روایت کرده از اسماء بنت رهم از مادرش که گفت حاضر بودم نزد آمنه مادر پیغمبر در مرض
موتش و محمد پنج ساله نزد سر او نشسته بود پس آمنه بروی آنحضرت نگاه کرد و گفت شعر بارک فیک الله من غلام   یا ابن الذی من حومة
الحمام   نجا بعون الملک المنعام   فودی غداة الضرب بالسهام   بمائة من ابل سوام   ان صح ما ابصرت فی المنام   فانت مبعوث الی الانام
من عند ذی الجلال و الاکرام   تبعث فی الحل و فی الحرام   تبعث بالتحقیق و الاسلام   دین ابیک البر ابراهام   فالله انهاک عن الاصنام
ان لا توالیها مع الاقوام   بعد از آن گفت هر زنده مرده است و هر تازه کهنه میشود است و هر بزرگی فانی میشود و من مردنی ام و ذکرم
باقیست بتحقیق که بجا گذاشتم خوبی را و زائیدم پاکی را بعد از آن وفات یافت و نوحه جن را بر او شنیدند و از آن نوحه این حفظ
کردیم   نبکی الفتاة البرة الامینة   ذات الجمال العفة الرزینة   ام نبی الله ذی السکینة   و صاحب المنبر بالمدینة   صارت لدی حفرتها رهینة
و در سؤال سیصد و پنجاه و یک گذشت که قبر آمنه در ابواء با باء موحده بر وزن حلوا بود و سمهودی در خلاصة الوفا گفته که آن
دهیست که آمنه مادر پیغمبر در آنجا وفات یافت در حالیکه از مدینه برگشته بود و در آنجا مدفون شد انتهی و شیخ صدوق
در کتاب معانی الاخبار از انس بن مالک روایت کرده که ظاهرش آنست که قبر آمنه مانند قبر عبد الله پدر حضرت در مکه است یا قریب به
در مکه است لکن قابل توجیه نادر بل هست والله یعلم و الروایة هذه عن انس بن مالک قال اتی ابو ذر یوما الی مسجد رسول الله فقال
ما رایت کما رایت البارحة قالوا و ما رایت البارحة قال رایت رسول الله ببابه فخرج لیلا فاخذ بید علی بن ابی طالب و خرجا الی البقیع
فما زلت اقفو اثرهما الی ان اتیا مقابر مکة فعدل الی قبر ابیه فصلی عنده رکعتین فاذا بالقبر قد انشق و اذا بعبد الله جالس و هو
یقول اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فقال له من ولیک یا ابه فقال و ما الولی یا بنی فقال هو هذا علی فقال
و ان علیا ولیی قال فارجع الی روضتک ثم عدل الی قبر امه فصنع کما صنع عند قبر ابیه فکذبوه فقالوا یا رسول الله کذب علیک
الیوم فقال و ما کان من ذلک قالوا ان جندبا حکی عنک کیت و کیت فقال ما اظلت الخضراء و ما اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق
من ابی ذر و یمکن توجیه الخبر بان المراد مقابر اهل مکة التی کانت بالمدینة ثم عدل علی سبیل الاعجاز بطی الارض الی الابواء الی قبر
امه والله یعلم **ل ذ مح** اگر میت را در شب اول دفن نکنند نماز هدیه را در شب اول موت کنند یا شب اول دفن یا در هر دو یا
هیچ کدام و کیفیت نماز هدیه را بیان فرمایند **ب** اظهر شب اول موت است و آن شبیست که غریب است غایتش بعد از موت و با
و در هر دو شب بهتر است و از کتاب فلاح السائل و بلد الامین و جنن نقل کرده اند که از آنحضرت منقول است که آنحضرت فرمود که
نمیگذرد بر میت ساعتی شدیدتر از شب اول پس رحم کنید مردگان خود را بتصدق کردن برای ایشان پس اگر نداشته باشید پس
یکی از شما دو رکعت نماز بکند و بخواند در رکعت اول سوره حمد یکبار و قل هو الله احد دو بار و سوره الهیکم التکاثر ده بار و چون
سلام دهد بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت و اسم میت و پدرش را بگوید پس حق تعالی از برای
میت کند در همان ساعت هزار ملک بجانب قبر او که با هر ملکی جامه و حله باشد و وسیع سازند قبر او را

تنکی تاروز قیامت و عطا کند خدا بکسی که ان نماز را بکند از حسنه بعدد انچه افتاب بران تابیده باشد و بلند کند خدا در بهشت
برای او چهل درجه و نیز از بلد الامین منقولست که نماز هدیه دو رکعتست در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی یکبار و در رکعت دوم بعد
از حمد سورهٔ انا انزلناه ده بار و بعد از سلام همان دعای سابق و نیز از بلد الامین مرویست که خوانده می شود نماز هدیهٔ میت
دو رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی یکبار و قل هو الله ده بار و در رکعت دوم بعد از حمد الهیکم التکاثر ده بار و تمام و بگوید که نماز
میانین مشهور میان مردمانست لکن از دو طرف اخر معلوم نمیشود که اختصاص بشب اول داشته باشد بلکه ظاهر انستکه در
هر شب و هر روز که خواهد میتواند کرد و هم چنین از حدیث اول ظاهر میشود که باید در میان نماز مغرب و عشا بعمل
اید چنانکه متعارفست و هم چنین صریح نیست در اختصاص بشب اول که بعد از دفن و اول شب لکن احوط اینست که موافق متعارف
بعمل اورد در شب اول در اول شب مابین عشائین و مخالفت نکند مگر باذن مستاجر والله یعلم **لد ط** در حدیث
نماز جاشته تو مذکور است که در ان دو رکعت حمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانند یا مراد انستکه در
هر رکعتی مجموع اینها بخوانند یا نه **ب** ظاهر اینستکه در هر رکعتی بخوانند بقرینهٔ حمد **لد ن** بعضی ایات و ادعیه را
برای بعضی امور نقل شده و حال انکه اثر نمیکند جهت چه چیز است **ب** تاثیر انها بعضی شرایط دارد از ترک معاصی
و نیت خیر و اعتقاد جازم و لقمهٔ حلال و غیر ذلک **لد یا** کلاه سیاه که مکروه هست مخصوص است بانکه ایره و
استر و کلاه همه سیاه باشد یا انکه یکی از انها که سیاه باشد کافیست **ب** ظاهر اعتبار سیاهی ایره است و احوط
انستکه هیچ یک سیاه نباشد **لد یب** در حدیث وارد است که چند مرتبه فلان عبارت جهت استخاره بگویند
و چیز دیگر مذکور نیست ایا از چه معلوم میشود که ان کار را باید کرد یا نه **ب** این نوع دیگر استخاره است که
چون خواهد کاری بکند اعمال را بجا اورده متوجه انکار شود که انچه خیر او ست میسر شود **لد یج** قال المحقق
العماد المیر الداماد ره فی اول القبسات عینان لم یکتبهما قلم   فی کل عین من العینین عینان و ص نونان
نونان لم یکتبهما رقم . فی کل نون من النونین نونان **ب** قیل العینان عین الابداع   و عین الاختراع والقلم قلم
العقل الفعال وفی عین الابداع عالم العقل و عالم النفس و فی عین الاختراع عالم المواد و عالم الصور والنونان
نون التکوین و نون التدوین   وفی نون التکوین الامکان الذاتی والامکان الاستعدادی   وفی نون التدوین
احکام الدین و قوانین الشرع المبین **لد ید** سلام کردن یا تواضعهای دیگر بجا اوردن نسبت بکسی که از اهل تجارت
کشیده نظر بانکه باعتبار دنیا یا اخرت خود را بیشتر شمارد سنتست یا نه **ب** بلی بالاطلاق و عموم ادله شعر تواضع
نکردن فرزانان نکواست کدا اگر تواضع کند خو او است **لد یه** کسیکه بعبارت غلط سلام کند ایا مثل نحو جواب
دادن مجزیست **ب** جواب را درست گوید مگر انکه داند که انشخص با علم و عمد غلط گفته است **لد یو** جواب
سلام طفل کافر واجبست یا نه **ب** نه علی الاظهر در جواب کافر اقتصار بلفظ علیک کند **لد یز** اگر کسی در نماز یا
غیر نماز باشد و کسی سلام کرد و او جواب نداد یا داد بعبارت غلط یا نحوی که او نشنید ایا وجوب او ساقط شد یا نه
ب نه اگر مقصود از سلام همان شخص بوده و اگر داخل مقصودین بوده و بعضی از انها جواب داده اند از کردن او ساقط شده
و جواب دادن بهتر است و اگر اسماع مسلم ممکن بوده و تقصیر نموده اعادهٔ جواب لازم است **لد یح** اگر کسی بر اقای سلام کند
و غلام او یا دیگری جواب دهد از او ساقط میشود **ب** نه **لد یط** سلام بر کسیکه از تکبر جواب را اهسته گوید بنحویکه
مفهوم نشود سنتست یا نه **ب** سلام بر هر مسلمی سنتست **لد ک** هرگاه شک کردیم در واجبی از محل گذشته و تلافی
نکرده گذشتیم و بعد از ان بیقین یا ظن غالب رسیدیم که مشکوک فیه را کرده یا نکرده بودیم چه حکم دارد **ب** نماز باطل
است و اعادهٔ واجب **لد کا** انچه در کثرت تصانیف علامهٔ حلی ره و اجتهاد پسرش فخر المحققین در ایام طفولیت و هم
چنین در حدت ذهن سید عبد الکریم ابن طاوس مشهور است از اختلاطات عوام است یا منشا دارد و واقعیت یا مبنی است
بر مبالغه و هرگاه کذب یا مبالغه باشد شاید این گفتگو از برای مخالفین شود که بر ما طعن زنند **ب** فاضلی از فضلای
سادات متاخرین در رسالهٔ خود ذکر نموده و العهدة علیه که مصنفات و مولفات و فتاوی و مکتوبات شیخ اجل حسن بن یوسف مطهر حلی
مشهور بعلامه ره را بعد از ضبط بر عمر شریفش توضیع کردند سهم هر روزی هزار بیت شده و ولادتش در نوزدهم ماه رمضان

مسئله

سنه شش صد و چهل و هشت بود و در شب شنبه یازدهم محرم هفتصد و بیست و شش وفات نمود که مدت عمرش هفتاد و هفت
سال و سه ماه و هفده روز بود و در نجف اشرف مدفون شد و شیخ تقی الدین ابن داود حلی در کتاب رجال بعد از آنکه سید جلیل عبد
الکریم بن طاوس را مدح بسیار نموده در آن جمله فرموده که من قرین او بودم در طفولیت تا وقت وفاتش ندیدم قبل از او و نه بعد از او
مثلش را در حسن اخلاق و حدت ذهن و قوت حافظه داخل ذهن او نشد چیزی که فراموش کرده باشد تمام قرآن را حفظ
نموده در یازده سالگی در مدت کمی و مشتغل شد در کتابت و خط مستغنی شد در مدت چهل روز در چهار سالگی تمام
شد کلام ابن داود و مشهور است که شیخ محمد پسر علامه که مشهور است بفخر المحققین هرگز تقلید کسی نکرد بلکه قبل از حد
تکلیف بحد اجتهاد رسید و هم چنین بوده است چنانکه مشهور است ملا بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور بفاضل هندی که
شارح قواعد علامه است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و در کتاب نفحات ملا جامی و سایر کتب غرائب و اعجوبات از اینها نسبت
بجماعه چند نقل نموده اند که با وجود آن طعن بر اینها نمیتوان زد و ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه شیخ رئیس
حسین بن عبد الله بن سینا نزدیک باینها گفته و زیاده بر اینها از او شهرت یافته و نیز ابن خلکان در ترجمه هشام بن محمد کلبی نسابه
از کلبی مذکور نقل کرده است که گفت حفظ کردم قرآن را سه روز و در ترجمه محمد عبد الله بن احمد گفته است که گفت املا کرد از
حفظ خود سی هزار ورق از علم لغت و در ترجمه محمد بن قاسم معروف بابن انباری چنین گفته است که او در حفظ داشت صد
بیست کتاب در تفسیر قرآن با سندهای آنها و هم چنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن و با اینها تصنیف بسیار داشت که از آن
جمله است غریب الحدیث که چهل و پنج هزار ورق است و شرح کافی در دو هزار ورق و کتاب الهاءات قریب بهزار ورق و احوال ایام
جاهلیت در هفتصد ورق و غیر اینها و در ترجمه عبد الرحمن بن علی مشهور به ابو الفرج ابن جوزی حنبلی چنین گفته است
که کتبش بیشتر است از آنکه شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدی که بعضی گفته اند اجزای نوشتهای او را جمع کرده
بر عمرش تقسیم نموده اند حصه هر روزی نه جزو شد و این چیزیست که عقل قبول نمیکند و اشعار بسیار دارد تمام شد کلام
ابن خلکان و فاضل شکوری در کتاب محبوب القلوب گفته است که یحیی بن عدی المنطقی بخط خود کتب بسیار نوشت تا در یک
شبانه روز صد ورق نوشت و سهل بن عبد الله تستری قرآن حفظ نمود و در وقتیکه شش ساله یا هفت ساله بود و
و پنج شب روزه میگرفت که در میان آنها هیچ افطار نمی نمود مؤلف قاصر گوید که موافق تصریح بعضی مرجوعات از زبان
صد بیست بجبا کتاب ظاهرا بحکایت روزه سهل اشاره کرده است شهید ثانی در نکاح مسالک لد نسبه
اگر بعد از گذشتن از ارکان نماز ظن غالب شود که فلان رکن را ترک کردم یا دو مرتبه کردم یا بعد از فراغ از نماز ان
ظن غالب شود که رکعتی کم یا زیاده شده یا رکعتی کم یا زیاده شده یا در این صورتها نماز را اعاده باید کرد بنا بر آنکه
ظن در نماز حکم یقین دارد یا نه ب محل اشکال است و احوط تمام یا اعاده است لد سج کیفیت نماز گرفتن آفتاب
یا ماه و زلزله را بیان نمائید ب با اجتماع شرایط نماز واجبات قبله و طهارت رخت و بدن از خبث و حدث نیت کند
که دو رکعت نماز گرفتن ماه یا آفتاب یا زلزله میکنم از برای خدا از جهت آنکه واجب است از برای اطاعت خدا پس الله
اکبر بگوید و حمد و سوره بخواند و برکوع رود بعد از تکبیر پس سر بردارد و تکبیر گفته بدون نیت بعد از آن حمد و سوره بخواند
و قنوت خواند و تکبیر گوید و برکوع رود پس سر بردارد و تکبیر گفته حمد و سوره بخواند و تکبیر گوید و برکوع رود و چون
سر از رکوع پنجم بردارد سمع الله لمن حمده گوید و تکبیر گفته بسجود رود و دو سجده کند و برخیزد و حمد و سوره بخواند و قنوت
خوانده و تکبیر گفته برکوع رود و سر برداشته تکبیر گوید و حمد و سوره خواند و تکبیر گفته برکوع رود و سر بردارد و تکبیر گفته حمد
و سوره خواند و تکبیر و قنوت خواند و تکبیر گوید و برکوع رود چون سر از رکوع پنجم بردارد سمع الله لمن حمده گوید بسجود
رفته دو سجده کند و تشهد و سلم گوید و اگر بعد از فراغ هنوز یا زلزله باشد سنت است که نماز را اعاده کند یا بنشیند و
مشغول ذکر خدا باشد تا باز شود و اگر زلزله مکرر شود بحیثیتی که عرفا تعدد زلزله بر آن صادق آید از برای هر زلزله
یک نماز واجبست و اگر وقت تنگ باشد یا خواهد که نماز مختصر بعمل آورد مانع ندارد و نماز مختصر آنست که بعد حمد و سوره
و اختصار در قنوت و اذکار بعمل آید و طریقش آنست که بعد از نیت و تکبیرة الاحرام حمد بخواند و بعد از آن بهر نیت سوره
قل هو الله احد بسم الله الرحمن الرحیم گوید و برکوع رود و سر برداشته بگوید قل

هو الله احد پس قنوت خواند پس سبحان الله یا یك مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد و رکوع کند و سر بردارد و بگوید الله الصمد پس رکوع
کند و سر بردارد و بگوید لم یلد و لم یولد و قنوت خواند و رکوع کند پس سر بردارد و بگوید و لم یکن له کفوا احد و رکوع کند و سر
بردارد و بسجود رفته دو سجده کند و برخیزد و حمد خواند و باز بر نیت سوره قل هو الله بسم الله الرحمن الرحیم
و قنوت خواند و برکوع رود و سر بردارد و بگوید قل هو الله احد و برکوع رود و سر بردارد بگوید الله الصمد و قنوت خواند و
رکوع کند و سر بردارد و بگوید لم یلد و لم یولد و رکوع کند و سر بردارد و بگوید و لم یکن له کفوا احد پس قنوت خواند و
برکوع رود و سر بردارد و بسجود کند و تشهد خواند و سلام گوید والله العالم ل د: سد هرگاه نصاب گوسفند مشتمل
بر نوعها باشد میتواند که زکوة را از هر کدام که خواهد بدهد خواه قیمت آنها مساوی باشد یا مختلف ج هرگاه در قیمت
مساوی باشد مخیر است و الا پس اگر گرانتر را دهد بهتر است و الا باید وسط در قیمت بدهد مثلا هرگاه مجموع چهل گوسفند
بعضی از نوعها ارزد و بعضی از آنها گوسفند دو هزاری یا پانصد دیناری باشد گوسفند هزار دیناری هم بدهد ل د: سه هرگاه
شخصی از زمان تکلیف او چهل یا پنجاه سال بگذرد و در آن مدت هرگز کمتر از چهل گوسفند نداشته و گاهی دویست و گاهی
بیشتر یا کمتر داشته باشد در خاطرش نیست که هر سال بخصوص چند راس داشته و هرگز زکوة نداده و الحال میخواهد
که زکوة دهد چکار کند که از شغل ذمه برآید ج آنقدر بدهد که ظنش غالب شود که تمام را داده است و محتمل است که
اگر قدر یقینی بدهد کافی باشد و لیکن احتیاط آنست که آنقدر بدهد که علم بهم رساند که همه را داده است ل د: سو
مؤنت حاصل که مستثنی میشود پیش از زکوة کدام است ج استثناء غیر از خراج سلطان دلیل درستی ندارد و اقتصار بر آن
احوط و اولی است ل د: سز ولا یحرم سفر ناذر صیام الدهر الا لاجل ج وجه ان تحریم السفر یفضی الی حله و کل ما افضی
ثبوته الی نفیه فهو دور محال و بیانه انه لو حرم لکان انما هو لفوت المنذور بالافطار و مع تحریمه لا یجوز الافطار فینتفی علة
التحریم فیکون مباحا ل د: سح ملك را هرگاه باجاره دهند زکوة برکیست هم چنین هرگاه میوه یا زرع را قبل از تعلق
زکوة بفروشند ج بر مستاجر و مشتری نیست و اگر موجر یا بایع علم بهم رساند که آنها نداده اند و علم یقین ان جنس را
باو داده اند احوط آنست که زکوة آنها نقد را بدهد ل د: سط مبلغی نقد از این فقیران بعلت جزیه میگیرند والحمد لله
که بر مذهب شیعه‌ایم و جزیه را که آنها میگیرند بوجه زکوة و خمس میرود یا نه ج نه ل د: ع هرگاه از شخصی طلبی داشته
باشیم و نداشته باشد که بدهد بعوض زکوة محسوب میتوان کرد ج بلی اگر فقیر ظاهر الصلاح باشد ل د: عا به یتیمی که
ولی شرعی ندارد زکوة دادن چه صورت دارد ج باید که خود بمصرف او رساند یا بکسی دیگر دهد که اعتماد داشته
باشد که بمصرف او میرساند ل د: عب از زکوة تعمیر مسجد و پل و امثال آن که نفع بمردم رساند و از قبیل وقف باشد
میتوان نمود ج اشهر و اظهر جواز است و با وجود مستحق احوط ترک است ل د: عج هرگاه در جائی که زکوة و خمس بهم رسد
و مستحق نباشد میتوان نقل بجای دیگر کرد مثل عتبات عالیات یا غیره ج بلی علی الاظهر و بهتر است و بر نقل هرگاه
پیش از رسیدن بمستحق تلف شود باید غرامت آن را بکشد و اگر در آن بلد مستحقی نباشد جایز است نقل بلا خلاف
و هرگاه تلف شود بدون تقصیر ضامن نخواهد بود والله العالم ل د: عد اذا کان رطل واحد بثلثة و خمسة ارطال
تباع بدرهم اذا کنت فی علم الحساب ماهرا فخذ لی من النوعین رطلا بدرهم ج بقسم الدرهم سبعة اجزاء و کل رطل احد
و عشرین جزءا فنأخذ من الغالی ستة اجزاء بستة اجزاء درهم و من الرخیص خمسة عشر جزءا بجزء من الدرهم ل د: عه
کسی که زکوة و فطره بر او واجب میشود و خویشان او در شهر دیگرند میتواند که از برای خویشان بفرستند یا باید که بمستحق
همان شهر برساند ج خویشان هر دو را شاید برساند بخویشان مستحق بهتر باشد ل د: عو زکوة و خمس را در بلد سکنی
مستحق باید داد یا در بلد مال ج زکوة را در بلد مال دادن اولی است و خمس منوط برای مجتهد است ل د: عز هرگاه
کسی زمین میکند جهت صرف آهن و نمك و غیره آیا اخراجات آن و اخراجات معدن هر دو را بیرون باید کرد و بعد از
آن خمس را باید داد یا همین اخراجات معدن را ج همین اخراجات معدن را ل د: عح وصیت باخراج حقوق واجبه مالیه مثل
زکوة و خمس و کفاره و رد مظالم و غیر ذلك از اصل معتبر است یا از ثلث ج از اصل بیرون میرود هر چند که وصیت نکند
هرگاه ثابت باشد بر ذمه او و مستند بقرار او یا باعتراف ورثه یا بلوغ رشد لکن هرگاه در مرض موت باینها وصیت کرده با

بالجمله با این نحو که قرینه هر چند باشد که دلالت کند بر آنکه مشغول الذمه نیست و از برای اضرار وارث اقرار و وصیت میکند در
این صورت از ثلث بیرون میرود و اضافه بر آن باطل میباشد **لذعط** هرگاه صد تومان مثلاً بیستک قرض داده و بعد از ان فقیر
شده و یا مرده و از او چیزی نمانده باشد و ورثه او تعهد نمیکنند یا انکار میکنند یا زنده است و چیزی ندارد و تعهد نمیکند در این صورت میتوان انرا خمس
حساب کرد هر چند که سادات فقیر نیز نباشند ب خمس را بدون مصلحت مجتهد دادن مشکل است و اگر مجتهد در انجا صلاح
در محاسبه داند مانعی ندارد و نیز هرگاه این شخص مستحق خمس دارد ضرر ندارد **لذف** قرار ابتداء سال در حساب خمس
مفوض است برای مالک یا قاعده کلیه دارد ب اول سال از وقتی است که شروع در کسب یا تجارت یا زراعت مثلاً میشود
لذفا آیا در هر چیزی که از خرج زیاد بروز یا دامه کند شش ماه سال در اعتبار لازم است یا آنکه مثلاً اگر ابتداء سال قاعده
خود را عید رمضان قرار دهد و در ان نفع کلی برای او حاصل شود و اگر در این عرض سال هر چند روز آخر ماه رمضان باشد
انرا صرف نکند خمس ندارد و اگر در روز آخر ماه رمضان مثلاً کلی نفع بدست او آید و خرج نکند تا روز عید رمضان دو است که از خرج
سال زیاد امده و خمس ان واجب است کدام است ملتزم از این دو شق مراد است ب از روز عید تا روز عید دیگر هر چه
منافع بهم رسد و خرج بجهت مشاغل سال او بیرون رود انچه زیاده می آید خمس تمام آید و خرج سال از نفع لاحق محسوب میشود
لذفب قول شهید ره فی وجوب الخمس فی الارباح اخراج مؤنة عیاله الواجبی النفقه وغیرهم حتی الضیف مقتصدا
فیها ای متوسطا بحسب اللائق بحاله فان اسرف حسب علیه ما زاد وان اقتر حسب له ما نقص عمل باین متعین است یا نه ب بلی
لذفج انچه میراث بشخصی رسد از ملک و غیره یا هبه شود باو خمس در ان واجب است یا نه ب نه علی المشهور والاظهر و ابو
الصلاح در انها و در هبه نیز واجب میداند و آن ضعیف است و در حدیث صحیح مشتمل بر چند حکم مروی هست که اگر میراث
از کسی باشد که گمان نداشته باشد از غیر پدر و پسر یا بخشش عطیه باشد که متوقع نباشد خمس انرا باید داد و عمل باین احوط
و برهر تقدیر منافعیکه از ان حاصل شود از جمله منافع مکتسبه محسوب میگردد علی الظاهر چنانکه شیخ شهید در بیان تصریح
بان نموده و الله العالم **لذفد** صاحب اطال میفرمایند که خمس را به مستحق بر سانند ب خلاف نیست و احوط انستکه باذن مجتهد
دهد خصوصا حصه امام را بلکه شهید ثانی فرموده کسانیکه قائلند بوجوب صرف حصه امام بر اصناف موجودین
اجماع نموده اند بر اینکه هر کس غیر از مجتهد انرا بایشان رساند ضامن خواهد بود یعنی از خمس بری نخواهد بود بعلاوه شغل
ذمه او **لذفه** هرگاه سادات احتیاج داشته باشند و حصه ایشان کفایت نکند جایز است نگاه داشتن حصه
امام یا نه ب بجواز مجتهد بایشان دادن اولی است بلکه اقوی است **لذفو** اگر کسی یکتومان داشته باشد
مثلاً و بعد از مدتی منافع بعد تومان رسید بسبب کسب یا زراعت یا خمس ان واجب است باعتبار انکه از نفع ان
سالها زیاده امده یا نه ب بلی **لذفز** بزن خمس مهر واجبست یا نه ب نه در مهر و اما ملی در تمتعه و فیمنه
در هم کنیز علی اشکال **لذفح** در نتاج حیوانات هرگاه از اخراجات سال زیاد اید خمس واجبست یا نه ب وجه
معلوم نیست لکن موافق احتیاط است بلکه خالی از قوة نیست اگر انها را از برای تجارت گرفته ظاهرا خمس در نتاج
انها از ولد و غیره واجبست **لذفط** اگر قیمت ملک زیاد شود خمس دارد یا نه ب اگر از برای تجارت خریده بلی
والا فلا **لذص** اگر شخصی ملک را باجاره دهد و چند سال بگذرد و هم چنین مثلاً هرگاه نوکر اجرت خود را بعد
چند سال بگیرد و در هر دو صورت اگر میسور بود در ان صورت خرج شده بود بعد از گرفتن خمس مجموع را باید داد یا نه ب
بلی احتیاطا و اگر فرضیه بهم رساینده از ان وضع نماید **لذصا** خمس بر چه چیز لازم میشود ب در غالب اوقات در
ارباح تجارات و صناعات و زراعات است **لذصب** چیزی که خمس او را داده اند و گران شد خمس ان واجبست یا نه و اگر
در ان وقت از بفروشند و باز ارزان شود خمس بذمه او قرار گرفته یا نه ب بعد از نقد شدن خمس داده میشود
لذصج هرگاه کسبی بشکار رود و از شکار چرخ و باز و باشه و غیر اینها و احتیاج بشکار نداشته باشد بلکه چند
برابر اشکار از برای او صرف انشکار شود موجب قصر میشود یا نه ب نه اگر از برای لهو باشد بلی اگر از برای قوت خود یا عیال
باشد هم چنین اگر از برای تجارت باشد علی الاقرب **لذصد** اگر در روز روزه سنت نیت یا دیگری در کوچه یا بازار
مثلاً بلقمه نانی یا خرمائی و مانند ان تکلیف افطار کند یعنی انکه طعامی از برای او مهیا کرده باشند در این صورت روزه

سنت مکروه هست و افطار سنت باشد و تفاوتی هست در افطار بتکلیف میان روزهٔ مؤکد و غیر آن باشد یا نه ج در غیر طعامیکه در خانهٔ کسی وارد شوی و دعوت کند حکم بکراهت صوم مشکل است و ظاهر افرق میان انواع سنت نیست و تکلیف اتباع اینکس از نماز اینکس داخل دعوت نیست والله العالم ل ضه چنانکه خوردن بدعوت سنت است خورانیدن سنت است یا نه ج نه واحادیث تفطیر صائم در باب شبست من روز ل ضه صوم آنکه نذر کند که اگر مثلاً فلان روز روزه ندارد دو رکعت نماز بکذارد یا آن روزه واجب میشود یا نه ج معلوم نیست بلکه هرگاه ترک شود نماز واجب میشود ل ضه اگر آب در من بجوف منخر شود و اثر او کمتر در حلق باشد غیر آن برطرف شود فرو بردن آن آب در روزه رمضان چه حکم دارد ج ضرر ندارد مگر آنکه عین خون در آن باشد که موجب قضا و کفاره بلکه کفاره جمع میشود ل ضه اگر کسی تداخل کند در خواندن سوره و انواع نماز و روزه مثل اینکه قضای ماه رمضان را در ایام ثلثه در هر ماهی یا ایام البیض یا روزها اینکه روزهٔ آنها را نذر کرده بگیرد یا چهار رکعت نافلهٔ شام را بر هیئت نماز غفیله و نماز وصیت بکذارد یا قائم مقام تمست رکعت شود و دوازده مرتبه قل هو الله را که سنتست بعد از هر نماز و در صبح یازده مرتبه قل هو الله خواندن سنتست و هم چنین در قبر میت خواندن یازده مرتبه سنتست یس یازده مرتبه بخواند بقصد هر سه و بعد از آن یک مرتبه بخواند که دوازده تمام شود و بمنزلهٔ سی و چهار قل هو الله که حد آیا در این مواضع و امثال این صادق شکه عمل بجمیع آنها کرده و ثواب همه را دریابد یا ج دور نیست که کافی باشد و اگر غیر صوم را جدا بعمل آورد بهتر است و در صوم تا واجب باشد سنت نگیرد و هم چنین دو واجب را تداخل نکند مگر آنکه مثلاً نذر دو ش همان واجب تعلق گرفته باشد مثل نذر گرفتن روزهٔ ماه رمضان یا قضای آن ل ضه هرگاه کسی نوکر حاکم شود و شک داشته باشد در اینکه اگر نوکری او نکند متضرر خواهد شد یا نه ظنش بیک طرف غالب باشد در کدام یک از این سه صورت قصر میکند ج نوکری حکام اگر متضمن خون ناحق باشد یا جزم بضرر نیز حلال نمیشود و اگر متضمن آن نباشد و خوف ضرر شدید نباشد ترک نتوان شد و بعد از آن تکالیف در خصوص هر کار مجبور نباشد او تکالیف جایز نیست قصر تابع حلیت سفر است ل ضه قربانی که در غیر منی بعمل آورند یا خایه کشیده یا کوفته خوب است یا نه ج بهتر آنست که خایه کشیده نباشد مگر آنکه غیر آن بهم نرسد و کوبیده جایز و مکروه است ل ضه کراهت تنوق در سفر مخصوص زیارت حضرت امام حسین است یا عام است ج مخصوص است بلکه تنوق در غیر زیارت ظاهر استحباب است زیرا که در زیارت ل ضه اگر کسی با جمعی که بزیارت میروند هم سفره باشند و ایشان در سفره تنوق و تکلیف کنند و اگر او نکند شرمندگی میکشد در این صورت نیز مکروه است یا نه ج در ایام زیارت آنحضرت اگر رعایت کراهت کشد بد نیست و در راه ظاهر ادر کار نباشد خصوصا در چنین صورت ل ضه اگر کسی خود تنوق نکند و دیگری بعنوان ضیافت یا احسان نسبت با و بعمل آورد خوردن آن مکروه است یا نه ج اگر باعث رنجش آن مؤمن باشد شاید خوردن آن بد نباشد ل ضه چهار زانو زدن یا یکپا را پیش گذاشتن و دیگری را اویزان کردن در سواری چه حکم دارد ج اگر بحیوان ضرری نرسد ضرری ندارد ل ضه در مسائلی که خلافست در وجوب یا استحباب یا حرمت و کراهت آنها یا امر نمای واجبست یا نه ج نه مگر آنکه او را باحتیاط ترغیب کند ل ضه هرگاه کسی در مجلس نشسته که مرد بزرگی نیز نشسته غیبت حرامی یا نامشروعی بکر کنند و او نتواند که هر دو را منع کند یا برخیزد از مجلس و نیز مضرتی از برخواستن یا منع کردن نداشته باشد لکن ساکت شود از ترس آنکه ایشان خواهند گفت که این مرد چه مهوس است یا بسبب درویشی و اعتبار ایشان را مکدر نسازد چنین کسی فاسق و مردود الشهادة است یا نه ج فاسق است علی المشهور الصحیح ل ضه صدای زن نامحرم در غیر مرثیه و شادی و غیر آن شنیدن جایز است یا نه ج اگر کوش ندهد ضرر ندارد و حرمت استماع آواز زن مطلقا بدون خوف ریبه و تلذذ ثابت نیست بلکه از ظواهر اخبار بسیار خلاف آن معلوم میگردد مانند مکالمه و مخاصمهٔ حضرت فاطمه با ابوبکر در حضور مهاجرین و انصار و خواندن خطبه در آنها پیش خود دهم و خطبهٔ حضرت زینب و ام کلثوم با اشقیا در حضور حضرت سید السجاد و هم چنین سؤال زنان از ائمه و مفتیان در حضور مردم بدون منع و نکیری از کسی الی غیر ذلک و حدیث منع از تکلم زن با نامحرم زیاده بر پنج کلمه

محمولات بر صورت خوف و هیبه یا تکلم یا او در غیر اینها ضرورت دلالتی بر حرمت مطلق استماع صوت ندارد والله العالم
وطریق احتیاط واضحست و مشهور اطلاق حرمتست س ضح بعضی میگویند که قربان خدا بروم و بعضی میگویند
قربان خدا بشوم اینها چه صورت دارد ج اول ظاهراً قصوری ندارد و ترک ثانی احوط است مگر آنکه بر سبیل استهزاء
گویند که حرام بلکه موجب کفر میشود والله العالم س ضط کسی که در خانه خود باشد و صدای ساز و دهل و دایره و نی
و صنج و سایر آلات لهو یا آواز غنا یا صدای زن نامحرم بآنخانه رسد جایز است شنیدن یا واجب است گوش را گرفتن یا
بیرون رفتن ج ظاهراً اگر گوش ندهد و متوجه امور دیگر شود ضرر نداشته باشد س ضی شنیدن آواز جرس
و غیر آن اگر در قافله یا غیر آن باشد جایز است یا نه ج جرس ضرر ندارد و هم چنین دهل جنگ را اگر غنا کنند گوش
ندهند و مشهور حرمت شتر را بجوب زدن کرده اند و احوط گوش ندادن است در حال ضرورت خواندن حکم ضرر ندارد
س ضیا سوار شدن بر چوبی که بر آن چیزی از اسباب ساز بسته باشد جایز هست ج ضرر ندارد س ضیب
یا ضرر دارد گفتن یا شنیدن امثال این نقلها که بشخصی بسفر میرفت دیگری با و میگفت که وقتی که بر میگردی
جهنم من نه بیا که مینوازم و ثوابش را بتو غایب سازم و شخصی عرض بخاکی داد که جلاد شود و در آخرش نوشته بود
که اگر مرادم برآری عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد و دیگری گفت خوب خدائی دارم که علی نام دارد و ش
باد و شخصی وقتیکه حاجتی کردند و در عبث او بسیار مبهم در قنوت نماز خود گفت خدایا مرا بیچاره و امید نیست شرم
و شخصی بدیگری گفت حسن و حسین هر سه دختران محمد و مراد بابت او در جواب گفت من کدام غلط تو را درست کنم و دیگر
شهادت بر یک کسی داد که او ناصبی رافضی است مذکور چه نسبت کرد دشنام میدهد حجاج پسر بیرزا که خراب کرد خانه
کعبه را بر سر علی پسر ابوسفیان و دیگری گفت زمینا پیغمبران جبرئیل را اختیار کرد و شخصی پیدا شد که در سوره اذا
جاء نصر الله والفتح و رایت الناس را و رایت الناس است و حکایت سنغرنک فلانی که از قلعه قرآن گوبچه او را اگر قسم
بخانهای خود محبوس نمایند ج احوط ترک تست و جزم بمعصیت بودن اینها نمیتوان کرد اگر معلوم نباشد که غرض
گوینده استخفاف بدین است س ضیج با ینهائی که شغار رفتن غیر از آنچه بخصوص نص در تحریم آن واقع شده مثل آنکه
پادشاه و وزیر بعد از بادی و ببست چهار خانه که ملعب عرب تو افوق یعنی تاف اول و کسر تاء میگویند حرام است یا نه
ج اظهر حلّیت خصوصاً هر گاه با نها گرو بندی نشود و چیزی بعوض برد و باخت قرار ندهند و احوط اجتنابست مطلقاً
س ضید حدیث لاینبغی للمؤمن ان یجلس مجلساً یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره شامل آن هست که در آن مجلس کسی
باشد که حریر محض پوشیده یا بر فرش غصبی نشسته یا غلامی یا کنیزی یا زنی هست که مالک و شوهر راضی نیستند
که در آنجا بنشینند یا با نامحرم نشسته اند یا مرد اجنبی حرف ایشانرا میشنود یا مدیونست که حق طالبکار را با قدرت
نمیدهد یا مستطیع حجست و با ختیار بتاخیر میاندازد یا خمس یا زکوة نمیدهد یا ترک نماز روزه میکنند و غیر ذلک
و با امکان هیچ کدام از چهار امر معتبره در نهی از منکر را بعمل نیاورند ج هر معصیتی که در مجلس بعمل آید و جزم
دانند که معصیت است در آنجا نباید نشست و خصوصیاتی که نوشته اند معصیت بودن بعضی از اینها معلوم نیست و بعضی
دیگر خصوصیتی با مجلس ندارد س ضیه اصول دین را بدلیل اجمالی که از برای اکثر عوام کافی باشد بیان نمایید ج
بدانکه اصول دین پنج است اول توحید دوم عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد و توحید آنست که مکلف یعنی
بالغ عاقل بدل اعتقاد کند و بزبان اقرار نماید باینکه خدا هست و واجب الوجود است و یکی است و خدا یعنی آفریننده کار
عالم و واجب الوجود یعنی هستی او از خودش است نه از دیگری و آنچه هستی او از دیگری است او را ممکن الوجود میگویند و دلیل
بر هستی و واجب الوجودی او آنست که اگر خدا نباشد لازم می آید که هیچ چیز نباشد زیرا اگر هر چه هست یا هستی او از خود
یا از غیر است پس اگر از خود است واجب الوجود است مطلب ثابت و اگر از غیر است ممکن الوجود است و محتاج است بغیر ممکن
الوجود و غیر ممکن الوجود واجب الوجود است پس اگر واجب الوجودی موجود نباشد هیچ چیز موجود نبود و این خلاف واضح است
و دلیل بر یکتائی خدا آنست که پیغمبران بسیار از جانب خدا آمده و هر پیغمبری که آمده است خبر داده است که از جانب خدای آمده ام
که پیغمبران پیش از مرا فرستاده است پس اگر خدای دیگر میبود میبایست که پیغمبری از جانب او نیز بفرستد و عدل آنست که

مکلف

مکلف بداند و اقرار کند باینکه خدا عادلست بدلیل آنکه ظلم قبیح است و قبیح از کسی میکند که جاهل یا محتاج باشد و خدا جاهل
و محتاج نیست خدایی ندارد و نبوت آنستکه مکلف بداند و اقرار کند که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب پیغمبر خداست
و خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و پیغمبر انسانی است که بیواسطهٔ انسانی پیغام خدا بخلق رساند
و دلیل بر پیغمبری محمد آنستکه قرآنی آورد و گفت این معجزهٔ منست و هر کمرد در پیغمبری من شک دارد یک سوره مثل
سورهای قرآن بیاورد تا حال که زیاده بر هزار سالست صاحبان زبان هر فرقه از کافران این را شنیدند و مثل سوره
از آن نیاوردند بلکه در مقام قتال بر آمدند و بعضی خود را بکشتن و مال خود را بغارت و عیال خود را باسیری
دادند و بعضی مسلمان شدند و بعضی قبول جزیه کردند و در قرآن که معجزه است مذکور است که محمد خاتم پیغمبرانست
و باید نیز بداند و اقرار کند که هر پیغمبری معصوم است یعنی از اول عمر تا آخر عمر هیچ غلطی و گناهی از کبیره و صغیره از او
سر نزده است نه از روی عمد و نه از سهو و امامت آنستکه مکلف بداند و اقرار کند که بعد از پیغمبر تا قیامت دوازده
امام بهم رسیده است و مراد از امام انسانیست که به نیابت پیغمبر اطاعتش واجبست بر همهٔ مکلفین در جمیع امور دنیا
و دین و امام اول علی بن ابی طالب پسر عم پیغمبرست و امام دوم امام حسن مجتبی ابن علی بن ابیطالبست که پسر بزرگ علیست
و امام سیم امام حسین بن علی شهید کربلاست که پسر دیگر علی است و مادر حسن و حسین فاطمه دختر پیغمبر است و امام چهارم
امام زین العابدین علی بن الحسین است و امام پنجم امام محمد باقر است و امام ششم امام جعفر صادق است و امام هفتم موسی کاظم است
و امام هشتم امام علی بن موسی الرضا است و امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم امام علی النقی است و امام یازدهم امام
حسن عسکریست و امام دوازدهم امام محمد مهدی صاحب الزمان است که زنده است تا وقتیکه ظهور کند و عالم را از ظلم
و کفر پاک سازد و از امام زین العابدین تا آخر هر امامی پسر امامیست که پیش از خودش بوده است و دلیل بر امامت علی بن ابیطالب
مقدمهٔ غدیر خم است که سنی و شیعه روایت کرده اند که حضرت پیغمبر در غدیر خم در حضور ابوبکر و عمر و زیاده بر ده هزار
کس از صحابه او را خلیفه و جانشین خود نمود و جمیع حاضرین را به بیعت او امر نمود و اول کسی که با او بیعت نمود عمر بن خطاب
بود و دلیل بر امامت باقی ائمه آنست که هر امامی امام بعد از خود را جانشین خود نمود و دلیل دیگر آنستکه بقول سنی
و شیعه هر یک از دوازده امام در عصر خود اعلم از همه کس بودند و مردم در مسائل احتیاج بایشان داشتند و ایشان
بکسی احتیاج نداشتند و محتاج الیه لابد امامست نه محتاج بدلیل افمن یهدی الی الحق یعنی کسیکه مردم را براه حق
رهنمائی کند سزاوارتر است باینکه او را امام بهم کنند از کسیکه خود حق را نداند و محتاج بدیگری باشد و دیگر سنی
و شیعه روایت کرده اند که حضرت پیغمبر اشاره کرد بامام حسین و فرمود این پسر من امام است و پسر امام است
و برادر امام است و پدر نه امام است که نهم ایشان قائم ایشانست یعنی صاحب الزمان است و نیز باید اعتقاد کند و
اقرار نماید که هر امامی و هم چنین حضرت فاطمه دختر پیغمبر مثل پیغمبر معصوم بودند از گناهها و کارهای غلط و سهو و نسیان
در عبادت و غیر آن و معاد آنستکه مکلف بداند و اقرار کند که قیامت حق است و هر مرده زنده خواهد شد از
برای ثواب و عقاب و حساب و دادن حق مردم و رفتن به بهشت یا دوزخ و گذشتن از پل صراط که بر جهنم کشیده است
و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است و بهشت و دوزخ بر حق است و الحال هر دو موجود است و دلیل بر معاد آیات
قرآنی است و اخبار بسیار که اهل اسلام از حضرت پیغمبر روایت کرده اند و هم چنین اجماع جمیع پیغمبرانست بر حقیقت آن

لطیفه خوش طبعی که مشتمل باشد بر دروغ چنانکه مدام مردم روزگار است جایز است یا نه جواب احوط ترک آنست
و نهی از مطلق کذب وارد شده **لطیفه** شوخی و مزاح کردن بعد التضرر دارد یا نه جواب نه بلکه سنتست خصوصا
در سفرها مادام که مشتمل بر دروغ و حرامی نباشد و مستلزم اذیت دیگری نشود چنانکه حضرت پیغمبر و ائمه و صحابه
و علما مینموده اند مرویست که روزی حضرت پیغمبر با حضرت امیر خرما میخوردند و حضرت پیغمبر پنهانی هستهای خود را در
پیش حضرت امیر میگذاشت و بعد از فراغ دید که بیشتر هسته نزد حضرت امیر است پس حضرت پیغمبر فرمود یا علی انت اکول
ای علی تو پرخوری علی گفت الاکول من اکل التمر و النواة یعنی پرخور کسیست که خرما را با هسته خورده و روزی حضرت پیغمبر
فرمود که زن پیر و مرد پیر و آدم سیاه داخل بهشت نمیشود پس پیرزنی با عباس بن عبدالمطلب و بلال حبشی شروع بگریه کردند

و حدیث دیگر ان الکذب لیقع ... و در بعض نسخ ... بیوی ... منه

حضرت فرمود که اینها از جوانان سفید میکنند بعد داخل بهشت میکردانند ل ضلح نور اینها ئی بکشتی گرفتن خوب است یا نه
ب خوب نیست و حکایت کشتی گرفتن حسنین در حضور سید کونین و حضرت امیر و فاطمه و جبرئیل معروف و مشهور
در کتاب امالی شیخ صدوق بسند بسیار معتبر مذکور است و هم چنین کشتی گرفتن حضرت رسول با رکانه و او را
بر زمین زدن و باین سبب اسلام آوردن در کتب عامه و خاصه مسطور است ل ضبط اگر کسی از گناه توبه کرد و
در دل دارد که اگر اتفاق افتد باز آن گناه را بکند یا او مصر هست یا نه ب بلی تا عزم بر ترک نکند توبه بعمل نمی
آید ل ضمك بعضی خطا بجوانان میکنند و زن مخنث صاحب میگویند و هم چنین فلان خر بفلان زن مشترا
میکویند یا اینها موجب حد و تعزیر میشود یا نه ب بسیار بد است لکن اثبات حد و تعزیر باینها مشکلست و اکثر
این هرزها بجوز شایع میکردد ل ضکا اصرار بر صغیره باعث خروج از عدالت و دخول در فسق میشود یا نه ب اصرار
بر کبیره باعث چه میشود ب بعضی میگویند باعث کفر میشود نظر به بعضی احادیث و ظاهر اینست که این کفر نه
بان معنی است که همیشه در جهنم باشد یا مرتکب کبیره نجس باشد و صحبت نتوان کرد بلکه مراد آنست که حرمت اهل ایمان
زایل میشود و در دنیا مستحق اهانت و حد و در آخرت مستوجب عذاب میگردد ل ضکب معنی اصرار بر گناه کبیره و
گناه کبیره چیست ب اصرار آنست که گناه کند و پشیمان نشود و اراده عود داشته باشد و بعضی گفته اند آنست که مکرر کند
و در میان توبه نکند و در معنی گناه کبیره علما اختلاف نموده اند و مشهور آنست که گناه کبیره هر گناهی است که حقتعالی در قرآن
وعده عقاب بر آن فرموده است و اخبار بسیار دلالت بر آن دارد و آنچه در احادیث از جمله کبایر شمرده اند اینست شراب
خوردن و زنا کردن و ربا گرفتن و عاق والدین شدن و لواطه کردن و کسی را بناحق کشتن و دزدی کردن و مال یتیم
بناحق خوردن و خوردن مردار و خون و گوشت خوك و آنچه بغیر نام خدا ذبح شده باشد مگر در وقت ضرورت و رشوه
گرفتن و قمار باختن و کم کشیدن و کم پیمودن و نسبت زنا بعفیفه دادن و بدروغ گواهی دادن و از رحمت خدا ناامید
بودن و از مکر و حیله خدا خاطر جمع بودن و اعانت ظالم کردن یعنی در ظلم و میل قلبی بظالم کردن و عمدا قسم دروغ
خوردن و حق مردم را حبس نمودن با مطالبه صاحب و مکان دادن و دروغ گفتن و تکبر کردن و اسراف نمودن و
تبذیر کردن و خیانت کردن و استخفاف بحج کردن و با دوستان خدا جنگ کردن و بلهو و استعمال الات آن مشغول
شدن و اصرار بر گناهان نمودن و از برای خدا شریك قرار دادن و سحر و جادو کردن و در غنیمت جهاد خیانت کردن
و زکوة ندادن و کتمان شهادة کردن و قطع رحم نمودن و عمدا ترك نماز و واجب کردن و واجبی از واجبات الهی را ترك
نمودن و عهد شکستن و تعرب بعد از هجرت و کفر بخدا و ارتکاب چیزی که خدا وعده آتش بر آن نموده و غنا و خوانندگی
کردن و شنیدن و در وصیت ظلم کردن و بدروغ بر خدا و رسول و ائمه گفتن و غیبت کردن و شنیدن و کمك کردن
ل ضکج اعتماد بر رخصت نماز و غیر آن بر نقل انگشتری از انگشتی بانگشتی و مانند آن جایز است یا نه ب بلی آنچه وارد
شده که بر غیر خدا اعتماد نباید کرد در باب مغفرت یا نه ل ضکد ان الله کان للاوابین غفورا چه معنی دارد
ب کلمه کان در اینجا منسلخ است از معنی زمان و موافق بعضی از روایات مراد با اوابین بسیار رجوع کنندگانند
بدرگاه حقتعالی بتوبه و در بعضی روایات وارد است که مراد با شیعیانند که رجوع با ائمه خود مینمایند در احکام
دین و منافاتی در میان هر دو نیست و قرآن مجید را بطن بسیار است و حاصل اینست که جناب مقدس الهی شیعیان بسیار
توبه کنندگان را آمرزنده است و در بعضی از روایات وارد است که نماز نافله ظهر نماز اوابین است یعنی ابن بکی اید
هل اثبات اینها نیست ل ضکه اگر کسی گوید که غیبت من کند یا شنود او را حلال نمی دارم چنانکه بعضی از مشایخ
نقل کرده اند که هر صبح چنین دعائی میکرد یا غیبت کردن یا شنیدن غیبت چنین کسی حلال میشود یا نه ب حلال
نمیشود شاید بدتر باشد ل ضکو هرگاه شخصی را دشنام دهد یا بنوع دیگر آزار کند و ظالم بدش نمی آید اینکه
کسی آن را نقل کند لکن مظلوم راضی نیست که کسی بر آن مطلع شود در این صورت نقل آن حرام است یا نه ب بلی چه
هتك عرض مظلوم است ل ضکز آیا بمجرد شروع در غیبت واجب میشود که او را منع کنند یا بعد از اتمام ب اگر از
شروع معلوم شود که غیبت است در اول منع باید کرد ل ضکح غیبت و استماع در امری که سامع با مدعی ان ابتدا از ان

والحیوة

خبر دارند

جبر دارند جایز است یا نه ب هرگاه فاسق متظاهر است بفسق و اخفا نمیکند و غرور نیست که غیبت او در همان فسق
جایز باشد و اگر اخفاء کند جایز نیست و احوط ترک است مگر آنکه نهی از منکر بدون آن نشود ل ضکط الاغتیاب لفاسق
چه معنی دارد ب ظاهر آنست که مراد آنست که در آن فسقی که اظهار آن میکند غیبت او حرمت ندارد و احتمال دارد که مراد این
باشد که بعد از اظهار بعضی از فسقها غیبتش در بعضی مخفی نیز حلال میشود و نیز احتمال میرود که مراد رفع توهم حلیت باشد
یعنی حلال نیست غیبت فاسق هر چند اظهار فسق کند و اظهار معروفیت بفسق سبب حلیت این فسق نمی شود چنانکه زنا
حلال نمی شود بشوهرداری مثلا اگر زنی زانیه شود و علانیه زنا کند و اشهر اظهر در معنی حدیث همان اول است ل ضل
هرگاه گوینده ادعائی ظاهر کند در شنونده معلوم نباشد چه کند ب باید گوش ندهد یا برخیزد هرگاه منع نتواند کرد
ل ضلا هرگاه شخصی را مکرر منع کنند و او اگرچه در آن وقت ممنوع میشود اما بعد از آن نیز غیبت میکند آیا منع او همیشه
واجبست یا نه ب منع کند یا برخیزد اگر خوف ضرری نباشد ل ضلب اگر شخصی را از نامشروعی منع کردند و او
متاثر نشد و ظن اینکس غالب شد که سخن او را قبول نمی کند آیا بعد از آن نهی واجبست یا نه و هم چنین در امر بواجبات
ب از جمله شروط وجوب امر بمعروف و نهی از منکر تجویز تاثیر است پس در جائیکه تجویز محقق نشود وجوب ساقط است
ل ضلج رد غیبت واجبست چه معنی دارد ب یعنی نگذارند که غیبت واقع شود یا توجیهی ذکر نماید یا تفحص کنند یا بر
خیزند ل ضلد ز زرکان چهار روز هفتگی پنج دو روز می باید عراقی پنج سه روز شب یک نهار دو لیل دو
با روسه زاغ یکی چون سهیل دو میخ و دو ماه یکی هیچ بود دفنه نیز شمردن برافشد بهود ب گویند که فخر
الحکماء والعلماء خواجه نصیر طوسی ره با جمعی از مسلمین و یهود در کشتی بسفر میرفتند و مجموع ایشان سی نفر بودند اتفاقا
در میان دریا کشتی بتلاطم افتاد و مشرف بر غرق شد پس همگی اتفاق نمودند بر آنکه قرعه زنند و نیم یک یک را با ب
اندازند که شاید بعضی باقی بمانند پس خواجه در چنین حالی تدبیری نمود و ایشان را بترتیبی نشانید مدور که از نه نه
شمردن و نهمین را با ب انداختن مجموع یهود هلاک شدند و تمام مسلمین سالم ماندند و نجات یافتند و این از جمله کرامات
است و طریقش چنین بود که از مسلمین چهار و آن یهود پنج و از مسلمین دو و از یهود یک و هم چنین بترتیب اشعار مذکوره
و تقدیم مسلمین بر یهود نشانید و عدد مسلمین با یهود مساوی بود و بعضی باین شعر اشاره باین مقدمه نموده اند و لما
ثنت بلحظ لداذلت فما خفت من شامت ودیگری نیز گفته والله یقضی بکل یسر ویحفظ الضیف حیث کانا و مراد
شان بحروف بی نقطه مسلمین و از با نقطه یهود است ل ضله ما الفرق بین القابلیة والاستعداد ب هو ان
القابلیة للشیء بحسب ذاته من غیر اعتبار امر معه والاستعداد هو الذی له بواسطة انضمام امر الیه مثلا العناصر
الاربعة لها قابلیة ان یکون حیوانا وان لا یکون فیها استعداد الحیوانیة والانسانیة الا ان یصیر بحیث یحصل
منها طعام حیوان او انسان و ذلک بان یمزج فاذا حصل لها مزاج ثم حصل منه النبات الذی منه طعام الحیوان صار مستعد
للحیوانیة ثم الانسانیة ل ضلو هرگاه چیز حرام یا نجس یا زن حرام النکاح مخلوط شود با حلال و پاک و حلال النکاح
و مشتبه شود اشتباهی که بیان تمیز ممکن نباشد حکمش چیست ب بنا بر مشهور اگر در میان غیر محصور مشتبه شده
اجتناب واجب نیست و اگر محصور است واجبست و در حد محصور اختلاف و اشتباه عظیم هست و ظاهر اکثر اخبار معتبره این
مسئله آنست که تا حرام بعینه معلوم نباشد اجتناب واجب نیست و احوط در محصور اجتناب است مگر در مواضع منصوصه مثل انائین
مشتبهین و اشتباه حیوان موطوء که در آنجا اجتناب واجبست ل ضلز هرگاه شخصی چیزی بکسی دهد که فرزند مرا تعلیم
کن و آن فرزند بالغ است یا میتوان او را از برخواندن و مطالعه هر چند واجب عینی باشد بر او یاد گرفتن ب برای غیر
واجب و حرام تادیبا میتوان کرد ل ضلح گرفتن مزد بر تعلیم نحو و صرف و امثال آن حلال است یا نه ب بلی هرگاه
مشتمل بر واجبات عینیه نباشد مثل واجبات نماز زیرا که نسبت بآنها مزد نمیتوان گرفت مگر آنکه متعلم غیر
مکلف باشد ل ضلط صفات ثبوتیه و سلبیه خدا را بیان نمائید ب صفات ثبوتیه یعنی صفاتیکه لا بد خدا
و در آیات و روایات وارد شده است هشت است اول قدرت یعنی خدا قادر و توانا است که هر چه خواهد باختیار خود
میکند یا نمیکند و عاجز نیست دوم علم یعنی خدا عالم و دانا است بهمه چیزها و جاهل نیست بهیچ چیز سوم حیات است

یعنی خدا حیّ و زنده است و کار یکه از زنده بعمل می‌اید از او بعمل میاید از علم و قدرت چهارم اراده و کراهت یعنی خدا
مرید و دانا است بمصلحت فعل و کاره و دانا است بمصلحت ترک فعل و باین جهت امر و نهی میکند پنجم سمع و بصر یعنی خدا
شنوا و بینا است و دانا است بمسموعات و مبصرات بی الت سمع و بصر ششم قدم ازلی و بقای ابدی یعنی خدا واجب
الوجود است و وجود او را اوّل و اخر نیست هفتم تکلم است یعنی خدا متکلم و افریننده حروف و صدا در اجسام است ماده
هشتم صدق یعنی خدا صادق و راست گو است یعنی خلف وعده نمیکند و از وعید میتواند عفو کند و صفات سلبیه یعنی
صفاتیکه لایق خدا نیست چنانکه از قران و حدیث معلوم میشود و عقل بران دلالت میکند هفت است اوّل انکه مرکب
نیست زیراکه مرکب محتاج است باجزای خود و هرچه محتاج شد ممکن الوجود است دوم انکه خدا نه جوهر است نه جسم و نه
عرض و الا ممکن الوجود خواهد بود زیراکه جوهر ممکن الوجود است زیراکه گویند که احتیاج به محل نداشته باشد و جسم جوهر است
قابل قسمت در طول و عرض و عمق و عرض ممکن الوجود است که در وجود احتیاج بمحل دارد سیم انکه خدا محل حوادث نیست
و الا متغیر خواهد بود و هر متغیری حادث و ممکن الوجود است چهارم انکه خدا دیدنی نیست و الا در جهتی میبایست خواهد
بود و هرچه در جهت است جسم است و معلوم شد که جسم نیست پنجم انکه خدا شریک ندارد در ذات و نه در صفات ششم انکه
خدا را معانی و صفات زایده بر ذات نیست بلکه صفات او عین ذات او است و الا لازم میاید تعدد قدما یا محل حوادث بودن خدا
و معلوم شد بطلان هر دو بدلیل توحید و وجوب وجود هفتم انکه خدا غنی است و محتاج بغیر نیست و الا لازم میاید که ممکن
الوجود باشد و ان باطل است **ل ضم** ایا جایز است که ده من گندم بفروشیم به یکجا بده دینار در ذمّه مشتری و ده من گندم از او
بخریم بهمان عبا به که بعد از پنجاه بدهد **ب** درین مسئله خلاف است بعضی جایز نمیدانند و اقوی جواز است و احوط ان
کره جه سلم نقد حاضر و در مجلس بیع قبض شود و اکتفا بقبض ما فی الذمه نکند **ل ضما** میگویند که شما گفته اید که کشتن
مرغ کمال اشکال دارد بسبب اشکال چیست **ب** سببش انستکه در ذبح شرعی هر حیوانی غیر از ماهی و ملخ باید حلقوم بریده
شود در زیر گره برامده از حلقوم که انرا بعربی جوزه و غلصمه میگویند و مرغ و همه طیور را عادت انستکه غالباً در وقت
کشتن زبان خود را پس میکشد و باین سبب مجموع حلقوم پایین میرود و بعوض حلقوم زبان بریده میشود و حیوان مردار و
حرام میکرد باجماع کل علما و چاره انستکه زبان مرغ را یکی دیگر بپایین نبرد و حلقوم را باد و رک طرفین ان بدو مرئی که مراد
از ان و در عقب انست ببرند تا حلال شود و الله العالم **ل ضمب** هرگاه چیزی بخرد بکیل یا وزن و بعد از ان زیاد باید
چه صورت دارد **ب** اگر معلوم شود که از باب غلط نیست و از تفاوت کیل و وزن است باکی نیست و اگر ظاهر شود که غلط
شده باید بایع را اعلام کند و هم چنین اگر هیچ کدام معلوم نشود علی الاحوط بل لا یخلو من قوة **ل ضمج** کنده
بکمن هشتاد دینار نرخ است و یکمن را بیک صد دینار میدهد بموعد یکسال این سودا یانه **ب** هرگاه بوعده معیّن
بفروشد بیع نسیه است و خوب است باستجماع شرایط **ل ضمد** هرگاه بیع بقبض و اقباض بعمل اید بدون صیغه بعد از ان
یکطرف مرد یا وارث او میرسد که بان دیگر اتفاقا کنند نظر بانکه صیغه خوانده نشده **ب** معامله مستجمع شرایط صحت را
بدون صیغه معاطات میگویند و بنا بر مشهور تا طرفین در حیات هستند و تصرف در ثمن یا ثمن نکرده اند میتوانند که
معامله را برهم زنند و الا فلا و فتوی بر اینست و الله یعلم **ل ضمه** معنی انشا که در عقود درکار است چه چیز است **ب**
همین است که مقصود از انکه مثلا ان باشد که بهمین لفظ نکاح را واقع میسازم و میان ان زن و ان مرد زنی و شوهری
قرار میدهم نه انکه خبر میدهم از نکاحی که پیشتر واقع شد خواه راست باشد یا دروغ **ل ضمو** کسیکه قادر بر عربی باشد
صیغه نذر و غیر ان را از عقود و ایقاعات بفارسی بگوید درست است یا نه **ب** ظاهرا درست است لکن در نکاح و طلاق
بالفعل اکتفا بفارسی نکند **ل ضمز** هرگاه شهود طلاق عربی نفهمند چه باید کرد **ب** لفظ طالق را باشان تعلیم
کنند که بمعنی رضا است و تتمه کلام را بزبان ایشان بگوید و هم چنین در سایر صیغها مثل نکاح هرگاه خواهد که انرا
شاهد بگیرد و هرگاه ممکن نشود هر چند که بسیار بعید است با اصطلاح شهود صیغه بخواند **ل ضمح** قیل لشخص ما الفرق
بین المایح و الماتح فقال ما بین نقطتیهما **ب** ذلک لان المایح بالتحتیة هو الذی فی اسفل البئر یملأ الدلو و بالفوقیة
من یکون من اعلاها یستقی منها **ل ضمط** شخصی مشغول الذمه بحق و مال کسی باشد و صاحب حق فوت شود هرگاه

ورثه او یا آن شخص یا با وارث او طی نماید بصلح یا هبه یا ابراء مثلاً آن شخص طلب بری الذمه میشود یا نه ب در حق عرضی
هرگاه صاحب حق نباشد برای او دعا و استغفار باید نمود و استرضای ورثه معلوم نیست که نفعی داشته باشد و در
حق مالی و قصاص اگر با ورثه بطیب خاطر طی نماید خوب است و باید که وارث را تمکین از قصاص دهد و هر قدر اگر مشغول الذمه
است با ایشان اعلام کند که ایشان حق دانسته بطوع و رغبت صلح یا ابراء کنند و اگر بضرورت یا بدون اعلام طی کنند نفع
نزاع اخروی نمی شود ل ضن شخصی مشغول الذمه ما بود و میتواند که خود مال را بدهد و نداده حلال کردن او بهتر است
یا نه ب بلی هرگاه شبهه باشد ل ضنا شخصی طلبی دارد اگر ایستادگی کند میتواند حق خود را بگیرد آیا جایز است
که ترک مطالبه کند و دعوی را بقیامت نداز خواه مضطر باشد یا نه و چه باید و مدیون خویش باشد یا بیگانه
و بر تقدیر جواز مستحب است یا مکروه ب اگر متضمن دعوی و مفسده و هتک عرض باشد ظاهراً ترک اولی است
مگر آنکه ضرر عظیم با او برسد و مضطر شود یا حرج او باشد یا استطاعت داند که مطالبه نفع میبخشد ل ضب
ما السبب فی اخبار بعض المجانین و اصحاب الملیخولیا بامور غیبیه فیکون کما قالوا ب قالوا ان من غلبت علیه
السوداء واستحکم جنونه واستولت المرة بالسوداء علی دماغه او هنت منه التخیل و حلت الروح للنفسیه فی وسط الدماغ
الذی هو الة لبسبب کثرة الحرکة الفکریة اللازمة لها واذا وهن التخیل سکن عن التصرف فیفرغ النفس عنه فانها
مشغولة بالتفکر فیما یرد علیها من الحواس باستخدام التخیل وعند سکونه و وهنه یحصل لها الفراغ لتعطیل الآلة
فیتصل بالعوالم القدسیة بسهولة فیفیض علیها المبداء سانحا غیبیا مما یلیق بها من احوالها و احوال ما یتعلق
من الاهل والولد والبلد و امثال ذلک وینتقش فیها و ذلک غیر مستبعد فان انطباع ذلک فیها کانطباع الصور
من مرآت فی مرآت اخری یقابلها عند ارتفاع الحجاب من بینهما والله یعلم ل ضنج اگر کسی در مرض موت هبه
کند چیزی را که حاضر است و چیزی را که در شهر دیگر است یا وصیت در مال حاضر و غایب هر دو صحیح است یا نه ب
در هبه تا بقبض نداده بعد از فوت هر یک بهم نمیرسد خواه حاضر و خواه غایب و اگر وصیت کرده که با و دهند در ثلث اعتبار
دارد حضور و غیبت دخلی ندارد ل ضنل طفل کوچک خواه یتیم و خواه غیر آن یا بزرگ اگر چیزی از نان و غیر آن در
غیر وقت ضرورت دادن هرگاه میهمان باشد که او عادت بطلبیدن کند یا نخواهد کرد مستحب است یا مکروه ب ظاهراً
مستحب است ل ضنه بمسلمان غیر امامی هرگاه سؤال کند چیزی دادن خوب است یا نه ب هرگاه عداوتش با اهلبیت
معلوم نباشد ضرر ندارد ل ضنو هرگاه مشار الیه معلوم باشد جایز است که بگوید وقفت هکذا یا وهبت هکذا
یا انکحت هکذا و همچنین در سایر صیغ ب جایز و کافی است و همچنین هرگاه اجرای معامله و نکاح را بزبان غیر
عربی تقریر کنند و بعد از آن مثلاً انکحت هکذا گوید خوب است و حکم صیغه عربی دارد ل ضنز هرگاه موجر یا مستأجر
اقرار کند که هرگاه من حاضر نباشم خود تجدید اجاره کن و پیش از موعد فوت شده در این صورت میتواند که بعد از
فوت تجدید کند یا نه و اگر کرده باشد چه حکم دارد ب اگر او را وکیل در تجدید کرده وکالت بموت هر یک از طرفین
منفسخ میشود و اجاره بعد از موت عبث ندارد و اگر وصیت کرده احتمال صحت دارد و احوط صلح است ل ضنح کار فرمودن
طفلیکه یتیم است یا غیر یتیم هرگاه نفع یا بنکس میرساند جایز است یا نه ب اگر مصلحت طفل در آن باشد خوب است
و الا بدون اذن ولی مشکل است ل ضنط هرگاه کسی وکیل شود در اجرای صیغه چه نحو بگوید ب هرگاه وکیل
در ایجاب است بگوید بعتک الشیء الفلانی وکالة عن فلان هکذا و اگر وکیل در قبول است بگوید قبلت وکالة عن فلان
ل ضس در وقف نشر یکی مثلا پسر و پدر هرگاه حصه احدهما از خرج ضروری او زیاده شود و دیگری میتواند آنرا
بمصرف خود برساند یا نه مگر بر سبیل قرض نسبت بمال دیگران لکن در صورت اضطرار نظر بوجوب نفقه میتواند
که روز بروز نفقه خود را از آن بردارد ل ضسا اگر ده برسادات وقف باشد و اکثر ایشان غیر مستحق باشند
آیا جایز است که از حصه امام یا غیر امام در آن صرف شود تا ایشان منتفع شوند ب اگر حاصل آن بسادات عاید
میشود شاید جایز باشد و اگر بسادات مستحق دهند که خود بمصرف آن رسانند احوط خواهد بود ل ضسب اگر گوید
بر فلان وقف کردم و بعد از موت او بر فلانی که در فلان ده مثلا درس گوید درست است ب بلی اگر معین اگر

جواب آنرا بعبارت دیگر هم توان چنین گفت که تواناتی دارد که دیگری را با ما سوای خود دهد تا زیاده از آن بار دیگری دادیم بر دارد تا بدون رخصت مالك دیگری را با خود سوار میتوانیم کرد تا بار دیگری را دارد از زیاده میتوانیم کرد تا مترجب اگر در غار بیفتید شد که خود سوار شود تا مال معین را بار کند تجاوز نکند و الا اگر غایب توانائی مرکوب بار متحمّل تا باید کرد و دیگری را سوار نباید کرد ل ضسد عنه ما سوف علی زمن ینقضی بالهم والحزن ف قیل عنه مبتدأ والمضاف الیه قائم مقام خبره مثل ما مضروب الزیدان وقیل خبر مقدم والاصل زمن ینقضی عنه ما سوف علیه و قیل خبر مبتداء محذوف هو انا و ما سوف مصدر کالمیسور بمعنی الفاعل ل ضسه ابی جوده لا البخل واستعجلت به نعم من فتی لا یمنع الجود قاتله ف روی البخل منصوبا علی زیادة لا و مجرورا بالاضافة لا الیه فان کلمة لا یکون للبخل کما اذا وقعت بعد اعطنی او هل تعطینی مثلا و للجود کما اذا وقعت بعد مثل اعمتعنی عطاءك و قیل فی النصب مفعول و البخل بدله و قیل لا مفعول به و البخل مفعول له ای کراهة البخل کما فی قوله تعالی یبیّن الله لکم ان تضلّوا ای کراهة ضلالة لکم و المعنی ان جود ممدوحه ابی ان ینطق بلا التی للبخل و سبقت نعم الی جوده الکون نعم صادره من فتی لا یمنع جوده الذی یرید قتله فعلی هذا قاتله بالفوقیة و یروی بالمهملة و یرجع ضمیره الی نعم ل ضسو هرگاه شخصی مکرر میگفته فلان قدر خمس یا زکوة مثلا در ذمّهٔ من هست ای فلان و فلان شاهد باشید اما وصیت نامه درست نکرده و نزد مردن نیز غافل شده شاهد نگرفته و هیچ کس مطلع نیست که آن خود را از کردن خود اداکرده باشد و از او چیزی برابر آن حق بجا مانده در این صورت بر وارث چه لازم میباید ف ظاهرا انقدر را که اقرار داشته که در ذمّهٔ او است اگر وارث نداده است باید بدهد ل ضسز هرگاه شخصی گوید که وصی ملك مرا بفروشید و فلان قدر خمس یا زکوة مثلا بدهید در این صورت میتواند که نخواهد در آن باب بد خواه مساوی قیمة المثل دهد یا بیشتر یا کمتر و در عمل بوصیت تا چه جایز است یا نه ف باید تعدّی ثلث بوصایای میّت نموده نقد دهد و جنس ندهد و وجوب عمل بوصیت با امکان فوریست مگر آنکه موصی تجویز تاخیر کرده باشد ل ضسح میگویند که از اوّل زوال شمس تا سایه دو قدم شود وقت نافله ظهر است و تا چهار قدم شود وقت فضیلت ظهر و نافله عصر است و تا هشت قدم شود وقت فضیلت عصر است و مراد از قدم چیست و زوال بچه معلوم میگردد و هر قدمی چند ساعت طی میشود و نماز جمعه را تا چه وقت میتوان کرد ف مراد از قدم سبع شاخص است یعنی هفت یك هر چیزی که از برای استعلام وقت نصب کنند و وجه تسمیه طول قامت هر انسان مستوی الخلقه هفت قدم است و هر قدمی یکشبر است و زوال معلوم میشود یا بآنکه سایه بعد از نهایت کوتاهی شروع کند در زیادتی یا بعد از بر طرف شدن شروع کند در هم رسیدن یا آنکه سایه از خط نصف النّهار بگذرد و سایه را بعد از کمی موجود بعد از عدم را فیء میگویند و اعتبار اقدام را باین سایه میکنند نه بسایه که در حین زوال میباشد و بحسب اختلاف فصول و عروض بلاد مختلف میگردد و ما را بعرض اصفهان که سی و دو درجه است بنا مینمائیم تقریبا بنحویکه بعضی از محققین فرموده اند در اوّل سرطان در وقت زوال سایه مقدار یك قدم و عشر قدم تقریبا میماند و در وسط سرطان یك قدم و خمس قدم و در اوّل اسد یك قدم و نیم و در وسطش دو قدم و در اوّل سنبله سه قدم و در وسطش سه قدم و نیم و در اوّل میزان چهار قدم و نیم و در وسطش پنج و نیم و در اوّل عقرب شش قدم و سه ربع و در وسطش هشت و در اوّل قوس نه قدم و سدس و در وسطش ده و در اوّل جدی ده و ثلث و در وسطش ده و در اوّل دلو نه و در وسطش هشت و در اوّل حوت شش و دو ثلث و در وسطش پنج و نیم و در اوّل حمل چهار و نیم و در وسطش سه و نیم و در اوّل ثور دو و ثلث و در وسطش دو و در اوّل جوزا یك قدم و نیم و در وسطش یك قدم و خمس قدم میماند تخمینا اما ساعات اقدام بعرض اصفهان و آنچه قریب بآن است در عرض پس در اوّل حمل دو قدم میرود در دو ساعت الا سه دقیقه و چهار قدم در دو ساعت و چهل و سه دقیقه و در وسط حمل دو قدم در دو ساعت الا دو سه دقیقه و چهار قدم در دو و چهل و هفت دقیقه و در اوّل ثور دو قدم در یك و پنجاه و سه دقیقه و چهار در دو و بیست و سه دقیقه و در وسطش دو در یك و پنجاه و یك دقیقه و چهار در دو و چهل و پنج دقیقه و در اوّل جوزا دو قدم در یك و چهل و نه دقیقه و چهار در دو و چهل و دو دقیقه و در وسطش دو در یك و سی و هشت دقیقه

وچهار درجه و سی و هشت دقیقه و در اول سرطان دو درجه و چهل و یک دقیقه و چهار درجه و سی و هشت
دقیقه و در وسطش مثل وسط جوزا است و در اول اسد مانند اول جوزا است و وسطش مانند وسط ثور است
و در اول سنبله مانند اول ثور است و وسطش مانند وسط حمل است و اول میزان مانند اول و در وسطش دو
قدم در یک و چهل و پنج دقیقه و چهار درجه و سی و هشت دقیقه و در اول عقرب و قدم در یک و چهل و شش
دقیقه و چهار درجه و سی و یک دقیقه و در اول قوس و قدم در یک و چهل دقیقه و چهار درجه و هفده دقیقه
و در وسطش دو و در یک و سی و هشت دقیقه و چهار درجه و دوازده دقیقه و در اول جدی دو قدم در یک و سی و
هفت دقیقه و چهار درجه و ده دقیقه و در وسطش مثل وسط قوس و اول دلو مثل اول قوس و وسطش مثل
وسط عقرب و اول حوت مثل اول عقرب است و وسطش مثل وسط میزان و ما بین تقدیرات مقادیر مذکوره را
بتخمین و مقایسه معلوم میتوان کرد و اخر وقت نماز جمعه مختلف فیه است و مشهور همین قدم است که مقابل
ظل شاخص است و بعضی یک ساعت و بعضی کمتر میدانند و طریق احتیاط ظاهر است والله یعلم ل ضسط
هرگاه وصیتی بی عذر یا با عذر تاخیر انفاذ وصیت کند اجرة المثل و نماء موصی به حق موصی له است یا نه
ب اجرة و نماء بعد از قبول از موصی له است و قبل از قبول محل خلاف است مبنی بر انکه قبول ناقل است یا کاشف
ل ضصح اگر کسی وصیت کند بخمس و زکوة و هبه هم کند پیش از ان وصیت یا بعد از ان در اینصورت هر کدام از هبه
و وصیت از اصل اند یا از ثلث ب خمس و زکوة از اصل بیرون میروند و مقدم اند بر وصیت یا هبه که در
مرض موت باشد علی المشهور و اظهر مساوات هبه نسبت با زکوة و خمس در خروج از اصل و اگر وصیت بسنیتی
یا هبه با سایر تعشات در مرض موت جمع شود اگر هبه را بقبض داده باشد مانند سایر منجزات است که مقدم اند بر وصیت
علی المشهور والله یعلم ل ضعا هرگاه چند مرد یا چند زن بگویند که فلان ترا وکیل نموده که او را بفلان
عقد کنی بمهر فلان مجرد همین میتوان که بعنوان وکالت صیغه خواند و انکه نفس موکل بگوید ب اگر
اگر مطلب مجرد ایقاع صیغه باشد که زوج و زوجه خود بدانند که عقد واقع شده ضرر ندارد که بوکالت
بخواند بلکه بقول یک کس نیز میشود اگرچه زوج باشد و احتیاج بثبوت شرعی ندارد و اگر خواهند که عاقد نیز شاهد
باشد میباید وکالت ثابت شود بدو شاهد عادل یا شیاع مفید علم یا قراین قویه که از ان علم بهم رسد ل ضعب
غلامی ماذون در تزویج عقد کرد زنی یکه اگر اقا قبول کند عقد باطل شود چه نحو میشود ب این در صورتست
که خودش را مهر قرار داده پس عقد باطل میشود بسبب لزوم دور ل ضعج عورتین نسبت بمحارم قبل و
دبر است یا از ناف تا سر زانو ظاهرا همین است و اعتبار ناف تا زانو احوط است ل ضعد دو کس با هم
لواطه کرده اند اولاد خود را بهم تزویج میتوانند کرد یا نه ب بلی ظاهرا و قولی بحرمت دران نقل شده و
دلیلی از برای ان ظاهر نیست ل ضعه اگر خواستگاری متعارف بغیر عقد عربی و فارسی شده و از ایشان
اولاد بهم رسیده چه حکم دارد ب اگر عالم بتحریم باشند اولاد زنا است و اگر شبهه شده باشد بر ایشان اولاد
شبهه خواهند بود و حکم صحیح خواهند داشت ل ضعو وطی در حیض و نفاس در دبر حرام است یا نه ب
نه بنا بر جواز وطی در دبر چنانکه اشهر اظهر است و بعضی استمتاع از حایض را ما بین سره و رکبه حرام دانسته اند
و بعضی اجماع نقل کرده اند بر مساوات نفاس و حیض در جمیع احکام الا در حد اقل و اکثر ل ضعز موطوئه
جد مادری هرچند بالا رود و بر دختر زاده هرچند پایین رود حرام است یا نه و همچنین دختر زاده بر جد مادری
ب حرمت هر دو اجماعی بلکه ضروریست و احادیث بسیار دلالت میکند بر انکه دختر زاده فرزند است حقیقة
و بعضی از اخبار که ظاهر او موهم خلاف است محمول است بر تقیه زیرا که اهل سنت متفقند بر خلاف ان و از بعضی
اخبار و اثار معلوم میشود که اول کسیکه در این باب اساس مخالفت گذارد معویة بن ابی سفیان بود چنانکه در رساله
... اشاره بان کرده ام ل ضعح با مادر زن و خواهر و عمه و خاله نسبی و رضاعی و با مادر زن خوابیدن
... تقبیل بغیر قبل و دبر نمودن و نظر بغیر انها کردن جایز است یا نه ب بلی علی الاشهر الاظهر

مگر اینکه العیاذ بالله از روی بیم خواهش و لذت جماع با شد که در این صورت حرام است حتی نکاح کردن با اینها بلا
خلاف ل ضعط اگر شخصی بعد از فوت زن با مادرش ملامسه و ملاعبه و تقبیل و مضاجعه از راه محبت
و محرمیت یا از شهوت نموده و او شوهر داشته باشد پیش از دخول دختر دیگر از آن زن میتوان خواست ب بعد
شهوت قصد نداشته و با شهوت حرام است و بدون دخول باعث حرمت دختر نمیشود مگر بر قول ضعیفی ل ضف
در این حکم خاله و عمه با دیگران تفاوت دارد یا نه ب در زنا بعضی فرق کرده اند و در نظر و لمس فرج تنها فقط ام
ل ضفا هر گاه زن منظوره و ملموسه شخصی بوده دختر او ناظر و لامس بعقد میتوان گرفت ب در غیر کنیز خلاف
ظاهر نیست در کنیز خلاف است و اظهر کراهت است ل ضفب عن قیس المجنون اصلی فلا ادری اذا ما ذکرتها اثنتین صلیت
الضحی ام ثمانیا ب قال الصفدی و نعم ما قال کان وجه التردید انه من کثرة الاشتغال والفکر کان یعد الرکعات باصابعه
ثم شك فی ان الاصابع التی صلاها التی فتحها والتی ثناها و اما حکم شك میان دو و هشت هر گاه در نماز چهار رکعتی باشد
که بنا را بر دو کذا ریدو نماز را تمام کرده اعاده کند بقصد وجوب و اگر نماز را برهم زند ضرر ندارد لکن اولی آن است ل
ضفج و للمجنون ایضا فاما عن هوی لیلی و ترکی زیارتها فانی لا اتوب ب احسن ما قیل فیه بل هو الصواب قول ابن
الحاجب ان ذا الترك لیس ما یطلب منه ثم قال فانی لا اتوب مما یطلب ترکه الا تری انه لو قال اما عن هوی لیلی و توبتی من
زیارتها فانی لا اتوب لکان مستقیما علی ان المعنی لا اتوب من توبتی اذ لا فرق بین ان یقول ترکی زیارتها من زیارتها انتهی
نتر ل ضفد بعقد زن دختر و مادرش حرام مؤبد و محرم میشوند یا نه ب مادرش بلی مطلقا علی المشهور الصحیح
و دختر شرط مگر اینکه دخول با او شده باشد بلا خلاف ل ضفه خواهر زن و مادر او و دختر او بر آنکه داشوهر که از زن
دیگر باشد حرام است یا نه ب نه بلا خلاف ل ضفو برادر مرتضع خواهر آنکه با او شیر خورده یا خواهر آنکه شیر خورده
میتوانند خواست یا نه ب شیر خورده را نمیتوانند خواست علی المشهور و شیر نخورده را میتوانند علی الاشهر الاظهر
لوط اجتناب بهتر است و اگر غیر مادر دو طفل را شیر دهد و برادر یکی از آنها خواهر دیگری را میتوانند گرفت و ظاهر این
خلافی نیست ل ضفز بیک شیر خوردن رضاع محرم متحقق میشود یا نه و هم چنین از غیر پستان یا پستان مرد
یا سایر حیوانات ب بکمتر از ده شیر رضاع متحقق نمیشود علی الصحیح خلافا لابن جنید ضعیف و موافق
عامه است و هم چنین است از غیر پستان زن و خلاف سنیان در شیر مرده شنیده مثل خلاف بخاری صاحب صحیح است
حیوانات نزد شیعه باطل است ل ضفح مرضعه بر پدر مرتضع حرام است یا نه و هم چنین مادر مرتضع بر شوهر
مرضعه ب نه بلا خلاف ل ضفط دختر زن که بعد از طلاق از شوهر دیگری بهم رسد بر شوهر اول حرام
است یا نه ب نه اگر دخول با ین نکرده باشد و الا حرام است ل ضص یا صاحب ملك الفواد عشت زار الحبیب
خلیل تاء بجر صاحب و رفع الحبیب ب بن امرءان و خلیل فاعل ملك ل ضصا ان ابی جعفر علی فرسا و ان عبد الله
ما رکبا برفع جعفر و عبد و نصب ف سا ب جعفر خبر و عبد فاعل ان و فرس مفعول علی ل ضصب قول لخالد
یا عمرو لما علمنا بالسبوق المرهفا بنصب خالد و رفع السبوف المنصوب مفعول له والمرفوع فاعل علمت فتا مفعوله بحذف
یاء المتکلم لالتقاء الساکنین ای تابی و الناب الجمل الکبیر ل ضصج شب سفر که جماع در آن مکروه هست خاص است بسفر
موجب قصر یا عام است ب ظاهر اخاص است ل ضصد شب اول و میان و آخر ماه که جماع مکروه است مخصوص است بشب
یا شامل روز است ب ظاهر اخیر اختصاص است ل ضصه در از منه و امکنه که جماع در آنها مکروه است مخصوص است
بجماع یا که احتمال حمل بهم رسد یا عام است ب ظاهر نصوص و فتاوی عموم است ل ضصو اگر کسی چیزی بر ذکر پیچیده
با حلیله خود مقاربت کند یا از روی جامه با زن ملاعبه کند تا انزال شود اینها داخل فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك
هم العادون هست یا نه ب حرمت اینها معلوم نیست در صورتیکه با حلیله باشد و اما با اجنبیه و محارم پس حرام است
مکروه مذهب حنفی چنانکه نقل کرده اند والله العالم ل ضصز مقاربت در خانه که در آن طفل غیر ممیز بیدار باشد
یا ممیز در خواب باشد کراهت دارد یا نه ب ظاهر بعضی از اخبار کراهت است ل ضصح اگر در روز بر اسما باشد و طفل را بیوند

حکم خانه بهم میرسانند یا نه ج بهتر آنست که نزد طفل ممیز نباشد س ضبط هرگاه در گهواره باشد و اثر اینها تا
کراهتی دارد ج اشکال دارد و شاید رفع بشود س ظ جماع که در روز بر آسمان کنند مکروه هست یا خواست ج
آنست که مانع نباشد ایشان و آسمان ساتری نباشد مانند سقف و چادر شب س ظ جماعی که باعث حملها می شود فرزند
میشود بعد از ظهور حمل است یا نه ج بعد از حمل نیز اجتناب بهتر است هرچند که ظاهر ابعض ان افعال عدم شمولست س ظ
نگاه کردن و گفتگو و شوخی نمودن با نابالغ هرگاه این کس را خوش آید خوبیت باشد یا بیگانه خوش صورت باشد یا نه چه
صورت دارد ج اگر خوف التذاذ و شهوت باشد باید نکند خصوصا هرگاه دختر باشد و به پنج سال داشته باشد س ظ
میگویند که هرکس شراب بخورد باید غسل کند این چه غسل است ج مرویست که حضرت پیغمبر فرمود نیست کسی که در شب
مستی بخوابد مگر آنکه عروس شیطان شود تا صبح پس چون صبح شود و لیک کرده باید او که غسل جنابت کند باعتبار
آنکه شیطان با او جماع کرده است پس اگر غسل نکند قبول نشاید خدمتی را و هرچند [...] تا رجوعی که بعد از آن
کند س ظ متعه کردن سنیه یا قبیله یا غیر اینها از فرق اسلام چه صورت دارد ج هرگاه راضی شود ضرری ندارد و
بهتر آنست که ناصبیه نباشد بلکه سنیه متعصبه را متعه نکند س ظ هرگاه زنی باشد سنی و بترسیم که اسم متعه پیش او
بریم یا ندانیم که چه مذهب دارد اگر بلفظ زوجیت و انکحت عقد کنیم و مهر و مدت را قرار دهیم تا عقد متعه بعمل آید این کار
خوبست و حرام است یا نه ج ظاهرا ضرری ندارد لکن ذکر عدم میراث و عدم استحقاق نفقه و قسمت نیز بکند س
ظ اگر کسی از جهت اثبات مدعای خود گوید لعنت بر او باد یا بگیر که بر فلان میکشند را و باد یا فلان امام یا پیغمبر را
ضربت زده باشد که اگر چنین نباشد یا بمراد فلان یا بجان فلان که چنین است [...] پیغمبر را داده باشد یا
کافر باشد اگر دروغ گفته باشد و امثال اینها جایز است یا نه ج احوط آنست که بغیر خدا مطلقا قسم نخورد خصوصا
بلعنت و برائت و شاید قسم خوردن از برای اظهار اشتراه در محبت بجان و مراد کسی ضرری نداشته باشد و همچنین
قسم مجازی بود و زندگانی خود خوردن چنانکه از پیغمبر و ائمه مرویست ظاهرا خوبست س ظ هرگاه حیوان حلال
گوشت شرعی بریده باشد و از ذبح نماید و از او خون بیرون آید و حرکت نماید حلال است یا نه ج حلال است هرگاه
خون جهنده آید یا حرکت و همچنین هرگاه یکی از اینها باشد و اشکال دارد و اکتفا بخون بیشتر است س ظ
استقرار حیات در ذبیحه شرط است در حال اختیار یا مطلقا ج اگر خون یا حرکت بعد از تذکیه بعمل آید در هر دو
حال محتاج نیست و برای شرط استقرار حیوة چنانکه مشهور بین متاخرین است دلیل واضحی نیست چنانکه در کتاب مفاتیح
الجامع و در شرح مفاتیح الشرایع بیان نموده ام س ظ شکار بتوپ تفنگ حلال است یا نه ج هرگاه بگلوله کشته
شود حرام است هرچند گلوله مشتمل بر آهن یا تمامش از آهن باشد و اگر زخم شود بحدیکه زنده بماند تا بذبح شرعی
کشته شود حلال است س ظ در کرم [...] ماهیها میرسانند یا بر طریقی که از ماهی کوچک [...] کم بقدر یک انگشت
و نیم انگشت و کمتر باشد بقدر [...] از آن ماهی کوفته در خم کرده آب نمک بر آن ریخته در آفتاب گذاشته
همه روزه چوب بر آن زده تا مضمحل شده بعد از چند روز از [...] بیرون آورده صاف نموده چنانکه از [...]
بد [...] کرده در بالای آتش گذاشته تا قدری بجوشد و بعد از آن بر [...] آورده نخود چند مثل سیاه
دانه و خشخاش و کشنیز و مانند اینها کباب نموده بر آن میریزند و میخورند حلال است یا نه ج ظاهرا حلال است
احتمال خباثت در اول امر نسبت [...] مثلا [...] طبیعت بدتر نیست در حلیت
ظ شبهه نیست س ظ با فرنی از شیره خرما میسازند بانه که خرما را در دیگ [...] حل نموده و بر آتش
گذاشته تا چند جوش خورده و بر آورده [...] و آن شیره مثل [...] هنوز
بحد شیره نرسیده پس آنرا با شیر برنج کوفته [...] ممزوج نموده در دیگ کرده و بالای آتش میگذارند تا
پخته شود حلال است یا نه هم چنین شیره مویز و کشمش و شیره چکیده خرما مطلقا و ثلثان نشده خوردن
حلال است و همچنین خرما و مویز و کشمش که در آب بجوشانند یا در آش میریزند یا در بالای طعام میگذارند
حلال اند یا نه و اگر اشاره بدلیل نمایند بیان لطف خواهد بود ج در اینها خلافست و اظهر در نظر احقر

عوض منتسب عقعق میباخرما وانکور و مویز وکشمش کهان تو صیث آنکه مویز یلی هر کاه خرما و مویز وکشمش ذا درد و
سرخ کند کما زانها ابیجیرون نیابد و در یا لاپیه طعا گذارد ظاهر آ ضرر ندارد و تحقیق این مسئله با نقل اقوال د
تحریرا دلّه مبسوط در شرح مفاتیح نموده ام و مجمل القول فی ذلک علی ما فصلته هناک انّه کما لا خلاف بیننا فی تحریم
عصیر العنب فی نفسه اذا غلی بنار او غیرها بان صار اسفله اعلاه ولو فی بعضه عشانا حتی قبل ان یذهب
ثلثاه والاخبار المعتبرة به صریحة فکذا لا خلاف فی عدم تحریم عصیر غیر العنب من التمر والزبیب بانواعهما ومنه المعتصر من البسر
یبلغا حدّ العنبیة والتمریة عرفا ودبوبات الفواکه والرّمان ونحوهما وان غلی ما لم یسکر ویصیر خمرا وان شمّ منه رائحة
المسکر للاصل والنصّ وخلاف الحلی فی عصیر الحصرم اذا غلا واعتبار التّثلیث او الخلیة فیه شاذ ودلیله ما ولو فقد
وقع الخلاف فی عصیر التمر والزبیب بانواعهما وافنسهما اذا غلا ولمّا یذهب ثلثاه ولا صار خلا فقیل بالحل وذهب اليه جمع
منهم الفاضلان وقیل هو المشهور ونفی بعض المتاخرین عن التمر النزاع ثم نقل علیه عن بعض الاجماع وقیل بالحرمة اختاره جمع
منهم الشیخ العلامة سلیمان بن عبد الله البحرانی صریحا والشیخ المحدث محمد بن الحسن الحر العاملی فی الوسائل ظاهرا وهو الظاهر من ثقة
الاسلام فی الکافی حیث عنون للشراب الحلال بابا وذکر فیه اخبار التثلیث للتمر والزبیب ویظهر من کتب العامة انّه هو المشهور
عند الخاصة وان حلّهما مختص بهم کما یظهر منهما بنافی العقاید للمحقق النصف وشرحه للمدقق التفتازانی ما لفظه ولا یحرم
نبیذ التمر وهو ان ینبذ تمر او زبیب فی الماء فیجعل فی اناء من الخزف فیحدث منه لذع کما للفقاع وکانه نهی عن ذلک فی بدو
الاسلام کما الجزانة للخمور ثم نسخ فعدم تحریمه من قواعد اهل السنة والجماعة خلافا للروافض وهذا بخلاف ما اذا اشتد
وصار مسکرا فانّ القول بحرمة قلیله او کثیره مما ذهب الیه کثیر من اهل السنة انتهی کلامهم وفی الدروس لا یحرم العصیر من
الزبیب ما لم یظهر فیه نشیش فیحل طبیخ الزبیب علی الاصح لذهاب ثلثه بالشمس غالبا وخروجه عن مسمّی العنب وحرمه بعض
مشایخنا المعاصرین وهو مذهب بعض فضلائنا المتقدمین لمفهوم روایة علی بن جعفر واما عصیر التمر فقد احله بعض
الاصحاب ما لم یسکر وفی روایة عمار سئل الصادق عن النضوح المخمر انتهی وکان مراده بالنشیش الشکر دون مجرد الغلیان
للاجماع علی حل ما لم یغل ولو من العنب ما لم یسکر فتدبر وظاهره ان تحریم التمر کان هو المشهور وفی المفاتیح فی حل
الشراب ان فی التمری قولان وکذا الزبیبی والاصح عدم التحریم فیهما فضلا عن الحد انتهی وکیف کان فالاصح التحریم فیهما لنا
بعد الخبر النبوی فی النبیذ اذا نش فلا تشرب فی النهایة ای اذا غلا اخبار منها اخبار العصیر کصحیحة ابن سنان فی باب الذی یا بخ
بابر هیم فی الباب السابع والعشرین من الاشربة فی الکافی عن ابی عبد الله قال کل عصیر اصابته النار فهو حرام حتی یذهب ثلثاه ویبقی
ثلثه وحسنة ابیه قال قال ابو عبد الله ان العصیر اذا طبخ حتی یذهب ثلثاه ویبقی ثلثه فهو حلال وموثقة ذریح بابن فضال وابن الجهم
قال سمعت ابا عبد الله یقول اذا نش العصیر او غلا حرم لا غیر ذلک ومقتضاها تحریم کل عصیر غلا ومنه التمری والزبیبی الا ان یخرج
شیء بنص او اجماع بدعوی کون العصیر حقیقة شرعیة او عرفیة فی عصیر العنب خاصة کما زعم ففیه منع اذ لا دلیل علیه بل عبارات
الفقهاء صریحة فی تسمیة الکل عصیرا حیث یقولون عصیر العنب کذا وعصیر الزبیب والتمر کذا وعصیر غیرهما ذکر مثلا کذا وفی
الکشاف فی تفسیر قوله تعالی فیه یعصرون فی سورة یوسف بالیاء والتاء یعصرون العنب والزیتون والسمسم وکذا کلام اعلام اللغة
کالصحاح والمصباح والقاموس حیث قالوا عصر العنب ونحوه عصرا استخرجت ماءه واسم ذلک الماء العصیر وفی اللغة اشتراط
العمل والعلاج فی صدق العصیر لان الاستخراج لا یحصل الا به فلا یصدق علی ما یسیل من العنب والتمر والزبیب من قبل نفسه ولا
ما یخرج بالطبخ ویختلط بغیره مثل طعام الزبیب لا ما یطبخ عینا وفی الشرع بل العرف العام فلیتأمل وهل یصدق علی ما یستخرج
باستعانة ماء او مائع آخر سواء تکیف ذلک الداخل بکیفیة کما فی ماء التمر والزبیب والعناب ونحوها او لا مثل ما یخرج من
الثوب المبلول الظاهر نعم وان اوهم بعض الکلمات کقول القاموس العنب ونحوه العدم نعم ویتفرع علی ذلک صدق العصیر ان العصیر
التالی حیث یصب الماء علی التفل لاخراج ما بقی فیه ولا اظن احدا یلتزم ذلک ویحکم علیه بعد الغلیان بالنار قبل التثلیث او
التخلل بالحل الا ان یقول بالصدق عرفا او مجازا وهو خلاف الظاهر فهل یشترط کون العصیر مساویا فی اجزاء ذلک الشیء فلا
یصدق علی الحلیب المستخرج من الضرع الظاهر ذلک فلیتدبر ومنها اخبار تنویع الخمر ومنها النقیع من الزبیب والنبیذ من التمر و
العصیر من الکرم فان الکرم شجر العنب کما یظهر من القاموس وبعض الاخبار فیدل علی تحریم ما عصر مما حصل منه الا ما خرج بدلیل

ومنها صحيحة علي بن جعفر وشواهده وموثقة عمار كلها في اشتراط حل مطلق الشراب بما سلم في اليد ومعرفته وان زعم انه مطبوخ
على الثلث فانه باطلاقه شامل لما نحن فيه وليس الشراب حقيقة في خصوص العنبي بالوفاق ولا قرينة ايضا تدل على
التخصيص وفي رواية مولى حر الملاقي الشراب على المتخذ من العسل وغيره وفي رواية ابن ابي يعفور ولهذا اشرب الرجل النبيذ
المخمود فلا يجوز شهادته في شيء من الاشربة وان كان يصفها بصفقون فان الا من الشيبا فانه لا يجوز شهادته
في شيء منها خصوص التمر من حيث الاختصاص بالتثليث في الاشربة يرجع على فيفيد العموم بلا خلاف ولو كان المراد العنبي
خاصة لما كان للجمع معنى تم ومنها موثقة عمار في ب عن ابي عبد الله سئل عن النضوح المعتق كيف يصنع به حتى
يحل قال خذ ماء التمر فاغله حتى يذهب ثلثا ماء التمر وهذه هي التي اوردها في القدوس مترددا في المسئلة من
اجلها ونحوها موثقته الاخرى في التقريب لانها على اشتراط حل استعمال التمري بالتثليث بل لعل الاخير يحتمله
قبله ومنها اخبار بدو الخمر من ان ابليس مص العنب والتمر في جنوة ادم ثم تيمعقا ثم بال في اصل الكرم والنخلة فجرى الماء
في عروقهما ومنها اخبار الشراب الحلال من الزبيب المصرحة بتوقف حله على التثليث من موثقة عمار في ف في الحادي
والثلاثين قال وصف لي ابو عبد الله المطبوخ كيف يطبخ حتى يصير حلالا الخبر وموثقته الاخرى فيه قال سئل عن
الزبيب كيف طبخه حتى يشرب حلالا الحديث وفي طب الرضا المعروف بالذهبية قال ويعود الى قول الائمة في
صفة شراب يحل شربه ويستعمل بعد الطعام تؤخذ من الزبيب الرواية وغيرها وفي الكل ما ذكرناه من الاشتراط
ومنه ما رواه الخال المفضال في البحار وشرح التهذيب عن كتاب زيد النرسي انه سئل ابو عبد الله عن الزبيب يدق ويلقى
في القدر ثم يصب عليه الماء ويوقد تحته فقال لا تأكله حتى يذهب الثلثان فان النار قد اصابته قلت فالزبيب كما هو
يلقى في القدر ويصب عليه ثم يطبخ ويصفى عنه الماء فقال كذلك هو سواء اذا ادت الحلاوة الى الماء فصار حلوا بمنزلة
العصير ثم نش من غير ان تصيبه النار فقد حرم وكذلك اذا اصابته النار فاغلاه فقد فسد ثم قال الخال والاحوط الاجتناب
عن دبس الزبيب فانه لا يذهب ثلثاه انتهى وهذا الخبر نص في المطلوب من تحريم الزبيب الغالي وكذا عصيره قبل التثليث
واما سنده فالخال ره اخذه من كتاب النرسي وهو من الاصول القديمة وقد ذكر في ديباجة البحار ما يظهر منه قوة سنده
واما طعن الصدوق ره فيه تبعا لشيخه ابن الوليد فمعارض بما ابن الغضائري ره وكذا الشيخ ره في ست حيث عقب طعنهما بقوله
كتاب زيد النرسي رواه ابن ابي عمير فان في ذلك دلالة على الاعتماد عليه لما ذكروا في شان ابن ابي عمير من الاجماع على تصحيح
ما يصح عنه وانه لا يروي الا عن ثقة ولا يرسل الا عن ثقة وغير ذلك وكذا الظ عن جش في ترجمته وترجمة زيد الزراد وترجمة
خالد بن سدير اكثرهم عنه وتغليط الطاعنين فيهم ومنها مفهوم قوله ع في خبر عقبة في عصير العنب ما طبخ على الثلث
فهو حلال ومفهوم خبر علي بن جعفر ع في ف في الثامن والعشرين وعنه ب في الضعيف بسهل وهو سهل والقرب عن
عبد الله بن الحسن في المسائل جميعا عن علي بن جعفر عن اخيه قال سألته عن الزبيب هل يصلح ان يطبخ حتى يخرج طعمه ثم
يؤخذ ذلك الماء فيطبخ حتى يذهب ثلثاه ويبقى الثلث ثم يرفع ويشرب منه السنة قال لا باس به حجة المحلل الاصل
والاستصحاب والخروج عن اسم العصير فانه مختص بالعنبي قال ح لانه متبادر من هذا اللفظ فيكون مجازا في غيره لاصالة
عدم النقل ورجحان المجاز على الاشتراك ولما دخل عليه بعض اخبار الخمر جنفها بمثلثه وزيادة بالشمس بعد غليانه بها
كما هو ظاهر بعض الاخبار مثل ما رواه في ف في السادس من الاطعمة وفي الصحيح والمحاسن في المرسل جميعا عن ابي بصير قال
كان ابو عبد الله يعجبه الزبيبة فان طعام الزبيبة لا يذهب فيه ثلثا ماء الزبيب واخبار النقيع والنبيذ الحلالين فانها بالاطلاق
تدل على المدعى بل في حكاية سقاية العباس المذكورة في صحيحة صفوان ظهور فيه حيث قال ينقع الزبيب غدوة ويشربونه
بالعشي وينقعه بالعشي ويشربونه من الغد يريدون به ان يكسروا هواء مكة زادها الله تعظيما فان غالبا يوجب الاستشراح البقية من الغدوة
الى العشي وبالعكس ورواية محمد بن جعفر ع في في في الرابع والعشرين من الاشربة في حديث وفد اليمن على رسول الله ص حيث سألوه
عن النبيذ فقال صفه لي فقالوا يؤخذ من التمر فينبذ في اناء ثم يصب عليه الماء حتى يمتلي ويوقد تحته حتى ينطبخ فاذا انطبخ اخذوه
فالقوه في اناء آخر ثم صبوا عليه ماء ثم يمرس ثم صفوه بثوب ثم يلقى في اناء ثم يصب عليه من عكره ما كان قبله ثم يهدر ويغلي ثم
يسكن على عكره فقال رسول الله يا هذا قد اكثرت افيسكر قال نعم قال فكل مسكر حرام فانه صريح في المطلوب اذ لو كان الطبخ

الاول موجبا للتحريم لذكره ولم يخص التحريم بالاسكار ولما كان للسؤال بعد وصفه قد اكثرت فيسكر معنى بالمرة
ولو كان السكر يحصل بمجرد الغليان كما يدل عليه قول الخصم لحرمه الرسول بالغليان الاول وقال يا هذا اتيتنا
على اولا حصل فيه الاسكار فحرم بل ظاهره ان التحريم انما حصل بالطبخ الاخير الذى وضع فيه الخميرة والعكّة وان
به صار مسكرا ومما رواه البحار عن الخرايج عن صفوان قال كنت عند ابى عبد الله ع فاتاه غلام فقال الى ماتت فقال
له لم تمت قال تركتها مسجى عليها فقام ابو عبد الله ودخل عليها فاذا هى فى عدة فقال لابنها ادخل امك فتشهيها
من الطعام ما شاءت فاطعمها فقال الغلام ما تشتهين قالت اشتهى زبيبا مطبوخا فقال ائتها بغضارة مملوة
زبيبا فاتاها بها فاكلت منها حاجتها الى غير ذلك من الاخبار والجواب عن الاصل والخروج عن المتيقن اطلاق النصوص
المحرمة للعصير وعموم لفظة كل من غير تقييد وتخصيص بالعنب لا تعارض بوجوب الجمع لعدم حجية مفهوم اللقب دعوى
الاختصاص ممنوعة قوله لان المتبادر ان اراد ان المتبادر هو المفهوم الكلى خاصة والتشخص النوعى يستفاد عن القرينة ولو
كانت مجرد الشيوع فهو مسلم غير مفيد وان اراد انه الكلى مع تشخص المغيبة فهو ممنوع اذ ليس بيّن ولا مبيّن ولا مسلم
وحصول الغليان المحرم بالشمس غير معلوم ولذا لم يتامل احد فى حل رطب وعنب اصابته الشمس ولم يبلغ حد التمر والزبيب
مع انهما لا يزالان فى النقص والجفاف فى الثلث فى حصول شرط الحل لا يرفع استصحاب الحرمة مع ما ورد فى مدح الرطب فى
العنب بالاطلاق فليفهم فسقط ما فرع عليه من ذهاب ثلثه ولو صح ما ذكره لاختص بما جف بالشمس ولم يعم ما جف بغيره
على ان اطلاق العصير على ما فى حبات العنب من الرطوبة قبل اخراجه فضلا عن خروجه لا يساعده لغة ولا عرف بل ينافيه واما
خبر الزبيبة وهو العمدة ففيه انها مبهمة غير واضحة الكيفية فلعلها كانت من المحللة بان لا تكون مع غليان او لا تصليه
نار اصلا كما نتعارف من اكل مدقوق الزبيب مع حب الرمان فانه طعام لذيذ دافع للصفراء مانع للجيحان وكثيرا ما يستعمل فى كل
فى البحر لذلك او يكون مما ثلث ولم يخرج منه حلاوة يغلى كما فى الزبيب تحت الارز فى القدر بعد تصفيته عن الماء سيما اذا غلى
اولا بالدهن فلا بد من بيان الحال ليعلم حكمها ولا اطلاق ولا تعميم فيها لان المراد بها نوع خاص فافهم وكون الطعام حقيقة
فى خصوص المطبوخ من مصطلحات العجم ولم يثبت فى لغة العرب ولا ادعاه احد واما ساير الاخبار فانها لا تخلو امن ضعف
فى سند او دلالة بل اكثرها فى التحريم اظهر حيث جاءوا عن مطلق المغلى من النبيذ بان الرسول ع حرم كل مسكر وما اسكر
كثيره فقليله حرام فانه غير خفى على من له ادنى مسكة ان مرادهم بهذا انما هو التنبيه على حرمة بابلغ وجه ولا حالة
على معلومية اسكاره وان الغالب المتعارف فى ذلك الزمان المعمول عند العامة انما كان مع الغليان وان المراد مما
شانه ان يسكر وان لم يسكر بالفعل ونحوه استبعادهم ذلك بان قليل المسكر حرام مع انه لا يسكر وكذا اذا فرح بما يقع
عادية وان كان المراد ما ذكره المستدل لكان المناسب ان يجيبوا بانه حلال او ما يؤدى هذا المعنى فان بيان الغوا فيذلك
ويذكرها ما يؤيده مع ان الواقع هو العكس فليفهم وخبر الوفد مع انه عدّ من اقوى مستنده على وهن السند ضعيف الدلالة
ولو كان سؤاله دالا على عدم تحقق السكر والتحريم بمجرد الغليان لكان دالا ايضا على عدم تحققهما بوضع العكر فيه مع
ان المستدل صرح فيه وفى غيره من الاخبار بان به يصير خمرا ومسكرا فما هو الجواب عن هذا فهو الجواب عن ذلك يحتمل ان يكون
مراده بالسؤال المذكور وتعليق الحكم على السكر التنبيه على علة الحكم والاشعار بانه غير خارج عن الكلية التى قررها
فى تحريم المسكر فيكون استفهاما تقريريا لا حقيقيا فليفهم ولو تم ما ذكر لدل على انه لم يحرم بالغليان مع وضع
العكر فيه حيث ان السائل صرح بذلك فلو حصل التحريم والسكر به لحرمه الرسول بمجرد ما ذكر فقال يا هذا اتيتنا
على وصب العكر فيه اسكر وحرم ومن اراد مزيد التوضيح فعليه بمراجعة شرح المفاتيح **لطيب** خرما وغير خرما كه خوردها
كوچك در ميان انها هست وقتى كه انرا بشكافند انهارا پاك بايد كرد يا نه ودر جائى كه احتمال بودن انها رود تفحص واجبست
يا نه **ب** اگر خوردها كرم باشد پاك بايد كرد تفحص لازم نيست **لطيبج** اگر در ان خاك باشد خوردن ان جايز است يا نه
ب هرگاه خاك مستهلك باشد در ان يا از پا شيره وما نند انها حوة خوردن انها معلوم نيست **لطيبه** اين مشاير زائيجوان
مثل سك وخوك وخود ادن بى ادبى هست يا نه **ب** مقتضيا اصل حل است ونهى از ان بنظر نرسيده **لطيبه** طعام و
كوشت وما نند انها از ماكولات بر سر نان ريختن وكذا اشتن مكروه هست يا نه **ب** معلوم نيست بلكه از مقدمه ما بده

خرش چیست عدم کراهت معلوم نیست و ظاهر کراهت مخصوص مرکز اشتهٔ بطهور وابستن لـ ظ بوع عن برتا نل امتحیه
در وقت اشتباه بدن مخصوص یا بیت باشد اهل هر یا بعی هست ب در هر و فی لحن برا و دو سایر ظالمان اهل بیت خود
است و ثوابی دارد لـ ظ بر حدکه مرغ و جغرانه از حیوانات جلال میشوند چیست و چه حکم دارد ب اظهر اشهر رجوع
بر نها ست که در عرفا از نجاست خوار گویند و بعضی تحدید به یکشب تعین کرده اند و جمعی اعتبار ظهور بوی فضله
در گوشت ان نموده اند و حصول انمعنی شاید با امتناع عادی داشته باشد نظر با استحاله غذا و بر فرض امکان حمل
اخبار بر آن کمال بعد دارد و علی التقادیر اشهر اقرب حرمتست خصوصا بر معنی اخیر با اعتبار ظهور خباثت و حرمت
هر خبیث بنص و اجماع و بعضی قایل بکراهت شده اند و شاید نسبت بغیر معنی اخیر باشد و ظاهر اینستکه کسی را در آن
تاملی نباشد و مشهور و اظهر امتنا بحث غدد اقسا است و جمعی اکتفا بغلبه آن نموده اند و بعضی نجاسات
دیگر را ملحق بعذره ساخته اند و آن ضعیفست لـ ظ ج نان که بر آن خاکستر بچسبد و در میان خاکستر
با آتش پخته میشود یا سوخته و زغال میکرد و چه صورت دارد و هم چنین اینکه رنگش بخاک میشود چه حکم دارد
ب آن آب پاک و در شربش باک نیست و با امتزاج خاک و نمک نیز آب مضاف نمیشود چنانکه در کتاب فذلک شرح
مدارک شبیه بر آن نموده ام و خوردن نان مذکور ظاهر اخلال دلیلی بر حرمت خاکستر و سوخته ظاهر نیست بر
اصالة الحل با ثبت لـ ضبط عمرو از زید چیزی خرید و بعد از مدتی بکر ادعای ملکیت آنچیز نمود و عمرو
منکر گردید و بکر بعد از مرافعه اقامه بینه شرعیه مطلقه بر مالکیت خود نمود و آنچیز را از عمرو گرفت آیا نما منفصل
آنچیز مانند نتاج و ثمار و شیر و امثال اینها تابع عین او بیکر میرسد یا نه ب تابع عین نیست و بکر نمیرسد
زیرا اگر بحجت بینه مطلقه همین استحقاق عین در حال دعوی ثابت میشود و آن مستلزم استحقاق نما منفصل نیست زیرا
که محتمل است که همان مخصوص از مشتری بعد از حصول نما بمدعی منتقل شده باشد بیکی از نواقل شرعیه و همین حکم دارد
هر ادعائی که کسی بر ذی الید نماید و بر ادعای خود اقامه بینه مطلقه نماید که مشتمل بر ذکر سبب ملکیت یا تاریخ متقدم
بر حصول نما نباشد و الله العالم لـ ظ ط ا استحباب لیسیدن در خوردن طعام عام است در هر لقمه یا مخصوص
بلقمه آخر ب ظاهر اول اقرب است لـ ظ کا ما السبب لکون الموت ضروریا فی جمیع الحیوانات ب علی ما حققه
سلطان المحققین نصیر الملة والدین الطوسی قدس سره القدوسی فی رسالة منفردة هو ان البدن الذی یورده
الغاذیة وان کان کافیا بدلا عما یتحلل فاضلا من الکفایة بحسب الکمیة غیر کاف بحسب الکیفیة بیان ذلک ان الرطوبة
الغریزیة الاصلیة انما تخمرت ونضجت فی اوعیة الغذاء اولا ثم فی اوعیة المنی ثم فی الارحام والذی یورده الغاذیة لم یتخمر ولم
ینضج الا فی الاول دون الاخیرة فلم یکمل امتزاجها ولم یصل الی مرتبة المبدل عنها فلم یقم مقامها کما یجب بل صار قوتها انقص
من قوة الاولی وکان لکن بفقد ذلک سراج او ورد بدلها فاذا امتدت الکیفیة الاصلیة غالبة فی الممتزج علی الثانیة
المکتسبة کانت الحرارة الغریزیة اخذة فی زیادة الاشتعال بوروده علی الممتزج اکثر مما لا یتحلل واما تورد ما
ینا و به واذا غلبت الثانیة الخلط الممتزج وهدم وضعف الحرارة الی ان لا یبقی لها ارتضاع الکیفیة الاولی فیقع الموت
ضرورة فظهر من ذلک ان الرطوبة الغریزیة الاصلیة من اول تکونها اخذة فی النقصان بحسب الکیفیة وذلک هو
السبب الموجب لفساد الممتزج لا غیر فحصل المرام والله العالم لـ ظ کب زوجه که از زوج فرزند ندارد از چه میراث میبرد
ب اشهر بین امامیه و اولی بحجت آنستکه از زمین مطلقا میراث نمیبرد و از اعیان عمارات مثل در و پنجره و خشت و چوب
و میخ و آجر و غیر ذلک خواه از خانه و خواه از مستغل و خواه از ده که قیمت میکنند و از قیمت آن میبرد و در عین
شریک نیست و در درخت اشکال است هر گاه راضی بقیمت نشود و احوط آنستکه از عین باو دهند اگر شریک او
محجور علیه نباشد هر چند که اقرب نیز قیمت است و از جمیع منقولات حصه میبرد مگر آنچه بسبب حبوه مخصوص ذکر
اکبر باشد و او موجود و وارث باشد لـ ظ کج هر گاه شخصی را شاهد بگیرند بر زنی که او شخصی را وکیل میکند در
معامله یا در نکاح و این کس زن را نمیشناسد و دو عادل نیستکه شهادت تعریف توانند شد در اینوقت بر شهادت
زنان یا غیر عدول اکتفا میشود اگر ب هر گاه علم بهم رسد بقرائن حال و شهادت جمع کثیر از زنان و غیر عدول

باشد چه میتوانند داد و الا باید کیفیت واقعه را بنویسند و اظهار کنند که من کاغذی دیدم از قول فلان و فلان که این
زن همان زن است و فی الحقیقة این شهادت شرعا بکار نمی آید مگر آنکه بعد از این ثابت شود مدعی علیه نظر بشهادت
ایشان اعتراف بحق نماید والله العالم ل ظ کد اگر جمعی کاغذی بیارند که ما شاهدیم بر حقیقت این دار از شخص
شنیده ایم تو نیز شهادت خود را بنویس آیا بمجرد این شهادت میتوانم داد و نوشت یا نه ج بلی اگر علم قطعی از گفته
ایشان بهم رسد و بعضی اکتفا بظن متاخم علم کرده اند و خالی از اشکال نیست و احوط ترک است مگر آنکه مجتهد جامع الشرائط
باشد که حاکم شرع است و شهادت را بعنوان حکم و ثبوت شرعی نویسد هرگاه مدعی ادعا کند و شهود اداء شهادت
کنند هر چند که مدعی علیه حاضر نباشد نیز اگر حضور او شرط نیست لکن او بر حجت خود باقیست هرگاه بعنوان
شهادة فرع نویسد بد محلش مطرح اشکالی نیست ل ظ که هرگاه معامله مبادله و کسی فارغ شود بر مبلغی پس کیسه
نزد وی و زنند که این مبلغ است آیا بدون شمردن شهادت میتوانم داد بر قبض تمام وجه یا نه ج هرگاه طرفین هر دو
گویند و وجه را نیز بینند ظاهرا اشکالی نیست در این صورت شهادت بر اقرار نیز میتوان داد مانند صورت شمردن
ل ظ کو هرگاه دو کس گویند که شهادت خود را بنویس در این کاغذ و یکی گفت که من که فلان نام دارم و فلان املاک
برفیق خود که فلان نام دارد فروختم و ما هیچ کدام را نمیشناسیم بجهة شهادت نویسیم و دهیم یا نه ج تا بایع را
نشناسد شهادت بر نام نمیتوانند داد اما شرط نیست که بدانند که او مالک مبیع است آدم چنین متشرعی لکن در صورت
جهل اسم شهادت باوصاف مشخصه ممیزه مضبوطه در کتاب که از قبیل خاصه مرکبه شود میتوان نوشت ل ظ کز
هرگاه شخصی قباله بیع یا وقف یا غیر اینها بیاورد و بر مضمون آن کما هو حقه مطلع نشویم هر چند بما میگویند
آیا جایز است که بنویسیم که فلان اقرار کرد بهر چه در این کاغذ است یا آنکه واجب است تحقیق جمیع جزئیاتی که تعلق
بآن شهادت دارد ج احوط آنست که شهادت ندهد مگر بعد از اطلاع بر جمیع جزئیات و اگر او مجمل گوید
که معترفم بآنچه در این کاغذ است همین نحو گواه نتوانند شد که او اقرار بجمیع این کاغذ مجمل کرد خصوصا هرگاه آن شخص
یا شاهد نتوانند که آن کاغذ را خوانند ل ظ کح خوابیدن دو مرد یا دو زن بی ضرورت در یک لحاف جایز است یا نه ج
نه خصوصا هرگاه برهنه باشند و در حال ضرورت لحاف و مانند آن را در میان خود حایل سازند ل ظ کط شخصی
بقدم عالم قایل است لکن میگوید قدیم بالزمان میدانم نه بالذات چه حکم دارد ج قدم ذاتی را هیچ کافری قایل
نیست و نزاع در میان کفار و مسلمین در قدم زمانی است و جمیع مسلمین بلکه جمیع ملیین بحدوث زمانی قایلند
و از حضرت رسول روایت میکنند که فرمود کان الله و لم یکن معه شیء یعنی خدا بود و هیچ چیز با او نبود و هر موجودی
چیز نیست ل ظ ل هرگاه شخصی انکار احادیث کند که آسمانها هر یک رنگ مخصوص دارند و گوید عقل ما این را قبول
نمیکند و هر چه از فروعات بعقل خود میسنجیم اگر قبول نکرد قبول نداریم ج آنچه متواتر و ضروری دین نباشد
انکارش موجب کفر نمیشود و اگر مخالف مذهب امامیه باشد موجب خروج از مذهب حق ایشان میشود و اگر ضروری
نباشد لکن حدیث معتبری داشته باشد که منکر مثل این حدیث را در فروع حجت داند دغدغه فسق در او میرود ل ظ لا
علومی که موقوف علیه اجتهاد میباشد کدام است ج علم نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و تفسیر و منطق و کلام و
رجال و حدیث و اطلاع بر اقوال علماء قدماء و اصول فقه و اجزء عمده است ملاحظه کیفیت استدلال علماء نیز ربط و
دخل کامل دارد و بیان و مقدار هر یک موقوف بعلم استدلال و اصول است ل ظ لب صوفی و سنی که عالم باشند
یا مطلقا پاکند یا نه ج پاکند مگر آنکه اظهار نصب و بغض اهل بیت کنند یا ضروری دین را انکار نمایند مثل
انکار حشر و نشر و بهشت و دوزخ جسمانی و معراج جسمانی و مانند اینها ل ظ لج کسیکه عیال واجب النفقه دارد
هرگاه مضطر از وجه معیشت ایشان جمع کند یکسال یا زیاده در مکه یا مشاهد مشرفه بجهة تجارت یا تحصیل
علم و در غربت میتواند ماند یا نه ج ظاهرا ضرر ندارد ل ظ لد دو طفلی که توامان متولد شوند برای عقیقه هر دو
یک گوسفند کافیست یا نه ج معلوم نیست و ظاهرا متعدد باید ل ظ له زمین نجس را اگر جاروب کنند گرد آنچه حکم
دارد ج پاکست ل ظ لو سگی از خانه برآید و دهنش تماس آلوده باشد مثلا و در آنجا یک ظرف ماست باشد

باچند طرف ماشیها چه حکم دارد بمجرد همین حکم بنجاست هیچ کدام نمی توان کرد و بر اصل طهارت باقیند ل طہ
شیر دختر و فی قوا هن پاکند یا نه بلی اجماعا و قول بنجاست وی شیر شاذ است و در طهارت اهن خلاف نیست
و مستند ان اجماع است و بعض اخبار بیست ظاهر در نجاست نند معارض صریح ندارند غیر از اجماع و امّا انچه در
حدیث صحیح مشهور در مقدمهٔ تزویج سهل ساعدی وارد شده است که حضرت با و فرمود التمس خاتما من حدید هرچند
که ظاهر است در طهارت اهن لکن محتمل است که مراد از حدید در انجا حدید سیمی باشد نه اهن والله العالم ل ظلے در اخبار
صحیحه و غیرها وارد است که حج بر اهل جدّه زیاده بر یک مرتبه واجب است و حال انکه بر اهل مکه که اقرب اند زیاده بر یک
مرتبه واجب نیست در اینجا اشتباه در قرائت حدیث گرده زیرا که مراد بجدّه بفتح جیم و تشدید دال نیست که
عبارت باشد از بندر مکهٔ معظمه که دو و نیم از مکه شانزده فرسخ است تا اشکال لازم اید بلکه مراد بان بکسر
جیم و تخفیف دال است که عبارتست از مال دارائی و استطاعت و این حج در نیست میان اهل مکه و غیر ان و شیخ صدوق ره
در کتاب مقنع بحسب ظاهر بظاهر این اخبار قایل شده و حج را بر مستطیع در هر سال واجب دانسته و علماء این را حمل نموده
اند بر تاکید استحباب یا بر وجوب کفائی در هر سال بر کسانی که حج کرده باشند یا بر اینکه هر گاه از استطاعت تاخیر
افتد مانند سایر واجبات موقّتا نمیشود و همیشه ادا است تا بعمل اید هر چند که بتاخیر حرام بعمل میاید و نیز اهر سال
یک گناه کبیره در نامهٔ اعمال او نوشته میشود و محو نمیگردد مگر بتوبه یا تفضل جناب قدس الهی هر چند که بالاخره حج
بعمل اید ل ظلط در وضو و غسل چه قدر دست باید مالید بقدری که ظن غالب بهم رسد که اب بر جمیع موضع
مغسوله جاری گشته و مبالغه در دست مالیدن سنت است و واجب همین جریان اب است بر مواضع مغسوله هر چند بغیر و بدون
عضو باشد دراب و دست مالیدن مطلقا واجب نیست مگر در مسح سر و پا باجماع کل علماء ل ظم هرگاه چیزی بولوغ سگ نجس
شود مانند انا به و فم و جوش هرگاه سگ اب ان را لیها خورد و خالی با ان ها نتوان مالید چگونه باید تطهیر کرد دران
خلاف است بعضی میگویند که نجاست باقی میماند تا بعد از شکستن تطهیر بعمل اید و حدیثی در این باب بنظر نرسیده که تطهیر
ان چیست ل ظما خانه که افتاب بران بیفتد با اب قلیل تطهیر میتوان کرد بعد از زوال عین نجاست هرگاه اب
بریزند بحیثیتی که مستولی بر موضع نجس شود و خشک گردد پاک میشود علے الاقوی ل ظمب درین مسئله با بهار در کو
پیها و بعضی جاها انها متصل است و کل و برف اب شده و نجاست ظاهر در انجا باشد چه حکم دارد هرگاه نجاست
متصل باب کثر از کر باشد مطلقا در صورت تغیر غیر متغیر کمتر از کر باشد تا هر جا که اب اتصال دارد نجس میگردد
و کل هرگاه لینت دارد و روانست نجاست نفوذ باطراف ان کند ان اطراف هم نجس میشود و الا نجس نمیشود مگر همان
قدر که نجاست بان رسیده و تلیین دارد ل ظمج اذا ما کنت فی الارض غریبا یصید بها ضراغمها البغاث
فکن ذا بره فالمرء یرثی به فی الحی ثوابت ثاث بر فع ضراغمها والبغاث و ایضا جاءک سلمان ابو هاشم وقد غلب
سید الحارث ب البغاث فاعل و ضراغمها مبتدا و خبره بها والجملة حالیة والکاف جارة و ابوها فاعل و شما
امر مؤکد من شام البرق اذا نظر الیه و سیدها مفعول و الحارث فاعل ل ظمد جاء ابی خالدا فاهلک عمروا ربک
الله یا محمد زیدا بنصب خالدا و عمروا ربک و کسر محمد ایضا من سعیک دعلج یا بن هند دنج مزکیه و من مسعودا بنصب سعید
و مسعود ب خالد مفعول و ربک علے التحذیر ای نفسه و محمد منادی مرخم و دام من دنج بدل ای عطه و نبه و سعید
و مسعود مفعولا من امر من مان بمعنی کذب ل ظمه مسدد بن مسرهد بن مجرهد بن مسربل بن مغربل بن معربل بن
مطربل بن ارندل بن سرندل بن عرندل بن ماسک بن مستورد اسدی بوده و کنیه او هم چنین ابے اللحم کیست
و نامش چیست ب امّا مسدد بن مسرهد مذکور پس از جملهٔ حفاظ و روات ثقات اهل سنت است و کنیهٔ او ابو
الحسن است و اول کسیکه در بصره تصنیف مسند اخبار نمود و میگویند که نامش عبد الملک بن عبد العزیز بوده و ملقب
بمسدد شده در سنه دویست و بیست و هشت از هجرت وفات یافت و امّا ابے اللحم بمد الف بوزن اسم فاعل از
ابی پس او از جملهٔ صحابه کبار و از بنی غفار است و در جنگ حنین شهید شده و در نامش خلاف کرده اند بعضی خلف و بعضی
عبد الله و بعضی حویرث گفته اند و در وجه لقبش چنین گفته اند که نمیخورد گوشتی را که از برای بتان میکشته اند

ایما سلمان
انیا لیث مقوله
و نا قل القول بالاجمار
محذوف والجواب سل امره هان
ما من اللبن ابی الکذب فی نا قل
عطف علے الضمیر ایضا کان
اصوات من ایضا بمعنی بنا و اخو
المبسر اصوات الفراریح والجواب
ان التقدیر کان اصواتا و لنو
المیسر من ایضا بمعنی بنا اصوات
الفراریح ایضا الے الامر رفع
قد وجدت تفضلا البغفر
ما قدمت بالمغافر و الجواب
ان ربت منادی مضاف و المغافر
مبتدا خبره الله وایضا
حر بنا حرب عونها لا احصرها
و لم احمل سلاح و الجواب
حربنا مبتدا و حرام
مو بجار و بن امر
من بین و
عوا ما

ل ظهـ حال عمر بن سعد بن ابی وقاص چه نحو است ب ابن حجر شافعی در کتاب تقریب چنین گفته است عمر بن سعد بن ابی وقاص مدنی ساکن کوفه بسیار راست گو است لکن مردم دشمن او شدند بسبب آنکه امیر بود بر عسکری که حسین بن علی را کشتند و از جمله تابعین است و مختار او را کشت در سنه شصت و پنج یا بعد از آن و غلط کرد آنکس که او را داخل صحابه شمرد و جزم کرده است ابن معین باینکه ولادت او در روز وفات عمر بن خطاب بود تمام شد کلام ابن حجر و در کتاب تهذیب التهذیب چنین گفته است که گفت احمد بن ابی خیثمه که پرسیدم ابن معین را از حال عمر بن سعد گفت چگونه ثقه و معتمد میباشد کسی که حسین را کشته باشد و نیز ابن حجر در کتاب صواعق نقل اجماع کرده است بر جواز لعن هر کس که حسین را کشته باشد یا امر بکشتن او نموده یا راضی بکشتن او شده است بشرطیکه نام او نبرند و قال العلامة التفتازانی فی شرح العقائد النسفیة بعد نقل الخلاف فی هذه المسئلة ان بعضهم اطلق اللعن علیه یعنی یزید لانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی الله عنه واتفقوا علی جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه و رضی به قال و الحق ان رضاه بقتل الحسین واستبشاره بذلک واهانته اهل بیت النبی مما تواتر معنا وان کان تفاصیله احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه فلعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه و قال التفتازانی ایضا فی شرح المقاصد ما لفظه ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ والمذکور علی السنة الثقات یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق و بلغ حد الظلم والفسق و کان الباعث علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات اذ لیس کل صحابی معصوما ولا کل من لقی النبی بالخیر موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذکروا لها محامل و تاویلات بها تلیق و ذهبوا الی انهم محفوظون عما یوجب التضلیل والتفسیق صونا لعقاید المسلمین من الزیغ والضلالة فی حق کبار الصحابة سیما المهاجرین منهم والانصار المبشرین بالثواب فی دار القرار واما ما جری بعدهم من الظلم علی اهل بیت النبی من الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث لا اشتباه علی الاراء ویکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له من فی الارض والسماء و تنهدم منه الجبال و تنشق منه الصخور و یبقی سوء عمله علی کر الشهور و مر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی او سعی ولعذاب الاخرة اشد وابقی فان قیل من علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع انهم یستحقون ما یربو علی ذلک و یزید قلنا تحامیا من ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم و یجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد بحیث لا تزل الاقدام عن السواء ولا تضل الافهام بالاهواء والا فمن یخفی علیه الجواز والاستحقاق وکیف لا یقع علیهما الاتفاق و هذا هو السر فیما نقل عن السلف من المبالغة فی مجانبة اهل الضلال و سد طریق لا یؤمن ان یجر الی الغوایة فی المآل مع علمهم بحقیقة الحال و حقیقة المقال و قد کشف لنا ذلک حین اضطربت الاحوال و اشرابت الاهوال و حیث لا متسع ولا مجال والمشتکی الی الله عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال انتهی کلامه جزاه الله عن اهل البیت خیرا و مراده ببعض علماء المذهب المانع من لعن یزید هو الامام حجة الاسلام الشافعی ابو حامد الغزالی المشهور و قد ذکر کلامه واحتجاجه علی عدم جواز لعن یزید الفاضل ابن خلکان الشافعی فی تاریخه وفیات الاعیان فی ترجمة علی بن محمد ابی الحسن الکیا الطبری الشافعی عماد الدین و فی جملة کلامه انه یجوز الترحم علی یزید بل یستحب هو داخل فی قولنا فی کل صلوة اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و نقل ابن حجر فی الصواعق عن الغزالی و غیره انه یحرم علی الواعظ و غیره روایة مقتل الحسین و حکایاته و ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج علی بغض الصحابة و طعنهم و قد کتب الفاضل ابن الجوزی کتابا سماه کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید و قد اطنبنا المقال فی هذا المجال فی رسالة نافیة بحث الامامة ل ظهـ هرگاه شیره انگور و خرما و مویز بعد از غلیان قبل از تثلیث بر رخت عمل آن برسد و در وقت نماز چه کند ب نجاست آن معلوم نیست بواکه دلیلی در شیئی بر نجاست آن تا حال بنظر نرسیده و بنا بر قول بنجاست هرگاه آن شیره مثلث شود که دو ثلث بجوشیدن برود پاک و بتبعیت آن رخت عمل نیز پاک میگردد و هم چنین هرگاه دو ثلث آن چکیده بر رخت برود بسبب حرارت با قیه انا تش که در آن باقی بود علی الاقوی یا مطلقا علی الاشهر نیز پاک میشود هرچند که هنوز شیره دیگ مثلث نشده باشد ل ظهـ هرگاه سگی اندلو با ظرف آب خورد و آن آب بچاه رسد چه باید کرد ب چهل دلو بکشند علی

اللّه بشهور ل ط ط در شستن روا کرانند کا اندر ستنکاه مو سر را لابد بشوید غدغه ندارد چو محل مسح را شستند پا ندب
انچه را از باب مقدمه شستند واجبست و غیر آن ظاهرا نیز دغدغه ندارد و منع از شستن محل مسح در وقت ملح شدن در
این صورت بهتر آنستکه رطوبت را کم کنند یا اکثر آنرا از پیش سر مسح نماید ل ظن بعضی از اعضا اکر کوبیده می
شود و خون در زیر پوست جمع میکردد و پوست بالای خون حس ندارد در غسل آن چه صورت دارد ب هرگاه
پوست سوراخ نشده ضرری ندارد و اکر سوراخ شده کمنه بر سر آن بکشند اکر رنک دارد بقدر مقدوری که حرج لاحق نشود
ازاله کنند و اکر رنک ندهد احتیاجا بازاله ندارد و غسل و وضو درست است ل ظنا چرک بیخ ناخنها مانع
صحت طهارت میشود یا نه ب معلوم نیست و احتیاط در ازاله اوست از برای وضو و غسل ل ظنب اذان ثانی
روز جمعه کدام است و حکمش چیست ب انچه از تتبع بر قاصر معلوم شده آن اذانی ثالثی است که عثمان بن عفان در
ایام خلافت بدعت نهاده که در روز جمعه بعد از اذان اعلام از خانه میامد بر منبر می نشست موذن بر میخواست اذان
دیکر میکفت و بعضی کفته اند که اذان دوم است نه یک موذن یا موذن دیکر بقصد ثانویت خواه در پیش روی
خطیب باشد یا بر مناره یا غیر آن و بعضی اعتبار قصد ثانویت کرده اند مع و بعضی شرط کرده اند که در پیش روی
خطیب نباشد بعضی کفته اند که همانست که بعد از نزول خطیب از منبر میشود بعد از اذان اول و بر هر تقدیر در آن
معتبر است که هر دو اذان در وقت باشند و یا هم نباشند و اما حکمش مشهور حرمت است بعضی مکروه میدانند و
احتیاط در ترک است و اکتفا بیک اذان از برای جمعه و عصر یا ظهر و عصر روز جمعه هرگاه جمع بین صلوتین بترک نافله
و فصل طویل که مانع صدق عرفی جمع باشد و الا استحباب اذان ثانی فی تامل هدیو دعلی الاطهر ل ظنح حدیث
وارد است که هرگاه عقد نماز بی ریا شود و در اثنا بعمل آید ضرر ندارد چه معنی دارد ب علما ازا
تاویل کرده اند باینکه در اثنا بخاطر خطور رسد و باز تدارک نماید و دل آنرا بتبدل ل ظند کسیکه بعد از تکبیرة الا
حرام خم شود و دست بزمین رساند از برای برداشتن مهر و غیره نماز او چه صورت دارد ب باطلست علی المشهور
الاقوی ل ظنه در رکعت قیام چه میفرمایند ب قیام در نماز واجب چند نوع است یکی رکن و آن قیام در
حال تکبیرة الاحرام و متصل برکوع است و دیکر واجب غیر رکن و آن در وقت قرائت و تسبیحات اربعست و یکی سنت
و آن در وقت خواندن ادعیه مستحبه است و قنوت بنابر استحباب آن چنانکه مشهور و اقوی است لکن در آنوقت نمی
توانند که بنشینند هر چند که مستحب باشد نظر باختلال هیئت نماز توقیف عبادات والله العالم ل ظنوا
التحاف صما که در نماز مکروه است کدام است ب آنستکه بطریق هنود شال را از روی کتفها به پیش سینه ورده
بزیر بغلها از عقب بدوش اندازد و یا از روی کتفها از عقب بزیر بغلها برده و هر دو را جمع کرده بر یک دوش اندازد
قال الجزری فی النهایة انه نهی عن اشتمال الصماء هو ان یتخلل الرجل بثوبه و لا یرفع منه جانبا و انما قیل له صماء لانه
یسد علی یدیه و رجلیه المنافذ کلها کالصخرة الصماء التی لیس فیها خرق و لا صدع والفقهاء یقولون هو ان یتغطی
بثوب واحد لیس علیه غیره ثم یرفعه من احد جانبیه فیضعه علی منکبیه فتنکشف عورته ل ظنز توشح که مکروه
کدام است ب آنستکه شال را بر دوش اندازند و قال الجزری فی النهایة انه کان یتوشح بثوبه ای یتغشی به والاصل
فیه من الوشاح و هو شیء ینسج عریضا من ادیم و ربما رصع بالجواهر والخرز و تشده المرأة بین عاتقیها وکشحیها
و یقال فیه وشاح و اشاح و منه حدیث عایشه کان رسول الله یتوشحنی و ینال من راسی ای یعانقنی و یقبلنی ل ظنح
هرگاه پیش نماز ردا را بهر نکند که دوشش را بپوشاند و هم چنان در کردن اندازد و طرف چپ را بر جانب است اندازد
چه صورت دارد و اکر او بحنب باشد و بینند از دیوثت ب در صورت اول شاید سنت را بعمل نیاورده باشد
چون دوش را نپوشیده و صورت ثانی را بعضی طریق یهود میدانند ل ظنط عورتیکه در نماز باید پوشیده شود
چیست ب از مردان همان عورت متعارف ایشانست یعنی ذکر و خصیتین و سوراخ دبر و اکر از سر ناف تا سر زانو را
بپوشانند بهتر است و اما زنان پس مجموع بدن ایشان عورت نماز نیست مکر همان مقدار اندکه در وضو شستن
آن واجبست و دستها از بند تا سر انکشتان از شکم و پشت پاها از زیر قوزک تا سر انکشتان از روی پا و کف

ان وردر وجوب ستر مو خلاف طبیعی هست و احوط وجوب است اگر چه بزیر چانه یا سینه یا از بالای بند دست یا ساق پا
در نماز عمداً نمایان شود نماز زن باطل است باجماع کل علما **ل** ظس بحث تحت الحنک را چه روش باید کرد **ب** سر
عمامه را از یکطرف باید آویخت **ل** ظسا هرگاه رخت را با ابریشم دوزند یا زه گریبان یا تکمه عرقچین یا از ابریشم
محض باشد چه حکم دارد **ب** اجتناب لباسی نکو بیند جزو لباس شود مثل زه و تکمه ظاهراً ضرر ندارد و هم چنین
خیاطه و در مثل جوراب و کلاه و عرقچین احتیاط تمام باید کرد **ل** ظسب تسبیح را بطلا و نقره زینت کردن و دانه
میان آنرا طلا نمودن چه صورت دارد **ب** هرگاه بطلا باشد از برای مردان اشکال بهم میرساند احوط اجتناب است
ل ظسج در خانه چند نفر صغیر و کبیر و غایب شریکند کبار حاضرین نماز میتوانند کرد **ب** نه مگر باجازه هر
چند که بقدر احتیاج متصرف شود و حصه فرضیه او بیشتر از آن باشد و صغیر نیز در آنجا نشسته باشد هر چند
که در صورتیکه همه بقدر احتیاج متصرف باشند احتمال صحت میرود بدون توقف بر اجازه نسبت بحصه صغیر
ل ظسد هرگاه خاک کربلا را داخل خاک دیگر کنند بقدری که یک یا بیشتر یا کمتر و هم چنین اب زمزم و غیر آنرا
داخل اب دیگر نمایند همان فضیلت دارد یا نه بهم میرساند یا نه **ب** معلوم نیست که آن فضیلت بهم رسد **ل** ظسه
شخصی در مسجد نماز کرده بر مهری که در آن مسجد بوده یا سهواً آنرا برداشته میتواند که آنرا در مسجد دیگر گذارد **ب**
اشکال ندارد بلکه مهما امکن بهمان مسجد برگرداند **ل** ظسو مقدار درهم بغلی چه قدر است **ب** بقدر سطح
بند بالای انگشت ابهام است علی الاظهر و احتیاط زیاده بر یک چهارم یا شاهی عجمی کردن بهتر است **ل** ظسز
سجده و تیمم بر سنگ واجب جایز است یا نه **ب** بر سنگ پلی و براج اشکال دارد و مهما امکن ترک آن مقدم است
و هم چنین غبار **ل** ظسح وردنا ماء مکة فاسقینا من البئر التی حفر الامیر فما اکلنا شیئا سوی الخبز الا انه کان
ذا خبز قطر بنصب الامیر و رفع قطر **ب** الامیر مفعول اسقینا و قطر امر من قطار **ل** ظسط مثلاً زید چیزی را بعمرو
بیع شرط نموده باین طریق که هرگاه در ظرف مدت ده سال رد مثل کل ثمن بمشتری نماید قادر بر فسخ بیع باشد و الا
بیع بات لازم گردد یا در این صورت عمرو میتواند که در ایام خیار در مبیع تصرف کند و از آن منتفع گردد یا اجاره
یا از ملک خود بیرون نماید به بیع شرط یا بیع قطع یا هبه مانند آن و بر تقدیر جواز هرگاه زید قبل از انقضای مدت
خیار خود رد مثل کل ثمن بعمرو کند نسبت بمبیع که عمرو آنرا باجاره داده است یا تملیک دیگری نموده است چه
کند **ب** هرگاه بیع شرط زید مستجمع شرایط صحت بیع باشد از رؤیت یا وصف رافع جهالت و قصد بیع و شراء
حقیقی در این صورت مبیع ملک عمرو خواهد شد بمجرد عقد علی المشهور الاظهر و بهر نحوی از انحاء در آن تصرف میتوان
نمود و منتفع میتوان شد از عاره و اجاره و سکنی و رکوب و عتق و انتاج و تزویج و جماع و استیلاد و رهن گذاشتن
و بدیگری از زن در رهن دادن و تملیک دیگری نمودن بصلح یا هبه و بیع شرط یا بیع قطع علی الاقرب و منافع مبیع
در مدت خیار ملک طلق مشتری است خواه منافع متصله مانند چاقی و تعلیم صنعت خواه منفصله مانند شیر و
پشم و سکنی و اجرت و ثمر و بچه و غیر اینها و در جمیع صور مذکوره هرگاه زید رد مثل کل ثمن در مدت خیار نموده
قادر بر فسخ بیع میگردد پس اگر فسخ نماید و عین مبیع بر ملکیت عمرو باقی باشد آنرا از عمرو میتوان گرفت و مال او
میشود و اگر عمرو آنرا بعاریت بکسی داده از او استرداد میتواند نمود و اگر باجاره داده است خواه بزید یا بدیگری
عین مبیع بملکیت زید بر میگردد پس اگر مستاجر فسخ اجاره نمود فبها و الا پس در انفساخ اجاره از حین فسخ یا
مسلوب المنفعة بودن مبیع تا انقضای مدت اجاره هر چند که زاید بر مدت خیار باشد اشکال هست و بر تقدیر ثانی مبیع معیب
میگردد مستحق اخذ ارش از عمرو میشود و اگر عمرو آنرا در رهن گذارده یا ببیع خیار فروخته پس در استحقاق زید مطالبه عمرو
در فک رهن یا فسخ بیع نیز اشکال است و اظهر عدم است و بر تقدیر عدم فک و فسخ و هم چنین هرگاه عمرو آنرا بعنوان
لزوم تملیک دیگری نموده معامله او منفسخ نمیشود و زید تسلط بر اخذ عین ندارد علی الاقوی بلکه مبیع حکم تالف
بهم میرساند مثل آنکه مشتری خانه را خراب کند یا حیوان را بکشد یا کنیز را ام ولد نماید یا اجنبی مبیع را تلف کند یا آفت
الهیه تلف شود و در این همه صور زید مستحق اخذ قیمت یوم الفسخ عین مبیع میشود از عمرو بهمان قیمتی که در حین فسخ مبیع گنجایش

وارث داشته باشد و شیخ شهید ثانی در صحت بعضی از صور مذکوره تردد و استشکال نموده باینکه جواز جماع و نقل مبیع از ملک
مستلزم نفوذ حق بایع نیست و جوابش آنستکه تفویت حق بایع مانند اوست در منافع که منتفی است بر انتقال مبیع بملک مشتری
بمجرد عقد و بس و او را است تصرفات مالکانه در عین و منفعت کیف ما شاء نظر باصل و عمومات از قبیل الناس مسلطون علی اموالهم
و ما ملکت ایمانکم بلکه احدی از فقهاء در شروط بیع و اجاره لزوم ملکیت در مبیع و عین مستاجره ذکر ننموده و آنچه شهید ثانی
فرموده محض استبعاد است که صولت و مینما باید باینکه هر گاه مشتری حیله کند بایع از رد مثل ثمن عاجز آید تا انقضاء مدت خیار
بیع لازم و ثابت میگردد باجماع کل علماء و اطلاق ادله هر چند که مشتری به بعضی از حیلها اگاه کار شود و خسران دنیا و آخرت از
برای و حاصل کرده و الله العالم و نهی در معامله مقتضی فساد نمی شود و الله العالم **س** هر گاه شخصی بمیرد و وارثش منحصر باشد
در عم ابی و خال ابوینی یا خال ابی و عم ابوینی یا در این صورت ابوینی مانع ابی میشود بسبب آنکه ذو سببین است یا نه **ج** نه بلکه
هر دو با هم ارث میبرند و هیچ کدام حاجب و مانع دیگری نیستند و علماء در این مسئله متفقند و با هم خلافی ندارند از ظاهر
کلماتهم بل صریحها انه لا یحجب احدهما الآخر کما لا یحجب الاخ من الابوین الجد من الاب خاصة و انما یحجب العم من الابوین العم من الاب خاصة
و کذا الخال کما یحجب الاخ من الابوین الاخ من الاب خاصة و کذا الاخت لکن حکمهم هذا بناء فی حکمهم بان العم مطلقا یمنع ولد الخال مطلقا
کما یمنع ولد العم الا فی صورة اجماعیة و کذا الخال بالنسبة الی ولد العم مع الخال و الحاصل ان العمومة و الخؤلة ان کان صنفا واحدا
کالاخ و الاخت لم یصح حکمهم بان المتقرب بالابوین من العمومة لا یمنع المتقرب بالاب خاصة من الخؤلة اذ لا خلاف فی ان الاخ من
الابوین یمنع الاخت من الاب خاصة و ان کانا صنفین کالاخ و الجد لم یصح حکمهم بان العم یمنع ولد الخال و الخال یمنع ولد العم اللهم الا
ان یکون احد حکمهم خارجا عن القاعدة بالنص و الاجماع و یظهر من الشهید الثانی ره بیان الفرق لمیراث الاعمام و الاخوال انما
ثبت بعموم آیة اولی الارحام و قاعدتها تقدیم الاقرب فالاقرب مطلقا بخلاف الاخوة و الاجداد فان کل واحد ثبت بخصوصه من غیر
اعتبار الآخر فیشارک البعید القریب مضافا الی النصوص الدالة علیه فتامل و راجع مظان الاستدلال و کلمات الابطال فی هذا
المجال **س** نماز مسافر نماز جمعه میتواند کرد **ج** بلی ماموما و در امامت او اشکال است **س** کسیکه بسفر رود بتکلیف حاکم
جابر قصر کند یا نه **ج** بلی علی الاشهر الاظهر هر گاه سفرش مشتمل بر معصیتی نباشد و بعضی گفته اند که باعتبار تکلیف جابر
تمام میکند **س** هر گاه کسی بزلزله اطلاع نیابد که بشهادت مرد نماز بر او واجب است یا نه **ج** هر گاه علم شرعی
بهم رسد بتواتر یا شیاع یا شهادت عدلین واجب میشود **س** هر گاه در حین زلزله یا کسوف مثلا حایض یا نفسا
باشد بعد از پاک شدن قضا واجب میشود یا نه **ج** نه لکن نماز زلزله را بکند و ترک نکند **س** کیفیت استعلام ساعات
شب بطلوع و غروب ماه بیان نمایند **ج** طریقش آنستکه از اول ماه تا چهاردهم بشمارد که چند روز گذشته است و اگر
بعد از چهارده باشد از پانزدهم تا بیست و هشتم در هر دو صورت آنچه گذشته است در شش ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت
قسمت نمایند پس در اول خارج قسمت قدر ساعات گذشته از شب تا غروب ماه و در دوم قدر ساعات گذشته از شب تا طلوع
ماه مثلا در شب سیم ماه سه را در شش ضرب کردیم هیجده شد و آنرا بر هفت قسمت نمودیم خارج قسمت دو و چهار سبع شد و از این
معلوم میشود که غروب ماه در شب سیم دو ساعت و چهار سبع میباشد و مراد از ساعات مذکوره در اینجا و در ساعات اقدام ساعات
معوجه است که هر یک از شب و روز را بدوازده قسمت مساوی کنند خواه متساوی باشد و خواه دراز و خواه کوتاه و مراد از شب
وقت غروب آفتاب است و روز وقت طلوع آفتاب است تا غروب پس مراد از شش ساعت نصف شب است و از چهار ساعت ثلث آن
و چون شب مثلا در کوتاهی بده ساعت رسد هر ساعتی از آن مقابل پنجاه دقیقه میباشد و چون در درازی بچهارده ساعت میرسد
هر ساعتی از آن بهفتاد دقیقه میرسد که یک ساعت و ده دقیقه است و مراد از ساعت مستقیمه که عبارت از شصت دقیقه و هر دقیقه عبارت
از شصت ثانیه **س** عود در نماز میت عمدا و حرف زدن و اسناد یا رو بقبله کردن مبطل هست **ج** معلوم نیست و احوط اجتناب
از مبطلات سوی حدث و خبث که از اله آنها و اجب نیست اجماعا **س** در استیجار نماز و روزه از برای میت وجه را میتوانند
خرج کرد یا باید بعد عمل باید کرد **ج** بعد از صیغه مال الاجره میشود در جمیع اجارات و در همه جا اگر بعد عمل خرج
کنند بهتر است خصوصا نظر باحتیاط در نیکو **س** هر گاه استخوان از جائی بجای دیگر نقل کنند حشر او از مدفن اول خواهد بود یا نه
و ذی یار نیا و از کدام یک خوبست **ج** در بعضی و بر در چند جا با ادا حشر و زیارتش از هر دو و در هر دو مباح و بعضی ذو نسبتی از

اعتقا

اعضای وی در اول مانده است و در موضع مستثنیات از تحریم نبش قبر دو موضع است اول آنکه مجموع اجزا و اعضا میت حتی استخوان هایش پوسیده و خاک شود و مدت آن نظر باختلاف زمان و مکان مختلف میگردد و در تحدید آن بمدت سی سال چنانکه مشهور است دلیل درستی ندارد و در آن رجوع باهل خبره باید کرد و بعد از پوسیدن جایز است نبش از برای دفن دیگری یا مصلحت مالک زمین و بعد از نبش هرگاه در آن استخوان بیابند باید سر قبر را بپوشانند که استخوان مدفون شود و بهتر آنستکه جای دیگر را از برای میت جدید حفر نمایند و بعضی در جواز نبش در این صورت تامل دارند و شهید ثانی و شیخ بهائی تصریح نموده بوجوب محو آثار و ثبوت وقفه در قبرستان عام و بعضی از متاخرین گفته اند که زیارة مستلزم ثبوت است چو ماپس محو آثار مناسب نیست دوم آنکه چیز قیمتی در آن افتاده باشد پس جایز است نبش از برای گرفتن آن تا مال ضایع نشود و در تذکره بر این استدلال نموده است که مغیرة بن شعبه انگشتر خود را در قبر حضرت رسول انداخت تا باز وسیله موضعی از قبر را شکافتند که داخل شد و انگشتر را بیرون آورد و هرگاه اهل میت عوض از آن بدهند اشکال بهم میرسد سیم آنکه دفن شده باشد در زمین مغصوب یا کفن مغصوب چنانکه جمعی گفته اند و علامه در منتهی منع فرموده و الزام اخذ قیمت نموده چهارم آن از برای ادای شهادت بر عین او و از برای اعتداد زوجه و تقسیم ترکه و لکن ان نظر باخبار صحیحه که الضرورات تبیح المحظورات و همین مفاد مرجوان از آن بیرون رفته است بنص و اجماع و علامه در تحریر و قواعد در کتاب شهادات منع نموده و بر هر تقدیر صورت جواز صورتیست که صورتش متغیر نشده باشد بحیثیتی که نتوان شناخت و در تحدید مدت آن رجوع باهل خبره باید نمود پنجم آنکه در ملکی دفن شده باشد لیکن شیخ در مبسوط از برای مشتری تجویز آن نموده است لکن ترک آن را افضل دانسته و محقق و علامه منع نموده اند و این احوط بلکه اقرب است ششم آنکه در دخمه یا سرداب دفن شده باشد پس مشهور جواز نبش است از برای دفن دیگری با کراهت آن هفتم آنکه بدون غسل یا کفن یا نماز دفن شده باشد و تدارک آنها ممکن باشد لکن از برای کفن اشکال هست و از برای نماز اشکال بیشتر است و احوط بلکه اولی آنستکه نماز بر سر قبر بگذارند هشتم آنکه در حرم کعبه شده باشد نهم آنکه چیز قیمتی خورده باشد و بیرون آوردن از شکمش ممکن باشد هرچند که از مال خودش باشد و در تذکره در مال خودش احتمال منع داده است و آنرا با تلاف در حال حیوة تنظیر کرده است دهم از برای نقل بمشاهد مشرفه بنابر مشهور و اظهر و ابن حمزه آنرا مکروه دانسته و شیخ در مبسوط ترک آنرا بهتر گفته و ابن ادریس نقل را بدعت شمرده و ابن جنید گفته است که باکی نیست بتحویل موتی از برای صلاح حال میت و شیخ در نهایت گفته قد وردت روایة بجواز نقله الی بعض مشاهد الائمة سمعناها مذاکرة و الاصل ما قدمنا حجة المشهور الخبر المشهور الذی رواه الصدوق فی الفقیه و الکلینی فی الروضة و الحمیری فی قرب الاسناد عن الصم المتضمن لاخراج موسی بامر الله عظام یوسف من شاطی النیل فی الصندوق من مصر الی بیت المقدس من الشام و ما رواه فی فضل زیارة علی من نقل نوح عظام آدم فی تابوت الی النجف الاشرف و دفنه هناک و کذا حمل یوسف عظام یعقوب فی تابوت من مصر الی بیت المقدس فان تلک الاخبار دالة علی جواز النقل فی شرایع من قبلنا فیکون حجة علینا لعدم ثبوت نسخ شرعنا جمیع ما سبق بل بمجموعه و لاستصحاب الحسن العقلی و قوله تعالی فبهداهم اقتده و یؤیده حکایة الیمنی المشهور الذی جاء ابوه بوصیته الی الغری فی حیاة امیر المؤمنین و دفنه هناک بتصدیقه و کذا نقل کثیر من المشایخ الکرام الی المشاهد العظام بعد الدفن کالسید الرضی و اخیه المرتضی و والدهما حیث نقلوا بعد الدفن الی حایر الحسین علی ما نقله الشهید الثانی فی حاشیة الخلاصة و کذا صاحب تنزیه ذوی العقول فی انساب آل الرسول و ذکر بعض اخلاف الشهید الثانی فی کتابه حقایق الانوار ان جسد السید المرتضی لم یبل بعد ما مضی دفنه مدة و استشهد بذلک علی اثبات عدم بلی جسد العالم العامل و مثله قال الجد الامجد فی شرح الفقیه فی باب جسد شیخنا الفاضل التستری و انه بعد دفنه قریبا من سنة نقل و لم یتغیر حین خرج و کذا الشیخ المفید حیث دفن فی داره سنین ثم نقل الی مشهد الکاظمین و دفن عند رجلی الجواد و الظاهر ان تلک النقول کانت بمحضر الفضلاء و الفحول و الفقهاء و القدماء الذین کان دابهم و دیدنهم تتبع النصوص و الاقتصار علی المنصوص بل کثیر منهم کانوا لا یعملون باخبار الآحاد لانها لا تفید علما و لا عملا و الله العالم **ملخص** در حدیث است که وصی نبی بعد از موت ملحق بمرتبه میشود پس اینها در مدفن خود نخواهند بود پس

فایدۀ زیارت قبر ایشان چه خواهد بود و نیز همه ائمه زائر در قبر پیغمبر زیارت میتوان نمود پس ظاهر بعضی از اخبار و اکثر اقوال قدماء اخبار آنستکه جسد مطهر ایشان در ضرایح مقدسه نیست اما بر احوال زوار در آنجا مطلع هستند و این

نایبه و زیارت بجا هست و زیارتنامه نزد پیغمبر دهم چنین هر یک را نزد دیگری و نتیجه را نزد یکی از ایشان بعمل آوردن
مانعی ندارد و ظاهر اخوبست و ممکن است استفاده او از زیارت جامعه که بلفظ جمع وارد شده و بنا بر این کلمه یا ولی
الله در جامعه کبیره اسم جنس بود و قصد همه در اول زیارت میتوان نمود و بهتر اینست که کلمه یا ولی الله را بعد از
ائمه ذکر کند زیارت کند تکرار نماید یا انکه بکر ثنیه یا ولی الله گوید بعد از ان گوید یا اولیاء الله و زیارت را تمام کند ل ظطف
هرگاه بعد دفن میت تاخیر شود سؤال و در همان وقت میشود که کفن کنند بعد تابوت گذارند یا بعد از دفن است هر چند
مدتی بکشد و اکل و شرب میت در ان عالم بطریق دنیا است یا بطریق دیگر ب ظاهر اسؤال در همان اوقات است و فشار
قبر نیز در هوا میشود مانند میتی که هرگز دفن نشود و اکل و شرب ایشان بطریق بهشت است ل ظطفا تلقین میت یا بعد
دفن چه وقت باید کرد ب بعد از پر کردن قبر که بعد از انصراف مشایعین است غالبا و ولی میت نظر بکمال محبت و
حزن میماند و رغبت مراجعت نمینماید پس ولی خودش یا دیگری نیابت مینماید و تلقین میکند ل ظطفب بر طفل
کمتر از شش سال نماز میت سنت هست یا نه ب نه بلکه بدعت است ل ظطفج دفن در نجف اشرف بهتر است یا کربلای
معلی یا مکه معظمه یا مدینه طیبه ب احادیث در باب نجف اشرف بیشتر است ل ظطفد در نماز جماعت هرگاه
قصد شخص معین کرد که امامت میکند و در اخر معلوم شود که دیگری بود نماز او چه حکم دارد ب اگر قصد اقتدا
بامام حاضر کرده و هر دو را عادل میدانست نمازش درست است و همچنین هرگاه قصد معین کرده و باز دیگری بود حکم به
بطلان نمیتوان کرد و احتیاط در اعاده است ل ظطفه در بعضی اخبار هست که افعال مؤمنین را بمحل صحیح قرار باید داد
و تکذیب سمع و بصر و تصدیق ثقات کن اگر از وی بدی گویند و او انکار کند یا در هر مسلمان الایمان چنین باید
کرد یا بعد از ثبوت ایمان و تدین او و این حکم شامل اقوال نیز هست یا نه ب ظاهر اینست که بعد از ظهور تدین
و امانت و دین داری حمل باید قرار داد و شامل اقوال نیز هست و مراد از حمل اینست که هرگاه فعل یا قول و احتمال داشته
باشد که بوجهی واقع شده است که در شرع صحتش ثابت شده یا بوجهی که بطلانش ثابت شده در این صورت باید حمل
بر صحیح نمود نه انکه فعل هر مؤمن صحیح است و فعل و قول او حجت است مثل فعل و قول و تقریر معصوم چنانکه شاید کسی
توهم کند و مراد بقول فقها که اصل در معاملات صحت است نیز همین که حمل بر صحیح باید نمود تا خلافش ثابت شود نه انکه
هر چه معامله بر ان صدق کند صحیح است و در این تحقیق غافل مباش و بان امتحان بی توقف مان و مدعیان علم کن ل ظطفو
المنذور نماز آیات وقتیکه امام بعضی از رکوعات را بعمل آورده باشد چه حکم دارد ب اشکال دارد و نماز را اعاده کند
و باید رکوع اول را در یابد در رکعتی که اقتدا مینماید ل ظطفز دو امام که یا باستدلال و اجتهاد یا بتقلید من یجوز تقلیده
یکی نماز جمعه را واجب دانسته بجا آورد و دیگری حرام داند در غیر جمعه اقتدا بهم یکدیگر میتوانند کرد ب بلی هرگاه مانعی دیگر
نباشد ل ظطفح نمازی را که ماموماً گذارده باز بجماعت اعاده میتواند کرد ب احتیاط در ترک است ل ظطفط
میان امام و ماموم در صورت تاخیر و همچنین میان صفوف چه مقدار فاصله جایز است ب احتیاط اینست که میان مقدم سابق
و متاخر لاحق زیاده بر مقدار میان محل پیشانی و قدم نباشد ل ظطص هرگاه میان بعضی از ماموین و امام دیوار یا غیر
ان فاصله باشد لکن بعضی از ماموین صف پیش خود را به بینند نمازش صحیح است ب بلی ل ظطصا هرگاه ماموم در دو
رکعت اخر اقتدا کند قرائت بر او واجب است یا نه ب بلی نظر بامریکه در حدیث صحیح وارد شده خصوصاً هرگاه امام تسبیح
گوید تا اگر حمد و سوره ممکن نشود اکتفا بحمد میتوان کرد ل ظطصب ماموم مسبوق قبل از سلام امام میتواند که برخیزد
ب اشکال دارد مگر انکه عدول بنیت انفراد کند و مشهور میان علما تجویز عدول بانفراد نموده اند بعد از عدول میتواند
که قبل از امام سلام دهد هر چند که در اول نماز اقتدا کرده باشد ل ظطصج هرگاه مجتهدی فتوی دهد که اقتدا بفلانی
میتوان نمود احتیاج بشهادت عدلین دیگر هست ب بلی علی الاقرب زیرا که عدالت از موضوعات احکام شرعیه است و در
موضوعات تقلید نیست الا ما استثنی علی المشهور الصحیح ل ظطصد در یک نماز اقتدا بدو امام میتوان کرد ب
بلی مگر انکه امام در اثنا عذری بهمرسانید که نماز را قطع کند یا جهت دیگر پس ماموین یکی از ایشان را پیش میدارند که نماز را باتمام
تمام کند هر چند انکه خودش مسبوق باشد و بعد از اتمام ماموین نتیجه نمودند بعضی یا در دو رکعات میشرکه هر یا

و لطیفه خود را از تشهد و قنوت و سلم بعمل میآورند و هر یک بنیه مجتبی برد بکری تشهد و قنوت از مستحبات بعمل میآورد و نحو الاشکال فی الامام و اکر کسی کی قابل امامت باشد نباشد عدل یا انفراد میکنند و نماز را تمام میکنند یا قصد انفراد میکند در اثنای قرائت باشد که بقیه قرائت را میخوانند لظ صه قصد کردن با امام معین شرط است باتفاق ت معلوم نیست هر کاه دو کس یکی از عدول است ظاهرا اکتفا نیست طریق احتیاط ظاهر است لظ صو دوری در میان امام و ماموم و صفوف بسبب طریق مخل باشد یکی قدر ما یتخطی و مسقط جسد الانسان و مربض غنم جمع میان هر دو بنحو میشود ب کلام در و احتمال دارد یکی متعارف بی یکری بقدر مسقط و در جستن و در فاصله اکر مراد از موقف مصلی باشد ظاهرا کلام بعضی دوم باشد و مسقط جسد در سجود مراد است هم چنین طول مراد است در مربض بین تفاوت چندان بهم نمیرسد او بر تقدیر تفاوت مقدار اقل معمول بر استحباب است لظ صر در حال رکوع امام چرا ماموم احتیاط کند از امتداد و حال آنکه احادیث صریح بعد جواز و نفی احتمال کراهت دارد و اکر تکبیرة الاحرام کوید در حالی که هنوز امام بحد رکوع نرسیده باشد احتیاط دارد یا نه ب نه و احتیاط مذکور و احتمال تقیه دارد لظ صح صفهای عقب قبل از صفهای پیش تکبیرة الاحرام میتوانند کفت ب بلی هر کاه صفوف بسته شده باشد خصوصا هر کاه دو سه نفر تکبیر کفته باشند لظ صط هر کاه در میان نماز دو سه نفر از صف پیش رفتند نماز منفرد دیکر چه حکم دارد نسبت باینها که پیش اینها خالی باشد ب ضرر ندارد و اینها نیز پیش میتوانند رفت ل غ هر کاه امام بقدر یک شبر یا بیشتر بلندتر باشد از ماموم چه صورت دارد ب در شبر احتیاطا باید کرد و در کمتر ظاهرا ضرری ندارد ل غا جمعی میکویند که از احادیث فهمیده میشود استحباب دانست بکسیکه دوش و کفش پوشیده باشد شما چه میفرمائید ب از بعضی اخبار عموم ظاهر میشود بمکشوف الکتف تاکید استحباب دارد بلکه بعضی رد اکراهت دارد ل غب عبا و پوستین که بدوش کیرند و دست در آستین نکنند قائم مقام ردا میشود ب بلی علی الظاهر ل غج هر کاه و ثانوی عدالت واجب باشد چرا لطف در عدم قادح عدالت باشد چنانکه در حدیث اشعار بآن هست ب در آن حدیث چند چیز دیکر هست شاید باعتبار بعضی قیود دیکر باشد و اکر از برای عدالت باشد پس در حدیث هست که باید پیش نماز عادل باشد و بعضی اصطلاحات که متاخرین نقل کرده اند ماخوذ از کتب عامه است و الله العالم ل غد در جائیکه جمع میان قصر و اتمام کنند و هم چنین جمع میان جمعه و ظهر نماید هر دو را بعنوان جماعة میتوان کرد ب بلی خصوصا هر کاه در جمله از برای احتیاط کرده نباشد ل غه نماز عقیله از جمله نافله شام محسوب میشود و نماز وصیته که میان شام و خفتن است بعد از ذهاب حمرة مشرقیه میتوان کرد ب ظاهر احتیاط است که دور کعت از نافله شام بطریق عقیله بعمل آید و نماز وصیت در مابین نماز بعد از ذهاب حمره میتوان کرد علی الاقوی و احوط ترک است ل غو ما المراد بقولهم اسند عنه و ما وجه تخصیص هذا المقال ببعض الرجال ف ب اعلم انه کثیرا ما یذکر الشیخ الطوسی ره فی علم الرجال فی خصوص بعض رجال الصادق ع قوله اسند عنه من غیر بیان للمراد و لم اقف الی الآن فی کلام الاصحاب علی ما یصرح بشیء کاف او یبین بیانه تاما فو واف بل الخال المغفور له فی رجاله الموسوم بالوجیزة اعتبر وجوه الاوصاف الرواة فجعل قال تعقبه غیر اما تارة للمدح و ضعیف و مجهول و لم یذکر غیر ذلک مع انه ذکر فیه کثیرا اسند عنه و لم یبین المراد منه فقیل معناه سمع عنه الحدیث و عن جد الامجد ره ان المراد به ان عنه الشیوخ و اعتمدوا علیه و هو کالتوثیق و لا شک ان هذا المدح احسن من لا باس به انتهی و فیه تاما ما لا یخفی فان بعض من قیل فیهم ذلک فی مرتبة الضعف و الاهمال او الجهالة و کثیرا ممن لم یقل فیهم ذلک فی غایة الوثاقة و الجلالة حتی عند القائل فلا وجه للتخصیص و قال بعض المتاخرین فی کتابه الذی وضعه فی رجال العقیقه ما لفظه قال قد فرق الشیخ ره فی کتاب الرجال بین اصحاب الائمة من حیث الروایة و بین اصحاب الروایة من دون اللقاء بان تکون الروایة بالسماع من اصحابهم الموثوق بهم او الاخذ من اصولهم المعول علیها و یذکر کلا منهما و یقول اسند عنه ثم قال فاحفظ فانه ینفعک کثیرا انتهی و فیه ما فیه اما اولا فلان صدر کلامه یدل علی ان ذلک القول للفرق بین الاصحابین و ذیله یدل علی خلافه فتدبر و اما ثانیا فلانه لا وجه لاختصاصه باصحاب الصادق ع اولا و ببعضهم ثانیا و اما ثالثا فلان الشیخ ره ذکر ان محمد بن مسلم اسند عنه مع انه قال فی رجال الکاظم ع انه لقی ابا عبد الله ع مرة و قال النجاشی انه لقی ابا جعفر و ابا عبد الله ع و روی عنهما و قال الکشی انه اقام بالمدینة مدة اربع سنین یدخل علی ابی جعفر یسأله ثم کان یدخل علی جعفر بن محمد یسأله و روی انه قال سألت ابا جعفر ع عن ثلثین الف حدیث و سألت ابا عبد الله ع عن ستة عشر الف حدیث و هکذا انقله

الشيخ ايضاً وبالجملة وروايته شفاهاً عن الامامين وعن اصحابهما مما لا يخفى على احد من الاعلام واما رابعاً فلانه
لو تم ما ذكره لصار جميع ما رواه اولئك هم المقبول فيهم ذلك مقبولاً حسناً او صحيحاً حيث انهم لم يرووا الا عن الموثوق بهم من اصحاب
الائمة او عن اصولهم المعتمدة بشهادة الشيخ الثقة وهذا مما لا يقبل ولا يقول به احد من الناظرين في اسناد الروايات المعتنين
بها بالانواع المعروفة بين اصحاب الدرايات مع ان بعضهم مهمل ومجهول كابان ابن ارقم وابن عبد الرحمن وابن عبد الملك الخثعمي
وبعضهم ضعيف خارج من اصحابنا كسفيان الثوري واما خامساً فلان هذا الفرق لم يظهر من كلام الشيخ ولا اشار اليه
بوجه واما سادساً فلانه لا وجه لقولهم اسند عنه فيمن لقي من غير رواية مضافاً الى عدم حصول الفرق بين القسمين كما شرحنا
في ذلك نعم ربما يحصل الفرق بينهما وبين غيرهما وقيل المراد بذلك الاشارة لما ذكره ابن عقدة فانه صنف كتاباً في اسماء الرجال الذين
رووا عن الصادق عليه السلام وذكر انهم اربعة الاف رجل واخرج فيه لكل رجل الحديث الذي رواه عنه كما ذكره منه في صحته والشيخ في ديباجة
الرجال بعد ان قال ارجو ان لا يشذ مني شيء الا النادر ثم قال ولم اجد لاصحابنا كتاباً جامعاً في هذا الا مختصرات قد ذكر كل انسان منهم
طرفاً الا ما ذكره ابن عقدة من رجال الصادق عليه السلام فانه قد بلغ الغاية في ذلك ولم يذكر رجال باقي الائمة وانا اذكر ما ذكره واورد من بعد ذلك ما لم
يذكره انتهى كلام الشيخ فعلى هذا يكون قوله اسند الاشارة الى ذلك الرجل الذي ذكره ابن عقدة وانه روى عن الصادق عليه السلام واسند
عنه فيكون اسند مبنياً للمعلوم وضميره عنه راجعاً الى المعصوم ونظهر الثمرة في اختصاصه باصحابه ولا يلزم من سناده عنه توثيقه وهذا
الوجه وان كان محتملاً بل واوجه من الوجوه السابقة الا انه غير صريح بل ولا ظاهر من كلام الشيخ واعتماده على كلام الشيخ ابن عقدة دون
غيره فان ذلك الرجل روى عنه مما لا يظهر وجهه واحتمال ان يقرأ اسند بمعنى ابن عقدة عنه يعني الرجل يحتمل ايضاً الا انه بعيد ايضاً
لعدم تقدم المرجع في الكلام بل ولم يتحقق انه روى عن كل من ذكره كذا ويبقى الكلام على الحال المفصال وعلى كل من حكم بحسن
الرجل بمجرد ذلك المقال والاحتمال والله العالم بحقيقة الحال فتم جداً **لعز** در وقت نماز از براي سجده نماز واجب است كه موضع
السجود از پيشاني كذارند **ب** بلكه سنت است **لعج** در حضر نيايد نافله ميتوان كرد چنانچه بعضي ميكويند **ب**
شايد لكن اشكال دارد **لعط** در وجوب بدا استخاره لفظ امر و نهي معتبر نيست با معني انها **ب** ظاهراً معني انها معتبر
چه كاه نهي است و خوب مثل لا تخف ولا تحزن وكاه امر است و بد مثل خذوه فغلوه فبشرهم بعذاب اليم **لغي** دعاي
چهل مؤمن در نماز شب سنت است يا نه **ب** حديث ندارد پس در غير نماز شايد بهتر باشد خصوصاً نسبت بعوام
عجم كه الفاظ فارسي را در نماز موافق ضابطه عربيت نميتوانند كفت وقنوت بفارسي وغير عربي خواندن اشكال دارد هر چند
كه بعضي تجويز كرده حتى در نماز واجب وان خلاف احتياط است والله يعلم **لغيا** تسبيح حضرت فاطمه عليها السلام وهمچنين سه تكبير بعد
از هر نماز واجب سنت است يا نه **ب** بلي خصوصاً تسبيح فاطمه عليها السلام **لغيب** از براي فساق وظلمه با وجود علم
بفسق ايشان دعا كردن و مدح نمودن و داخل چهل مؤمن شمردن صورتي دارد يا نه با وجود حديث كه فاضل زاهد مدام بن ابي
فراس روايت نموده كه از امدح الفاسق اهتز له العرش **ب** دعاي هدايت ومغفرت از براي ايشان خوب است و مدح ايشان
در صفت خوبي ايشان هر كاه باعث رسوخ ايشان در صفتها ذميمه نشود بد نيست و كو وسيله نزديك ايشان بشود خوب نيست و كاه هست كه
واجب شود والا بايد كه نكرد روى الصدوق في اماليه في المجلس الرابع والخمسين بسنده عن اسمعيل بن موسى بن جعفر عن ابيه انه قال
للشيعة لا تذلوا رقابكم بترك طاعة سلطانكم فان كان عادلاً فاسئلوا الله ابقائه وان كان جائراً فاسئلوا الله اصلاحه فان
صلاحكم في صلاح من سلطانكم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحيم فاحبوا اليه ما تحبون لانفسكم واكرهوا له ما
تكرهون لانفسكم **لغج** هر كاه كسي وعده افطار كند نزد كسي ميتواند جاي ديكر افطار كند وهر كاه چيزي با و دهند
كه با و افطار كند ميتواند كه بديكري دهد **ب** وجوب وفا بوعده معلوم نيست مكر انكه بخصوص ضيافت نموده و جمعي
را بطفيل او وعده كرفته باشد وهمچنين در جاي ديكر افطار كند چيزي اوله نخورد مكر بعد از اعلام واذن واحوط اجتناب
از دادن مجموع انچه با و داده اند بديكري بدون اذن كمال اشكال دارد بلكه اقوي حرمت است **لعيد** ميت را قبل از دفن بعتبات
عاليات نقل ميتوان كرد و براي ميت نفعي دارد يا نه **ب** از بلد موت ببلد ديكر جائز است اجماعاً وكسي در ان خلاف نكرده است لكن
نقل از بلد موت بغير عتبات كراهت دارد و محقق و معتبر نقل اجماع بر ان نموده و بقول حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله عجلوا هم الى مضاجعهم استدلال فرموده
واما نقل بعتبات پس جائز است بدون كراهت اجماعاً بلكه مشهور استحباب است و معتبر نقل اجماع شيعيان بر ان است قال رحمه الله عليه

عمل الاصحاب من زمن الائمة الى الان وهو مشهور بينهم لا بشاكرونه لانه يقصد بذلك التمسك بمن له اهلية الشفاعة وهو
حسن فى الاحياء توصلا الى فوايد الدنيا فالتوصل الى فوايد الاخرة اولى قال فى المدارك وهو جيد لانتفاء المعارض قال فى الذكرى
ولو كان هناك مقبرة بها قوم صالحون او شهداء استحب النقل اليها ليتنالهم بركتهم ولا باس به ودر شمول نصوص مفتاد
هستم وجان نقل بعد از دفن ثابت شده پس نقل قبل از دفن راجح خواهد بود بطريق اولى و نفع بحال ميت هم هست چنانكه
مذكور شد و بخاطر دارم كه يكى از ائمه در سفرى با كسى هم كجاوه بود و در اثناء رفتن مرغى بر كجاوه آنحضرت نشست پس
رفيق آنحضرت دست دراز كرد و آنمرغ را گرفت و حضرت عتاب با و نمود و فرمود اما علمت ان جارنا لا يؤذى يعنى آياندانستى
كه همسايه ما را اذيت نميتوان رسانيد ل غبه در عيد ماه رمضان اگر روز سى ام باشد بدون آنكه خود ماه را ديده
باشد چه روش بايد كرد آيا بايد نزد هر كس بروئيت ثابت شود يا بشهادت يا اكتفا ميتوان كرد بر ثبوت نزد مجتهد يا نزد
بعضى از علماء يا بشنيدن كه جمعى شهادت داده اند و بنحو ظن ب احوط بلكه اقوى آنست كه بايد نزد هر كس ثابت
شود بشهادت عدلين يا تواتر و شياع و هرگاه اطلاع بهم رساند كه اكثر اهل بلد از علما و صلحا و متدينين بسبب ديدن
ماه افطار كرده اند و ظن اقوى از شهادت عدلين از براى او بهم رسد ميتواند افطار نمايد و كردن بلكه خالى از قوت نيست
و همچنين افطار كردن به فتواى مجتهد و ثبوت نزد او و همچنين افطار زنان با خبار مردان به ثبوت ظاهرا جايز است نظر
بعادت مستمره در اعصار و امصار من غير نكير و ظهور بعضى از اخبار معتبره در امر حضرت امير منادى را كه ندا كند به ثبوت
هلال و افطار هر چند كه رؤيت هلال از جمله موضوعاتست كه تقليد در آن نمى باشد والله العالم ل غبو غبار
غليظ و كرد خرمن و دود غليظ روزه را باطل ميكند يا نه ب معلوم نيست و احوط اجتنابست ل غبز هرگاه
در شب جنب شود و غسل را بعد از صبح كند روزه قضا واجب يا سنت ميتواند داشت يا نه ب سنت بلى و قضا
ل غبح اذا ما جاء شهر الصوم فافطر على مثوبة و كل النهار بنصب شهر و رفع النهار ب المنصوب على الظرفية و
المرفوع فاعل جاء والضمير لولد الحيات ل غبط استرزق الله واطلب من خزائنه رزقا يتبك وان الله عفارا
ب برفع لفظ الله الثانى فاعلا ليتبك لله وان امر من الاين و غفارا حال من الله ل غبك قبل انظر الى السماء تجد
طائرات كما يطير الفراش شابه الفراش مفعول لتجد اى كالفراش ل غكا ايا منجس نجس است يا نه ب بلى و احكى در آن
خلاف ننموده مگر يكى از متأخرين و حقير نيز تا توهم او را با جوابش بانداز بسطى در رساله قطع المقال بيان نموده ام ل
غكب قال الفرزدق فى مدح السجاد يكاد يمسكه عرفان راحته ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم ب بنصب عرفان
هو مفعول لاجله ل غكج اكلت دجاجتان و بيتان كما ركب المهلب بغلتان ب المراد ببان اسم فاعل من نائم و فى النهاية
فى حديث عمر ابن السبيل احق بالماء من التانى اراد ان ابن السبيل اذا مر بركية عليها قوم مقيمون فهو احق بالماء منهم لانه مجتاز وهم
مقيمون يقال تنا فهو تان اذا اقام فى البلد ومنه الحديث من تنأ فى ارض العجم فعمل بنيروزهم ومهرجانهم حشر معهم ل غكد هرگاه
كسى روزه سنت دارد و وارد خانه مؤمنى شود بفنجان قهوه يا آب يا كلاب يا خرمائى يا لقمه نانى تكليف كند داخل طعام
مستحب هست كه افطار سنت شود يا نه ب ظاهرا افطار بچنين امور صورتى ندارد و ظاهر اخبار آنست كه چون بخانه
مؤمنى وارد شوى و طعامى حاضر كند افطار سنتست و متبادر از اخبار طعام معنى عرفى است نه لغوى ل غكه روزه سنت
مؤكد كه با طعام افطار شود قضا دارد يا نه ب نه هرگاه بافطار شرعى باشد ل غكو هرگاه كسى شب نيت كند كه سفر
بنمود قبل از ظهر حركت كند بى خلاف افطار ميكند يا نه ب افطار ميكند على الاشهر الاظهر و بعضى نيت را يا خروج
قبل از ظهر شرط دانسته اند ل غكز هرگاه در شب نيت سفر داشته باشد و بعد از ظهر بيرون رود چه كند ب
روزه بگيرد و احتياطا قضا كند ل غكح از مال صغير از غلات و غيرها هرگاه در دست صحت يا قيم شرعى باشد زكوة
بايد داد يا نه ب معلوم نيست ل غكط در كدام كسب خمس هست ب در تجارت و زراعت و گله دارى و نوكرى
و مكتب دارى و هر چه عرفا كسب بآن صادق آيد و شرعا حرام نباشد مانند تاجر كو و قوم سبا ل غل مراد از مؤمن
كه يتيم او را از زكوة ميتوان داد شامل هست فقها شيعه را و كسانيكه دوازده امام را درست نشناسند و اصول
دين را نفهميد باشند و همچنين فروع دين را ندانند يا نمازها را نكنند يا غلط كنند و مسايل را ندانند و قرائت

علط کنند خلاصه هیچ چیز از تشیع را نداشته باشند بغیر از اسم ب تا عارف صالح بهم رسد او را باید او را
مقدم دارند و هرگاه نباشند بغیر هدت بیشم او پیشوا داد والله العالم ل غلا اضطرار سادات بمرتبه که
رسد اتصدقات محرمه میتوانند گرفت و چه قدر میتوانند گرفت ب حد خوف تلف ضرورت علی الاحوط بل
الاقرب ل غلب کسیکه احسانی بکسی کند و گیرنده مستحق آن نباشد قرینه معینه او توجه نیز نباشد بر او واجب است شکر
بپرسد که از چه وجه است ب هرگاه ظن غالب نداشته باشد که از وجوه محرمه بر او است سؤال واجب نیست ل غلی
شخصیکه از وجوه فقرا میگیرد خرج او باید بچه نحو باشد و هرگاه ذی اقوام معتبر باشد و اقوام او مختلف باشند
کدام یک اعتبار دارند و در مأکولات اگر وسط و عرف ملاحظه باید کرد و اینها نیز ضابطه ندارند چو اگر احوال اختلاف
بسیاری دارد مثلا در وقتی بوده اکتفا بنان و خوربه میشود کرد و انکور و پنیر و هندوانه میتوان خورد و هم چنین
هرشب گوشت خوردن یا در هر هفته یکدو مرتبه اکتفا کردن گاه از باب ضابطه در شئی بغیرها باید ب قرار
ضابطه درست مشکل است و رجوع بعرف و عادت بلد است ل غلم در اجرت حج و نماز و روزه و زیارت خمس
هست یا نه بان استطاعت حج بهم میرسد ب بلی این نیز از جمله مکاسبست و هرگاه از خرج سال اضافه بهمرسد دارد
ل غلن در وظیفه که متعارف شده بملاها میدهند خمس هست یا نه ب معلوم نیست و طریق احتیاط معلوم
است ل غلو از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن خوبست ب محل خلاف است و اشکال دارد ل غلز
فرق هست میان صدقات و وظایف یکه مقید اند باستحقاق یا نه ب معلوم نیست ل غلح هرگاه مشغول الذمه
بمهر زن باشد میتواند که از وجوهی که میگیرد مهر را بدهد ب بلی ل غلط هرگاه دست مجتهد نرسد
خمس را چه کند ب در صورت ضرورت هرگاه بکفه صالح متدینی که مسائل خود را بتقلید مجتهد اخذ کرده باشد
بدهند شاید مجزی باشد ل عم کتب علمیه از برای عالم از جمله مستثنیات است که وجود آنها هرچند بسیار باشد
و نسخ متعدده از یک کتاب داشته باشد از صدقات واجبه تواند گرفت یا نه و هم چنین نسبت باستطاعت حج
و هرگاه آنها را بیع احتیاط تملیک زن و فرزند خود کند چونست ب ظاهرا از جمله مستثنیات است مگر
آنکه بغایت بسیار باشد و احتیاط در نسخ متعدده کردن بهتر است و هم چنین در تملیک به یکدیگر ل غیا در
زیارت حضرت امام حسین انحراف بجانب مغرب بصره را ب حد مسئله بجانب قبله متوجه باید شد و از خبر دیگر ظاهر
میشود که توجه بجانب مغرب بهتر است و ظاهر اینست که اینها هم نسبت باهل عراق است در جاده دیگر ظاهرا بلکه در عراق نیز باید
رو بقبر آن حضرت کرد ل عمب اوقات و ایام زیارت حضرت امام حسین از عمر حساب نمی شود پس چرا در بعضی ایام در وقت زیارت
فوت بشود ب شاید مراد این باشد که داخل عمر نیست که در قیامت حساب آن را خواهد یا مشروط باشد بشرطیکه در
ایشان متخلف باشد تا آنکه دو عمر باشد یعنی تخفیفی و در بکری تفضلی از برای درک بعضی مثوبات و انجاعت در عمر
تفضلی بزیارت رسد باشد والله یعلم ل عمج در زمان غیبت مقاتله در چند صورت جایز است و در چند صورت
واجب ب هرگاه کسی قصد جان او کند بر او جهاد واجبست هرچند که ظن غالب نداشته باشد و اگر قصد مال و
یا جان مؤمنی یا مال او داشته باشد اگر ظن غلبه داشته باشد نجات دادن مؤمن نیز واجب است و خلاص کردن
مال خود یا مال مؤمن جایز است و اگر ظن غلبه نداشته باشد جهاد جایز نیست فرار واجبست و هم چنین تسلیم مال و در
صورت وجوب و جواز اگر کشته شود شهید است و اگر بکشد خون او هدر است و اگر قصد زن او یا دختر او یا پسر او کند جهاد واجبست
با ظن غلبه ل عمد امر بمعروف و نهی از منکر زن و فرزند و خدمه تا چه حد واجبست ب بزدن و بملوک فاتدن بخوز شد
یعنی زدن سهل و در غیر ایشان سعی نمودن بلعن زدن ل عمه هرگاه کسی در خواب باشد و وقت نماز بیرون رود
که او را بیدار کند یا نه ب نه بلکه سنت است هرگاه بحد اذیت نرسد و الا حرام است ل عمو و در حدیث وارد شده است
که شکر نعمت مخلوق باید کرد مثل شکر نعمت خالق و کلم من لم یشکر الناس لم یشکر الله هرگاه جماعت ظلمه و فساق رعایت
و احسان باینکس کنند نسبت باینها چه باید کرد ب دعا توفیق هدایت و تحصیل سعادت و در همه امر تعریف و مدح کردن
شاید بد نباشد لکن بنحوی که نهی از منکر بر طرف نشود ل عمز یکسی حرف زدن که اگر بد بگوید رنجش نند بلکه ابتدا صورت

داردب هرگاه بدش نیابد و فحش نیاشد ضرر ندارد لغز دف بحسب لغت کم فقهاء استثنا کرده اند چه صورت داردب
نقل کرده اند که در عرس حضرت فاطمه بوده اما تحقیقش معلوم نیست و نیز از لغز اهل سنت است موافق تعبیة لغز
الغاز متعلق بالطهارة قیل لابی زید ما تقول فیمن توضأ ثم لمس ظهر امراته قال انتقض وضوءه بفعله قیل فان توضأ
ثم انکاء البرد قال یجدد الوضوء من بعد قیل ایجوز الوضوء مما یقذف به الثعبان قال وهل نظف منه للعریان قال یمسح المتوضی
انثیه قال قد ندب لیه ولم یوجب علیه قیل ایحل الطواف فی الربیع قال یکره ذلک للحدث الشنیع قیل ایجب الغسل
من افی قال لا ولو ثنی قیل هل یجب علی الجنب غسل فروه قال اجل وغسل ابرته قیل فان اخل بغسل فاسه قال هو کمن الغی
غسل راسه قیل من تیمم ثم رای بعضا قال بطل تیممه فلیتوضأ قال ایجب الغسل بماء الضریر قال نعم و یجتنب ماء البصیر ب
المراد هنا بالبعل الزوجة و بالبرد النوم و بالثعبان جمع ثعب سیل الوادی و بالعریان جمع العریکات لسودان والسود والانثیان
الاذنان والطوف الغوط والربیع والنهر والمنی نزل منی والفرو جلدة الراس والابرة عظم المرفق والفاس العظم المشرف
علی نقرة القفا والروض جمع روضة وهی الصبا بناء علی نقبة الملک فی الحوض بغیرم وثما ذکر ظهر وجه جمع بین قوله لا تطلق بغیر
وما فی بعض الزیارات نطوف حوله من قد کرم والضریر حرف الوادی والبصیر الکلب لغن در حدیث منع است از تعلیم
کتابت بزنان پس اگر زن خط خوب داشته باشد میتوانند که قرآن وصحیفه تو بسد ب بلی نهی از تعلیم است لغنا
کسیکه از وجوه فقراء میگیرد بان صله رحم میتوانند کند ب بلی هرگاه بعد استحقاق نرسد لغنب صله رحم بجهه نحو
میشود ب بطلاقت وجه وابتدا بسلام و عزت و احترام بشیرینی کلام و مراعات بحال هرگاه تواند لغنح خوبیات
سبب داخل بهشت ب نه لغند حدیثی که تا چهل پشت اخل بهشت نزد شما معتبر است ب حد یثش صحیح است
چنانکه بجواهر وارد لغنر دو اینکه وو بیش از طلاء و نقره باشد ضرر دارد یا نه ب معلوم نیست لغنو خبیث چه
معنی دارد و کدام است ب هر چیز حرام است معنی غیر از این دراین زمینه معلوم نمیشود لغنز در چوپانات که
مفاوضه میشوند زیاده میگیرند بنا بهم میرسد یا نه ب نه لغنح کسیکه در ملک مشترک مشاع بدون اذن شرکاء
باغی کند چون اشجار بیاید بعضی از شرکاء گوید که رسید مرا از باغ بده وصاحب باغ گوید که رسید خود را از زمین ثانیا
بگیر تفاوت زمین باغ را میدهم و شریک قبول نمیکند چه باید کرد ب موافق مشهور حکم غاصب دارد هر یک از شرکاء
تسلط دارند بر ازالۀ اشجار و اعیان او و اگر زمین متساوی الاجزاء و قابل قسمت بجای باشد شریک تواند گفت که الحال
قسمت میکنیم و بعد از قرعه هر چه از اشجار و اعیان در حصه او افتد میتواند ازاله کند لغنط متعارف است که در ملک مشاع
بعضی از شرکاء درختی میکارد یا عمارتی میکند و باقی نیز مطلع اند تا زمان وفات مذکور نمیشود که اینها را از برای خود
کرده یا از برای همه و در اخر میان ایشان یا ورثه ایشان نزاع میشود چه حکم دارد ب درخت و عمارت مختص همان
شخص است و کسانیکه دعوی شرکت کنند باید تا ثابت نمایند و مرد گرا و ورا قسم دهند که بقصد شرکت نکرده و همچنین
ورثه او و را قسم نفی العلم میتوانند داد و اینها نیز تسلط در قسمت ندارند و اگر شرکاء ادعاء نمایند که اذن نداده اند که تصرف را
مرد گرا اثبات کنند یا ایشان را قسم دهند و بنا بر اذن اگر خواهند که ازاله کنند باید ارش یعنی تفاوت قیمت
از زمین افتاده بدهند لغنس مرکبا انقض علی کوکب عفریت جن فی الدجی الاجدل ب هو یرقع کوکب
فاعل والاجدل فاعل مر و عفریت مجرور علی لغسا علی امام جلیل عظیم فرید شجاع کریم حلیم از هشت کلمه است هرگاه
بتقدیم و تاخیر هر یک از این کلمات خوانند چند بیت میشود ب چهل هزار و سیصد و بیست بیت میشود بدلیل آنکه نقدیم
و تاخیر هر یک از دو لفظ اول که علی و امام است دو بیت میشود و چون از ضرب کنی در مخرج سیم که جلیل است شش و بضرب
آن در مخرج چهارم بیست و چهار میشود و بضرب آن در مخرج پنجم صد و بیست و بضرب آن در ششم هفتصد و بیست و بضرب آن در هفتم
پنجهزار و چهل و چون از ضرب کنی در مخرج هشتم که حلیم است چهل هزار و سیصد و بیست میشود لغنب هرگاه چند
چیز مشترک باشند که در قیمت تفاوت نداشته باشند جبرا میتوان قسمت کرد ب بلی لغنبج هرگاه کسی چند
جوبیت زمین فروخت و بعد از چند سال او را مساحت نمود زیاد آمد میتواند بایع یا وارث او از مشتری بگیرد ب
بلی لغسد هرگاه کسی اسپ مثلا با اذن صاحب او بتاخت و تلف شد یا معیوب گردید با صاحب میتواند که ارش بگیرد اند

واثر امعطل نشاند و هم چنین هرگاه ابکسی در ملک کسی رهنما اوبگذرد تا مدتی بعد از آن صاحب ملک مانع میشوانند شد و
هرگاه بوجهی از وجوه ملزمه مانند صلح برضا صاحب ملک و نماز لازم نشده میشوانند و احوط آنستکه ضرر به برادر مؤمن نرسانند
ل غسه کو بند حضرت خدیجه کبری شعاری شاغانند در شان حضرت رسالتپناه هرگاه لطف فرمایند خالی از لطافت
و فایده نخواهد بود ب آنچه بنظر احقر از آنحضرت رسیده از اشعار است ایاریح الجنوب لعل علما من الاحباب یطفی بعض حر
ولولا حملوا الی منهم سلاما اشیر به ولو بعبره وحق وداد کم انی کتوم وانی لا ابوح لهم بسری اوانی الله وصلکم قریبا
فکم یسرا تی مر بعد عسر فیوم من فراقکم کشهر وشهر من وصالکم کدهر ایفی نعم لکم ملزم ای ملزم ووصل مدی الایام لم ینصرم
ولولم یکن قلبک المتیم فیکم جریحا لما سالت دموعی بالدم ولم یخل طرفی ساعة من خیالکم فمن حبکم قلبی ومن ذکرکم فمی و
لو جیل جاتیموه یعادکم لمال فما حال الحجی واعظمی اشد علی کبدی بدی فبردها لما فیه من جمر الشوق مضرم طوبی الهوی
والشوق بشر تبشیر لیته طیبة وکمضنا شجانی فلم تکتم فیارب قد طالت بنا مدة النوی ایم یا سعدان جزت بوادی الاراکا
انشد قلبیا ضاع منی هناکا واستفت غزلان الدقا سائلا هل لاسیر الحب منهم فکاکا وان تری رکبا بوادی الحمی
سائلهم عنی ومن لی بذاکا نعم سرواواستصحبوا مهجتی الان عندی نسیمهاان تراکا حاق من عضو ولا مفصل الا وقد کتب
فیه هواکا اوعدتنی بالهجر بعد الوفاء یا سیدی ما فادهذا بذاکا فاحکم بما شئت علی مابرضی فالقلب یا برضیه الا رضاکا
ل غسو هرگاه مدیون تعلل ورزد اذانماید بعد از آنکه نقد نداردو هرگاه تنخواهش را بفروشد ببقیمتی که در نظر دارد یا اد
ونتن ارد نمیخرند چه باید کرد و هرگاه در این صورت بحاکم عرف عرض شود چه صورت دارد ب بر او واجب است که اداء نماید هر چند
که تنخواهش را بنحو نازل بخرند هرگاه طلبکار راضی باخیر نباشد و هرگاه مضطر بتعرض حاکم عرف شود نماند ضرر بتعدی بشرطی که
ظن غالب بر ضرر مدیون در جان و مال نداشته باشد و در ضرر مالی متحمل ضررها مالی او شود از خدمت ایشان و غیره ل
غس در نماز و روزه که بجهت میت استیجار میشود چه میفرمایند و ترتیب در آنها شرط است یا هم بعمل میتوانند آورد
ب استیجار مذکور مانعی ندارد و خصوصا هرگاه میت بان وصیت کرده باشد و شبهه که بعضی از متاخرین در این کرده اند
نظر بنیت قربت و منافات آن با اخذ اجرت بعینه در استیجار حج بلکه در نذر عبادات جاریست و جوابش یکی آنست و آن اینست
که بعد از وقوع اجاره و نذر آن فعل بر او واجب میشود پس میتوانند که بنیت قربت بعمل آورد و فرق نیست در اعتبار نیت قربت
میان حج و نماز و مشوب بودن حج بمال و محض نماز و روزه به بدن و هم چنین وقوع اجماع بر صحت استیجار حج هیچکدام منشأ
فرق نمیتوانند شد زیرا که عبادت بودن حج و اعتبار نیت قربت در مطلق عبادات متفق علیه است و جد امجد ملا محمد
تقی مجلسی ره در حدیقة المتقین در اول باب زکوة بعد از بیان ثواب نماز و زکوة چنین فرموده اند که از همه ثواب نماز بلکه
سالها است که خود را باجاره میدهند از برای اموات و سیصد هزار [illegible] میکرده اند یا تعب بسیار مولانا عبدالله تستری ره میفرموده اند
که شهید ثانی ره مضطر شده بودند و خود را باجاره داده بودند و در رساله هر دو بنای عجمی هرگاه نمان مثل شیخ زین
الدین کسی که وحید دهر بود بجهت قیمت متعالی بن باشد نماز دیگران را از این قیاس کن و تفضل الهی را ملاحظه کن که
در برابر عملی که خویش بایر قیمت باشد حق سبحانه و تعالی بوعده واجبه خود این ثواب میدهد که ما بینا از حصران عاجزند
و بنده در آن تقصیر میشاید تمام شد تمام کلام آخوند و در وجوب ترتیب نماز خلاف نموده اند و مشهور وجوبست
و اقوی عدم است و احوط اعتبار نیت و مراد ترتیب آنستکه تا نماز یکشبانه روز تمام نشود نماز دیگر کرده نشود
نه آنکه ایام باید مترتب باشند و بنابر عدم وجوب میتوانند تا بسیار هم نماز اجاره را بجماعت کذا رند پنجاه نماز
ظهر مثلا قبل از عصر بعمل آورند و در روزه ترتیب شرط نیست اصلا سال عنی فی الغار تتعلق بالصلوة قیل
لابی ربه ایجوز ان یسجد الرجل علی العذرة قال نعم و یجانب لعذرة قیل له السجود علی الخلاف قال لا ولا علی احد الا
طراف قیل فان سجد علی شماله قال لا باس بفعاله قیل لا یجوز للدارس حمل المصاحف قال لا ولا حملها فی الصحائف
قیل ویجوز السجود علی الکرام و قال نعم دون الذراع قیل ایصلی علی راس الکلب قال نعم کسای الهضب قیل من صلی وعاتقه
بارزة قال الصلوة جائزة قیل فان صلی و علیه صوم قال یعید ولو صلی مائة یوم قال فان حمل جروا وصلی قال هو
کمن حمل بوالا قیل ایصح صلوة حامل القربة قال لا ولو صلی فوق المرقبة قیل فان اصاب ثوب المصلی نحو قال یمضی

في صلوته ولا غرو وقيل ايجوز ان يؤم الرجال المقنع قال نعم والمدرّع قيل ان اتّهم من في يده وقف قال يصلّي وان لو
اتّهم الغنم قيل ان اتّهم من تحته بارزة قال صلوته وصلوتهم جائزة قيل فان اتّهم الثور الاجمّ قال الصلوة خلاله
ذمّ قيل ايدخل القصر في صلوة الشاهد قال لا والغائب الشاهد في الغدوة فنا الدار والخلا فلكم والشمال
جمع الشملة والدارس الحائض والكراع ما استطال من الحجارة السود ورأس الكلب ثنية معروفة والهضبة النبتة
الصغيرة والعامرة الجماعة من حمير الوحش والصوم ذرق النعام والجرة الضحيا من العشا وفي الظم ولدا الكلب
الغرفة ام بلغة الكلب في الظم انتفاخ الحصية والنجو السحاب الذي ينشدّ مطره وفي الظم الغائط المقنع لابس المغفر
والمدرّع لابس الدرع والوقف السوار من العاج في يد النشا والقحمة العشيرة وبادية يسكنون البدو والثور
السيل والاجمّ الذي لا رمح معه صلوة الشاهد صلوة المغرب لا قامتها عند طلوع النجم الشاهد يدخول الليل
ويحتمل ان يراد بالشاهد الحاضر والشاهد الغائب هو الله لغت جعفي وكراجكي وحمصي وابو الدنيا كيان
بودند که در کتب فقه واحادیث شیعه مذکور شوند پس اما جعفی که او را صابونی وابو الفضل صابونی ومؤلّف فاخر و...
فاخر نیز میگویندش او محمد بن احمد بن ابرهیم ساکن باسیلم جعفی کوفی مصری صابونی است که زیاده بر هفتاد تصنیف دارد ودر عهد
غیبت صغری بوده شیخ کلینی بوده ونجاشی وشیخ بدو واسطه از او روایت نموده اند ثقه است وی منفرده از او نقل کرده اند
مثل وجوب التسلیم علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته در تشهّد اخر وکراجکی محمّد بن علی بن عثمان است که شاگرد سیّد
مرتضی وشیخ طوسی بوده وقریب بیست کتاب ورساله تصنیف نموده وحمصی محمود بن علی بن حسن رازی سدید الدین صاحب
چند تصنیف ست واستاد شیخ منتجب الدین صاحب فهرست مشهور است وابو الدنیا علی بن عثمان بن خطّاب بن مرّة معمّر است
که از آب حیوة خورده وبخدمت حضرت امیر رسیده وشیخ محمّد حرفوشی او را ملاقات نموده واز او روایت کرده وحقیر از شیخ
حرفوشی مشار الیه بر شیخ واسطه روایت دارم که تا حضرت امیر هفت واسطه میشود واحوال ایشان در کتاب معرکه بیان
نموده ام لغز کدام زنست که در یک ساعت بر مرد او ... کنند وعقد او در شریعت اسلام بدون محلّل
طلاق وبر هر یک از ایشان حلال است وهم چنین بر هزار زن با اطلاع وکیفیت حال پس آن زنیست که بعد از جماع
عقد اوّل منفسخ شد بسبب یکی از عیوب مرد مثل جنون وخصا یا عیوب زن مثل جنون وجذام وبرص وقرن وافضا
وعمی وافضا یا بسبب آنکه شوهر اوّل مملوک بوده وبعد از جماع بملک او منتقل شده یا ملک دیگری که عقد او را فسخ نموده
واز اینجا معلوم میشود حیله تحلیل که چون ترسد که محلّل محلّله را طلاق ندهد میشوند که او را بعقد مملوکی در آورد وبعد از جماع او را
بملک آن زن یا دیگری منتقل سازد لغز هرگاه کسی ملکی را وقف کند بر حضرت امام حسین یا بر مسجدی یا منافع آن تعمیر
یابد ومصرف چنین وقفی چیست پس باید حاصل ومنافع آن صرف روضه ومسجد شود از قبیل فرش وسوخت وخدمه با اجرة
المثل عمل خود میشوند نیز میتوانند گرفت بازاء فقر واستحقاق گرفتن جایز نیست لغز هرگاه حوض وقفی یا مسجدی یا پلی یا کار
وانسرایی وقفی خراب شود آجر واسباب آنرا بمصرف دیگر میتوان رسانید پس بلی هرگاه آنها قابل تعمیر نباشند یا بالفعل کسی نباشد که
آنها را تعمیر کند آن اسباب بالفعل خراب ومخنّه باشند یا بسبب اشرف بر انهدام واضرار ماره مشرف خراب کنند وعرض بغیر
جایز نیست ومراعات الاقرب فالاقرب بان ظرفی لازم نیست چنانکه گفت لغز حجره بعضی از مدارس یا روضه وقف شده که شرط
نشده که کسی شب در آنجا باشد هرگاه متولّی بگوید که شب باید بود چه باید کرد ودر سکنای شب یا روز متّصل کافی است یا نه پس
بهر نحو که واقف گفته باید عمل کرد واگر معلوم نباشد بهر نحو که ناظر شرع گوید والله یعلم لغز هرگاه بر کتابی یا قرآنی اثاث
وقف باشد ومظنّه وقفیت در آن بهم رسد لکن صاحبش گوید وقفیت میتوان گرفت یا نه واگر وقفیت ثابت باشد لکن در
تصرّف کسی است که پروا ندارد ومیفروشد میتوان چیزی با و داد وگرفت واستخلاص کرد پس تا علم یقین حاصل نشود وقفیت
ودو شاهد عادل نیز شهادت ندهند وبحدّ تواتر یا شیاع نرسد وزو البدا عرافتنا بد وقفیت ثابت نمیشود وخریدن
آن ضرر ندارد واگر وقفیت ثابت باشد بمتولّی شرعی داد یا بمجتهد رسانید هرگاه ناظر واقف معلوم نباشد ووقف عام باشد واگر
وقف خاصّ باشد بموقوف علیهم باید داد لغز هرگاه مکرر وصیّت کند که کتب حدیث او را وقف کنند ودر آنها بعضی از اجزاء حدیث
باشد که اتمام آن صرفه نداشته باشد میتوان آنرا فروخت وعوضش کتابی درست گرفت یا نه پس نه اما اجزا را وقف کنند لغز

کتاب حدیقة الشیعة که مشهور است معروف است که از مرحوم آخوند ملا احمد اردبیلی مشهور دیده و اینوقت از بعضی شنیدم که از ان
مرحوم نیست حقیقتش چیست ب از ان مرحوم است بلا شبهه چنانکه کتاب تهذیب حدیث و استبصار از شیخ طوسی است
و از جمله فضلاء ثقات که تصریح نموده اند یکی فاضل متبحر مرحوم آخوند ملا محمد طاهر قمی است صاحب تصانیف بسیار در کتاب
ملاذ الاخیار وغیره و او معاصر آخوند اردبیلی است دیگر فاضل محدث ثقه شیخ حر عاملی است مشهور و صاحب تالیف بسیار که
در کتاب امل الامل که در علم رجال تالیف فرموده بان تصریح نموده و عصرش مقارب عصر اردبیلی بوده زیرا که وفات آخوند قدس سره
در سنه نهصد و نود سه بوده و ولادت شیخ حر در سنه هزار و سی و با وجود شهرت و شهادت این دو فاضل ثقه که معاصر
و مقارب عصر مصنف بوده اند انکار شخصی که بعد از صد سال بهم رسیده باشد یا از جهل است یا از تجاهل و انکارش از
قبیل انکار میرزا مخدوم سنی است که در کتاب نواقض الروافض در مقام طعن در کتب ادعیه شیعه کتاب استبصار را با بن
مطهر حلی یعنی علامه نسبت داده و احتمال دیگر میرود که این شخص منکر از صوفیه یا متصوفه باشد نظر بانکه آن مرحوم در حدیقه
کمال مبالغه در مذمت و نفرت نموده و احادیث بسیار در باره ایشان ذکر فرموده والله یعلم ل عغن هرگاه کسی بامر عبادتی
نذر کند که اگر مثلا بیمار به شود نذر کردم که فلان نذر مستحق به هم یا در ضریح امام رضا بیندازم چه کند ب باین
عبارت نذر منعقد نمیشود مگر انکه نام خدا برده باشد باین نحو که بخدا نذر کردم یا عهد کردم پس لازم میشود بران وجهی که
نذر کرده و مخالفت جایز نیست ل عغح الغاز متعلق بالصوم قیل لابی زید ایجوز للمعذور ان یفطر فی شهر رمضان قال ما رخص
فیه الا للصبیان قیل هو للعرس ان یاکل فیه قال نعم بلا نکیر قیل فان افطر فیه العراة قال لا ینکر علیهم الولاة قیل فان اکل الصائم
بعد ما اصبح قال هو احوط و اصلح قیل فان عمد الان اکل لیلا قال لیتسحر للقضاء ابدا قیل فان ضحکت المرأة فی صومها قال بطل
صوم یومها قیل فان ظهر الجدری علی ضرعها قال تفطر اذا بصرتها قیل فان اکل حتی تواری البیضا قال یلزمه والله القضا
قیل فان استشار الصائم الکبد قال افطر من احل الصید قیل فهل یفطر بالحاج الطابخ قال نعم لا یناهی المطابخ ب
المعذور المختون والعرس بل الذی عرس فی اخر اللیل لیستریح ثم یرحل والعراة الذین یاخذهم العرواء و هو الحمی بوعدة
و اصبح ای استصبح بالصباح واللیل ولد الحباری والکروان و ضحکت ای حاضت منه قوله تعالی فضحکت فبشرناها و الضرع اصل
الابهام و اصل الثدی ایضا و البیضا من اسماء الشمس و الکبد اللغی و استشاره استدعاه و الطابخ الحی الصلب ل عغط
اگر کسی ملکی هبه کند بشخصی و این ملک در ولایت دیگر باشد یا بدون قبض متهب یا وکیل او محض گذشتن مدتی که توان بان ولا
رسید کافیست یا نه ب تا بتصرف او یا وکیلش نرسد فایده ندارد و قیاس بصوم بدل هدی باطل است ل عغف طعام
شصت مسکین را به تفریق میتوان داد یا نه و یک مسکین را از یک کفاره زیاده بر یک حصه میتوان داد ب تفریق جایز
و اضافه باطل مگر انکه کمال عدد بهم نرسد ل عغفا مقدار کفاره چیست ب هر مسکینی یک چارک تبریزی و احوط
نیم من است با نانخورش از هر چه باشد حسب المقدور و اگر اطعام کند باید بخوراند که سیر شود و در اطعام دو صغیر را یک
کبیر حساب کنند و در اعطا مساوی نماید ل عغف کفاره واجبی را بسید میتوان داد ب محل خلاف و اشکال است و ظاهر
جواز و احوط ترک آنست مگر انکه صاحب کفاره سید باشد که کفاره سید برای سید و غیر سید هر دو جایز است بلا خلاف و هم
چنین زکات سید و فطره او و در فطره عبرت بدهنده است نه انکس که فطره او را میدهند مثلا هرگاه زوج عامی فطره زوجه
سیده اش را بدهد آن فطره غیر سید است بخلاف کفاره و زکوة ل عغج زنانی که مظنون است که عده نمیدارند متعه کردن ایشان
چه صورت دارد ب هرگاه معروف نباشد بزنا ظاهرا ضرر ندارد و همین که علم بهیچ طرف ندارد که عده داشته یا نداشته
تمتع بان توان نمود ل عغد الغاز الزکوة قیل لابی زید ما یجب فی مائة مصباح قال حقتان یا صاح قیل فان ملک
عشر خناجر قال یخرج شاتین ولا یشاجر قیل فان سمع الساعی بجبهته قال یا بشری له یوم قیمته قیل ایستحق حمله الا
من الزکوة قال نعم اذا کان نوا غزی ب المصباح الناقة التی تصبح فی المبرک ولا ترعی حتی یرتفع النهار والخناجر جمع خنجر
و خنجور الناقة الکثیرة اللبن والساعی جابی الصدقة والجبهة خیار المال والاوزار السلاح و غزی جمع غاز ل عغه
در حیات حضرت فاطمه زنان بر حضرت امیر حرام بوده یا نه ب بلی نظر بحدیث صحیح صریح و بخاطر دارم که حضرت خدیجه نسبت بحضرت
پیغمبر نیز چنین بوده والله یعلم ل عغو کسیکه زن سیده یا شریفه دارد بر حضرت فاطمه محرم است ب بلی هرگاه ان

از اولاد آنحضرت باشند از سادات دیگر مثل بعض اولاد عباس و ابی لهب و جعفر و عقیل و حضرت امیر هرگاه از حضرت فاطمه نیز هم
نرسیده باشند ل عفر الغار الحج قیل لابی زید ایجوز للحاج ان یعفر قال لا ولا ان یخمر قیل هذا البیان یقتل الشجاع
قال نعم کما یقتل الشباب ع ب الاعتمار لبس العمارة وهی العمامة والاختمار لبس الخمار والشجاع الحیة ل عفو مثوا ثلاثة فی هم
شیره یا برادر خود را شیر دهد ب بلی علی المشهور الاظهر و کسیکه در رضاع بعموم منزله قائلست او حرام میداند زیرا که
بمنزله مادر طفل میشود و بر شوهرش حرام میگردد و عموم منزله دلیل درستی ندارد ل غغط بزنان اهل ذمه مثل یهود
و نصاری و هم چنین دهات و صحرا نشینان نظر میتوان کرد ب مشهور جواز است بشرط عدم ریبه و شهوت هرگاه از نظر ایشان
پروا نکنند و اگر ایشان را منع کنند ممتنع نشوند و احتیاط آنست که غیر از رو و دستها از ایشان نگاه نکنند ل غض کسیکه خواجه سرا
یا عنین باشد متعه کردن از برای او سنت است یا نه و هم چنین زن کردن و بعد از انقضای مدت بر زنان ایشان عده هست یا نه
ب عموم ادله شامل ایشان هست خصوصا متعه کردن و در جماع لازم معتبر نیست و عده غیر وفات بر غیر مدخول بها نیست علی
المشهور الصحیح و بعضی بخلوت عده را واجب میدانند ل غصا بعضی شبهه میکنند که حضرت فاطمه از خانه بیرون آمده و بمسجد داخل
شدند در حضور مردم با اجنبی حرف زدند و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که از بعضی صحابه مثل جابر و از بعضی خدام مثل سلمان
در حجاب نمی شد جواب ایشان چیست ب مقدمه گفتگوی آنحضرت در باب فدک و میراث در مسجد در حضور مردم بتواتر
ثابت نیست و انکار نمی توان کرد و محمولست بر ضرورت که بالاجماع مستثنی است و معصوم خود اعلم بود بمقدار ضرورت و محلله
و بعض اخبار داله بر رؤیت بعض صحابه صحتش معلوم نیست شاید از نظرات اتفاقیه که بالاتفاق حلال است بوده
باشد یا آنکه اعضا نسبت باحکام مختلف بود در ابتدای اسلام تحریم نظر نبود و بعد از نزول آیه حجاب ترک آن شد یا آن
مرتبه رسیده والله یعلم و براین محمولست خبر وارد شده است که حضرت پیغمبر در شب زفاف حضرت فاطمه صدای جمعی از زنان
را شنید بر فرضی که انها نامحرم بوده باشند ل غضب الغاز البیع قیل لابی زید ما تقول فی بیع الکمیت قال حرام
کبیع المیت قیل ایجوز بیع الحمل بلحم الجمل قال لا ولا بلحم الحمل قیل ایحل بیع الهدیة قال لا ولا بیع السبیة قیل فی بیع العقیقة
قال محظور علی الحقیقة قیل ایباع الصقر بالتمر قال لا ومالک الخلق والامر قیل فان اشتری عبدا فبان بامه جراح قال ما فی
رده بهذا العیب جناح قیل ایجوز بیع الداعی علی الراعی قال لا ولا علی الشاعی قیل یشتری المسلم سلب المسلمة قال نعم ویورث
عنه اذا مات قیل هل یجوز بیع الشافع قال ما الجواز من دافع قیل ایباع الابریق علی بنی الاصفر قال یکره کبیع المغفر قیل ایجوز
للرجل ان یبیع صیفیه قال لا ولکن یبیع صیفته قیل ایحل الکسب بالطرق قال هو کالقمار بلا فرق ب الکمیت من اسماء الخیل
والحمل ابن المخاض ولا یجوز بیع اللحم بالحیوان والهدیة بالتشدید ما یهدی الی الکعبة ومنه الهدیة بالسکون والتخفیف والسبیة
الجاریة الاسیرة والعقیقة الولد یطلق علی الشعر الذی ولد هو علیه والصقر الدبس والام مجمع الدماغ والداعی بقیة اللبن
فی الضرع والشاعی جابی الصدقة والسلب لحاء الشجرة والشافع التی معها سخلها والابریق السیف الصقیل وبنو الاصفر الروم
والصیفیة بنات العریزة الدرّ والطرق ضرب بالحصی وهو من افعال الکهنة ل غضی زنان را از راه دور بدون نگاه و سوار
کردن و حج سنت و زیارت ائمه بردن و گاه هست که نامحرم صدای ایشان را میشنود یا ایشان را می بیند سنت است یا نه ب
بلی نظر بعموم اما هرگاه مستلزم محرمی نباشد و شنیدن و دیدن اتفاقی بدون قصد حرام نیست نقال ل غصه یائسه و صغیره
و غیر مدخول بها در طلاق و فسخ عده دارند یا نه و دخول موجب عده و تمام مهر و عدم عنن منحصر در دخول قبل است یا نه
ب بر یائسه و دو قسم دیگر عده نیست و دخول شامل دخول در دبر هست اجماعا و بعضی در عده و مهر بمجرد خلوت اکتفا کرده
اند ل غصه المسعودی من هو وهو من العامة او الخاصة ب هو لقب لثلثة احدهم علی بن الحسین بن علی المسعودی ابو
الحسن الهذلی قال النجاشی له کتب منها کتاب اثبات الوصیة لعلی بن ابی طالب و کتاب مروج الذهب انتهی و مروج بضم
الجیم والراء وسکون الواو وکلامه فی ذلک الکتاب ظاهر فی کونه عامیا او شیعیا متقیا و بالجملة کتابه ذلک فی غایة الاعتبار
روی عنه ابو الفضل الشیبانی اجازة و بقی الی سنة ثلث و ثلثین او خمس و اربعین بعد الثلثمائة و ثانیهم القاسم بن معن
بفتح المیم وسکون المهملة ابن عبد الرحمن بن مسعود المسعودی الکوفی ابو عبد الله القاضی ثقة فاضل من السابعة مات سنة مائة
و خمس و سبعین کذا فی تقریب ابن الحجر الشافعی وذکره الشیخ فی رجال الصادق مهملا لکن بزیادة بن عبد الله قبل ابن مسعود سهوا مع

احتمال

احتمال ان یکون ما فی التقریب نسبة الی الجد علی بعد قال انه عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الکوفی المسعودی صدوق اختلط
قبل موته وضابطه ان من سمع عنه ببغداد فبعد الاختلاط من السابعة مات سنة مائة وستین او خمس وستین کذا فی
التقریب فی ذلک اللقب شهرة فی الاول عندنا وفی الثالث عندهم **لغز** جمع میان دو فاطمیه در نکاح حرام است یا حلال
و شامل شریفه و منعه هر دو هست یا نه **ب** جمع حلال است علی المشهور الصحیح بلکه خلافی در آن تا بعصر مرحوم شیخ حر ظاهر نبود
و قاصر در خصوص این رساله نوشته ام مشتمل بمنع المنع من الجمع حدیثی واکثر شیخ مشایخ البته در تحریم مستند بآن شده ذکر نموده
ام با جوابش هر که خواهد رجوع بآن نماید و ظاهر آن حدیث شامل شریفه و منعه هست **لغز** الغاز الشفعة والاجبار
قیل لابی زید ایثبت الشفعة للشریک فی الصحراء قال لا ولا للشریک فی الصقر قیل لجلان یحیی ماء البئر والخلاء قال ان کان
فی الفلاة فلا **ب** الصحراء الاناث التی یحرم بیاضها غیرها والخلاء الکلاء **لغز** هر گاه صغیره را بکبیره یا کبیره را بصغیره
عقد منقطع نماید افاده محرمیت میکند **ب** بلی نسبت بمادر منکوحه و پدر ناکح و پسر شامادختر منکوحه پس محرم نمیشود
الا بعد از دخول بمادر شرط نموده قبل از آن محرم ابدی نیست و محرم هر زن نیست که حرام باشد نکاح او ابدا بسبب یا برضاع یا مصاهره
یعنی خویشی و محرمیت در صورت مذکوره بهم میرسد بشرطیکه منظور تمتع باشد از منکوحه هر چند که مجرد دیدن باشد بالمستمع باشد که مدت
حد اسباب ثلثه محلله بر ناکح حلال نشود ومع ذلک شروط صحت نکاح باشد از قبیل کفائت و صحت تصرف ولی از ملاحظه غبطه
یا عدم مفسده نسبت بمولی علیه موجود باشد و متولی نکاح صغیر و صغیره ولی شرعی باشد و بنابر این مدت تمتع انقدر باشد
که نظر و لمس در آن حرام تواند بود که بنکاح حلال شود و هم چنین مهر از غیر مال الصغیر باشد مگر انکه صلاح در دادن مهر
نیز باشد و چون منعه نفقه و کسوه شرعا ندارد بلا خلاف و هم چنین میراث نمیبرد و نمیدهد علی المشهور الصحیح بنابر این
باید تنبیه نماید که مستحق نفقه مثلا نیست و اگر مرد چیزی از خوراک و پوشاک باو دهد محض تکلف و تبرع است نه بعنوان لزوم
شرعی مثل زوجه دائمه و در این اعصار که مردم بنابر امید اندیشه جات ان فظاهر رضا فان مبتنی بر استحقاق نفقه است و بنابر این
در صحت عقد اشکال بهم میرسد هر چند که مرد مضایقه در دادن نداشته باشد یا بعنوان استحقاق شرعی نمیدهد باشد و دانند
که ضعیفه نفقه مستحق نبود سابقا اشرفی از برای نفقه شد و بدون آن بهر نحو راضی نمی شود قطعا و جزما مگر
بعنوان زور و جبر و بر تقدیر عدم استحقاق شرعی بجهت صیغه مستحق نمیشود الا بشرط ضمن العقد ما فقد اشتراط نفقه از قبیله
نوکر و عمله بنابر آنکه منعه اجیره است بلا خلاف و بر تقدیر اشتراط شرط است تعیین نفقه جنسا و نوعا و وصفا و قدرا اگر مثلا
هر روز نان گندم و طعام برنج میدهد یا غیر آن و چه قدر میدهد و هم چنین در رخت بلا خلاف بین العلماء و این نیز خلاف
نفقه زوجه دائمه است که آن محول بر تحدید وارد در شرع است از مقدار معلوم یا عرف عادت زوج یا زوجه علی الخلاف
و بر هر تقدیر حکم جبر ندارد بلا خلاف و هرگز تحدیدات مذکوره در منعه نشده است نمیشود و موجب اشکال عظیم در
صحت عقد میگردد مگر انکه زوجه غنیه باشد و اعتنائی در گرفتن نفقه نداشته باشد یا انکه شرط کنند که هر روز بجهت
نفقه یک تنگه مثلا بگیرد پس اگر بعد از آن با هم بکر سازند بهر نحو که مراضات در نفقه شود مانع ندارد و ضرر بعقد
نمیرساند والله یعلم **لغز** هر گاه غیر ولی شرعی عقد تمتع از برای صغیر یا صغیره ببندد افاده محرمیت میکند یا نه
ب نه مگر بعد از بلوغ و رشد و امضا با تحقق شروط الا نه **لغز** هر گاه خواسته باشد که زنی محرم شود میتواند مادر
یا دختر او را بعقد تمتع در آورد و در ضمن عقد شرط کند که بغیر نظر چیزی دیگر بر او حلال نباشد و در شبهه
و بر تقدیر صحت این عقد و شرط هر گاه منکوحه بعد از این راضی بملامسه یا جماع شود بهمان صیغه اول جایز است یا نه و بر تقدیر
جواز نوع مستحق مهر دیگر از برای لمس و جماع میشود یا نه و اگر رضا را معلق بر مهر دیگر سازد و زوج نیز راضی شود چه صورت دارد
ب تمتع از برای مجرد حل نظر یا لمس منکوحه خوبست و متمر حل نظر مادر میشود مطلقا و هم چنین دختر هر گاه بان دخول نماید
اتفاق افتد و بعد از رضا منکوحه بجماع ظاهرا ضرر ندارد لکن بهمان مهر اول و اگر شرط زیادتی مهر یا اجل شود موجب
اشکال میگردد و اجل زیاد نمیشود مطلقا و اما مهر پس اظهر آنست که بمهر جماعی مهر المثل ثابت میگردد چنانکه در جماعها شود
و اجارات فاسده است با جهل مره و ممکن است که از برای مجموع جماعات یکدفعه فاسد بجعل اید یا جهل مثل مهر المثل کافی باشد والله
یعلم **لغز** الغاز الذبایح قیل لابی زید ما تقول فی میتة الکافر قال حل للمقیم والمسافر قیل ایضحی بالطالق قال نعم نعم و تفری

منه الطارق قيل يجوز ان يضحي بالجبولي قال هو لجدي بالقبول قيل فان ضحي قبل ظهور الغزالة قال شاة لحم بلا مجالة **ف** الكافر البحر لانه يكفر وجه الارض وبيستره ومنه السماك الطائف ومنه يظهر معنى قوله ما كافور كفرتم خدا كافر ما اشد غافر پيرخدا ايم خدا مرشد ما است وما اول به بعض الصوفية قوله عز وجل في اول سورة البقرة فقال ان الذين كفروا الاية نزلت فينا معشر الصوفية فقال ان الذين كفروا اي ستروا الباطل واظهروا الحق سواء عليهم أانذرتهم يا محمد ام لم تنذرهم لا يؤمنون بك لانهم من اهل الشهود وانت من اهل الظاهر ختم الله على قلوبهم فلا يدخل فيها الا الحق وعلى سمعهم فلا يسمعون الا الحق وعلى ابصارهم غشاوة فلا يرون سوى الحق فلهم عذاب اليم بصحبتك لهم يا محمد انتهى مضمون ما يا البال البال بالبلبال ومن اراد تحقيق المقال فليراجع الفتوحات والطائف التائقة التي نرسل للترعي حيث شادت والجبول جمع خائل والغزالة هنا الشمس يقال طلعت الغزالة ولا يقال غربت **ل عقب** كدام زنست كه محرم است محرم ابدي نيست و بالعكس **ف** اول شوهر داراست و هر مطلقه در عده رجعيه و ثالث هر زنيست كه در حين شوهر داشتن او را عقد كرده باشد يا با او زنا كرده باشد يا در عده يا در احرام عقد شده باشد يا مطلقه نسع باشد در عده يا به برادر يا پسر يا پدر او لواطه كرده باشد كه در اينصورت انزن بر فاعل محرم ابد نيست محرم نيست **ل عنج** در حديث است كه لو علم الناس ما في زيارة شعثا من الثواب لقامت ذكور رجال على خشب حيه معنى دارد **ف** اكر از براى ان چند معنى گفته اند يكي انكه اگر مردم بدانند ثواب زيارت شعثا را هر اينه بسبب رفتن زيارت و ترك تقيه حكام جور ايشان را بردار كشند و بدار بمانند ديكر انكه چون دانند ثواب زيارت را كه كفاره گناهان ميشود مرتكب گناه خواهند شد و زنا خواهند كرد بجديكه ذكرهاى ايشان براى چوب خواهد خواستن هيچ زنيرا سالم نخواهند گذاشت ديكر انكه بعد از دانستن ثواب مردان مردم هر گاه پاى كوشيدن نداشته باشند بپاى چوبين خواهند رفت و اگر احتمال تصحيف و تحريف در حديث رود احتمالات ديكر بهم ميرسانند **ل عقد** الغاز الادب والحرب قيل لابي زيد ايسلم القائم على القاعدة قال نحذر فيما بين الاباعد قيل ايمنع الذبح عن قتل العجوز قال معارضة في ذلك لا يجوز **ف** القاعد هي التي تعدت عن الحيض والتزويج فلا وجه للنساء ومنه القواعد والعجوز الخمر فانها احدى المعاني السنة والستين للعجوز وقتلها مزجها وقد ابدع الفاضل الشيخ محمد علي الاصبح الازدي اللغوي في ضبطها ثم نظمها وقد شرحه بعده عشرون اديبا وقد نسي الا ذكرها لبلاغتها وسهولة الفاظها وحسن سبكها ودقة معانيها واشتمالها على جملة من الالغاز ومبانيها وها هي الابيات عن معاطات العجوز الخمر وتحذر عن مواطاة العجوز الشيخة ولا تركب عجوزا في عجوز الرملة والحرب لا تروع ولا تمك بالعجوز العاجز وان ازمت باقوام عجوز سنة فعش فيها بابوال العجوز البقرة وتزود العجوز بلا عجوز البطل وترس تقطع على متن العجوز اليد اليمنى وان غاضت عجوز بحيرة يا دبير غداه عدلها اهل العجوز القرية وما ان للعجوز اذ المتالر عشة سوى استعمال ادمغة العجوز الارنب وان حلا العجوز جلدت يوما الصبغ به احد افاق من العجوز الكلب وهي للعجوز شراع بر السفينة ولذا قيل العجوز الميتة والتوبة وكان الطسم يقرى في عجوز جفنة مكللة العجوز باسنمة النافرة وما تهدى العجوز الى العجوز التاجر والملك احب اليه من ربح العجوز ضرب من الطيب وان بدت الغلادة من عجوز نخلة فبعها بالنظار وبالعجوز الفضة وان حملت عجوز كم عجوزا مناصب لقدرة وقد جلت صدا العجوز عن العجوز الجوع والجائع ومن اكل العجوز بلا عجوز طعاما خاص وسمن فامدده باقبال العجوز الحي وان نزغت عجوز في عجوز شمش وددانها فعل عجوز زينب بالعجوز درع المرأة والابرة وان عبثت بسر حكم عجوز دينة فلذ دها عن اولئك بالعجوز الحرية وكم عبد تقرز في عجوز خلافة وجاء الغوز في يوم العجوز القيمة وان لقتك في الشعر عجوز سموم فسل عنها الى ظل العجوز الجنة وان بلغ العجوز الذئب نقد الالف من كل شئ فخر وها بوزنك بالعجوز الصنجة وسر نحو العجوز بقصد صدق الكعبة فصدا لصدق انفع للعجوز المسافر ومن يولي العجوز قلا وهجر المراة شابة كانت او شيخة فذاك اعز من بيض العجوز الرخم وان ربطا العجوز على عجوز الاسد وطريقا اضمن يجوز على العجوز الكتيبة وفي سنى عجوز كم اضطراب قوس فسوينهما وصدخاب العجوز الجيبه وقد ناط الامام بنا عجوز الولاية وسر ما تحت خافضة العجوز الراية وما اللذ النس من عجوز صومعه اذا ماحم من ضربا العجوز العقرب وطلق ذي العجوز وكن مجد الدنيا على تحصيل هاتيك العجوز الاخرة فيكم فوق العجوز من استجابات الارض لدعوته ملائكة العجوز السماء عليه من عزم التقوى عجوز جنة نطلب بالامان من العجوز جهنم سال الله يبقى لي عجوز العافية ويكفيني بنا ربح العجوز الداهية ووقاها في

القاموس الى سبعة وسبعين قرادا البحر والتور والذئب والنار والرملة وغامة الوحش والفرس والقبلة والمسك فى مسار اذ قبضة العتيق فى نصل السيف وترك الاخوة وذكر الثعالبى فى المضاف والمنسوب ان الناس اختلفوا فى برد العجوز فقال بعضهم هو برد الاعجاز يعنون عجز الشتاء اى اخره وقال بعضهم بل كانت عجوز لها سبع بنين فسئلتهم ان يزوجوها فكرهوا فثقلها فقالوا لها انك تزعمين انك شابة فابرزى للهواء سبع ليال فانا نزوجك بعدها فخرجت عريانة بارزة سبع ليال فماتت فى السابعة فنسبت الايام السبعة اليها وذكر بعض المفسرين انها الايام التى اهلك الله بها عادا حيث قال سبحانه واما عاد فاهلكوا بريح صرصر عاتية سخرها عليهم سبع ليال وثمانية ايام وقد تظرف ابن المعتز فى هجو العجوز فقال وليث برد العجوز فى فمها وحرفيها يكون فى فمها **ل عفت** كسى كه زياده بر يك زوجه داشته باشد در قسمت شبها چه نحو كند و زياده بر قسمت را نزد يكى ميتواند بود و چه قدر از شب را در نزد نوبتيا بايد بود و صبحش را نزد ديگرى ميتواند يا نه و از براى مطالعه و عبادت چه كند و هم چنين هر گاه سر رشته كار شرعى يكى از اينها باشد **ب** كسى كه چهار زن دارد و بناى نوبت گذارد بايد هر شب در خانه يكى از انها باشد و متعه و مملوكه نوبت ندارند و اگر صاحب نوبت مرخص كند ميتواند كه آن شب را نزد انها يا زوجه ديگر باشد بهر نحو كه او را اذن داده باشد ميتواند كه نوبت خود را بشوهر يا بيكى از زنان مصالحه نمايد يا به بخشد و اگر كمتر از چهار زن دارد ثلثه از چهار شب را نزد هر زن كه خواهد ميتواند خوابيد و احوط انستكه در شب نوبت زن بجائى ديگر نرود مگر براى نماز جماعت و نماز در مسجد يا عبادت بيمار هر چند كه زوجه باشد يا قلمه مشاعر و نشستن مهمها و امثال انها و ظاهرا قيلوله صبح نزد صاحب نوبت بر سبيل ندبست نه وجوب لكن احوط انستكه ترك نكند مگر انكه مشغول امر خيرى باشد مثل زيارت و در سن امثال اينها هر چند تجارت باشد و رضا ظاهرى زن در رخصت و بخشيدن كافيست **ل غفو** وظيفه ملائها بر سر كله و ما اليه ابريشم و امثال اينها كه متعاف حكام جور است چه صورت دارد **ب** صورت شرعى ندارد **ل غفر** مال مجهول كه حكام مى گيرند بعد از گرفتن ايشان بر ديگران حلال است نه هر چند كه صاحبش را بشناسد عشر كندم ديمه نيز همين حكم دارد يا نه **ب** ظاهر احاديث انستكه هر گاه ايشان خود بگيرند و حواله نكنند كه انكس خود بگيرد بعد از گرفتن ايشان حلال است هر چند صاحبش معلوم باشد و عشر هم ظاهرا همين حكم دارد و مراد بمال مجهول مالى است كه ان باغات و زراعات و املاكات ميگيرند نه از قبيل كمرك و سر شمارى و جريمات و مصادرات لكن حليت انها على الاطلاق كمال اشكال دارد هر چند كه گرفتن و حواله كردن حاكم جابر حرام است مطلقا باجماع كل علما **ل عنم** هر گاه دو عالم باشند و كوئيم يكى از ايشان اعلم است از ديگرى غيبت است يا نه **ب** نه و بيان واقع مدح اعلم است نا منظور چه باشد **ل غفط** موش اندازى در اخل الاث خواست يا نه **ب** معلوم نيست لكن احتمال اسراف دارد **ل عنى** بعد از خوابيدن چراغ روشن گذاردن كه وقتى كه بيدار شود روشن باشد يا مطالعه تواند كرد و شايد خوابش طولانى شود اسراف است يا نه خصوصا هر گاه فقير باشد **ب** هر گاه قصد صحيح دارد معلوم نيست كه اسراف باشد و ضرر ندارد هر گاه ايمن از ضرر آن باشد نه اگر گاه است كه موش فتيله را ميكشد و خانه را ميسوزاند چنانكه در حديث تنبيه بر اين شده و باين سبب شرافو بسفه نا ميده اند **ل عفيا** زراعت در قبرستان كردن بعد از انكه اكثر از مندرس شده و بعضى شايد اند كه علامتى داشته باشد و هم چنين سنكى كه بر سر قبرها نذاردند بعد از مدتى كه قبر پيدا نيست ميتوانند كه آن سنگ را بر سر قبر ديگر اندازند يا نه و بعد از اندراس قبر ما الثان كيست **ب** اجوطان است كه تا اثرى از بعضى قبور باشد زراعت و غير ان از تصرفات نكنند هر گاه زمين مقبره وقف قبرستان باشد و الا تصرفات مطلقا جايز نيست هر چند اثرى از قبر نمانده باشد و سنگ اجر قبر دور نيست كه حكم وقف داشته باشد و تا ممكن باشد از جاى خود تغيير نبايد داد و با عدم معلوميت قبر شايد بمصرف قبر ديگر توان رسانيد **ل غفيب** الغاز الاحكام قيل لابى زيد ما تقول فى التهوّد قال هو مفتاح الزهد قيل ايجوز ان ينتقل الرجل من عبادة ابيه قال ما جوز لحامل ولا بنيه قيل ما تقول فى صبر البلية قال اعظم به من خطيئة قيل ايعز الرجل اباه قال يفعله البر ولا ياباه قيل ما تقول فيمن افقر اخاه قال حبذا ما توخاه قيل فان اصطلى مملوكه بالنار قال لا اثم عليه ولا عار قيل ايجوز للمرءة ان يضرب بعلها قال ما حظر احد فعلها قيل فهل يؤدب على الحجل قال اجل قيل ايجوز ضرب السفير قال نعم والحمل على المستنير قيل فان اعرى ولده قال ما احسن ما اعتمده

۲۷

او بلى سى پاره اما فهرست نوشتن نيا فتست از تجمله شرح بلى بيان عجايبات كه ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظيم ظاهر معنى عامه مفسرين نوشته اند كه شان مشركات و ملا اشاره در باره ملا فيه در جانب خود ادرود كه ازين آيه در شان اولياست و معنى انستكه مهر نهاده خداى تعالى بر دلهاى اوليا خود تا صاحب فضاى اسرار ما باشند كه بحكم قلب المؤمن عرش الله

هم يكى با دگاه كبرياى از خس و خاشاك وسواس نفسانى و غبار و كدورت نفسانى شيطانى پاك ميباشند و بر گوشهاى ايشان كردن بچهاى شهرستانى لوسيد تا از دخل كلمات لا طائل محفوظ مستند ميا و بر چشم ايشان پرده ايشان سراپرده عظمت جلال و جمال احسن لا يزال كه در تماشاى ان بجمال ناسوت و ملكوت نظر نميكنند و مر ايشان را است مرتبه هاى بزرگ رونده و جلاوت در اين مقام ملا اشاعتان داران عذب كرده كه بمعنى اصناف و شيريت است و هم شيخ اكبر و كبريت احمر شيخ محى الدين عربى نيز در تفسير ابن ادبيه همين تشبيه فرموده

بسيد محمد خواجه زرلشته مرتب

قیل و من تحت ثلثة اجنحة قال اثم ولو اذن فبدت النهود التوبة ومنه قوله تعالى انا هدنا الیك والعمارة القبیلة والعش
الحبس و اللیلة الثالثة تحبس عند قبر صاحبها فلا تسقى ولا تعلف الى ان تموت وكانت الجاهلیة تزعم ان صاحبها یحشر علیها
والتعزیر التعظیم والنصرة التوقیر وافقره اعاره فافقره یركب فقارها والملوك العبین والذى اجید عجیبة حق
فوحی البعل النخل الذى یشرب بعروقه من الارض والجعل سوء احتمال الغنى او ترك اداء الشكر والسقیط ما تساقط من ورق
الشجرة والمستبشر الجمل السمین واعراه اعطاه ثمرة نخلة عاما و تحت ثلثة اذا اغتاب فلح فی ارضه **لغز**
صدقه و احسان زنان بفقرا و معلمان اطفال چه حکم دارد شاید بدون اذن شوهر باشد **ب** حمل بر صحت
آن میتوان نمود و اکل قرابین و اضحیه بر خلافش باشد احتیاط بهتر است **لغز** اسباب دهل و سرنا و کرنا و صنج و نقاره
و دف حلقه دار و غیر اینها از اسباب ملاهی که نص خاص در آن باشد حکم بحرمت آن میتوان نمود یا نه و شکستن اینها در
غیر ضرورت چون است **ب** هر چه را عرفا ساز گویند داخل معازف و ملاهی و حرام است استعمال اینها و گوش دادن
باینها والله العالم **لغز** شیشه را با آتش سوختن و جام که شیشه دارد با آب گرم انداختن که شیشه بپرد چه صورت
دارد یا برهنه سفره نهادن بدون ضرورت چه صورت دارد **ب** در حدیث نهی از تعذیب حیوان باتش وارد و از پا بسفره
گذاشتن شده است لا اقل مکروه خواهد بود **لغز** شخصی متوفی و وارثش منحصر است در یک نفر که هم عم او
و هم پسر برادر در میراث را بچه عنوان میبرد و تصویر این نسبت بچه نحو میشود **ب** مثلا هرگاه مادر زید را عمرو بگیرد
و مادر عمرو را زید پس از عمرو خالد بهم رسید و از زید ولید درین صورت هر یک از خالد و ولید هم پسر برادر و هم عم
دیگری خواهد بود و وارث را از راه اخوت میبرد نه از راه عمومت زیرا که طبقه اخوت اقربست و عمومت در نوبت
مانع ابعد است در صورت مذکوره هرگاه از ابوین خالد پسری بهم رسد میتوان خالد بولید بگوید ابن عم بیا که مادر
از برای تو پسر برادری زائیده است **لغز** کفش بکسی که بنده قوام از راه تواضع نرسانیده چه صورت دارد **ب**
ضرر ندارد خصوصا نسبت بعالم و معلم در حدیث است که من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا **لغز** مراد بظروف طلا و
نقره که استعمالش حرام است چه چیز است **ب** ظاهر آنست که هر چیزیست که در عرف و عادت بجهت استعمال اکل و شرب
باشد و احوط تعمیم است نسبت بشمعدان و امثال آن مثل قناپه و لکن **لغز** آب غوره و خود غوره و خلال نار
را جوشانیدن چه صورت دارد **ب** ضرر ندارد و تثلیث در آن لازم نیست **لغز** شیر زن بر طفل بعد از
دو سال یا آدم بزرگ حرام است یا نه و بر تقدیر حرمت در وقت ضرورت مثل آزار سل و دق حلال میشود و در بزرگی
رضاع بعمل میاید یا نه **ب** در حدیث آمده که طفل را دو ماه بعد از حولین شیر میتوان داد و بعضی از اهل رجال تصریح
نموده اند و بغیر از آن حرام دانسته اند و هم چنین نسبت ببزرگ نظر بحدیث لا رضاع بعد فطام و در نظر قاصر اشکال
دارد و حیثیتش معلوم نیست و شمول قبعیت لحم محل بحث است زیرا که متبادر از ما لا یؤکل لحمه غیر انسانست شاید
مراد از رضاع منفی ناشر حرمت باشد و منظور طعن بر عایشه و تکذیب احتجاج عامیه باشد که روایت نموده اند که حضرت
رسول صلعم رخصت داد زن ابو حذیفه را که شیر دهد سالم مولای ابی حذیفه را در بزرگی تا برادر و محرم شود عایشه با آن
متمسک شده هر مردی که میخواست برا او داخل شود و محرم گرداند امر میکرد که از خواهرش ام کلثوم شیر خورد تا برادر
محرم شود مالک بن انس که یکی از فقهای اربعه اهل سنت است در کتاب موطا که یکی از صحاح کتب ایشانست بعد از روایت
این مقدمه از عروة بن زبیر چنین گفته فاخذت بذلك عایشة ام المؤمنین فیمن كانت تحب ان یدخل علیها من الرجال
فكانت تامر اختها ام كلثوم بنت ابی بكر الصدیق و بنات اخیها ان یرضعن من احبت ان یدخل علیها من الرجال وابی سائر
ازواج النبی صلعم ان یدخل علیهن بتلك الرضاعة احد من الناس وقلن لا والله ما نرى الذى امر به رسول الله صلعم سهلة بنت سهیل
الا رخصة من رسول الله صلعم فی رضاعة سالم وحده لا والله لا یدخل علینا بهذه الرضاعة احد فعلى هذا كان ازواج النبی صلعم
وحدثنی مالك عن یحیى بن سعید ان رجلا سال ابا موسى الاشعرى فقال انی مصصت عن امراتی من ثدیها لبنا فذهب فی بطنی فقال ابا
موسى لا اراها الا قد حرمت علیك فقال عبد الله بن مسعود لا رضاعة الا ما كان فی الحولین فقال ابو موسى لا تسالون عن شیء ما
كان هذا الحبر بین اظهركم ثم روى عن عمر بن الخطاب و ابن عمر و جمع انه لا رضاعة لكبیر و عن ابن المسیب لا رضاع الا ما كان فی المهد

والآما انبت اللحم والدّم وعن ابن المسيب ايضاً وعروة بن الزّبير ان ما كان في الحولين وان كانت قطرة واحدة فهو يحرم وما
كان بعد الحولين فانّما هو طعام ياكله وعن ابن عبّاس ما كان في الحولين وان كانت مصّة واحدة فهو يحرم انتهى و
اجماع العامّة على تحقق الرّضاع بالوجور وانّهم الاسكا في مثنا واجماعنا على خلافه فلا تغفل و بر تقدير حرمت براي
ضرورت ظاهر احلال ميشود لغقكا ايرودغا كه در حديث وارد شده باشد كه اثر ا بنو بپسند و بياشامند براى شفا
وحصول بعضى از مطالب ميتوان بمركب نوشت و اشاميد با وجود نفرت طبع از مركب يا نه ب نفرت طبع از ان معلوم
نيست و حرمت هر چيز يكه طبع از ان متنفّر باشد معلوم نيست و بهتر انست كه اثر ا بمشك و زعفران بنويسند لغقلب
پوست بادام و جوز و پسته و انار و غير اينها را خوردن چه صورت دارد ب ضرر ندارد حتّى چوب هم لغقكج
عرق فاي هر كه در ماكول و مشروب داخل شود حلال است ب بلى و نجاستش معلوم نيست و اجتناب از عرق در اوقات
و بلاد حاره مانند حرمين موجب حرج و مشقّت غالبا بود و در حديث وارد است كه زنى از حضرت رسول خواهش لقمه نمود كه در
دهن انحضرت بود و گرفت و در حضور انحضرت خورد و هم چنين حضرت على بن جعفر از ابى الحسن حضرت امام محمّد تقى را مكيد
و خورد و حضرت امام زين العابدين بعد از مقدمه كربلا در وقت طعام و شراب بقدر ميگريست كه اينها را مخلوط با اشك
مينمود و تناول مينمود لغقكد نان و نان بالغ و جنب و حائض ذبح ميتوانند نمود ب بلى و در زن بلا
ضرورت كراهت دارد لغقكه كاهى حيوان را ميدوشند و در ميانه شير بول ميكند و فضله ميانداز و گاه
هست كه ان روان است و ممزوج بشير ميشود چه حكم دارد ب غدغه ندارد و حلال است و خلافى در ان نيست و بهتر
و احوط انست كه ان قدر كه تغييرش بول و فضله معلوم باشد از ان اجتناب كنند و الله يعلم لغقكو الغاز الحجر
قيل ايحجر الحاكم على صاحب الثور قال نعم لبا من غائلة الجور قيل فهل يضرب على يد اليتيم قال نعم الى ان يرشد و يستغنم
قيل فتى يبيع بدز السّفيه قال حين يرى الخطّ فيه قيل هل يجوز ان يتّخذ له بيضا قال لا و لو كان له رضا قيل فهل يتباع
له حشا قال نعم اذا لم يكن متشاب الثور الجنون وضرب على يده حجر عليه والبدن الدّرع القصيرة والرّبض الزّوجة و
الحش النخل المجتمع لغقكز متعارف است كه زمين بعضى از زراعات و حضورات مثل فاليز خربوزه و هندوانه را كوث
ميدهند و بفضله انسان يرود ش ميدهند و هم چنين سبزيها يكه ميان نجاسات ميرويد چه صورت دارد ب حلال است
بى غدغه و احاديث بخصوص حلّ انها وارد است لغقكح كاو و خر و كاميش كه خرمن را ميكوبند گاه است كه گندم
بسيار ميخورند و هضم نشده دفع ميكنند و بگندم خرمن ممزوج ميشود خوردنش چه حكم دارد ب حلال است بى شبهه لغقكط
هر گاه مغز حرام با گوشت پخته شده در ان چه صورت دارد ب ضرر ندارد تا علم بهم رسد كه از انچيزى
منفصل شده داخل ان گشته پس همان چيز را نخورند و تتمه حلال است و هم چنين ساير محرّمات كه با گوشت پخته شد
هر گاه موجب نجاست نباشد لغقل زنان و اطفال را بوسيدن و اب دهن ايشان را مكيدن و فرو بردن خصوصاً
در روزه چه حكم دارد ب ضرر ندارد و حديث دارد لكن در روزه اشكال دارد نظر به نهى از مطلق اكل و شرب
لغقلا بسيار هست كه بر موى و اچين و موها پشم و پنبه ميچسبد و اجتناب از ازاله انها يا نه ب نه زيرا كه دليل
بر حرمت مو و پشم و پنبه و امثال اينها نيست و اصل حليّت است و نجاستش معلوم نيست و اخبار مستثنيات ذبيحه مؤيّد آن
و حكم بحرمت بدون دليل و احتياط بدعت منست و سواس است لغقلب هر گاه جمعى شريك كنند در بنيچه مال و جو
با سر شمارى و بكنفر از ايشان كه مجتهد دنيا اغنيا او بيشتر است ديگران با و التماس ميكنند كه ما رسد خود را بنويسد
كه بجا آوريد هم و هم چنين در داخ و ذبايات و نجارات نيز چنين امر اتفاق مى افتد و شركا كمال منّت دارند و گاه
است كه بعلاوه رحمت باعث نفع ايشان نيز ميشود هر گاه ان شخص مرتكب شود چه صورت دارد ب هر گاه ملتمسين
بالغ و رشيد باشند ضرر ندارد بلكه رجحان دارد هر گاه در تقسيم بر ايشان حيف و ميل نكند و جبر و تعدّى ننمايد
و خير و صلاح ايشانرا منظور داشته باشد خصوصاً هر گاه خودش نيز موافق ايشان بدهد بلكه ميتوانند كه از ايشان
برضاخو السّخ بگيرد تبا براين هر گاه بعضى از ايشان غير مكلّف باشند باذن ولى شرعى ايشان و اگر نباشد بصلاح
ديد مؤمنان متوجّه بر مسئله ملائكه و اموال ايشان ميتوانند شد هر گاه جائز است از ايشان چيزى توقع كنند خلاصه بايد منظور ش

نفع مطلوب باشد و نفس باد و دو شیطان را در کمین و خطا او است ا هد ناظر را پند ل عفلی نشد یعنی قرآن را باید خواند
و نوشته باشد و میتوان عمد اکلمه از اجزای حرفی را نوشته نخواند تا شد مالك را ملك نوشته باشد و خواند در رسم الخط زیرا
که میگویند چه منطوق است ب هیچ حرف چه نشد بد را در نخواندن ترك نکنند عمد هرگاه قرائت واجب باشد و هم
چنین در نوشتن حرفی را ترك نکنند عمد ادر صورتی که کتابت آن واجب باشد تا اینکه صورت اجازه و هرگاه ساقط الحرف
از قرائت مشهوره باشد مثل ملك خواندن جایز است مگر آنکه شرط قرائت ما الشیه باشد مثلا و در رسم الخط عباد
از طریقه خط عثمان بن عفان که خلیفه سیم و کاتب ایشان بود و نقل خلافت ترا تغییر و تبدیل داده و یک بیت قرا
داده و سایر قرائتها اگر بر خلاف آن نویسند و چون معروف و رسانی خط نداشته باشد بجهد الخواهش که شیوه قرار داده که
اختصاص با و داشته باشد بعضی از کلمات را بر خلاف قاعده نوشته است مالك بدون الف علما را علماو نوشته در بعضی جاها
تای رحمت و نعمت را کشیده و هم چنین چیزهای دیگر و بنی امیه آنرا رواج دادند و از آن رسم الخط امام تعبیر نمودند والله یعلم
ل عفلد جزیه بازی حرام است ب حلیت گوی بستن در چیزها و منصوص الحرمه او نوعی است از احتیاط در غیر منصوص
منصوص الحل بهتر و اولی است ل عفله العاقل القضا والافتاء قیل لابی زید ایجوز ان یکون القاضی ظالما قال نعم اذا کان
قبل الستقضی من اهل البصیرة قال نعم اذا احسن عند السیه قیل فان بغیر من العقل قال ذلک عنوان العقل قیل فان کان
ذهو جنبا قال لا انکار علیه ولا اکبار مثل ما یجب علی عائد الحق قال یحلف بالله الخالق ب الظالم الذی یشرب اللبن قیل ان یروی
بخرج ندمه والبصیرة الزهد والعقل صنو بین لو شاء والزهو البصر والحیا والنجل اخذ عات البدای امر یفضل بدلنا البیر وضلته
الفاعد العابد الجاحد والحق الدین ل عفلو غلط قرائت استحق و اگر کسی غلط خواند یا و کفن واجب است ب بعضی
واجب میدانند و در نیست نظر بامر معروف و نهی منکر و جوب ب تجهیز میت خطیر مطلق محدث چنانکه اشهر اظهر است هرگاه
اصلاح موقوف باشد بر شرطها رت که فتن واجب میشود و بر نیت وجوب باید کوفت ل عفلو سکهای هر نه کرد
میتوان کشت باشد و هم چنین سایر حیوانات که بفعی در آنها نباشد ب سلك سایر موذیات را میتوان و امر در خصوص
سك و بعضی از موذیات وارد است و سایر حیوانات غیر موذیه را کشتن بهتر است سك شکاری و کله و زراعت و خانه
نکشند ل عفلی حبوه که مخصوص پسر بزرگتر است چه چیز است ب اشهر و اظهر در جواب است که جامه ها که پوشیده
تا جامها برای پوشیدن نموده داخل است و از آن جمله است عمامه و ردا و اما با پوچی و کلاه و کفش و کمر بند و پوست و جامه که پوشیده است
که جایز الصلوة باشد پس محل خلاف است و اقوی دخول است و هم چنین باب انگشتر و باب قرآن و باب شمشیر و با تعدد هر کدام که
با و اختصاص بیشتر داشته باشد و با تساوی با جهالت اختصاص بقرعه تعیین میشود و در دخول غلاف قرآن و غلاف و
زیور شمشیر خلاف است و اظهر دخول است و در مواضع خلاف احوط صلح است ل عفلط متعارف است نزد عوام که غالبا
دختر را از میراث حصه و واقعی نمیدهند بلکه قلیلی میدهند و او نیز دعوی نمیکند و راضی میشود و در آخر او
با وارثان او دعوی میکنند چه صورت دارد ب هرگاه بخشیده ادعا میتوانند کرد و بر مدعی علیه است که اثبات
بخشش بنهج شرعی با ابراء نماید و بعد از عجز تسلط ستم دارد بر دختر و هم چنین بر وارث هرگاه ادعا علم او کنند ل عفلم
العاقل الشهادات قیل لابی زید ایجوز ان یکون الشاهد مرتابا قال نعم اذا کان مرتابا قیل فان یانا من لاط قال هو کما لوحاط قیل فان
وضع انه ما من قال هو وصفه زان قیل فان عشر علی انه غریل قال نرد شهادته ولا نقبل ب المرتاب الذی یکثر عنده اللبن
الرائب ولاط الحوض اذا طینه والمائن الذی یعول و یکفی المؤنة و من مانه یمونه و غریل ای حنث ل عفما قال بنیم و غائب
هرگاه دست بحاکم شرع نرسد مؤمنان متوجه میتوانند شد ب هرگاه دیانت ایشان معلوم باشد میتوانند که از
آن ملك محفوظ دارند نظر به آیه المؤمنون بعضهم اولیاء بعض ل عفمب چشم و سعر اثر دارند حقیقة ب علی الاشهر
الاظهر ل عفمح اهل تصوف از اهل العز میتوان کرد ب نه علی الاحتیاط مگر آنکه فساد اعتقاد شان ظاهر شود هر چند که در
احادیث شیعه مذمت و لعن مطلق صوفیه وارد شده فروی عن الشیخ المفید ره باسناده عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال
کنت مع الهادی علی بن محمد فی مسجد النبی فاتاه جماعة من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کان له منزلة
عنده اذ دخل المسجد جماعة من الصوفیة و جلسوا فی ناحیة مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال علیه السلام لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین
فانهم خلفاء الشیاطین مخربوا قواعد الدین و یتزهدون لاراحة الاجسام و یتهجدون لصید الانعام یتجوعون عمرا حتی

ينجوا للاكتاف حمر الانجبها للون الا كعزو والناس ولا يفلتون للغذاء الا الملاء والعسل من واختلاس قلب البلد فناس
يتكلمون الناس باملائهم في الحب يطرحونهم باذيالهم في الجب او داء هم الرفض والنصد بين واذكارهم الترنم والتغنية
فلا يتبعهم الا السفهاء ولا يعتقد هم الا الحمقى فمن ذهب الى زيارة احدهم حيا او ميتا فكانما ذهب الى زيارة الشيطان وعبدة
الاوثان ومن اعان احدا منهم فكانما اعان يزيد ومعوية وابا سفيان فقال له رجل من اصحابه وان كان معترفا بحقوقكم قال
فنظر اليه شبه المغضب قال دع ذا عنك من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوقنا اما تدرى انهم اخس طوائف الصوفية
كلهم مخالفون وطريقتهم مغايرة لطريقتنا وان هم الا نصارى ومجوس هذه الامة اولئك الذين يجتهدون في اطفاء نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون توضيح حلقا اما بالمهملة المضمومة جمع حليقة هو المحالف وبالمعجمة جمع خليفة
ويتجوعون من الجوع اى يتصنعون بما يظهر منه انهم يجوعون من غير ان يكون له حقيقة ويتنجوا من التنجي بالموحدة بعد
المهملة وقيل المعجمة في القاموس ينجح مذنبها فتنظهره وطاطأ راسه الاتكاف مصدر الكفا الحمار اى شد عليه الاكاف وهو
بالفارسية پالان خر والعاس بالمهملات والكسر جمع عس بالضم وهو بالفارسية قدح بزرك والدغاس كقرطاس بالفاء
النون والمهملتين الاحمق للدف والحب الاول بالمهملة والثاني بالجيم ذيل المنذل وفي الصحيح عن ابي الحسن الرضا انه قال
من ذكر عنده الصوفية ولم ينكرهم بلسانه او قلبه فليس منا ومن انكرهم فكانما جاهد الكفار بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله الى غير
ذلك من الاخبار والآثار الجائلة في هذا المضمار التي ذكرناها في مجموعتنا الموسومة بجوامع الاخوان لغز غسل عقل عبادة
خوب بود ندانيد چه ضعيف الايمان بودند لغز فرق ميان ردة وكفر ونفاق را بيان فرمايند چه ردة كفر
است بعد از اسلام وكفر اعم است از ردة وازعدم اسلام مكلف اصلا ونفاق اظهار اسلام است با عدم اعتقاد در دل
عقد والغاز النكاح والطلاق قيل لابي زيد ايعقد طلاق لم يشهده الفوارس قال لا والخالو اللبابي قيل فما تقول في
عروس بانت بليلة حرة ثم ردت على حافرتها بسيرة قال يجب لها نصف الصداق ولا يلزمها عدة الطلاق ب العوارس الشهود
لانهم يفرقون الاشياء ينعتونها ويقال بانت العروس بليلة حرة اذا امتنعت عن زوجها فان افتضها يقال باتت بليلة شيباء
المختلطة بالمكاره والرد في الحافرة كناية عن الرجوع في الطريق الاول والمراد طلاقها وردها الى اهلها لغز غسل ميت
انجمن شرافتا است بنجاست مباشرت واستبا اظهار طاعت احيا وشيخ صدوق عليه الرحمة در كتاب علل روايت
كرده است از ابي عبد الله قزوينى كه كفت سؤال كردم از حضرت ابي جعفر محمد بن علي از غسل ميت كه بچه سبب غسل داده مى
شود وبچه سبب غسل ميكند غاسل او حضرت فرموده كه غسل داده ميشود ميت از براى انكه جنب است واز براى ملاقات
كردن ملائكه او با طاهرات وهم چنين غاسل بجهة ملاقات مومنان است لغز حكمت در تكرار بعضه در قرآن چيست
ب بيان است از انجمله اظهار كمال بلاغت وتاثير در نفوس لغز غلط الغاز الحدود قيل لابي زيد فما يجب على المخيف
في الشرع قال القطع الا في اقامة الردع قيل فان سرق ثمينا من ذهب قال لا قطع كما لو غصب قيل فان نبث على المرأة السرقة قال
لا جرح عليها ولا عرق قيل فما يصنع بمن سرق اساور الدار قال يقطع ان ساوى ربع دينار ب المخيف هو نباش القبور
والثمين التمن كما يقال في النصف نصيف وفي السدس سديس والمراد بالذهب هو الدينار الذى هو مثقال شرعى ونصاب
القطع والسرقة هو ربع مثقال من ذهب بثمنه والسرق الحرير الابيض والاساور الالات المستعملة كالاجانة والقدر
والجفنة لغز عقل سبب چيست كه تكليف زنان در سن ٩ تمام وانكه عقل زنان كمتر است از عقل مردان ب
ظاهر سببش همين نقص عقل است بزيادتى شهوت ايشان بر شهوت مردان پس تعجيل لجام ايشان بتكاليف اوفق بنظام
واصلح بحال انام بود واينها دختر مهيا بود قبل از تكليف تحصيل نصف عقل كنند و پسر تحصيل تمام عقل كند چنانكه حق
فرموده والله اخرجكم من بطون امهاتكم لا تعلمون شيئا پس مدت تكليف زنان بايد كمتر از تكليف مردان باشد وتحصيل
بقدر نصف باشد وچون هيچكدام تا مدت سه سال قابليت كسب عقل ندارند پس هرگاه دختر كسب نصف كند در شش
پسر كسب تمام ميكند در دوازده سال يا بانضمام مدت مشترك از دختر نه واز پسر پانزده سال مشخص چنانكه همين مذهب
مشهور شيعه است ودر دختر خلافى ندارد ودر پسر قول با بلوغ در پانزده وچهارده نيز دارند والله العالم لغز
عقد الغاز الديات قيل لابي زيد فما تقول فيمن فقأ عين بلبل عامدا قال يفقأ عينه قولا واحدا قيل فان خرج فقط امرا
مما شق قالا تفتن الغضب اذا فات قيل فان الفتى الكامل حشيشا من ضربه قال يكفر بالاعتاق عن ضربه في ليل الرجل

الحنیف اللحم والفطام من الورکین والحشیش الحیین للملح میتا و بقا الحنیج الولد حیث شا ای یابسا کذا فی الدیوان **ل غفص**
شخصی داخل خانه دیگری شد و از خرما و زیاده بر نصاب قطع دزدید و بعد از آن مالک وی بیش وی چسبید پس دزد او را عذر
نمود و دشنام داد چون هر دو بر امیر رفتند و دزدی در نزد امیر ثابت نمود حاکم شرع دزد را امر حفر کرد بدون
حد قطع و قذف بلکه مالک را تعزیر نمود پس دزد پدر مالک بوده و پدر را در شرع از برای پسر حد و تعزیر نمیکنند
و هرگاه پسر را بکشد قصاص نیز نمیکنند بلکه دیه میگیرند و پسر چون نایب او بوده و بر پدر چسبیده او را تعزیر
باید نمود **ل غفص** شخصی بکری را بمهمانی طلبید و داخل خانه کرد و انواع طعام و اشربه حاضر و مهیا نمود پس
بخصوص اکل بعضی را داد و نهی بعضی نمود پس مهمان عمداً منهی عنه را خورد و مأذون نبود و در این حال حد شرعی از
برای او نبود بلکه اگر بقول مالک عمل کرده بود مخالف شرع و گناه کار میبود پس مهمان طلبکار بوده و میزبان بما الله
داده میشود پس مهمان ... بر سبیل قصاص بوده و ... نظر بندی بوده که در خوردن آن کرده بود
ل غفص زید عمرو را کشت و ارث او ... اجماعا و اگر خطا میکشت ارث نمیبرد بر مذهب جمیع و واحد بر سبیل
قصاص کشته **ل غفص** جمعی عدول نزد حاکم شرع شهادت دادند بر رؤیت هلال ماه رمضان و شهادت ایشان ثابت
شد و حاکم و مردم عید کردند بعد شهود رجوع از روز واجب بود و اگر ... قضا و کفاره بر ایشان واجب میگشت
و حاکم شرع ایشان را تعزیر نمیتوانست ... هلال قبل از زوال ... بعضی از روز ماه ... مبدا
و بعضی از ماه گذشته و بعضی ... ماه شوال روزه قضا میکنند ... اول ... ثانی ... حاکم
از اول ... ثانی اند **ل غفص** [illegible] ... بطن ... مفعول پس ... قطع
... مفعول **ل غفص** ... هرگاه کسی بقصد ... شکار ... رفتند ...
... [illegible] ... کرده پس یکی از
ایشان ... خیال کرد که خوک است ... معلوم شد که همان ... بوده و کشته شده
... بکر ... شرایط ... عاقله است هرگاه ... شرعی ثابت
شود ... عاقله اعتراف کند و الا ... **ل غفص** ذکرنا باعمر ... مکان ...
هل یهلک الناس من ذکر و ذکرت علینا بعده ... علی صبر ... المراد بذکرت ... علی هذا
... عند ذکره ... اذا ... فی ... و اذا
... [illegible] ... **ل غفط** چنانکه در ... است ...
... معلوم باشد قول منصور ... **ل غفص** ... فقلت اذکروا ...
... وصل و ... در کتاب طهارة شرایع ... اند ...
... باثبات ... بحذف ... را ذکر ... سبیل
حکایت است ... وصل ... حکم قطع دارند ... وصل ... شرایع
... الی آن بالا ... در دعای صحیفه کامله ... **ل غفصا** ...
... و بعضی از احوال ایشان ... موجب ... گرد **ب** چهارده
معصوم ... پیغمبر و فاطمه و دوازده امام اما ... پیغمبر ... اسم محمد است و کنیتش ابو القاسم و لقبش رسول
الله و پدرش عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة است و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف
بن زهره است متولد شد در مکه معظمه در مولد النبی روز جمعه هفدهم یا دوازدهم ماه ربیع الاول عام الفیل در سال چهل
در سلطنت انوشیروان عادل و مبعوث شد به پیغمبری در چهل سالگی روز بیست و هفتم ماه رجب ... سنه ...
... روز بیست و هشتم ماه صفر یا دوازدهم ماه ربیع الاول سنه دهم هجرت ... مدفون شد در خانه خود در
حجره عایشه و عمر شریفش شصت و سه سال بود و بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه بود و بعد از آن بمدینه
هجرت فرمود و در بیست و پنج سالگی حضرت خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی را که چهل ساله بود تزویج فرمود
... و قبل از بعثت متولد شد ... قاسم طیب و طاهر ... در مکه و طائف ... و ... زینب ...

بن کلاب بن مرة

در ایام جاهلیت با ابو العاص بن ربیع تزویج فرموده بود و اما بهم رسید که حضرت امیر بعد از وفات حضرت فاطمه او را
تزویج فرمود و دیگر رقیه و ام کلثوم که در ایام کفر ایشان را بعتبه و معتب پسران ابو لهب تزویج فرموده بود و بعد از بعثت
آن دو ملعون از راه عداوت ایشان را طلاق دادند پس آنحضرت ایشان را بترتیب بعثمان بن عفان تزویج نمود و بعد از
از خدیجه بجز حضرت فاطمه متولد گشت که او را با امیر المؤمنین تزویج نمود و از کنیزی ماریه نام در مدینه پسری بهم رسید
ابراهیم نام و در شیرخوارگی متوفی شد و حضرت خدیجه در سال دهم بعثت بعد از ابو طالب به سه روز متوفی گشت
و در معلا مدفون گردید و اما حضرت فاطمه پس کنیتش ام ابیها است و لقبش زهرا است و پدرش محمد مصطفی صلعم و مادرش
حضرت خدیجه و در سال ششم بعثت در بیستم جمادی الثانی در خانه خدیجه متولد گردید و در ششم ماه ذی الحجه سال دوم
هجرت بحضرت امیر تزویج نمود و از آن حسن و حسین و زینب و ام کلثوم متولد شد و محسن نام سقط گشت و بعد از
سه ماه از فوت حضرت رسول در سیم ماه جمادی الثانیه در مدینه منوره وفات یافت و بنا بر اشهر اظهر در خانه خود
مدفون گردید و عمر شریفش هیجده سال بود و امام اول نامش علی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش مرتضی و امیر المؤمنین
و پدرش ابو طالب و نامش عبد مناف است و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و مادر فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف و بعد از سی سال از ولادت حضرت رسول روز جمعه سیزدهم رجب در اندرون کعبه
متولد گشت و در ده سالگی بود و در بعثت مسلمان شد و در روز دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان از سال چهلم
هجرت در شهر کوفه از ضربت عبد الرحمن بن ملجم مرادی شربت شهادت نوشید و در نجف اشرف مدفون گردید در سلطنت
معاویه بن ابی سفیان و عمر شریفش شصت و سه سال بود امام دوم نامش حسن است و کنیتش ابو محمد و لقبش مجتبی
و پدرش علی بن ابی طالب و مادرش فاطمه بنت محمد ص در مدینه منوره در روز پنجشنبه در ماه رمضان سال دوم
هجرت متولد و در روز بیست و هشتم صفر سال پنجاهم هجرت در مدینه منوره از زهری که زوجه او جعده بنت اشعث
باو خورانید شربت شهادت نوشید و در بقیع مدفون گردید در سلطنت معویه و عمر شریفش چهل و هفت سال
بود و امام سیم نامش حسین و کنیتش ابو عبد الله و لقبش شهید و پدرش علی بن ابی طالب ع و مادرش فاطمه بنت محمد
در مدینه روز پنجشنبه سیم ماه شعبان سال چهارم هجرت متولد و روز دهم محرم سال شصت و یکم هجرت در کربلا
مضروب شمر ذی الجوشن شقی شربت شهادت نوشید بعد از دو روز در همان ارض اقدس مدفون گردید در سلطنت
یزید و عمر شریفش پنجاه و هشت سال بود و امام چهارم نامش علی است و کنیتش ابو محمد و لقبش زین العابدین و پدرش
حسین بن علی ع و مادرش شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم در مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان سال سی و سیم
هجرت متولد و در روز شنبه بیست و دوم محرم سال نود و پنجم هجرت از زهر ولید بن عبد الملک اموی شربت
شهادت نوشید در بقیع نزد عمش مدفون گردید در سلطنت ولید اموی و عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود امام
پنجم نامش محمد است و کنیتش ابو جعفر و لقبش باقر و پدرش علی بن الحسین ع و مادرش ام عبد الله فاطمه بنت امام حسن در مدینه
روز دوشنبه سیم صفر سال پنجاه و هفتم هجرت متولد شد و در روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال یکصد و دهم
هجرت از زهر هشام بن عبد الملک اموی شربت شهادت نوشید در بقیع نزد پدرش مدفون گردید و عمر شریفش
نیز پنجاه و هفت سال بود و امام ششم نامش جعفر است و کنیتش ابو عبد الله و لقبش صادق و پدرش امام محمد باقر
و مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه در مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال صد و
هشتاد و سیم هجرت متولد و در روز دوشنبه پانزدهم رجب سال صد و چهل و هشتم از زهر منصور دوانقی عباسی
شربت شهادت نوشید و در بقیع نزد پدرش مدفون گردید و عمر شریفش شصت و پنج سال بود امام هفتم نامش
موسی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش کاظم و پدرش امام جعفر صادق ع و مادرش کنیزی حمیده نام در ابوا که دهی
میان مکه و مدینه در روز یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست و هشتم هجرت متولد شد و در روز جمعه ششم رجب
سال صد و هشتاد و سیم در بغداد از زهر هارون الرشید عباسی در زندان سندی بن شاهک شربت شهادت نوشید
و در مقابر قریش مدفون گردید و عمر شریفش پنجاه و پنج سال بود و امام هشتم نامش علی است و کنیتش ابو الحسن و لقبش
رضا و پدرش امام موسی کاظم ع و مادرش کنیزی ام البنین نام در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ذی القعده سال صد و

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف

و باجماع امامیه و اتفاق اکثر اهل سنت اندرون کعبه غیر از او کسی متولد نشد صح

تکمیل

و چهل و هشتم هجرت متولد شد و در روز سه‌شنبه هفدهم صفر سال دویست و سیم در طوس خراسان از زهر مامون الرشید
عباسی شربت شهادت نوشید و در همانجا مدفون گردید و عمر شریفش پنجاه و یک سال بود و امام نهم محمد و کنیتش ابوجعفر
و لقبش تقی و پدرش امام علی بن موسی الرضا و مادرش کنیزی خیزران نام و در مدینه روز جمعه دهم رجب سال
صد و نود و پنج هجرت متولد شد و در سه‌شنبه دهم رجب سال دویست و بیستم در بغداد از زهر معتصم عباسی شربت
شهادت نوشید و نزد جدش امام موسی مدفون گردید و عمر شریفش بیست و پنج سال بود و امام دهم نامش علی
و کنیتش ابوالحسن و لقبش نقی و پدرش امام محمد تقی و مادرش کنیزی سمانه نام در مدینه روز جمعه دوم رجب سال
دویست و دوازدهم هجرت متولد شد و در روز دوشنبه سیم رجب سال دویست و پنجاه و چهارم در سامره از زهر
متوکل عباسی شربت شهادت نوشید و در همانجا در خانه خود مدفون گردید و عمر شریفش چهل و یک سال بود و امام یازدهم
نامش حسن است و کنیتش ابومحمد و لقبش عسکری و پدرش امام علی نقی و مادرش کنیزی حدیثه نام در مدینه روز دو
شنبه چهارم ربیع الثانی سال دویست و سی و دوم هجرت متولد شد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست
و شصتم از زهر معتمد عباسی شربت شهادت نوشید و نزد پدرش مدفون گردید و عمر شریفش بیست و هشت سال بود
و امام دوازدهم نامش محمد است و کنیتش ابوالقاسم لقبش مهدی و هادی و قائم و پدرش امام حسن عسکری و مادرش کنیزی
نرجس نام در سامره شب جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و ششم مطابق عدد نور متولد شد و در روز جمعه
روز وفات پدرش در سلطنت معتمد عباسی در سرداب خانه خود غایب شد و تا حال زیاده بر نهصد سال از عمر شریفش
گذشته است **ل عفنسه** از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که فرمودند لولا تمرد عیسی عن طاعة الله لکنت علی دینه
اینچه بخواطر قاصر رسیده این است که منظور دفع نصارای و قائلین بر الوهیت عیسی است زیرا که عیسی بنا بزعم ایشان عبادت
کسی نکرده از جهت آنکه کسی عبادت خود نمیکند و مراد حضرت والله یعلم این است که اگر بود عیسی از طاعت خدا تمرد نمود
من مرید او میبودم تا آنکه نصاری اقرار کنند با طاعت و عبادت عیسی چنانکه نظیرش شیخ صدوق در عیون در مناظره
حضرت امام رضا با اهل ملل ذکر نموده که حضرت بجاثلیق نصاری فرمود که ما در عیسی هیچ عیبی نبینیم مگر آنکه قلیل
العبادت بود جاثلیق گفت که عجیب است از تو که انکار عبادت عیسی نمائی و حال آنکه چنین و چنین بود در عبادت و
کسی بعبادت او نرسیده حضرت فرمود کی را میپرستید و عبادت مینمود هرگاه خود خدا بود چنانکه شما گمان میکنید
ل عفضیح عن علیّ علیه السلام علّمنی رسول الله صلعم علمه و علّمته علمی چه معنی دارد ب شاید مراد این باشد که حضرت رسول علم
خود را تعلیم من نمود و من نیز آنرا بر حضرت عرض کردم تا معلوم شود که فهمیده ام و درست یاد گرفته ام والله یعلم **ل عفنسه**
این رباعی که منسوب بحضرت است چه معنی دارد اشرت الی بکم بکم بکم بکم عوضا تصونون عنا عن البکم فقالوا جمیعا
بالاشاره والرضا کفی عوضا ان لسلمنی البکم ب بکم اول بضم با و سکون کاف است و ثانی بکسر اول و ضم
ثانی و تشدید ثالث است و همچنین است ثالث مکرر و بتخفیف ثالث و خامس بکسر اول و فتح ثانی و ثانی بمعنی بکسبه عی
کلام معجز نظام این است که اشاره کردم بجماعت گنگان با سبابه که شما گنگید و بچه راضی میشوید تا بعوض گنگی پس همگی
باشاره و رضا منکر گفتند که بس است بعوض که سلامتی از گنگی است **ل عفنسه** شخصی دختر را عقد نمود و ادعا
عنن دارد که باقرار خودش ثابت و بانا عنزاف دارد و لکن با دختر وعده نموده که تا نوروز مثلا هرگاه نصرت نمود دختر
اختیار دارد فسخ داشته باشد و تا آن مدت نمود پس دختر فسخ نموده شوهر کرد شوهر اول دعوی بکر سبوانکر
و هرگاه عنن بعد از دخول بهم رسد موجب خیار فسخ میشود یا نه ب بلی زیرا که هنوز بخیار است عقد ثالث
باطلست از جهت آنکه عنن مرضی است که بسبب آن ذکر نمیتواند برخیزد و فرو رود در قبل و دبر زن یا کره یا بثیبه پس اگر
بر یکطرف یا بر یکزن قدرت داشته باشد عنن ندارد و عنن ثابت نمیشود مگر باقرار زوج یا بشهادت دو عادل قابل
اما منجامعت یا بنکول او از قسم و قسم خوردن زن بعد از نکول و بعد از ثبوت عنن با حد طرق مذکوره هرگاه زوجه
صبر کرد و دعوی نمود عقدش لازم میشود و خیار فسخ ندارد و اگر صبر نکرد فورا امر را بنزد حاکم شرع رود
با وجود اعتراف زوج بعنن یا بحاکم او را تا یکسال تمام مهلت دهد و هرگاه در مجموع مدت سال مذکور بر عنن خود
باقی ماند بعد از انقضاء سال خیار فسخ ثابت میشود که فورا فسخ کند و اگر عقد لازم میشود و بعضی از یکسال خیار ندارد

هر چند که عین ثابت باشد و شوهر از زن در هدت راضی کرد ذلک بارضا زوج قبل از سال نکاح بطلاق بوهم میخورد و نیز
و جاهل اصل خیار معذور است بخلاف جاهل فوریت که در آن خلاف و اشکال است والله یعلم و عن حادث بعد
ان دخول بزیاده موجب خیار آن زن نیست علی الاشهر الاظهر ل عفشو ما عاطف الجمیع قد وضعنا لفظ من ولد ام
وهما واللفظ معطوف له حامل لا منه متبوع ولا عامل نعتد به ایضا بالحال على حال عن المتبوع والعامل حتى بدا من موضع
ثالث هذا ان مع ما جا من حادث لا يقبل المعطوف بالعاطف جمعا مع المعطوف با عاطف ب هذا في المعطوف المعروف
بالتلقين وهو عطف احد المتكلمين قوله على قول الاخر وهو صرح بان احدهما ما يصح جمع المتعاطفين في قول ذلك الاخر كما
يقول زيد لا اعطين عمروا فتسمى فتقول وبشرى منه قوله عز وجل في البقرة اذ قال ابرهيم رب اجعل هذا البلد امنا الى
قوله ومن كفر على تجويز الزمخشري عطف من كفر على من امن وثانيهما ما لا يقبل ذلك كقولك في المثال غلامك ومنه قوله
عز وجل في البقرة ايضا اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي على تجويز الزمخشري ايضا وكذا جواب السلام اي وعليكم
السلام او وعليك السلم ونحو ذلك هذا ما ذكرنا هو المعروف في الجواب المعلوم من الاخبار والفتاوى قال العلامة في التذكرة
وصيغة الجواب وعليكم السلام وقال الفاضل العالم الكاشاني ره في خلاصة الاذكار ان لقا الاخوان السلام عليكم
معرفا ومنكرا واختلفوا في الافضل منهما ولكل وجه والاول هو الاصل وفيه سبعون حسنة وستون للمبتدئ وواحدة
للراد ثم قال وللرد وعليكم السلام الى ان قال قيل وكان النكتة في ترتيب الابتداء والرد ان المبتدئ اذا قال السلام عليكم
كان الابتدا واقعا بذكر الله فاذا قال المجيب عليكم السلام كان الاختتام به وهذا يطابق قوله هو الاول والاخر وايضا
لما وقع الابتدا والاختتام بذكر الله فامر يرجى ان يكون ما وقع بينهما يصير مقبولا ببركته كما في قوله تع اقم الصلوة طرفي
النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ولو كان المسلم ذميا اقتصر على قوله وعليك كذا جرت السنة
انتهى وقد ذكر قبل ذلك وانه عن النبي ص تضمن الرد على سلام المسلم مرة بقوله وعليك السلام ورحمة الله اخرى بذلك
زيادة وبركاته وثالثة بالاقتصار على وعليك فقال الرجل نقصتني واين ما قال الله وتلا الاية فقال ص انك لم تترك لي
فضلا فرددت عليك مثله وبالبال انه ورد في بعض الاخبار ان سلام الرجال سلام عليكم وسلام النسوان وعليكم
السلام ويختلج بالبال ان في التغيير اشارة وتنبيها على كراهة ابتداء المراة بالسلام على الرجل بل الاولى بها الترك
لكن اذا سلم الرجل عليها وجب عليها الرد فكان سلامهن منحصرا في الرد فليتفهم قال بعض الفضلاء ان عليك السلام
تحية الموتى وكانه اشارة الى ما ورد في الاشعار ولعله كان من دأب الكفار وبذلك قال الشاعر عليك سلام الله قيس
بن عاصم وقال الاخر عليك ورحمة الله والظ عدم الفرق بين الحي والميت في السلام كما ورد في زيارة الموتى عن النبي ص
واله وعليهم السلم هذا في الخير واما في الشر فالغالب تقديم المدعو عليه فقال عليه اللعنة وعليه غضب الله قال الله تع
وان عليك لعنتي هذا لكن الشايع في عصرنا بين اصحابنا عدم التفرقة في السلام بين الابتداء والجواب في تقديم
المبتدا من غير عطف حتى ما صار به الفرق بينهم وبين العامة ويدل عليه بعض الاخبار الضعيفة والحق الاول والحاصل
ما دل عليه ما دل ل عفشو ره در بعضی نسخ صحیحه در دعای کمیل چنین است فما كان لاحد فيها مقرا ولا مقاما بتذكير
كان و نصب مقرا و مقاما چه صورت دارد ب ظاهرا بنا بر قول آنست که ~~هر لفظ بنابر قول~~ آنست که هر لفظ مونث
کرد ان لفظ تا نباشد تذکیرش جایز است مثل سما وارض ونار وقوس وقدر وغیر ذلك واین قولی است شیخ عبد النبی
بلفظی در حاشیه قاموس از قاضی نشوان در کتاب شمس العلوم در باب سین و میم از کتاب سین نقل نموده واز قول
نقل کرده که سما مذکر ومونث است شاعر گفته ولو رفع السماء اليه قوما لحقنا بالنجوم وبالسحاب وکیف کان
فالمقر والمقام اسما مكان ولا مصدران لامتناع حمل المصدر الميمي على الذات باجماع النحاة كما بينه عليه الشهيد الثاني
ره في القاعدة الثالثة والعشرين والمائة من كتاب تمهيد القواعد لكن في ذلك الكلام اشكال اخر وهو ان الظ ان قوله
لاحد ظرف لغو للمقر والمقام تقدم عليهما اتساعا فقوله فيها لا يجوز ان يتعلق بهما ولا بكانت كما هو ظ بل يظهر بادي
النظر كونه نايبا بل مسندا الانه يدل على ان النار صارت مقرا ولا مقاما لكل احد على ما يظهر من تحقيقهم في علم البيان في بحث
التخصيص بالخبر الفعلي من انه لا يصح ما انا رايت احدا لانه يقتضي ان يكون انسان غير المتكلم قد راى كل احد من الناس لانه
قد نفي عن المتكلم الرؤية على وجه العموم فيجب ان يثبت لغيره ذلك فيستحق بهذا النفي الى اخر ما ذكر المحقق التفتازاني في

والثاني اوجه

والسلام

وفي هذا المقام

المطوّل فليتأمل ويتحلى بالبال لدفع الاشكال بان يقال فيهما ظرف مستقر و نعت للجد و المغني والله يعلم انه لولا ما حكم من
تعلق بالجاحد لما كانت لنا دمفرا لاحد كائن منهما اى محكوم عليه يكون منهما الكلام نوع تجوز لكن حكم فكانت مقرا لكل
احد كائن منهما وهذا حق ولو لا كلمة منهما لاختل المعنى على ما بيّنا فظهر ان كلمة منهما مما لا بد منه منها فتدبر وقد سبق ذلك
في سؤال الخبل غضب بعضى از متفقها و مفتيها حكمى و طبى شراب را بيان فرمايند كه خالى از فائده نيست ب
بو دكه بعضى متفقهان كه از براى شراب نقل كرده اند دو تا است يكى نفع جولانى از صحت و قوة و ديگر نفع روحانى از سرور و
بهجة و ديگر مضرتها ان گفته اند كه مورث ازاله سل و دق و استسقا و خفقان قلبى و سكته و موت فجاءة و برص و تمام
ميشود و در حديث صحيح و حسن و موثق از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است كه فرمود هر كه يك جرعه شراب بخورد حق
تعالى تا چهل روز نماز او هيچ نمازى مقبول نكند و در چند حديث مكرر فرموده است كه اگر در دنيا ان چهل روز بميرد كافر
خواهد مرد ل غ قسط و در شرح مقبرة و فقى در زمين لحدى ساخته اند و ميت خود را دفن نموده اند با بعد
انسى سالها بيشتر وارثه ديگرى بهمرسد كه از رضاى ايشان ميت را بكر بدر دان لحد گذارند و اگر گذاشته باشند وارث او را
چه تسلط بر ايشان هست ب نبش نمودن ان بيشتر ظ مكرر در چنانان جمله است كه اعضاى ميت پوسيده باشد
خاك شده باشند و يا بمعنى كه چون دست يا كفنان را هم يافته باشند در رضاى وارث دان دخلى ندارد و هر گاه نبش حرام
بعمل امد و ميت بكر دان دفن شد نبش ان ثانيا نيز حرام است و وارث او را تسلطى بر نبش نيست لكن اگر اصحاب لحد را
از ملك خود از براى ميت خود ساخته باشند و وقف نكرده باشند ظاهر انست كه وارث ثانى ايشان را راضى كنند يا آن
كه قيمت المثل اعتبار مملوكه موجود را با ايشان دهند و زياده بر اين حقى ظ ندارند والله العالم ل غ ع مذكور
شود كه براى ملانقان در رد مظالم است كه بايد بسادات داده شود لكن در عرف خلاف است بعض فراى عوام دانسته
شود چگونگى مسئله را بيان فرمايند ب مشهور بلكه معروف از مذهب جميع قائلين برد مظالم يعنى معروف بين علما
در مصنفات عربيه و عجميه از متون و شرح همين است كه تصدق آن مصرف خمس غنايم است كه عبارت است سادات
زيرا كه هيچكى از ادوار باب خمس را بانواع مختلفه شمرده اند و بعد از ذكر انواع مصرف خمس را بيان فرموده اند كه تا بد بر پنج
سهم منقسم ميشود و بمصرف سادات ميرسد بدون استثناى رد مظالم بلكه علامه در تذكره و شهيد ثانى در تحرير
ارشاد تصريح باين فرموده اند و عبارات شهيد ثانى ظاهر است در نقل اجماع بران و خلاف ابن جنيد و شيخ مفيد را
در عدم اشتراط سيادت در مطلق خمس شاذ دانسته اند و على اى حال باين مسئله بر خلاف تصريحى از معروفا لاسمى بگى
نخورده ام بلى از كلام بعضى از اعلام نوع ترددى ظاهر ميشود و اول ايشان شيخ شهيد است در بيان احديث قال ظاهر الاصحاب
ان مستحق هذا الخمس اهل الخمس وفي الرواية تحرمه على مستحق الخمس انتهى كلامه رفع مقامه و تبعه السيد السند في المدارك فقال
وفي الروايتين قصور من حيث السند فيشكل التعلق بهما مع انه ليس في الروايتين دلالة على ان مصرف هذا الخمس مصرف الغنائم
بل ربما كان في الرواية الثانية اشعار بان مصرفه مصرف الصدقات ومن ثم لم يذكر هذا القسم المفيد ولا ابن الجنيد ولا ابن
عقيل والمطابق للاصول وجوب عزل ما يتيقن انتفاؤه عنه والتفحص الى ان يحصل اليأس من العلم به فيتصدق به على الفقراء كما في
غيره من الاموال المجهولة المالك وقد ورد بما هذا شأنه روايات كثيرة مؤيدة بالاطلاقات المعلومة بادلة العقل فلا
باس بالعمل بها ان شاء الله انتهى كلامه زيد اكرامه ثم اقتفى السيد صاحب المفاتيح كما هو دينه في باب الخمس فذكره مترددا فيما
بما ذكره ثم اعاده في كتاب المكاسب محيلا على ما مضى وكذا صاحب الكفاية في كتاب الخمس حيث قال ذكره الشيخ وجماعة من الاصحاب
انه يجب الخمس في الحلال المختلط بالحرام ولا يتميز الحلال من الحرام ولا يعرف صاحبه ولا قدره ولم يذكره جماعة من القدماء ولعل
مستند الاول روايتان ضعيفتان غير دالتين على خصوص المقصود بل احديهما مشعرة بان مصرفه مصرف الصدقات
ويظهر من الشهيد في البيان نوع تردد فيه الى آخر كلامه زيد في اكرامه اقول لقائل ان يمنع دلالة كلام الشهيد بعد تسليم الحكم
الى ظاهر الاصحاب على التردد كما يظهر على من تصفح عن تعبيراتهم في المقامات فانهم يعبرون بمثل هذا التعبير حيث يكون
مضمون الرواية غير ثابت عندهم ولا موجب لتركها لهم فيجيء لو ثبت احتمال الخلاف عنها تنبيها على احاطتهم باطراف الاستدلال
و دفعا لما لعله يحتمل او يقال فليفهم و مرادهم بالروايتين ما رواه الشيخ عن سعد عن يعقوب بن يزيد عن علي بن جعفر عن الحكم
بن بهلول عن ابي همام عن الحسين بن زياد عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رجلا اتى امير المؤمنين ع فقال اني اصبت مالا لا اعرف حلاله من حرامه

تا بشش سهم

حفظ الله المرقوم

فقال له اخرج الخمس من ذلک المال فان الله عز وجل قد رضی من المال بالخمس واجتنب ما کان صاحبه یعمل وفی بعض النسخ یعلم
بدل یعمل وما رواه ثقة الاسلام عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن السکونی عن ابی عبد الله قال ان رجلا اتی امیر المؤمنین فقال له
انی اکتسبت مالا اغمضت فی مطالبه حلالا وحراما وقد اردت التوبة ولا ادری الحلال منه من الحرام وقد اختلط علی
فقال علیه السلام تصدق بخمس مالک فان الله رضی عن الاشیاء بالخمس وسائر المال لک حلال وقد استدل العلامة فی التذکرة
الی الروایة الاولی وروی الصدوق فی الفقیه قال جاء رجل الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین اصبت مالا اغمضت
فیه افلی توبة قال ایتنی بخمسه فاتاه بخمسه فقال هو لک ان الرجل اذا تاب تاب ماله معه وظاهر اینکه صاحب ارشاد و
من تبعه بعبارات مذکوره تصریح بخلاف نفرموده اند بلکه در اصل مسئله اشکال نفرموده اند و این غیر ما نحن فیه است
با آنکه اشکال شان ظاهرا صورتی ندارد زیرا که بر تقدیر تسلیم ضعف سند همه منجبر بعمل اکثر خواهند بود فتأمل و
مرحوم جد امجد مجلسی قدس سره در حدیقة المتقین سه قول نقل فرموده بدون ذکر قائل اول قول بتعمیم که خود اختیار نموده
فرموده دویم قول باختصاص بسادات است خروجا عن الخلاف و از این کلام ظاهر میشود که در آن وقت واقف بر قول سیم نبوده
تا آنکه در نظر بسیار ضعیف نموده والا احتیاط بعید دو تکرار میفرمود فلیتفهم و محتمل بلکه مظنون آنست که نقل
قول ثالث و ترجیح تعمیم هر دو نظر بوجوه و احتمالات ناشیه از لفظ تصدق بوده تا آنکه بر قول صریح مطلع شده باشد
والله یعلم خلاصه وجوه و احتمالات مقام و قول صریح و ظاهر نمیشوند و اشعار آن خفی و مکافی ظواهر منکر در تقدیر
آنست که لفظ خمس مانند زکوة و صلوة و صوم و حج و وضو و غسل و تیمم و امثال اینها از امور و مفاهیم اولیه حقیقة
عرفیه شرعیه در معانی مستحدثه خود گردیده اند و از این جهت همگی اطلاقات لفظ خمس را در مواضعی که مستند
صحیح دارند مانند کنز و غوص حمل بر معنی حقیقی فرموده اند بلکه در مقام تحریر اگر توهم ضعف سند و لفظ تصدق
نمی بود ظاهرا احدی تردد و تحاشی نمی نمود و حال آنکه صدقه اعم است از خمس و زکوة و وقف و هبات و هدیه و نیز عام
و عام دلالت بر خصوص صحیحا ندارد و منافی خاص نیست مگر بانضمام قرینه صارفه معینه با آنکه رد و این حسنه مرسله
صدوق خالی است از لفظ تصدق و مقتضای جمع بین الاخبار المجبره بعمل الاخیار آنست که تاویل در تصدق شود چنانکه
کفتیم و طرق بعیده غالب استعمالات مجازیه که با تاخر قرائن لفظیه است نیز مؤید و ظاهر کلمه ائتنی بخمسه هو لک مشاهد
و وظیفه احتیاط و خروج از خلاف که جد امجد باین اشاره فرموده معاضد است و توهم عوام در این زمن بر خلاف
واقع ضرری ندارد و فهم عامی معتبر در امر شرعی نمیشود و اگر در آن تقلید بعضی از اموات نمایند غلط بر غلط میفرمایند
هر چند نظر بحال غالب عوام مظنون آنست معنی رد مظالم را درست نفهمیده اند و موضع از تشخیص ننموده اند
و بسیاری از مواضعی را که رد مظالم میکویند و خیال میکنند از رد مظالم خارج و داخل صدقات واجب است که
بنا بر مشهور مختص عوام و بر سادات حرام میباشد هر چند که معطی از سادات باشد و شاید منشا توهم عوام همین
بوده و باین سبب علما ایشان را بر آن تقریر نفرموده اند و بنا بر تجوز کذاشته اند پس باید تعیین و تبیین معنی شرعی
رد مظالم شود تا مجاز از حقیقت ممتاز گردد بدان ایدک الله که چون شخصی بعین مال محرمی از کسی نزد دیگری باشد
پس بیرون از چهار صورت نیست اول آنکه مقدار حق را داند و صاحبش را شناسد پس باید که بصاحبش اظهار کند
و تمام حقش را بدهد تا برائت ذمه و حلیت از او حاصل نماید دویم آنکه مقدار حق را داند لیکن صاحبش را نشناسد
یا صاحبش فوت شده و میداند که وارث دارد لکن وارث را نمیشناسد پس باید تفحص کند و چون مأیوس شود از پیدا
شدن صاحبش یا وارثان و تا پیدا نخابتا و تصدق کند بر فقیر مستحق زکوة غیر سید و اگر نداند که وارث دارد یا نه بعد
از جستجو معتد به ظن بعدم انتقال امام خواهد بود و باید بمجتهد جامع الشرائط بدهد که بمصرف مال امام رساند سیم آنکه صاحب
حق را شناسد لکن مقدار حق را نداند پس او را راضی کند و بمصالحه طی نماید و اگر راضی نشود الا بکرفتن تمام خود لازم
است که قدر متیقن را مثل یکی از سه یکی مثلا باو دهد و هر گاه بر زیاده بر آن یقین نداشته باشد و در تذکره فرموده
که باید بقدر خمس را بدهد و این بحسب اطلاق اشکالی دارد و احوط آنست که این قدر را باو دهد که جزم داند که زیاده بر آن طلب
ندارد و اگر قدری از حق او را جزم داند در زیاده بر آن شک یا ظن داشته باشد باید قدر جزم را بدهد در مقدار زاید او را
راضی کند علی الاحوط خصوصا در صورت ظن و اظهر آنست که بر او چیزی نیست در این سه صورت در قسم چهارم بیان آنکه

بذمّهٔ او متعلّق باشد یا مخلوط بمال موجود او باشد هم چنین در صورت توهّم هرگاه مخلوط بمال باشد فی نفس الامر
انکه بقدر خمس ان مال نباشد یا ناقص از ان یا زاید بر ان باشد و بعضی در صورت زاید واجب دانسته اند دادن خمس را
بسادات و زاید را بعوام و بعضی احتمال داده اند که مصرف مجموع سادات باشند و هر دو ضعیفند چهارم انکه مقدار
حق را معلوم نکرده اند و صاحب را اصلا نشناسد و این بر دو صورت است اول انکه ان حق تعلّق بذمّهٔ او گرفته و مخلوط بمال موجود
او نیست و در این صورت باید قدر یقین را که بذمّهٔ خود داند بقینا تخلیة الاطمینان الظنّا علی الاحوط بعد از تفحّص و یاس از پیدا
شدن صاحب بنیّت او تصدّق کند بنهجی که در صورت توهّم گذشت دویم انکه ان حق مخلوط بمال موجود او باشد
و خواهد که انرا حلال شود و بداند که تصرّف در ان نماید و از اشتغال ذمّه بیرون بیاید خواه انرا خود کسب کرده
یا بارث باو رسیده یا بعنوان بیع یا هبه و امثال ان باو منتقل گردیده باشد پس باید خمس انرا بمستحقّین از سادات رسانده
تا انکه باقی ملک او شود و تصرّف در ان و انتفاع بان بر وی حلال گردد زیرا که نظر بانکه مال مشترک بود و بعد ...
شرکت مجهول در هر جزئی از ان ممنوع التصرّف بود پس بعد از تخمیس از قبیل ارباح و غنایم میشود و همین را در اصطلاح
فقها ردّ مظالم میگویند و در مباحث خمس مذکور میباشد و بعضی از متاخّرین در مصرف او تردّد میمایند و اگر
قدری از ان مال را بعنوان یقین داند که مال مجهول المالک است مثل خمس یا ربع یا سدس ان مثلا و در بیشتر از ان شک
داشته باشد باید همان قدر جزئی را تصدّق کند بنحوی که در صورت سابقه مذکور شد و ان داخل رد مظالم نیست
و مصرفش غیر سادات است و بعضی در صورت علم باقل احتمال داده اند که خمس را بعنوان ردّ مظالم و ظاهر او را وجهی
ندارد و خلاصه ردّ مظالم در صورتیست که جزم داند که مال حرام مجهول المالک در میان او هست و نسبت مقدار
احتمال خمس و بیشتر و کمتر در نظرش علی التسویه باشد مانند کسیکه در بیع ازو شک کند و اصلا نداند که چقدر کسب کرده
و احتمال یک دو و بیشتر در نظرش مساوی باشد یا بسبب حیران کردد و فقها از ان تعبیر بان کرده اند که صاحب ...
و مقدار هر دو مجهول باشد صورت سوم اگر او غیبات از معلوم القدر مجهول المالک داخل ردّ مظالم شمرده زیرا که مصرف
این صورت غیر سادات است باتّفاق و مجهول المالک مطلق صدقات مفروضه بر سادات تحلیلا مثل واظهر در نظر فاصر اختصاص
تحریم بسبب زکوة مفروضه است و الله یعلم و در صورت تصدّق بار ردّ مظالم اگر اتّفاقا صاحب مال معلوم و ظاهر شود اظهر انست
که برای او چیزی لازم نمی اید و اگر صاحب مال را داضی کند احوط و بهتر خواهد بود بنابر مشهور را اختصاص ردّ مظالم بسادات
هرگاه از کلام متکلّم بقرینهٔ حالیه یا مقالیه مرادش از ردّ مظالم معلوم شود بمقتضای ان عمل نماید مگر انکه معلوم شود
که موضع ردّ مظالم حقیقی نباشد لکن منظور متکلّم رسانیدن بمصرف عوام باشد و در این باب مقلّد مجتهد حیّ نباشد
که در این صورت باید بتعلیم متکلّم نماید که دانش بر کرد و هرگاه مرده باشد باید بمصرف سادات نیز رسانید و اعتماد بر خطاء
اعتقاد او ننماید و اگر مراد متکلّم معلوم نشود در مصرف اشکال بهم میرسد نظر بنحو حمل الفاظ و افعال مسلم بر صحّت و
لزوم حمل الفاظ بر حقیقت معاصره مجاز مشهور و غلبه صحّت مجاز بغیر در صورت حقیقت و بعد از ان از اذهان عوام و
در این صورت تخصیص بسادات شیعه اولی و احوط باشد خصوصا نظر بعدم تحریم غیر زکوة مفروضه بر سادات و گویا
معلوم باشد که بر سبیل تبرّع یا احتیاط وصیّت بردّ مظالم نموده ظاهر بهم میتوان داد خصوصا در صورت تبرّع و گاه
موصی قدر معیّنی مثل از خمس یا اکثر از ان بصیغهٔ ردّ مظالم وصیّت کند این قرینه ارادهٔ مجاز میتواند شد مگر انکه در
صورت قلّت قرینه در خیال باید بمقالتش بهم رسد که این وصیّت را از جهت ردّ مظالم میداند و زکوة ردّ مظالم و سایر
صدقات از جملهٔ حقوق واجبه مالیه اند که از اصل ترکه بیرون میبرند و بوصایا مزاحم نمیشوند و الله العالم و نظر به نیّو
و فوت طول مقال در این مجال زیاده بر این بنقل **فصل** از زید دختر را بعمرو داده و قبل از عقد داماد زیرا یحو
نموده و بعضی رخوت زیور هم از برای او کرده بعضی از قبل از عقد و بعضی بعد از عقد فرستاده چنانکه در این ولایت
دستور است این رخوت زیور مذکور مال زید است یا مال ان دختر بعد از طلاق یا موت بکه میرسد **جواب** هرگاه انرا
مهر یا شرط ضمن العقد ننموده و بزن نبخشیده مال ان مرد است تا عمرش باقی است هر چند که اکثر انها را بمبلاده ان زن را
یا و بمبلا داده و داعی باعث بر دادن همان رخوت و زیور باشد زیرا که مجرّد داعی بودن از نواقل شرعیّه نیست مال
اول مستعیر یا بنیّت صلح عقد که مطمع بکارت و حسن و جمال و مراعات لوازم دادی در صنایع واقع شود

ظاهراً محمّد فرموده

[illegible]

چه راست که شبهه داران بینند هر چند که این جز طمع داشته اند بعمل نیابند بلکه بر عکس دهند و نتیجه نفیس را بر اینکه موجب ملالت
و ندامت گردد و اینهم فرستادن و دادن رخوت و زیورها گاهی بعنوان هبه و هدیه و تملیک است باینمعنی که هر یکی بجای نگاه دارد
خواهد و ان متصرف شما باد فروختن و بخشیدن بر بیند تا مادر نا خواهر نا غیر اینها چنانکه در مال و مهر خود میتوانند
و گاهی بعنوان امتناع است که زن با آنها زینت کند و در میان امثال و اقران سرشکسته و ذلیل نشود و شوهر نیز از آن
لذت برد و از این جهت گاهی آنرا بعنوان عاریت میگیرند و از برای زن میفرستند و بعد از زفاف بصاحبش بر میگردانند
باز آن بهتر باید تا بعد از مدتی آن برای زن میگیرند که هست که مطلق بعوض اینها چیزی نمیگیرند و هیچ کس را بشان
اعتراضی نمیکنند و ادعا حقی نمینماید از جمله شواهد آنست که هر گاه زن مهر خود را قبل از دخول بکرد و همان ساعت ببیند
بخشد هیچ کس چه شوهر و چه غیر او را اعتراضی نمیرسد نه شرعا و نه عرفا و اگر اتفاقا جاهلی بر او بخشش کند و دعوی نماید هر کس
بشنود بر او طعن میزند و او را بجاب مینشاند بخلاف رخوت و زیور که هر گاه مثلا آنها را ببخشد خصوصا قبل از دخول
بیرون از خانه شوهر اینها شوهر و هر کس که بر آن مطلع شود از خویشان زن بلکه اینها نیز بر او اعتراض میکنند و
سرزنش مینمایند بلکه بمرافعه میبرند و گاه است که امر منجر بفراق و طلاق میشود و کلام معترضین همین است که ما اینها را نداده
ایم که هر چه خواهی بکنی و هم چنین نمیتوانند که بعد از زفاف یا قبل از آن ادعای رخت بر شوهر کنند و اینها را ملک خود پندارند
که نسبت بجهاز خود که از خانه پدر می آورد میتوان کرد و اختیار او در آن اعتراضی نمیتوانند کرد و حاصل کلام آنکه این
بر کسیکه فی الجمله بر کیفیت سلوک مردم مطلع باشد و از دایره انصاف بیرون نرود مخفی نماند الحاصل غالب همان عنوان
تا نشنیده که امتناع است بلکه بعنوان تملیک ظاهر است که فرض است خصوصا قبل از زفاف و بر تقدیر تنزل میگوییم که احتمال
هر دو دارد پس مطلق خواهد بود و دلالت بر خصوص هیچیک نخواهد داشت و حمل بر هیچ یک نمیشود باجماع جمیع علما
اسلام و ملکیت با بعضی مستحق و باقی خواهد بود حتی یثبت الخلاف بلا خلاف بین الاعلام والله الهادی **ل عقعب**
کله و پاچه را پوست نکرده میتوان خورد بی هیچ ضرر ندارد و خوردن پوست نیز حرام است و نه مکروه نزد علما هر چند که
مستعمل بلکه کفش کهنه باشد تا ... ام که ضرر نرسانند و احکام جلد را از مستثنیات ذبیحه نشمرده و نهی از آن در هیچ روایتی
نرسیده و مکروه هم بعضی کرده آن جلد عوض فرج مذکور شده و بر آن محمول است چنانکه جمیع مفسرین جلود را در
قول حقتعالی وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا بفروج تفسیر نموده اند و در روایت نیز وارد شده حتی آنکه فیروز آبادی
در قاموس ذکر کرده و بالجمله شبهه در حلیت پوست نیست مثل استخوان **ل عقشع** اخوند ملا جامی مشهور شیعه یا
سنی است هم چنین ابن حجر میگویند که ابو یزید بسطامی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رسیده از او استفاضه علوم نمود
و سقاء دولتخانه آنحضرت بود و امام ابو حامد غزالی در راه مکه معظمه با سید مرتضی مناظره کرد و با تشبیب شیعه شد
و این شعر را گفت دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت پیر که بر ما مسلمان کرد و رفت بعد از آن کتاب سر العالمین
نوشت و هم چنین ابن حاجب مشهور صاحب کافیه و شافیه و مختصر الاصول و خواجه نصیر مشهور بعد از فتح بغداد گشتند و
در شطانه اختر اینها اصلی باوده تا نه و مشهور میان سنیان آنست که مذهب شیعیان و رافضیان اختراع حسن کاشی
کرده پادشاهان صفویه از ازدواج داد ندچه معنی دارد و آیا ناصبی شمس مرتضی علی را سنیان خوب میدانند و روایتش را
قبول میکنند یا نه ج اما ملا جامی پس ظاهر است که ناصبی صوفی است بر آنکه مذاهب و احوال که نسبت کان برمنا خوان ظاهر
نمیشود مگر از شهرت و شیاع و معروفیت در اراذل و اصقاع یا بشهادت مؤلفات و مصنفات مشهور ایشان یا بشهادت
و حکم ثقات و عدول فریقین یا ... و با تعارض رجوع بترجیح میان جارح و معدل چنانکه در کتب اصولیه است لازم و اخذ
با ظهر و ارجح متحتم است و اینجز در باب ملا عبدالرحمن جامی مشهور و معروف و مشهور و بین السنه مذکور و در مؤلفات شرح
نفحات و غیره مسطور است خصوصا از گفتگوئی که در مرض الموت با بعضی از شاگردان شیعیان خود نموده همانست که
گفتیم و این شعر نیز از او است شعر سلک کاشی بر از کاشیم یا وجود اینکه سلک به از کاشی است و جمعی از جمهور فرق
طرفین بر آن شهادت داده اند و حکم فرموده اند مثل فاضل متبحر قاضی نور الله شوشتری که در مجالس المومنین از فاضل
قاضی میر حسین میبدی شافعی شارح دیوان مرتضوی نقل کرده در طعن او چنین گفته ان امام بحنی قولته ذا اسد الله
غالب ناجی دو کس او را بجان بیازردند یکی از ابلهی دیگر جامی هر دو را نام عبدالرحمن است ان یکی ملجم د

دیگر جامی

دیگر جامی و دیگر محقق متقی آخوند ملا محمد تقی مجلسی ره که در شرح من لا یحضره فرموده که شیخ بهائی در مجلس ملا جامی نقل کرد
که فرزند شاعر برادر در خواب دید و از حال او پرسید عرض کرد شاعر گفت که خدا مرا آمرزید به سبب این قصیده که در حضور
هشام در مدح علی بن الحسین گفتم پس آخوند مجلسی گفتند با هم بودیم که پس ملا جامی با آن ناصبیتش گفت که سزاوار است
حقتعالی که جمیع عالمیان را بیامرزد به برکت آن انتهی پس بر و بعضی از مدایح ائمه و کلمات موهومه خوبی او را به تبلیسات بر مدایح
بلکه دیباجی از عبارات و اعترافات بجنگد که بر زبان بسیاری از علما و اعیان سنیان از قبیل فقهای اربعه و ارباب صحاح
سته و فخر رازی و ابن حجر و زمخشری و غزالی و غیرهم جاری گشته از جهت اتمام حجت و کمال لطف و رأفت بر فرقه محقه امامیه
و شهادت جماعت مذکوره که معاصر بعضی او و بعضی موالف و بعضی مخالف او بوده اند از ادل دلائل است بر کمال ظهور
نصب و عداوت که قابل توجیه و تأویل نبوده زیرا که قاضی نور الله مذکور نظر به معارضه بر مذهب که میرزا مخدوم شریفی
ناصبی داشت بنا بر مصلحت که دیده اکثر اعیان سنیان و صوفیان را داخل شیعیان کرد و اینها ... ضعیفه و احتمالات
بعیده سخیفه استدلال بر تشیع ایشان نموده چنانکه از مطالعه و مراجعه کتاب مجالس معلوم و مفهوم میگردد و معدودی
از اعیان صوفیان که بسیار اکثر برای سنیان مجال گذاشته شیخ عبد القادر گیلانی و ملا عبد الرحمن جامی است و هم چنین آخوند
مجلسی قدس سره اکثر ضعفا و مجاهیل را مدح و تعدیل نموده مانند سکونی و سهل بن زیاد و ابن سنان و هم چنین بسیاری
از مشایخ صوفیه را نظر به مقتضای وقت بخوبی ذکر فرموده و خال فاضل محقق ما هم خلف صدق آخوند ملا محمد باقر مجلسی
در کتب خود خصوصا در عقاید به تبری ذمه والد ماجد خود از تصوف فرموده و اهل البیت ادری بما فی البیت و اما ابو یزید
بسطامی مشهور و نامش طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی بن سروشان است پس صوفیه و متصوفه در مدح او سخنها دارند
که مصحف بسیاری از مشایخ رسیده و بعد از همه بخدمت حضرت صادق مشرف گردید و از او استفاضه نموده و کمال او را
شناخته و گفته که اگر بخدمت حضرت صادق نمی رسیدم کافر میبودم و آنچه گفته اند محض کذب و افترا است زیرا که
حضرت صادق ع در سال یکصد و چهل و هشت بود باتفاق جمیع علمای اهل سنت و شیعه رحلت فرمودند و این نکته از است
مشهور است که ابو یزید مذکور در سال دویست و شصت و یک وفات یافته و ابن خلکان دویست و شصت و یک
گفته است و ملا جامی در نفحات دویست و سی و چهار گفته و شیخ ابو علی سینا دویست و سی گفته است که از این نکته
واحکم ابو یزید زیادتر هشتاد سال نگفته است لکن اتفاق را بر این نقل کرده اند تفاوت تاریخ وفات
صادق ع و وفات ابو یزید معلوم شد که ولادت او بعد از وفات حضرت صادق ع بوده است چنانکه شیخ ابو علی سینا
ولادتش را در سال یکصد و شصت و نوشته است پس معلوم شد که نقل مذکور از جعل یا توهم ناقلین است چنانکه شیخ عطار
در تذکره و امام رازی در اربعین و قاضی نور الله در مجالس و ملا جامی در نفحات و شاید ابو یزید سقای خانه جعفر کذاب
که پسر امام علی نقی است بوده و از او استفاضه کاذب شقاوت نموده زیرا که تاریخ وفات و ولادتش با او مناسب است
و احتمال میرود که اضطراب اطلاق جعفر به حضرت صادق ع منشأ توهم ناقلین شده باشد و از جمله مؤیدات این سخن هیچ
از ارباب رجال الخاصه و عامه او را در کتب رجالیه ذکر ننموده اند و اما ملاقات غزالی با سید مرتضی علم الهدی پیران نیز بی
اصل است هر چند که بعضی از فضلا گفته اند زیرا که وفات سید در سنه چهارصد و سی و شش بوده و ولادت ابو حامد
محمد غزالی در سنه چهارصد و پنجاه بوده چنانکه ابن خلکان و غیره تصریح نموده اند و محتمل است که مراد از سید مرتضی
صاحب تبصرة العوام باشد لکن حکم به آن موقوف است بر موافقت تاریخ عصر او و الحال بخاطر نیست و اما مقدمه ابن حاجب
پیران نیز دروغ و از جمله تهمتهای مشهوره که اصل ندارد است زیرا که وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی است
اسکندریه مصر واقع شده در روز پنجشنبه شانزدهم شوال سنه ششصد و چهل و شش و فتح بغداد بدست هلاکو
و خواجه در سنه ششصد و پنجاه و پنج بوده والله اعلم و اما طعن سنیان باختراع مذهب شیعیان پیران نیز از اکاذیب
عوام و فریبهای متاخران سنیان است زیرا که قدم مذهب شیعیان و رافضیان اشهر از کفر ابلیس و ایمان سلمان است و قبل
از وجود ملا حسن کاشی و پادشاهان صفویه تا آن مذهب مشهور و معروف بوده و فضلای اهل سنت بسیار اند وفات
و علمای ایشان طعن و قدح نموده اند حتی از صحابه کبار رضا بعین الحمار را و وفات ملا حسن در حدود سنه هشتصد
و جلوس شاه اسمعیل ماضی صفوی بر اورنگ سلطنت روز دوشنبه منتصف محرم سنه نهصد و شش بوده که

مرتضی

مذهبنا حق گفته‌اند و ابن اثیر شافعی در کتاب جامع الاصول و طیبی در شرح مشکوة بغوی در مقام تعداد مجددین مذاهب
بر راس هر مائه موافق حدیثی که از حضرت رسول صلعم نقل کرده‌اند مجدد مذهب شیعه امامیه را در راس مائه اولی امام محمد بن علی
باقر و در راس مائه ثانیه علی بن موسی الرضا و در راس مائه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی و در راس مائه رابعه سید مرتضی را شمرده‌اند
و ولادت امام محمد باقر در سنه پنجاه و هفتم هجرت بود و وفاتش در سنه صد و چهاردهم واقع شد و سر مذهب اعظم و امام
اعظم اهل سنت که ابو حنیفه است در سنه هشتادم هجرت متولد شد و در سنه یکصد و پنجاه متوفی گردید پس معلوم شد که
کدامین از مذهب شیعه و سنت باختراع و تجدد اقرب و انسب است فلنرجع عن هذا التنبیه و توضیح جمعی را ذکر میکنیم که قبل از
سنه سیصد هجرت بوده‌اند و بسیاری از ایشان از صحابه و تابعین شمرده‌اند و محققین اهل سنت تصریح بتشیع یا رفض ایشان
نموده‌اند و از جهت اختصار باینچه در کتاب تقریب ابن حجر شافعی است اختصار مینمائیم و بعد از ذکر نام هر یک صورت ع از برای
رمز تشیع و صورت ض از برای رفض مذکور میشود تا بر ناظر حال هر یک کما هو ظاهر گردد والله الموفق والمعین ابان بن تغلب
ع اجلح ع احمد بن المفضل ع اسحق بن منصور السلولی ع اسمعیل بن ابان ع اسمعیل بن خلیفه ع اسمعیل بن عبد الرحمن ع اسمعیل بن
موسی الفزاری ض اصبغ بن نباته ض بریدة بن سفیان الاسلمی ض تلید الاعرج ض ثابت بن ابی صفیة الثمالی ابو حمزه ض ثعلبة
بن یزید ع ثویر بن ابی فاخته ض جابر بن یزید الجعفی ض جعفر بن سلیمان ع جمیع بن عمیر ع حارث بن حصیره ض حارث بن عبد الله
الاعور ض حسن بن عقیل ع حسن بن صالح بن حی حسین بن حسن الاشقر ع حکم بن ظهیر ض حکیم بن جبیر الاسدی ع حمران بن اعین
ض خالد بن طهمان ع خالد بن مخلد ع خلف بن سالم المخرمی ع داود بن ابی عوف ع دینار بن عمر ض ربیع بن انس ع زاذان
ع زیاد بن المنذر ض سالم بن ابی حفصه ع سعید بن عبد الواحد ع سعاد ع سعد بن طریف ض سعید بن خثیم ع سلیمان بن القرم
ع ضرار بن صرد ع عاصم بن عمرو بن عوف ع عائذ بن حبیب ع عباد بن زیاد ع عباد بن یعقوب ض عبد الرحمن بن صالح العتکی
ع عبد الرزاق بن همام ع عبد السلام بن صالح ع عبد العزیز بن سیاه ع عبد الله الجهنی ع عبد الله بن نمیر ع عبد الله بن شریک
ع عبد الله بن عبد القدوس ض عبد الله بن عمر بن محمد ع عبد الملک بن اعین ع عبد الملک بن مسلم بن سلام ع عبید الله بن خلیفه
ابو الغریف ع عبید الله بن موسی ع عثمان بن عمیر ابو الیقظان ع عدی بن ثابت ع عطیة بن سعد العوفی ع علی بن بذیمه ع علی بن
جعد ع علی بن الحزور ع علی بن عاصم ع علی بن غراب ع علی بن قادم ع علی بن المنذر ع عمار بن معاویه ع عمارة بن جوین ابو هارون
العبدی ع عمرو بن ثابت و هو ابن ابی المقدام ض عمرو بن جابر ع عمرو بن حماد بن طلحة القناد ض عمران بن ظبیان ع عوف بن ابی جمیله
ع غالب بن الهذیل ض فضیل بن مرزوق ع فطر بن خلیفه ع کثیر بن زیاد ع محمد بن فضیل بن غزوان ع محمد بن السائب الکلبی ض
محمد بن فضیل الضبی ع محمد بن موسی المفطری ع مخول بوزن محمد و منبر ع معلی بن عبد الرحمن ض منصور بن ابی الاسود ع موسی
بن قیس الحضرمی ض نوح بن قیس ع هرون بن سعد الاعور ض و یقال رجع عنه هاشم بن البرید ع هبیرة بن یریم ع هشام
بن سعد ع ولید بن عبد الله بن جمیع ع یحیی بن الجزار ع یحیی بن سلمة بن کهیل ع یحیی بن عثمان بن صالح ع یحیی بن عیسی ع یحیی بن یعلی
الاسلمی ع یزید بن ابی زیاد الهاشمی ع یونس بن خباب ض ابو ادریس المرهبی ع ابو عبد الله الجدلی ع و در شان و مدح بعضی
از روات تصریح کرده‌اند با اینکه ایشان سنی بوده‌اند مثل عبد الملک قریب اصمعی و عبد الله بن سعد بن یحیی و نوح بن حبیب
قومسی و در آن تصریح یا اشعار هست بکنایه که راوی یا ظاهر التشیع یا محتمل التشیع اند و اما مقتدای خود ناصبی و سب کننده
علی پس نزد اهل سنت چنین است بغض علی و سب علی و رضا به سب قدح و طعن نمیشود و با خوبی و ثقاهت جمع میشود چنانکه
در کتاب تقریب ابن حجر مذکور است که لمازة بن زیاد صدوق و ثبت ناصبی و نعیم بن ابی هند ثقه است ناصبی و هشیم بن ابی
الاسود صدوق و متشیع ناصبی و عبد الله بن زید ابو قلابه ثقه است که اندک نصبی دارد و در باره جمعی دیگر نیز چنین گفته
و ذهبی در کتاب حال چنین گفته است که حریز بن عثمان رحبی ثقه است ناصبی در سنه صد و شصت و سه وفات یافت
و ابن اثیر شافعی در کتاب کامل چنین گفته است که حریز بن عثمان رحبی ناصبی بود که دشمن میداشت علی را و سب میکرد
او را در هر روز هفتاد مرتبه در عصر و حکایتی شده است که از آن توبه کرد لکن این حکایت صحیح نیست و نیز ابن اثیر در
کتاب جامع الاصول گفته است که بخاری در صحیح خود روایت کرده است از محمد بن زیاد و حریز بن عثمان و هر دو به نصب
مشهورند و قال ابن خلکان الشافعی فی تاریخه عند ترجمة علی بن الجهم بن بدر بن الجهم القرشی ما الفطر کان متدینا فاضلا
ذکره الخطیب و کان مع انحرافه عن علی بن ابی طالب و اظهاره التسنن مطبوعا مقتدرا عذب الالفاظ انتهی فلیتامل

در صبح هفتاد مرتبه

ضعفه

عفـ‌فعل ولقد امرّ على اللئيم يسبّني فمضيت ثمّة قلت لا يعنيني پ ثمّ در این شعر بضمّ ثا است که عاطفه باشد یا بفتح آن
که ظرف باشد بمعنی و من یعنی من ثمّة چنانکه در قول حقتعالی است و اختار موسى قومه یعنی من قومه چنانکه بعضی بر آن رفته‌اند
و بفتح مشهور بین العوام است میتوان ساخت لکن معروف در کتب بضمّ است که عاطفه باشد چنانکه جوهری در صحاح
و فاضل طریحی در مجمع البحرین بر وجه استشهاد نقل نموده‌اند و در حاشیهٔ چلپی بر مطوّل و حاشیهٔ شیخ بهائی بر بیضاوی
نیز نقل شده فقال شیخنا البهائی فی تلک الحاشیة بعد شرح معنی البیت المذکور هکذا انما عدل الى الماضی لیحقق مضیّا
بالاعراض عنه و ثمّة هی ثمّ العاطفة فان لحقتها التاء اختصت بعطف الجمل قال السید المحقق فی حواشی الکشاف لیس المراد
فی البیت جمیع افراده اذ لا مرور علیه و لا فرداً معیّنا لعدم الدلالة علیه لقصوره عن افادة المقصود الذی هو وصفه بکمال
الحلم و قوة الاناة و لا الحقیقة من حیث هی اذ لا یناسبها المرور بل الحقیقة من حیث وجودها فی ضمن فرد لا بعینه و قوله
یسبّنی صفة له لا حال منه اذ لیس المعنی علی تقیید المرور بحال السبّ بل علی ان له مروراً مستمراً فی اوقات مضیّا منه علی لئیم من
اللئام اتخذ سبّه دیدنه مع ذلک یعرض عنه صفحا فانه ادلّ علی اغضائه عن السفهاء و عدم اشتغاله بمکافاتهم انتهى کلام الشیخ

ل عفـ‌فعر ما النکتة فی قوله جلّ من قائل فی سورة النساء و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و حمله علی افادة التعمیم
کما فی قوله جلّ و عزّ ... بعید جداً ان امکن لا امر هنا یوهم حلّ موطوئة الآباء من الذکور و ایهام ... فی الخبر
و کذا ما وجه تذکیر المبتدا و الخبر فی قوله تعالی فی سورة الانعام هذا ربی هذا اکبر ب قلت یحتمل و الله یعلم ان یکون سبحانه اراد
ان ینبّه اولا علی نقص عقلهن و حطّ مرتبتهن فنزّلهنّ منزلة ما دون من کما قال تعالی فی ما ملکت ایمانکم ... بنحو
الملک علیهم فتردد کلمة ما هنا بین الموصولیة ای من نکح و المصدریة ای کنکاح آبائکم فاحتیج الی الاتیان بقید من النساء لیصیر
بیاناً و قرینة لارادة الموصولیة فقد ظهر بما ذکرنا نکتة العدول عن من الی ما ایضا و قیل فی وجه التذکیر وجوه و الله اعلم بالبال
لما سئلت عنه و لما بلغت وان حکی ان وجهه التنبیه علی عجز ابراهیم اذ لا تفرق العجم بین المذکر و المؤنث فی هذا المقام ل

عفـ‌فعو زید سه قرص نان داشت و عمرو پنج قرص ... نشستند که هم چاشت خورند پس بکر با ایشان ... تکلیف
کردند و هر سه با هم آن هشت قرص را خوردند بدون تفاوت پس بکر هشت درهم بر سم تکلف ... احسان کذاشت و رفت
زید و عمرو آن پول را بچه نحو تقسیم کنند ب مثلاً نزد آنحضرت امیر رسیدند پس حضرت اولا فرمودند که با هم بنا بر صلح
کنند که این امر بنسبت ایشان خواهش و اتفاق نمودند حضرت فرمودند که یکدرهم بزید میرسد و هفت بعمرو بجهت آنکه هشت
قرص بیست و چهار ثلث است هر یک هشت ثلث خورده اند و سه قرص زید نه ثلث است هشت را خورده است و یک ثلث
را بکر خورده و پنج قرص عمرو پانزده ثلث است هشت را خود خورده است و هفت را بکر پس هشت درهم که بر هشت ثلث تقسیم شود
یکی بزید میرسد و هفت بعمرو و ظاهر حدیث دلالت دارد بر صحت صلح بر مجهول با امکان استعلام و این الحال خلاف مشهور است
و حملش بر مطلق تراضی و دفع نزاع یا تخصیص بمحل آن ممکن است ل عفـ‌فعر هفده شتر مشترک میان سه نفر
یعنی زید و عمرو و بکر لکن نصفش از زید است و ثلثش از عمرو و تسعش از بکر و میخواهند تقسیم کنند بنحویکه شتری
کشته نشود و نیز چیزی بغیر از شتر بهیچ یک ندهند چه نحو میشود و هم چنین شخصی اجیری کرفت که چاهی از برای وی بکند
پنج ذرع و پنج ذرع را به پنج درهم پس چهار ذرع چاه کند و مزدور ... اجرت چه میرسد ب و مسئلهٔ سهام شتر
چون مخرج سهام ایشان هیجده است و زید بر حصص ایشان نیز منحصر است ... الحصص منحصر است لهذا
نیز حضرت امیر شتر مرکوب خود را داخل شتر ایشان کرده فرمودند که هر یک حصهٔ خود را از مجموع بردارند پس بزید نه
و بعمرو شش و به بکر دو رسید و شتر حضرت بجا ماند پس حضرت سوار شدند و تشریف بردند و این قدم در بعضی
و در باب اجیر موافق مشهور نسبت اجرة المثل مجموع ... اجرة المثل مجموع از اجزاء مستحق بود میرسد لکن موافق روایتی که
شیخ در تهذیب ذکر نموده در صورت مذکوره با هما سه درهم و ثلثی میرسد و زیاده و بنا بر این اگر اجاره بر ده ذرع
بده درهم باشد و سه ربع کنده شود یکدرهم و پانزده یک درهم باجیر میرسد و قاعده نقل است که بر عدد اجزاء
یکی اضافه کنند و اعداد اجزاء ضرب کنند و حاصل را تضعیف نموده اجرت را از روی آن قسمت کنند و در یک ذرع
یکی و در دو سه و در سه شش و هم چنین بدهند پس در مسئلهٔ مرسوله یک به پنج افزودیم و شش را در پنج ضرب
نموده نصفه نمودیم ... و اگر ... پنج را بر آن نصف تقسیم نمودیم که پانزده ثلث شد و بیکذرع یک ثلث و بدو سه ثلث

وهم چنین موافق جمیع علماء نظم طبیعی بادیهم و علما این را حمل نموده اند بر صورتی که نقا و مثا جوه المثل اجزاء
با مجموع بسبب سختی زمین و تضایع کشیدن مثلا بنحو مذکور باشد والله یعلم ل عفعج زید منم خورده که چیز
را نتواند بکشد چگونه قسم را بجا می‌آورد ب درحدیث است که چنین کسی منی خورده بود پس حضرت رسول ص
فرمود که فیل را داخل کشتی نمایند و ملاحظه کنند که آب تا کجای کشتی میرسد پس از آن نشان کرده فیل را بیرون آورند
و بعوض آنها آهن و مس و مانند آنها در آن بریزند تا آب بهمان موضع نشان کرده برسد پس آنها را وزن کنند که آن
وزن فیل است و این حدیث دلالت دارد بر انعقاد قسم بر مباح و مشهور اشتراط رجحان است بحسب دین و دنیا و ممکن
است حمل حدیث بر صورتی که قسم خورده باشد که بوزن فیل چیزی تصدق کند و نظیر این حدیث از آنحضرت امیر ع
مرویست در باب ... که جمعی خریده بودند و در وزن با هم نزاع مینمودند و همچنین حدیثی که روایت شده که
در زمان عمر بن الخطاب دو نفر با هم نشسته بودند که شخصی محبوسی بجا ... بر ایشان گذاشت پس یکی از ایشان گفت
که اگر بجا و فلان قدر بیاشد پس زنش سه طلاق باشد دیگری گفت اگر ... باشد که تو گفتی زنش سه طلاق
باشد پس هر دو رفتند نزد آقای محبوس که بجا را بیرون آورده بکشیم آقا قسم خورد که اگر بجا و آن پای او بیرون آورد زنش
سه طلاق باشد پس هر سه نزد عمر رفتند عمر گفت آقا آخوند است بعد از آن با ایشان بخدمت حضرت امیر رفتند
بعد از عرض مقدمه حضرت فرمود این بسیار آسانست پس با پاهای او را با بجا و در طغاری نهاده آب بر آن ریختند تا
بجائی رسید پس بجا و را از آب بالا کشیدند بعوض آن پارچه‌ها آهن ریختند چون بجای اول رسید آن آهن را کشیدند
وسر طلاق در باب کلام بر مذهب اهل سنت است نزد اهل شیعه باطل است ل غفغط دو زن در تاریکی با هم زائیدند
یکی پسر و یکی دختر و بر سر پسر نزاع کردند هر یک گفتند از منست ب درحدیث حسن کالصحیح وارد است که چنین
مرافعه بخدمت حضرت امیر رسید پس حضرت فرمود که شیرهای آنها را بکشند و شیر هر کدام سنگین تر است او صاحب
پسر است ل غفقف هرگاه طبیب معالجه کند و بمعالجه او بیمار تلف شود یا جنایتی بر او واقع شود چه باید کرد
ب مشهور آنست که اگر طبیب معالجه کند و وقوف باشد تا معالجه طفلی یا دیوانه بدون اذن ولی شرعی کرده باشد
یا بالغ عاقلی را بی رخصت او معالجه کند ضامنست که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد و بی رخصت بیمار
یا ولی او معالجه کند و تلف شود چند قولست یکی آنکه ضامنست مطلقا و میباید دیت بدهد هر چند گناه کار نباشد
و بعضی گفته‌اند مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته‌اند که اگر پیشتر بیمار یا ولی او را ابراء ذمه کرده است ضامن نیست والا
ضامنست و از حضرت ... روایتست که هر که طبابت کند یا بیطاری نماید باید که برائت بگیرد از ولی والا ضامنست و در
حدیث دیگر منقولست که آنحضرت حکم کرد بضامن بودن ختان که در وقت ختنه حشفه او را بریده بود ل غفقا
هرگاه کسی در جماع قبل یا دبر زن خود چنان زور کند که زن بمیرد و همچنین در صورت عکس که مرد بمیرد چه کنند
و هرگاه دو نفر در دویدن بهم خورند و بمیرند یا یکی بمیرد چه حکم میشود ب در مسئله جماع دیت بر مال فاعل لازم
است بنابر مشهور و در مسئله دویدن چون هر دو بمیرند وارث هر یک نصف دیت دیگری را از وارث دیگر میگیرد و اگر
یکی بمیرد نصف دیت بدیگری لازم نمیشود و بعضی موافق روایتی بکل دیت قائل شده اند و اول اظهر است و اگر اینها غلام
باشند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است و اگر یکی بمیرد نصف قیمتش او تعلق بر قیمت زنده میگیرد و اگر دو
بوده اند که بهم خورده اند و یا اسبهاشان مرده اند نصف دیت هر یک با نصف قیمت اسبش بر مال دیگری است و اگر یکی
بمیرد یا اسبش نصف دیت او و نصف قیمت اسبش بر دیگری است و اگر دو طفل نابالغ باشند و اسب یا زند و بر هم
خورند و بمیرند نصف دیت هر یک بر عاقله دیگری است ل غفقب میگویند که در بعضی احادیث ... حدیث
حدیث هست مضمونش چیست و جوابش چه میخواست ب امام فخر رازی در تفسیر کبیر نزد تفسیر آیه ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین گفته است که مراد با خوان در اینجا شارب خمر است یعنی کسیکه دو دمه میکشد چنانکه حضرت
پیغمبر ص فرمود که برادران شیاطین دو قوم خبیث اند که آنها شارب خمر و خورنده کباب اند و در کتاب صحیح بخاری
منقولست که حضرت رسول ص فرمود که اجتناب کنید از اهل بدعت و ضلالت زیرا که آنها از من نیستند گفتند یا رسول
الله کیانند اهل بدعت و ضلالت فرمود دوازده گروه هستند اول کشنده دود دوم خورنده کباب سیم لوطی چهارم

محمد تکی

عشر که پنج خوشه باشد یا شش خوشه مال یتیم هفتم کسانیکه دوست ندارند علما و سادات را هشتم عیب کننده علم
سخن چینی دهم زانی کننده به زن و شطرنج باز یازدهم کسانیکه ساز مینوازند و دف میزنند دوازدهم کسانیکه نفاق
میان مردم میاندازند و در حدیث دیگر حضرت فرمود که کسانیکه در آخر الزمان بیایند که بیبیند دو با هم
دوستی نمایند و گویند که از امت منند و از امت من نباشند و از اصحاب شمال باشند زیرا که دود شراب شعبه ایست
از کافران بعد از آن حضرت فرمود که هر که خواهد عزت کند میان اهل بهشت با اهل آتش پس نگاه کند بسوی شارب
دخان پس فرمود ای ابو هریره هر که یکمرتبه شرب دخان کند گویا که هفتاد مرتبه زنا کرده است و هر که دو مرتبه شرب
دخان کند گویا هفتاد پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل را کشته است و هر که چهارم مرتبه شرب کند منادی از جانب حق
ندا کند که ای عاصی بیرون رو از میان آسمان و زمین و عمر در زمان پیغمبر بیمار شد پس حکیمی نزد او رفت و این برگها
نزد او برد و گفت این علاج از ادویه است پس پیغمبر گوید عمر دید ولها را دید و گفت اینها چیست عمر گفت این برای آزار من
علاج نافع است حضرت فرمود نفعش منفعت کناهش سختتر است از نفع آن و حضرت فرمود که هر که این دوا را بکشد
از برای دوا یا خواهش نفس پس از من نیست و بعضی از مفتریان گفته است که مراد از آنچه شنیدی در قرآن حرام شده است همین
است و عمر کشنده نیز گفته است که همین گیاه است و شیخ حر در کتاب وسایل اخبار بسیار نقل کرده است در باب شرب قهوه
و لعن شاربان و شربها را از جمله امتهای مردم آخر الزمان شمرده است و جواب از همه اینها اینست که سند اینها ضعیف است
بلکه اخبار دخان همه از طریق اهل سنت است و بر تقدیر صحت اینها میتوان که دخان و حشیش را حمل کرد بر تخم بنگ بر اینکه ترا
چرس میگویند و بنگیان میکشند و بان مست میشوند و در حرمتش شبهه نیست زیرا که هر مست کننده حرام است خواه
شراب باشد و خواه بنگ و چرس خواه بخورند و خواه بکشند و از حضرت پیغمبر مرویست که فرمود هر کس بنگ بخورد
پس گویا زنا کرده است با مادر خود هفتاد مرتبه و هر کس زنا کند با مادر خود یکمرتبه پس گویا خراب کرده است کعبه را هفتاد
مرتبه و گویا که هفتاد پیغمبر را کشته بوده است و از ابن جمهور علما انرا از جمله قالانفی شمرده اند و از کتاب انوار نعمانیه
چنین معلوم میشود که ابتدای شیوع آنکه حدوث کشیدن تنباکو در اوایل عصر صد و یازدهم هجرت بوده والله یعلم
و مراد از قهوه در اخبار مذکوره شرابیست که در کتب لغت قهوه را از جمله نامهای شراب شمرده اند و ابن حجر متعارف را صاحب
لبن میگویند بفتح بای موحده و تشدید نون و شاید جواز آنکه قهوه بر این جمع متشابهان باشد با شراب زیرا که آنها در
میخانها و پیالهها میریزند و در مجلسها میگردانند خلاصه ظاهر است که قهوه و قلیان مانند سایر چیزها بوده احکام خمسه
میشوند از برای بعضی واجب بر بعضی حرام یا سنت یا مکروه یا مباح میباشد والله یعلم و تحقیق این کلام باینکه بسط
در کلام در شرح مظالم کتاب مفاتیح نموده ام **تتمه** اگر شخصی در میان تیر اندازان بکذرد و تیری برو خورد
و بمیرد چه حکم میشود **ج** اگر تیر انداز گفته است که با خبر باشید و شنیده باشد و نرفته باشد که او واحد ممکن نبوده
دیت بر عاقله تیر انداز است و اگر کسی کودکی را پیش کرفته در میان ایشان بکذراند و تیر بران کودک خورد و بکشد دیت
بر اوست که کودک را پیش کرفته و بعضی بر عاقله تیر انداز میدانند **تتمه** هرگاه دو کشتی در دریا حرکت بهم بخورد
و هر دو شکسته شوند و اموال و نفوس محترمه تلف شوند چه باید کرد **ج** اگر با اختیار راننده هر دو کرفته و بیرون
اختیار ایشان بوده هیچ یک ضامن نیستند و اگر باختیار ایشان حرکت میکرده و صاحب کشتی که کشتیرا میرانده و صاحب مال
یکیست نصف قیمت کشتی و اموالی که در کشتی هست از اموال صاحب کشتی دیگر است و اگر کشتی از ملاحان است و اموال از دیگران
نصف قیمت هر کشتی بر دیگری است و هر دو ضامن اموال هر دو کشتی خواهند بود بر اصحاب آنها و اگر جمعی در کشتیها تلف
شده باشند اگر عمدا کرده اند قصاص بر ایشان لازم میشود و اگر بخطا کرده اند بر مال ایشان لازم میشود **تتمه** آیا
غنا کردن در قرآن و مرثیه خوانی حلال و مستثنی است یا نه **ج** نه بلکه حرام نزد بنده است انجا ها دیگر نظر بعموم
و اطلاقات اخبار بسیار در حرمت و مذمت غنا مثل صحیحه کناسی و صحیحه وشاء و صحیحه شحام و صحیحه ریان بن الصلت و
صحیحه مسعدة بن زیاد و صحیحه محمد بن حسین بن ابی الخطاب و حسنه کنانی و حسنه محمد بن مسلم و معتبره مهران بن محمد و حسنه
هارون بن بدو طریق و ابی بصیر و عبید و محمد بن ابی عباد و زید شحام و عبد الاعلی بدو طریق و حماد بن عثمان و ابن محمد
مدنی و یاسر خادم و ابراهیم بن ابی البلاد و نضر بن قابوس و ابی ایوب خزاز و غیر اینها بلکه در صحیحه کنانی و حسنه محمد بن مسلم

در روایت ابی بصیر و شحام قول الزور منهی عنه در قرآن بغنا تفسیر شده و هم چنین در صحیحه وشاء و مسند محمد بن مسلم
و در روایت مهران و حسن بن هارون طول الحدیث مذموم در قرآن بغنا معتبر کردیده و بعضی از جهال الاسناد الی صبیهما تیند
ضعیف کرده اند مذکور است که شخصی نزد حضرت صادق ع مرثیه خواند پس حضرت فرمود که بخوان بطریقی که نزد خود میخوانید
و این غلط است زیرا که آن طریق معلوم نیست و شاید طریق حلالی بوده که متضمن غنا و امر حرامی نبوده و محتمل است که تخصیص
احترام حضرت را ملاحظه نموده و ادب میکرده و آهسته میخوانده و اثبات لغات شعریه و محسنات مجازیه از خوف کذب در بعضی
الحضرت احتیاط میکرد چنانکه شیوه مرائیان و سالوسانست والله یعلم خلاصه تخصیص و تقیید عمومات و اطلاقات
صحیحه و اخبار متواتره صریحه و اجماعات منقوله و فتاوی مقبوله بمجرد خبری ضعیف مجهول القائل از طریقت شریعت دور
و بر سلیقه مجتهدان اخباری متروک و مهجور و مخالف وظیفه احتیاط و منافی مسالک محتاط است و غایة الامر غنا در مرثیه
جریان دار است میان حرمت و استحباب و متی دار الامر بین الحرمة و غیر الوجوب غلب الحرام الحلال الا بالنص و اجماع الاصحاب والله الهادی
فی کل باب و اما استثنا غنا قرآن پس عمده دران حدیث تغنوا بالقرآن فمن لم یتغن بالقرآن فلیس منا است یعنی غنا و خوانندگی
کنید بقرآن پس هر که غنا نکند بقرآن پس از ما نیست یعنی مسلمان نیست راوی این حدیث سعد بن ابی وقاص است که از جمله
عشره مبشره است اهل سنت و پدر عمر بن سعد قاتل امام حسین ع است و مع ذلک ظاهر در وجوب تغنی است که احدی بآن قائل
نیست و بر تقدیر صحت ممکن است حمل تغنی بر استغنا یا بتحصیل صوت حسن بر نهجی خلال هر جزئی که شبیه بغنا شود
در افاده لذت استماع و لفظ تغنی موید این معنی است زیرا که اگر غنای حقیقی مراد میبود بلفظ غنوا و لم یغن میفرمود چنانکه
بر عارف لغت عرب مخفی نخواهد بود و اخبار شیعه درین مسئله خالی نیستند از ضعف در سند یا دلالت و حملش بر تغییر متعین
است جمعا بین الادلة و در صحیح بخاری از عبدالله بن مغفل روایت کرده که گفت رسول خدا را در روز فتح مکه بر شترش دیدم
حالیکه میخواند سوره فتح را و ترجیع میکرد یعنی غنا مینمود گفت اگر نه این بود که مردم دور من جمع میشدند هر اینه ترجیع
میکردم چنانکه آنحضرت ترجیع میکرد و صاحب قاموس در رساله که در بیان اخبار موضوعه و دروغ نوشته و دران چنین
گفته که باب بجز بهم خواندن قرآن بغنا و الحال ثابت نشده است دران چیزی بلکه خلاف آن وارد شده است و آن صحیح نیست
که پیغمبر ص داخل مکه شد روز فتح و او میخواند سوره فتح را بغنا و راوی گفت که ترجیع این است آآآ تمام شد کلام صاحب قاموس
پس دیده بصیرت بگشا و اما اخبار حسن صوت و تحزین آن پس قطع دخلی بمدعا ندارد زیرا که صدای صاف و نرم و نازک
حسن است و محزن است نه مطرب مانند حسن صورت و تحسین صوت و تحزین صوت و صدای زبر و درشت و ناهموار قبیح
مانند صدای اوایل بلوغ در اکثر مردم خصوصا مردان و گاه است که صدا از برخورد بخوردن بعضی چیزها ضایع
شود مثل خوردن ماست و سرکه و بعضی سبزیها مثل سیر و پیاز و امثال آن و بعضی از صداها که درشت و ناهموار
و بخوردن بعضی از چیزها خوب و هموار میشود مثل ابکوم و نبات و امثال اینها و هم چنین بجا نیاوردن کنند و
بخففات رطوبات و حسن صوت مانند حسن صورتست که گاهی بالذات حسن دارند و بعوارض عارضه مثل خوردن
محسنات و هم رسیدن آزار و جراحات قبیح بهم میرسانند و گاهی بحسب طبع قبیح اند و بعوارض خارجه از خوردن حقه
و تحصیل مشاطات حسنی بهم میرسانند و باید تحسین آنها را بنهج شرعی کنند نه صوت را بغنا و صورت را بوصل شعر
یا حلق ریش تحسین نمایند و مجمل کلام بقدر حاصل مقام نظر بمضمون خبر صدق اثر که مولوی در مثنوی بر سبیل نظم
ادا فرموده ان شیئا کله لا تدرکه اعلموا ان کله لا تترکه است که شبهه در حرمت و مذمت غنا نیست و حرمتش اجماعی
است بلکه ضروری دین است و شیخ در خلاف و ابن ادریس در سرائر با جمعی دیگر در تحریم مطلق غنا نقل اجماع نموده اند
و جمعی مانند محقق در شرایع و علامه در تحریر و قواعد و شیخ شهید ثانی در شرح لمعه تصریح بشمول تحریم از برای
قرآن و مطلق شعر فرموده اند و شهید اول در دروس تفسیق مغنی بقرآن و مستمع و مجوزان نموده و هم چنین علامه
در شهادات تحریر فرموده و هکی فقها و اهل لغت تفسیر غنا را بتحریر صوت مطرب یا محزن یا مودی این معنی نموده اند و
احدی از اعلام ایمان و اسلام تعریف غنا را بصوت نیکو و بتعلق غنا ننموده و غیر صوت را در غنا اعتبار نفرموده و در تعلق
صوت مطرب و محزن بر بسم الله ابا با از این چه شود است تا بارد تا رد بحسب لغت و عرف احدی از شیعه و سنی فرق ننموده
و نمیتوانند نمود و از این جهت کسی که قایل بحلیت غنا از برای حدی یا قرآن یا مرثیه میشود بعنوان استثنا میگوید و هیچ کس

و بحسین صوت

از اعلام نکفته و میکوید که اینها اصلا نبوده اند تعریف براینها اصلا ثبت نموده و توهم بعضی را بمقام نظر بحیث تعمیم الف
ولام و تخصیص دلالت بجزیم بصورتی که مصاحب الات لهو باشد تا اینکه رد این صورت این شخص فی الحقیقه منکر بجزیم غنا
شده و غریب بجزیم ج ادمه هیئت دین کشتن براکه حرمت چیزی سبب حرمت مصاحبش میشود و خواندن قرآن با الات طرب الخنا
ظاهر است که نه بله و نشنیده است و حمل اخبار بر فرض نادر خارج است از حجیت شما و هم چنین استدلال بعضی بطواهر
اخبار المحسنین و الحجریین و جواز نوحه و خوانده بطریق غیر مستنبین مانند توهم شبهه است با استدلال که یکی گوید بدان که در شب
اول ماه مبارک رمضان سنت است سید لیل قول حضرتم فالآن باشروهن زیرا که رد نا دامیا شده میگوید این لا تقربوا
الزنا شامل نمیشود با عتبار آنکه زنا مفرد محلی است و عموم مشخل نمیشود و حملش بر صورتی که مصاحب بشرب خمر باشد چنانکه
متعارف شده نیست و جواب از هر دو یکیست و چون منکر ترک الحجر نکنند و با حوال طاعت اطلاع نباید و انصاف دهد
میداند که هر عبادتی که بهتر و ثوابش بیشتر است شیطان از دخل در آن و در ابطال آن بیشتر است بلکه تا سعی دارد باید در آن و سلبه
مکلّف را مبلغ از الله او را مصداق الذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعا منکر دانند العاقل
یکفیه الاشاره و الجاهل لا ینفعه الف عباره خلاصه را بر حال ارباب الحق صنّف طویل بر دراین مجال نیست **ل عفو**

احکام

بعضی علما غنا حرام میدانند و استدلال بعضی خوابها مینمایند نزد شما چه حکم دارد **ب** مانند اکثر محلّات مورد حکم
علمای ان حرام و حلال و واجب و مندوب و مکروه هست و نظر با وقات و اشخاص مختلف میشود مثل خوردن کوشت و شکر و اما انخوا
که با ان استدلال میکنند پس بر فرض صدق حمل آنها بر مورد حرام ممکن است با وجود آنکه بر خلاف حلیت آن علما ان نیز خوابها دیده
اند و در حجیت خواب غیر معصوم قول ثالث لنشر است که حجت است مادام که معارض نداشته باشد و روی ثقة الاسلام
فی الحسن با براهیم و الصدوق فی العلل عن عمر بن اذینة عن ابی عبد الله ع قال قال ما تروی هذه الناصبه فقلت جعلت فداک
فیماذا فقال فی اذانهم و رکوعهم و سجودهم فقلنا انهم یقولون ان ابی بن کعب رآه فی النوم فقال کذبوا فان دین الله اعزّ من ان یُری
فی النوم الخبر و تحقیق این مسئله بنقل اقوال و ترجیح و استدلال بر وجه کمال در شرح مفاتیح نموده ام بجواب و ش چنان دیگ
کر صد جهان ملا بخواندی و ستر بقیاد و ند نجنبند شدم نیز در معتبر بکفتم اینمعنی جواب تا دکار این خبر بخواب نتوان دید
ل عفو اقل عدد یکه مخرج کسور تسعه باشد و از هر یک از کسورش نیز کسور تسعه برآید مگر از چهار کسرش کدام است
ب در کتاب بعض الانوار روایت نموده که یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و گفت یا علی خبر ده مرا از عددی که
هم کسور تسعه از آن صحیح برآید مگر از چهار کسر که ثمن از برای ربعش بنا شد و ربع از برای ثمنش و سبع از برای سبعش و تسع از
تسعش حضرت فرمود که اگر خبر دهم ترا مسلمان میشوی گفت بلی حضرت فرمود که ضرب کن هفته خود را در ماه خود بعد از
ان حاصل ضرب را در ایام سال خود که بمطلب خود میرسی پس یهودی ضرب کرد و مسلمان شد و مراد از هفته هفت است و از
ماه سی و از سال سیصد و شصت چنانکه متعارف بین العوام است و حاصل ضرب مذکور هفتاد و پنج هزار و ششصد میشود
ل عفو اینکه میکویند که در حضور حضرت پیغمبر ص غنا و خواندگی میکردند و دف میزدند و رقاصی میکردند و حضرت
کوش میدادند و منع نمیکردند و تماشا هم را منع میکنند **ب** اینها در طریق شیعه نیست و در طریق اهل سنت اینها اکثر در
کتب معتبره خود نوشته اند و از عایشه روایت کرده اند و از جمله کرد در کتاب صحیح بخاری بابی قرار داده است باب استحباب العب
السودان فی العیدین یعنی بابی است در بیان استحباب بازی کردن حبشیان در عید رمضان و قربان و بعد از آن از این و مثل
احادیث نقل کرده و روایت کرده اند از عایشه که روزی کنیزان خود را امر نمود که از برای او دف بزنند و رقص کنند و
پیغمبر ص بیدار بود لکن جامه بروی افکنده بود که ابوبکر داخل شد و خواست که کنیزان را منع کند پس حضرت او را از این اراده
منع کرد پس علی داخل شد و چون دید که پیغمبر ص و ابوبکر متعرض کنیزان نشده کنارگاه عمر داخل شد و چون کنیزان او را
دیدند دست از رقص کشیدند و دف را در زیر پای خود گذاشتند پس عمر گفت یا عدوات انفسهن اتهبننی و لا تهبن رسول
الله ص یعنی ای دشمنان خدا از من میترسید و از رسول خدا نمیترسید پس حضرت فرمود با عمر تو طپه راهی نرفته مگر آنکه شیطان
راه دیگر رفته است و هم نیز روایت کرده اند از عایشه که روزی زنی بازی کران حبشیان و دف زنان و رقص کنان
بر حوالی خانه حضرت میکردند شنیدند پس حضرت فرمود ای حمیرا این لعب عایشه است میخواهی تماشا کنی گفت بلی پس حضرت عایشه
را بر کتف مبارک خود سوار کرد تا بلند شود و آنها را از پشت دیوار تماشا کند و حضرت ایستاد تا او صدا دکه سیر گردید

او غیر متعرض نشد

ارفده تا جمیع شما را تماشا کنند و بعد از مدتی حضرت فرمود آیا سیر شدی از تماشا آیا ملال نیامد پس عایشه گفت نه و چون قدری
دیگر گذشت عایشه گفت سیر شدم مرا فرمود دارو و از برای راوی نقل کرد که در مرتبه اول سیر شده بودم ولیکن میخواستم
که بدانم که آنحضرت را چه مقدار حرمت و نسبت باشد و امام بغوی شافعی اشعری در کتاب مصابیح در باب مناقب عمر بن الخطاب
از جمله احادیث صحاح روایت کرده است از بریده که گفت حضرت پیغمبر ص بیکی از جنگهای رفت و چون برگشت کنیزکی سیاه
نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده ام که اگر از این سفر بصحت مراجعت نمائی من در پیش روی تو دف بزنم
و غنا و خوانندگی کنم حضرت فرمود که اگر نذر کرده بزن و اگر نه نزن پس شروع کرد در دف زدن و ابوبکر داخل شد
و او میزد پس علی داخل شد باز مشغول زدن بود که عثمان داخل شد و هنوز میزد که عمر داخل شد پس آن کنیزک دف را
در زیر مقعد خود گذاشت و بر آن نشست پس حضرت فرمود بدرستیکه شیطان از تو میترسد ای عمر و برا که من نشسته
بودم و آن کنیزک میزد و ابوبکر و علی و عثمان هم داخل شدند باز میزد و چون تو داخل شدی دف را انداخت و نیز بغوی روایت
کرده است از عایشه که گفت رسول خدا در مسجد نشسته بود که شنیدم صدا بلند و آواز اطفال چند را پس حضرت
برخاست ناگاه دید کنیزکی حبشیه را که میرقصید و اطفالی چند بر دور او بودند پس حضرت فرمود یا عایشه بیا و
تماشا کن من رفتم و چانه خود را بر دوش پیغمبر ص گذاشتم و مشغول تماشا شدم تا آنکه حضرت فرمود که مرتبه آیا سیر نشدی
و من گفتم نه و میخواستم قدر و منزلت خود را نزد پیغمبر ص بدانم که تا کی تحمل من صبر میکند که ناگاه عمر پیدا شد پس
مردم از دور آن کنیزک متفرق شدند و حضرت فرمود که من میبینم شیاطین جن و انس را که از عمر میگریزند عایشه گفت که
من نیز برگشتم و قاضی زکریای انصاری در کتاب فتح الوهاب شرح منهج الطلاب در کتاب شهادت چنین گفته است
که رقص نه حرام است و نه مکروه بلکه مباح است بدلیل حدیث بخاری و مسلم در صحیحین که پیغمبر ص ایستاد از برای
عایشه را از نامحرم مستور دارد تا آنکه عایشه نگاه کند بحبشیان که بازی میکردند و میرقصیدند و از برای آنکه رقص مجرد
حرکاتیست بر راستی یا کجی مگر آنکه با شکستن باشد یعنی انگشتان را بهم زنند که صدا کند که با این طریق حرام است از برای
آنکه شبیه است با فعال مخنثین و مکروه هست شطرنج بازی بدون شرط از طرفین یا از یکطرف و هم چنین مکروه هست
غنا کردن و شنیدن هرگاه با آلت طرب نباشد مثل طنبور و نی و سرنا و چهارتار و طبل و استعمال این آلات طرب
و شنیدن اینها صغیره است و صغیره بعد الشهادت ندارد مگر آنکه اصرار بر اینها نماید و طاعتش غالب بر اینها نباشد
و هم چنین نه حرام است و نه مکروه بلکه مباح است حدی خواندن از برای شتر و دف زدن هر چند جلاجل دار باشد
از برای اظهار سرور و خوشحالی در عروسی و ختنه و عید و رسیدن مسافران و امثال اینها و هم چنین شنیدن حدی
و دف از جهت آنکه در حلیت اینها احادیث وارد شده بلکه تصریح کرده است نووی بسنت بودن حدی و بغوی بسنت
بودن دف تمام شد کلام قاضی زکریا و جوهری حنفی در کتاب صحاح اللغة در ترجمه درکله بکسر دال و کاف گفته است
که آن نوعیست از بازی حبش و ابو عمرو گفته است که آن نوعیست از رقص و در حدیث مذکور که پیغمبر ص گذشت بر اصحاب
درکله پس فرمود با ایشان که سعی کنید ای بنی ارفده در رقص تا یهود و نصاری بدانند که در دین ما فراخی است
و تنگی نیست و در ترجمه رفد گفته است که بنی ارفده طایفه اند از اهل حبشه که رقاصی میکنند تمام شد کلام جوهری
قاصر گوید که احادیثی که اهل سنت در باب جواز غنا و رقص و دف و ساز نقل کرده اند شبیه اند از دروغ و موضوع
میباشند مانند حدیثی که نیز در باب عشق روایت کرده است خطیب بغدادی بسند خود از عایشه و هم چنین ابن الماجشون
و دارمی و دارقطنی و غیرهم بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که عایشه و ابن عباس هر دو از پیغمبر ص شنیده اند
که فرمود من عشق فعف وکتم فمات مات شهیدا یعنی هر که عاشق شود پس عفت ورزد و عشق
خود را پنهان دارد تا بمیرد پس او شهید میباشد و در دیوان الصبابة از رافعی
شافعی نقل کرده است که او شهید عشق را از جمله شهدا شمرده است و صفدی شافعی در شرح لامیة العجم گفته است
که شنیدم از بعضی که نور الدین شهید را شهید گفتند بسبب آنکه با غلامی محبت بهم رسانید و عفت ورزید و عشق
را در دل خود پیچید تا او را کشت و محی الدین نووی مطلق گفته و شرط کتمان و عفت ننموده است بلکه از جمله شهدا
که غسل ندارند شمرده است کسی را که بعشق مرده باشد و نیز اگر بر سر زائیدن بمیرد بلکه حلیت لواط را با امام مالک

از جمله فقهاء اربعه است نسبت داده اند و از منظومه مالک نقل کرده اند که چنین گفته اند شعر و جائز نیک الغلام الامرد
یجوز و للرجل المجرد هذا اذا کان وحیدا فی السفر و لم یجد انثی یغنی الا الذکر و علی بن عراق مصری شافعی در کتاب
تذکرة الاولیا نسبت داده است بقاضی ابو الحکم مالک بن مرحل نیز اجمال مذهبی نقیل خذ مذهبی سیکما ناظر
فی مذهبه لا یخالفه الکافی روایة و نیز با جناب اهل المغرب و شیخ فرید الدین عطار او حکم در منظومه کبیره خود اشتاه باین ابیات
نموده و گفته است مکن ابجو لجبر بر غلامان جور که بدین شکل و شمائل ماندود دود بر غیر دست خویش مکن
دلا فوا بعضه ریش مکن ابروی غلام خویش مبر محض بد بنام خویش مدد تو ان ندید گفته مالک عوطه بود
و وطی چنین هالک و از اینجا است که او اطرنوا ایشان چندان قبحی ندارد و کردن و دادن را عار نمیدانند و ان نقل است
یحیی از فضلا و قضاة خود میدهند و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات از نسب لیستها داده است ان یحیی بن اکثم قاضی
مشهور و قاضی ابن خلکان شافعی در کتاب وفیات الاعیان در ترجمه یحیی بن اکثم مذکور چنین گفته است بعد از انکه او را متهم
نموده است باین مضمون که در او هیچ عیبی نبود مگر همان چیز که بان متهم بود یعنی حکم دادن [illegible] با شخصی در علم مناظره مینمود
پس از او پرسید که از اصول چه در حفظ داری گفت که در حفظ دارم از شیخ الی ابی اسحق از حارث که علی [illegible] اسکنها
کرد پس یحیی ساکت شد با او حرفی نزد و دوم که مامون الرشید از یحیی پرسید که قایل این شعر کیست قاض یری الحد فی الزنا
ولا یری علی من یلوط من باس یحیی گفت قایلش احمد بن ابی نعیم قاضی است که میگوید شعر لا احسب الجور ینقضی و علی الامة
وال من آل العباس پس مامون خجل شد و این دو بیت از جمله ابیات که در آن هست یحکم للامر و العزیز علی مثل جریر
و مثل عباس امرنا برشی و حاکما یلوط و الراس شر ما راس و راغب بعد از نقل ابیات ازین مقوله گفته است که چون
مقلد شد یحیی منوانرتر رسید یحیی را امتحان کرد و بعضی از مطایبه کرد بدان شعر را یحیی خواند شعر و کنا نرجی ان نری
العدل ظاهرا فاعقبنا بعد الرجاء قنوط متی تصلح الدنیا و یصلح اهلها و قاضی قضاة المسلمین یلوط و نیز راغب در کتاب
اغانی روایت کرده است که جالینوس طبیب بمرض ابنه و حکه مبتلی بود و دو کنیزک در پیش دو اعتاد با او بمباشرت مشغول بود
ناگاه دراجی پرید و ان [illegible] از مباشرت بود داشت متوجه گرفتن دراج گردید و جالینوس را چون هنوز حکه قرار
نگرفته بود و بسبب دراج از این مطلب محروم گردید او را با دراج عداوت تمام بهم رسید پس گفت البته دراج را افعی میباید
و [illegible] بعد از آن روز هر کس که در آن شهر بیمار میشد او را بخوردن دراج امر مینمود تا آنکه وقتی در آن
مملکت دراج نماند و از آن وقت دراج طعام مفرحی بیماران گشت و شاید مراد از نقل این حکایت دفع شناعت و طعن از
خلیفه و مقتدای خود و دو این حضرات کتیفه باشد و فاضل سید نعمت الله موسوی جزایری در اوایل کتاب انوار نعمانیه گفته
و العهدة علیه که محقق جلال الدین سیوطی در حواشی کتاب قاموس مندرج لفظ ابنه چنین گفته است و کانت فی الجاهلیة
فی جماعة احدهم سیدنا عمر یعنی ابنه در ایام جاهلیت در چند کس بود که یکی از ایشان سیدنا عمر است و فاضل [illegible]
گفته است فی عمنا لوافض ان سیدنا عمر کان مخنثا کذبوا لعنهم الله و لکن کان به داء دواؤه ماء الرجال یعنی گمان غلطی کرده
اند رافضیان که سیدنا عمر مخنث بوده گفته اند که لعنت خدا بر ایشان باد و لیکن آزاری داشته که دوای آن آب مردان بوده
و فاضل کوید [illegible] از اخبار ائمه اطهار مستفاد میگردد که لفظ امیر المؤمنین مخصوص همان حضرت بوده است اختصاص
لفظ الله و خدا بجناب اقدس الهی و لفظ خاتم النبیین بحضرت سید انبیاء [illegible] امیر المؤمنین ع
بر حسنین و سایر اولاد آنحضرت هر چند که صاحب سلطنت ظاهریه شوند و غیر از علی هر کس که قبول کند که او را امیر المؤمنین
گفته شود یا ولد الزنا یا منکوح الدبر خواهد بود و بنا اهل سنت و شیعه متفق علیه است چنانکه جلال الدین سیوطی
شافعی در منظومه الخلفا تصریح نموده است که اول کسی از خلفا که مسمی با امیر المؤمنین شد و این اسم را بر خود مقرر نمود
عمر بن خطاب بود با این مثال حکایات و روایات مذکوره صوفیان متشبث میشوند و با یشان شاه [illegible] تعشق میورزند
خدا داد در صورت ایشان ملاحظه مینمایند خود را صوفی خدا مینامند [illegible] مظهر جمال خدا مینامند و هر بدی را
مظهر جلال خدا و از شیطان لعین بر بئس الموحدین و قاید مهجوران و دستگیر جهران تعبیر مینمایند چنانکه ملا جامی
در کتاب بحر الابرار حکایت مناظره شیطان با پور عمران نظم نموده و مولوی در مثنوی نیز فرموده شعر چونکه
بی رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد و همچنین در حکایت امیر المؤمنین با ابن ملجم از زبان حضرت گفته

ایلبیغم شو شفیع تو منم خواجه روحم تو حلوکنم واحتمال الخوئی ابن ملجم را علی فانه احتمال الخوئی فرعون استنا موسی و ابو جهل استنا پیغمبر را الی غیر ذلک من المثال و بلالت تحصر منشابه الایات و صحاح الروایات عن المعتصمین من الهدات بو انجیب باب الالحاد والانسداد طریق الرشاد علی العباد واغرائهم علی القبایح وابطال احکام الارتداد و نفسیو اکثر الاعلام والاوتاد و لو صح ما ذکروه وجاز الجواز عن طور العقل کما سطروه لاتسع الخرق علی الواقع و انسحب ذلک فی اقوال الکفار و افعال الفجار و انسداد باب اثبات النبوات والاحکام والشرایع النبویات فلیتامل **ل غفغط** زنید قال صغیر را بعنوان فرض مرا بحیر کرفته را بکسب و سیلان فتم ابارح ابن بنة حبسرا چون خاصیل است ان او میشوان کرفته را بند **ب** فرض مرا بحیر را میفهمم هرکاه صغیر را بنبح شرعیه نه ترکیب قرارداده باشند تا بوعده معتبر منافع ان مدت ان شخص است صغیر چیزی نمی شد هرچند که دادای حق صغیر بعد از انقضای وعده کنا هی کنند و کناه کار شود بلا خلاف را بخیز علما در کتاب ذکوه نموده اند که چون غیر ولی مال الصغیر را بتجارت کنند بعض از بیع و خسارت برمتصرف غیر صورت مذکوره است چنانکه ظاهر شده مع ذلک این مسئله نیز خالی نیست جمعی کفته اند که اکر در این صورت ولی معامله شخص را اجازه نماید صحیح میشود و ربح بیتیم میرسد والا باطل میکردد و جمعی با وجود این نیز شرط کرده اند که نمال بعین صغیر خریده شده باشد والا نفع و نقصان با نا جواست خواهند سنا بر اموال مغصوبه که با بها معامله مذکوره را از اصل باطل میدانند هرچند که ولی اجازه کند و بیع فضولی صحیح باشد **ل غفص** در کلمه الحمد نظر با حتمال الاثلام و حمد چند احتمال متصور میشود **ب** اینجز بذهن قاصر میرسد سه هزار و هفتصد و بیست احتمال است با انکه کلمه الحمد با چهار حرف است با پنج حرف علی الاختلاف و بنا احتمال انست که لام تعریف را یا از برای جنس است یا استغراق یا عهد ذهنی یا عهد خارجی یا قدر مشترک میان هر دو یا هر سه یا میان چهار و این چهار را ده احتمال است و حمد یا مصدر معلوم است یا مصدر مجهول یعنی ستایش کردن یا ستایش کرده شدن یا حاصل احد مصدرین است یعنی ستایش کردن یا شدن هر سه باشد مانند وجود که معنی کرا بودن یا فتن شد نیز میرسد یا بمعنی فاعل است یا بمعنی مفعول یعنی حامد و محمود یا بمعنی قدر مشترک میان هر دو یا هر سه یا چهار چهار یا هر پنج باشد و این چهل احتمال است در ضرب با قبل و این با مصدر سه ضرب میشود بعد از ان متعلق حمد یا بعضی است سید و بعضی یا غیر سید یا قدر مشترک میان هر دو یا سه این هفت میشود و بضرب حاصل سابق در این سه هزار و هفتصد و بیست میکردد و المحمود بعضا ارکان حامد و محمود و محمود غیر و محمود علیه و فیه الی الان کما فی حمده لذاته و بنا بران کما فی حمد البشر لهم و کذا الاجزاء کما فی الحمد لله الانعام و بالتخاعن الانعام **ل غفصا** ابا حجر اسمعیل داخل کعبه بوده است یا نه **ب** مشهور میان اهل سنت اینست که مقدار شش ذرع از ان داخل بوده است که قریش آن را بیرون کرده اند در وقت بنای کعبه و ابن ابا بشر از حضرت رسول ﷺ روایت نموده و در ذرا یه بو شش ذرع خلاف کرده اند حتی آنکه بعضی از ایشان بدخول کل حجر قایل شد و شیخ شهید ره در درس این امر مشهور را اما میه دانسته بعضی از متاخرین اصحاب تصریح نموده اند که هیچ چیز از حجر داخل کعبه نبوده است و انکه حجر نسبت به حق همین است نظر بصحیحه معویة بن عمار که کفت پرسیدم از ابی عبد الله ع از حجر که همان آن خانه است یا چیزی از خانه در ان هست حضرت فرمود نه و نه بقدر ناخن بکیر ولکن اسمعیل مادر خود را در ان دفن نمود پس نا خوش داشت که قبر ش پامال شود از این جهت بران دیواری کشید و در ان قبر چند پیغمبر است و شاید مراد انحضرت این باشد که اکر داخل خانه کعبه میبود کسی را در ان دفن نمیکردند و اما طواف در اندرون حجر پس باطل است باجماع امامیه بدلیل تاسی بحضرت پیغمبر ﷺ و ائمه که همه از بیرون حجر طواف مینموده اند و از حضرت رسول ﷺ روایت که فرموده خذوا عنی مناسککم و در حدیث صحیح از حلبی منقول است که کفت کفتم بابی عبد الله ع که مردی طواف خانه میکرد پس از جهت اختصار یک شوط از داخل حجر طواف کرد حضرت فرمود که اعاده کند ان طواف را و فی الصحیح عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله قال من اختصر فی الحجر فی الطواف فلیعد طوافه من الحجر الاسود الی الحجر الاسود و عن ابرهیم بن سفیان قال کتبت الی ابی الحسن الرضا ع امرأة طافت طواف الحج فلما کانت فی الشوط السابع اختصرت فطافت فی الحجر و قد صلت رکعتی الفریضة و سعت و طافت طواف النساء ثم اتت منی فکتب یعید و مشهور در میان سنیان نیز بطلان است و جمعی از شافعیه مانند جوینی و امام الحرمین بغوی و رافعی تصریح نموده اند باینکه زیاده بر شش ذرع از خانه نیست و کفته اند که بنا بر این اکر

کسی داخل حجر طواف کند در عقب شاذروان طوافش صحیح است و بعضی از شافعیه بدلیل تأسی به پیغمبر ص و خلفاء و صحابه و تابعین
ایشان نموده و متفرع شود بر خلاف مذکور چند امری که در وجوب دخول در مطاف چنانکه مذکور شد جواز اکتفا
باستقبال حجر در نماز و ذبح و نحر و احتضار و دفن و امثال اینها دیگر نماز واجب زنان کذا ادعاء بنا بر مذهب کسی که نماز
واجب را در کعبه و بر بام آن باطل میداند دیگر آنست که بخاطر فاتر رسیده و تا حال در کلام احدی ندیده ام و بیانش اینست
که در طواف واجبست که همیشه دوش چپ بسمت کعبه باشد و بطریقیکه ماموم واحد بطرف راست امام میباشد و هم
خلاف باشد هر چند کم میکند هم باشد طواف باطل میشود بلا خلاف و بنا بر این چون بخط مستقیم از رکن شامی تا اواسط
حجر روند و هم چنین تا رکن مغربی بناء بر اسر واجب عوض میشود و مجموع خانه در پشت سر یا پیش رو میافتد و هم چنین در وقت
دستک بیرون از رکن یمانی و حجر الاسود و گذشتن از اینها بخط مستقیم چنین اتفاق میافتد پس باید کمال احتیاط منظور
خصوصا بر مذهب مختار که هیچ جزء از کعبه داخل خانه بیت نیست والله یعلم **ل غفصب** در باب خوبیت نان که شوهر
از برای ایشان کند و بعد از آن بمیرد یا طلاق دهد اند و بعض از فضلای عصر استفتا نموده ام و مخالفهم فتوی
داده اند صورت هر دو فتوی در سابق خلعه مندرجه که بعد از ملاحظه آنچه در نظر شریف راجح باشد مقرر فرمایند
که از آن قرار معمول میشود صورت فتوی اول که مجموع رخوتی که زوج از برای زوجه کرده است تمام و کمال از مال زوج
و در شر زوج است و بر زوجه رجوع می نسبت هر چند کسوه شرعیه باشد که اگر هنوز باقی از آن مانده باشد بعد از
فوت زوج مجموع مال ورثه او است و تمامی میراث است که از زوج باقی مانده مال ورثه است چه زوجه همین مادام الحیوه
زوج خودش مستحق کسوه است و بعد از فوت زوج حقی در کسوه شرعی زیاده از آن ندارد اصل مال مال ورثه است
زوجست مثل منزل و کالسکه بلی اگر تملیک زوجه اش کرده باشد به بیع یا بمصالحه یا بهبه و امثال ان زوجه کرده باشد
صحیح است مال زوجه و اگر بقبض او نداده هبه باطل است و بقیه مال زوج است مثل سایر منزل و کالسکه متعلق
است بورثه والله یعلم صورت فتوی دوم تحقیق و تنقیح مقام بجهة اجابه اعلام محتاج است به فی الجمله بسط در
کلام پس باید دانست که واجبات نفقه زوجه بر سه گونه است قسمی بعنوان تملیکست و قسمی دیگر بعنوان امتاع یعنی
بهره ور کردن متفق علیها است و بعضی مردود است و قسم ثالث مردد بین الامرین و مختلف فیه بین الفریقین اما قسم اول
اقل مثل نفقه یومیه و اشیاء مستهلکه است پس بعد از تحقق قبض موافق مشهور و متفق علیها مالکی آن بشرط تمکین
یا بشرائط مقرره میگردد و ثمره ملک بر نفقه جزء بوده مترتب میشود و قسم ثانی از قبیل اسکان و الات و اسباب
ضروریه طبخ و غسل و غیرها است پس بعنوان امتاع و مصرف انتفاع بهره ور داعیت اشیاء مزبوره بجهة مشتا الیها که
بتملیک صریح و عقد صحیح نباشد قسم ثالث از قبیل کسوه است پس جمعی از علما وجوب آنرا از قبیل ثانی دانسته اند
قول اول چنانکه مختار شیخ طوسی ره در مبسوط و محقق و علامه ره در قواعد است نظر بتبادر متعارف …
بمعروف است میباید پس هرگاه زوج بمدت قدر متعارف زمان معینه کسوه را تسلیم زوجه خود نماید بعد از مضی مدت
مزبوره چنانکه مختار جمعی از قائلین بقول اینست ظاهر استقرار ملک زوجه است بر آن و قطع ید زوج است از آن
و احتمال خلاف ضعیف است و ظاهر آیه و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف مؤید مشهور است چه در
تملک نفقه متعارف خلافی ظاهر نیست پس حکم کسوه نیز بظاهر عطف در نظام مثل معطوف علیه خواهد بود و که به
عاشروهن بمعروف نیز مؤکد دلالت میتواند بود و قول جناب مستطاب نبوی در خطبه الوداع و ان اطعمکم و علیکم
رزقهن و کسوتهن بالمعروف معا صدق و موافق دلالت کما است و در مرسله شهاب بن عبد ربه از امام جعفر صادق ع که
در خصوص زوجه فرموده و یکسوها فی کل سنة اربعة اثواب ثوبین للشتاء و ثوبین للصیف نیز مؤید مدعا است
و قبل از مضی مدت جمعی از علما استرداد کسوه مزبوره را بجهة زوج تجویز نموده اند به تقیید با حصول اشتباه
نیز قطع بعدم استحقاق و جواز ما فی یدها حتی با فرض … خارج کرده خصوص بعد
از فراق کذا اشتن زوج مادام الحیوه و سکوت عدم ادعا و اظهار حقی مدعی … و احضرهم فی البلاد
ظاهر نیست خصوصا هرگاه زوج از جمله عوام و غیر عارف بمقتضا مقام و جاهل بوقوع تشکیک فیما بین العلما
اعلام بوده باشد چه ظاهر حال نظر بتتبع احوال رجال تملیک الباس … باشد و جزم نمودن بقطع ید مسکینه

علی الاطلاق والعموم مستلزم لزوم عسر وحرج منفیین بعقل ونقل معلوم است بجهت آنکه صغیره را بن هنگام حیات بی ثبوت
حرمت تصرف غیر در مال وی مشروط و مال صغیر بحجر تا موت زوج محتاج بآ سپیدن آن و در شرو یا تعاشر بودن صغار و غیبت کبار کلا
ام بعضا و عدم تمکن از اقامه بینه عادله بخصوص لباس ملبوس بی تعری و عدم صلوة در ان خصوص گاه در حین غایت او عرض
واند و از قواعد شریعت غرا غیر مانوس است هم چنین بی خبر اندیان شما بعد از استغراق دین برای ترکه بنا بر حرمت
تصرف غیر در اموال میت قبل از ادای دیون و غلبه هون حریت عظیم و درد دینی بغایت الیم و سنت قویه بعثت بالحنیفیه
السمحه السهله نیز دلیل خلاف حکم مزبور میتواند بود باینکه حکم لباس صغیر و اما ایجز زوج در حین حیات بطیب خاطر
انداداه احسانا و استطابه نفوس زوجات نداد که بجهت هر یک نموده باشد و بتصرف ایشان داده باشد موافق امارات
تعارفات عادات مظنه بخشش اقوی باد عای تادیه مخالف فحوی و ظاهر بلا منصوصه غیر که موافق اخبار باید بدون معارض دلیل
مطلق است ممتنع میتوان شد و استیداد مجرد ادعای و در شر بدون اقامه بینه مقبول بود مدعی و تمسک باستصحاب بقای
حال در اینجا بغایت ضعیف میباید مسئله خرس بوله داخل در ابرو اهد هدایه و انیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه
شیئا اتأخذونه بهتانا و اثما مبینا چنانکه محقق اردبیلی محتمل دانسته بنا بر انجه میمابین علما بجهت شواهد ثابت اطبا
مشهور است که عبرت بعموم لفظ است نه بخصوص سبب میتواند بود و هم چنین اطلاق کریمه ولا تضاروهن لتضیقوا علیهن
موکد معنی میشود و از باب تنبیه بادنی بطریق اولویت معنی اطلاق با ثابت شامل غیر زوج از مدعیین نیز بود و در شرعی نیز ثبوت
بود و بعد ذلک اخبار وارده در خصوص متاع بیت تنبیه عالی از نابیل مقام تنبیه از انجمله در حدیث یونس بن یعقوب
از امام جعفر صادق ع مروی است که در خصوص زنی که قبل از مرد بمیرد یا مرد بکرد قبل از زن بمیرد حضرت فرمود که ایجز متاع
و اشیاء زنانست پس از برای زن است و ایجز از برای مرد و زنست پس مال بین ایشانست هر یک که اسپیندار چیزی از آن
داشته و در محبت بهاو بوده باشد پس ایجز برای او است و در سبب دانسته حدیث فاعر نحاس و ایضا حکم زوجات با وجود
و رود اخبار در خصوص اکرام و عزیز احسانا و رفق و مدارا با ایشان و لزوم هبه مثل ذوی الارحام که تراز بساخذ مرخاتا
بلکه امر باتفاق بیخواهد بود چه نفقه زوجه معوضه موافق مشهور مقدم و سایر نفقات واجبه در شرع میباشد ظاهرا
که هر گاه احدی از مسلمین در حین کمال عقل و شعور و رشد لباس جنینی یا لباس او ذلک باحدی داده باشد و اختصاص داده
حیوه تصرف مالکانه در لباس مزبور نموده باشد اسبر دادن از ظاهر احدی بجهت عدم ثبوت اجرا صیغه هبه و احتمال عاریه
نمیتواند متمسک شدن در این باب بعموم آیات میراث نیز ظهور ندارد زیرا که مورد میراث ترکه متیقنا است نه
مشکوک و محتمل بدون دلایل ثابته خلاصه در نظر احقر بدون قیام بینه عادله بر خلاف بلا منصوص نه تسلط ورثه بر اخذ
لباس زوجه معلوم نیست بر فرض مشاهده امارات ظاهره و تحقق قرائن خارجیه او عرا احتمال بخشش زوج و خلع بلا
او از آن و ادعا علم او و ورثه بر خلاف منتفی دفع نزاع بنوعی از اصلاح اولی و بر ابتر در تعقیر نفوی احری میباید و با
تعاسر غیر یقین و عدم حصول تراضی میمابین احتمال تسلط یمین و ورثه بر زوجه بر نفی وجود چیزی از اموال زوج در ید او
میرود و بعد از آن یمین ظاهرا قطع دعوی میشود و حکم فوری و امثال آن محل اشکال و مختلف فیه است و الحاق آن با و لد ثانی
محتمل است مصالحه در امثال این اصلح و قطع و جزم ببطلان هبه واقعه بدون تحقق صیغه بجهت شهرت خلاف نیز
خالی از اشکالی نیست خصوصا بعد از ملاحظه صحیح زراره و ابی عبیده از جناب مستطاب امام جعفر صادق ع که فرموده
اند بر منکر و در حرو راایجز بزن بخشیده و نیز از ایجز بمرد بخشیده خواه بتصرف در آورده باشند یا در نیاورده
باشند و غیر آن از احادیث و الله تعالی یعلم حقائق الامور فی المیسور و المعسور و ملتمس از ناظران بعفاد الما مور
معذور عفو و اغماض از هفوات و رجا دعوات میباشد و السلام علی من اتبع الهدی فوای اول ظاهرا
حق و مطابق ادله و اصول و طریقه زد ضمیر بی الحول است و قیم برسم استند لالا اهل فضل و کمال بنسبت براکه
از بنیان اصل دلیل عاری نیست بر مجرد محتمل و مظنون و مؤید مستند و متکی است بلکه در بسیاری از مواضع بصیغه
اعتماد بر خلاف واقع منصف از سلوک جاده انصاف تاکید معتسف است ظنه النسبت یا اهل فضل و کمال در
غایت اشکال لکن نظر بقول ولی ذو الجلال علیه السلام الله المتعال انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال متعرض آن نشد
بجمال در عالما العلم بجمیل او بمقال میکردم و چون در این حال در جناح سفر و از مخال میباشم بعلاوه انکه در وادی

چیزی کتاب و اسنا هستیم بالفاره اجمالیه اکتفا میکنیم و استنباط تفاصیل را موکول بر اطلاع جنابعالی مینمائیم و بالله
التوفیق و بیده ازمة التحقیق و قبل از خوض در مطلب باید تقدیم چند مقدمه شود تا محل نزاع معلوم و وجوه نفی و
اثبات مفهوم گردد و معین بر دلالت اشارات باشد اول آنکه هر کس مالی و ملکی و حقی که دارد بر ملکیت و حقیت او
باقیست تا خلافش بدلیل بدست ثابت شود و یا ناقل از نواقل منضبطه شرعیه آن ملک او بدر رود و تمام اجماع
و مظنه قابله ندارد چنانکه مسئلة اشتباه المبیع در مقام ثانی با این اشتباه نموده و مکرر بتملیک صریح و عقد صحیح نموده
و این عبارتی از افراد مسئلهٔ استصحاب است که حجیت در معاملات منقول علیه بل کل ابواب الفقه است دوم آنکه هر کاه
چیزی در تصرف کسی باشد که مدعی ملکیت آن گردد پس دیگری بر او دعوی ملکیت کند و متصرف منکر گردد فالبینة علی
المدعی والیمین علی من انکر ثم الخلاف فی ترجیح الید الحالیة علی الشهادة بالید السابقة او الملک السابق معروف فی محله بل لعله
وحال دو الاقوی ترجیح الید الحالیة سوم هر کاه منکر معترف باشد بانکه مدعی بر قبل از این هر چند مثل یک ساعت ده سال
باشد مالک ملک مدعی بوده و مع ذلک کوید که الحال ملک منست در این صورت معنی دعوی منقلب میکردد و منکر
مدعی محسوب میشود باید اثبات انتقال نماید و با عجز تسلط منکر باید علی التفصیل المذکور علی المشهور بل بلا خلاف فیه ولا مرتبة
و قد اشار فی الکفایة الی عدم الخلاف بقوله فی کلامهم القطع بان صاحب الید لو اقر امس بان الملک له واشهدت البینة بانه
امس له او اقر لهم بان هذا الامس فقضی به له ثم استشکل اطلاقهم ولا وجه له چهارم وارث هر یک از زوجین حکم مورث دارد
مکرر دهشتم هر کاه معترف بملکیت سابق مدعی شود و نیز بل الوارث منزلة المورث فی الدعوی فی الجملة مذکور فی مواضع
منها اواخر کتاب التجارة من شرح اللمعة فی الرابع من الفصل العاشر فی الاحکام پنجم هر کاه فعل مسلم مردد کردد میان
وقوع بر منهج صحیح ثابت الصحة یا باطل یعنی غیر معلوم الصحة در این صورت مقتضای ادله اینست که او را حمل بر صحیح باید نمود مثل آنکه
فعل مسلم فی نفسه صحیح و فاسد فعل معصوم حجت و دلیل هو بجنب ششم آنکه محل نزاع در اینمقام و مورد رد قول اعلام
در این مرام صورتی است که زوجه معترف باشد بانکه رخوت متنازع فیها مال زوج بوده که برای لباس و کسوت او نموده و مع
ذلک ادعا نماید که چون مدة متعارفه معتبره بینهما از وقت تسلیم کذشته خواه آنها را پوشیده یا نپوشیده باشد الحال آن
رخوت یا باقی مانده آنها مال او است چنانکه قائل بتملیک در باب کسوه زوجه میکویند و همه فقها در باب خوراک میکویند
میکویند و زوج در این صورت مدعی بقاء ملکیت بناء شرح چنانکه قایل با امتاع در کسوه میکویند و تمام علما در باب خانه و
مسکن میکویند و همین صورت محل نزاع است اما زوجه ادعا کند که اینها را در تصرف دارم مال خودم میدانم یا دیگری یا
مالکان نمیدانم و مانند اینها یا کوید زوج کوید که مال منست که از برای پوشیدن او داده ام یا بخشیده ام و یا بطریق تملیک
او نموده ام و امثال اینها یا کوید این صورت خارج است از محل نزاع بالاجماع و مانند ادعائی است که در باب خانه و باغ و ذی روح
و حیوانات و مانند اینها بشود در حالیکه در تصرف احدی زوجین باشد و هر یک مدعی ملکیت آن کردد و از اینجا معلوم بود
که زینت و اینظار و بقره و امثال اینها داخل محل نزاع نیست بلکه هنکوی که در سایر دعاوی اجانب غیر زوجین میشود در
در این جا هست و طریق حل هر دو بحسب شرع یکیست چون اینها محقق شد میکوئیم که نواقل شرعیه یا عقود لازمه اند و در
صیغ خاصه معتبر است با تفاق علما یا عقود جایزه اند مثل هبه محضه بدون عوض و جعاله و عاریه و در اینجا نیز لازم است
که از طرفین موجب قولی یا فعلی بهم رسد که دال بر نقل و تملیک باشد هر چند بعنوان مجاز و اقتران بقرینه بود لکن واجب است
که بحیثیتی باشد که اگر کسی بر آن مطلع شود شهادت بر نقل تواند داد و بنابراینست که در هدیه اکتفا بفرستادن بتوسط
پیک الیه و سبب تعظیم نموده اند و این محل انفاست که بخصوص طالب جز به چیزی باشد مثل آنکه تیز را عمر و پیش
پیچیز را نزد طالب فرستد زیرا که مجرد این مطلعین شهادت بر مبایعه بعمر میدهند و یا پیچیز را ملک طالب و استعمال الفنیه
بقیمة المثل میدهند و از قبیل اول است و کشانی که تعرض میدهند چنانکه متعارف است و هم چنین است خوشنود بود
کسی از برای اجنبی کند خواه مرد باشد یا زن هر چند که زن پسر باشد یا پسر زن خلاصه آنکه واجب النفقه و مستحق النفقه
معطی نباشد بناء علی ذلک هر کاه کسی از برای زوجه خود رخت و زیوری کند پس اگر اظهار بخشش نماید بلفظ یا فعل دال بر
آن هبه خواهد بود و شروط و احکام هبه در آن معتبر و جاریست و اگر اظهار ننماید پس مجرد از برای او کردن دلالتی بر هبه و تملیک
ندارد و هیچ کس از مطلعین شهادت بر تملیک او نمیدهد بر اکر دلالتی بر آن ندارد نه عرفا و نه شرعا باعتبار آنکه شاید از

برای

براى لذّات وحظّ النفس خود كرده يا امتثال شرع در پوشانيدن يا از طعن مردم كه چنين باشد ولهذا اگر زنها اما
مهر و جهاز خود نپوشيد او دو امثال از تغيير و تبديل با يكسى بخشد هرچند پدر و مادرش باشد يا برهنه نشينند يا بلباس كهنه
خود آن زن مطلع شود در مقام انكار و اعتراض بر آيد و اگر جواب گويد چون از براى من كرده مال من است خود ميدانم و چه
خواهم ميدهم مثل خوراك و دوزم كه چون صرف كنم و امساك نمايم تا مهمان شوم بعد از انقضاء روز بهر كه خواهم بحكم شرع
ميدهم و بايد شوهر رخت و زيور ديگر بيا ورد كه در خانه او بپوشم و چون بيايد همين آش است همين كاسه و همين بحث
و همين جواب پس كدام كس اين جواب را از او قبول ميكنند و كدام زن در حيات شوهر قدرت بر چنين تصرّفات در رخوت
و زيور شوهر دارد و اذعان باينها ثابت و كولها اقتضاء و فهم صواب است قول مسند لكن الكلام ان بشرط تمكين است يعنى در
روز نه اگر نفقه همان روز است نه زياده بر آن روز هرچند بعد بگذرد كه نداده كه مانده باشد و در اين خلاف نيست قول پس
جمعى از علما در اين نحو تصريح و تدليس و تصنيع نموده كه بغير از مذهب مشهور بعضى از قول شاذ مهجور تجمير نموده
بعلاوه نقل ايشان مفضول بر فاضل زيرا كه مذهب اهل بيت موافق اجماع و مطابق اصالت برائت و استصحاب و مذهب اكثر اصحاب است
مثل شيخ در خلاف و علامه در تحرير و ارشاد و محقق ثانى در حاشيه ارشاد و فخر المحققين در ايضاح و شيخ زين الدين در مسالك
و شرح لمعه و فوائد او و سيد محمد صاحب مدارك در شرح نافع و محقق سبزوارى در كفايه و فاضل عارف كاشانى در مفاتيح …
و مذهب تمليك ظاهر منحصر است در مبسوط شيخ … و محقق با آنكه نسبت تحقيق صريح نيست و تمليك چنانكه بيان
اشاره خواهد شد قول او قرب و انسب چنانكه تمليك … هم چنين امتناع نسبت بر دو معاشرت باعث على است
و نسبت تعقل بطريق على السويه است و باين سبب كه … از براى رخت و زيور شيئى … بعبارت اكتفا نمايند بدون مضايقه
از طرفين طعن و ملامتى نسبت بر چنين قول … جمعى از قائلين هرگاه استقلال ملك … فريقين باشد محقّق
از مبالغ امكان بلكه … و تمليك … در مثل … امتناع محتاج بنوعى تاويل كرده
چنانكه در مسالك بنحوى اشاره فرموده و چنين فرموده و قال الارشاد مع حكمه بالامتناع … المطالبة باخرى بعد المدّة
وان كانت باقية وعليه يمكن بناء حكم المصنّف ره على ذلك فلا يعلم من الحكم ان مذهبه التمليك و شاهد مراد علامه مطالبه
بعد از وقت كهنه باشد و على اى تقدير در اينجا ضرورى با امتناع نمى رسد قوله ضعيف است ضعيف نيست زيرا كه اين ضعيف بعد ازو
آنكه حكميست بلا دليل حكميست عمّا قام الدليل على خلافه وهو الاستصحاب الذى يثبت به لا ان في الاصول بالمعقول والمنقول واضح
جلّد الفحول لعلّى ما بيّناه بمزيد التنقيح في … شرح المفاتيح قوله ظاهر اية على المولود … مؤيّد مشهور است يا آنكه مشهور شرح خلاف
مشهور است محل نظر است با عتبار آنكه ظاهر … نفقه وكسوه از حيثيت ارضاع است نه زوجيت …
سيما و سيما از ذكر آن در … طلاق و قوله … بعد ذلك و على الوارث مثل ذلك زيرا كه نفقه وكسوه مرضعه از حيثيت
والده … بر وارث واجب نيست اجماعا و در مسالك استدلال بر وجوب اجرت رضاع فرموده بقوله تعالى و على المولو
د له رزقهنّ وكسوتهنّ بالمعروف فقال و على ظاهره في الوجوب في الاستحقاق كقوله له على فلان دين وهو كناية عن اجرة الرضاع و
اطلق على الاب المولود له للتنبيه على ان الولد حقيقة للاب لهذا انتسب اليه دون الام ووجبت عليه النفقة ابتداء ولو كان للولد
مال لم يجب على الاب بذل الاجرة لانه عنه ولا يجب الانفاق عليه قوله عطف و نظام محل كلام است زيرا كه اقتضاى عطف مماثلة
و تسويه در جميع احكام و وجوه ممنوع است در زياده بر نفس حكم مذكور ثابت و مسلم نيست و در … حقيقت
حكم غير جارى … هرگاه كسى گويد جائى زيد و عمرو راكب و عمرو راجل اند يا كسى گويد اكرم زيدا و عمرا …
… هيچ عاقلى تو را كاذب و ثانى را عاصى نمى دانند هم چنين كلام در عطف … نا قطع نظر
از مسند خبر و ظاهر … و از قلم مسند الامناده و بر تقدير زياده نيز نفعى بمسئله غير رسد
چنانكه شايد گفته شود زيرا كه حقيقت بودن لام در ملك معلوم نيست و حمل … اختصاص واستحقاق جايز و كا
بلكه جمعى از محققين تصريح نموده اند حقيقت در همين … است حصول … با امتناع ظاهر … است در صورت
مثال … طريق … است مؤيّد باصالت البرائه … و بر تقدير تسليم تا … نفع …
بعد از ثبوت و حصول مطلب است بدليل … قال و قيل و … هنوز قلم در جاده استدلال نهاده و … از براى
فكر بكر خود قرار نداده تا بعد از اتمام و انجام … زينت … و مستوره خود را در منصّه ظهور بجلوه نمايد …

مزید راغبان تملیک کردو و از اینجا که فهمیم حال معاصد مؤید نیز معلوم گشت قوله جمعی از علما اخی از جمله کبیر مثل محقق و ثه
کرمومود اما الکسوة فلا استغنائها انها لم ینقض المدة المضروبة و وجهه فی المسالک التی التملیک بان اعطاها اللبسة المستقبلة
و فعت بتزع الا النفقة پس اعتراض مستند الدرایتجا با مصرح بقولین در اینجا حالی از چیزی نیست قوله با حصول اشتباه محض
اشتباه هست زیرا که فایده ادله از اصل و استصحاب و سنت و کتاب در صورة اشتباه و عدم ظهور بود حکم معلوم میشود و حکم
از ادله ظاهر میگردد و چون کسی نظر بدلیل کند پس قطع حکم نماید چه ضرر دارد و از خلاف طیل ادله دلیل چیز نا لسم میرسد
قوله اخذ بقول برفرضی که از ما لیث بعد روده مانند یکدانه گندم و ارزن از حیثیت بدیگر بدهد و بپهلو نا قل شرعی
بود دیگری حلال نمیشود بلا اختلاف فرق میان حق و مال در بعض مواضع فایده با یهم وضع تمیز ساند و از اینجا است که
فقها حق را مؤید اند و در بحث بداستیلاء علی حق الغیر لعیر حق گفته اند قوله خصوصا الی قوله بجهت مغلوب فی معنی
بمثل است در طرفین زوج بشد که ضعیفه و مسکینه و شمول جهل نیز تشکیک از برای ضعیفه بعلاوه معاضده بسکن
در هم زیرا که هیچ لازم نیاسد کرده اکثر اوقات را عقاب صلوة بزوجه و سایر عبادات گوید که رای حضرات یدانید
و آگاه باشید که خانه من از شما نیست کنیز و غلام از منند شما را حقی زیاده بر سکنی و خدمت نیست و هم چنین اینها
حق والد از شما نیست بلکه هر روز بروز شما حلال خواهد بود و جواب در هم یکیست قوله بنا بر ثبوت حرمت تصرف
معاضدت بسکن و الات و اسباب ضروریه که با لاجماع برسبیل امتاع است هم چنین نفقه بود متبادر ما کول و مشروب
زیرا که استحقاق انفاق مشروط است بحیات و وفات بالاتفاق و بعد از موت کسیرا بر میت حق نفقه نیست خواه زوج
و خواه غیر او پس بر سبیل معاضده میگوییم در این هنگام ضعیفه با سایر ورثه بنا بر ثبوت حرمت تصرف در مال مشترک
و مال غیر بجرد موت مورث در خوردان و مسکن و الات ضروریه محتاج باستیذان همه یکدیگر و با نفاس بودن صغار و مجانین
و غیبت کبار در تمام کل او بعضا و عدم تمکن هر یک از اقامه بینه عادله بر استحقاق نفقه بود مبیته و سکنی حسب الوصیه فرضا
و حرمان ذکر سکنی و تشکی و عدم تمکن صلوة در آن مکان و رفتن هر یک به جای خانه هسا یگان خصوصا در خانه
او عورت واند و از قواعد شریعت غرا عیز ما نوست هم چنین تخصص از دیان و موجبین سیما بعد از استغراق دین برای ترکه
که بنا بر حرمت تصرف ورثه در اموال میت قبل از اداء دیون و فک رهون و اذن موجبان بنا بر بطلان اجاره حرج عظیم
و در دست غایب الیم و جواب آنهم یکی از دو راه است اول آنکه همه غلط میکنند و خلاف شرع نمایند و باید بعد از موت بلا
فاصله بر هنه شوند ملکه از بابت مقدمه انکه قبل از آن مهیا عزا شوند و لباس تعزیت پوشند و بعد از آن سه روز پوشند
و از خانه بیرون روند خصوصا هر گاه خانه را اجاره میت بوده بر مذهب جمعی که بموت باطل میدانند مطلقا یا در غیر صورت
که مستثنی است اجماعا و همچنین هر گاه دیون اضافه بر ترکه باشد یا بید رهم این صور از ولی شرعی یا حاکم شرع و یا عدول ایشان
از عدول مؤمنین حصه غیر کاملین و غایبین را بخرند یا اجاره کنند و استیذان از کاملین حاضرین نمایند دوم آنکه ملتزم
شویم بدهم باستثنا ستر و تعزیه نسبت با مور ضروریه از لباس و اکل و شرب و سکنی در ملک مشترک و مال غیر از برای
ورثه و متعلقان میت نظر بتعارف و اخذ خلف از سلف از روز بود شریعت غرا الی الان من غیر نکیر من احد الا عتبات
المحتاطین من اهل الورع و العرفان و از جمله مؤیدات انکه بعد خروج روح بل قبل از آن مردم جمعیت میکنند و داخل ملک
الشخص میشوند و از برای تجهیز او توقف مینمایند و در خانه بر فرش او بنشینند و بعد از دفن از برای تعزیه نیز چنین میکنند
و ملاحظه احتیاط نمینمایند و اقتصار بر قدر ضرورت بر و مانند فع بر الحاجه نمیکنند و زیاده بر قدر که از برای اخراج میت ضرور
باشد از اجانب و غیر و ورثه از اقارب داخل میشوند و ملاحظه تجسس و تفحص از ورثه و حاضرین و غایبین و کاملین و قاصرین
و موجبین نمینمایند و از پی رخصت و استیذان نمیروند بلکه غالبا علم عادی داریم با اینکه ظروف و فروش که استعمال میکنند
داخل ترکه و اموال مشترکه است شاید منشا اینها هم استثنا ایام تعزیه باشد و محتمل است که حکمت در استثناء احترام میت
باشد که بسبب ترک و هجران دوستان و استیذان هتک عرض او نشود و افلاس و بیچارگی او ظاهر نگردد و سرا پیش بجفت و ذلت
نکنند والله یعلم و لو صح و جزن ضعیفه معلوم نیست که پیشتر از حزن صغار یا سایر ورثه باشد و وجه بیشتر از پلی زیاد
و اولاد او مکتد سوده اکو نقطه که گشت اند سبوش هزاران جمله سر زا در بجوش و قطع بدانتها بلکه بد زوج ضعیفه
مسکین در صورت موت زوجه را طلاق مسئلی حرج و غسل مقبضین است نی اگر در صورت طلاق زوج محتاج نباشد فرایش

واخراجات تازه است و زوجه غالبا شوهر میکنند و امثال این نداد کات بلکه شاید بیشتر از آنها برای ایشان میرسد نیز اگر نفقه
واخراجات او بر شوهر است بخلاف شوهر ضعیف نفقه که غالبا باید بکد ید تحصیل کند و عرف ترجیح نماید و متوجه اخراجات
دیگران از واجب النفقه وغیرهم گردد و هدف مصیبات و نوایب دهر باشد پس مستند آن قضا دهد که عسر و حرج از برای کدام
بیشتر میشود و قوله سنة فلیه همین در نفقه یومیه و الا نصر و رتبه جاریست و جوابش بکلیست و هم چنین قوله ابنه
حکم لباس صنوبر و رتبه و هم چنین نسبت بغیر زوجه قوله اما یحتمل زوج تا حمال لف تحوی خلاف وظیفه استدلال و مخالف مسلک
اهل کمال است نیز اگر استصحاب ملکیت سابقه ثابت باعتراف متشبثه دلیلست و در قطع و دفع آن مجرد مظنه غیر کافی نیست باجماع
اهل حق و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا قوله بظاهر ید منصرف فیحتمل است عظیم و خروج است از محل نزاع زیرا که محل نزاع آنست
که ملکیت سابقه زوج باعتراف زوجه یا ورثه او ثابت باشد و الا زوجه یا مرد اجنبی در این باب یکسان اند و فیهم بینونتا و محل
نزاع علما بخصوصه بمیگردد بلکه آن مسئله نزاع زوجین یا احدهما مع ورثة الاخر یا ورثه ایشان هردو درباب وفا فی البیت
بر میگردد هرکدام ادعای ملکیت آن کنند و قطع اعتراف بسبق ملکیت دیگر ننماید بلکه مثلا گوید این خانه را زن را ورده ام
و بکد ید بتحصیل آورده ام نه آنکه مثلا زوج گوید فلان رخت را از وجه دینار از ادشتم و از برای من ساخته و دوخته
یا بین سبب ملک منست یا بعکس زوجه گوید که این رخت و زیور را آن برای من کرده و از این جهت مال من ملک من شده است
که در این صورت اقرار بملکیت سابقه مسموع و منکر مدعی میشود و دعوی منقلب میگردد بلا خلاف چنانکه بر دانای
طلبه مخفی نیست و صدر حسنه حماد در مقدمه فذلک بغیر بینه دلیل ما ولا و حاش بردع باطل بباطل محمل است قوله
تمسک باستصحاب خبط دیگر است زیرا که عدم استصحاب ملکیت سابقه بر مذهب مرجح بدلا در صورت شهادت ثابت
نیز در صورت اقرار چنانکه بمراجعه کتاب قضا معلوم میشود بلا انکار و باین سابقا اشاره کردیم قوله وایه و الی هذا بر شا
دانسته نیز از قبیل موثبات واحتمالات سابقه بی فایده است زیرا که بغیر بینه نفس اخبار و شواهد اثاث و ذکر غلیظ ثبات
مراد از اعطا هم ان مذکور در ضمن عقد و صداق است بلی محل وفا فیه قوله عبرت بعموم لفظ در غیر اینجا است
ان جائی است که قرینه واضح بر تخصیص نباشد و در اینجا تعقیب بکو به کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض
واخذن منکم میثاقا غلیظا در حکم تعلیل است باینکه منع از جهت عقد است نه از جهت مجرد اعطا پس عبرت بعموم لفظ
نیست و از اینجا امین الاسلام طبرسی نیز آیه را بهمین تفسیر نموده و فرموده ای لا ترجعوا فیما اعطیتموهن و مفسرین در سبب نزول
این آیه نقل فرموده اند که آن بود که هرگاه کسی از زن قدیمی خود دلگیر میشده میخواسته که زن نو بگیرد زن قدیم را تهمت
میکردند تا وحشتان میرسید براو تا مضطر شود تا آنکه چیزی از مهر خود بجه بخشد تا او واو با آن چیز زن نو را بیاورد و آن
آیه نازل شد جهة نهی از آن و باین سبب فرمود اتاخذونه بهتانا و هم چنین در حدیث مشهور که عامه و خاصه بطرق
معتبره روایت کرده اند بعضی در قدح عمر و بعضی در مدح او که روزی عمر بر بالای منبر منع کرد از زیاده بر مهر سنت نبویه که پانصد
درهم شرعیست یعنی دویست و شصت و دو مثقال و نیم صیرفیست از نقره سکه دار و گفت هر که زیاده بر مهر سنت کند
چنین برا میگیرم و داخل بیت المال میکنم پس زنی برخواست و گفت از ما میگیری زیادتی را اگر خدا بر ما حلال کرده است
و همین آیه را خواند پس عمر گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات یعنی همه کس دانا تر از عمر حتی زنان و از منع مذکور برگشت
هیچ کس جز عمر منع از بخشش بزن نکرده و هم چنین احدی تا حال از دوستان عمر بخاطر عمر و آن زن در این مسئله تفوه نکرده
اند هر چند بحسب ظاهر حملش بر هبه ممکن باشد و لزوم هبه و جبن موافق مشهور خارج است از محل نزاع و مما بین قوله
و هم چنین اطلاق کرده هم چنین تفتی بمدعی نرسانند زیرا که تاکید و فرع تاسیس است و نهی از ضرر و امر بنفع ندیدست تحدید
لاضرر و لاضرار بر این شاهد قوله نیست بلکه تا بد ضرر نرساند نه آنکه تا بد ضرر بکشد و مال خود را ببخشد و از آن دست
بردارد و شاید مراد از نهی از اخذ بدون مهر از برای طلاق باشد چنانکه در مثل مشهور است که مهر حلال و جان آزاد
و ظاهر این شریفه موافق تفسیر مفسرین است که مراد نهی است از ایذا و مضیقه بطلاقها ملجا و مضطر شود تا مهر که
مطلق از برای او قرار داده بیرون رود این ربطی بمدعا ندارد قوله در خصوص متاع خارجیست از محل نزاع چنانکه مکرر
تنبیه بر آن نمودیم بر فرض تسلیم مجرد عدم خلو از تایید محل خلاف نمری بخشد چیزی ثابت میکند و رافع اصل قاطع
استصحاب نمیشود باجماع و مودعا خبار صورت متاع در بیت ما فی البیت است که هر یک ادعای ملکیت آن کنند و معترف

من المهر شیئا اذا
اکرهتموهن

عمل کند تا بقدر یکی بیش نباشد و این مسئله دیگر است و دخلی بما نحن فیه ندارد و مطلقا اصلا قوله و ایضا حکم زنان متعاضی
بمثل است از جانب شوهران بلکه بطریق اولی زیرا که حقتعالی طاعت ایشان را بر زنان واجب ساخته بلکه در مستحبات اطاعت ایشان
را بر طاعت خود مقدم داشته و بدون اذن ایشان را باطل دانسته و در حدیث است که لو امرت ان یسجد احد لغیر الله لامرت
المرأة ان تسجد لزوجها بنابراین چون شوهر بخوشی زیور را از زن خواهد بایدش بلا تامل بدهد و اطاعت کند هر چند
که از خودش باشد چه جای آنکه مال شوهر باشد که از برای لذت خود ساخته و منظورش حفظ آبروی خود بوده پس
چگونه زن آن را ابا میداده و بگوید چشم او بد شمرا و شوهر میکند و با این حال این ضعیف میگیرد از برای اعت نیست مابین
و هم چنین است کلام نسبت بلزوم احسان و اکرام و وجوب اعزاز و احترام ابوین و صله ارحام خصوصا اولاد و اخوان و اعمام
خلاصه مثال این اختلاطات مناسب مقام ظرافت و خطابیات است نه مقام احتجاج و استدلال و مناصله بخواهد ابطال ... قوله
انکه این ها همه در باب مسکن و الانفضو و ... و خادم و زاید بر نفقه یومیه و ز طلاق در عده رجعیه و قطع ... مقرر
و هم چنین نسبت بغیر زوجه از عمو و بنی اعمام و بنت برادر و امثال بودن نفقه اقارب ظاهرا خلافی نیست جواب انهم یک سیل شا
شد قوله پر ظاهر است که دخلی بمبحث ما ندارد زیراکه بر فرض تسلیم آنکه شرعا از اجنبی نتواند گرفت شاید منظور این باشد که هم
کس از آن هبه و هدیه میدهد و ظاهر کنیته رجوع در هبه رجوع در فرق بر حرمت مطلق رجوع دلالت میکند در مثل محل
نزاع که مشهور بین علما مجرد امتناع است نه جواز ابدال و استرداد چه آنکه بعضی از حملکین نیز بجواز استرداد قبل از انقضاء مدت
مصرح و بر تصریح نموده و این هذا امر ذلک و این الثری من الافلاک قوله تصرف مالکانه در اجنبی چنین است که در زوجه نیز
اینست بلکه مطلق تصرف مالکانه میکنند مگر در جهیزیه ها و مال خود هر گاه مستقل خواهد بکسی از زنها بگوید بجز کنیز
و منصوص من جرب المجرب داشا هده نماید قوله معلوم است بعبارات الخواطر فاز یمیز سید که کسی با استدلال کرده باشد
قوله معلوم نیست همان اقرار بملکیت بنا بعد از برای انقلاب دعوی و تسلط زوج و رثه کافی نیست و احتیاج به بینه دارند نیست بلکه
جواز رجوع قبل از انقضاء مدت مصرح و بر انفاق واجب است چنانکه محقق در باب طلاق نموده و شهید ثانی تصریح بثبوت
موت باطلاق نموده قابل فصل معلوم نیست بر حکم مستدل بعنوان عموم و اطلاق باطل است با وفاق و اکر وجه تملیک
سبق ملک شود و کسی از زبان او اقرار بشنیده باشد لکن شهود عدل علم بسبق ملک زوج داشته باشند بحکم استصحاب
نقل از زوج از برای ایشان بهم نرسیده باشد بنا بر مشهور اعتماد بر استصحاب مینمایند و شهادت علی مید هند از ادعای
میشنوند لکن بعضی شرط کرده اند که اظهار مستند خود را در این صورت ننمایند و ظاهر آنکه اگر در شهادت استناد
استصحاب جایز نباشد شهادت برای غیر معصوم بهم نرسد غالبا بلکه بر فرض که شهادت در بعضی از قبیل وجود عنقا قلبیم
قوله بر نفی وجود چیزی چنین نیست بلکه در محل نزاع زوجه را بود و ثمر او نباید با عتراف خود عمل نماید و مال زوج را در رثه
واگذارد و هر گاه مدعی غیر باشد تسلط فیما بینها بفی العلم دارد قوله بجهة شهرت خلاف هر گاه ملاحظه چنین اخبار و اقوال
نماید همچو مورد اشکال کرد که حکمی از احکام نظیر خالی از اشکال نکرده بلکه صاحب بصیرت و نقاد مذهب ملت بعث
کند کما لا یخفی والبلیة اذا عمت طابت مع ان المذهب لم یوقف عن الصحیح فصار القول بالتملیک کونا داشت بر الرجع وقطع
دابر الاوهام فی هذا المرام فالحمد لله علی التمام والصلوة علی خیر الانام و آله و صحبه الغر الکرام ما اضاء نار و اظلم ظلام و قد
تم و بالخیر عم بعون الله عزوجل المجلد الاول من کتاب الموسوم بجامع الفضل الملقب با ... هنا ... خان کبلدی المشتمل
علی مسائل کثیرة تنیف علی مائة الف عنونها المختصر فی عنوانات یسیرة توافق عدد سنی تاریخ التالیف و یحمل اسمه لفیر ... عبد
الخان المعظم المفخم المنیف لا زال محط الرحال متکئا علی ارائک العز والاقبال ما لاکا النواصی السوکة والاجلال ادام الله علیه
انعامه و نصره بالنصر و شهوره و اعوامه و بلغه ما تمناه معتمد السعادة دینه و دنیاه علی ید مؤلفه الفاصر محمد تقی بن محمد
باقر الاصفهانی الشهیر بالبهبهانی بلغه الله منتهی الامانی و ذلک لیله شموس معالی ... حامدا مصلیا مسلما منتصف
الثالث تقریبا من الثلث الثالث من العشر العاشر من الثلث الثانی من الصنف الثانی من الخمس الاول من العشر
من العشر الثانی من الالف الثانی من الهجرة النبویة علی مهاجرها و آله افضل ما لا یحصی
من التحیة و بالخیر منتسبا بعد ... تمام ...
تمت الکتاب فی سنه ۱۳۱۶

